کتابخانه الکترونیکی امین
۱۳۹۶
AMIN ELECTRONIC LIBRARY
www.ael.af
تاریخ سیاسی
افغانستان
تألیف: سید مهدی فرخ

«نظری به مشرق»

(جلد اول)

تاریخ سیاسی افغانستان

تألیف :

سید مهدی فرخ

اثر من بود دلیـل وجـود
بعد مرگم ببین تـو آن آثار

مؤلف تاریخ سیاسی افغانستان
سید مهدی فرخ

فهرست مندرجات

به نام خدا

وَذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِینَ
(قرآن کریم)

سخن ما

هدف از چاپ و نشر کتابهای علمی ـ تاریخی و تاریخ سیاسی کشور، شناساندن واقعیات انکار ناپذیر تاریخی و نمایاندن چهره‌های مشکوک و مرموز استعماری است که به نامهای گوناگونی چون روابط دیپلماسی، حسن همجواری و حفظ منافع سیاسی ـ تاریخی، دست به جعل و تحریف واقعیات برده و به جای نشر حقایق، اکاذیب منتشر می‌کنند.

در تاریخ و فرهنگ ملی ـ اسلامی مردم مجاهد افغانستان، هر مورخ و وقایع نگاری که بخواهد، سه اصل اساسی و جوهر واقعی «مذهب، آزادی و استقلال خواهی» مردم آن خطهٔ خونین امت بزرگ اسلامی را نادیده انگارد، یا کمرنگ و ضعیف جلوه دهد، بی‌تردید یا جاهل و بی‌خبر از واقعیات جهانی و افغانستان کنونی است یا مغرض و از عوامل بیگانه‌اند که، می‌خواهند به جای شرف و وجدان ملی ـ انسانی، رضایت خاطر ارباب خارجی را کسب نمایند و پروسهٔ ننگین نفاق و تفرقه‌افکنی را به پیش برده، و به ثمر بنشانند.

کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان» جلد اول، تألیف سید مهدی فرخ، سفیر و

دیپلومات ماهر و کهنه‌کار ایرانی، با اینکه مطالب خوبی هم دارد؛ یکی از نمونه‌های این پروسهٔ خطرناک و برنامه‌ریزیهای درازمدت استعماری است که خواندن و شناختن این گونه آثار و طرز تفکر، برای هر مجاهد افغانستانی و مبارز ایرانی، لازم و ضروری است تا با شناخت و معرفت دقیق، به عمق مسائل و ریشه‌های تفرقه و تعصبات غلط و جاهلانه، پی ببرند و با درایت و تعقل هرچه بیشتر، از عواقب نفرت‌انگیز و خطرات ناخواستهٔ آینده، جلوگیری کنند، وگرنه فاجعهٔ آن بیداد خواهد کرد...؟!

کتاب مذکور با اینکه موضوعاتش درهم و قاطی نوشته شده و نویسندهٔ آن، در سرتاسر کتاب غرض خاصی را اعمال نموده است، ولی مطالب آن کلاً بر دو دسته تقسیم می‌شود:

یک قسمت آن راجع به تبادل نامه‌ها و اسناد و چگونگی روابط روس و انگلیس و امیران وقت افغانستان است و در این رابطه، اسناد و مدارک فراوانی ارائه می‌دهد که خیلی مهم و واقعاً خواندنی است و با خواندن آن، پرده از چهرهٔ کریه دشمن، برداشته می‌شود و مقاصد شوم استعماری «روس و انگلیس» و ماهیت حقیر نوکران محلی آنها، به خوبی برملا می‌گردد که در طول تاریخ چند سالهٔ حکومتهای قبیله‌ای و فاشیستی افغانستان، چگونه زمامداران مفسد و امیران و امیرزادگان کاسه‌لیس اجنبی، پشت به ملت و مردم مجاهد وطن نموده‌اند و هرگاه که کار از کار گذشته و کشور، تحت اشغال نظامی قشون بیگانه قرار می‌گرفته است، فوراً با نیرنگ و فریب، رو به مردم آورده و فرمان جنگ و جهاد علیه حضور نظامی استعمار صادر می‌کرده‌اند و همین که ستون فقرات دشمن شکست خورده و قدرت عظیم نظامی‌اش در مقابل رشادتها و قهرمانیهای بی‌دریغ مردم، رو به اضمحلال و نابودی دائمی می‌رفت، باز هم همینها بودند که «دشمن شکست خورده را چه، از در بیرون رفته بود از پنجره» برمی‌گرداندند.

اما قسمت دوم کتاب که حاوی تفسیرهای سیاسی و اظهار نظرهای شخصی مؤلف است، آمیخته از تحریف وقایع تاریخی و مملو از عصبیتهای ملی و تحریکات

دیکته شدهٔ استعماری می‌باشد که در این راستا، نقدی به قلم منصفانه و واقع بینانهٔ دانشمند متعهد، آقای دانش، مسئول محترم هفته‌نامهٔ وحدت، نوشته شده که همراه با اصل کتاب می‌خوانید و در این نقد علمی، با تکیه بر حقایق مبرهن تاریخی، به‌خوبی نشان داده می‌شود که آقای فرخ، عمق روابط دیرینهٔ فکری، فرهنگی و معنوی دو ملت بزرگ و مجاهد و مبارز ایرانی و افغانستانی را نادیده گرفته است و به میزان وابستگی خود، به رژیمهای فاسد و بیگانه از مردم ایران، «تاریخ سیاسی افغانستان» را نیز، از دیدگاه سرداران «سرکاری» و امیران و امیرزادگان مزدور افغانی، بررسی کرده و نسبت به همهٔ مردم مظلوم و ملت مستضعف افغانستان، تعمیم داده است.

آری؛ چنین است که ایشان هیچ گاهی، بالاتر از مرزبندیهای ساختگی سیاسی، نمی‌اندیشیده و هرگز فراتر از حدودبندیهای استعماری هم فکر نکرده است و همهٔ مسائل را یکجانبه بررسی نموده و تا جایی در این تعصب کور و حقیقت پوشیهای تاریخی غرق شده و افراط می‌کند که، کراراً به مردم شریف و سلاطین فاسد ایران، توصیه و سفارش اکید می‌نماید: «با ملت و دولت افاغنه که همه دروغگو هستند، و به قرآن قسم دروغ می‌خورند، با زور و ارعاب رفتار کنند و در برخود با آنها، روش «مرحوم!» نادر شاه افشار را، که خود به خاطر همین روش استبدادی در ایران، به دست افسران ایرانی کشته شد؛ در پیش گیرند» و از سوی دیگر، ملت مجاهد و قهرمان افغانستان را، به خاطر شورش و حمله به مقر نمایندگی انگلیس، در «بالا حصار کابل» و مردار شدن «مستر مکناتن»، به جهالت و وحشیگری متهم نموده و می‌گوید که، آنها معنی فرهنگ و تمدن و مفهوم استقلال ملی را نمی‌فهمیده‌اند ...؟!

به هر صورت، مجموعهٔ کتاب با نقد و تصحیحی که صورت گرفته است، برای هر دو ملت مظلوم و مبارز ایران و افغانستان، مفید و سرنوشت‌ساز خواهد بود و به قول مورخ آگاه، مرحوم غلام محمد غبار، «کلیهٔ کتابهایی که توسط عوامل انگلیس (استعمار) نوشته شده، باید با دقت و احتیاط مطالعه کرد» که، با تحریف و توصیف برخی حقایق، رخنه بر صف واحد «اخوت دینی و بنیان مرصوص» اسلامی ایجاد نگردد و دقیقاً همین موضوع حیاتی، ما را وادار به نقد و تصحیح و چاپ کتاب کرده

است.

در پایان، با تشکر از همکاری و راهنمایی برادرانی که ما را در این کار، یاری رسانده‌اند، تذکر و یادآوری چند نکته لازم و ضروری است:

۱- در این کتاب که به سبک و نگارش نسبتاً قدیمی تدوین یافته، از نظر املاء و جمله‌بندی، نواقص و نارساییهای فراوانی به نظر می‌رسید که اصلاح گردید و با کمال دقت و حفظ امانت، چیزهایی که لازم بود بین این علامت: [...] افزوده شد.

۲- همهٔ اغلاط چاپی کتاب، تصحیح شده و غلط نامهٔ آن حذف گردید و فهرست اعلام و اماکن نیز توسط کامپیوتر تنظیم شده و در آخر، ضمیمه شد.

۳- از همهٔ مسئولین و نویسندگان علاقه‌مند به تاریخ و فرهنگ جهادی ملت مجاهد افغانستان، خواهشمندیم که خود با تلاش و جدیت بیشتر، دست به کار و عمل شوند و کتاب، رساله و مقاله‌های مفید و تحقیقی خود را منتشر نمایند و یا در اختیار هیأت بررسی و اصلاح بگذارند تا با همکاری کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی، علاوه بر اصلاحات لازم ادبی، چنانچه احتیاج به توضیح و تصحیح هم داشته باشد آماده کرده، در دسترس مردم بسپارد و بدین گونه، در نشر و پخش هرچه بیشتر و بهتر آثار معنوی و میراث ذی‌قیمت فکری، یاری رسانیده و زمینهٔ هرگونه سوء استفاده از گنجینهٔ تاریخ و برخوردهای مغرضانه و غیر مسئولانه با فرهنگ ملی ـ اسلامی کشور را گرفته باشید. والسلام

پاییز ۱۳۷۱

مسئول هیأت بررسی و اصلاح: جعفری و رحمانی

با همکاری:

کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان

بانی: احمد حسین احسانی (بغلانی)

سرور دانش

بسم الله الرحمن الرحیم

نقدی بر کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان»

سید مهدی فرخ نویسنده، مورخ و دیپلومات ایرانی است که در اواخر دورهٔ امان الله خان، وزیر مختار ایران در افغانستان بوده و پس از ختم دورهٔ مأموریت خود، در حل اختلافات سرحدی افغانستان و ایران با حکمیت ترکیه، نیز نمایندگی ایران را به عهده داشته است و در سال ۱۳۱۴ شمسی، نتیجهٔ مطالعات و مشاهدات خود را با استفاده از منابع مورخین افغانی و خارجی، نگارش داده و تاریخ افغانستان را از آغاز دورهٔ سدوزایی و حکومت احمدشاه ابدالی تا اوایل سلطنت ظاهر شاه، به‌طور مختصر مورد بحث قرار داده است. این کتاب که در آبانماه ۱۳۱۴ نگارش آن پایان یافته، پس از ۱۶ سال یعنی در سال ۱۳۳۰ شمسی توسط مهدی اکباتانی رئیس ادارهٔ بازرسی کل مجلس شورای ملی ایران، پاکنویس شده و در ۴۶۴ صفحه توسط چاپخانهٔ مجلس، تحت عنوان: «نظری به مشرق ـ جلد اول ـ تاریخ سیاسی افغانستان» منتشر گردیده است.

این کتاب که منعکس کنندهٔ افکار و دیدگاهها و روابط متقابل نیم قرن قبل دو کشور همسایهٔ ایران و افغانستان است و قضاوت یک نویسندهٔ غیر افغانی را در مورد جامعه و تاریخ افغانستان نشان می‌دهد، از آنجا که مشتمل بر حوادث و وقایع زیادی

است و یک سلسله اسناد و مدارک رسمی را نیز ارائه داده است، مطالعهٔ آن برای اهل تحقیق و دوستداران تاریخ افغانستان مفید و سودمند است اما از آنجا که نویسنده، از آغاز تا پایان کتابش، در یک خط خاصی حرکت کرده و با بینش مخصوص و قضاوت شخصی، مسائل و رویدادها را ارزیابی و بررسی نموده، در موارد زیادی، مرتکب خبط و اشتباه و یا افراط و تفریط نیز شده است و اگر این موارد، نقد و اشتباهات نویسنده، تذکر داده نشود، ممکن است، خواننده دچار اشتباه گردد و خواندن کتاب برای هر دو جامعهٔ ایرانی و افغانستانی پیامد مثبتی نداشته باشد.

لذا موارد مذکور را به‌طور بسیار مختصر و فهرست وار و در حد یک مقدمه‌ای کوتاه برای کتاب، مورد اشاره قرار می‌دهیم:

۱- اولین نقطه ضعف این کتاب ـ همچون بسیاری از کتابهای تاریخی گذشته ـ این است که بیشتر، تاریخ دربار افغانستان را منعکس نموده نه تاریخ سیاسی ملت و کشور افغانستان را و این روشی است که در اغلب آثار مورخین گذشته مشاهده می‌شود. البته حکومت و ملت، دو پدیده‌ای جدا از هم نیستند ولی حکومتها، الزاماً منعکس کننده حالات، افکار و دیدگاههای ملتها هم نمی‌باشند و لذا تفاوت این دو روش در تاریخ نویسی، بینش و قضاوت و ارزیابی نویسنده و خواننده را هم متفاوت خواهد ساخت و اگر در نگارش تاریخ ملل و جوامع بشری، ملاک ما تنها حکومتها و دربارها و سلسله‌های حاکم باشد، قطعاً تاریخ و مجموعهٔ روابط و مناسبات و تحولات سیاسی ـ اجتماعی هیچ ملتی را نمی‌توانیم مثبت و مفید و سازنده ارزیابی کنیم و اگر در عملکردها و روابط سیاسی کشورها هم تنها با همین معیار برخورد شود، پیامدهای زیانباری برای حکومتها و ملتها خواهد داشت و قطعاً یکی از عوامل جنگها، تهاجمها، ویرانیها و فاجعه‌های تاریخ بشری نیز همین بینش و تفکر می‌باشد.

به هر حال، آقای فرخ نیز در کتابش همین بینش و ملاک را به‌کار برده که ضمن اینکه کتابش را ناقص و غیرجامع ساخته، موجب اشتباهاتی در منعکس کردن تحولات و حالات جامعهٔ افغانستان نیز گشته است.

۲- گرچه از حالات شخصی نویسندهٔ کتاب، اطلاعات دقیقی در دست نداریم که آیا واقعاً یک فرد مسلمان و متعهد مذهبی بوده و به ارزشهای مذهبی اعتقاد داشته و یا یک فرد غیر مذهبی و لیبرال منش که به باورها و اصول مذهبی و نقش آنها در جوامع، ارزش درجه دوم قائل بوده است؟ ولی در این کتاب با یک بینش غیر مذهبی و غیر اسلامی با قضایا برخورد کرده است و در مجموع تحولات افغانستان، نقش مذهب و سنتهای مذهبی را نادیده گرفته و به جای اینکه در بررسی رویدادها، علل و عوامل داخلی و بافت فرهنگی و باورهای مذهبی و اجتماعی مردم افغانستان را مورد توجه قرار دهد، عوامل برون مرزی و دخالتهای خارجی را عمده کرده و با این مبنا قضاوت نموده است، درحالی که اگر در بررسی تاریخ و تحولات ممالک شرقی مخصوصاً کشورهای اسلامی، مذهب و سنتها و اعتقادات مذهبی نادیده گرفته شود، به نتیجهٔ منطقی و صحیح و واقع بینانه‌ای نخواهیم رسید.

البته چون تاریخ دو، سه سدهٔ اخیر کشورهای اسلامی، بیشتر صحنهٔ زد و بندها، رقابتها، کشمکشها و دخالتهای قدرتهای استعماری غرب و شرق بوده و فرهنگ اسلامی و تفکر ناب مذهبی نه تنها حاکمیت نداشته که در معادلات و روابط و مناسبات سیاسی و دیپلوماتیک به‌کلی نادیده گرفته می‌شده است، بعید نیست که بگوییم اغلب بل همهٔ حکومتها و رژیمهای حاکم در این کشورها، غیر مذهبی بوده و در عملکردهای سیاسی ـ اجتماعی آنان، مذهب یا هیچ نقش نداشته و یا فقط به عنوان یک وسیله مورد استفاده قرار می‌گرفته است ولی این غیر از این است که ما در مورد توده‌های مردم مسلمان نیز چنین بیندیشیم و همهٔ حرکتها و تحولات پدید آمده را عاری از اهداف و انگیزه‌ها و محرکهای مذهبی بدانیم اما آقای فرخ گویا چنین می‌اندیشیده و همهٔ قیامها و حرکتهای مردم مسلمان افغانستان را عاری از هدف و باور مذهبی می‌دانسته و لذا در بعضی موارد، در این رابطه قضاوت ناصحیحی کرده است که در مطالب بعدی نمونه‌هایی از آن را ذکر خواهیم کرد.

۳- البته وظیفهٔ هر دیپلومات و نمایندهٔ سیاسی این است که منافع و مصالح

دولت و ملت متبوع خویش را درنظر بگیرد و همهٔ گزارشها، اطلاعات و ارزیابیهای خود را در محدودهٔ این هدف ارائه دهد، تا دولت خود را از ارتکاب هرگونه خبط و اشتباه سیاسی در روابط و مناسبات طرفین، دور نگهدارد و لذا باید طوری عمل کند که در تحولات و رویدادها، منصفانه و بیطرفانه قضاوت نماید و واقعیتها را آنگونه که هست ارائه دهد و خود را در محدودهٔ فکر و بینش و گرایش خاص فکری و ملی و نژادی و قومی و قبیله‌ای محصور نسازد وگرنه درصورتی که دولت متبوع، به گزارشها و نتیجه‌گیریهای غیر واقعی او عمل کند، چه بسا که برخوردها و جنگها و کشتارها و زیانهای غیرقابل جبرانی نیز در مناسبات طرفین پدید آید.

اما در مورد آقای فرخ که به عنوان یک دیپلومات رسمی، کتابش را به منظور اطلاع دولت و ملت ایران از اوضاع سیاسی جامعهٔ افغانستان و مناسبات فی‌مابین ایران و افغانستان نگاشته، نمی‌توان گفت که واقعاً همهٔ ارزیابیهای او، واقعی و منصفانه و بیطرفانه باشد چون از آغاز تا پایان آن حاکی از یک روحیهٔ متعصبانهٔ ناسیونالیستی می‌باشد و در همهٔ موارد و مناسبات و منازعات تاریخی و سیاسی، ایران را برتر و برحق و افغانستان را متجاوز و ناحق و بدکردار معرفی نموده است. البته ما هیچ‌گاه از دربارهای افغانستان و شاهان و شهزادگان و امیران مزدور بیگانه که در سرزمین اسلامی افغانستان، تسلط و حاکمیت داشته‌اند، دفاع نمی‌کنیم و عملکردهای آنان را، اسلامی و ملی و به نفع ملتهای مسلمان همجوار نمی‌دانیم ولی این بدان معنی هم نیست که عملکردهای دربارهای ایران و سلاطین صفوی و قاجاری و پهلوی، همگی صحیح و سالم و منطقی توجیه گردد و به ملت مسلمان افغانستان با دیدهٔ تحقیر و توهین نگریسته شود و تخم نفاق و کدورت و دشمنی در میان ملتهای مسلمان و همجوار کاشته شود و پیامدهای سوء دیگری را به‌دنبال آورد.

۴- در مورد برخی از مسائل صرفاً تاریخی که فعلاً زیاد برای ما اهمیت سیاسی هم ندارند، اگر نگوییم ایشان دچار اشتباهاتی شده، ولی حتماً نیاز به تحقیق و تتبع بیشتر و دقیقتری دارد از قبیل اینکه: افغان‌ها (پشتون‌ها) از نظر نژادی از بنی‌اسرائیل

می‌باشند و در عربستان به بنی‌افغنه معروف بوده‌اند و یا اینکه آریایی هستند و نه سامی و اینکه در چه موقعی به این سرزمین مهاجرت کرده و متوطن شده‌اند و همچنین وجه تسمیهٔ بعضی از طوایف (صفحه ۱۳ و ۱۴) و بنای شهر قندهار و نادرآباد (صفحهٔ ۱۵ و ۴۹) و اینکه طوایف غلزایی و لودی و سرواتی از نژاد سلاطین مغولند و اصلاً افغانی نیستند (صفحهٔ ۲۴) و همچنین تعداد جمعیت و اصل و نسب سایر طوایف و نژادها و محل سکونت و زندگی آنها (از صفحهٔ ۱۳ تا ۳۷) و سابقهٔ تاریخی بعضی از شهرها و جمعیت آنها و مسائل دیگر که همگی قابل بحث و تأمل بیشتر می‌باشند و ما فعلاً از بحث دربارهٔ این موضوعات خودداری کرده و خوانندگان را به کتابهایی که در این رابطه نوشته شده ارجاع می‌دهیم.

۵- مطلب دیگری که «در تاریخ سیاسی افغانستان» روی آن تکیه و تأکید شده، نفی سابقهٔ تاریخی افغانستان و نفی تمدن و فرهنگ گذشتهٔ افغانستان است. در صفحهٔ ۱۶ می‌گوید:

«قسمت غربی افغانستان تا قبل از اعلیحضرت نادرشاه افشار همیشه جزء ایران و قسمت شرقی آن زمانی در تصرف ایران و مدتی به‌طور ملوک الطوایف و زمانی در تحت صوبه‌جات هندوستان درمی‌آمد».

سپس بعد از رد نظریات صاحب سراج‌التواریخ و صاحب تاریخ سلطانی در ص ۱۷ می‌نویسد:

«جریان تاریخ هندوستان نیز صحت نظریه و قول ما را تأیید می‌نماید، زیرا اگر به دقت به تمام تواریخ و قول صاحب تاریخ سلطانی رجوع کنیم می‌بینیم که در افغانستان قبل از ۱۱۶۰ هجری حکومتی تشکیل نشده و همیشه یک قسمت آن جزو هندوستان و یک قسمت آن جزء ایران بوده و به آن قسمت که جزو هندوستان بوده، اگر مدتی هم خودسر بوده است، اطلاق حکومت نمی‌شود و اگر بعضی از افاغنه به‌واسطهٔ فقدان پادشاه مقتدری در هند و انقلابات و خودسری سرکردگان یا ملوک‌الطوایفی موقت، در آن مملکت مدتی خودسر بوده‌اند، نمی‌توان این عمل را تشکیل سلطنت در افغانستان نامید.»

آقای فرخ در چند مورد دیگر تأکید دارد که ملت افغانستان تا این سالهای اخیر از فرهنگ و تمدن دور بوده است. در ص ۱۹۶ می‌نویسد:

«وقایع محاربات افغانستان و جنگهای داخلی آنجا کاملا اخلاق و روحیات آنها را نشان می‌دهد و نیز در آتیه ملاحظه می‌شود که درجهٔ سفاکی و روحیهٔ توحش در افغانها تا چه اندازه بوده است... و حتی در مدت دویست سال که از شروع تشکیل این حکومت می‌گذرد، جامعهٔ افغان یک قدم به طرف تمدن برنداشته و هرچه شنیده می‌شود صوری است».

در ص ۳۶۴ می‌نویسد:

«در هر حال درجهٔ تمدن افاغنه معلوم می‌شود که تا ۱۳۰۰ هجری قمری افاغنه آنقدر بی‌اطلاع بودند که در این امور جزئی و عادی و مابه‌الاحتیاج عمومی هم محتاج به معلمین هندی بودند زیرا برای احتیاجات اولیه هم مطابق اصول ابتدایی بشریت زندگانی می‌کردند. مثلاً عمامه، افاغنه که خودشان لنگوته می‌گویند، نمی‌توانستند مرتب بسته و سربگذارند...»

ایشان در صفحات ۱۷۱ و ۳۴۷ و موارد دیگر اصرار می‌ورزد که افغانی‌ها در همهٔ امور و حتی در به‌کار بردن القاب و عناوین و نامهای پستهای اداری و دولتی، مقلد ایران بوده‌اند.[1]

واقعاً جای بسی تأسف است که از این نویسندهٔ سیاستمدار ایرانی، در مورد افغانستان همان چیزهایی را می‌شنویم و می‌خوانیم که از نویسندگان و مبلغین انگلیسی، بارها خوانده‌ایم و شنیده‌ایم و به‌طور قطع می‌توانیم بگوییم که آقای فرخ در بسیاری موارد، تحت تأثیر تبلیغات و نوشته‌های انگلیسی‌ها بوده است و به‌همین جهت است که ایشان در ص ۵ این کتاب، از اولین ملاقات هیأت انگلیسی با شاه شجاع، به عنوان اولین تماس دنیای متمدن (!) با افغانستان یاد می‌کند، گو اینکه انگلیس متمدن (!) برای این به افغانستان هجوم آورد که این کشور و ملت وحشی (!)

۱- شمارهٔ صفحات طبق چاپ قبلی کتاب است.

را با اصول تمدن آشنا گرداند و این همان سخنی است که استعمار انگلیس همیشه تبلیغ می‌کرد.

ما حصل سیاست انگلیس در افغانستان این بود که خواه به جنگ و اشغال نظامی و خواه به تجزیه و تقسیم و خواه کنترل توسط حکومتهای افغانی، این کشور را به شکل پارچه پارچه شده و ضعیف و مجزا از جهان و متروک و منزوی نگهدارد، استقلال سیاسی و ارتباط او را با دول جهان معدوم نماید، از نشر تمدن و فرهنگ جدید جلوگیری کند، ملت را در نفاق و خانه جنگی نگهدارد و با تبلیغات وسیع خود، این کشور را به صفت جهل و وحشت و دزدی و دروغگویی به دنیا معرفی کرده، هیچ نوع فضیلت و افتخار تاریخی برایش نگذارد.

کتابها و آثار انگلیسی در مورد افغانستان چنین تبلیغ می‌کردند که:

چون کشوری به نام افغانستان در گذشته وجود خارجی نداشت، طبعاً ملتی هم موجود نبود. پس این سرزمین حصه‌ای از هندوستان و حصه‌ای از ایران است. اگر در قرن هیجدهم، دولتی هم در افغانستان به وجود آمده، یک امر اتفاقی است نه یک واقعیت تاریخی، این دولت اتفاقی نیز به وسیلهٔ قبیله‌ای به نام «افغان» تشکیل گردیده که مرکبی از دزدی، آدم‌کشی، غداری، دروغ‌گویی و فریب‌کاری هستند و اساساً از چند سالی بیشتر در تاریخ ملل جهان عمر ندارند و اگر با این بی‌اصالتی هنوز در دنیا دولتی به نام افغانستان وجود دارد، توازن قوای روس و انگلیس آن را زنده نگهداشته است.

یکی از نویسندگان انگلیسی در آن زمان چنین نوشت:

«لودی‌ها و ابراهیم لودی از افغان‌های شمال، در تاریخ به حیث دزدان کوهی ذکر گردیده‌اند... پشتون‌ها را همسایگانشان همیشه به حیث مردم وحشی نگریسته‌اند... تاجیک‌ها مردم محیل و حریص بوده، در شرافت و درستکاری آنها نقصان وجود دارد... اوزبک‌ها فاقد صفات لیدرشپی و فاقد اراده و تصمیم می‌باشند یعنی دو صفتی که نژادهای فاتح را مشخص می‌سازند. ممالک متمدن (انگلیس‌ها) باید ممالک غیر متمدن سرحدات خود را (افغان‌ها) اشغال و

تحت سیطرهٔ خویش قرار دهند، ورنه خود مضمحل خواهند گشت». [۱]

گویا نویسندهٔ «تاریخ سیاسی افغانستان» نیز تحت تأثیر همین آثار و افکار و تلقینات بوده که در مورد افغانستان چنین نظر می‌دهد و از طرف دیگر در به‌وجود آوردن تاریخ و فرهنگ و تمدن این منطقه از جهان، نمی‌توان گفت که تنها ملت و قوم خاصی، سهم داشته و دیگران نقشی نداشته‌اند. در پدید آمدن تمدن و فرهنگ این منطقه همهٔ ملتهای ایران و افغانستان کنونی و جمهوریهای اسلامی آسیای میانه و حتی مردمان شبه قارهٔ هند و عربهای مسلمان، نقش داشته‌اند و این مرزبندیهای سیاسی و جغرافیایی نمی‌تواند آن پیوند گسست‌ناپذیر ملتهای منطقه را از بین ببرد و اگر تجزیه‌ها و تقسیمات بعدی، ملاک سابقهٔ تاریخی قرار گیرد، هیچ کشوری نمی‌تواند سابقهٔ تاریخی پیدا کند و اگر فرضاً بخشهایی از افغانستان در دوره‌هایی از تاریخ جزء ایران بوده، می‌توان گفت که ایران یا حداقل خراسان کنونی ایران نیز جزء افغانستان بوده است و اگر ما تنها به مرزبندیها و تجزیه‌ها توجه داشته باشیم باید بگوییم که امروز هیچ یک از کشورهایی همچون هند، پاکستان، بنگلادیش، یمن جنوبی، یمن شمالی، کرهٔ جنوبی، کرهٔ شمالی، آلمان شرقی، آلمان غربی، کشورهای آسیای میانه، ترکستان شرقی (سینگ یانگ) و آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی و آفریقایی سابقهٔ تاریخی و فرهنگ و تمدن مستقلی نداشته باشند، چون هیچ یک به آن صورتی که امروز هستند در گذشته نبوده‌اند.

از سوی دیگر نظر و قضاوت تعداد زیادی از مورخین و نویسندگان خارجی در مورد افغانستان، غیر از آن است که نویسندگان انگلیسی و یا آقای مهدی فرخ ابراز داشته‌اند. مثلاً «پروفسور شلوم برژه» دانشمند باستان شناس فرانسوی در کنفرانس سال ۱۹۶۱ خود (میزان ۱۳۴۰ شمسی) راجع به تاریخ افغانستان چنین گفت:

«... در عصر هخامنشی افغانستان دارای تشکیلات سیاسی و تقسیمات ملکی

۱- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف غبار، ص ۴۶۹، به نقل از: کتاب افغانستان، تألیف فریزر تتلر، وزیر مختار انگلیس در ۱۹۴۱ به دربار کابل، طبع لندن، سال ۱۹۵۰، صفحات ۲۷- ۵۵- ۷۶.

گردید. چنانکه فرانسهٔ گول در عهد استیلای رومی‌ها دارای تشکیلات سیاسی و تقسیمات ملکی شده بود... یونانی‌ها در افغانستان تحت تأثیر شناخت و عقاید و مذهب مردم افغانستان قرار گرفته، از یونان متمایز شدند... از عصر هلنستیک به بعد، افغانستان مثل فارس و ترکستان چین، بالای راه عمدهٔ تجارتهای جهان (راه ابریشم) قرار داشت... تخریب مغل (قرن سیزده) این مملکت را که در دورهٔ کمال مدنیت اسلامی بود و نامهای البیرونی و ابن سینا و فردوسی یادگار آن است، به‌کلی از هستی ساقط نمود... رنسانس تیموری که در قرن پانزده مجدداً آرامشی برقرار نمود، باز هرات با آرت و هنر خود مشهور شد... بعد از دورهٔ تیموریه، بابری‌ها و صفوی‌ها افغانستان را تجزیه و تقسیم کردند اما افغانستان از اینها سوای استحکامات نظامی و وسایل سوق‌الجیشی حاصل نکرد... ایستاده شدن افغانستان به پای خود در قرن هیجده، شایستهٔ احترام و از اعاظم امور است».

شلوم برژه راجع به تأثیر و نفوذ دولتهای افغانستان در هندوستان چنین گفت:

«... یونانی‌های باختر تمام قسمت شمال غربی هندوستان را تسخیر کردند. دولت کوشانی افغانستان تا هندوستان مرکزی پیش رفته و حتی وادی گنگار را مسخر نمودند. دولت غزنوی افغانستان، خاکهای هندوستان را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت و لاهور در پنجاب آخرین پایتخت غزنویان بود. دولت غوری افغانستان، قطب مینار را در دهلی برافراشت یعنی دولتهای یونان، باختری، کوشانی، غزنوی و غوری افغانستان همهٔ هندوستان را به‌دست آوردند. به‌علاوه از عهد دولت غوری افغانستان تا استقرار دولت بابری در هندوستان بیشتر از سه صد سال دیگر، دولتهای افغانی غوری، خلجی، تغلقی، سوری، لودی و غیره در هندوستان تسلط داشتند. همچنین از عهد غزنوی، هندوستان تحت تأثیر تمدن و فرهنگ افغانستان اسلامی قرار داشت.»[1]

همچنین تقریباً همزمان با مهدی فرخ سفیر ایران در کابل، یک نفر سفیر خارجی

۱- ترجمهٔ این کنفرانس پروفیسور شلوم برژه در شماره‌های ۱۰-۱۱ مجلهٔ آریانا در سال ۱۳۴۰ شمسی در کابل طبع شده است. به نقل از افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۸۰

دیگر («هرسیمکه کورت» وزیر مختار آلمان در کابل از سال ۱۹۳۳) نیز کتابی در مورد افغانستان به نام «به حیث سفیر آلمان در افغانستان» نوشت و چنین گفت:

«افغانان با ما آلمانیان شبیه هستند و به همان اوصاف که ما داریم متصف می‌باشند... عشق و علاقهٔ مردم افغانستان به آزادی و شؤن ملی، استقلال کشورشان را تأمین کرده است. سرحدات آزاد افغانستان تا هنوز برضد استعمار می‌جنگد و این خود نمایندهٔ شهامت و رشادت ملت افغانستان است».

راجع به کشته شدن کیوناری نمایندهٔ سیاسی انگلیس در کابل می‌گوید:

«در سپتامبر ۱۸۷۹ سپاه افغانی، کیوناری و اعضای سفارت او را در کابل بکشتند، برای اینکه او می‌خواست معاهدهٔ ننگینی را (معاهدهٔ گندمک) بر ملت دلیر و آزادی پرست افغان تحمیل کند، پس انگلیس عکس‌العمل توسعه‌طلبی خود را در افغانستان با فجیع‌ترین شکل آن مشاهده کرد... انگلیس دانست که غلبه بر ملت آهنین افغانستان کار آسانی نیست و هر اقدام او در این مورد با ناکامی و تجارب تلخی مواجه است... درحالی که افغانان در صورت روابط مسالمت آمیز با دول خارجی، پابند قوانین بین‌المللی و احترام متقابل بوده، دسپلین و انتظام خود را ثابت می‌سازند و حتی در هنگام اغتشاش داخلی خود (قیام بچه سقا) احترام به قوانین بین‌المللی را رعایت کرده و به نمایندگان انگلیس هم مزاحمتی به‌عمل نیاوردند.»[۱]

از آنجا که بحث تاریخی منظور این مقدمه نیست و هدف اشارتی است کلی به اظهارات غیر واقع بینانهٔ آقای فرخ در این رابطه به همین قدر اکتفا کرده و به ذکر موارد دیگر می‌پردازیم.

۶- از آنچه در شمارهٔ ۵ گفتیم، میزان صحت و سقم بعضی اظهارات دیگر آقای فرخ نیز روشن می‌گردد که از آن جمله است مسائلی که در مورد خوی و خلق و صفات و خصلتهای اخلاقی افغان‌ها مطرح نموده است:

در ص ۷۴ این کتاب می‌گوید:

۱- به نقل از: افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۷۹.

«این رویه و مخصوصاً نقض عهد یکی از صفات عمومی افاغنه است و اصولاً موضوع دورویی و حیله و دروغ گفتن و خیانت به یکدیگر در تمام تاریخ افغانستان یکی از صفات ممیزهٔ افغان‌ها به‌شمار می‌رود».

در ص ۹۳ و ص ۱۰۰ نیز دورویی و خدعه را رویهٔ همیشگی و عادت جبلی افاغنه می‌داند. در ص ۱۶۲ عموم افاغنه را دروغگو و بی‌ثبات و بی‌علاقه به احترام قول و امضاء و تجری در قسم قرآن خوردن و خلاف آن کردن، معرفی می‌کند.

در ص ۲۳۲ می‌گوید:

«ما ایرانی‌ها از تاریخ گذشتهٔ افغانستان برای آتیهٔ خودمان عبرت گرفته، تجربه حاصل کنیم... و ما نباید هیچ وقت به اظهارات افاغنه وقعی گذارده و به هیچ وجه نباید اطمینان حاصل کنیم که هر دقیقه موقع به‌دست بیاورند، با ما همان معامله را خواهند کرد. علیهذا ایرانی باید در مقابل افاغنه فقط تهیهٔ قوه کرده و هروقت و هر موقع با سرنیزه خود را حفظ نماید و بداند که افاغنه نه قول دارند و نه فعل و در شرارت و سفاکی نیز از هیچ عمل زشتی چنانکه گفته شد ابا و امتناع ندارند. پس ما باید مراقب بوده و از گذشته عبرت گرفته، آتیهٔ خودمان را طبق تجربیات گذشته تنظیم نماییم.»

در ص ۳۳۳ پس از ذکر دلیلهای امیر عبدالرحمن در قتل عام هزاره‌ها مبنی بر اینکه پادشاه اعظم نادرشاه نتوانست طایفهٔ هزارهٔ گردنکش را مطیع نماید و این بربری‌ها مشغول به شرارت بودند، می‌گوید نه‌تنها بربری‌ها که همهٔ افاغنه متصف به صفت «شرارت» هستند و بعد هم مقاومت مردم مسلمان و قهرمان هزاره را در مقابل حملات نادرشاه منکر می‌شود و این مردم شریف را طبق آن اصطلاح بی‌پایه و اساسی که در ایران رواج دارد، «بربری» می‌خواند.[1]

آنچه ذکر شد نمونه‌ای است از اظهارات بی‌پایه و اساس نویسندهٔ «تاریخ سیاسی افغانستان» دربارهٔ افغان‌ها و ملت مسلمان افغانستان که بالفرض اگر منظور او سلسلهٔ

۱- در مورد مقاومت مردم هزاره در مقابل نادرشاه و دفاع این مردم از استقلال افغانستان مراجعه شود به: «دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان» نوشتهٔ مورخ اندیشمند حسینعلی یزدانی.

خاص درباریان و شاهان و امیران هم باشد، نادرست و خارج از نزاکت دیپلوماسی است درحالی که وی در همه‌جا تعبیر «عموم افاغنه» دارد و به تبعیت از تبلیغات دشمنان افغانستان چنین توهینات نابخشودنی را در حق مردم افغانستان مرتکب شده است. درست است که در میان هر ملتی، عده‌ای خائن و دروغگو و شریر وجود دارند، اما تعمیم این صفات و خصلتها در بارهٔ همگان با هیچ منطقی سازگار نیست. مثلاً لارد کرزن انگلیس، ایرانیان را چنین تعریف می‌کند:

«سرشت ایرانی صورتهای مختلف نشان داده است که در سایر نقاط کمتر است. ایرانی‌ها ملت محجوب و نژاد مؤدب است... از دیگر طرف ریاکار و فاسد هستند، جرأت و استقامت ندارند، هرگز مانند کردهای ظالم و خونخوار و افغانهای عبوس و پرکینه و ترک‌های مغرور و خودخواه و هندی‌های سست و لاابالی نیستند... ایرانی صفات و اخلاق ممتاز دارد و به‌طور جمعی از صفات نیک و بزرگی عاری هستند، فقط با یک صفت می‌توان آنها را متصف دانست و آن دروغگویی است... بر من یقین حاصل است که ایرانی صحیح‌الاصل به دروغ گفتن متمایل است تا به راست گفتن، هرگاه اتفاقاً یک حرف راستی از زبان او خارج شده است، احساسات او برای مدتی او را سرزنش کرده، معذب خواهد داشت».[1]

اما آیا واقعاً این تعریف دربارهٔ ایرانیان مطابق واقع است؟ آیا واقعاً این انگلیسی عنود و پرکینه، از دشمنی چنین نگفته است؟ آیا واقعاً همهٔ مردم شریف ایران، فاسد و ریاکار و دروغگو هستند؟ آیا مردم ایران از چنین تعریفات و اظهارات غیرواقع بینانه، رنجیده نمی‌شوند؟ آیا واقعاً درست است که یک ملت و یا نژادی به‌طور جمعی فاسد و دروغگو و شرارت پیشه باشد و ملت دیگری هم به‌طور جمعی صالح و صادق و نیکوکار؟ قضاوت با خود خواننده است.

۷- مسأله دیگری که باید اشاره شود اظهارات و ارزیابی آقای فرخ دربارهٔ علل

۱- به نقل از تاریخ روابط سیاسی و انگلیس، تألیف محمود محمود، ج ۵، ص ۱۴۷۶.

و عوامل جنگهای تاریخی و معروف افغانستان ـ انگلیس و جریان استقلال افغانستان است. تجاوزات انگلیس در افغانستان که در سه مرحله انجام شد (هجوم اول از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ م و هجوم دوم از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۰ و جنگ سوم در سال ۱۹۱۹ م که منجر به استقلال افغانستان از سلطهٔ انگلیس گردید) یکی از دوره‌های معروف در تاریخ افغانستان است دوره‌ای که نمونهٔ اعلای فداکاری، رشادت، استقلال‌خواهی، آزادمنشی و دلیری و جنگاوری این ملت را به نمایش گذاشته و شاهد حماسه‌ها و افتخارات بزرگ و تاریخی این سرزمین می‌باشد. اما واقعاً آقای فرخ در این مورد با کمال ناجوانمردی قضاوت کرده و دربارهٔ علل و عوامل این جنگها و شکستهای انگلیس و کسب استقلال افغانستان، همان مسائلی را مطرح نموده که خود انگلیسی‌ها بیان داشته‌اند.

به‌طور نمونه ایشان در مورد اولین قیام مردم افغانستان علیه انگلیس (ص ۱۲۸) می‌گوید:

«قیام افاغنه را برعلیه قشون انگلیس باید اصولاً مبنی بر پنج اصل دانست:

اصل اول: عدم اطلاع انگلیس‌ها از روحیه و اخلاق افاغنه و اشتباه انگلیس‌ها در طرز رفتار خود...

اصل دوم: مساعدت انگلیس با اولاد سردار پاینده خان و آزادی آنها و تحریکات آنها.

اصول سوم: قطع حقوق و مستمری رؤسای طوایف و گرفتن مالیات از نیولهای آنها.

اصل چهارم: خودخواهی افاغنه و رقابت آنها با یکدیگر و خصومت و عنادشان نسبت به هم و حسادت و رقابت از ترقی و تعالی همگنان.

اصل پنجم: بی‌مبالاتی انگلیس‌ها در رعایت امور عفتی و بی‌اهمیت تلقی کردن آن، اگرچه این قسمت از تمام اصول چهارگانهٔ اول کوچکتر و ضعیف‌تر بود ولی زودتر پیراهن عثمان کرده و جامعهٔ وحشی و متعصب را محرک شده و به شورش و بلوا وادار می‌نمود».

در ص ۱۳۴ نیز بر همین نظر خود تأکید داشته و می‌گوید:

«قیام افاغنه به تحریک رؤساء و خانوادهٔ وزیر فتح خان بود و می‌خواستند خودشان در رأس حکومت باشند و علاقه‌ای هم به بودن و نبودن انگلیس‌ها نداشته، زیرا استقلال و وطن را نمی‌فهمیدند».

در ص ۱۳۶ می‌گوید:

«مهاجمین ضد انگلیس برای اینکه جامعه را علیه شاه شجاع بشورانند، دست به تدبیر دیگر زده و جهاد علیه کفار را بهانه ساختند و به شاه شجاع اطلاع دادند که اگر با ما موافقت ننمایید شما مسلمان نبوده و جهاد برعلیه شما که موافق با کفار هستید نیز واجب است».

آقای فرخ در تشریح جنگ دوم ضد انگلیس نیز معتقد است که علت اصلی این جنگ همان مسائل جزئی داخلی بوده و چون انگلیس‌ها با نقطه ضعفهای خود و افاغنه آشنا شده بودند، در این جنگ شکست نخورده و بازهم توسط امیر عبدالرحمن خان بر افغانستان تسلط یافتند.

ایشان ضمن برشمردن علل به اصطلاح موفقیت انگلیس در جنگ دوم، موضوع مذهب و نقش باورهای مذهبی مردم را نادیده گرفته و در ص ۳۲۶ می‌گوید:

تاسعاً ـ افغان‌های نسبتاً فهمیده و مهمین رؤسای طوایف، به قدرت و عظمت انگلستان متوجه شده و مرعوب بودند و مثل زمان سابق کورکورانه عمل نکرده و حتی میل داشتند خود را به انگلیس‌ها نزدیک نمایند و با این فکر در خیانت به هموطنان خودشان و اظهار خدمتگزاری بر یکدیگر سبقت می‌جستند و آنهایی که جنگ می‌کردند، قسمت عمده برای چپاول و یغما و غارت بوده و اشخاص بی‌بضاعت و سر و پا برهنه، اگر کشته می‌شدند از زندگانی مفلسانهٔ خود خلاص شده و اگر یک فشنگ هم غارت می‌کردند، چند شاهی سرمایه به‌دست آورده بودند و یا اینکه کسانی بودند که از نزدیکی به انگلیس‌ها مأیوس شده بودند و یا خصمای آنها با انگلیس‌ها ساخته بودند و دلیل قوی این است که اگر مقایسه سلطنت شاه شجاع و امیر عبدالرحمن خان را بکنیم، واضح می‌شود که موضوع جهاد چندان اهمیتی نداشته، زیرا در هر دو دفعه این دو نفر طرفدار و دست نشاندهٔ انگلیس‌ها بودند ولی شاه شجاع را کشتند و عبدالرحمن خان با

همان اسلحه و تقویت انگلیس‌ها موفق شد و علت این بود که روح علاقهٔ مذهبی اهمیت زیادی نداشته، تجربهٔ انگلیس‌ها موجبات موفقیت را فراهم نموده و در حقیقت طریق عمل متفاوت بوده است».

ذکر سایر موارد اظهارات ایشان ضرورتی ندارد و از آنچه نقل شد به‌خوبی دیدگاه نویسنده در بارهٔ جنگهای تاریخی مردم افغانستان علیه انگلیس روشن می‌گردد و از مجموع سخنان ایشان نکات ذیل به‌دست می‌آید:

اول اینکه: موفقیت و شکست انگلیس به‌خاطر آشنایی یا عدم آشنایی با روحیه و اخلاق افاغنه بوده است.

دوم اینکه: جنگهای افغانی‌ها علیه قشون مهاجم انگلیس به‌خاطر انگیزه‌های اقتصادی و رقابتها و خصومتهای قبیله‌ای و طایفه‌ای بوده.

سوم اینکه: افغانی‌ها اصلاً معنای استقلال و وطن را نمی‌فهمیدند و آن جنگها نه برای کسب استقلال که برای ریاست و قدرت شخصی و طایفه‌ای بوده.

چهارم اینکه: جهاد علیه کفار بهانه‌ای بیش نبوده برای تحریک مردم.

پنجم اینکه: فساد اخلاقی و بی‌عفتیهای ارتش انگلیس اهمیت زیادی نداشته، ولی عده‌ای آن مسائل را عمده کرده و پیراهن عثمان ساختند.

ششم اینکه: مذهب و باورهای مذهبی، نقش مؤثری در این جنگها نداشته است.

البته هیچ شک و تردیدی در این نیست که در طول این جنگهای افتخار آفرین، خیانتهای زیادی نیز صورت گرفته و هربار که ملت مسلمان در راه اهداف مقدس و جهاد و مبارزهٔ استقلال خواهی، موفقیتی به‌دست آورده و دشمن را از مرزهای میهن خود بیرون رانده، شاهان و امیران و سرداران خائن به آرمان ملت خیانت نموده و دشمنی را که از دروازه بیرون رانده شده، از دریچه باز گردانده‌اند و همواره وارث انقلابهای مردم همین مزدوران بیگانه بوده‌اند و شاید در سلسلهٔ شاهان و امیران افغانستان نتوان فردی را پیدا کرد که دست نشانده و یا مزدور و عامل اجرای اهداف استعماری بیگانگان نبوده باشد. اما این همه غیر از آن است که افتخارات و فداکاریهای یک ملت نادیده گرفته شود و لشکرکشیها و اشغالگریهای امپراطوری

استعمارگر انگلیس توجیه شده و مشروع جلوه داده شود.

جنگهای ضد انگلیس، شورشی نبوده که قشری خاص و یا طایفه و دستهٔ خاصی آن را پدید آورده باشد، در این جنگها همهٔ اقشار و ملیتها و اقوام و قبایل مختلف افغانستان با کمال شهامت و فداکاری شرکت داشتند و هزاران شهید و معلول، تقدیم کردند و در واقع هر کوی و برزن و هر دشت و کوه و صخرهٔ میهن اسلامی افغانستان، صحنهٔ پیکار و جهاد بود و محل دفن سربازان مهاجم انگلیس، و از پیرمردان ۷۰ ساله گرفته تا نوجوانان ۱۵ ساله در این جنگها شرکت داشته و شهید شده‌اند و حتی زنان قهرمان مسلمان در کمال جرأت و شجاعت در صحنهٔ نبرد شرکت کردند. در جنگ اول از هزاران نفر سپاهی انگلیسی مستقر در کابل فقط یک نفر زنده به جلال آباد رسید و خبر قتل عام لشکر انگلیس را به جنرال انگلیسی رسانید. در جنگ میوند (جنگ دوم) که پشت انگلیس را به لرزه درآورد، فقط ۲۵ نفر از لشکر انگلیس زنده ماندند و آن هم با لباس مبدل افغانی توانستند فرار کنند و در همین جنگ داستان شرکت قهرمانانهٔ زنان مسلمان در جهاد شهرت یافت مخصوصاً «ملالی» دوشیزهٔ جوانی که در میدان جنگ، پرچم پرافتخار اردوی جهاد را در عوض بیرقدار شهید شده، بر دوش کشید و این دو بیت از زبان او در میدان جنگ طنین انداخت:

از خون معشوق، خال سرخ در رخساره می‌گذارم
خالی که در باغ سبز، گل سرخ را شرمنده می‌نماید
اگر در میوند شهید نشدی
بدانی که برای بیغیرتی زنده خواهی ماند.[1]

مورخ معاصر این جنگ، میرزا یعقوب علی خوافی در کتاب (پادشاهان متأخر افغانستان) از زبان سردار احمدعلی خان نواسهٔ سردار کهندل خان که خود در میدان جنگ میوند شرکت داشت، می‌نویسد:

«در این جنگ از ۱۲ هزار عسکر و افسر انگلیس فقط ۲۵ نفر زنده مانده و فرار

۱- این متن ترجمهٔ شعر او است.

کردند و بقیه کشته شدند».

ذیلاً مناسب است قسمتی از مطالبی مربوط به جنگ اول و وضعیت انگلیسی‌ها و روحیهٔ افغانی‌ها را از کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» برای خوانندگان محترم نقل کنیم:

در سال ۱۸۴۱ هنگامی که آتش انقلاب در افغانستان مشتعل می‌گردید، هنوز بیست هزار عسکر انگلیس در کابل، پانزده هزار در قندهار، پنج هزار در جلال‌آباد و ده‌هزار در غزنه و قلات و بامیان و غیره، مجموعاً پنجاه هزار نفر با توپخانه قوی، مرکب از قطعات سواره و توپچی صحرایی و کوهی و موقع مستحکم، حاضر و آمادهٔ پیکار بود. این اردو با هفتاد توپ خورد و بزرگ... مجهز بود. در مقابل اسلحهٔ مردم افغانستان تنها تفنگهای دراز، سیلاوه‌های ثقیل و عریض و پیش قبضهای کوتاه و معدودی از توپهای کوچک و یا توپهای ۶ پونده بود. تمام این اسلحه ساخت خود افغانستان بوده و قسماً مواد خام آن از راه هند وارد می‌شد. دستگاههای باروت سازی نیز بر این اسلحه می‌افزود. البته معنویات جنگ‌آوران افغانی از دشمن برتر بود. هر سوارهٔ افغانی یک پیاده را برداشته، وارد میدان جنگ می‌کرد، تفنگچی افغان از فاصلهٔ سه صدمتر هدف را خطا نمی‌کرد. توپچی افغان گله‌های (گلوله‌های) توپ نه پوندهٔ دشمن را بعد از اغتنام توسط چکش کوفته و در توپهای ۶ پوندهٔ خود استعمال می‌کرد.

افراد هریک در زمستان پوستین‌چه‌ای در بدن، سناچی از تلخان یا گندم بریان در پشت، کدوصراحی پر از باروت در کمربند و سواره مقداری از علوفهٔ اسپ در خورجین خود داشت. این قشون در هوای آزاد و بعضاً روی برف می‌خوابید و با مشتی از گندم و تلخان تغذیه می‌کرد. یکی از جنرالهای انگلیس (میجر جنرال ایری) راجع به مدافعین افغانی چنین نوشت:

«باید عساکر انگلیس در استعمال اسلحهٔ ناریه از افغان‌ها درس می‌گرفتند. افغانان با تأمل نشانه می‌گیرند و به ندرت آتش‌شان هوایی می‌رود، درحالی که افراد ما بدون استهداف، انداخت هوایی می‌کنند».

لیدی سیل که جنگهای کابل را به چشم سر می‌دید نیز در این موضوع چنین نوشت:

«چیزی که راجع به بی‌عاطفه‌گی و جبن افغانان گفته می‌شود تنها نظر انگلیسی است، درحالی که افغان‌ها یک نژاد قوی و خوب بوده و از قتال باکی ندارند. افغان بدون ترس در مقابل توپ می‌ایستد و سیلاوهٔ خود را به‌کار می‌اندازد. وقتی که او یک موضع را اشغال کرد، دیگر استرداد آن مشکل است».

همین لیدی راجع به جنگ مشهور «بی‌بی ماهرو» که منجر به شکست اردوی انگلیس گردید، چنین می‌نویسد:

«مبارزین افغانی از بالای تپه چنان در صفوف سپاه انگلیس فروریختند که گرگ در رمهٔ گوسفندی داخل می‌شود».

البته مبارزین افغانی بی‌قوت‌الظهر نبودند. زنان، نان برای آنان می‌پختند و در عبور سپاه دشمن از بازارها، سنگ و کلوخ و آب جوش بر فرق ایشان می‌ریختند. ملاها در دهات گردش کرده، ملاک و غله‌داران را از فروش غله به دشمن باز می‌داشتند، نوکران رسمی دولت و ملازمان شخصی افسران، اخبار و مکاتبات سرّی دشمن را به اردوی ملی می‌رسانیدند، صنوف مختلفهٔ مردم متحداً جان و مال خود را در راه دفاع از آزادی کشور وقف کرده بودند. پس غلبهٔ چنین جنگاورانی بر یک اردوی اجنبی حتمی بود. خصوصاً اسلوب جنگی تاریخی و عنعنوی اینان که دشمن را به ستوه آورده و می‌کشت. مردم افغانستان از قرنها پیشتر، جنگهای گوریلایی را می‌شناختند و در شباخون و جنگهای شبانه، مهارت عجیبی از خود نشان می‌دادند. یکی از تاکتیکهای حربی این مردم، عقب کشی از جلو دشمن در میدانهای فراخ و باز گذاشتن شاهراههای سرحدی به رخ دشمن بوده است و همین که دشمن را در کام دره‌ها می‌کشیدند، به عجله خطوط ارتباط او را قطع کرده و با حملات پی هم از بین می‌بردند. تاجایی که تاریخ کمک می‌کند این خصایص و روش جنگی مردم افغانستان بود که سکندر مقدونی را مدتها سرگردان نگهداشت... چنگیز خان هم مجبور شد که برای رهایی قوای خود از چنین جنگها، در خط پیشرفت خود زنده جانی در عقب

خویش نگذارد. اینک اردوی انگلیس با چنین مردم و چنین جنگهایی دچار شده بودند و شکستشان قطعی بود. عده‌ای از مورخین استعماری چنین استنتاج می‌کنند که تخلیهٔ افغانستان از طرف انگلیس از جهتی بود که اشغال افغانستان با قوت عسکر به مصارف این اشغال نمی‌ارزید. درحالی که واقعیت برعکس این ادعا می‌باشد، زیرا هرباری که قوهٔ انگلیس داخل افغانستان شده است، تنها وقتی پیشرفت کرده است که طرف آن دولتهای افغانستان قرار داشته است ولی زمانی که مردم افغانستان قیام کرده و به مبارزه علیه آن پرداخته است، قوای انگلیس شکست خورده و مجبور به تخلیهٔ کشور شده است، وقتی که مردم یک کشور به مبارزهٔ مسلح قیام کنند، قدرت هیچ کشور استعماری نمی‌تواند آن را سرکوب کند.

خوانندهٔ گرامی! رشادتها و فداکاریهای مردم مسلمان افغانستان علیه قشون مهاجم بریتانیای کبیر و علل و عوامل و انگیزه‌ها و رویدادهای هشتاد سال جنگ و مبارزه، چیزی نیست که قابل انکار باشد و شرح آن در این مختصر نوشتار بگنجد. به‌طور کلی می‌توان گفت:

محرک عمده و اصلی این قیامها دو چیز بوده است: یکی روحیهٔ آزادیخواهی و استقلال طلبی و حساسیت و تنفر خاصی که این مردم نسبت به خارجیان و مهاجمان خارجی دارند. دوم: اعتقاد ناب و مستحکم مذهبی و باور به این اصل که کفار نباید در سرزمین اسلامی و بر سرنوشت مردم مسلمان تسلط داشته باشند. و بسیار نابخشودنی است اگر بگوییم مردم افغانستان معنای استقلال و وطن را نمی‌فهمیدند و یا اینکه مذهب در حرکتهای آنها هیچ نقشی نداشته است. مجاهدین و علمای مبارز در همهٔ جنگها پرچمهای لا اله الاّ اللّه و پرچمی با این مضمون که «ما را خدا کافی است» برمی‌داشتند و از آنجا که انگلیسیان را کفار و شاه شجاع و امیر دوست محمدخان و امیر محمد یعقوب خان ... را موافق با کفار می‌دانستند، علیه آنها اعلام جهاد می‌کردند که با مطالعهٔ کتابها و آثاری که در این زمینه نوشته شده، مدعای فوق به‌خوبی اثبات می‌شود و لزومی ندارد که ما در چنین مواردی به کتابها و تبلیغات انگلیسیان مراجعه کنیم، چنانکه آقای فرخ در بسیاری از موارد چنین کرده وآثار خارجیان را بر

نوشته‌های مورخین خود افغانستان ترجیح داده است.

تحلیل و ارزیابی آقای فرخ در مورد جنگ سوم افغانستان ـ انگلیس که منجر به کسب استقلال افغانستان و به رسمیت شناختن آن از طرف انگلیس گردید، نیز همچون اظهارات قبلی ایشان، بی‌پایه و اساس می‌باشد. ایشان معتقدند که افاغنه در جنگ استقلال شکست خوردند و انگلیس‌ها که تازه از جنگ جهانی، موفق و پیروز بیرون آمده بودند نه‌تنها افغانستان بلکه همهٔ آسیای میانه را می‌خواستند در تحت سلطه و تصرف خود دربیاورند، پس چه شد که حکومت انگلستان در کمال سهولت استقلال افغانستان را تصدیق نمودند؟.

آقای فرخ همچون بسیاری از نویسندگان دیگر که همه چیز را با معیار معادلات بین‌المللی ابرقدرتها تحلیل می‌کنند، در پاسخ سؤال فوق (ص ۳۷۰-۳۶۹) می‌گوید:

«چون بلشویک‌ها در روسیه به قدرت رسیدند و آنها هر روز خود را به آسیای میانه نزدیکتر می‌کردند و خود را حامی ملل ضعیف قلمداد می‌نمودند و انگلیس‌ها را غاصب و اشغالگر و مهاجم جلوه می‌دادند، لرد کرزن وزیر خارجهٔ انگلستان در آن موقع، سیاست خویش را تغییر داد و تصمیم گرفت که نه‌تنها استقلال کشورهای آسیای میانه و افغانستان را به رسمیت بشناسد، بلکه آنها را در مقابل بلشویزم مجهز و تقویت نیز نماید تا جلو نفوذ، توسعه و گسترش قلمرو روسیهٔ بلشویک را بگیرند و بدین جهت استقلال افغانستان را نیز به رسمیت شناخت تا اگر بلشویک‌ها حمله کرده و افغانستان را اشغال نمودند، حیثیت و اعتبار تبلیغاتی آنها سقوط خواهد کرد و اگر حمله نکردند، رژیم دست نشاندهٔ حایل بین روس و انگلیس در کابل باقی خواهد ماند. پس استقلال افغانستان بدان جهت نبوده که انگلیس شکست خورده و افغانی‌ها در جنگ پیروز شده بودند، بلکه بالعکس افغانی‌ها شکست خوردند و اعتراف به استقلال افغانستان به‌خاطر تغییر سیاست بین المللی و حفظ توازن قوا و معادلات کشورهای بزرگ بوده است».

این تحلیل درست شبیه تحلیلی است که امروز در مورد شکست قوای روسیه و فرار کردن ارتش سرخ از افغانستان می‌کنند. چون برخی می‌پندارند که خارج شدن

ارتش سرخ بدان جهت نبوده که روس‌ها شکست خورده و مجاهدین افغانی در جنگ پیروز شدند، بلکه تغییر سیاست شوروی مبتنی بر ایجاد فضای باز و پروسترویکا و تعادل قوای بین‌المللی و بل سازش و تفاهم آمریکا و روسیه موجب شد که ارتش سرخ افغانستان را ترک نماید.

البته ما تأثیر شرایط و اوضاع بین‌المللی را در تحولات منطقه‌ای و محلی منکر نیستیم ولی باید توجه داشت که شرایط بین‌المللی و سیاستگزاری ابرقدرتها هم طبق همین اوضاع متغیر و تحولات منطقه‌ای و محلی کشورهای جهان، شکل می‌گیرد و تثبیت می‌شود یعنی همین رویدادها و تحولات انقلابی و فشارهای ملتها سبب می‌شود که در سیاست ابرقدرتها تغییری به‌وجود آید، تفاهم و سازش صورت گیرد و یا تنش و خصومت بیشتری بروز نماید.

در مورد افغانستان واقعیت غیر از آن است که آقای فرخ می‌گوید:

«زیرا انگلیسی‌ها از سال ۱۸۳۹ تا ۱۹۱۹ یعنی در طول هشتاد سال، سه بار بر افغانستان حمله نمودند و جنگهای سنگینی را به راه انداختند، ولی در هربار با شکست سنگینی مواجه شدند و بالاخره درک کردند که نمی‌توانند افغانستان را برای همیشه در چنگ خود نگهدارند و لذا مجبور شدند که دست از جنگ برداشته و استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسند».

این البته درست است که این استقلال به معنای کوتاه شدن نهایی دست انگلستان از افغانستان نبوده و به‌طور غیر مستقیم و از طریق شاهان و امیران مزدور و وابسته، سلطهٔ استعماری خود را در این کشور ادامه دادند و برای سالیان دراز افغانستان را از ترقی و پیشرفت باز داشته و منافع و منابع آن را تاراج نمودند، اما با همهٔ اینها مجبور بودند استقلال این کشور را به رسمیت بشناسند و از جنگ و تهاجم نظامی دست بکشند و طبیعی است که اگر مقاومت مردم افغانستان نمی‌بود نه انگلیس در آن زمان و نه روسیه در این زمان به آسانی دست بردار نبودند و سلطهٔ مستقیم و تجاوزات نظامی خود را ادامه می‌دادند. و از انصاف و واقعیت نگری به‌دور است که همهٔ تحولات کشورهای جهان را بر مبنای تعادل و رقابت قوای بین‌المللی ارزیابی نماییم و طبق نظر

قدرتهای استعماری و به نفع آنها قضاوت کنیم و اراده و مقاومت مردمان جهان را نادیده بگیریم.

۸- یکی از موارد دیگری که باید مورد اشارت قرار گیرد، تمجید آقای فرخ از امیر عبدالرحمن خان جابر است. البته چون میزان وحشیگری، سفاکی، خونخواری و ظلم و بیداد این امیر در حدی است که هیچ کسی منکر شده نمی‌تواند، لذا آقای فرخ هم موارد زیادی از سختگیریها و سفاکیهای او را برشمرده است که قابل استفاده بوده و لازم است مطالعه شود اما گویا ایشان تنها نقص امیر عبدالرحمن را در همین قسمت می‌دیده و سایر اعمال و کردار او را می‌ستوده است و لذا در ص ۳۵۱ می‌گوید:

«تنها موردی که در تاریخ برای او به نیکی نام برده نمی‌شود همان سفاکی و شدت عمل مشارالیه است...».

گو اینکه در موارد دیگر باید نام او به نیکی برده شود و تمجید گردد و لذا در ص ۳۲۷ می‌نویسد:

«امیر عبدالرحمن خان یکی از بزرگترین امرای افغانستان است که بعد از احمدشاه درانی مؤسس و موجد افغانستان، هیچ یک از امرای افغانستان، اهمیت و کفایت و لیاقت و عقل عبدالرحمن خان را نداشتند و بهمین جهت در تاریخ افغانستان برای خود موقعیت مخصوصی را حایز گشته...».

و در صفحهٔ ۳۴۴ می‌نویسد:

«امیر عبدالرحمن خان تنها کسی است که در افغانستان قدمهایی برای اصلاح امور برداشته، زیرا از زمان احمدشاه درانی تا موقع زمامداری عبدالرحمن خان هیچ‌یک از امرای افغانستان فکر اصلاحات نداشته و اقدامی برای بهبودی اوضاع عشایری این مملکت و آشنا کردن جامعهٔ افغانستان به اصول تمدن ننموده و شاید اصلا متوجه هم نبودند. ولی عبدالرحمن خان به واسطهٔ اقامت دوازده سال در ترکستان روس و آشنا شدن با طرز اداری و تمدن روس‌ها که نسبتاً برای افاغنه تمدن ذی‌قیمتی محسوب می‌شده است به فکر اصلاحات افتاده و در مدت اقامت در آن حدود تا حدی کسب فکر و معلومات صوری نموده است...».

بعد هم ایشان ساختن کارخانهٔ آهنگری و خبازی و خیاطی و کفشدوزی و یا کارخانهٔ به‌اصطلاح بستن و پیچیدن عمامه را به عنوان نمونه‌ای از به‌اصطلاح اصلاحات امیر عبدالرحمن خان ذکر می‌کند و نتیجه هم می‌گیرد که:

«از این قسمت کاملاً واضح است که افاغنه تا آن تاریخ خیاطی و کفشدوزی و غیره را نیز نمی‌دانستند و در واقع یک مردم دور از زندگانی ملل قلیل التمدن نیز بوده‌اند». (ص ۳۴۵) «و بستن عمامه که از ساده‌ترین کارها محسوب می‌شود، افاغنه محتاج به تعلیم بوده‌اند». (ص۳۴۶)

و بعد هم آقای فرخ از اینکه یک معاون وزیر داخله را دیده که با لباس ملی محلی در خیابان راه می‌رفته، خرده می‌گیرد و می‌گوید:

«علیهذا می‌توان استنباط نمود که در موقع زمامداری امیر عبدالرحمن خان تمدن افاغنه در چه حدود بوده است».

واقعاً جای تعجب است که این چیزها به عنوان تمدن حساب شود و یا اصلاحاتی که فقط عبدالرحمن خان در افغانستان پدید آورده است! مگر پیش از عبدالرحمن خان مردم افغانستان لباس و کفش نمی‌پوشیده‌اند تا بگوییم عبدالرحمن خان کارخانهٔ خیاطی و کفشدوزی را احداث کرد؟ و یا شاید لباس و کفش مردم افغانستان از انگلیس و روسیه و یا ایران، دوخته شده وارد می‌شده است؟ و یا عمامه که از دیرزمان لباس ملی این مردم بوده است، توسط هندوها و سیک‌های هندوستان و یا توسط ایران و کارخانه‌های عمامه پیچی خارج افغانستان، بسته و پیچیده می‌شده و وارد افغانستان می‌شده است؟ آقای فرخ معتقد است که مردم افغانستان تا آن زمان «برای احتیاجات اولیه هم مطابق اصول ابتدایی بشریت زندگانی می‌کردند» (ص ۳۴۶) شاید منظور ایشان از «اصول ابتدایی زندگانی بشریت» هم همان دورهٔ توحش ماقبل تاریخ و غارنشینی و دورهٔ برده‌داری باشد!! که امیر عبدالرحمن آمده و این مردم را از آن توحش نجات داده و عمامه بستن و لباس دوختن را یاد داده است!!.

نویسندهٔ «تاریخ سیاسی افغانستان» یکی از اصلاحات عبدالرحمن خان را مبارزه با مذهب و علمای مذهبی می‌داند و می‌گوید (ص ۳۴۵):

«یکی از کارهای قابل تمجید عبدالرحمن خان از بین بردن نفوذ ملاها و آخوندهای حنفی بوده است. اگرچه در این قسمت موفق نشد که به‌کلی آنها را از بین ببرد، ولی با جد و جهد زیاد تاحدی از نفوذ این دسته کاست و باید اعتراف نمود که در مملکت افغانستان هنوز هم به واسطهٔ جهالت جامعه نمی‌توان دست آخوندها را به‌کلی کوتاه نمود، زیرا جامعهٔ افغانستان و اهالی این مملکت، سالها از تمدن دور... هستند و با این وضعیت البته عبدالرحمن خان بیش از آنچه نمود، پیشرفت نداشت.»

آقای فرخ که از عوامل سرسپرده و غربزدهٔ دورهٔ پهلوی است، مبارزه با مذهب و روحانیت را علامت تمدن و نفوذ روحانیت را علامت جهل و نادانی جامعه می‌انگارد ولذا در ص ۳۳۸ می‌گوید:

«امیر عبدالرحمن خان اکثر رؤسای آنها (غلزیی‌ها) را از دم تیغ گذرانید و آخوندهای این طایفه را تمام نمود و از سیاستهایی که می‌نمود این بود که آخوندها را جمع کرده، ریششان را به یکدیگر بسته و گره می‌کرد و بعد آنها را به مخالف یکدیگر می‌کشانیدند تا ریششان کنده می‌شد و بعد آنها را می‌کشت».

امیر عبدالرحمن خان که در ظاهر خود را یک آدم مذهبی و پیرو شریعت جلوه می‌داد، با تمام توان علیه مذهب و علمای دین مبارزه کرد، زیرا علما از جلوداران قیام ضد انگلیسی بودند و او که مزدور و دست نشاندهٔ انگلیس بود نمی‌توانست وجود آنها را تحمل کند. مبارزات ملا دین محمد مشک عالم اندری، قهرمان جنگ ضد انگلیس و کیفیت برخورد امیر عبدالرحمن خان با او و فرزندش عبدالکریم اندری و غیره در تاریخ افغانستان برای همه روشن است.[۱] از روشهای معروف عبدالرحمن وباداران انگلیسی او این بود که با توطئه و دسیسه و با فتواهای نامشروع آخوندهای درباری، دو مجموعهٔ شیعه و سنی افغانستان را به جان همدیگر انداخته و هر روز در یک گوشه‌ای از کشور بلوا به‌پا می‌کردند. قتل عام هزاره‌جات نیز با همین بهانه و تعصب کور صورت گرفت.

البته جای شکی نیست که عبدالرحمن خان از افراد بسیار زیرک و هوشیار سلسلهٔ

محمدزایی بوده و زکاوت و فهم عجیبی داشته است اما این زیرکی و هوشیاری هیچ‌وقت در جهت ترقی و پیشرفت ملت و مملکت مورد استفاده قرار نگرفت و از آن زکاوت و فهم تنها برای حفظ قدرت و سرکوب مخالفین و دشمنان انگلیس استفاده شد و اگر مختصر تغییر و تحول اداری و اقتصادی در دورهٔ او پدید آمده باشد نه محصول تلاش و ابتکار عبدالرحمن که نتیجهٔ جبر زمان و پیشرفت طبیعی و عادی جامعهٔ بشری می‌باشد.

ما در اینجا فعلاً در صدد نقد همهٔ کارها و جنایتهای عبدالرحمن خان نیستیم، منظور فقط اشارتی بود به تمجیدهای آقای فرخ از این امیر جلاد کله منارساز، هرچند خود ایشان در متن کتاب هم قسمتهای زیادی از سفاکیها و جنایتهای او را متذکر شده‌اند.[۱]

۹- راجع به دورهٔ ۱۸ سالهٔ سلطنت امر حبیب الله خان پسر عبدالرحمن خان و وقایع عصر او و داستان قتل او نیز در «تاریخ سیاسی افغانستان» بسیار سطحی و غیر تحقیقی برخورد شده و معلوم است که نویسنده در این زمینه‌ها تحقیقات کافی به عمل نیاورده و با تکیه به موارد جزئی، قضایای بسیار مهم را وارونه و یا بسیار ساده جلوه داده است. مثلاً ایشان می‌گوید که در این دوره هیچ رویداد مهمی رخ نداده و هیچ حرکت ترقی خواهانه صورت نگرفته است، جز قضیهٔ توطئه غیر موفق ترور امیر حبیب الله در کابل. در حالی که برای آگاهان تاریخ افغانستان معلوم است که آغاز جنبش مشروطیت و شکل گیری حرکتهای متشکل سیاسی و حزبی از همین دوره است و انجمن سراج الاخبار و حرکت سیاسی «جمعیت سرّی ملّی» مرکب از شخصیتها، علماء، اندیشمندان و روشنفکران در همین دوره آغاز به کار می‌کنند که در رشد فکری و سیاسی جامعه و کاشتن بذر مبارزهٔ سیاسی بسیار نقش مؤثری داشته‌اند.

۱- خوانندهٔ گرامی می‌تواند در مورد شناخت عبدالرحمن خان به کتابهای ذیل مراجعه کند: تاج التواریخ، منسوب به خود امیر عبدالرحمن. سراج التواریخ، ج ۲ و ۳ افغانستان در مسیر تاریخ. کله منارها در افغانستان. دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، سلسله مقالات تاریخی در شمارهٔ ۳۸ و ۴۳ مجلهٔ پیام مستضعفین نشریهٔ سازمان نصر افغانستان.

همچنین ایشان مسأله کشته شدن امیر حبیب الله خان را یک قضیهٔ جزئی بر اساس خصومتها و دشمنیهای شخصی و خانوادگی نشان می‌دهد و لذا می‌نویسد (ص ۳۵۹):

«امیر حبیب‌الله خان شبی در چهلستون، مجلس عیشی فراهم و خانم اخت‌السراج همشیرهٔ مشارالیه عده‌ای از نسوان را در آنجا حاضر و در نیمه‌شب که مجلس گرم و شاهدان بزم را با جلوه‌های بهشتی آراسته و امیر در لذایذ غوطه‌ور بود، علیا حضرت سرور سلطان خانم، مادر امیر امان الله خان وارد و با اخت‌السراج گلاویز می‌شوند. ضرب و شتم از طرفین شروع و امیر حبیب الله خان نیز بی‌نصیب نمانده، سایر حضار و سیمین عذاران هریک به‌طرفی فرار نموده و خود را از ضرب چماق علیاحضرت خلاص نمودند. مجلس عیاشی به محفل فحاشی تبدیل گردید. فردای آن روز امیر حبیب الله خان علیاحضرت را مطلقه نموده، طلاق نامه را برای مشارالیها فرستاد... در اثر این اقدام سرور سلطان خانم در پی هلاک شوهر خود افتاد».

سپس ایشان شرح می‌دهد که چگونه همسر حبیب الله، پسرش امان الله را علیه پدرش برانگیخت و عده‌ای را هم با او متحد ساخت و بالاخره در پی این توطئه در شب پنجشنبه ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ امیر حبیب الله در شکارگاه کله گوش لمقان (لغمان) با اصابت گلوله مقتول گردید.

آقای فرخ همان طوری که بسیاری از مسائل و تحولات دیگر افغانستان را با یک سلسله اختلافات و نزاعهای شخصی، خانوادگی، قومی و طایفه‌ای و فرقه‌ای تحلیل می‌کند، که نمونه‌هایی از آن را قبلاً هم متذکر شدیم، در قضیهٔ قتل امیر حبیب الله نیز همین طور برخورد کرده است. در حالی که اصل قضیه هرگز چنین نبوده است، و ریشهٔ اصلی آن مسائل سیاسی و حزبی بوده و قتل امیر در مرکزیت جنبش مشروطیت و جمعیت سرّی دربار، تصویب شده بوده و امان الله خان و حتی برادر امیر، نایب السلطنه نیز شرکت داشته‌اند و در واقع کودتایی بوده ریشه‌دار برای سرنگونی سلطنت امیر حبیب الله خان، که بیش از این توضیح نمی‌دهیم وگرنه سخن به درازا می‌کشد و

خوانندهٔ گرامی می‌تواند تفصیل همهٔ این مطالب را در کتابهای ذیل مطالعه کند: افغانستان در مسیر تاریخ، فصل مربوط به دورهٔ امیر حبیب الله خان ـ جنبش مشروطیت در افغانستان نوشتهٔ عبدالحی حبیبی ـ نگاهی به عهد سلطنت امانی نوشتهٔ سید رسول و مقالات تاریخچهٔ احزاب و جمعیتها در مجلهٔ «میثاق وحدت» از شماره ۱ تا ۱۱ و کتابهای دیگر).

۱۰- آقای فرخ در تمام جنگها و نزاعها و کشمکشها و تحولات سیاسی ـ اجتماعی افغانستان یا همیشه عامل خارجی را عمده کرده و یا اختلافات شخصی و خانوادگی و قومی را گو اینکه در جامعهٔ افغانستان هیچ‌گونه حرکت متشکل و هدفدار سیاسی و فکری دیگر وجود نداشته و مردم افغانستان درک و آگاهی بالاتر و بیشتر از مسائل قومی و قبیله‌ای نداشته‌اند. مثلاً ایشان در مورد انقلاب سقوی بر ضد رژیم امان الله و سقوط او، تنها علت و عامل را در تصمیمات انگلیس جستجو می‌کند و معتقد است که چون امان الله خان با روسیه زد و بند خود را آغاز کرد لهذا دولت انگلیس تصمیم گرفت که او را سرنگون کند و رژیم دیگری را جایگزین سازد. این نظر کاملاً ضعیف و ناقص و بی‌پایه است و همچنین این نظر که چون ملت افغانستان، مردم جاهل و دور از تمدن و امان الله هم درصدد یک سلسله اصلاحات و نوآوریهایی بوده و اقدامات او با منافع سران قبایل و عشایر و علمای دینی تضاد پیدا کرده و لذا منجر به قیام و شورش گشته و رژیم امانی سقوط کرده است، نیز همچون نظر آقای فرخ بی‌پایه و اساس می‌باشد.

عامل انقلاب نه انگلیس بوده و نه به اصطلاح جهل مردم بلکه ریشهٔ اصلی قیام مردم را می‌توان در دو عامل جستجو کرد: یکی افراط و انحراف امان الله در مخالفت با سنتهای اسلامی و احکام مذهبی و عنعنات ملی مردم افغانستان و تقلید بی‌رویهٔ او از جوامع غربی و غربزده و دوم ظلم و فساد موجود در دستگاهها و ادارات و مأمورین دولتی. همین دو عامل سبب شد که مردم در تمام نقاط کشور دست به شورش بزنند و حبیب الله خان سقازادهٔ شجاع و متهور، کابل را فتح کند و سلطنت را به نام خود اعلان نماید و امان الله از کشور فراری شود. البته رژیم سقوی هم به‌هیچ وجه، به‌طور

مطلق نمی‌تواند مورد تأیید باشد ولی در مجموع حرکت او برخاسته از متن توده‌ها و طبق خواسته‌ها و باورهای مردم مسلمان بود و این توطئه خود انگلیس و رژیمهای متعصب محمدزایی بود که او را دزد و راهزن و یا تحریک شده توسط انگلیس معرفی کنند و دهها تهمت و افترا را به او بچسبانند. گذشته از اینها، باید از آقای فرخ پرسید که اگر انقلاب برضد امان الله به دستور انگلیس بوده و حبیب الله بچه سقو هم وابسته به انگلیس بوده پس چرا همین بچه سقو پس از چند ماه فوراً سقوط کرد و نادرشاه باز هم به دستور انگلیس به قدرت رسید و بچه سقو را اعدام نمود؟ واقعیت این است که حبیب الله سقازاده، مهره‌ای نبود که در بازی شطرنج روسیه و انگلیس به‌کار آید و مورد استفادهٔ طرفین یا یکی از آنها واقع شود و لذا نه روسیه از رژیم او حمایت کرد و نه انگلیس و انگلیسی‌ها که نسبت به روس‌ها، مهرهٔ آماده‌تری همچون نادرخان را در دست داشتند، فوراً او را وارد افغانستان کرده و با کمک پولی و تسلیحاتی به قدرت رساندند و سقازاده را با توطئه و حیله و تزویر به دام انداخته و اعدام نمودند.

۱۱- نتیجهٔ پایانی: آقای فرخ نویسندهٔ کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان» در پایان کتاب، به عنوان «خاتمه» به ذکر غرض اصلی خود از تدوین کتاب و نتیجه‌گیری کلی از آن پرداخته و می‌گوید:

> «مقصود اصلی از مراجعه به تواریخ ملل و اطلاع به روحیات و تاریخ و گذشتهٔ همسایگان، برای عبرت گرفتن از گذشته و مورد استفاده قرار دادن در آینده است و بر طبق همین منظور، درضمن تاریخ سیاسی افغانستان جد و جهد نمودیم که حتی‌المقدور برطبق اسناد تاریخی ملت همسایه را به هموطنان خود کماهو حقه معرفی نماییم».

این سخن ایشان کاملا بجا و منطقی است، زیرا غرض از مطالعه و تدوین تاریخ جز این نمی‌تواند باشد. اما باید دید که ایشان پس از بررسی تاریخ سیاسی افغانستان به چه نتیجه‌ای دست یافته و روابط آیندهٔ دو ملت مسلمان ایران و افغانستان را بر چه اساسی بنیان می‌نهد؟ ایشان می‌گوید:

> «در خاتمهٔ این کتاب نیز به‌طور کمال اختصار تذکر می‌دهیم که ملت ایران نباید

امید به پیشرفت رویهٔ خود داشته و به اقوال افاغنه اطمینان حاصل نمایند زیرا افاغنه عموماً در ظاهر اظهار اتحاد کرده و ابراز و بیانی به مضمون آیهٔ شریفه: (ولا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جائتهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم) می‌نمایند ولی در باطن «لاتکونو» را به «کونوا کالذین تفرقوا» تبدیل نموده و تصور نمی‌شود حس دوستی نسبت به ایرانی‌ها در آنها ایجاد شود».

ایشان با چنین نتیجه‌ای از شناخت و تحلیل تاریخی خود، دورنمای آینده و معیار روابط بین ایران و افغانستان را چنین نشان می‌دهد:

«افغان‌ها گذشته از دورهٔ تحت‌الامری و ضمیمه بودن به ایران و عملیات آنها در اصفهان و جنگهای دورهٔ قاجاریه، در هیجده سال اخیر نیز که افغان‌ها صورتاً مستقل شده و روابط سیاسی با ایران ایجاد نموده‌اند، خودشان را معرفی کرده، رفتار و کردار و اخلاق و افعال و اقوال افاغنه و قتل و غارت سرحدات شرقی ایران... ثابت می‌نماید که با افغان‌ها باید طبق رویهٔ خود آنها رفتار نمود چنانکه مأمورین دولت انگلستان با افغان‌ها با پول و قوه عمل نموده، آنها را مجبور به اطاعت می‌نمایند. دولت ایران و افراد ایرانی نیز باید عجالتاً به همین طریق خود را محافظت نماید و بیش از این اغفال نشده و خود را دچار خسارت ننماید».

ولی باید گفت که اگر روابط بین ملتها بر اساس: ۱- پول، و ۲- قوه، تنظیم و استوار شود، هیچ‌گاه رابطهٔ سالم و سازنده و پایدار انسانی نخواهد بود و تنها به‌صورت مقطعی می‌توان از پول و قوه استفاده کرد و تاریخ مردم افغانستان نیز نشان داده که هرکسی که با این مردم بر اساس پول و قوه برخورد کرده و ارتباط برقرار نموده است، زیانبار و ناکام شده و شکست خورده است که نمونهٔ اول آن امپراطوری بریتانیای کبیر است در گذشته و نمونهٔ دوم آن امپریالیزم مهاجم و اشغالگر روس است در این زمان. هم انگلیس - به قول خود آقای فرخ - و هم روسیه می‌خواستند که با پول و قوه بر این مردم حکومت کنند و تسلط استعماری خود را حفظ نمایند ولی دیدیم که نه لیرهٔ انگلیس و نه روبل روسی و نه ارتش امپراطوری و نه ارتش سرخ، هیچ‌کدام نتوانست مردم افغانستان را وادار به تسلیم نماید و سرانجام سرزمین افغانستان

گورستانی شد هم برای ارتش بریتانیای کبیر و هم برای ارتش سرخ و هردو ـ یکی به سوی جنوب و دیگری به سوی شمال ـ پا به‌فرار نهادند و در مقابل مقاومت مردم مسلمان و غیور افغانستان تاب نیاوردند.

رابطهٔ سالم و پایدار انسانی بین ملتها را تنها در: ۱- پیوندهای ناگسستنی انسانی، اعتقادی و فکری و فرهنگی، ۲- احترام متقابل، و ۳- منافع و مصالح مشترک می‌توان جستجو کرد و بدون اینها هیچ رابطه‌ای، ثمرهٔ مطلوب نخواهد داشت و در مورد دو ملت مسلمان افغانستان و ایران ـ علی‌رغم توطئه‌ها و دسایس استعمارگرانی چون انگلیس و روسیه و آمریکا و تفرقه‌اندازیها و سوء استفاده کردنهای آنها ـ همواره این سه اصل و پایهٔ اساسی وجود داشته و برخلاف ارزیابی و نتیجه‌گیری آقای فرخ، این دو ملت همیشه با کمال احترام و اطمینان و خوش‌بینی و حسن همجواری در کنار همدیگر زندگانی کرده‌اند و اگر دولتها و حکومتها بر طبق معیارهایی همچون: پول و قوه عمل نکنند، این دو ملت برای همیشه یار و مددکار و همکار یکدیگر خواهند بود.

چند نکته:

در پایان این نقد و بررسی اجمالی کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان» ذکر چند نکته لازم است:

۱- ضعفهای کتاب مذکور به آنچه ذکر شد تمام نمی‌شود و در موارد زیاد دیگری نیز ضعفها و اشتباهاتی دیده می‌شود که البته یا جزئی و غیر مهم هستند و یا اینکه نیاز به تحقیقات و تتبعات فنی عمیق‌تری دارند و برای پرهیز از اطالهٔ سخن از ذکر آنها خودداری گردید.

۲- این ضعفها موجب آن نمی‌شود که جنبه‌های مثبت کتاب دربارهٔ نقل وقایع و رویدادها و ارائه اسناد و مدارک سیاسی و تاریخی، به‌کلی نادیده گرفته شود و اصولاً در مطالعهٔ تاریخ درصورتی می‌توان به یک نظریهٔ صحیح دست یافت که صحیح و سقیم در کنار هم گذاشته شود و مورد بررسی قرار گیرد و مطالعهٔ این کتاب حتماً در این رابطه کمک بزرگی خواهد کرد.

۳- آنچه در این نقد آمد، نقد یک کتاب تاریخی و نقد دیدگاههای نویسندهٔ آن می‌باشد، نه نقد یک ملت و یا یک دولت و مسلم است که نه دیدگاه آقای فرخ، دیدگاه همهٔ ملت ایران است و نه کتاب ایشان مدار عمل دولتهای ایران، مخصوصاً دولت محترم جمهوری اسلامی ایران که امروز در اثر انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی رهبر فقید و جاودانهٔ جهان اسلام (رضوان اللّه تعالی علیه) برقرار گشته و پایه‌گزار روابط نوینی در جهان می‌باشد و اسلام ناب محمدی را مدار عمل و روابط خود با ملتهای دنیا قرار می‌دهد. والسلام

سرور دانش
حوزهٔ علمیهٔ قم

مقدمه

در قرن پانزدهم اروپایی‌ها برای تجارت استعماری وارد هندوستان شدند و اولین کسی که از راه دریا به آن مملکت دست یافت، واسکودوگاما[1]ی پرتقالی بود که پس از گذشتن از دماغهٔ امید و سواحل زنگبار، به راهنمایی یک ملاح عربی در ۱۴۹۸ مسیحی در کالیکوت[2] پیاده شد.

تجارتخانه‌های پرتقالی و هلندی و اسپانیولی و فرانسوی در این قرن در هندوستان، تشکیلات بازرگانی دادند که بیشتر به تشکیلات اساسی یک دولت شبیه بود. در آخرین مرحله قرن شانزدهم، تجار و کمپانیهای انگلستان هم دست به تجارت استعماری هند زدند و نخستین شرکتی که تشکیل شد در سنه ۱۵۹۹ در اواخر سلطنت الیزابت[3] ملکه انگلستان بود و در ۱۶۳۹ کمپانی انگلیس در ساحل خلیج بنگاله، بندر مدرس را بنا نمود که بعدها شهری بزرگ و مرکز عمده تجارت کمپانی هند گردید.

منازعات و رقابت اقتصادی بین کمپانیهای ممالک مذکور، در سر تجارت مملکت پرثروتی مثل هندوستان، طبیعی و حتمی بود و در اثر زد و خوردها و کشمکشهای چندین ساله، به مرور هریک دیگری را از بین برد، فقط فرانسه و انگلستان تشکیلات آنها مرتب‌تر و محمکمتر بود، قویترین رقباء از این دو دولت تشکیل می‌شد

1- Vasco de Gama   2- Calicut   3- Elisabeth

و بالاخره در اثر جنگهایی که در اروپا واقع شد وضع کمپانیهای هند نیز متزلزل گردید و در سنهٔ ۱۷۴۸ در اثر عهدنامهٔ اکس لاشاپل، جنگ خاتمه یافت، ولی بهبودی در وضعیت کمپانیهای هندوستان حاصل نگردید، جنگ مجدداً شروع شد و در اثر اغتشاشات داخلی هندوستان، این مملکت به حالت یک میدان نبرد درآمد و این جنگ را می‌توان جنگ نظامی و اقتصادی دانست.

کمپانیهای انگلستان متکی به دولت بودند و کمپانیهای فرانسوی که به امر کولبر وزیر لوئی چهاردهم تشکیل شده بود و مستظهر به دولت فرانسه نبود و فقط مختصر مساعدتی با کمپانی می‌شد، آن هم در اثر جنگهای لوئی چهاردهم قطع گردید، درنتیجه کمپانی فرانسوی رو به انقراض گذاشت و در این بین به واسطه حدوث جنگ نیز مختصر امید روشنایی در زندگانی کمپانی رو به خاموش نهاد.

در مقابل، انگلیس‌ها با کمال فعالیت و جدیت مشغول توسعه تجارت خود بودند، چنانکه مطابق استاتستیک آبه مارل[1] از سال ۱۷۳۶ الی ۱۷۵۶ تجارت واردات هند به فرانسه ۱۱,۴۵۰,۰۰۰ لیره و تجارت واردات هند به انگلستان در همین سنوات ۴۱,۲۰۰,۰۰۰ لیره می‌شود که تقریباً سه برابر تجارت فرانسه است و بالاخره در اثر شکست لالی تلاندال[2] و سقوط پوندیچری[3] در سنه ۱۷۶۱ فاتحه سلطنت فرانسوی‌ها در هندوستان خوانده شد و بالاخره به موجب عهدنامه پاریس در فوریه ۱۷۶۳ و تسلیم شدن فرانسوی‌ها و صرفنظر کردن از هرگونه ادعای سیاسی نسبت به هندوستان و تصرف بنادر فرانسوی‌ها، تسلط انگلستان، مسلم و انگلیس‌ها با فراغت خاطر، مشغول تصرف سایر نقاط هندوستان گردیدند و بالاخره در منازعات امراء و راجه‌های هندوستان، مداخله و با سیاست تقویت یک طرف و مساعدت به طرف دیگر، موجبات ضعف همه آنها [را] فراهم و در اثر تدابیر و زحمات روبرت کلایو[4] و وارن هاستینگ[5] و به وسیله خود هندیها، تقریباً بر تمام هندوستان مسلط گردیدند.

1- Abbe marelli 2- Lally Tillandal 3- Pondichery
4- Robert Clive 5- Warren Hastings

پس از حکومت یافتن انگلستان به هندوستان بلافاصله حکومت بریتانی به فکر حفظ این مستعمرهٔ بزرگ افتاده و طرق نگهداری [آن] را از رقیبان بیگانه، منظور نظر قرار داد.

اواخر قرن هیجدهم و شروع قرن نوزدهم که قدرت ناپلئون بناپارت زیاد شد و خیال جهانگیری او وسعت یافت و با رقابت و حسادت و خصومت انگلستان روبرو شده بود، برای به زانو درآوردن انگلستان، خیالش این شد که از طریق حاج طرخان (آستر آخان) و بخارا و خیوه و هرات و قندهار، به بلوچستان و هندوستان حمله نماید، ولی عهدنامه کپنهاک و قتل امپراطور روسیه او را مجبور نمود که موقتاً از این خیال منصرف شود. در این زمان حکومت ایران در تحت سلطنت قاجاریه با روسیه مشغول کشمکش بود و طبق عهدنامهٔ سرجان ملکم ۱۸۰۰ از انگلیس‌ها استمداد نمود و انگلیس‌ها چون با روس‌ها بر علیه ناپلئون متحد شده بودند و مقصودشان هم از عقد عهدنامه با ایران، استفاده نمودن بود، نه استفاده دادن، کمکی نکردند و دولت ایران به ناپلئون مراجعه نمود.

حکومت فرانسه، میسیونی در تحت ریاست ژنرال گاردان[1] به ایران اعزام کرد و عهدنامه‌ای بین دولتین منعقد شد که به موجب آن دولت فرانسه، متعهد گردید به دولت ایران، در مقابل روس‌ها کمک و معاونت نماید و دولت ایران نیز متعهد شد قوای فرانسه را برای حمله به هندوستان تقویت نموده، خواربار و آذوقهٔ آنها را تأمین نماید. ولی در این موقع اوضاع اروپا تغییر کرد و موجب تعدیل اوضاع مشرق گردید یعنی در ۱۸۰۷ ناپلئون، روس‌ها را در فریدلاند[2] مغلوب و عهدنامهٔ تیلسیت[3] را منعقد نمود و در اثر این عهدنامه، روس‌ها و فرانسه‌ها صورتاً متحد شده و وضعیت انگلیس‌ها مشکلتر شد و در واقع نقشهٔ حمله فرانسه و روس از راه ترکستان و افغانستان به هندوستان واهی و غیر عملی تصور نمی‌شد.

اگرچه از نکات مندرجه در تاریخ سلطنت الکساندر اول امپراطور روس معلوم

1- Gardane 2- Friedland 3- Tilsit

می‌شود که مشارالیه باطناً با نقشه ناپلئون موافق نبوده و [آن را] عملی نمی‌دانسته است، ولی عدم اجرای این نقشه، مربوط به استعمال قوای فرانسه در صحنه‌های دیگر بوده و بالاخره کوکب اقبال ناپلئون نیز رو به زوال نهاد و نقشهٔ مشارالیه از بین رفت.

بعد از عهدنامه تیلسیت، انگلیس‌ها نیز بی‌کار ننشسته و در مدت پنج سال، دو سفیر با اختیارات، به دربار ایران اعزام داشته، یکی سر جان ملکم که از طرف نایب‌السلطنه هندوستان مأمور بود و دیگری سیر هارفرد جان بریجس[1] که مستقیماً از طرف دربار لندن مأمور ایران شده بود.

پس از مذاکرات، عهدنامه‌ای بین طرفین منعقد شد که دولت ایران متعهد گردید ژنرال گاردان و هیأت فرانسوی را از ایران اخراج نماید و اجازه ندهد که قشون اروپایی برای حمله به هندوستان از اراضی ایران عبور نمایند. دولت انگلستان نیز متعهد گردید که در مقابل مهاجمه یک قشون اروپایی به ایران، با مال و در حین لزوم با قوه نظامی، دولت ایران را تقویت و معاونت نماید.

از طرف دیگر، حکومت هندوستان در افغانستان هم بیکار ننشسته و با اعزام هیأت سفارتی به ریاست مانستوآرت الفینستن[2] در پیشاور با شاه شجاع ملاقات [کرد] و این اولین تماس دنیای متمدن با افغانستان است.

هیأت مزبور عهدنامه‌ای با شاه شجاع منعقد نمودند که در محل خود ذکر خواهد شد (۱۸۰۹ مسیحی).

بعد از سقوط ناپلئون، خیال انگلیس‌ها تاحدی راحت شده بود، زیرا در آن تاریخ دول فرانسه و اسپانی و پرتقال و هلند که در ماوراء بحار تجارت داشته، بعضی قوه بحری‌شان از بین رفته و بعضی به‌قدری ضعیف بودند که برای حکومت انگلستان محل بیم واقع نمی‌شد ولی رقیب جدیدی از اواسط قرن هیجدهم، وارد سیاست شده که به مشرق هم نزدیک می‌گردید و از طریق برّی برای هندوستان مهلکه‌ای تصور [می‌شد] و ممکن بود مخل خیالات استعماری دولت انگلستان واقع گردد.

1- Sir Harford Janes Brydges 2- Mauntstuart Elphinstone

سیاست دوربین و فکر مآل‌اندیشی حکومت انگلستان، از روی دقت و مطالعه، پیش‌بینیهای مهمی نموده و به مرور، اراضی و بلاد اطراف هندوستان را تحت مراقبت قرار داده و با وسایل دیپلماسی و اعمال قوه، تحت نفوذ خویش قرار داد.

در مقابل این سیاست، وطن ما ایران نیز مورد دقت و مطالعه رجال انگلیس قرار گرفت و در نتیجه همین سیاست تقریباً یک قرن و نیم، صدمات و خسارات زیادی به کشور ایران وارد گردید و دولت انگلستان برای حفظ هندوستان به بلوچستان تجاوز نمود و بالاخره قسمت مهم و عمدهٔ بلوچستان را متصرف [شد] و در اثر بی‌علاقگی رجال آن وقت و ضعف قوای نظامی ایران، حکومت خود را در این صفحه نیز مستقر و مستحکم نمود.

مملکت افغانستان که در ادوار تاریخی همیشه قسمت غربی آن مملکت (هرات- فراه- چخانسوز- لاش جوین- قندهار و میمنه) و بعضی اوقات تمام آن، جزء مملکت ایران بود، پس از سقوط سلطنت نادری، با عزم و ارادهٔ احمدخان درانی (یکی از سردارهای نادرشاه) تقریباً تجزیه شد و به مرور، استقلالی پیدا کرد، ولی سیاست دولت انگلستان مانع شد که افغانستان دولت مستقلی را تشکیل بدهد و از طرفی دولت شاهنشاهی ایران نیز همواره خود را مالک قسمت غربی افغانستان می دانست و این موضوع در دو قرن اخیر چند مرتبه هم منجر به لشکرکشی و محارباتی نیز گردیده است.

دولت انگلستان از تاریخ ۱۸۳۸ مسیحی و ۱۲۵۴ هجری در اثر عهدنامه با شاه شجاع، یک قوه نظامی به ریاست ژنرال ماکناگتن[1] به افغانستان اعزام و مداخلاتی را در آن مملکت شروع نمود و عهدنامه‌های دیگری نیز با امراء افغانستان منعقد نموده‌اند که در این کتاب تحت عنوان «تاریخ سیاسی افغانستان» شرح داده خواهد شد و بالاخره در اثر قشون‌کشی ایران در ۱۲۷۲ هجری، دولت انگلستان، به دولت ایران همان سنه، اعلام جنگ داده و بنادر جنوب ایران را اشغال نمود و در نتیجه

1- Macnaghten

عهدنامهٔ پاریس در ۱۲۷۳ منعقد [شد] و دولت شاهنشاهی ایران از حقوق خود در هرات و سایر بلاد غربی افغانستان صرفنظر کرد و نظر به اینکه امرای افغانستان از ۱۸۳۸ میلادی مطابق با ۱۲۵۴ هجری در اثر عهدنامه شاه شجاع، استقلال خود را از دست داده و تحت‌الحمایگی انگلستان را قبول نموده بود، دولت انگلستان به عنوان دولت قیم، همیشه واسطه بین دولت ایران و امارت افغانستان بوده و اختلافاتی را از نظر سیاست هندوستان حل و تصفیه نمود و در هر مورد بالاخره [نظر] خود را به نام حَکَم و دولت ثالث، به دولت ایران تحمیل نموده و در تمام موارد هم به ضرر ایران رأی داده و طوری عمل کرده‌اند که اختلافات جدیدی هم برای آتیه باقی باشد؛ زیرا سیاست دولت دورانديش بریتانی، همیشه درنظر داشته است که دولت ایران با همسایگان خود، روابط صمیمانه نداشته و موجباتی برای اختلاف و خصومت باقی باشد تا در مواقع لازمه، از آن اختلافات استفاده کرده و همیشه حریف را به دست دیگران مستأصل کرده و دچار اشکال نماید.

در نتیجهٔ همین سیاست، پس از خلع ید ایران از هرات، دولت انگلیس دومرتبه خود را حکم بین ایران و افغانستان به دولت ایران تحمیل نمود: یکی راجع به هشستادان به حکمیت ژنرال ماکلین[1] در ۱۸۹۱ میلادی که نمایندهٔ دولت ایران هم مرحوم میرزا محب علیخان ناظم‌الملک کارگزار خراسان بوده است و مرتبه دیگر راجع به اختلافات سرحدات سیستان، بدواً به حکمیت گلدسمیت[2] و بعد کلنل ماکماهون[3] در ۱۹۰۵ میلادی که نماینده ایران هم مرحوم یمین نظام (سردار مقتدر) بوده است.

در این دو حکمیت که کاملاً انگلیس‌ها به ضرر ایران رأی داده و مقداری خاک مسلم ایران را به افاغنه داده، به‌علاوه در هریک از این دو حکمیت، طوری وضع را مرتب کرده و طرزی رأی داده‌اند که زمینهٔ اختلافات برای آتیه نیز حاضر و مهیا باشد چنانکه بعدها در هردو حکمیت، خسارت غیر قابل تحمل ایران معلوم [شد] و

1- Macleon 2- Goldsmith 3- Macmahunc

اختلافات نیز یکی بعد از دیگری، به دست خود آنها بروز و ظهور یافت و به واسطه ضعف دولت ایران و مداخله غیر حقه دو دولت همسایه روس و انگلیس، دولت ایران قادر به اظهارات حقه خود نبوده و دولتین نیز از این وضع استفاده نموده و در تمام امور این مملکت مداخله می‌کردند تا آنکه در اثر جنگ بین‌الملل و سقوط دولت تزاری و بالاخره در اثر کودتای ایران در سوم حوت ۱۲۹۹ و طلوع حکومت پهلوی، دولت ایران، به مرور خود را آراسته و پس از خلع سلطنت قاجاریه و الغاء معاهدات مضره، دولت شاهنشاهی ایران سیاست جدیدی اتخاذ [نمود] و روابط صمیمانه را با همسایگان خود درنظر گرفت. بدیهی است برای ایجاد روابط صمیمانه و برادرانه با همسایه‌ها، لازم بود که بدواً اختلافات را رفع و اساس سیاست را بر یک پایه و شالودهٔ محکمی استوار نمود.

یکی از همسایگان ایران، مملکت افغانستان است که قبل از طلوع حکومت پهلوی، پس از قتل امیر حبیب الله خان دارای استقلال شده و امیر امان الله خان پسر سوم آن مرحوم به امارت و سلطنت افغانستان رسیده است.

دولت افغانستان پس از استقلال، آقای سردار محمد عزیزخان را که سابقاً در ایران بوده و در بریگاد قزاق خدمت می‌کرده است، به سمت سفارت به ایران اعزام داشته و دولت ایران نیز استقلال افغانستان را با کمال وجد و مسرت پذیرفته و آقای میرزا نصرالله خان خلعتبری[1] را به سفارت ایران در کابل مأمور [کرد] و روابط سیاسی دولتیین شروع گردید.

در این تاریخ وزارت خارجه ایران و ملت ایران هیچ گونه اطلاعی از هیچ جهت ازمملکت همسایهٔ هم‌نژاد و هم‌مذهب و هم‌زبان خود نداشتند و در واقع از اولین روز شروع روابط سیاسی، وزارت خارجه ایران باید وارد در کسب اطلاعات شده و سیاست افغانستان را نیز از کلمهٔ اول تحت دقت قرار دهد.

در این تاریخ که خیلی نزدیک و همه در خاطر داریم احساسات ایرانیان نسبت به

۱- اعتلاءالملک، سناتور انتصابی از تهران در اولین دورهٔ مجلس سنای ایران.

افغانستان فوق‌العاده صمیمی و با عاطفهٔ برادرانه ممزوج بود، مخصوصاً یعنی اعمال امیر امان‌الله خان که بیشتر جنبهٔ خودنمایی داشت و جامعهٔ ایران به‌واسطهٔ بی‌اطلاعی، تشخیص ظاهرسازی نداده و در اثر دوری دولت ایران و جامعهٔ ایرانیت از وضع و سیاست و اخلاق افغان‌ها، مجذوب و فریفته آنها شده و این احساسات طوری نمو کرده بود که نمایندگان مجلس شورای ملی و ایرانی‌های حساس، نهایت اشتیاق خود را به اتحاد خارجی این دو دولت اظهار می‌داشتند مخصوصاً در موقعی که نگارنده به سمت وزیر مختاری دولت شاهنشاهی، عازم کابل بودم، عده‌ای از نمایندگان اظهار می‌نمودند که خوب است در بعضی ممالک خارجه که دولتین ایران و افغانستان منافع زیادی ندارند، دو سفارتخانه را یکی کرده و امور سیاسی هردو مملکت را سفیر ایران یا سفیر افغانستان منفرداً متکفل و انجام دهند.

دولت ایران در وهله اول به وسیله سفیر افغانستان در تهران و اولین سفیر خود آقای خلعتبری در کابل، موفق به عقد عهدنامه مودت شد که در محل خود بیاید ولی از همین عهدنامه و پرتکل‌های بعد و ضمایم آن معلوم است که رجال ایران از وضعیت افغانستان به‌کلی بی‌اطلاع بوده‌اند و با اینکه نظر اولیاء دولت ایران بیشتر مبنی بر صمیمیت و برادری حقیقی بود، ولی متأسفانه حقایق امور چنانکه بعدها روشن شد، یک‌طرفی بوده و از طرف همسایه کوچکترین موافقت دربین نبوده و برای ایجاد حسن تفاهم اقدامی نمی‌شد.

نظر به اینکه بر افراد هر مملکت لازم است به قدر قوه، سعی و جد و جهد نمایند که افراد مملکت و ملت و دولت خود را نسبت به همسایگان و سیاست و روحیات آنها مطلع و فکر آنها را روشن نمایند، نگارنده در مدت مأموریت افغانستان، در این فکر بودم که نتیجهٔ مطالعات و اطلاعات ناچیز خود را ضمن یک کتابی به جامعه تقدیم و اهدا نمایم، ولی دو علت موجب تأخیر این تصمیم گردید:

اول، اشتغالات مختلفهٔ دولتی که وقتی برای نگارنده باقی نمی‌ماند تا این تصمیم خود را عملی نمایم.

دوم، عدم موافقت سیاسی و طرز عمل حکومت و دولت وقت؛ زیرا اگرچه

دولت اعلی‌حضرت پهلوی تا حدی از اوضاع و سیاست و جریان امور در افغانستان مطلع [بود] و مخصوصاً سفر اخیر امان الله خان به تهران[1] و رفتار مشارالیه حقایق را روشن [نمود] و پرده را از جلو چشم اولیای امور برداشته بود، ولی معهذا سرلوحهٔ سیاست اعلی‌حضرت پهلوی و دولت ایران این بود که با همسایگان، روابط صمیمی و شرافتمندانه ایجاد [کند] چنانکه اختلافات و خصومتهای تاریخی ایران و عثمانی سابق، در اثر همین سیاست تاحدی اصلاح شد و امید است که در آتیه اگر ترکها از سیاست خودشان در مشرق ایران منصرف شوند، این رشته محکمتر گردد.

نسبت به افغانستان نیز همین سیاست تعقیب [می‌شد] و راجع به اختلافات سرحدی برطبق فصل ششم عهدنامهٔ تأمینیه و پرتکل ضمیمه که نگارنده در آذرماه ۱۳۰۶ در کابل با دولت افغانستان منعقد نمودم، پس از مذاکرات و مکاتبات چندین ساله، بالاخره به حکمیت دولت جمهوری ترکیه منجر گردید و این مأموریت نیز در شهریور ۱۳۱۳ به نگارنده محول [شد] و پس از حضور در سرحد و ملاقاتهای متعدد با مأمورین افغانستان و مخصوصاً ملاقات با آقای فیض محمدخان وزیر امور خارجه افغانستان که در زمان مأموریت نگارنده در کابل متصدی وزارت معارف بوده و ایشان را به خوبی می‌شناختم، نظریات و اطلاعات سابق تأیید و محقق گردید و نیز روش خود افاغنه و اقدامات سرحدی و قتل و غارتها در تمام سرحدات ایران و عملیات حکام سرحدی افغانستان، موضوع را بر عامه نیز روشن نموده بود. علیهذا پس از مراجعت از این مأموریت مصمم شدم که تاریخ مختصر افغانستان را از جنبهٔ سیاسی تدوین و به ضمیمه اطلاعات و معلومات خود در مأموریت افغانستان و مأموریت راجع به اختلاف سرحدی را که به حکمیت دولت ترکیه مراجعه شده است، با طرز عمل و رفتار و خط مشی و سیاست مأمورین دولت ترکیه در این حکمیت، از روی اسناد مثبته به استحضار عامه برسانم.

۱- امیر امان‌الله خان پادشاه مخلوع افغانستان در سال ۱۳۰۷ شمسی از ایران دیدن کرد

اینک با تأییدات خداوند متعال شروع نموده و امیدوارم این هدیه ناچیز در مقابل ارباب بصیرت و دانش مورد استفاده قرار گیرد و از حقارت آن نظر عفو و اغماض را ملتمسم.

سید مهدی فرخ

به نام قادر متعال

حدود، مساحت و جمعیت افغانستان

مملکت افغانستان که در مرکز آسیا واقع است، از شمال، به جمهوری ازبکستان شوروی و جمهوری تاجیکستان و از مشرق، به مملکت چین و هندوستان و از جنوب، به بلوچستان و از مغرب، به مملکت ایران محدود و بین ۳۰ الی ۳۵ درجه عرض شمالی و ۶۰ الی ۷۰ درجه طول شرقی می‌باشد.

مساحت افغانستان را خود افغان‌ها در سالنامهٔ ۱۳۱۲، ۷۹٫۶۵۲۱ کیلومتر مربع می‌نویسند. لاروس ۵۵۰٫۰۰۰ کیلومتر مربع و در بعضی کتب نیز ۵۵۸٫۰۰۰ کیلومتر مربع نوشته‌اند.

جمعیت افغانستان را با اختلاف ذکر کرده‌اند و چون در افغانستان تاکنون سرشماری نشده، حقیقت را نمی‌توان دانست و آنچه تاکنون ذکر شده با مآخذ مذکور بیان می‌کنیم.

خود افغان‌ها جمعیت افغانستان را بیش از آنچه دیگران نوشته‌اند ثبت می‌نمایند، در جغرافیای منطبعه کابل که به امر مرحوم شاهزاده حیات الله خان عضدالدوله وزیر معارف وقت برای تدریس در مدارس تألیف شده، جمعیت افغانستان را ۲۰٫۰۰۰٫۰۰۰ ذکر می‌کند.[1]

۱- صفحه ۳۸ مطبعه کابل، ربیع‌الاول ۱۳۴۱ - عقرب ۳۰.

در سالنامه افغانستان که در ۱۳۱۲ مجمع ادبی کابل طبع نموده ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ می‌نویسد[۱]. صاحب سراج التواریخ مرحوم ملا فیض محمد هزاره، جمعیت افغانستان فعلی را به انضمام قسمتی از خراسان و سیستان و بلخ و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ می‌نویسد و از تاریخ گلدسمیت ۱۴,۰۰۰,۰۰۰ نقل می‌کند ولی معلوم نیست که جمعیت افغانستان فعلی یا به انضمام تمام نقاط سابق‌الذکر می‌باشد.

در مرآت الوضیه جمعیت افغانستان را ۴,۰۰۰,۰۰۰ نفر ذکر کرده است.

در کتاب بیوگرافی تاریخی و جغرافیایی[۲] ۴,۰۰۰,۰۰۰ در بشیرل[۳] ۴,۰۰۰,۰۰۰ و در لاروس[۴] ۴,۰۰۰,۰۰۰ تا ۵,۰۰۰,۰۰۰ می‌نویسند. ولی اگر بخواهیم به حقیقت نزدیکتر و جمعیت افغانستان را قریب به صحت بیان کنیم، مطابق تحقیقاتی که در افغانستان به عمل آمده و مأخذ تقریباً مصرف محصول است، گفته لاروس به حقیقت نزدیکتر [است] و جمعیت افغانستان فعلی اقلاً چهار میلیون و اکثراً از پنج میلیون نفر تجاوز نمی‌نماید.

نژاد و نسب افاغنه

راجع به نژاد و نسب افاغنه، مورخین افغانستان جد و جهد می‌نمایند که خود را از حیث نژاد، ملت فردی معرفی کرده و کوشش دارند که مدلل نمایند از نژاد همسایگان خود نیستند و مخصوصاً نسب افاغنه را به اشخاص بزرگ تاریخی و روحانی برسانند. مثلاً به لاوی جد آصف برخیا وزیر حضرت سلیمان و بالاخره برای اینکه دلیلی برای کلمه افغانستان ذکر نمایند این کلمه را معرب نموده بنی افغنه بنامند.

برخی از محررین افغانستان می‌نویسند: برخیا و ارمیا در بنی‌اسرائیل به منصب وزارت و سپهسالاری رسیده، از برخیا، آصف و از ارمیا، اوغان متولد شد و افاغنه از نسل اوغان هستند و در موقع مهاجرت در عربستان به بنی‌افغنه معروف شده‌اند.

۱- صفحه ۳۲۳.

2- Biographie d' Histoire de Geographie　　3- Becherell　　4- Larousse

ولی آنچه در تواریخ مشاهده شده کلمه افغان را تا زمان غزنویه در هیچیک از کتب مورخین ذکر نمی‌نمایند و حتی حمدالله مستوفی نیز در «تاریخ گزیده» اوغانیان ذکر می‌کند و اولین دفعه که کلمه افغان دیده می‌شود در تاریخ یمینی است که ابونصر[۱] طایفه‌ای را به نام افغان ذکر می‌نماید ولی اینکه مورخین افغانستان که در صدر اسلام کلمه اوغان را معرب کرده و بنی افغنه ذکر می‌نمایند، معلوم نیست مبنی بر چه مدرکی است.

در هر حال مورخین افغانستان، بر طبق این صغری و کبری اینطور نتیجه می‌گیرند که ولید بن عتبه از بنی‌افغنه بوده و مخصوصاً صاحب تاریخ سلطانی پس از ذکر دلایل و مطالعاتی می‌نویسد: خالد بن ولید، قیس از بنی‌افغنه را به مکه احضار نمود و او را عبدالرشید نامیدند و چون در جنگهای صدر اسلام خیلی رشادت نمود با هدایت جبرئیل، حضرت ختمی مرتبت (ع) فرمودند همچنانکه کشتی بی‌بادبان نتواند زیست، اسلام نیز بدون عبدالرشید نتواند زیست و او را پتهان[۲] به معنی بادبان نامیدند و عبدالرشید بر حسب امر حضرت ختمی مرتبت به غور[۳] رفته، آن حدود را به اسلام دعوت [کرد] و جمع کثیری مسلمان شدند.

صاحب تاریخ سلطانی راجع به وجه تسمیه طوایف افاغنه نیز مطالعات مشروحی داشته و راجع به طایفهٔ غلزایی یا غلیجایی که از مهمترین طوایف افغانستان است می‌نویسد:

«غل به معنی دزدی و زایی به معنی پسر است و چون حسین نام در خانه شیخ بیت با متو نام دختر او اختلاط پیدا نمود و قبل از نکاح، طفلی به حرام پیدا شد، این طایفه را

۱- محمد بن عبدالجبار عتبی.

۲- اعراب کلمه پ استعمال نمی‌کردند و کلمه پتهان هندی است و ارتباطی به صدر اسلام و عربستان ندارد.

۳- راجع به رفتن عبدالرشید به غور این قسمت نیز مخالف مندرجات تمام تواریخ است زیرا با سلطه ساسانیان (اگرچه در حال ضعف بوده) معهذا در ابتدای بعثت حضرت رسالت عبدالرشید نامی در مشرق ایران کسی را به دین اسلام دعوت ننموده به‌علاوه هنوز دیانت اسلام در جزیرة‌العرب کاملا نفوذ نکرده بود که مملکت ایران آنوقت را در وسط گذارده و در خراسان مشرقی غور را به اسلام دعوت نماید.

غلزایی نامیدند.»[۱]

مطالعات و نگارشات محررین افغانستان را بر طبق مدارک تاریخی ذکر نمودیم ولی از سوابق تاریخی و تحریرات و مطالعات مورخین معلوم و واضح است که افغان‌ها از نژاد سامی نبوده بلکه از نژاد آرین وایرانی هستند و ما در این قسمت به اختصار کوشیدیم زیرا به‌طوری که فوقاً ذکر شد دیگران در این موضوع قلمفرسایی کرده‌اند علیهذا فقط به‌طور اختصار ذکر می‌کنیم که آریایی‌ها در ابتدای مهاجرت خودشان بین رود سند و مملکت عیلام و آشور و کوههای قفقاز و عمانات سکونت اختیار کردند و به نام آنان این خطه را ایران نامیدند[۲] (بعدها در اثر سلطه کورس فارس نیز گفته شد). افغانستان فعلی نیز در همین خطه واقع [است] به‌علاوه لسان و عادات نیز مدلل می‌دارد که افاغنه ایرانی هستند و پس از مرگ نادرشاه افشار، افغانستان فعلی از خاک خراسان و سیستان و قسمتی از هندوستان به‌وجود آمد و کلمه افغان که به یک طایفه گفته می‌شده است، بعدها به همه این قسمت شامل و افغانستان ذکر کرده‌اند و این جدایی و تجزیه افغانستان از ایران به‌طوری که ذکر شد، بدواً در اثر انقلاب ایران در ۱۱۶۰ هجری و بعدها در اثر سلطه انگلستان به هندوستان و سیاست استعماری آن دولت بوده و محررین افغانستان برای اینکه افغانستان فعلی را در ظاهر از ایران جدا جلوه داده و ملتی با نژاد مستقل معرفی نمایند، خود را به استدلالات کج و معوج دچار کرده و از حقیقت دور شده‌اند.

شهرهای مهم افغانستان

کابل پایتخت مملکت افغانستان است، جمعیتش پنجاه الی پنجاه و پنج هزار نفر

۱- میرویس و اولادش محمود و اشرف از این طایفه و غلزایی هستند.

۲- مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در تاریخ ایران باستان این قسمت را روشن نموده به صفحات ۱۵۴-۱۵۵ و ۱۵۶ مراجعه شود و به‌طوری‌که آن مرحوم قضیه را کاملاً تشریح فرموده‌اند و حدود ایران آن زمان را در ابتدای مهاجرت آرین‌ها در معجم البلدان یاقوت و مروج‌الذهب مسعودی و در اوستا نیز اسامی ۱۶ مملکت ذکر شده که افغانستان امروز جزء آن است و چنانکه ذکر شد تردیدی باقی نمی‌ماند که نژاد افاغنه آرین و ایرانی است.

می‌باشد. قندهار دومین شهر افغانستان [است] که سابقاً به اسم نادرآباد نامیده می‌شده است[۱] جمعیتش تقریباً سی‌هزار و اکثراً از سی و پنج هزار تجاوز نمی‌نماید. هرات که مهمترین شهر مغربی افغانستان است، جمعیتش تقریباً بیست و پنجهزار و از سی‌هزار تجاوز نمی‌نماید. غزنین که مدفن سلطان محمود است، جمعیتش هفت الی ده هزار نفر می‌باشد. میمنه در شمال شرقی هرات واقع و به نام شبرغان نیز نامیده می‌شود. سایر شهرهای عمده افغانستان عبارت است از: مزارشریف و جلال‌آباد و فراه. دیگر شهرها و مراکز حکومت نشین آنها را نمی‌توان شهر و حتی قصبه ذکر نمود زیرا از جهت آبادی و جمعیت قابل اهمیت نیست و مهمترین این قسمت نیز در قطغن و بدخشان، سمنگان و طخارستان است که قندوز نیز می‌نامند و مرکز حکومت این قسمت، خان‌آباد است.

سابقه تاریخی افغانستان

مملکت افغانستان، قبل از استیلای اسکندر، در زمان هخامنشی و بعد از آن مشهور به کابلستان و زابلستان بوده، قسمت کابل و جلال‌آباد و سمت جنوبی و قطغن و بدخشان را که قسمت شرقی افغانستان است، کابلستان و قسمت غربی که هرات و فراه و قندهار و غزنین و میمنه و غیره است، زابلستان می‌نامیدند و پس از سلطهٔ اسکندر مقدونی این قسمت [را] باختر و به یونانی بگتریه نامیده‌اند و بعد از استیلای عرب کماکان به دو قسمت منقسم گردید: قسمت غربی افغانستان که شهر مهمش هرات و قندهار بود به خراسان مشرقی مشهور گشت و قسمت شرقی آن زَوِه به معنی

۱- این شهر سابقاً هم قندهار نامیده می‌شد و به دست نادرشاه افشار شاهنشاه ایران خراب و شهر دیگری که قندهار فعلی است به اسم نادرآباد بنا نمود.

اینکه افغان‌ها در تاریخ سلطانی و سراج‌التواریخ می‌نویسند نادرآباد خراب و قندهار سابق بناشده است مقرون به صحت نیست زیرا قندهار به دست قشون نادرشاه به‌کلی با خاک یکسان شده و نادرآباد را بنا کردند و قندهار فعلی همان نادرآباد است که افغان‌ها از راه تعصب جاهلانه آن را تکذیب می‌نمایند و اسم نادرآباد را مجدداً به قندهار تبدیل نمودند. به کتاب تاریخ مینورسکی صفحه ۶۱ مراجعه شود.

کوهستان نامیده شده است و در تواریخ قدیم هندوها بالیک دیس نامیده و ثبت نموده‌اند.

و قسمت غربی افغانستان تا قبل از اعلیحضرت نادرشاه افشار همیشه جزء ایران و قسمت شرقی آن زمانی در تصرف ایران و مدتی به‌طور ملوک‌الطوایف و زمانی هم در تحت صوبه‌جات هندوستان درمی‌آمد.

اینکه صاحب سراج‌التواریخ در کتاب فیضی از فیوضات می‌نویسد: هردو قسمت در زمان سلطنت محمداکبر شاه داخل صوبه‌جات هندوستان بوده و همین معنی را در سراج‌التواریخ نیز متعرض است که به نام صوبه کابل نامیده می‌شده است، مقرون به صحت نیست زیرا محمداکبر در ۱۵۵۶ میلادی به تخت نشست و در ۱۶۰۵ وفات نمود و دوره سلطنت این پادشاه معاصر با سلاطین صفویه بوده و دوره سلطنت صفویه تا قبل از شاه سلطان حسین، دوره اقتدار و عظمت حکومت ایران و این سلسله بوده و قسمت غربی افغانستان در این زمان و حتی قندهار ضمیمه ایران بوده است. فقط در سلطنت اکبرشاه، مدتی هم تا قندهار جزء صوبه‌جات هند قرار گرفت و در زمان سلطنت شاه جهان به واسطه خیانت علی مردان خان، حکومت مغول به قندهار دست یافت ولی بلافاصله دولت ایران به اورنگ زیب شکست سختی داده و قندهار را برای همیشه از تطاول حکمرانان هندوستان مستخلص ساخت، علیهذا روشن می‌شود که افغانستان غربی همیشه جزو خاک ایران بوده است و تا این تاریخ هم هیچوقت به‌کلی از ایران تجزیه نشده بود بنابراین ضمیمه شدن صوبه کابل به حکومت تیموری هندوستان، همان قسمت شرقی است که فوقاً ذکر شد.

مملکت افغانستان قبل از قتل نادرشاه، دارای تاریخ مستقلی نیست زیرا به‌طوری که فوقاً ذکر شد، تاریخ این قسمت، ضمن سلطنت سلاطین ایران و یا جزو سلسله سلاطین هندوستان ذکر شده است و تاریخ مستقل این مملکت از ۱۱۶۰ هجری که احمدخان درانی بدواً قندهار را متصرف [شد] و حکومت مستقلی تشکیل داد شروع می‌شود. صاحب تاریخ سلطانی سلطان محمد بارکزایی ابتدای حکومت افاغنه را از زمان احمدشاه درانی تکذیب و سایر مورخین را بی‌اطلاع می‌نویسد و تاریخ افاغنه را

از زمان غرغشت پسر عبدالرشید پتهان نوشته و پادشاهانی نیز از قبیل بهلول شاه و سلطان سکندر و سلطان ابراهیم و شیرشاه و سلیم شاه و غیره می‌نویسند که در بعضی بلاد هندوستان سلطنت کرده. اگرچه ما تاحدی صحت این موضوع را تصدیق می‌کنیم که اشخاصی به این نام مدتی در بعضی از قسمتهای هند کر و فری داشتند ولی این عمل نیز در اثر انقلابات و عدم حکومت ثابتی در هند، پیش آمد نموده، نه اینکه حکومتی به نام افغانستان تشکیل شده باشد و جریان تاریخ هندوستان نیز صحت نظریه و قول ما را تأیید می‌نماید زیرا اگر به دقت به تمام تواریخ و قول صاحب تاریخ سلطانی رجوع کنیم، می‌بینیم که در افغانستان قبل از ۱۱۶۰ هجری حکومتی تشکیل نشده و همیشه یک قسمت آن جزو هندوستان و یک قسمت آن جزء ایران بوده و به آن قسمت که جزو هندوستان بوده، اگر مدتی هم خودسر بوده است اطلاق حکومت نمی‌شود و اگر بعضی از افاغنه به واسطه فقدان پادشاه مقتدری در هند و انقلابات و خودسری سرکردگان یا ملوک الطوایفی موقت، در آن مملکت مدتی خودسر بوده‌اند نمی‌توان این عمل را تشکیل سلطنت در افغانستان نامید. بعلاوه، به‌طوری که ذکر شد این اشخاص، برطبق نوشته صاحب تاریخ سلطانی در هندوستان به بعضی بلاد حکومت می‌کردند علیهذا باید تصدیق نمود که این طرز زمامداری موقت مربوط به افغانستان نیست و نمی‌توان قبل از ۱۱۶۰ هجری سلطنت و دولتی را به نام افغانستان تصدیق نمود.

قبایل و طوایف افاغنه

افاغنه اولاد و احفاد هر کس را به نام پدر اعلای آن ذکر نموده و با کلمهٔ زایی یا خیل می‌نامند مثلاً پسرها و اولاد عمر نام را عمرزایی و بازماندگان علی یا موسی را علی خیل و علی‌زایی یا موسی خیل و موسی‌زایی می‌نامند و به‌طوری که ذکر شد، افاغنه را مورخین افغانستان، از نژاد سامی و بنی‌اسرائیل معرفی می‌نمایند. عموم افاغنه اعم از ساکنین در سایر بلاد و ساکنین در افغانستان به شش شعبه یا شش طایفه اصلی تقسیم می‌شود که هریک از آنها نیز به چندین قبیله و شعبه منشعب و متفرع

می‌گردند که ذیلاً ذکر می‌شود:

شش طایفه اصلی افغانستان: اول- طایفه سربنی. دوم- طایفه غرغشتی. سوم- طایفه بیتی. چهارم- طایفه غلزایی. پنجم- طایفه سررانی. ششم- طایفه کررانی.

طایفه سربنی: سربن پسر قیس عبدالرشید به چندین قبیله منشعب می‌شوند: ۱- ابدالی، ۲- زیرک که قبایل پوپلزایی و علیکوزایی و بارکزایی که یک شعبه آن محمدزایی است می‌باشد (امارت افغانستان فعلاً در این قبیله است). ۳- موسی‌زایی، ۴- اچکزایی، ۵- نورزایی و قبیله پنج پای: ۱- علی‌زایی ۲- اَذوزایی، ۳- اسحق‌زایی، ۴- خوکیانی، ۵- ماکوخیل و قبیله پوپلزایی که ذکر شد، سدوزایی شعبه آن است که احمدخان ابدالی از این طایفه است. محل سکونت قبیله پوپلزایی در قندهار و قسمتی در لودیانه واقع در کنار نهر ستلج از انهار پنجاب و صد خانوار از پوپلزایی در لاهور و پشاور و ملتان و دیره‌جات سکونت دارند و چندین خانوار در علاقه کرسک و سمت غربی هیرمند و در علاقه ارغنداب و تقریباً عدهٔ این قبایل را تا ۱۵,۲۵۰ خانوار ذکر می‌نمایند.

طایفه علیکوزایی: این قبیله را تا ۱۹,۷۵۰ خانه ذکر می‌نمایند. محل سکونت آنها در علاقه هلاک مشرق قندهار و شمال غربی و مغرب ارغنداب و در کوهستان شمالی و شمال غربی میمنه و علاقه چکه و ساربان قلعه و علاقه نوزاد و زمین‌داور و در هرات و غزنین و کابل نیز متفرقند و از این قبیله شعبه نسوزایی و سرکانی در علاقه چهچهه از توابع راولپندی و در علاقه کز از توابع جلال‌آباد و فراخانه در دوابه توابع پیشاور و چند خانه در بلوچستان زندگانی می‌کنند.

بارکزایی: این قبیله را تا ۴۵,۲۵۰ خانه ذکر می‌کنند که در جنوب قندهار و کنار هیرمند محل خشک میدان سکونت دارند و امارت فعلی از این قبیله شعبه محمدزایی است.

موسی‌زایی و اچکزایی: این قبیله شامل نصرت‌زایی نیز می‌باشد و اچکزایی که شعبه بارکزایی است فعلاً جدا شده و تا ۵,۷۵۰ خانه می‌گویند و در جبال کوژک و نواحی خواجه عمران سکونت دارند و عموماً تبعه انگلیس هستند. فقط هزار خانوار از

این قبیله زمان عبدالرحمن خان به داخل افغانستان مهاجرت کرده، در علاقه‌جات چوره بایلی، گزاب، خلج، کرکابه، و زاولی سکونت اختیار کردند و این محلها که محل سکونت هزاره‌ها بوده، در دست این طایفه است و هزاره‌ها به ترکستان روی آورده و به خراسان و بلوچستان مهاجرت نمودند.

نورزایی: این قبیله را تا ۴۵،۲۵۰ خانه می‌گویند، در کوهستان شمالی قندهار و در هرات و فراه و اسفزار و سپیدروان و کنار ارغنداب متوطن هستند.

علی‌زایی: این قبیله را تا ۲۰،۰۰۰ خانه ذکر می‌کنند و چند خانه در پنجاب و توابع راولپندی و نوزده علاقه در محال چهچهه سکونت دارند.

ادوزایی: این قبیله را تا ۶،۲۶۰ خانه می‌گویند و در مشرق قندهار و دو محل از علاقه‌جات هرات و چند موقع از علاقه‌جات گرم سیرات جنوب قندهار سکنی دارند.

اسحق‌زایی: این قبیله را تا ۱۵،۰۰۰ خانه می‌گویند در مغرب قندهار و کنار ارغنداب تا قلعه بُست علاقه فراه و علاقه چکه کنار شرقی هیرمند و در فراه و اسفزار و لاش‌جوین و شمال سیستان ایران زراعت می‌کنند و تقریباً دو هزار خانوار نیز در بلخ زندگی می‌کنند.

ماکو و خوکیانی: این قبیله را تا ۳۰۰ خانوار ذکر می‌کنند و محل سکونت آنها در غزنین و صدخانوار هم در قندهار مأوی دارند.

ترین: این قبیله به دو شعبه منشعب موسوم به تورترین و اسپین‌ترین که ابدال را از این قبیله می‌گویند. عدهٔ آنها را ۱۲،۳۰۰ خانه می‌گویند و در علاقه فوشنج ساکن و جزو قلمرو انگلیس‌ها است.

شیرانی و بابر: این قبیله را تا ۵،۰۰۰ خانه گفته‌اند در کوه تخت سلیمان و علاقه جودوان و چند خانه در شهر قندهار و نواحی کابل و لوگر و سرخ‌رود جلال‌آباد سکونت دارند و شعبه بابر را از ۵۰۰ الی ۶۰۰ خانه ذکر می‌کنند و بابر از شعبه شرانی است و هریپال نیز از شعبهٔ شرانی است و جلوایی نیز جزء همین قبیله است و افاغنه میانه و غرشین را نیز از قبیله شرانی می‌گویند.

تریچ: این قبیله را تا ۳,۶۰۰ خانه می‌گویند، محل سکونت این قبیله اراضی واقعه بین کوه خواجه عمران و محل براهویی در ریگستان می‌باشد و چند خانه در سرحد سیستان و هندوستان سکونت دارند.

اورمر: این قبیله را تا ۴۸۰ خانه به این شرح می‌گویند: قبیله خیکنی ۷۵ خانه، خرم‌جایی ۵۰ خانه، تلاتانی ۸۰ خانه، بیکنی ۲۵۰ خانه، جرانی ۲۵ خانه، در خاک گرم متعلق به انگلستان و چند خانه در لهو کرد زندگانی می‌کنند.

کمال‌زایی: این قبیله را تا ۲,۰۰۰ خانه می‌گویند و منقسم به دو شعبه می‌شوند: کژان‌زایی، و مشران‌زایی، در طور و هوطی سکونت دارند.

آمازایی: این قبیله را تا ۲,۵۰۰ خانه گفته‌اند، در محل چروری ساکن [هستند] پیرخیل و یام‌خیل از این قبیله‌اند.

اثمان‌زایی: این قبیله سه شعبه است: کتازایی و آکازایی و علی‌زایی. اینها را تا ۳۰,۰۰۰ خانه می‌گویند و آبادیهای مهم در محلهای توپی و کوته علاقه کرهاری و آبادیهای کوچک در مهاین و طاهری خیل از قبیله علی‌زایی در علاقه کسکر و هرو متفرق و سکونت دارند و عده‌ای در راولپندی محل کلایت سیدخانی متوطن و عموماً تبعه دولت انگلیس هستند.

سدوزایی: این قبیله را تا ۱۵,۰۰۰ خانه ذکر می‌کنند و شعب آن زلوزایی و عمرخیل و درّی‌زایی می‌باشند که زلوزایی در زهده و عمرخیل در هندوستان ساکن و بیادخیل در مرغوذ و تندو در کار مناره و بیزادخیل در کلایت و خدوخیل در چکلی توطن دارند.

رزر: این قبیله سه شعبه است: رزرزایی و خضرزایی و ماموزایی و هر قبیله دارای چند خیل است. این قبیله را تا ۲۰,۰۰۰ خانه گفته‌اند و علاقه یوسف‌زایی و شیوه ساکن و مانی‌زایی در آدنیه داکی و ترلاتدی و ملک‌زایی در موضع یارحین، محمودزایی در اسوته و شیخ جانه و نووینه که تمام در ید انگلیس‌ها و جزو حکومت هندوستان است سکونت دارند.

یوسف‌زایی: این قبیله پنج شعبه است: ۱- علی خیل. ۲- موسی خیل. ۳- اوریا

خیل. ۴- مانی‌زایی. ۵- الکوزایی. این طایفه را تا ۲۹۴،۰۰۰ خانه می‌گویند. شعب این طایفه پنجگانه؛ قبایل حسن‌زایی و مداخیل و اکازایی و الیاس‌زایی و دولت‌زایی و چغرزایی و نورزایی و خواجوزایی و ابازایی و رانی‌زایی، در علاقه‌جات بنیر و سوات و کوهستان شول و علاقه دیره و پنجکوره ساکن می‌باشند و ملی‌زایی و یوسف‌زایی و عموم این قبایل تبعه دولت انگلیس هستند و قبایل دیگر نیز در اراضی یوسف‌زایی سکونت دارند، از قبیل قبایل ختک و محمدزایی و یا مومندزایی و اتمان‌خیل، که در علاقه تالاش متفرق هستند، عده‌ای در کوشه‌لندی و عده‌ای در لوند خورد ساکن و قبیله ختک که در ملک یوسف‌زایی ساکن است ۱۷،۷۰۰ خانه ذکر می‌کنند و میمه‌زایی را ۳۱،۵۰۰ خانه.

ککیانی: این قبیله را تا ۷،۵۰۰ خانه می‌گویند و در موضع دوآبه بین نهر کابل و نهر سوات سکونت دارند.

ترکلانی: این طایفه به چهار قبیله منشعب می‌شود: ۱- سالازایی که در دره چارمنک متوطن [هستند] و ۱۵،۰۰۰ می‌گویند. ۲ـ مموند که به دو شعبه: ککازایی و دورمموند منشعب و ۲۵،۰۰۰ می‌گویند. ۳ـ یوسوزایی که ۷،۵۰۰ می‌گویند. ۴- اسمیل‌زایی که نیز ۷،۵۰۰ می‌گویند. و علاوه افاغنه براولی ۱۲،۵۰۰ خانه گفته‌اند و از قبایل ترکلانی که در باجاور مسکن دارند ۱۵،۰۰۰ و باجاور که محدود است به کافرستان ۵،۰۰۰ نفر از قوم صافی توطن دارند از قوم تاجیک ۳۷،۵۰۰ خانه در کنار نهر باجاور مقیم و ۵۰۰ نفر از مردم شنوار و عده‌ای هندو در میدان باجاور زندگانی می‌کنند.

صافی: این طایفه که خود را از سر بنی می‌شمارند، به شش شعبه منقسم می‌شوند: ۱- قندهازی، ۲- مسوود، ۳- گربزو، ۴- وهمی، ۵- کاکی‌زایی، ۶- خاوی خیل، که در مواضع سودکمر از نواحی یاجاور ساکن و چند خانه نیز در تکاب شمال کابل و علاقه کز و سوات ساکن و ۱۵،۰۰۰ خانه می‌گویند. مادر عنایت‌الله خان معین‌السلطنه پسر امیر حبیب الله خان از خانواده معاذالله خان از سکنه تکاب و این قوم می‌باشد.

غوریاخیل: این طایفه به چهار شعبه منشعب: ۱- دولت‌بار که قبیله مهمند و داودزایی از این شعبه هستند. ۲- خلیل، ۳- چمکنی، ۴- زیرانی می‌باشند. مهمند به دو شعبه منقسم [می‌شود]: مهمند بالا و مهمند پایین. این قسمت را تا ۱۵,۰۰۰ خانه گفته‌اند. در علاقه پیشاور ساکن و قسمتی از مهمند که دِغْرُو مهمند به معنی مهمند کوهستان است، در کوههای مغرب تا دریای کابل و از کوهستان مشرقی تا رود کاشغر (رودکز) ساکن هستند و مهمند پایین ۲۵۰۰ خانه که جمعاً ۲۶,۵۰۰ خانه می‌گویند و بعضی از این قبیله در لعل پوره و کامه و کوشته مسکن دارند. مادر امیر محمدیعقوب خان و سردار محمدایوب خان پسران امیر شیرعلی خان، از این قبیله سعادت خان ساکن لعل‌پور بوده است.

داودزایی: این قبیله را تا ۱۲,۵۰۰ خانه می‌گویند و در جنوب نهر کابل نزدیک پیشاور ساکن و تبعه دولت انگلیس هستند.

خلیل‌خیل از نژاد غوریاخیل: این قبیله را تا ۷,۵۰۰ ذکر می‌کنند و در میدان پشاور مسکن دارند و قبیله چکنی از نژاد غوریاخیل را تا ۱۰,۲۵۰ می‌گویند و در علاقه پیشاور در کوه سپید سکونت دارند.

زیرانی: این قبیله متفرق شده و عده کمی در اطراف جلال‌آباد ساکن و عده‌ای هم به قوم تاجیک ملحق شده است.

ملاکوری از اقوام متصل به میهمند: این قبیله را ۷۵۰ می‌گویند و چهار شعبه است: ۱ـ بهارخیل. ۲- تارخیل. ۳- احمدخیل. ۴- دولت خیل و در تاتر سکونت دارند.

زمند یا جمند: این قوم را تا ۱,۰۰۰ خانه می‌گویند در ملتان و غوربند و در قصور واقع در مشرق لاهور بسر می‌برند. چند خانه در فوشنخ قندهار و یک آبادی در هشت نکر و چند خانه در شمال نهر کابل متصل به علاقه مهمندزایی از اولاد تزمند و چارصده و تنگی نوشهر و پرانک و غیره زندگی می‌کنند و تمام این طایفه مهمند را تا ده‌هزار خانه گفته‌اند.

کانسی: این قبیله را تا ۷۰۰ خانه گفته‌اند و در کویته و بلوچستان زندگی می‌کنند و

جزء شعب هفتگانه شنوار می‌باشند که جمعاً دوازده هزار خانه است و در کوه سپید جنوب جلال‌آباد و نواحی خیبر در نزدیکی قوم افریدی سکونت دارند.

طایفه غرغشتی: این طایفه را از قوم کاکر نیز می‌گویند و به شش شعبه نیز منقسم می‌شود. محل سکونت این طایفه از شمال به املاک غلزایی و از شمال غربی بارغسان قندهار و قسمت توبه از ملک قوم اچکزایی و از جانب مغرب و جنوب به بلوچستان و علاقه اسپین‌ترین و شاخه کوه سلیمان محدود می‌شود و تعداد این طایفه را بعضی ۱,۲۰۰,۰۰۰ و برخی ۱,۸۰۰,۰۰۰ گفته‌اند ولی قول اصح و نزدیک به حقیقت که می‌توان پذیرفت ۷۲۵,۰۰۰ نفر می‌باشد.

ناغراز: این قبیله شعبه غرغشتی است و با قوم کاکری مخلوط است و قبیله پنی شعبه غرغشتی در علاقه یهوی ساکن و تا صدهزار نفر گفته‌اند.

داوی و بابی: شعبه غرغشتی این قبیله در قندهار و فلات نصیر بلوچستان ساکن و عدهٔ آنها را تا ۳,۷۵۰ نفر ذکر کرده‌اند.

مندوخیل: شعبه غرغشتی این قبیله را تا ۱۰,۰۰۰ نفر گفته‌اند و در دو طرف وادی ژوپ متوطن هستند که در کوهستان سرهند است. عده آنها را تا ۱۵,۰۰۰ هم گفته‌اند.

تایمنی: این قبیله به دو شعبه منشعب می‌شود: ۱ـ قبچاق، ۲ـ درزایی در نواحی غور هرات ساکن و عده آنها را تا ۱۲,۰۰۰ خانه گفته‌اند.

کلاون: این قبیله به دو شعبه منشعب [می‌شود]: ۱ـ سلاد، ۲ـ منصور. در علاقه کوهستان چهچهه هزاره و کنار رود بارو تا علاقه اورش ساکن و عده آنها را تا ۱۵,۰۰۰ نفر ذکر می‌کنند. از افاغنه کاکری یا غرغشتی در راولپندی و در دکن نیز ساکن و تا ۳,۷۵۰ نفر گفته‌اند و در سایر نقاط هندوستان نیز ۳,۷۶۰ نفر می‌گویند و در قصبه خورجه از توابع بلند شهر وبنکال و دکن نیز تا ۵,۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند.

طایفه افاغنه بیتی: جد اعلای این طایفه شیخ بیت بوده و به این واسطه این طایفه را بیتی گویند و در مشرق کوه سلیمان موسوم به کومل ساکن و عده آنها را تا ۳,۷۶۰ خانه می‌گویند و از این قبیله در کوه کپر جماعتی ساکن می‌باشند و قبیله افاغنه کچین نیز از طایفه بیتی هستند و در علاقه نبون متوطن و سه قبیله دنا و کتاودتتا، هرسه از طایفه

بیتی و جزء کچین می‌باشند و نیز قبیله رتن‌زایی از افاغنه بیتی هستند.

طایفه غلزایی و لودی و سرواتی: این سه طایفه از نژاد امراء یا سلاطین غور هستند که بعد به افاغنه ملحق شده ولی اصلا افغان نیستند.

هوتک: این قبیله از طایفه غلزایی است و عده آنها را تا ۱۰,۲۵۰ خانه ذکر کرده‌اند. محل سکونت آنها در مرغه و دو طرف باری غر و سورغر (کوه سرخ) قبیله عیسک‌زایی از این قبیله منشعب می‌شود و در مرغه و عطاغر ساکن؛ ملی‌زایی در گردی و جنگل غابرلان و بریت‌زایی در غنای واکازایی در خزنای و مندیار و تون‌زایی در سوری و عمرزایی در منداور و دامی‌زایی در عطاغر مسکن دارند و تمام قبیله هوتکی در شمال قندهار ساکن هستند. قبیله هوتک که شعبه غلزایی است باید بیشتر شناخته شود زیرا میرویس و اشرف و محمود از این قبیله و طایفه غلزایی هستند. ما وجه تسمیه این طایفه را هم طبق توضیحات مورخین خود افغانستان ذکر کرده‌ایم.

توخی: این قبیله را تا ۱۸,۲۵۰ خانه گفته‌اند. در نواحی قلات توخی مثل ترنک و پل سنگی و شیبار تا شمال وادی ارغندآب و وادی ناوکی و خاکاک سکونت دارند و با بکرزایی از شعب توخی در مواضع چنکیر و سراسپ و شاه مردان و ناوه متوطن هستند و در شیبار و هلتاغ و مندان و غیره و نیز چند خانه هم از توخی در ده افغانان کابل سکونت دارند.

سلیمان خیل: این قبیله از تمام قبایل غلزایی، در عدد زیادتر و مهمترین شعب غلزایی هستند. جمعیت اینها را تا ۶۰,۰۰۰ خانه گفته‌اند، بعضی‌ها تا صدهزار خانه می‌گویند. مستر الفنستین در اواسط قرن دوازدهم هجری سی‌هزار خانه نوشته است، نسبت به موطن و مسکن به دو قسمت منقسم می‌شوند: جنوبی و شمالی. در قسمت جنوبی، قیصر خیل و سمل‌زایی در علاقه کتواز و ادینه خیل و نسوخیل و قلندرخیل و شکی‌خیل و شاه‌تودل و جلال‌زایی و کلاخیل و محمودخیل و مثل خیل و غیره ساکن هستند و نصف زرمت در تصرف سلیمان خیل است و درنانی غند متعلقه کتواز نیز سلیمان خیل مسکن دارند و دروازی خواه هم سکونت دارند. در قسمت شمالی، ستان‌زایی و سلطان خیل و احمدزایی در تای تیمور واقع غرب دره لعل در کابل و

تمام علاقه میدان کابل و در تیزین و جکدلک و سرخ‌رود و گندمک و دره علی شنک از توابع جلال‌آباد و لمقان ساکن هستند. قبایل احمدزایی از طایفه سلیمان خیل در مشرق لهو کرد و التمور و سپیکه و سرخاب واقع و دامن غربی کوه سلطان احمد کبیر منزل دارند. امیر امان‌الله در واقعه منکل در ۱۳۰۳ اراضی التمور را از این طایفه گرفته و به قبیله وردک بخشید و این قبیله را به ترکستان افغانستان تبعید کرد.

علی‌خیل: این قبیله را تا ۱۰،۰۰۰ خانه ذکر می‌کنند. نصف این قبیله در زرمت ساکن و بقیه در مقر و پانصد خانه در خوست و چند خانه هم در اولوم لالا از اراضی هزاره جاغوری، ساکن و در سایر نقاط هم پراکنده زندگی می‌کنند.

اکاخیل: این قبیله را تا ۱،۲۵۰ خانه گفته‌اند. در مقر ساکن و اکثراً به گلیم‌بافی می‌گذرانند و به‌طور متفرق هم زندگی می‌کنند.

اندراز: این قبیله را تا ۲۲،۵۰۰ خانه گفته‌اند و اکثراً در علاقه شلکیر و جنوب غزنین و در جامراد و زرمت و بعضی‌ها در شیبا از ملک توخی و در واغز ساکن و در سایر نقاط افغانستان هم یکی دو خانه از این قبیله دیده می‌شود.

ترکی از طایفه غلزایی: این قبیله را تا ۱۹،۷۵۰ خانه گفته‌اند. دو ثلث این قبیله در مُقر و ناوه ساکن و یک ثلث بادیه نشین می‌باشند.

اسحق‌زایی یا سهاک‌زایی: این قبیله را تا ۸،۷۰۰ خانه می‌گویند. در زرمت و پمقان و بیکتوت و تکاب و عده‌ای هم در لمقان و در قسمت جنوبی کوه هندوکش سکونت دارند. از طایفه غلزایی عده‌ای هم پراکنده هستند، در بلخ و ترکستان و ایران و نرماشیر کرمان و طبس حتی در نواحی اصفهان و هندوستان و داغستان پراکنده می‌باشند.

ناصر: این قبیله که خود را از قوم هوتک غلزایی می‌دانند تا ۱۹،۷۰۰ خانه گفته‌اند در کاه دره و شکر دره و حاجی کک و در علاقه کوه دامن کابل ساکن و عده‌ای هم از قبیله ناصر کوچی و بادیه نشین می‌باشند.

خروتی: این قبیله را تا ۷،۵۰۰ خانه گفته‌اند. در مشرق کتواز از کوه سلیمان تا کوه برمل ساکن هستند، ۶۲۵ خانه از اینها در سر روضه ساکن و بقیه کوچی و بادیه نشین و

تجارت هم می‌کنند و در تابستان به نواحی غزنین منتقل می‌شوند.

خدوزایی: این قبیله را تا ۲,۵۰۰ خانه گفته‌اند، ۲۵۵ خانه در مقر با قوم علی خیل مخلوط هستند و بقیه در ده خواجه شمال شرقی قندهار ساکن می‌باشند.

ژمریانی: این قبیله را در تمام افغانستان تا ۱,۲۵۰ خانه می‌گویند. در اراضی قوم توخی و نیز در قندهار و کابل و به‌طور متفرق زندگی می‌کنند.

لودی: این قبیله به سه شعبه سیانی و نیازی و دفتانی منقسم و سلطان بهلول و شیر شاه و سلطان سکندر که مورخین افغانستان مثل محمد بارکزایی در تاریخ سلطانی ذکر می‌کند [و] می‌گویند در هند امارت و ریاست کرده‌اند، منتسب به این قبیله و از طایفه غلزایی هستند.

پرنکی: این قبیله از قوم لودی غلزایی است ولی در افغانستان نیستند و در دکن و هندوستان می‌باشند.

لوحانی: این قبیله را تا ۱۳,۱۴۵ خانه می‌گویند. به دو شعبه منشعب [می‌شوند]: ۱- تور، ۲- اسپین. در اراضی شمال رودگرم و توابع بنون زندگانی می‌کنند.

دولت خیل: این قبیله را تا ۱۰,۰۰۰ خانه می‌گویند و در علاقه تاک از مستعمرات انگلستان زندگانی می‌کنند.

میایان متی خیل: این قبیله را تا ۳,۷۵۰ خانه گفته‌اند و اکثراً به‌طور کوچی زندگانی می‌کنند. تابستان به نواحی غزنین می‌آیند و زمستان در خاک هند زندگانی می‌کنند. شغلشان تجارت و اغلب به نواحی ترکستان روس و بخارا و ایران برای تجارت می‌روند.

تتور: از نژاد لودی غلزایی، این قبیله را تا ۳۷۵ می‌گویند. در مغرب علاقه تاک خاک انگلیس سکونت دارند.

نیازی: از نژاد لودی غلزایی. این قبیله را دویست، سه‌صد خانه کوچ‌نشین می‌گویند و در نواحی علاقه قوم بنکش و در اطراف قندهار و غزنین و کوه کر و نواحی کابل و قریه شیوکی هندوستان، جمعاً شاید تا ۱,۰۰۰ خانه می‌شوند و اکثر تجارت می‌کنند.

دفتانی: این قبیله را تا ۲۵۰ خانه ذکر کرده‌اند، بعضی کوچ و برخی در علاقه وانه و از شمال هرپیال و در بندی قراباغ غزنین قلاع [و] مزارع به این طایفه داده شده‌است.

خیسور: از نژاد لودی غلزایی، این قبیله را تا ۳۷۰ خانه گفته‌اند در جنوب علاقه عیسی خیل و مشرق پتیاله سکونت دارند.

ملیج: از شعبه دولت خیل و یا نیازی است خیلی کم و متفرق هستند و بعضی‌ها در جنوب دیره اسمعیل خان و یک خانه در موقع پیلان سکونت دارند.

طایفه سررانی: این طایفه از نژاد حسین غوری می‌باشند. سابقاً طایفه نسبتاً بزرگی بوده، ولی حالیه به‌کلی از بین رفته و نابود شده‌اند. چند خانه در چهچهه از توابع راولپندی و یک قبیله نسبتاً بزرگ در مالیر کوتله باقی است و بقیه به‌کلی متفرق شده‌اند.

طایفه کردانی: این طایفه نیز سابقاً زیاد بوده‌اند، ولی حالیه بیش از دو سه هزار خانه می‌گویند نیست و از اولاد لازاک هستند و در نواحی دکن و چهچهه راولپندی و پیشاور خاک هندوستان زندگانی می‌کنند. ولی طوایفی در افغان هست که خود را منسوب به کردانی می‌دانند و ما آنها را جداگانه شرح می‌دهیم.

طوایف و قبایل منسوب به نژاد کردانی: قبیله اردک - این قبیله را ۲۰,۰۰۰ نفر می‌گویند و در کوهستان سرحد و کوه سپید و ناحیه تیرا ساکن هستند.

منکل: این قبیله را تا ۱۵,۰۰۰ نفر می‌گویند، در خوست سکونت داشته، در اثر انقلاب ۱۳۰۳ به دست امان اللّه خان متواری و اکثر به خاک هند رفته‌اند.

مقبل: این قبیله را از ۷۰۰ تا ۱,۰۰۰ خانه می‌گویند. [درا] جاجی و شمال منکل ساکن [می‌باشند و] چند خانه هم در خوست زندگی می‌کنند.

اولاد ککی: اولاد ککی عبارت است از آفریدی و ختک و جدران واتمان خیل و خوکیانی و وزیری و سیتک، این قبایل را تا ۲۹,۷۵۰ خانه می‌گویند و اینها دو قسمت‌اند: قسمت مذکور بالا و در شمال تیرا و کوهستان جلال‌آباد و تا حدود پیشاور و بنکش و کوه سپید سکونت دارند.

افریدی: قسمتی از این قبیله و بعضی دیگر از بنکش و توری شیعه مذهب هستند و در توابع لودیانه و پانی‌پت هندوستان ساکن هستند. این قسمت که شیعه مذهب می‌باشند همیشه با قبایل اطراف خود در جدال بوده و تا ۳۲,۰۰۰ خانه ذکر کرده‌اند.

ختک: این قبیله را تا ۵۲,۵۰۰ خانه گفته‌اند. در نواحی بوغه و تیری و چوتره و لاچی و شکردره تا نهر سند و ریسی و پیتاله توطن دارند و جزء خاک هندوستان می‌باشند

جدران: این قبیله را تا ۱۹,۷۵۰ خانه گفته‌اند، در کوهستان سبز و خرم ساکن هستند که بین خوست و زرمت واقع است.

اثمان خیل: این قبیله را تا ۶,۰۰۰ خانه می‌گویند و در علاقه ارنک متوطن و عده‌ای هم در دهات ساکن می‌باشند.

خوکیانی: این قبیله را تا ۶,۲۵۰ خانه می‌گویند، در مغرب ننکهنار [ننگرهار] و شمال غربی کوه سپید سکونت دارند. توری این قبیله را با آفریدی و بنکش تا ۳۲,۰۰۰ خانه گفته‌اند، در علاقه گرم و جنوب کوه سپید و شمال خوست ساکن می‌باشند، ۱۵,۰۰۰ خانه توری شیعه مذهب هستند، ۲۵۰ خانه از قبیله حمزه خیل کوچ‌نشین و بادیه‌نشین است و از قبیله ملاخیل ۲۵۰ خانه، شغلشان سرقت اموال طوایف سنی مذهب است و این قسمت توری‌ها با آفریدی‌ها و بنکش‌ها عموماً شیعه هستند.

جاجی: این قبیله را تا ۲,۲۰۰ خانه می‌گویند، در مغرب و شمال قوم توری سکونت دارند و تبعه افغانستان می‌باشند.

پربه: این قبیله شعبه خوکیانی منسوب به نژاد کررانی است تا ۱,۲۵۰ خانه گفته‌اند و مشتمل است بر قبایل مردی خیل و میاخیل و بنی‌خیل و سردار خیل و محمودخیل و نری‌خیل، زی‌خیل و وملی‌زایی و اشی‌زایی و دده‌خیل و پوچی‌خیل و در علاقه خوست سکونت دارند.

عبدالرحمن یادرمان: این قبیله را تا ۱,۲۵۰ خانه گفته‌اند و شش قبیله است، از قبیل: حاجی خان خیل و سودی‌خیل و احمدخیل و کوندی‌خیل و منگی‌خیل و همه اینها را میموری و متون نیز گویند. در علاقه‌جات خوست متوطن و زندگانی می‌کنند.

قبایل دیگری در خوست زندگانی می‌کنند که منسوب به نژاد کررانی هستند و از قبیل صبری ۱,۲۵۰ خانه، ملی ۷۵۰ خانه و لندر ۳۶۵ خانه، اکیبی ۱۲۵ خانه، قدم ۱۲۵ خانه، شامل اسپین کوندی خوست هستند و قبایل زکی‌خیل و نکت خیل و شادی‌زایی و ایوب خیل ۱۲۵ خانه شامل تورکوند و اسپین کوه ساکن و با یکدیگر با خصومت می‌گذرانند.

وزیری: این طایفه عبارت از چندین قبیله است، از قبیل: اتمان‌زایی و احمدزایی و مسعودی و کریز، ابراهیم خیل، منظرخیل، مدخیل، توری‌خیل، ولی‌خیل، ملک‌شاهی، بکاخیل، جانی‌خیل، سین‌خیل، کالوخیل، علی‌زایی، بهلول‌زایی. این طایفه را تا ۱۲۵,۰۰۰ خانه می‌گویند در علاقه‌جات سؤال و شکی و زرمک و دره خیسور و شرکی و شیرتله و دانه و بدر و غیره در خاک هندوستان و تبعیت انگلستان زندگی می‌کنند، چند خانه در برمل تبعه افغان هستند و ۱,۲۵۰ خانه در برمل افغانستان و قبایل کریز که فوقاً نام برده شد درجنوب خوست ساکن و ۶,۲۵۰ خانه نیز از قبیله لالی در شمال غربی کوه سپید توابع جلال‌آباد ساکن و تبعه افغانستان هستند.

شیتک: این قبیله به دو شعبه منشعب [می‌شود] دور و تنی و هریکی دارای چندین قبیله‌اند از قبیله بنی اریوزایی و مری و قبیله سینکی ۶۵۲ خانه هستند در گوشه غربی خوست مسکن دارند و از این قبیله ۱۲۵,۰۰۰ نفر در دهات حصارک و کوخه و نرفی و اتمان ساکن هستند و از نژاد شیتک تقریباً ۷,۵۰۰ خانه در داخل کوه هردو کنار رود توچی در خان انگلیس هستند.

بانوزایی: این قبیله را تا ۳۸,۱۸۶ خانه گفته‌اند و شامل قبایل بنوچی و گیوی و سورانی و میری و ابوخیل و توتلی و حسن‌خیل و غوندو و هوید می‌باشند و خود را از نژاد ستیک و کرزانی می‌دانند.

گنده‌پور: از اولاد استرانی، این قبیله را تا ۳۷,۵۰۰ خانه می‌گویند. به چهار فرقه منشعب می‌شود: یعقوب‌زایی و عمران‌زایی و خوبی‌زایی و دری پلار در لاهور و دهلی و کلکته و بمبئی و کراچی و کویته زندگی می‌کنند و اساساً قبایل گنده از توابع دیره اسمعیل خان است.

سایر طوایف ساکن در افغانستان

همراز: از نژاد استرانی، این قبیله را تا ۳،۷۵۰ خانه می‌گویند و در مواقع کوهستانی امک و پیور کوی و دچه کوی و منگل و گندی در مشرق کوهستان امرزایی سکونت دارند.

چهار قبیله که خود را سید می‌دانند

اول: قبیله کنده‌پور و همراز که فوقاً ذکر شد. دوم: قبیله هنی. سوم: وردک. چهارم: شوانی. این چهار قبیله خود را از اولاد سید محمد کیسود زار می‌دانند کنده‌پور و همراز در بالا ذکر شد.

هنی: این قبیله را تا ۱۰،۲۵۰ خانه گفته‌اند، اکثراً در هندوستان ساکن و عده قلیلی شامل منکل می‌شوند.

مشوانی: این قبیله را تا ۵۰۰ خانه می‌گویند و در کوه‌دامن کابل و بعضی در قندهار و عده نیز در راولپندی سکونت دارند.

وردک: این قبیله را تا ۱۲،۵۰۰ خانه گفته‌اند، در بین کابل و غزنین مسکن دارند و در حدود لهوکرد چند خانه زندگانی می‌کنند.

سادات صحیح‌النسب افغانستان: این سادات اولاد حضرت امام حسن و امام حسین (ع) و در تمام افغانستان پراکنده و در جایی از افغانستان نیست که یکی دو خانه مقیم نباشند. به استثنای سادات هزاره‌جات و دره اسمعیل خان که شیعه هستند، بقیه عموماً پیرو سنت و جماعت می‌باشند.

قریش: این جماعت متفرق و عده‌شان هم کم است، شغلشان در افغانستان پیشنمازی و گرفتن خیرات است.

عرب: از اعراب کلیتاً ۲،۵۰۰ خانه در تمام افغانستان ساکن هستند، از جمله عده‌ای از عرب‌ها در بالاحصار کابل بودند، متفرق شده شیعه هستند و در جلال‌آباد زمینداری می‌کنند.

بنگش: که خود را عرب واز نژاد قریش می‌دانند. اینها را تا ۲۲،۵۰۰ خانه

می‌گویند عموماً شیعه هستند در علاقه‌جات گرم و شلوزان متوطن هستند.

تاجیک: این قوم را تا ۵۶،۲۵۰ می‌گویند، و در کابل و غزنین و بلخ و هرات و قندهار و بدخشان و خنجان و لهوکرد سکونت دارند و به استثنای تاجیک بامیان و چوره و گیزاب، بقیه پیر وسنت و جماعت هستند و به همین جهت اراضی چوره و گیزاب را دولت افغانستان گرفته، به افاغنه دادند و اینها هم چون متعصب بودند متفرق شدند.

هزاره و اویماق: اینها دو طایفه هستند، ولی نژاداً یکی و از نژاد مغول یا چرکس می‌باشند. هزاره‌ها شیعه و اویماق سنی هستند. هزاره‌های ساکن شیخ علی و پنجشیر و ساکنین قطغن نیز سنی هستند و عده‌ای هم اسمعیلیه مذهب می‌باشند.

اویماق: این طایفه را هم تا ۵۷۵،۰۰۰ خانه می‌گویند و به چهار شعبه منشعب می‌شوند از قبیل: تایمنی و هزاری و تیموری و زوری و اینها متفرع به چندین شعبه هستند. مثلاً تایمنی به دو شعبه منقسم می‌شوند: قیماق و درزایی و خود را از اولاد کاکر افغان می‌دانند و نیز هزاری به دو شعبه جمشیدی و فیروزکوهی منشعب می‌شوند و جمشیدی نیز مشتمل است بر قبایل خوکر و کالکندی و قاقچی و زین کر و زلفی و مفلیدی و جوالی و خیر و قرک و داه زبر و قوم جمشیدی در کنار مرغاب و بالامرغاب و ماروچاق و کوشک و قرو قاچ و تنور سنگی و تایمنی در کوه سیاه بندغور و اکثر تیموری در خراسان ایران و چارصده و دولت بار از ایشان در فیروز کوه سکنی دارند و جمشیدی در نزدیکی سرحدات روس سکونت دارند.

هزاره: این طایفه تشکیلاتش عبارت است از پنج دی. پنج دی می‌گویند، ده دی نیز دارند و هر پنج دی یا ده دی به یک اسم‌اند. مثلاً: ۱- دی زنگی، ۲- دی کندی، ۳- دی میر داد، ۴- دی میرکشه، ۵- دی میرک. این پنج دی منسوب به ساده سونکه و نیز: ۱- دی چوپان، ۲- دی خطای، ۳- دی نوری، ۴- دی میری، ۵- دی دایه. این پنج دی منسوب به ساده قبرند. بعلاوه، غوری طایفه بزرگی است که به دوازده شعبه فرعی منشعب و منسوب به دی میرکشه می‌باشند و همچنین پولاده جمعیت زیادی است شامل قوم دایه و هردی دارای چندی فرقه و قبیله است که جمعاً ۱،۲۵۰،۰۰۰ نفر

می‌گویند و عموماً نیز شیعه هستند، ولی فعلاً از این طایفه ۶۰۰،۰۰۰ الی ۶۵۰،۰۰۰ نفر بیشتر در افغانستان باقی نیست و پس از غلبه عبدالرحمن خان و قتل عام و فروش زن و بچه، هزاره‌ها یا مقتول و یا فراری و متواری شدند. محل سکونت این طایفه در مرکز افغانستان از طرف غرب به غور و ودولت یار و هرات، از جنوب به قندهار و نواحی کرشک و توابع فراه و اسفزار و از مشرق به غزنین و کابل و قلات و از سمت شمال به قطغن و بلخ محدود است ولی پس از حمله امیر عبدالرحمن خان و شکست هزاره‌ها اکثر از اراضی محل سکونت هزاره، به سایر طوایف افغانی و سنی مذهب داده شده است و هزاره‌ها به خراسان و ترکستان و بلوچستان انگلیس مهاجرت کرده‌اند.

کیانی: این قبیله را تا ۶۲۵ خانه می‌گویند. این قبیله از سیستان ایران به افغانستان آمده عموماً شیعه هستند، الا عدهٔ قلیلی و در قندهار و نواحی هرات سکونت دارند و خود را از نژاد رستم و زال می‌دانند. ولی آنچه در افغانستان شنیده شده این قبیله را از نژاد قباد می‌دانند.

جغتای: این قبیله در حقیقت مغول هستند و تا ۲،۰۰۰ خانه که عموماً شیعه هستند و معروف به هزاره جغتو می‌باشند در غرب غزنین اقامت دارند ۱،۲۴۰ خانه در دیهات علاقه‌جات هرات و کوه قبیله جمشیدی و این قسمت سنی هستند و به زبان ترکی تلفظ می‌کنند و اینها را مغولیه هرات نیز می‌گویند. ولی هزاره جغتو به فارسی صحبت می‌کنند و یک خانواده از نژاد تیموری که می‌گویند از نسل امیر تیمور گورکان هستند در ککرک متصل به علاقه و اغظ غزنین ساکن و رئیس این قبیله جغتو است.

قزلباش: این طایفه بر طبق تحریرات دبتی حیات خان در سنه ۱۲۷۱ سرشماری شده ۲۰،۰۰۰ خانه در هرات و غزنین و کابل و پیشاور سکونت داشته و تمام امور حکومتی و مخصوصاً مستوفی و محاسب و سالاری افواج در دست این طایفه بوده است، ولی از زمان امیر عبدالرحمن خان به واسطه فشار و سختی زیاد به ترکستان روس و خراسان و سایر بلاد فراری و متواری شده، فعلاً در تمام افغانستان از ۱۰،۰۰۰ الی ۱۲،۰۰۰ خانه قزلباش زیادتر نیست محل سکونت این طایفه در کابل، در چنداول و محله چوب فروشی و محله علیرضا خان و قلعه حیدرخان و قلعه مرادخانی و

وزیرآباد و افشار و نانک‌چی مقیم، از فرقه‌های شاهی سون و منصور و جوانشیر و خوافی و شیرازی هستند که اگر قادر به مسافرت باشند به ایران مهاجرت خواهند کرد. در قندهار نیز در محله توپ خانه و محله علی‌زایی و در هرات در شهر و دهات سکونت دارند.[۱]

اوزبک: این قبیله را تا ۱۲۵ خانه [می‌گویند.] در مُقر سکونت دارند، ولی از طایفه اوزبک در قطغن و بدخشان و بلخ و میمنه زیاد بوده و عدهٔ آنها را تا ۹۰۰،۰۰۰ خانه می‌گویند.

دیکان: این قبله را تا ۳،۰۰۰ خانه می‌گویند و در علاقه کز تابع جلال‌آباد و لمقان و باجاور خاک هند سکونت دارند. بعضی با لفظ سانسکریت تلفظ می‌کنند. به فارسی و افغانی هم حرف می‌زنند و نژاد اصلی این طایفه می‌گویند هندو است و افاغنه دیکان و تاجیک را از یک طایفه می‌دانند ولی صحت ندارد.

هندکی یا جت: این قوم را تا ۱۰۰،۰۰۰ خانه می‌گویند و در کنار شرقی سند و علاقه جات پنجاب و بلوچستان و پیشاور و کابل و غیره سکونت دارند.

هندو: از این طایفه فعلاً حداکثر تا ۵،۰۰۰ خانه تجاوز نمی‌کند. ولی طبق نوشته دبتی حیات خان ۱۲۵،۰۰۰ خانه بوده است، ولی قسمت اعظم جزء متصرفات انگلیس شده است مثل دیره‌جات و بنون و سیوی و داماور و پیشاور و غیره. این جماعت در کابل و غزنین و جلال‌آباد و در تمام شهرهای افغانستان تجارت و بزازی و دلالی و زرگری و بعضی به منشیگری اداره‌جات مشغول و عده‌ای هم از سکهه‌ها هستند که مذهبشان بت‌پرستی و از اشیاء مذهبی این قوم از قدیم در بعضی نقاط آثاری باقی است.

سواتی: این قبیله را تا ۲۰۰ خانه می‌گویند، نژاد آنها هندی است، دیکان به آنها نیز گفته می‌شود. بعضی در علاقه یوسف‌زایی و برخی در توابع راولپندی زندگانی

۱- این طایفه از زمان قشون‌کشی نادرشاه در افغانستان اقامت اختیار کرده و جماعت زیادی نیز در لاهور و هندوستان هستند و حتی از بختیاری‌ها نیز که در قشون نادر بودند در افغانستان سکونت اختیار کرده‌اند.

می‌کنند.

شلمانی: این قبیله را ۲۰۰ تا ۳۰۰ خانه می‌گویند و در قسمت طایفه یوسف‌زایی زندگانی می‌کنند.

تیراهی: این قبیله خیلی مشهور است، سابقاً بت‌پرست بوده و شهاب‌الدین غوری اجباراً آنها را مسلمان نموده و در بین قوم شنواری سکونت و زندگانی می‌کنند.

کشمیری: این قوم اکثراً شیعه و عده‌ای هم سنی هستند، از ۲۰۰ تا ۳۰۰ خانه می‌گویند و شغلشان شالی کوبی و طباخی و چکن دوزی و شال بافی و دلالی و حمالی است در باجارو و لمقان و کابل سکونت دارند. اکثرشان روضه‌خوان و در مذهب شیعه خیلی متعصب و با اینکه در فشار هستند معهذا مردمان شروری معروف شده‌اند.

کرد: این قوم را تا ۳,۷۵۰ خانه می‌گویند و آنچه گفته می‌شود از ایران به افغانستان مهاجرت کرده‌اند و در کابل در دروازه لاهور به نام کوچه ریکا خانه ساکن و عموماً سنی و خیلی هم متعصب هستند و این طایفه را در افغانستان می‌گویند از دو قبیله مکری و ریکا می‌باشند.

لزکی: عده‌ای لزکی از زمان نادرشاه از قفقاز با نادر به افغانستان آمده در نواحی فراه آنها را سکونت داده‌اند، عموماً، هم شیعه هستند و به نام پارسی و قزلباش معروف هستند.

ارمنی: ارامنه در افغانستان خیلی کم هستند، برای تجارت و جلب نفع آمده‌اند. دو سه خانه در کابل، ده خانه در هرات هستند. مذهبشان عیسوی است، انجیل را به زبان گرک و یونانی می‌خوانند. امرای افغانستان و محترمین افغان با ارامنه وصلت کرده‌اند، چنانکه امیر محمد اعظم خان دختر تیمورخان ارمنی را به حباله نکاح خود درآورد و سردار محمد اسحق خان از بطن مادر ارمنیه است و در کابل اکثر، دکان تجارت دارند. در ۱۳۰۵ شمسی با یک نفر از ارامنه کابل شخصاً ملاقات کردم، آدم خوبی بود و اطلاعات مفیدی داشت.

قلماق: این قوم را تا ۵۰۰ خانه می‌گویند، بت پرست هستند. در زمان امارت سدوزایی‌ها اینها را به افغانستان آوردند و در بلخ سکونت دارند و به واسطه فشار

زیاد در زمان عبدالرحمن خان اکثر مهاجرت کردند، فقط چند خانه در ختلان قطغن و توابع بلخ باقی مانده زندگانی می‌کنند.

حبشی: حبشی‌ها را از بنادر به افغانستان آورده‌اند و به نام برده از بند مسقط آورده و فروخته‌اند، عده‌شان را تا ۲۲۵ خانه می‌گویند که در هرات سکونت دارند، در سایر شهرها هم عدهٔ کمی هستند.

یهود: بنی‌اسرائیل در افغانستان خیلی کم است. ۷ خانه در کابل بود که فعلاً نیست. تقریباً ۵۰ خانه در هرات و به تجارت اشتغال دارند.

بلوچ: این طایفه را تا ۲۰۰ خانه می‌گویند، در کابل و قندهار و توابع پشت رود سکونت دارند و شیعه مذهب هستند.

دولتشاهی: این قوم را تا ۲۲۰ خانه می‌گویند، در عهد سدوزایی‌ها به شغل قضاوت اشتغال داشته و در کابل کوچه قاضی معروف و محل سکونت دولتشاهی‌ها بوده است. فعلاً به مشاغل مختلف امرار حیات می‌کنند و خود را از قریش می‌دانند.

کافر سیاه‌پوش: این قوم در هندوکش سکونت دارند که از چترار و باجاور تا بدخشان و پنجشیر ممتد است و حدود آن از شمال به بدخشان و شرق به قاشقار و از مغرب به اندراب و قطغن و خوست و کوهستان کابل واز جنوب به باجاور و لمقان و غیره محدود است. افغان‌ها اینها را از نژاد ابوجهل و قریش می‌دانند، ولی اینها از یونانی‌هایی هستند که با اسکندر مقدونی آمده‌اند. جد اعلای خود را کوراشی می‌دانند و چندین فرقه هستند مثل: سوکر، تری، کوما، کمبیر، کتار، پیره کلی، چنیش، دمدو، دیلی وای، کامه، کوشته، دینک، کاموز و کانتور و غیره و عدهٔ اینها را تا ۲۰۰،۰۰۰ خانه می‌گویند.

امیر عبدالرحمن خان اینها را در ۱۳۱۳ هجری قمری به زور و قوه جبریه مسلمان کرد و امیر حبیب الله خان اسم این محل را که کافرستان بوده، تبدیل به نورستان نمود و تلفظ اینها سانسکریت می‌باشد، ما بعضی از کلمات آنها را برای مزید اطلاع ذکر می‌کنیم.

بعضی از الفاظ مردم کافرستان با ترجمهٔ پارسی آنها ثبت و رقم گردید:

لفظ کافری	ترجمهٔ پارسی	لفظ کافری	ترجمهٔ پارسی	لفظ کافری	ترجمهٔ پارسی
ایمر	خدا	داه	کوه	گاه	نر گاو
آو	آب	درنکو	محل رقص و بازی	گدا	خر
آی	آتش	دلو	آسمان	گل مله	دریا
اچمیه	یخ	دنیا	دنیا	گلوله	میدان و دشت
ازه	تالاب و حوض	دوکم	نیز خدا	گوا	اسب
اثریکاه	ماده گاو	ویراز	میوه	مأس	ماه
اشتن	درخت	دامو	هوا و باد	مهیار	ابر
اشتی	تر	دپلا	پسر	نات	رقص
بوره	برادر	دپلی	دختر	واش	بارش
پتال	زمین	زم	برف	والی	گوسپند
پشکاه	چوپان	ژوان	زمستان	دستمک	بهار
پولک	برق	سوسی	خواهر	وسرو	بز
تاره	ستاره	سوی	آفتاب	دسونت	تابستان
پتی	کرم	سهی	شیر	یز	سبز
ترن کیاس	رعد	شات موندی	تیر و کمان	یوز	سردی
تره	سگ			چته آ	صحراء
شول آ	نهر و جوی	هزر	هزار	دوغان یا دوکان	به‌معنی خداوند

قوم بابانوزایی معروف به بنوچی از اولاد شیتک افاغنه گررانی.

قبایل قوم بنوچی چون کیوی و سوررانی و میری و سمی و دوروابوخیلی و تونلی و حسن خیلی و غوندو و هوید و غیره از نژاد شیتک که سابقاً توضیح شده است ۳۷,۱۸۶ خانه می‌باشد.

عیسی خیل: این قوم را تا ۶,۱۹۲ خانه می‌گویند. چهار شعبه است: ۱- ممون خیل، ۲- بادین‌زایی، ۳- زکوخیل، ۴- اپوخیل در کنار سند ساکن هستند.

سرهنگ و بهرت و سنبل از نژاد دنیازی: اینها را تا ۲,۹۴۷ خانه می‌گویند و در

میان والی سکونت دارند سایر اقوام که در افغانستان از سیستانی و قاینی و کرمانی و بیرجندی و مشهدی که تبعه ایران هستند خیلی کم و در تمام افغانستان از ۱۵۰ خانه تجاوز نمی‌کند، چند خانه نیز منسوب به طایفه سلغری می‌باشند.

طوایفی که ذکر شد تقریباً نه عشر آن تبعه حکومت هندوستان هستند فقط یک عشر تبعه افغانستان می‌باشند و ما برای شناختن تمام قبایل و اقوام افغان و قبایلی که در افغانستان زندگی می‌کنند به قدری که در افغانستان ممکن و قابل اطمینان بود، تحقیقات و تدقیقات نموده و نتیجه را در این قسمت ذکر نمودیم.

واقعه شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ هجری

در شب مذکور در فتح آباد خبوشان که محل اردوی اعلیحضرت نادرشاه افشار بود، برطبق توطئه قبلی محمد بیک قاجار ایروانی و موسی‌بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک کوند وزلوی افشار ارومیه با شاه علی‌قلی خان و تمهید صالح بیک، سرتیپ فوج خاصه ابیوردی و محمدقلی خان افشار ارومیهٔ کشیک‌چی باشی و عده‌ای از بستگان خودشان، وارد سراپردهٔ شاهی شده، نادرشاه به واسطه صدا از خواب برخاسته و دو نفر را مقتول و به ضرب شمشیر صالح بیک ازپا درآمد.

پس از قتل نادرشاه صبح یکشنبه، احمدخان ابدالی با افواج ازبک و افغان به عنوان خونخواهی نادر، با افواج افشار مشغول زد و خورد شده، بعضی از مورخین احمد خان را مقدم به حمله ذکر نموده و برخی هجوم افواج ایرانی را بر آنها متذکرند. در هر حال پس از زد و خوردی که واقع شد، احمدخان ابدالی مقداری از اردو را غارت کرده، به تعجیل طرف قندهار حرکت و بعد از تصرف قندهار حکومتی را بنا نهاد که بعدها موجب تشکیل افغانستان فعلی گردید.

بعد از قتل نادرشاه، امرایی که در قتل شرکت داشته، به سلطنت علی‌قلی خان که در این موقع در سیستان بود اتفاق کردند. علی‌قلی خان با کمال سرعت خود را به خراسان رسانید و بر تخت سلطنت جلوس نمود و به تمام بلاد احکامی فرستاده مبنی بر اینکه قتل نادرشاه به امر من بوده، تا شر سفاکی بیباک را از سر عامه کوتاه نمایم و

خود را عادلشاه نامید و سهراب غلام خود را با جمعی از بختیاری و عدهٔ دیگر به طمع خزاین نادرشاه مأمور کلات نمود، مأمورین اعزامی کلات را متصرف و شاهزاده رضاقلی میرزا و سیزده نفر از شاهزادگان اولاد نادر را مقتول و شاهزاده نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و شاهزاده امامقلی میرزا فرار نموده و در نه فرسخی دستگیر و به مشهد اعزام گردیدند.

بعضی از مورخین مقتولین اولاد نادر را در کلات ۱۶ نفر نوشته‌اند، در هر حال شاهزاده نصرالله میرزا و امام‌قلی میرزا را هم در مشهد مقتول و فقط شاهرخ میرزا نواده نادر پسر رضاقلی میرزا را که ۱۴ سال بیش نداشت محبوس نمود و عادلشاه در جنگ با ابراهیم خان برادرش شکست خورده و ابراهیم خان او را دستگیر و کور نمود.

ابراهیم خان خود را پادشاه خواند و در جنگ با امیرارسلان که در آذربایجان، دم از استقلال می‌زد، غلبه نمود ولی سلطنتش دوامی ننمود و به دست سپاهیان خود مقتول گردید. عادلشاه که به دست ابراهیم خان کور شده بود، به مشهد اعزام و او نیز در مشهد کشته شد. در این موقع عموم طبقات به سلطنت شاهرخ مایل بودند زیرا شاهرخ اباً نواده نادر، اُمّاً نواده شاه سلطان حسین بود.

اغتشاش و هرج و مرج شخص دیگری را به خیال سلطنت انداخت و سید محمد نام که خواهرزاده شاه سلطان حسین صفوی بود، قبل از آنکه شاهرخ سپاهی دور خود جمع نماید، سید محمد به او تاخت و او را گرفته و کور نمود و سید محمد خود را شاه سلیمان نامید. مشارالیه نیز هنوز بر تخت، جلوس نکرده بود که یوسفعلی خان از سردارهای نادر به انتقام شاهرخ، به شاه سلیمان تاخته و او را به قتل رسانید و شاهرخ را با عدم بینایی بر تخت نشاند، خود مشغول رتق و فتق امور شد.

دو نفر از امراء جعفرخان سرکرده اکراد و میرعلم[1] سرکرده اعراب، با وی مخالفت کرده یوسفعلی خان را به قتل رسانیده و بین خودشان نیز کار به مضاربه و

۱- مرحوم امیر علم خان جد اعلای سرکار امیر مجید ابراهیم خان شوکت الملک و امیر اسدالله خان علم از امرای قاینات هستند.

جنگ رسید و میرعلم خان فایق گردید.

احمدخان ابدالی که در قندهار، خود را پادشاه افاغنه نامید و هرات را نیز ضمیمه فتوحات خود نموده بود، بر میرعلم خان تاخته و او را مقتول ساخت و شهر مشهد را محاصره نموده، شهر تسلیم شد و در این موقع احمدخان از سایر امراء مقتدرتر بود و اگر تنفر ایرانیان در اثر قتلهای افاغنه و خونریزی و شرارت آنها در اصفهان و بیزاری اهالی ایران از آنها نبود، شاید می‌توانست در بلاد ایران نیز پیشرفتی بنماید ولی چون احمدخان مردی عاقل و دوراندیش بود، به حکومت افغانستان قناعت کرده، شاهرخ را به نام سلطنت در مشهد گذارده و کفالت امور خراسان را به عهده گرفت.

در این موقع محمدحسن خان قاجار که استراباد را متصرف و ایل قاجار که به واسطهٔ قتل فتحعلی خان با نادر دشمن بودند، دور خود جمع نموده و احمدخان از بیم آنکه مبادا محمدحسن خان پیشرفتی حاصل کرده، مآلاً مخل خیالات او بشود، افاغنه را مأمور تسخیر مازندران و استرآباد نموده، قوای احمدخان از محمدحسن خان شکست فاحشی خورده، عدهٔ زیادی مقتول و بقیه فرار نمودند و بعدها همین موجب شهرت و مزید اقتدار محمدحسن خان گردید. در اینجا لازم است به‌طور اختصار سابقه احمدخان درانی و اقدامات او را در قندهار شرح دهیم.

احمدخان درانی مؤسس سلسلهٔ سدوزایی

احمدخان ولد محمدزمان خان از اهل ملتان، ساکن قندهار بوده، در زمان پدرش در اثر حوادث، به هرات مسافرت می‌نماید. مدتی در آنجا اقامت داشته و بعد مجدداً احمدخان و ذوالفقار خان برادرش به قندهار مراجعت می‌نمایند. در قندهار حسین غلجایی آنها را دستگیر و محبوس می‌نماید. بعد از حملهٔ اعلیحضرت نادرشاه به قندهار و فتح و خراب نمودن شهر قندهار، مشارالیه هم آزاد شده، متوسل به اعلیحضرت نادرشاه می‌شوند. از طرف شاهنشاه ایران مورد مرحمت واقع و با مساعدتهای لازم، آنها را روانه مازندران نموده و معیشتی برای آنها تعیین می‌نماید.

احمدخان در سلطنت نادرشاه مقامی ارجمند یافت و حفاظت سراپرده شاهنشاه

در اکثر اوقات به مشارالیه محول و به منصب نایب ایشک آقاسی منصوب گردید. در بعضی کتب درج است که اعلیحضرت نادرشاه از احمدخان همیشه تمجید نموده و ترقی و تعالی و زمامداری او را پیش‌بینی می‌کرده است.

اقدامات احمدخان در قندهار

احمدخان درانی همینکه به قندهار رسید، رؤسای ابدالی را جمع نموده و با کمک حاجی جمال خان احمدزایی از بارکزایی‌ها و نورمحمدخان علی‌زایی و موسی خان اسحق‌زایی و محبت خان فوفل‌زایی و نصرالله خان نورزایی و میرزا هراز خان الکوزایی و سایر رؤسای ابدالی حکومت آنجا را قبضه نمود. صاحب سراج التواریخ می‌نویسد:

«صابرشاه نام فقیری، گیاه سبزی را به عمامه‌اش نصب کرده، گفت: این جقه [جیغه] توست و تو پادشاه دورانی».

این حکایت را در کابل و مخصوصاً در قندهار نگارنده از معمرین افاغنه سؤال نمودم، اظهارات که همه قریب‌المضمون است این بود که احمدخان در موقعی که در قندهار در مزار شیرسرخ با رؤسای ابدالی مشغول مشاوره بودند که کدام شخص را به ریاست انتخاب نمایند، درویشی وارد شده، خوشه گندمی را به کلاه احمدخان نصب کرده و گفته است تو را به ریاست شاهی انتخاب کردم. سایر رؤسای ابدالی نیز تسلیم شده و احمدخان خود را شاه افاغنه نامید.

در موقع سلطنت امیر امان‌الله خان لباس رسمی اعضای وزارت امور خارجه افغانستان با نقش خوشهٔ گندم ملیله‌دوزی شده بود، مخصوصاً سؤال نمودم که انتخاب خوشهٔ گندم مبنی بر چه اصلی است؟ پیرمردها و متعینین وزارت خارجه حکایت فوق را به همین مضمون بیان و اظهار نمودند: چون درویش فوق‌الذکر اول جیقه [جیغه]ای که به احمدخان مؤسس سلطنت سدوزایی و تجزیه کننده افغانستان داده، خوشه گندم بوده، علیهذا همان خوشه گندم را به واسطهٔ این سابقهٔ تاریخی در لباس رسمی ملیله‌دوزی نموده‌اند.

احمد خان ایل ابدالی را به درانی[1] موسوم و در این موقع اقبال با مشارالیه مساعدت کرد، زیرا تقی خان شیرازی اخته به یکی از سرداران نادرشاه به اتفاق ناصرخان حاکم کابل و پیشاور، مالیات چندساله آن حدود را همراه داشته به خراسان می‌بردند، احمدخان که از قتل نادر و وقایع ایران مطلع بود، آنها را دستگیر و تمام وجوه که سرمایه مهم و علت عمده پیشرفت احمدخان شد تصرف کرد. ناصر خان از حبس احمدخان فرار کرده در پیشاور حکومت مستقلی را دایر نمود.

احمدخان همین که سر و صورتی به کارهای خود داد، یکی خان بامیزایی را به لقب اشرف الوزراء و شغل وزارت منصوب نمود و سردار جهان خان فوفل‌زایی را به لقب خان خانان و سپهسالاری تعیین و شاه پسند خان را امیر لشکر ملقب نمود و سایر رؤسای درانی را نیز هریک شغل و خدمت و لقبی داده، مشغول تهیه قوا گردیده و خزانه‌ای که از حسن اتفاق به دست او افتاده بود ذوب و به نام خود سکه زد و با تجهیزات به طرف کابل حرکت نموده بدواً به غزنین حمله نمود.

فتح غزنین و کابل و پیشاور

حکومت غزنین که از طرف دولت شاهنشاهی ایران و حکومت نادری منصوب بود، در موقع حمله احمد خان تسلیم نشده، جنگ را ترجیح داده، ولی بدیهی است که غزنین در وسط افغانستان بدون امید رسیدن معاونت و کمکی تاب مقاومت نمی‌آورد و با اغتشاشات آن وقت ایران هم رسیدن هیچ‌گونه کمکی معقول نبود، علیهذا مغلوب شد. غزنین به تصرف احمد خان درآمد و حکومت آنجا را به یکی از بستگان خود محول و به طرف کابل حرکت نمود. حکومت کابل در آن تاریخ تحت امر حکومت پیشاور بوده و در واقع از طرف والی پیشاور نایب‌الحکومه‌ای هم در کابل بوده است. بعد از رسیدن احمد خان به کابل، نایب الحکومه آنجا قوه مقاومت در خود ندیده، به

۱- کلمهٔ درانی را بعضی مشتق از این کلمه می‌دانند که صابرشاه درویش چون گفته است تو پادشاه دورانی، کلمه دوران به دران تبدیل و ایل احمدخان موسوم به درانی است.

طرف پیشاور فرار نمود. احمد خان بعد از تصرف کابل، طلیعه قشون خود را به سردار جهان خان، خان خانان و سپهسالار خود واگذار و طرف پیشاور حرکت نمودند.

ناصر خان بعد از نزدیک شدن سردار جهان خان، در خود قوه مقاومت ندیده، فرار نمود و احمد خان بدون جنگ پیشاور را متصرف و سردار جهان خان را به تعاقب ناصر خان مأمور نمود. سردار جهان خان از اتک گذشته به ناصر خان نزدیک می‌شد [و] مشارالیه فرار را بر قرار ترجیح [داده] و جانب لاهور شتافت.

سردار جهان خان بقایای اردوی او را متصرف و به پیشاور مراجعت کرد، احمد خان بعد از تنظیمات پیشاور که آخرین سرحد ممالک نادری بود حاکمی تعیین و خود به جانب قندهار مراجعت نمود.

تجاوز احمد خان به حدود محمد شاه گورگانی

در سنه ۱۱۶۱ احمد خان تجهیزات خود را کامل نموده، به خیال تصرف لاهور از قندهار حرکت نمود. بعد از ورود به پیشاور، شهنواز خان بن زکریا خان حاکم لاهور مراتب را به اعلیحضرت محمد شاه گورکان اطلاع داد و بعد از توجه احمد خان درانی به طرف لاهور، قوه مقاومت در خود ندیده، به طرف شاه جهان‌آباد فرار نمود و احمد خان لاهور را متصرف شد.

در بعضی تواریخ ذکر است که شهنواز خان به کمک قمرالدین خان دایی خود که لقب وزیرالممالکی داشته، برای مقابله با احمد خان درانی حاضر و در کنار نهر چناب جنگ واقع و در نتیجه شهنواز خان شکست خورده، به شاه جهان‌آباد فرار نموده، احمد خان لاهور را متصرف و در نتیجه این جنگ غنایم مهمی به‌دست آورد که موجب تقویت بزرگی برای مشارالیه شد و قول اخیر اقوی است.

بعد از شکست شهنواز خان اعلیحضرت محمد شاه به خطر و اهمیت قضیه متوجه شده، لشکری به ریاست شاهزاده احمدمیرزا پسر خود با قمرالدین خان اعتمادالدوله و نواب ابوالمنصور صفدر جنگ که از رؤسای مهم این اردو بودند، طرف لاهور حرکت نموده و از طرف دیگر جمال‌الدین خان نالپوری و سنگ جیت مالک پتیاله نیز

به اردوی احمد میرزای گورکان ملحق شده و در محل مالوپور جنگ شروع شد.

صاحب سراج‌التواریخ مدت این جنگ را ۱۴ روز نوشته است. در هر حال روز ۲۸ ربیع‌الاول ۱۶۶۱ قشون احمد خان شکست خورده و جانب لاهور فرار و در آنجا نیز موقع توقف نیافته، در پیشاور عنان کشیدند.

حکومت گورگانی همان نهر سند را که اعلیحضرت نادرشاه سرحد بین ممالک شاهنشاهی و مملکت هندوستان قرار داده بود، سرحد دانسته به طرف پیشاور حرکت نکرده و افاغنه را تعقیب ننمودند.

اعلیحضرت محمد شاه پس از اطلاع از این فتح، حکومت لاهور را به میرمنو ملقب به معین‌الملک واگذار نمود و بعد از چهل و هشت سال در دهلی وفات یافت و احمد میرزا در بین راه از وفات پدر مطلع و بعد از مراسم سوگواری در دهلی به تخت نشسته، زمام سلطنت را در دست گرفت. احمد خان درانی نیز توقف را مقتضی ندیده، برای تهیه قوا و جبران این مغلوبیت، طرف قندهار حرکت کرد.

سفر سوم احمد خان درانی طرف لاهور

در ۱۶۶۱ که احمد خان از احمدمیرزای گورکان شکست خورد، صلاح در اقامت ندیده، به قندهار مراجعت نمود و در ۱۱۶۲ مجدداً به طرف پیشاور و لاهور حرکت نمود. پس از وصول به سرحدات گورکانی چون مخاصمه را صلاح ندید، به میر منو معین‌الملک با مسالمت و موافقت صلح نموده، احمد خان حدود حکومت اعلیحضرت نادرشاه را پذیرفته، به قندهار مراجعت کرد.

توطئه قتل احمد خان پادشاه افغانستان

امراء علیزایی و فوفل‌زایی و غیره متحد شده، قصد قتل احمد خان نمودند و مهمین آنها عثمان خان توپچی باشی و هجت خان فوفل‌زایی و نور محمد خان علیزایی و کدو خان و میر افغان فوفل‌زایی بوده، ولی قبل از اجرای سوء نیت، قضیه کشف واحمد خان هم آنها را دستگیر و مقتول ساخت. مذکور است که در وقت اعدام

این اشخاص محمد عثمان توپچی باشی را یکی از پیلها به خرطوم خود پیچیده پرتاب نمود که جلو احمد خان بر زمین افتاد و به این جهت از قتل او صرف‌نظر نمود.

حرکت احمد خان درانی طرف خراسان

سابقاً در واقعه قتل نادرشاه و عواقب آن به‌طور اختصار ذکر شد که احمد خان مشهد را محاصره و شاهرخ را به سلطنت برقرار نمود. شرح واقعه این است که بعد از اینکه سید محمد، شاهرخ را کور نمود، احمد خان از قضیه مطلع و به دستاویز رجعت سلطنت خانواده نادری، طرف خراسان حرکت نمود، ولی مقصود احمد خان توسعه حدود حکومت خود بود. علیهذا از قندهار حرکت کرده، هرات را متصرف و درویش علی خان هزاره را به حکومت آنجا منصوب و طرف مشهد حکت نمود، به میر علم خان تاخت و او را مغلوب و مقتول نمود، شهر مشهد را محاصره و بالاخره شهر تسلیم شد. مشارالیه شاهرخ را با تصویب و رأی امراء خراسان به سلطنت برقرار نمود و خود کفالت امور خراسان را عهده‌دار شد.

اینکه صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد نصراللّه میرزا و نادرمیرزا در اطراف مشهد با احمد خان جنگ نموده‌اند، مقرون به صحت نیست زیرا از اولاد نادرشاه نادرمیرزا باقی نمانده بود، فقط نصراللّه میرزا و امامقلی میرزا بودند که به دست عادلشاه کشته شدند و نادر میرزای پسر شاهرخ نتیجه نادرشاه نیز در این تاریخ یا تولد نشده و یا در نهایت صغارت و طفولیت بوده است و در موقع محاصره شهر مشهد به دست احمد خان، غیر از شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا نواده نادرشاه، شاهزاده دیگری از اولاد نادر باقی نمانده بود.

احمد خان پس از تصرف مشهد متوجه نیشابور شده، ولی قوای احمد خان در نیشابور از عباسقلی خان بغایری، به سختی شکست خورده و از سرما تلفات زیادی دادند. احمد خان بعد از این شکست مجدداً خودآرایی نموده و نظر به اینکه از پیشرفت محمد حسن خان قاجار متوحش گردیده بود و از بیم آنکه مبادا محمد حسن خان قوی شده و مخل خیالات مشارالیه گردد، قوای مهم خود را به طرف مازندران و

استرآباد متوجه نمود. عباسقلی خان بغایری حکمران نیشابور و علی حان کرد و علی خان قلیچی و بعضی دیگر از امرای خراسان که با سلطه احمد خان مخالف بودند، به محمد حسن خان ملحق شده، بعد از تلاقی فریقین، احمد خان شکست فاحشی خورده و از مقابل خان قجر فرار نمود و افراد لشکریانش در سرمای زمستان به‌سختی از پا درآمدند، به‌حدی که عده قلیلی خود را توانستند به هرات برسانند.

احمد خان در نتیجه شکست از محمد حسن خان قجر، متوجه شد که استیلای مشارالیه به بلاد ایران کاری سهل نیست زیرا عموم مردم، از افاغنه منزجر و اختلاف مذهبی نیز موجب تشدید خصومت و بالاخره تصمیم عزم بر آن قرارداد که حکومت هرات و قسمتی از خراسان را از طرف شاهرخ قبضه نماید که در مقابل امرای ایران صورتاً از طرف اولاد نادرشاه این نقاط را تصرف نموده باشد و ضمناً برای جلوگیری از حمله به افغانستان، خراسان و هرات را سدی قرار دهد. علیهذا قرار نامه‌ای تنظیم و هرات به ضمیمه خواف و باخرز و ترشیز و تربت جام و تربت حیدریه و غیره ضمیمه قلمرو احمد خان شد و مشارالیه به این ترتیب از ایران خارج و از مداخله در امور خراسان و انقلابات ایران صرفنظر کرده وهم خود را مصروف توسعه حکومت خود از سایر نقاط نمود.

اینکه صاحب تاریخ افغانستان میر عبدالکریم بخارایی می‌نویسد احمد شاه با کریم خان زند صلح نمود، مقرون به صحت نیست زیرا در هیچیک از تواریخ دیده نشده که کریم خان زند متوجه طرف مشرق شده باشد، چنانکه خراسان تا زمان قاجاریه در دست اولاد نادرشاه و امرای محلی بوده است. در هر حال احمد شاه پس از مراجعت از خراسان و ورود به قندهار، شاه ولی خان را مأمور فتح شمال شرقی هرات (فعلاً میمنه نامیده می‌شود) نمود.

تصرف شمال شرقی هرات و ترکستان افغانستان توسط احمد خان

شاه ولی خان از هرات به طرف میمنه حرکت نموده، میمنه را متصرف و به طرف اندخو حرکت کرد و بالاخره اندخو و شبرغان و بلخ و بامیان و قسمتی از خاک

بدخشان را متصرف و حکامی از ازبک و افغان در آن نقاط، معین و طرف قندهار حرکت نمود.

حرکت احمد خان در دفعه چهارم به طرف لاهور

نظر به اینکه احمد خان از استیلای به بلاد ایران، مأیوس و منصرف شده بود، همّ خود را مصروف به تصرف بلاد شرقی نموده و اوضاع هندوستان و وضعیت سلطنت سلاطین گورگانی نیز در هندوستان با خیالات احمد خان مساعد بود زیرا امور داخلی، در نهایت هرج و مرج و امراء هندوستان با یکدیگر، در نهایت اختلاف و خصومت و خودسری می‌زیستند چنانکه در آتیه نزدیک مشاهده می‌شود که دولت انگلستان به همین جهت استفاده کرده، به مملکتی به عظمت هندوستان و وسعت آن حکومت یافته و سلطهٔ خود را طوری محکم نمودند که بعد از دو قرن نیز آثار خللی در آن مشاهده نمی‌شود. در هر حال احمد خان درانی از این وضعیت مستحضر و برای دفعه چهارم در سنه ۱۱۶۵ هجری طرف پیشاور و لاهور حرکت نمود.

از طرفی میر منو معین‌الملک حاکم لاهور نسبت به حکومت گورگانی، خائن و خیال خودسری داشت، در همچو موقعی احمد خان از پیشاور طرف لاهور حرکت نمود. علیهذا معین‌الملک با احمد خان جنگ مختصری کرده و صلح نمود و در نتیجه حکومت لاهور را صورتاً از طرف احمد خان در دست گرفت، ولی معناً خیالش این بود که خود را از هر دو مافوق خلاص نموده، مستقلاً حکومت نماید. علیهذا بدواً با تدابیر لازمه به احمد شاه گورگان و مادرش خیانت نموده، ولی‌نعمتهای خود را کور نمود. ولی میرمنو معین‌الملک هم از خیانت خود استفاده نکرده و در نتیجه مکافات عمل در ۱۱۶۷ از اسب به زمین خورده بدرود جهان گفت.

احمد خان درانی که می‌دانست قدرت و نفوذ از حکومت افغانستان در لاهور وجود ندارد، برای حفظ ظاهر حکومت لاهور را به میر مؤمن پسر خردسال میر منو واگذار نمود و مادر میر مؤمن، مغلانی بیگم به حکومت پرداخت و طره باز خان به سمت پیشکاری مشارالیها معاونت و کمک می‌نمود.

میر مؤمن پسر مغلانی بیگم در ایام طفولیت فوت نموده و شوهر خواهرش داماد میر منو معین‌الملک خواجه موسی احراری به حکومت پرداخت و رستم جنگ که مقتدرترین رؤسای آن حدود [بود] و لاهور را می‌خواست متصرف و خود حکومت کند، به عنوان مسموم کردن میر مؤمن، طره باز خان را محبوس و مقتول ساخت. مغلانی بیگم از خیالات رستم جنگ مطلع، با تدابیر او را نزد خود خوانده، در حرمسرا کنیزان را مأمور نمود به قدری او را با چوب زدند که زیر چوب هلاک شد.

بعد از چندی خواجه عبدالله خان بن عبدالصمد خان سیف‌الدوله، مغلانی بیگم را دستگیر و محبوس ساخته، خود به حکومت پرداخت. در خلال این احوال هرج و مرج عجیب، احمد خان درانی حکومت لاهور را به برادر سردار جهان خان افغان واگذار کرده، مشارالیه خواجه عبدالله را اخراج و مغلانی بیگم را از طرف خود به حکومت برقرار نمود.

خواجه میرزا جان نامی نیز مغلانی بیگم را محبوس و باز مجدداً مستخلص نمود و در این موقع که این وقایع در لاهور واقع می‌شد، احمد خان درانی قشونی به سرکردگی ایشیک آغاسی عبدالله خان، بر علیه عالمگیر ثانی مأمور فتح کشمیر نمود.

عبدالله خان کشمیر را متصرف و حکومت آنجا را به خواجه کوچک سپرده و زین خان مهمندی را به حکومت سهرند منصوب و سکجیوی نام از قوم هنود را مأمور اخذ منال دیوانی نمود. در این موقع، میر شهاب‌الدین عمادالملک نواده قمرالدین خان لاهور را متصرف، مغلانی بیگم را خلع و ادینه بیک نام از کماشتگان خود را به حکومت لاهور نصب و سکجیوی نیز در کشمیر، خارج شدن لاهور را از تصرف افاغنه، مستحضر، خواجه کوچک را حبس و تبعید نمود و افاغنه که در کشمیر بودند، مقتول و خود زمام امور را به‌دست گرفته، به عالم شاه ثانی مراجعه و از طرف او به حکومت آنجا منصوب شد.

حرکت احمد خان دفعهٔ پنجم طرف لاهور

در ۱۱۷۰ هجری احمد خان برای دفعه پنجم طرف پیشاور و لاهور حرکت نموده،

بدون مقاومت، لاهور را متصرف و چون حکومت مغولیه در هندوستان، در نهایت ضعف و هرج و مرج بود و به همین دلیل احمد خان، میدان را خالی و وضعیت را مساعد می‌دید، علیهذا طرف دهلی حرکت نمود و در چند فرسخی دهلی عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی از او استقبال کرده، وارد دهلی شد. در آنجا مبلغی پول از امرا گرفته و دختر عزیزالدین برادر عالم‌گیر ثانی را به ازدواج پسر خود شاهزاده تیمور درآورده، خود جانب اکبرآباد حرکت نمود و به واسطه ناخوشی سپاهیان خود و تلفات زیاد، طرف دهلی مراجعت نمود و برای آنکه قوای عمدهٔ او از بین رفته بود، از راه احتیاط به حسن سلوک پرداخته، دختر مرحوم محمد شاه را به حباله نکاح خود درآورد و به طرف لاهور مراجعت نموده، حکومت سهرند را به عبدالصمد خان و حکومت لاهور و کشمیر و ملتان و غیره را به شاهزاده تیمور واگذار و به قندهار مراجعت نمود و منتظر بود که در اثر مواصلت با خانواده گورکانی، حکومت شاهزاده تیمور در این قسمت هندوستان مستقر گردیده و در اثر دامادی آنها دیگر مخالفتی روی نداده و حکومت این قسمت در قبضه مأمورین او باقی بماند.

فتنه هنود بر علیه حکومت احمد خان در هند

منظوری که احمد خان از مواصلت، با طایفه گورکانی داشت به عمل نیامد و ادینه بیک و شمشیر بهادر و سرداران هنود بر علیه افاغنه متفق شده، طرف لاهور حرکت کردند و بعد از ورود به شاه جهان‌آباد، طرف سهرند تاخته، عبدالصمد خان حاکم احمد خان درانی شکست خورده، دستگیر شد و سردار جهان خان که وزیر شاهزاده تیمور بود، در لاهور تاب مقاومت نیاورده، از مقابل سرداران هنود فرار نمود وتا قلعه اتک از بیم جان توقف نکرده، وارد پیشاور شدند.

از آن طرف سرداران هنود تمام اردو و دارایی شاهزاده و سردار جهان خان را غارت کرده و متصرف گردیدند و تمام خاک هند که در این قسمت در تصرف افاغنه بود از آنها منتزع شد.

حرکت احمد خان دفعه ششم طرف لاهور

در سنه ۱۱۷۳ برای جبران عملیات مذکور، احمد شاه درانی طرف پیشاور و لاهور برای دفعه ششم حرکت نمود. در نزدیکی رود اتک جنگ مختصری روی داد. صوبه‌دار لاهور فرار نمود و لاهور به تصرف احمد شاه درآمد. عمادالملک غازی‌الدین خان به دهلی تاخته، عزیزالدین برادر عالمگیر شاه ثانی را با نظام‌الدوله پسر قمرالدین خان، به اتهام مکاتبه با احمد شاه درانی به قتل رسانیده، خود تصمیم مبارزه نمود.

احمد شاه درانی نیز طرف سهرند حرکت نمود، سعدالله خان و نجیب‌الدوله و سایر رؤسای سهرند به مشارالیه تسلیم گردیدند. از طرف دیگر دتا از سرداران هنود نیز بر علیه احمد شاه درانی تصمیم قتال نموده، طرفین در جمادی‌الثانی ۱۱۷۳ در انترپید تلاقی نموده، دتا در جنگ کشته شده و سپاهیان او هزیمت یافتند.

جنکوراد از سرداران هنود که از قتل دتا، مستحضر شده، سایر سرداران هنود را به جنگ با احمد خان درانی دعوت و بادو که از مهمترین سرداران هنود بود ، نیز حرکت نموده، عمادالملک غازی‌الدین خان نیز به مشارالیهم پیوسته، به عزم جنگ با احمد شاه درانی از دهلی حرکت نمودند. احمد شاه نیز طرف دهلی حرکت نموده، در حوالی شاه جهان‌آباد توقف نمود.

بادو در ذی‌الحجه ۱۱۷۳ به شاه جهان‌آباد حمله نموده، پس از زد و خورد و مقاتله قلعه آنجا چند مرتبه دست به دست گشته، تا بالاخره چون احمدشاه به واسطه طغیان آب نتوانست کمکی به مدافعین قلعه برساند، مستحفظین شکست خورده، قلعه به دست قشون بادو فتح گردید.

عبدالصمد خان درانی که در سهرند دستگیر و محبوس بود فرار نموده و قلعه کنج پوره را به اتفاق قطب‌الدین خان مستحکم نموده، به مدافعه پرداختند. در ربیع‌الاول ۱۱۷۴ قلعه کنج پور را نیز بادو فتح نموده، عبدالصمد خان درانی و قطب‌الدین خان نیز کشته شدند.

در خلال این احوال احمد شاه درانی با سختی و جدیت از رود چمن گذشته و

سپاه دتا نیز رو به طرف مشارالیه می‌آمدند. بالاخره در بانی پت تلاقی فریقین روی داد و بعد از چند روز جنگ و کشمکش بالاخره قشون دتا شکست فاحشی خورده، جنکوراد نیز مقتول گردید و غنایم مهمی به دست قشون درانی افتاد و پس از این فتح احمد شاه درانی شاه عالم پسر عزیزالدین را به حکومت دهلی منصوب و چون شاه عالم در دهلی حاضر نبود، پسرش جوان بخت را به جای پدر به شغل حکومت گماشت و وزارت او را به شجاع‌الدوله و ریاست لشکر را به نجیب‌الدوله محول نموده طرف افغانستان مراجعت نمود.

پس از مراجعت احمد شاه درانی به قندهار تصمیم عزم نمود که نادرآباد را که اعلیحضرت نادرشاه بنا نموده بود تمام کرده، بر بزرگی و جمعیت آن بیفزاید. علیهذا رؤسای طوایف را خواسته و هر قسمت را برای تکمیل و اتمام شهر به طایفه‌ای واگذار و مجدداً به نام قندهار نامیده شد.

اینکه صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد احمد شاه به واسطهٔ بدهوایی نادرآباد، شهر جدیدی به نام قندهار بنا نمود، مقرون به صحت نیست زیرا احمد شاه درانی همان نادرآباد را که به دست مهندسین و معماران اعلیحضرت نادرشاه بنا شده بود، تکمیل و تعمیر نمود. فقط قلعه را دو میل طرف شمال نادرآباد بنا نمود و برای اینکه کلمه نادرآباد، بنای این شهر را به وسیله نادرشاه و خرابی قندهار سابق را به وسیله نادرشاه ثابت می‌نمود، مجدداً قندهار نام نهادند و در سایر کتب تاریخی مخصوصاً اروپایی‌ها که نظر بی‌طرفانه‌تری داشته، نوشته می‌شود: شهر نادرآباد که نادرشاه بنا نموده بود، احمد شاه تمام نمود.[1]

در هر حال، بعد از اقدامات راجع به اتمام شهر نادرآباد که قندهار نامیده شد، احمد شاه، شاهزاده تیمور را به حکومت هرات منصوب و به واسطه انقلاب پنجاب و شورش هنود بر علیه افاغنه برای دفعه هفتم عازم هندوستان گردید.

۱- به کتاب مینورسکی صفحهٔ ۶۱ رجوع شود.

مسافرت احمدشاه درانی دفعهٔ هفتم به سوی هند

سرداران هنود و اقوام پنجاب بر علیه افاغنه قیام و هرجا به مسلمانان دست یافتند مقتول و نایب الحکومه احمد شاه درانی را کشته و تا حوالی لاهور را متصرف شدند. احمد شاه پس از رسیدن به لاهور، قوای خود را مقابل حریف فرستاده و در محل روهی نواحی سرهند، جنگ واقع و سپاه هنود شکست خورده متفرق شدند. احمد شاه بعد از این موقعیت که در تاریخ رجب ۱۱۷۵ واقع شد به لاهور مراجعت نمود. در ماه شعبان ۱۱۷۵ احمد شاه درانی لاهور را محل توقف قرار داده نورالدین خان پسر عم شاه ولی خان را مأمور کشمیر نمود. مشارالیه پس از زد و خورد غالب شده، کشمیر را متصرف و حکومت کشمیر را احمدشاه به مشارالیه محول نمود.

در سنه ۱۱۷۹ نیز احمد شاه مجبور شد برای خاتمه دادن به فساد و فتنه‌جویی متوالی هنود تدبیر نماید. علیهذا حکومت لاهور را به یکی از سرداران محلی امر سنکه مفوض و خود به قندهار مراجعت نمود.

مسافرت احمدشاه درانی به سرحدات شمالی افغانستان

در سنه ۱۱۸۲ احمد شاه درانی طرف بلخ و بدخشان حرکت نمود که متمردین را مطیع نماید. علیهذا از راه هرات حرکت کرده، میمنه و بلخ و اندخو و شبرغان را متصرف و شاه ولی خان را مأمور بدخشان نمود.

با امیر بخارا حدود افغانستان را تعیین و رود جیحون را سرحد قرار داده و از قرار شرحی که صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد و نگارنده نیز در قندهار و کابل استعلاماتی نمودم اینطور اظهار می‌شود: خرقه متبرکه‌ای در بخارا بوده و احمدشاه درانی آن خرقه را به قندهار حمل نمود.

خرقه مذکور را می‌گویند خرقه‌ای است که کمیل بن زیاد نخعی یا اویس بن عامر قرن به آن ملبس بوده‌اند و امیر تیمور خرقه را از عربستان به ماوراءالنهر آورده و نیز بعضی می‌گویند که خرقهٔ مذکور از حضرت ختمی مرتبت (ص) بوده و بعد از رحلت خاتم النبیین، حضرت مولی الموالی علی بن ابیطالب (ع) بر حسب وصیت آن

حضرت، به اویس قرن تسلیم فرموده است. در هر حال خرقه مذکور را در سنه ۱۱۸۲ وزیر شاه ولی خان به قندهار آورد و آیا این خرقه همان خرقه است یا نیست العلم عندالله.

فوت احمدشاه درانی

احمدشاه درانی مبتلا به مرض خوره شده و دماغ او را تقریباً تمام ضایع نمود. صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد: دماغی مصنوعی مکلل به الماس ساخته، به جای بینی خود می‌گذارده، ولی گذشته از اینکه این خبر در سایر تواریخ ذکر نشده، در افغانستان نیز از کسی مسموع نگردیده و در هر حال این خبر به نظر معقول نیامد و قابل قبول نیست در هر حال در ۱۱۸۶ مرض مذکور شدت یافته و در شب ۲۰ رجب ۱۱۸۷ هجری احمد شاه درانی در شهر قندهار وفات نمود و در باغی که در وسط نهر قندهار است، برحسب وصیت خودش مدفون گردید.

احوالات و خصایص احمدشاه درانی

احمد شاه درانی مردی شجاع، باعزم و مدبر بوده. حسن رفتار و مماشات با طبقات مختلفه از شاهکارهای مشارالیه محسوب است. مردی با حزم و مآل‌اندیش و با همین صفات ممیزه توانست افغانستان را که قبل از او اهمیتی نداشت، در انظار خارجه اهمیت بدهد و در واقع به‌طوری که اروپایی‌ها هم می‌نویسند، موجد افغانستان و مؤسس سلسله سدوزایی است. اگرچه اولاد او نتوانستند تصمیمات و خیالات و مملکت او را به‌طوری که گذارد و رفت حفظ نمایند، ولی قدم اولی که برداشت و اتفاقاً مساعدت سیاست دولت قوی انگلستان، بعدها موجب شد که اسم افغانستان باقی و بین مملکت هندوستان با ایران و روسیه فاصله باشد و درواقع این اساس و حکومت و ملت فعلی افغانستان مرهون زحمات و تدابیر و عزم و ارادهٔ احمدشاه درانی می‌باشد.

احمدشاه از لهو و لعب و عیاشی دور بوده و با شجاعت و خوی سپاهیگری، دم

از درویشی و فقر می‌زد و با فقرا با نهایت محبت رفتار می‌کرد. در شبهای جمعه مجلسی از علماء تشکیل و با آنها طعام صرف می‌نمود و نسبت به زیردستان خود رئوف و مهربان بود.

اولاد احمدشاه درانی

از احمد شاه درانی شش پسر باقی ماند: ۱- تیمورشاه. ۲- شاهزاده داراب. ۳- شاهزاده سلیمان. ۴- شاهزاده شهاب. ۵- شاهزاده اسکندر. ۶- شاهزاده فیروز یا شاهزاده پرویز.

صاحب سراج‌التواریخ پرویز و مرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه فیروز ثبت نموده‌اند، ولی فقط دو نفر از این برادرها به سلطنت رسیدند: نخست شاهزاده سلیمان که چند ماهی سلطنتش بیشتر دوام نکرد و پس از چند ماه تیمورشاه که ولیعهد و در هرات متوقف بود، زمام امور را به‌دست گرفت.

وجه تسمیه سدوزایی به خانواده احمد خان درانی از قرار ذیل است: احمد بن محمد زمان بن سرمست بن شیر خان بن خاجه خضر بن سدو است که اسمش اسداللّه یا سعداللّه بوده و بر حسب تلفظ عمومی سدو ذکر شده و به این جهت این خانواده را سدوزایی نامیدند.

سلطنت شاه سلیمان و غلبه تیمورشاه

بعد از فوت احمد شاه، وزیر شاه ولی خان، داماد خود شاهزاده سلیمان را به سلطنت برگزید و رشته امور را شخصاً به‌دست گرفت. شاهزاده تیمور که در هرات حکومت می‌کرد، بعد از استماع این خبر، درویش علی خان هزاره را در هرات مقتول و محمد شاه خان هزاره را به ریاست ایل هزاره منصوب و حکومت هرات را به پسر خود شاهزاده محمود واگذار و اسلام خان فوفل‌زایی را به نیابت شاهزاده محمود منصوب و طرف قندهار حرکت نمود. عده‌ای از رجال مهم مثل مدد خان اسحق‌زایی نیز به واسطه مخالفت با وزیر شاه ولی خان، به مشارالیه ملحق شدند. پس از رسیدن

تیمورشاه به فراه شاه ولی خان به عنوان معذرت یا اغفال و از بین بردن تیمورشاه در فراه، مشارالیه را استقبال نمود و تیمورشاه به تحریک و اغوای همراهان خود و رأی قاضی فیض‌اللّه خان، انکو خان بامیزایی را مأمور قتل وزیر شاه ولی خان نمود. مشارالیه نیز او را با دو پسر و دو خواهر زاده مقتول نموده و تیمور شاه عازم قندهار گردید. شاهزاده سلیمان از بیم جان، به برادر متوسط و مورد عفو واقع [شد]، علیهذا تیمور شاه در ۱۱۸۶ هجری در قندهار زمام سلطنت افغانستان را به‌دست گرفت. بعضی از مورخین و مطلعین در افغانستان اظهار می‌دارند که شاه ولی خان به تیمور شاه خائن نبوده، فقط برای حفظ خزاین و بقای حکومت، شاهزاده سلیمان را به سلطنت موقت انتخاب نمود، تا شاهزاده تیمور به قندهار برسد، ولی نزدیکان او به واسطه دشمنی با شاه ولی خان او را به قتل مشارالیه وادار نمودند. در هر حال حکومت شاهزاده سلیمان و وزیر شاه ولی خان چند ماهی بیش دوام نداشته و خاتمه یافت.

تیمور شاه بعد از ترتیب امور قندهار، عازم کابل شد و رؤسای درانی که به واسطه قتل وزیر شاه‌ولی خان رنجیده بودند، بر علیه تیمور شاه متفق شده، ولی قبل ا اجرای خیالات آنها، تیمور شاه مستحضر گشته، رؤسای درانی را احضار و دیوان بیگی را که سلسله جنبان این قیام بود به قتل رسانید. علیهذا بیشتر موجبات خصومت رؤسای درانی فراهم و مشارالیهم متعهد شده، عبدالخالق خان سدوزایی عموی احمد شاه را به سلطنت برگزیده و با تجهیزاتی از قندهار به عزم جنگ با تیمور شاه حرکت نمودند. اگرچه عدهٔ عبدالخالق خان خیلی بیشتر از تیمورشاه و بلکه ده برابر می‌نویسند، ولی بعد از نزدیک شدن دو سپاه به یکدیگر، پاینده خان بارکزایی و محراب خان شیرزایی و دلاور خان اسحق‌زایی با جمعیت خودشان از عبدالخالق خان جدا شده، به تیمور شاه پیوستند و پس از وقوع جنگ، عبدالخالق خان مغلوب و با جمعی از رؤسای درانی دستگیر شده، عبدالخالق خان را کور نموده، بقیه به جزای نقدی تنبیه شدند.

تیمور شاه پاینده خان بارکزایی را به لقب سرفراز خان و دلاور خان اسحق زایی

را به لقب مدد خان ملقب نموده، به قندهار مراجعت نمود و مسببین قیام را سیاست و تنبیه کرد. کارهای مالی و قسمت مهم امور را به طایفه قزل باش و هزاره محول نمود. ریاست ایل بارکزایی که از زمان احمد شاه درانی با سردار رحیمداد خان بود، به واسطه ظلم و تعدی و شکایت عموم معزول و پاینده خان بارکزایی را به ریاست ایل خود منصوب نمود. نور محمد خان بابری را به لقب امین‌الملک ملقب و صبیه او را به حباله نکاح خود درآورده، برای ایام زمستان عازم پیشاور گردید.

توطئه قتل تیمورشاه در پیشاور

فیض‌الله خان خلیل که از مالکین مهم پیشاور بود، با یاقوت خان خواجه و اسدالله خان مهمند و بعضی از سرداران دیگر، برای قتل تیمور شاه متحد شدند که مشارالیه را کشته و شاهزاده اسکندر را به سلطنت انتخاب نمایند. در ظاهر به تیمور شاه مراجعه برای قلع و قمع مردم سکهه اجازه خواستند که عده‌ای تجهیز نمایند و به این وسیله از سه تا پنج هزار نفر دور خود جمع نمودند و در موقعی که تیمور شاه استراحت نموده بود، به محل اقامت شاه حمله نمودند، ولی قبل از وصول به مشارالیه بیدار شده، خود را به محل مرتفعی رسانیده، مستحفظین و قزلباش‌ها به آنها حمله کرده، به یکدیگر درآویختند و بعد از زد و خورد، فیض‌الله خان خلیل و جمعی از رؤسای این طایفه کشته شدند و جمعیت آنها متفرق گردید. فقط اسدالله خان مهمند فرار نموده، به کوهستان پناهنده شد. امیر ارسلان جوانشیر که به واسطه حیف و میل نمودن منال دیوانی در حبس و زنجیر بود، در این واقعه از حبس بیرون شده، با شمشیر به توطئه کنندگان حمله نمود و ابراز رشادت و فداکاری بسیار نمود که تیمور شاه از محل خود تماشا می‌نمود، علیهذا بعد از رفع قضیه روی جوانشیر را بوسیده، زنجیر از گردنش برداشت و مورد مراحم تیمور شاه واقع گردید.

پیروان سکهه و اقدامات آنها

سکهه به معنی مرید و پیرو است. این طایفه یکی از هزاران مذهبی است که در

هندوستان رواج دارد. و چون پیرو و مطیع نانک نام که مؤسس این مذهب است هستند، سکهه یعنی مرید نامیده می‌شوند.

نانک پسر بقالی بوده که سرمایه‌ای داشته و نزد سید حسن نام تلمذ می‌کرده است و اطلاعاتی نسبت به کتب عرفانی به‌دست آورده و خود کتابی موسوم به کرنت تألیف نموده، در زمان بابر شاه مغول پیروان او زیاد شده و جمعیتی به او گرویدند. رفتار این طایفه، به فقرا و دراویش بیشتر شبیه است.

بعد از نانک مرشد، این طایفه یکی بعد از دیگری جایگزین سلف شده و در زمان عالمگیر ثانی تیغ بهادر رئیس این طایفه به امر مشارالیه در ۱۰۸۰ کشته شد و کرورام به جای او نشست و بعد کرو کوبند بن تیغ بهادر متصدی ریاست این طایفه شد و چون مزاحم سلاطین مغول بودند، مشارالیه را تعقیب و فراراً به افغانستان رفت. وی برای اینکه شناخته نشود، موی سر و ریش خود را اصلاح نکرده، صورتاً هم به شکل دراویش درآمد و بعد از او این سیره را حفظ [کردند] که تاکنون هم به همین سیره باقی هستند.

یکی از مرشدهای این طایفه بعداً اقتداری پیدا کرد و نسبت به مسلمانان نهایت شقاوت را به عمل آورد و از هیچ‌گونه عمل زشتی خودداری ننموده و از قتل و غارت و نبش قبور و قتل اطفال خردسال مسلمین خودداری نمی‌نمود تا در سلطنت اورنگ زیب این طایفه را تعقیب و تقریباً متفرق نمودند و در زمان احمد شاه درانی و بعد هم در سلطنت اعقاب ایشان تا سلطه دولت انگلستان همیشه این طایفه مزاحم و نسبت به مسلمانان اگر دست می‌یافتند، نهایت شقاوت را می‌نمودند و به همین جهت سلاطین سدوزایی، مکرر با این طایفه زد و خورد کرده و بین افغان‌ها و سکهه‌ها کشمکشهای واقع شده است که در محل خود ذکر خواهد شد.

تیمورشاه پس از ختم قضیه فیض‌الله خان خلیل از پیشاور حرکت و چون کابل نسبتاً مرکزیتش نسبت به سایر بلاد افغانستان از قندهار بیشتر بود، کابل را مقر سلطنت خود قرار داد.

قیام سکهان

بعد از فوت احمدشاه درانی طایفه سکهان شهر ملتان را متصرف و قصد حمله به سایر نقاط نمودند. تیمور شاه از اقدامات آنها مستحضر بود، ولی حتی‌المقدور مایل نبود قضیه به جنگ منجر شود. علیهذا سردار حاجی خان را نزد آنها فرستاده که شاید با نصیحت و بدون جنگ، دست تطاول آنها را از بلاد تحت‌الامر خود کوتاه نماید. سکهان حاجی علی خان را به درخت بسته، تیرباران نمودند. سایر همراهان سردار حاجی علی خان فراراً نزد تیمور شاه مراجعت و مراتب را اطلاع دادند، ناچار تیمور شاه تصمیم قتال نمود و اردویی تجهیز و به ریاست زنکی خان جارچی باشی روانه ملتان نموده، خود نیز از عقب آنها حرکت نمود.

زنکی خان از رود نیلاب گذشته و خود را به جماعت سکهان رسانیده، پس از زد و خورد سکهان شکست خورده عده زیادی مقتول و بقیه فرار نمودند.

تیمور شاه در نتیجه این فتح، زنکی خان و شاه ولی پسر فتح خان کمال‌زایی و بهادر خان محمدزایی و رؤسای قوم یوسف‌زایی را مخلع نموده مورد مرحمت قرار داده و طرف ملتان حرکت نمود، شهر را محاصره و بالاخره سکهان مجبور به تسلیم شده، شهر به تصرف افاغنه درآمد و حکومت ملتان را تیمور شاه به شجاع خان سدوزایی واگذار و به سوی کابل مراجعت نمود.

پس از مراجعت تیمور شاه، رکن‌الدین محمد بهلول خان بهادر و نصرت جنگ حافظ‌الملک، ملتان و بهلول پور را متصرف و مأمورین تیمور شاه را اخراج نمودند. علیهذا تیمور شاه مجدداً به ملتان حمله نموده، مشارالیهم را شکست داده و دوباره مأمورین خود را در آن نقاط استوار نمود، در این هنگام شاه مرادبی حاکم بخارا ترکستان افغان را متصرف گردید.

حمله شاه مرادبی حاکم ماوراءالنهر

شاه مرادبی یا شاه مراد خان همین که ترکستان افغانستان و بلخ را متصرف گردید، ایلات آن حدود را کوچانیده، در حوالی بخارا سکونت داد. تیمور شاه ناچار

متوجه حدود شمالی شده، پس از نزدیک شدن دوسپاه، جنگ واقع و چند زد و خورد شد و جمعی از طرفین کشته شدند. ولی هردو طرف، قوه خود را در بقای جنگ مساعد ندیده، صلح نمودند و در نتیجه حدود قبل را پذیرفته، تیمور شاه طرف کابل مراجعت نمود و به واسطه شدت سرما و برف تلفات زیادی به قوای مشارالیه وارد شد. اینکه میر اسمعیل بخارایی می‌نویسد تیمور شاه با یک صد و پنجاه هزار نفر عازم بخارا شد، مقرون به صحت نیست، زیرا وسایل سوق‌الجیشی در آن تاریخ و حتی در زمان ما نیز در افغانستان اشکال دارد مخصوصاً که اگر تیمور شاه همچو قوه مهمی با خود داشت، با شاه مرادبی صلح نمی‌نمود و در فصل زمستان با آن تلفات مخوف به کابل رجعت نمی‌کرد.

فتنه کشمیر

آزاد خان پسر حاجی کریم‌داد خان حاکم کشمیر، برادرهای خود را از کشمیر رانده، مشارالیهم به تیمور شاه پناهنده شدند و ضمناً آزاد خان لوای آزادی و استقلال بلند نمود و از اطاعت حکومت افغان سرپیچی نموده، تیمور شاه قشونی تجهیز و به ریاست دو برادر آزاد خان، مرتضی خان و زمان خان روانه کشمیر نمود. پس از رسیدن به کشمیر، جنگ بین طرفین شروع، ملا اعظم خان از سرکرده‌های آزاد خان کشته شد و مدتی به ضعف و قوت یک طرف و طرف دیگر میدان حرب گرم بود. بالاخره آزاد خان غلبه نموده، قشون افغان را درهم شکست و ۱۵۰۰ نفر از طایفه یوسف‌زایی را به عنوان آزادی و رجعت باوطان خود در کرجی نشانده روانه نمود و قایقچیها به امر آزاد خان تمام این عده را در رودخانه مظفرآباد غرق نمودند.

پس از رسیدن خبر شکست به تیمور شاه، سپاهی مجدداً بیاراست و طرف کشمیر حرکت نمود. سردار مدد خان اسحق‌زایی را به ریاست قشون منصوب و پس از رسیدن مدد خان به کشمیر، آزاد خان قوه جنگ در خود ندیده، به قلعه‌داری مشغول شد. مدتی زد و خورد بین طرفین در جریان بود، تا اینکه مدد خان جمعی از سرکردگان آزاد خان را فریفته، مشارالیه مطلع و شبانه فرار کرده، به خاک راجه رستم خان

پناهنده شد.

مشارالیه هم از بیم حمله افاغنه اسلحه او را گرفته، در اطاقی محبوسش نموده، به مدد خان اطلاع داده، مشارالیه اسلم خان را با دو هزار نفر مأمور نموده که آزاد خان را دستگیر کرده بیاورند. اسلم خان، آزاد خان را گرفته و کور نمود و چون در این حال بسیار فحاشی کرده و به اسلم خان ناسزا می‌گفته، اسلم خان سر او را بریده، برای مدد خان و او برای تیمور شاه فرستاد. تیمور شاه مبلغی به مادر آزاد خان داده، با فتح جنگ پسر خردسال آزاد خان روانه قندهار نموده و بعدها این زن را به حباله نکاح درآورد. در این موقع خبر رسید که ارسلا خان یا اسدالله خان (در تواریخ هر دو اسم ضبط است) حاکم سرهند، دهنه خیبر را بسته و به کمک ایلات آفریدی و مهمند، هرکس که برای عبور وجهی به عنوان باج بدهد سلامت عبور می‌دهد، و الا عابرین مقتول و اموالشان غارت می‌شود.

تیمور شاه چند مرتبه عده‌ای را مأمور دستگیری او نمود، ولی چون محل او در نقاط محکم و در قلل جبال بود، به دستگیری او موفق نشدند. بالاخره به تدبیر قاضی فیض‌الله خان، ارسلا یا اسدالله به مشارالیه پناهنده شد و او هم او را مغلولاً به تیمور شاه تسلیم وبعد از چند روز کشته شد و فتح خان یوسف زایی نیز که بین راه کشمیر، راه را به روی قشون تیمور شاه بسته بود، به وسیله فیض طلب خان محمدزایی تأمین داده، نزد تیمور شاه حاضر نمودند. تیمور شاه او را هم طناب انداخته، خفه نمود و اسدالله مهمند را نیز که در کوهستان خیبر متحصن بود، قسم خورده تأمین داده و بعد از حاضر شدن به حضور تیمور شاه کشته شد.

فوت تیمورشاه

تیمور شاه به واسطه الکل زیاد و پرخوری مریض شده، از پیشاور حرکت و در جلال‌آباد، شاهزاده زمان حاکم کابل، به رسم عیادت به جلال‌آباد آمد. شاهزاده محمود حاکم هرات و شاهزاده همایون حاکم قندهار از کسالت و مرض پدر اطلاعی نداشته، سایر اولاد تیمورشاه نیز همراه بودند. از جلال‌آباد طرف کابل حرکت و پس

از ورود [به] کابل، مرض شدت کرده، در شوال ۱۲۰۷ هجری وفات نمود. بعضی از مورخین فوت تیمور شاه را در ۱۲۰۶ هجری ثبت و ضبط نموده‌اند.

اولاد تیمورشاه و روحیات او

آنچه مورخین نوشته‌اند تیمور شاه دارای ۲۴ اولاد ذکور بوده است:

۱- شاهزاده همایون. ۲- شاهزاده محمود. ۳- شاهزاده زمان. ۴- شاهزاده شجاع‌الملک. ۵- شاهزاده ملک گوهر. ۶- شاهزاده سلطان دل. ۷- شاهزاده نورده. ۸- شاهزاده احمد. ۹- شاهزاده بلند اختر. ۱۰- شاهزاده حسین. ۱۱- شاهزاده اکبر. ۱۲- شاهزاده حسن. ۱۳- شاهزاده عباس. ۱۴- شاهزاده شاهرخ. ۱۵- شاهزاده شاپور. ۱۶- شاهزاده جهان والا. ۱۷- شاهزاده فیروزالدین. ۱۸- شاهزاده ایوب. ۱۹- شاهزاده میرزا میران. ۲۰- شاهزاده کهندل. ۲۱- شاهزاده ابراهیم. ۲۲- شاهزاده فرخ. ۲۳- شاهزاده خاور. ۲۴- شاهزاده نادر.

از اولاد تیمور شاه چهار نفر مدعی سلطنت شده و هریک مدتی زمام امور را در دست گرفتند.

تیمور شاه مردی راحت طلب و عیاش بوده و به تجملات ظاهری بیشتر علاقمند و آنچه مورخین نوشته‌اند خود را به جواهرات می‌آراسته. میر اسمعیل بخارایی می‌نویسد: تیمور شاه زنهای زیادی داشته و آنها را به دور یکدیگر دایره‌وار واداشته و کسانی که طرف میل او واقع می‌شدند، اسمشان ثبت و شب تمام آنها را که به دوازده می‌رسید، به خلوت می‌بردند. در سایر تواریخ دیده نشده فقط قدر اقل که قابل انکار نیست این است که تیمور شاه شخص عیاش و تجمل دوستی بوده و چون قصیر القامه هم بوده و در مواقع سواری صندلی مکلل گذارده، پای بر آن نهاده، بر اسب سوار می‌شد و در دوره زندگانی مخصوصاً اواخر عمر از دو عمل خود خیلی اظهار ندامت می‌کرده است: یکی اینکه اسدالله خان مهمند را به قید قسم اطمینان و تأمین داده، بعد از تسلیم شدن بر خلاف قسم، او را کشته است. دوم آنکه زن صالح قندهاری را بدون رضایت شوهر، به جبر طلاق گرفته، به محمد خان افغان از گماشتگان خود داده است

و این قضیه را این‌طور می‌نویسند که محمد خان افغان عاشق عیال صالح شده، هرقدر جد و جهد کرده، صالح زن را مطلقه نکرده، محمد افغان از درد و آتش عشق خود را مجنون وانمود کرده و تیمور شاه بدون رضایت صالح زن او را مطلقه و به محمد خان افغان سپرد، مشارالیه هم جنونش معالجه شد.

در هر حال، دورهٔ سلطنت ۲۲ ساله تیمور شاه تاحدی به آرامی گذشت، ولی در حدود ترکستان افغان به واسطه عیاشی و عدم استقامت و سستی، اختلافاتی حاصل شد که در واقع از حکومت کابل اطاعتی نداشته و این مقدمه‌ای بود که بعدها رؤسای ترکستان و بلخ از اطاعت کابل سرپیچی کرده و به‌طور خودسرانه حکومت می‌نمودند.

سلطنت شاه زمان

بعد از فوت تیمورشاه رؤسای طوایف افغان هریک طرفدار یکی از شاهزادگان بوده، ولی مُهمین آنها فتح‌الله خان سدوزایی و سردار پاینده خان ملقب به سرفراز خان بارک زایی و اختر خان نورزایی و نور محمد خان امین‌الملک باپری و امیر اصلان خان جوانشیر و جعفر خان قزل باش اجتماع نموده، برای تعیین جانشین تیمور شاه مشاوره نموده، سایر شاهزادگان نیز حاضر بودند. شاهزاده عباس حاکم پیشاور بیشتر خود را برای سلطنت حاضر می‌نمود. رؤسا پس از مشاوره محلی که شاهزادگان و طرفداران آنها در آنجا بودند، با قوای اصلان خان جوانشیر محاصره و شاهزادگان را در بالاحصار کابل محبوس نمودند و شاهزاده زمان را به سلطنت انتخاب و بعد از سه روز نعش تیمور شاه را دفن کرده و شاه زمان زمام امور [را] به‌دست گرفت.

رحمت‌الله خان ولد فتح‌الله خان را به وزارت اعظم مخاطب و به لقب وفادار خان و سرافراز خان را به لقب امیر الامرایی و احمد خان را به لقب معتمدالدوله و وفادار بهادر ملقب و حافظ شیر محمد خان پسر وزیر شاه ولی خان مقتول را اشرف الوزراء مخاطب و صبیه نور محمد خان امین الملک بابری را به حباله نکاح خود درآورد و قاضی فیض‌الله خان را نیز محبوس نمود.

قیام شاهزاده همایون بر علیه سلطنت شاه زمان

شاه زمان مراسله‌ای به شاهزاده همایون نوشته و او را به اطاعت خود دعوت نمود. مشارالیه نظر به اینکه اکبر اولاد تیمور شاه و خود را احق و وارث مقدم می‌دانست، استنکاف [نموده] و خود مدعی سلطنت شده، از طرفین سپاهی تجهیز و رو به یکدیگر نهادند. در نزدیکی فلات سردار پاینده خان از طرفداران شاه زمان و محمد خان امیر آخور از طرفداران شاهزاده همایون به یکدیگر رسیده، سردار پاینده خان او را از طرفداری شاهزاده همایون منحرف و به طرف خود جلب نمود. شاهزاده همایون از این قضیه پای ثباتش لغزیده، فرار [کرد] و در قندهار نیز توقف نکرده، به بلوچستان رفته، به نصیر خان بلوچ پناهنده شد. شاه زمان اردوی شاهزاده را متصرف و وارد قندهار گردید. مخالفین را تنبیه نموده و از هر یک مبلغی به رسم جریمه مأخوذ، شاهزاده قیطر پسر خردسال خود را به سرپرستی عبدالله خان نورزایی به حکومت قندهار منصوب و طرف هرات حرکت نمود. شاهزاده محمود همینکه از حرکت شاه زمان مطلع شد، حکومت هرات را به قلیچ خان تیموری واگذار و خود به عزم جنگ با شاه زمان حرکت نمود. در بین راه مستحضر شد که قلیچ خان به او خیانت کرده، به شاه زمان پیوسته است. علیهذا به هرات مراجعت نمود. قلیچ خان، شاهزاده را به هرات راه نداده، به قلعه‌داری پرداخت. بالاخره قلیچ خان، مغلوب و شهر به تصرف شاهزاده محمود درآمد. قلیچ خان فرار کرده، راه نارین حصار گرفت. شاهزاده محمود قوه جنگ در خود ندیده، از برادر تقاضای عفو نمود. شاه زمان نیز حکومت هرات را به شاهزاده محمود واگذارده، به عزم هندوستان، طرف کابل مراجعت نمود، ولی شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در تاریخ خود می‌نویسد بعد از حرکت شاه زمان طرف هرات، شاهزاده محمود، شاهزاده فیروزالدین را به نیابت زمان خان بامیزایی به حکومت هرات برقرار و خود به عزم مقابله با شاه زمان طرف قندهار حرکت نمود. بعد از گذشتن از هیرمند در عواک جنگ واقع، شاهزاده محمود تاب مقاومت نیاورده، راه فرار پیش گرفت و در عبور از هیرمند تلفات زیادی به او وارد و از شاه زمان مجدداً طلب عفو نمود و مادر خود را به وساطت نزد او اعزام داشت. شاه

زمان نیز چون تصرف هرات را امر محال می‌دانست، حکومت هرات و مضافات آن را به توسط مادر شاهزاده محمود به او واگذاشت و خود طرف کابل حرکت نمود.

تعقیب شاهزاد همایون

در مدت اقامت شاهزاده همایون در بلوچستان، نصیر خان فوت نمود و شاهزاده همایون ایلات بلوچ را برانگیخته و برادرزاده نصیر خان را وادار نموده که پسر نصیر خان را از بلوچستان رانده، خود متصدی بلوچستان و او را برای وصول به سلطنت تقویت نماید. بعد از رسیدن این خبر به شاه زمان، حافظ شیر محمد خان اشرف الوزراء را مأمور نمود که شاهزاده همایون را به هر طریق که ممکن است راضی کرده، به کابل بیاورد، ولی شاهزاده همایون به تحریک سید خداداد خان نپذیرفته، حافظ شیر محمد خان مأیوسانه طرف کابل رجعت نمود. در این موقع آقا محمد خان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه عازم تسخیر خراسان و مطیع نمودن آن ایالت گردیده، محمد حسن خان قراگوزلو را به سفارت نزد شاه زمان، به کابل اعزام و اسمعیل آقای یساول مکری را نزد شاهزاده محمود به هرات روانه نمود و از طرف شاه زمان نیز کدو خان به دربار ایران اعزام گردید.

شاهزاده همایون عده‌ای را دور خود جمع کرده عازم تسخیر قندهار گردید سردار پاینده خان بارکزایی با کدو خان که در قندهار بودند، شاهزاده قیصر را برداشتند و با عده خودشان به استقبال شاهزاده همایون شتافته، جنگ شروع گردید و درنتیجه سردار پاینده خان فرار کرده، شاهزاده قیصر به دست شاهزاده همایون افتاد و سرکردگان قشون آنها نیز به شاهزاده همایون اطاعت کرده، مشارالیه وارد قندهار و خود را شاه نامیده و سکه به نام خود زد. از طرف دیگر احمد خان که از هرات عازم قندهار بود عزم جنگ با شاهزاده همایون نمود، شاهزاده مشارالیه را جلو راه هرات جستجو می‌کرد که احمد خان از طرف دیگر به شهر قندهار حمله نمود، ولی رحیم داد خان بارکزایی مانع ورود احمد خان به شهر شد تا شاهزاده همایون مطلع شده، بدین سمت شتافت و بالاخره احمد خان شکست خورده و مجروح شده، فرار نمود و در

خانه درویش ملاحسین پناهنده شد. شاهزاده همایون مطلع گشته، او را دستگیر و عزم قتلش نمود، ولی با وساطت بعضی از قتل او صرفنظر کرده، احمد خان نیز خدمتگزاری او را به قید قسم متقبل شد. سردار پاینده خان و عبدالله خان نورزایی بعد از فرار از جلو شاهزاده همایون خود را به پیشاور رسانیده مراتب را به شاه زمان اطلاع دادند.

حرکت شاه زمان طرف قندهار و خاتمه کار شاهزاده همایون

شاه زمان طرف کابل حرکت و پس از تهیه سپاه رو به قندهار نمود. ریاست سپاه شاه زمان به عهده سردار پاینده خان بارکزایی بود و ریاست سپاه شاهزاده همایون با احمد خان که هنوز جراحتش التیام نیافته پس از مقابله احمد خان به سپاه شاه زمان متصل و شاهزاده همایون مجبور به فرار شده، طرف هرات فرار کرد.

در شهر قندهار عیال سردار پاینده خان، شاهزاده قیصر را از حبس خارج کرده و سلطنت شاه زمان را اعلان نمود. شاه زمان موفق و فاتح وارد قندهار شد و فتح خان پسر سردار پاینده خان را مأمور تعاقب شاهزاده همایون نمود، ولی فتح خان به شاهزاده دست نیافت و مشارالیه از فراه طرف بلوچستان توجه نمود [و] به سمت پیشاور و کشمیر حرکت نمود ولی در بین راه محمد خان بلوچ که از طرف شاه زمان نگاهبان راه شاهزاده بود، با او زد و خورد نموده، پسر شاهزاده همایون مقتول و خودش دستگیر شده به امر شاه زمان کورش کرده و بعد در کابل با سایر شاهزادگان محبوس گردید.

قیام شاهزاده محمود

در موقعی که شاه زمان از پیشاور حرکت کرده، عازم جنگ با سکهان بوده، خبر خاتمه کار شاهزاده همایون و قیام شاهزاده محمود رسید، ولی مشارالیه از آب جیلم گذشته با سکهان درآویخته، آنها را مغلوب نمود، ولی مجدداً سکهان اجتماع کرده، به شاه زمان حمله نمودند واین دفعه قشون مشارالیه شکست خورده، عقب نشینی

اختیار کرد و چون قوه حمله مجدد در خود ندید و حمله شاهزاده محمود نیز به انتقام کوری برادرش خاطر شاه زمان را مشوش نموده بود، از راه پیشاور به کابل مراجعت نموده، به تهیه سپاه پرداخت و پس از تهیه سپاه، طرف قندهار برای جنگ با شاهزاده محمود حرکت نمود.

شاه زمان در قندهار توقف نکرده، عازم هرات شد و از آن سوی شاهزاده محمود با قوای خود به طرف قندهار حرکت و از هیرمند گذشته، در نزدیک میمند محمد عظیم خان الکوزایی رئیس قوای شاهزاده محمود و محمد علی خان میراخور رئیس قوای شاه زمان به یکدیگر رسیده جنگ شروع شد.

در ابتدای امر پیشرفت با قوای شاهزاده محمود بود، به حدی که قوای شاه زمان متزلزل گردید. ولی کوشش شاه زمان که خود را به میدان حرب رسانیده بود، موجب شد که بالاخره قوای شاهزاده محمود را شکسته و مشارالیه رو به فرار نهاد.

سرکردگان قوای هرات، طبق اصول اخلاقی افاغنه، با شاه زمان بیعت کرده و با سوگند متعهد شدند که برخلاف شاه زمان اقدامی ننمایند. شاهزاده محمود هم با مشورت محمد خان هزاره که سردار مدبر و عاقلی بوده است، مادرش را نزد شاه زمان فرستاده تقاضای عفو نمود. والده شاهزاده محمود این سفارت را به خوبی انجام داد، دختر شاه زمان را برای پسر شاهزاده محمود و دختر شاهزاده محمود را برای پسر شاه زمان عقد نمود و عفو پسر خود را با واگذاری حکومت از شاه زمان بگرفت.

بعد از انجام این امر، شاه زمان طرف قندهار و کابل حرکت نمود. اینکه صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد شاه زمان انقلابات هرات را در اثر تحریک آقا محمد شاه قاجار دانسته، عزم تسخیر ایران و تنبیه آقا محمد خان نموده، ولی آقا محمد خان، محمد حسین قره‌گوزلو را با هدایا و تحف نزد شاه زمان فرستاد و مشارالیه از تنبیه آقا محمد خان و تسخیر ایران صرفنظر نمود، خیلی جنبهٔ خودستایی و ارجوزه تاریخی دارد که نزد ارباب بصیرت واضح و روشن است که به‌کلی از حقیقت عاری می‌باشد زیرا بعد از آنکه آقا محمد خان خراسان را متصرف شد، شاهرخ میرزا را برای گرفتن جواهرات نادری تحت شکنجه قرار داد. نادر میرزا پسر شاهرخ میرزا طرف هرات

فرار نمود و آقا محمد خان بعد از استقرار سلطهٔ خود، محمد حسین خان قرگوزلو را نزد شاه زمان و اسمعیل خان مکری را نزد شاهزاده محمود به هرات فرستاد و ابلاغ نمود که دورهٔ خودسری ایالت خراسان و امرای آنجا سپری و به دست قشون قاجار فتح گردید.

علیهذا شما از مداخله در ولایات شرقی خراسان صرفنظر کرده و اقدامی نکنید که کار به مخاصمه منجر گردد و مخصوصاً تصریح شده که قلمرو میمنه و هرات و فراه و غیره که همیشه جزو خاک ایران بوده است، باید کما فی‌السابق در تحت امر سلطنت ایران استوار و برقرار گردد والا سلطنت قاجاریه به قوهٔ قهریه، نقاط مذکور را متصرف خواهند شد و شاه زمان، کدو خان بارکزایی را به دربار ایران اعزام، ولی در این موقع به واسطه انقلاب گرجستان به تحریک حکومت روسیه، آقا محمد خان به آن طرف متوجه و بالاخره در قلعه شوش مقتول و شاه زمان موقع را مناسب دیده، نادر میرزا را با عده‌ای از افاغنه روانه خراسان [کرد] و آنها نیز موفق شده مشهد را متصرف و نادر میرزا زمام حکومت خراسان را به‌دست گرفت و بعد از اینکه فتحعلی شاه، اشکالات بدوی سلطنت خود را تاحدی مرتفع نمود، عازم خراسان شد و شاه زمان به واسطه قتل سرداران افغانستان از داخله خود مخوف و حمله ایران را غیر قابل تحمل دیده، طره باز خان را به دربار ایران اعزام داشت و تقاضا نمود که دولت ایران از حمله به خراسان مشرقی و انتزاع حکومت آنجا از اولاد نادرشاه صرف‌نظر نماید[۱]، ولی دولت ایران نپذیرفته به سختی جواب داده و تقریباً همان تقاضای آقا محمد خان را تجدید و خلع ید افاغنه را از قسمتهای شرقی خراسان خواسته و در صورت تخلف به شروع جنگ تهدید نمود، منتها حملات روس‌ها نقشه را به تأخیر انداخت و اینکه صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد تقاضای شاه زمان را فتحعلی شاه پذیرفت و چون نیروی گرفتن نیشابور در بازوی خود ندید، مراجعت نمود، نیز مقرون به صحت و حقیقت نیست، زیرا در آن تاریخ حمله روس به گرجستان، خیال اولیای دولت ایران

۱- مقصود اصلی همان نقشه احمد شاه درانی بود که خراسان فاصله و سدی بین ایران و افغانستان باشد.

را به سختی مشوش داشت و با موجهه با خصم نیرومندی مثل روسیه، دولت ایران مقتضی نمی‌دید که در این طرف خود را مشغول نماید و تصفیه این قسمت را به موقع مساعدتری موکول نمود، چنانکه بعدها ذکر خواهد شد این تصمیم نیز عملی گردید.

در موقعی که نگارنده در کابل اقامت داشتم ملافیض محمد هزاره مورخ و صاحب سراج‌التواریخ شخصاً اقرار و اعتراف نمود که سراج‌التواریخ فی‌المثل مثل ناسخ‌التواریخ است که مرحوم لسان‌الملک برای تملق از قاجاریه نوشته، من نیز همان رویه را مجبور بودم و مخصوصاً نسبت به دولت ایران متعمداً بیشتر حقایق را مخفی می‌داشتم زیرا به واسطه شیعه بودن مورد خصومت و خطر واقع می‌شدم، به‌علاوه تمام تحریرات من را مرحوم امیر حبیب‌الله خان شخصاً قرائت نموده و به میل خود تغییر می‌داده و با حسادت و رقابتی که افاغنه نسبت به ایران دارند، از مورخی که در افغانستان تحت نظر تاریخ بنویسد، نبایستی غیر از این توقع و حقیقت‌نگاری را انتظار داشته باشند.

توجه شاه زمان به طرف پنجاب و مقابله با سکهان

در ۱۲۱۱ هجری شاه زمان طرف پیشاور حرکت کرده، ریاست قوای خود را به شیر محمد خان مختارالدوله واگذار [کرد و] مشارالیه از اتک گذشته در کنار جیلم فرود آمد. شاه زمان هم متعاقباً به مشارالیه پیوست و متفقاً حرکت کردند. سکهان تاب مقاومت نیاورده، فرار نمودند و لهناسنکهه حاکم لاهور شهر را تسلیم نمود.

شاه زمان عازم شاه جهان‌آباد بود، ولی مطلع شد که شاهزاده محمود مجدداً پرچم مخالفت را به اهتزاز درآورده و بدین جهت اجباراً به طرف کابل مراجعت نمود.

فتنهٔ شاهزاده محمود

عطا محمد خان علیزایی پنج هزار خانوار از ایلات اطراف قندهار را کوچ داده، در هرات سکونت داد و تقریباً بیست هزار جمعیت دور شاهزاده محمود جمع کرده و امیدوار بود بتواند رؤسای درانی و بارک‌زایی را بر علیه شاه زمان و موافقت شاهزاده

محمود متفق نماید. علیهذا علم مخالفت را افراشته و به طرف قندهار حرکت نمودند.

از قرار اظهار صاحب سراج‌التواریخ شاه زمان به محمد زمان خان امر نمود که عطا محمد خان را به‌طور مخفی و غفلتاً به قتل رساند و مشارالیه دلک نام افغان را با چند نفر برای انجام این امر مأمور و دلک موفق شد، در قندهارو شب به چادر عطا محمد خان وارد [شده] و او را در خواب مقتول ساخت و شاهزاده محمود شهر هرات را به قلیچ خان تیموری واگذار و عازم قندهار شد، ولی برای اغفال شاه زمان، مادرش را باز نزد برادر فرستاد و تقاضا نمود سالی دویست هزار روپیه وجه معاش به مشارالیه پرداخته شود تا مطیع بوده مخالفت ننماید، شاه زمان هم عیناً همین رویه را داشته او را اغفال [کرد] و محرمانه قلیچ خان را بر علیه شاهزاده محمود برانگیخت و در نزدیکی فراه بین شاهزاده محمود و شاهزاده قیصر و سردار احمد خان میراخور جنگ مختصری واقع شد ولی شاهزاده محمود با اظهار انتظار انجام وساطت مادرش به هرات مراجعت نمود.

شاهزاده محمود که از اتصال قلیچ خان به شاه زمان مطلع نبود با سید حسینعلی خان و سید هاشم خان غفلتاً در دست قلیچ خان گرفتار و محبوس شده، از طرف دیگر شاهزاده قیصر و قوای شاه زمان وارد هرات شدند. شاهزاده محمود خود را از حبس خلاص و با شاهزاده فیروزالدین و شاهزاده کامران به طرف ایران فرار نمود. شاه زمان بعد از تصرف هرات سید حسینعلی خان و سید هاشم خان را که در محبس بودند به قتل رسانید.

در این موقع شاه زمان از قتل آقا محمد خان مستحضر شده و نادرمیرزا پسر شاهرخ میرزا را با عده‌ای از افاغنه به سرکردگی حافظ شیر محمد خان روانه خراسان [نمود] و مشارالیهم بدون مانعی شهر مشهد را متصرف و نادر میرزا زمام حکومت را به‌دست گرفت.

پس از این وقایع شاه زمان حکومت هرات را به ولیعهد خود شاهزاده قیصر محول و امور آنجا را به سردار احمد خان نورزایی و قلیچ خان و بیکی خان خواجه محول و طرف کابل حرکت کرد.

از طرف دیگر انگلیس‌ها به مرور از سواحل به داخل هندوستان نفوذ کرده، ایالات هند را یکی بعد از دیگری به تصرف خود در آورده، حکمرانان را یا دست نشانده خود قرارداده و یا معدوم و فراری می‌نمودند.

پس از رسیدن انگلیس‌ها به رامپور غلام محمد خان پسر فیض‌الله خان فرار کرده و بعد از چندی متوسل به شاه زمان شد. مشارالیه هم به طمع تصرف آن حدود طرف پیشاور حرکت نمود و همینکه به لاهور نزدیک شد، مطلع گردید که قوه مخاصمه با انگلیس‌ها را نداشته و از توجه به رامپور صرف‌نظر کرد و ضمناً چون قوه حفظ لاهور را نیز در خود ندید، حکومت آنجا را به مهاراجه رنجیت سنکهه واگذار نمود که شاید اسماً آنجا از حکومت افغان منتزع نگردد و حکومت پیشاور و کابل را به شاهزاده شجاع‌الملک داده، عازم قندهار شد. ولی در موقع مراجعت، به واسطه حمله سکهان و تصادف با برسات قوای مهم و آلات و ادوات حرب و بنه و سایر لوازمات مشارالیه در رود جیلم غرق و در گل و لای فرو رفت و با نهایت بی‌نظمی و پریشانی به کابل رسیده، طرف قندهار حرکت نمود.

رؤسای بارک‌زایی و سایر سرداران به واسطه سوء رفتار و نخوت رحمت‌الله خان وزیر اعظم، از شاه زمان رنجش حاصل کرده، در عبادتگاه غلام محمد هندوستانی که مراد اکثر از سرکردگان و سرداران افغان بود، مجتمع شده، سردار پاینده خان ملقب به سرافراز خان امیرالامراء بارکزایی و اسلام خان ضبط بیگی فوفل‌زایی و حکمت خان و محمد عظیم خان الکوزایی و امیر اصلان خان و محمد جعفر خان جوانشیر و یوسفعلی خان خواجه سرا و محمد شریف خان منشی و نور محمد خان بابری متحد شده، قسم یاد کردند که رحمت‌الله خان را کشته، شاه زمان را خلع و شاهزاده شجاع‌الملک را به سلطنت نصب نمایند، ولی قبل از انجام نقشه مذکور، محمد یوسف خان منشی مراتب را به رحمت‌الله خان اطلاع داده واو هم شاه زمان را مستحضر و فردای آن روز شاه زمان تمام آقایان رؤسا و سرکردگان را به ارک قندهار احضار و همه را از دم تیغ گذرانیده و رحمت‌الله خان بعد از دفن اجساد مقتولین به لقب وفادار خان ملقب گردید و این واقعه که بالاخره به سلطنت خانوادهٔ

سدوزایی در افغانستان خاتمه داد در رمضان ۱۳۱۴ هجری واقع گردید.

بعد از این واقعه فتح‌الله خان پسر سردار پاینده خان با کسان خود فرار کرده، به قلعه کرشک پناهنده شد و بعد از راه سیستان خود را در ترشیز به شاهزاده محمود رسانیده و برای اینکه رشته اخبار به یکدیگر متصل شود ناچاریم به قهقراء برگشته بعد از فرار شاهزاده محمود به ایران شرح حال او را ذکر نماییم.

شاهزاده محمود با دو پسرش به ایران آمده و بر طبق اخبار مورخین بدواً به مشهد رفته، از دربار فتحعلی شاه اجازه شرفیابی خواسته و بعد از راه یزد و اصفهان و کاشان به تهران رسیده است و از طرف دربار ایران اسمعیل آقای مکری که سابقه دوستی و آشنایی با شاهزاده محمود داشته (زیرا در زمان آقا محمد خان مأموریت مشارالیه در نزد شاهزاده در هرات بوده است) به مهمان داری معین و او را محترماً به تهران وارد نمودند و به واسطه جنگهای آذربایجان اولیای دولت ایران متوجه آن حدود بودند. چراغعلی خان نوایی را برای مراقبت آنها تعیین و محل اقامتشان را در کاشان مقرر داشتند که پس از حل و تصفیه وقایع حدود آذربایجان و خاتمه جنگ گرجستان متوجه سرحدات شرقی بشوند، ولی شاهزاده محمود از کاشان استدعای توجه به سمت هرات و استرداد سلطنت افغانستان را نمود. دربار ایران نیز بابا خان را به مهمانداری آنها تعیین و به امرای خراسان امر شد که با شاهزاده در استرداد حکومت هرات کمک و مساعدت نمایند. علیهذا میر حسن خان طبسی و امیر علی خان عرب خزیمه و مصطفی خان و سردار اسحق خان هریک با عده‌ای از قوای ابوابجمعی خودشان، از خراسان به طرف فراه، به اتفاق شاهزاده محمود و شاهزاده فیروزالدین و شاهزاده کامران حرکت نمودند.

شاهزاده محمود به اتفاق سرکردگان ایرانی، از فراه به طرف اسفزار حرکت نموده، شاهزاده قیصر نیز از آن طرف با قوای خود برای جلوگیری از شاهزاده محمود حرکت کرد و در نزدیکی اسفزار جنگ واقع و شاهزاده قیصر شکست خورده، طرف هرات فرار نمود. شاهزاده محمود و سرکردگان ایران، شهر را محاصره نمودند، شاهزاده قیصر وقایع را به شاه زمان اطلاع داد. مشارالیه هم طرف هرات حرکت و

بعد از رسیدن به هرات متوجه شدند که در میدان جنگ با قوای شاهزاده محمود و سرکردگان ایران نمی‌توانند مقابله نمایند زیرا طوایف هزاره و قزلباش نیز رو به طرف ایران داشتند. علیهذا تدبیری نموده و از سست عنصری شاهزاده محمود استفاده نمودند.

شاهزاده قیصر مکتوبی نوشته، مهر و امضا نموده، به اسم سرکردگان ایران امیر علی خان خزیمه و میرحسن خان طبسی و سردار اسحق خان ترشیزی فرستاده که عهدنامه‌ای که خواسته بودید در حاشیه قرآن مجید نوشته فرستادم. در حاشیه کلام‌اللّه در ضمن عهدنامه این نکته نوشته شده که شاهزاده محمود را دست بسته به شاهزاده قیصر و شاه زمان تسلیم نمایند و حامل قرآن را دستور دادند، شبانه حرکت کرده، طوری طی طریق نماید که به دست قراولان شاهزاده محمود گرفتار شود. حامل نیز دستور را به خوبی انجام و در کنار پل مالان دستگیر شده نزد شاهزاده محمود بردند. مراسله و قرآن مجید را که صورتاً به اسم سرکردگان ایران بود تسلیم نمود. شاهزاده محمود از کم عقلی و سست عنصری به دام این حیله افتاد و با محمد اکرم خان مشورت نمود، او نیز از شاهزاده کم عقلتر و هرقدر سرکردگان ایران قسم یاد کردند که ما از این قضیه بی‌اطلاع هستیم و این دامی است گسترده‌اند، نپذیرفته، شبانه فرار نمود. شاهزاده فیروزالدین و شاهزاده کامران را از کبوتر خان به طرف ایران فرستاده، خود به طرف ترکستان و بخارا حرکت نمود و شاه مراد بیک ازبک والی بخارا او را محترمانه پذیرفت.

فردای فرار شاهزاده محمود شاهزاده قیصر که از جریان مستحضر بود، با قوای خود به سرکردگان ایران حمله نمود، آنها نیز چون اساس مدعا را مفقود دیدند، جنگ و گریز نموده، عقب نشینی اختیار و به قاینات رجعت نمودند.

شاه زمان که از اقامت شاهزاده محمود در بخارا مطلع شد ملا عبدالحق را نزد شاه مراد بیک فرستاد که شاهزاده محمود را تسلیم و یا از خاک خود برانید که در دوستی خللی وارد نشود. شاه مراد بیک نیز کمکی با شاهزاده محمود نکرده و مذکور است که خیال دستگیر نمودن او را داشته ولی شاهزاده به عنوان مسافرت بیت‌اللّه از

بخارا خارج و متوجه خوارزم شده، به محمد رحیم خان حاکم آنجا پناهنده شد. مشارالیه نیز کمکی نکرده، شاهزاده محمود طرف ایران حرکت و در ۱۲۱۵ وارد تهران شد و طرف مرحمت فتحعلی شاه قرار گرفته و در منزل میرزا شفیع صدراعظم اقامت نمود. اینکه میراسمعیل بخارایی می‌نویسد شاه زمان به حاکم بخارا نوشت اگر محمود شاه را بدهی و یا محبوس نمایی سالی ۶۰ کیسه زر خواهم داد و شاه محمود فهمیده فرار نمود، در سایر کتب تواریخ دیده نشده و نیز می‌نویسد شاه مرادبیک سوار فرستاده شاه محمود را دستگیر نماید موفق نشد. العهدة علی الراوی.

سابقاً ذکر شد که طره باز خان از طرف شاه زمان وارد ایران شد و اظهارات او را دولت شاهنشاهی ایران نپذیرفته و به سختی رد نمود و مشارالیه مراجعت کرد.

در ۱۲۱۶ فتحعلی شاه طرف خراسان حرکت نمود، ولی به واسطه پیشامدهای سایر نقاط مملکت، خاتمه وضعیت خراسان را که بعد از قتل نادرشاه در هرج و مرج بود، به سال بعد موکول و شاهزاده محمود را در ترشیز امر به اقامت نموده و خود به طرف تهران مراجعت کرد.

در سال ۱۲۱۷ ابراهیم خان اعتضادالدوله را به ریاست قوا و با همراهی محمد خان دولو و پیرقلی خان شمبیاتی طرف خراسان روانه نمود، امیر کونه خان رئیس ایل زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو و سایر امرای خراسان نیز به اعتضادالدوله ملحق شدند و سلیمان خان نظام‌الدوله هم مأمور تنبیه جعفر خان بیات و فتح نیشابور شد. فتحعلی شاه خود نیز طرف خراسان حرکت نمود. شاهزاده محمود نیز به اتفاق فتح خان پسر مرحوم سردار پاینده خان مصمم حرکت طرف افغانستان گردید.

حرکت شاهزاده محمود به‌طرف قندهار

فتح خان پسر سردار پاینده خان که پس از قتل پدرش به دست شاه زمان، به ترشیز نزد شاهزاده محمود آمده بود، مشارالیه را اغوا و متفقاً از راه سیستان طرف قندهار حرکت کردند، عدهٔ معدودی همراه داشته و در خاک افغانستان نیز عده‌ای دور خود جمع نمودند. مهر علی خان اسحق‌زایی حاکم قندهار با چهار الی پنج هزار نفر

از قندهار بیرون شده، به شاهزاده محمود و فتح خان حمله نمود و جنگ شروع [شد] و از عجایب این است که شاهزاده محمود و فتح خان با عدهٔ قلیلی غلبه کرده، مهر علی خان فرار نموده، وارد قندهار شد. شاهزاده شهر را محاصره، سرکردگان افغان به واسطه خصومت رؤسای بارک‌زایی و سایر طوایف از قتل رؤسای خود، به شاهزاده محمود پیوسته، شهر قندهار بعد از ۴۲ روز محاصره به دست قوای شاهزاده محمود و فتح خان فتح گردید و بعد از تنظیمات آنجا با قوای خود طرف کابل حرکت کردند. مهر علی خان اسحق‌زایی بعد از فتح شهر به دست قوای شاهزاده، امام بخش خان و حسن خان را که در از دست دادن شهر با قوای خصم کمک کرده بودند به قتل رسانید و خود فرار کرده نزد شاه زمان رفت.

بعد از قتل سردارها شاه زمان حکومت قندهار را به مهر علی خان واگذار و عازم کابل شد که برای تنبیه سکهان به طرف پیشاور حرکت نماید، ولی خبر ورود شاهزاده محمود و فتح خان به افغانستان حال او را مشوش نمود که مهر علی خان فراراً رسیده و خبر تصرف قندهار را به شاه زمان داد. مشارالیه قوایی تجهیز و به ریاست احمد خان نورزایی روانه قندهار نمود. طرفین در غزنین به یکدیگر رسیدند و احمد خان بدون جنگ به شاهزاده محمود پیوست.

شاه زمان بعد از این قضیه تاب مقاومت در خود ندیده، از مُقر به کابل مراجعت و با مشورت رحمت‌الله خان طرف پیشاور حرکت کرده و در بین راه به قلعه عاشق درویش منزل نمود. عاشق نام در ظاهر به خدمتگزاری پرداخت. از آن طرف شاهزاده محمود بدون جنگ وارد کابل شده آنجا را متصرف شد.

عاشق درویش شبانه قلعه خود را محکم نموده، عده‌ای از شنواری‌ها را به حفاظت شاه زمان گذارده، شاهزاده محمود را مطلع ساخت. شاهزاده محمود نواب اسد خان پسر مرحوم سردار پاینده خان را برای دستگیری او اعزام داشت. شاهزاده شجاع الملک نیز عده‌ای را با سردار عبدالکریم خان اسحق‌زایی برای نجات شاه زمان از دست عاشق درویش مأمور نمود، ولی تدبیر با تقدیر موافقت نکرده، نواب اسد خان شاه زمان را دستگیر و در کابل به شاهزاده محمود تحویل نمود. فرستادگان

شجاع‌الملک بدون نیل مقصود مراجعت نمودند.

شاهزاده محمود هر دو چشم شاه زمان را به خونخواهی برادرش شاهزاده همایون کور کرده، در بالاحصار محبوس نمود و رحمت‌الله خان وزیر را که لقب وفادار خان گرفته بود، به خونخواهی سردار پاینده خان به قتل رسانید و امور سلطنت را در دست گرفت.

تاریخ این واقعه را بعضی از مورخین پنجشنبه ۱۳ ربیع‌الاول ۱۲۱۶ و برخی در سنه ۱۲۱۷ می‌نویسند، ولی قول ثانی اقوی می‌باشد.[۱]

مورخین شرقی در خاتمه کار شاه زمان تقریباً متفق هستند، ولی بعضی از مورخین غرب نوشته‌اند که بعد از ورود شاه محمود به کابل، بین جلال‌آباد و کابل بین دو برادر جنگ سختی واقع و چون قزلباش‌ها به واسطه قتل جوانشیر و امیر اصلان خان با شاه زمان خصومت داشتند، به شاه محمود پیوسته و شاه زمان شکست خورده، دستگیر و محبوس شد و بعد از محبس فرار کرده، در هندوستان در شهر لودهییانا، در تحت سرپرستی و اعاشه کمپانی هند شرقی (انگلیس) به‌طور تحت‌الحمایه روزگار خود را به آخر رسانید، ولی قول مورخین شرق اقوی است زیرا در این تاریخ هنوز افاغنه با کمپانی هند شرقی تماس پیدا نکرده و روابطی نداشتند.

مدت سلطنت شاه زمان هشت سال بود و در مدت سلطنت مشارالیه مخالفت و ضدیتهای داخلی فوق‌العاده زیاد شد که در نتیجه همین اختلافات سلطنت از خانوادهٔ سدوزایی بیرون رفت.

شاه زمان شخصی بوده است کم فکر، در امور سلطنت مآل اندیش نبوده است و حق شناسی را رعایت نمی‌کرده، چنانکه با اینکه سلطنت شاه زمان در اثر فداکاری سردار پاینده خان بارک‌زایی برقرار گردید، معهذا مشارالیه را مقتول نمود و در مدت سلطنت مشارالیه ایالت پنجاب به‌کلی از افغانستان منتزع گردید و مهاراجه رنجیت

۱- اینکه میر اسمعیل بخارایی می‌نویسد وزیر فتح خان رحمت‌الله خان وزیر شاه زمان را سوار خر کرده دور شهر کابل سه روز گرداندند و بعد بسیار زجر نمودند در سایر تواریخ دیده نشده و فقط قتل او را می‌نویسند.

سنکهه والی عمومی پنجاب آن نقاط را متصرف شد و ترکستان و بلخ نیز از افغانستان اطاعت نکرده، امرای محلی مستقلاً حکومت می‌کردند و این قسمت نیز از دست افغان‌ها رفته بود و در حقیقت شاه زمان به دست خود، به سلطنت خود خاتمه داد. زیرا هیچ‌یک از مورخین علت اصلی دیوانگی اخیر او را ثبت نکرده‌اند که معلوم شود با چه اسباب چینی شاه زمان، حامی و پشتیبان سلطنت خود را اعدام نموده، موجبات تزلزل و خاتمهٔ سلطنت خود را فراهم نمود.

سلطنت شاه محمود

بعد از اینکه شاهزاده محمود از کار شاه زمان خاطر آسوده ساخت، خود را شاه و فتح خان پسر سردار پاینده خان را که موجبات اساسی وصول او به سلطنت بود، به لقب شاه دوست و منصب وزارت منصوب نمود. شیر محمد خان پسر شاه ولی خان وزیر را به لقب مختارالدوله و عبدالله خان الکوزایی را که شاه زمان از حکومت کشمیر معزول و در بالاحصار محبوس نموده بود، مجدداً به حکومت آنجا منصوب و ملا محمد سعید بارکزایی را به سمت قاضی القضاة تعیین نمود. محمد خان برادر رحمةالله خان و زمان خان با میزایی نیز در مقابل قتل سرداران کشته شدند. شاهزاده فیروزالدین به طرف هرات مأمور و بعد از رسیدن به آن حدود، شاهزاده قیصر پسر شاه زمان از کور نمودن و حبس پدر مطلع شده، تاب مقاومت در خود ندیده، به طرف ایران فرار نموده، در سمنان به حضور فتحعلی شاه شرفیاب شده، مورد مراحم ملوکانه واقع گردید و از قراری که مورخین نوشته‌اند به شمشیر مرصع و خلعت شاهانه مخلع و به امرای خراسان امر شد که با مشارالیه کمک و مساعدت نمایند.

کوه نور و فخراج

در موقع حملهٔ اعلیحضرت نادرشاه به دهلی وفتح آن کشور به دست قشون ایران از جواهرات نفیسه که اعلیحضرت محمد شاه گورکان به نادرشاه تقدیم نمود، یک قطعه الماس، موسوم به کوه نور و یک قطعه یاقوت، موسوم به فخراج بود که بعد

از قتل نادرشاه و غارت یک قسمت از اردوی نادری یادریغما یا به‌طوری که صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد از حرم نادرشاه به عنوان پاداش حفاظت حرم سرا، به احمد خان درانی داده شده بود و این دو قطعه جواهر نفیس در خانوادهٔ سدوزایی بود تا در موقع دستگیری و کور کردن شاه زمان، شاه محمود این دو جواهر مهم را مطالبه نمود، شاه زمان اظهار داشت: کوه نور را در فلان سوراخ در قلعهٔ عاشق شنواری و فخراج را در آب انداختم و شاه محمود هردو را به‌دست آورد و بعد به‌دست شاه شجاع رسید و رنجیت سنکهه جبراً از شاه شجاع گرفته، در موقع دست یافتن انگلیس‌ها به قلمرو مشارالیه این دو قطعه جواهر نیز مثل تمام اشیاء نفیسه هندوستان به لندن ارسال و زینت تاج امپراطوری انگلستان گردید.

قیام شاهزاده شجاع‌الملک

شاهزاده شجاع‌الملک که از کور شدن شاه زمان مطلع شد قوای خود را حاضر نموده برای حمله به کابل آماده ساخت. در این موقع زرداد خان فوفل‌زایی با افاغنه یوسف‌زایی که در زمان شاه زمان فراری بودند، به هواخواهی شاه محمود طرف پیشاور حرکت نمودند. شجاع الملک، گل محمد خان و فیض محمد خان بامیزایی را به دفع او اعزام [کرد] زرداد خان بدون مقابله و مقاتله فرار نمود و شجاع‌الملک عازم کابل گردید.

مهر علی خان اسحق‌زایی به شجاع الملک پیوست و همچنین محمد اکرم خان بامیزایی که به شاه محمود خدمت می‌کرد، به شجاع الملک متصل شد و بالاخره در جلال آباد تلاقی فریقین روی داد. در ابتدای جنگ غلبه با شجاع‌الملک بود و قشون شاه محمود در حال هزیمت یافتن بود که وزیر فتح خان و شاهزاده کامران رسیده و وضعیت میدان محاربه تغییر نمود. در این جنگ نیز سرکردگان هر طرف به طرف دیگر متصل و بالعکس. و بالاخره در حال محاربه هیچ پادشاهی به هیچ سرداری از عدهٔ خود و متعاهدین خود اطمینان نداشته و ایمن نبوده و این رویه و مخصوصاً نقض عهد یکی از صفات عمومی افاغنه است و اصولاً موضوع دورویی و حیله و دروغ گفتن و

خیانت به یکدیگر در تمام تاریخ افغانستان، یکی از صفات ممیزهٔ افغان‌ها به شمار می‌رود که ما در موقع خود ذکر خواهیم کرد.

در هر حال قشون شجاع‌الملک شکست خورده طرف پیشاور فرار نموده و خود مشارالیه در خانه سید محمد رضا از سادات تیراه منزل کرده، سید مذکور به طمع انعام از شاه محمود، قصد دستگیری شجاع‌الملک نمود، ولی موفق نشد و شجاع الملک با یار محمد خان و محمد امیر خان خیبری طرف پیشاور حرکت کرده، در قلعه محمد امیر خان استراحت نموده، مشغول جمع‌آوری قوا گردیده متوجه گرم و تیراه شد. شاهزاده کامران بعد از فتح جلال‌آباد از دهنهٔ خیبر گذشته وارد پیشاور شد، حکومت آنجا را به عبدالواحد خان بارکزایی و ریاست لشکر را به محمد خان فوفل‌زایی واگذار و خود به طرف کابل حرکت نمود و شاه محمود، شاهزاده کامران را به حکومت قندهار اعزام داشت.

محاربهٔ شجاع‌الملک با عبدالواحد خان و صالح محمد خان

عبدالواحد خان حاکم پیشاور از اقدامات شجاع‌الملک مطلع شده، با عده‌ای به دهنه خیبر تاخت و با زد و خوردهایی اکثر همراهان شجاع الملک کشته شده و مشارالیه در همان حدود به سختی وقت می‌گذرانید و بالاخره با دویست نفر طرف قندهار حرکت نمود و در علاقه وزیری‌های، شیر محمد خان وزیری او را از حدود خود محترمانه مشایعت نمود، در قلمرو غلیجایی دختر فتح خان بابک‌زایی را عقد نموده، به طرف شالکوت رهسپار و در آنجا مبلغی از تجار قرض نموده، روانه قندهار گردید.

شاه محمود صالح محمد خان را به دفع مشارالیه گماشت و در کوژک محاربه دست داد و شجاع‌الملک غلبه نمود. صالح محمد خان فراراً خود را به قندهار نزد شاهزاده کامران رسانید. در این موقع نیز مثل همیشه رؤسای طوایف از شاه محمود برگشته، با شجاع الملک متفق شدند. شاهزاده کامران ملک قاسم پسر خود را نیز به قندهار احضار نمود. رؤسای طوایف که در خدمت شاهزاده کامران بودند باطناً با

شجاع‌الملک ساخته به او خبر دادند که حال موقع مبارزه نیست. شجاع‌الملک نیز خود را از حدود حمله دشمن دور ساخته، به علاقه غلیجایی رسانید.

شاهزاده قیصر که در ایران بود، از قیام شجاع‌الملک مستحضر گشته، از راه یزد به طرف افغانستان حرکت نموده، به شجاع‌الملک ملحق شد. در این موقع طایفه غلیجایی از اتحاد با شاه محمود منصرف و بر علیه سلطنت مشارالیه قیام نمودند. شاه محمود وزیر فتح خان و سردار احمد خان نورزایی را به دفع آنها گماشت و عدهٔ زیادی از غلیجایی‌ها کشته شدند. بعد از این واقعه اتفاق دیگری روی نداد.

بلوای عام بر علیه قزلباش‌ها

در ۱۲۱۹ یکی از قزلباش‌ها بچه امردی را به خانه برده، با رفقای خود به عمل لواط مشغول شد. طفل مذکور که حنفی مذهب بود، به واسطه مستی از مرتکبین لواط به پدرش شکایت نمود. او نیز به شاه محمود متظلم و به محکمه شرع رجوع گردید. قاضی محمد سعید بارکزایی مطالبه شهود نموده، روز جمعه پدر ملوط، پسر را به مسجد پل خشتی به سر منبر برده و دادخواهی کرد که در همچو عملی شهودی غیر از مرتکبین عمل نیست. میر واعظ امام مسجد حکم قتل عام قزلباش‌ها و شیعه مذهب را صادر [کرد] و مردم عوام و اوباش به عنوان فریضه دین و وجوب قتل جماعت شیعه، به چنداول حمله نموده، خانه‌های آنها را آتش زده، به هر که دست یافتند کشتند. جماعت قزلباش نیز به مدافعه پرداخته، از اطراف نیز جماعت کثیری، برای قتل عام به شهر هجوم و چند اول را محاصره نمودند.

جنگ همه‌روزه در بین بود و عدهٔ زیادی از طرفین کشته شدند. وزیر فتح خان و برادرهای او برای حفظ اساس حکومت به محاصره کنندگان حمله کرده، جماعت قزلباش و شیعه مذهب را نجات دادند و رؤسا، و پیشوایان اهل سنت و جماعت، از این اقدام وزیر فتح خان رنجیده، بر علیه سلطنت شاه محمود و وزیر فتح خان همداستان شدند.

بزرگان قوم میر واعظ و شیر محمد خان مختارالدوله و سردار احمد خان و غیره

هم‌قسم شده اتفاق نمودند که شاه محمود و وزیر فتح خان را معزول کرده، شجاع‌الملک را به سلطنت منصوب نمایند. شجاع‌الملک نیز که منتظر موقع بود، از این پیش‌آمد استفاده کرده، در موقعی که وزیر فتح خان برای اخذ مالیات به هزاره و بامیان رفته بود، طرف کابل حرکت نمودند و حاجی رحمت‌الله خان فوفل‌زایی و کل محمد خان وعطا محمد خان بامیزایی به شجاع‌الملک ملحق شدند و در لهو کرد اجتماع نموده، به شهر حمله نمودند. شاه محمود خود را به بالاحصار کشیده، مشغول مدافعه شد.

صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد یک صدو پنجاه هزار نفر سوار با شجاع‌الملک بود. اگرچه ما در این تاریخ داخل قوای متخاصمین نشده‌ایم زیرا از ذکر حقیقت دور می‌گردیم، ولی در این موقع باید متذکر بود که در افغانستان آن وقت و حتی امروز عمل سوق‌الجیشی در نهایت عسرت و اشکال است. یکی به واسطه نبودن راه و دویم تهیه آذوقه و به‌طور قطع برای ۱۵۰ هزار سوار در هیچ نقطه افغانستان، نمی‌توان آذقه و علوفه تهیه نمود.

در هر حال وزیر فتح خان نیز از بامیان با جمعیتی رسیده، به قوای شجاع‌الملک حمله نمودند و در نتیجه وزیر فتح خان شکست خورده، به طرف قندهار حرکت و خود را به شاهزاده کامران رسانید. شاه محمود نیز بعد از شکست وزیر فتح خان مأیوس گشته، به شجاع‌الملک متوسل و طلب عفو نمود و شجاع الملک به قصاص چشم شاه زمان می‌خواست او را کور کند، ولی به وساطت مختارالدوله صرفنظر کرده، در بالاحصار زنجیر به گردنش نهاده، محبوسش نمودند.

سلطنت شاه شجاع الملك

بعد از جلوس شاه شجاع حیدر میرزا پسر خود را به حکومت قندهار که در تصرف شاهزاده کامران بود، مأمور و به همراهی سردار احمد خان نورزایی و عطا محمد خان و سیدال خان به طرف قندهار اعزام نمود. پس از رسیدن شاهزاده حیدر به چکان دو منزلی قندهار، شاهزاده کامران و فتح خان طرف فراه فرار نمودند و بر طبق

تقاضای مادر شاهزاده فیروزالدین حکومت فراه را به شاهزاده کامران واگذار نموده و وزیر فتح خان هرقدر جد و جهد کرد که آنها را بر علیه شاه شجاع تحریک نماید موفق نشد. شاهزاده قیصر تقاضای حکومت قندهار نمود، علیهذا شاهزاده حیدر به کابل احضار و حکومت قندهار به شاهزاده قیصر محول گردید. مختارالدوله و سایر رؤساء، تقاضای عفو وزیر فتح خان را نموده، مورد قبول و به خدمت شاه شجاع رسیده، به شغل پدرش سردار پاینده خان منصوب و او را مأمور دستگیری عاشق شنواری نمود. وزیر فتح خان تمام اموال عاشق شنواری را غارت و خودش را به کابل آورده، شاه شجاع به دهن توپ گذارده و تمام کسان او را به سختی محبوس نمودند.

شاه شجاع بعد از تنظیم امور کابل طرف پیشاور حرکت نمود، وزیر فتح خان به عنوان تهیه و تدارک خود چند روزی در حرکت تأخیر و طرف قندهار فرار نمود. در جکدلک شاه شجاع از فرار وزیر فتح خان مستحضر گشته، حکم دستگیری او را صادر نموده به طرف پیشاور حرکت نمود. عبدالله خان حاکم کشمیر به لقب سرداری ملقب و ریاست طایفه او را به خودش واگذار نموده و به کابل مراجعت نمود.

در ۱۳۲۰ هجری حیدر خان والی بخارا و قلیچ خان حاکم تاشقرغان، هدایایی فرستاد و بنای دوستی و اتحاد ریخته، شاه شجاع دختر والی بخارا را به حبالهٔ نکاح درآورده، فرستادگان آنها را مراجعت داده و دختر والی یا امیر بخارا را به کابل آوردند.

قیام وزیر فتح خان

وزیر فتح خان پس از وصول به قندهار، شاهزاده قیصر را برانگیخت و با قوایی که تجهیز کرده بود، به طرف کابل حرکت نمودند. شاه شجاع نیز برای مقابلهٔ آنها به قلعه قاضی رفته، در آنجا فیض‌الله خان نوفل‌زایی که در رأس قوای شاهزاده قیصر بود، از او جدا شده، به اردوی شاه شجاع پیوست. علیهذا شاهزاده و وزیر فتح خان طرف قندهار فرار نمودند. شاه شجاع برای تنبیه آنها عازم قندهار شد، ولی شاه زمان

که در اردوی شاه شجاع بود، طلب عفو پسر خود نمود و مورد قبول یافت. مجدداً حکومت قندهار به شاهزاده قیصر مستقر و شاه زمان با چشم نابینا در قندهار اقامت نمود که از تحریکات دشمنان شاه شجاع جلوگیری کرده، پسر خود را در اطاعت عمویش حفظ نماید.

در ۱۲۲۲ عبدالله خان حاکم کشمیر از اطاعت کابل سرپیچی نمود و شاه شجاع مختارالدوله را به تنبیه او مأمور [نمود] عبدالله خان مقاومت نموده، بعد از زد و خورد شکست خورده، به شهر وارد و به قلعه‌داری پرداخت و به ابتلای مرض گلودرد بدرود حیات گفت. شهر نیز تسلیم شده، حکومت آنجا به شیر محمد خان مختارالدوله محول گردید.

فتنهٔ شاهزاده کامران به تحریک وزیر فتح خان

شاهزاده کامران که به مساعدت فیروزالدین حاکم هرات در فراه حکومت می‌کرد، به تحریک وزیر فتح خان جمعیتی گرد خود جمع کرده، به قندهار حمله نمود. شاهزاده قیصر با هر قدر جمعیتی که می‌توانست فراهم نماید، از شهر برای مقابله خارج و زد و خورد شروع شد. در نتیجه شاهزاده قیصر شکست خورده فرار نمود و شهر قندهار به تصرف شاهزاده کامران و وزیر فتح خان درآمد.

شاه شجاع در پیشاور از فتنه مذکور مطلع و طرف کابل حرکت کرده، به تجهیز قوا پرداخت و سردار احمد خان را با عده‌ای طرف قندهار اعزام داشت. مشارالیه در غزنین چندروزی توقف نمود. متعاقباً محمد اکرم خان و سردار عبدالغفور خان فوفل‌زایی نیز به غزنین رسیده طرف قندهار حرکت کردند، ولی شاهزاده کامران قوه مقاومت در خود ندیده، قندهار را تخلیه و طرف فراه حرکت نمود. شاهزاده قیصر را به حکومت کابل منصوب و شاهزاده محمد یونس به حکومت قندهار به نیابت میرعلم خان منصوب گردید و با وساطت رؤسای بارکزایی، مجدداً وزیر فتح خان مورد عفو واقع شد و محمد اکرم خان مأمور شد که مشارالیه را از کرشک به حضور شاه شجاع بیاورد.

در این موقع شاهزادگان محبوس در بالاحصار متفق شده، رئیس محبس را مقتول و از بالاحصار خارج شده، هریک به طرفی فرار نمودند و شاه محمود به دستیاری علی محمد نام خیاط سه شب در کابل مخفی بوده و بعد به طرف فراه فرار می‌نماید. شاه شجاع، محمد اعظم خان پیشخدمت خود را به ریاست محبس بالاحصار مأمور و شاهزادگان فراری اکثر دستگیر و مجدداً محبوس می‌شوند، ولی به شاه محمود دست نیافتند.

مختارالدوله که از ریاست محمد اکرم خان امین الملک دلتنگ بود، خود را به کابل رسانیده، در موقعی‌که شاه شجاع در شکارپور بود، شاهزاده قیصر را نیز با خود متفق نمود، با عده‌ای برای تسخیر پیشاور با همراهی خواجه محمد فوفل‌زایی حرکت نمودند. شاه شجاع بعد از اطلاع از قضیه طرف پیشاور حرکت نمود. وزیر فتح خان به محض اینکه از انقلاب آن طرف مستحضر گشت، از اردوی شاه شجاع جدا شده، با بارکزایی‌های خود طرف قندهار حرکت نمود. قوای شاه شجاع به پیشاور نزدیک و در قرب کوت جعفر خان تلاقی فریقین گردید. خواجه محمد خان فوفل‌زایی و مختارالدوله کشته شدند و در نتیجه قوای شاه شجاع فاتح گردیده شاهزاده قیصر طرف کابل فرار نموده، شاه شجاع وارد شهر و در پیشاور اقامت نمود.

حملهٔ قشون ایران به هرات

فتحعلی شاه که استیلای خود را در خراسان استوار نمود، شاهزاده محمد ولی میرزا را به فرمانفرمایی خراسان منصوب و والی خراسان نیز مصمم شد که امرای مذبذب را دور ساخته، نقاطی که در تحت اقتدار کامل ایالت خراسان نبود، تحت اقتدار آورده و شهرهای شرقی خراسان را متصرف و سلطهٔ دولت ایران را در آن نقاط مستقر سازد. علیهذا یوسفعلی خان برادرزادهٔ اسحق خان قرائی را از حکومت غوریان منفصل نمود چون مشارالیه تمرد نموده، به حاجی فیروزالدین میرزا حاکم هرات متوسل شده بود، حسین خان قاجار را مأمور تأدیب مشارالیه و تصرف غوریان نمود. حسین خان قاجار غوریان را متصرف و یوسفعلی خان قرایی به حاجی فیروزالدین

میرزا پیوسته، او را به حمله خراسان تحریص نمود. مشارالیه نیز صوفی اسلام را که از ترکستان فرار کرده، در حدود هرات اقامت داشت، برانگیخت و به اتفاق ملاحکیم کاگری از علمای حنفی، مردم را به جهاد و جنگ با ایرانیان تحریص و ترغیب نمودند و مطابق نوشته اکثر مورخین در حدود پنجاه هزار نفر به همراهی صوفی اسلام از شهر هرات خارج شده، صوفی مذکور را در هودجی جای داده، ۳۶۶ نفر برای حفاظت هودج معین نمودند و رؤسای طوایف افغان از قبیل عبدالواحد خان بارکزایی و ابدال خان فوفل‌زایی و جبار خان نورزایی و ملا احمد خان و عدهٔ دیگر از اعیان و رؤسای طوایف در قلعه شکیبان شش فرسنگی هرات اقامت نمودند.

حسین خان قاجار نیز که در غوریان اقامت داشت، تا قلعه شاه ده را متصرف و روز پنجشنبه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ تلاقی فریقین روی داد. قشون ایران قوای افغان را از هم متلاشی و مستحفظین هودج را از دم شمشیر گذرانیده صوفی اسلام نیز کشته شد. اینکه صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد نعش صوفی اسلام را آتش زدند صحت آن تصدیق نمی‌شود. از رؤسای افاغنه مثل ابدال خان فوفل‌زایی و محمود خان تایمنی و کندال خان و برادر پنلگ توش خان جمشیدی و جمعی دیگر کشته شدند و از افراد سپاه هرات تقریباً حدود شش هزار نفر مقتول و سه هزار نفر اسیر شدند که از جمله آنها عبدالغیاث خان فوفل‌زایی و برخوردار خان اسحق‌زایی و برادر دیگر پلنگ توش خان جمشیدی بودند. بعد از این فتح، تمام آلات حرب و لوازم افاغنه به دست قشون یاران افتاد و حسین خان قاجار عزم تسخیر شهر هرات نموده، شهر را محاصره کرد و بعد از چهل روز شاهزاده حاجی فیروزالدین تقاضای عفو نموده، مالیات دوساله هرات را پرداخت و اسراء را با فدیه خریداری نمود و هدایایی نیز با شاهزاده ملک حسین را به گروگان نزد شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان فرستاد و یوسفعلی خان قرایی را نیز با دست بسته به قشون ایران تسلیم نموده، حسین خان قاجار از تصرف شهر هرات منصرف و طرف مشهد حرکت نمود.

اینکه مورخین افغانستان می‌نویسند که بزرگان هرات چون برادر اسحق خان قاینی و محمد خان بیگلربیکی هزاره و قلیچ خان تیموری و امیرعلم خان قائنی و امیر

حسن خان طبسی نگذاردند حسین خان قاجار موفق به فتح هرات بشود و می‌خواستند دست تصرف قاجاریه را از هرات کوتاه نمایند، مقرون به صحت نیست و مقصود از مورخین افغانستان و مخصوصاً امیر حبیب‌الله خان امیر افغانستان که مصحح تاریخ سراج‌التواریخ است این بوده که امرای خراسان را جزء بزرگان هرات محسوب داشته و آنها را به حکومت افغانستان، صمیمی و خدمتگذار باطنی جلوه دهد، درحالی که امرای خراسان مثل مرحوم امیر اسدالله خان و امیر علم خان و امرای زعفرانلو و امیر حسین خان، خود را همشأن و هم رتبه امرای افغان می‌دانستند، چنانکه امیر قاینات مرحوم میر علم خان خود را همیشه با امیر عبدالرحمن خان هم رتبه می‌دانسته است و در موقع فرار او از افغانستان از سیستان تا آخرین نقطه قاینات پذیرایی نموده و کمکهای مساعدی با مرحوم امیر عبدالرحمن خان نموده است که در محل خود ذکر خواهد شد و با این حال هیچوقت معقول نیست که امرای خراسان در اردوی ایران با افاغنه جنگیده و رؤسای آنها را از دم تیغ بگذرانند و در باطن با آنها بر علیه دولت شاهنشاهی ایران متفق شوند.

در هر حال، نتیجهٔ این فتح را شاهزاده محمد ولی میرزا به عرض شاهنشاه ایران رسانیده، مالیات دوساله هرات را با هدایای حاجی فیروزالدین و ملک حسین پسر مشارالیه را ارسال داشت و در چمن سلطانیه از نظر فتحعلی شاه گذرانیدند. شاهنشاه ایران شاهزاده ملک حسین را مورد لطف قرار داده امر به مراجعت نمود جمادی‌الثانی ۱۲۲۲.

قیام شاه محمود

وزیر فتح خان در قندهار شاهزاده یونس را به‌خود جلب کرده، میر علم خان را طرد نمود. شاه محمود که بعد از فرار از بالاحصار در فراه اقامت کرده بود، به دعوت وزیر فتح خان به قندهار آمده، میر علم خان[1] طرف کابل فرار نمود. وزیر فتح خان از تجار وجوهی گرفته، قوه‌ای تجهیز کرد و به طرف کابل حرکت نمودند.

شاه شجاع نیز با سپاه خود به طرف قندهار حرکت نمود، پس از رسیدن به

یکدیگر مثل سایر جنگها محمد خان بادوزایی با قوای خود از شاه محمود جدا شده، به شاه شجاع پیوست و شاه محمود و وزیر فتح خان تاب مقاومت در خود ندیده، طرف قندهار فرار نمودند و در آنجا نیز توقف نکرده، به طرف فراه حرکت نمودند. شاه شجاع وارد قندهار شده و تصمیم حمله به فراه و هرات نمود. شاهزاده حاجی فیروزالدین اطاعت کرده، شاه شجاع از مسافرت به فراه منصرف، حکومت قندهار را به شاهزاده محمد یوسف واگذار و نیابت را به میرعلم خان داده، طرف کابل حرکت نموده، بعد از توقف چند روز عازم پیشاور گردید.

اولین تماس انگلیس‌ها با افغان‌ها

از طرف دولت انگلستان در ۱۸۰۹ مسیحی مطابق با ۱۲۲۲ هجری سر الفنستین حاکم بمبئی مأمور شد که با حکومت افغانستان، عهد و پیمانی منعقد نماید و برای اینکه علت اعزام این سفیر را بدانیم باید قدری وضعیات عمومی را بیان کنیم.

به‌طوری که در مقدمه به‌طور اختصار ذکر شد ناپلئون بناپارت برای بزانو درآوردن دولت انگلستان تصمیم نمود که از راه روسیه و ایران به هندوستان حمله نماید. علیهذا در ۱۲۲۱ هجری مطابق ۱۸۰۸ مسیحی مسیو ژوبر که حامل نامه‌ای از ناپلئون برای فتحعلی شاه بود، از راه ارض روم به ایران اعزام داشت و به واسطه دوستی عثمانی‌ها با روس‌ها در آن تاریخ سفیر مذکور را در ارضروم توقیف و دو نفر از همراهانش نیز کشته شدند.

شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه از قضیه مستحضر و مراسله به حاجی یوسف پاشا والی ارضروم نوشته، مشارالیه مسیو ژوبر را آزاد و روانه ایران نمود. مسیو ژوبر در دربار ایران خصومت دولت فرانسه را با روس بیان کرده، اظهار داشت که دشمنِ دشمن، دوست است و دولت فرانسه برای هرگونه مساعدتی با ایران حاضر است که دولت ایران، موفق شود گرجستان را از حمله روس حفظ نماید و قشون ایران را با اسلحه جدید و تعلیمات جدید کمک و مرتب نماید. فتحعلی شاه نامه‌ای به ناپلئون در جواب نوشته و میرزا رضای قزوینی وزیر شاهزاده محمد علی میرزا را به همراهی

مسیو ژوبر به فرانسه اعزام داشت.

در رمضان ۱۲۲۲ میرزا رضای قزوینی از فرانسه مراجعت و ژنرال گاردان که ژنرال دیویزیون و به اصطلاح امروز ایران رتبهٔ سرلشگر داشت، با ۲۴ نفر از افسران فرانسه به ایران آمد و عهدنامه‌ای بین دولت ایران و دولت فرانسه منعقد گردید که دولت ایران متعهد شد، قشون فرانسه را از ایران اجازه عبور داده و آذوقه آنها را تأمین نماید و با دولت انگلیس تا خاتمه جنگ، روابط مودت برقرار ننماید.

دولت فرانسه نیز متعهد گردید که روس‌ها را از گرجستان و سایر نقاطی که تصرف کرده‌اند، با صلح یا جنگ خارج نموده و قبل از اتمام و انجام این امر با دولت روس صلح ننماید و هرقدر که محل احتیاج باشد، اسلحه جدید برای قشون ایران ارسال و قشون ایران را طبق اصول جدید، تعلیم و تربیت نمایند.

ژنرال گاردان با افسران فرانسه مشغول تعلیمات قشون ایران گردید، ولی گذشته از اینکه در اخراج روس‌ها از گرجستان کمکی نکردند، اسلحه نیز نتوانستند برسانند و حتی در قسمت اخیر که سفیر انگلستان به ایران رسیده بود و ژنرال گاردان مجدداً متعهد شده بود سی‌هزار قبضه تفنگ به ایران برساند موفق نشد.

در مقابل عملیات سفرای ناپلئون در ایران انگلیس‌ها مستر الفنستین حاکم بمبئی را به سفارت نزد شاه شجاع فرستادند و بعد از رسیدن مشارالیه به نزدیکی پیشاور، شاه شجاع محمد اکرم خان امین‌الملک را به مهمانداری معین و سفیر حکومت هند با شاه شجاع در پیشاور ملاقات و در اینجا هدایایی به همهٔ مهمین و سرکردگان و خود شاه شجاع داده و بالاخره عهدنامه‌ای با مشارالیه منعقد نمودند که عیناً درج می‌شود و البته حمله محمد ولی میرزا به هرات نیز به عقد این عهدنامه کمک نمود.

عهدنامهٔ حکومت هند شاه شجاع

مادهٔ ۱- نظر به اینکه دولت ایران و دولت فرانسه بر علیه دولت کابل عهدنامه‌ای منعقد نموده‌اند، بنابر این در صورتی که دولت مذکور بخواهد به اراضی ذات شاهانه داخل شوند، حکومت کابل ممانعت نموده و در حین لزوم اعلان جنگ خواهد داد و

مانع خواهد شد که دولتین مذکور به سمت هندوستان پیشروی نمایند.

ماده ۲- در صورتی که ایرانی‌ها و فرانسوی‌ها متحداً به‌طور خصمانه بخواهند از اراضی شاه کابل عبور کنند، دولت انگلیس برای جلوگیری از اقدامات آنها تدابیر لازمه را اتخاذ نموده و در این خصوص مخارج لازمه را به عهده خواهد گرفت و در صورتی که اتحاد بین دولت ایران و دولت فرانسه باقی بماند، معهذا مفاد این دو ماده برقرار بوده و از طرف دولتین به مفاد دو ماده فوق عمل خواهد شد.

ماده ۳- مابین دولت انگلیس و دولت کابل دوستی و اتحاد دائمی برقرار بوده، دولتین به هیچ وجه به امورات داخلی یکدیگر مداخله نخواهند نمود. شاه کابل اجازه نخواهد داد حتی یک نفر فرانسوی از اراضی افغانستان عبور نماید ۱۷ ژوئن ۱۸۰۹، جمادی‌الاول ۱۲۲۲.

پس از انجام معاهده با شاه شجاع، برای ابطال اقدامات ناپلئون، دولت انگلستان متوجه ایران شده و از طرف حکومت هندوستان، سرجان ملکم را به عنوان سفارت به ایران اعزام داشت و از طرف دربار لندن نیز سر هرفرد بارونت جنس را به تهران اعزام داشتند.

سفرای مذکور در تهران هدایایی، به رجال ایران داده و یک قطعه الماس ۲۵هزار تومانی نیز به فتحعلی شاه هدیه دادند و عهدنامه‌ای پیشنهاد کردند که بعد به توسط میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران به امضای دولتین رسید.

به موجب این عهدنامه دولت ایران تعهد نمود که میسیون فرانسه را از ایران اخراج نماید و هیچ قشونی از قطعه اروپا مخصوصاً فرانسه را اجازه ندهد که از خاک ایران عبور نموده به مملکت هندوستان حمله نمایند.

دولت انگلیس متقابلاً تعهد نمود که دولت ایران را از دادن اسلحه جدید و معلمین برای تنظیم قشون تقویت نموده و از کمک پولی مضایقه ننماید و در مقابل حملات روسیه، دولت ایران را با قوای نظامی در صورت احتیاج تقویت و کمک کند.

از طرف دولت ایران میرزا ابوالحسن خان به سمت معاونت با سفیر انگلستان به لندن اعزام و بعد از انجام مأموریت میرزا ابوالحسن خان به همراهی سفیر جدید انگلستان

سر کوراذرلی به تهران وارد و دولت انگلستان ۶۰۰ هزار تومان وجه نقد و سی‌هزار قبضه تفنگ و ۲۰ عراده توپ و مقداری مهم قورخانه و ۳۰ نفر مهندس و معلم به دولت ایران تحویل و باز هم مقداری هدایا به رجال ایران داده، یک قطعه الماس ۲۵ هزار تومانی دیگر به فتحعلی شاه و یک قوطی چهارهزار تومانی به همشیرهٔ ابراهیم خلیل خان جوانشیر عیال فتحعلی شاه هدیه داده و در اثر این عملیات دولت ایران را تا حدی جلب نمودند.

شکست یافتن افاغنه در کشمیر

شاه شجاع شاهزاده منصور را با محمد اکرم خان امین الملک و سردار مدد خان اسحق‌زایی مأمور کشمیر نموده، خود در پیشاور اقامت گزید. افاغنه از آب مظفرآباد گذشته، از آن طرف عطا محمد خان پسر مختارالدوله که حکومت کشمیر را متصدی بوده با قوای خود با شاهزاده منصور و قوای شاه شجاع رو به رو و جنگ شروع شد.

اگرچه صاحب سراج‌التواریخ می‌نویسد قوای افاغنه به واسطه اختلاف سرکردگان مراجعت کردند، ولی آنچه از تواریخ مستفاد می‌شود قوای افاغنه شکست خورده و با تلفات زیادی خود را به پیشاور رسانیدند و مخصوصاً تمام بنه و اسلحه خود را از دست داده و در موقع گذشتن از آب مظفرآباد تلفات سنگینی به آنها وارد گردید. حال این مغلوبیت در اثر نفاق بین خود افاغنه بوده، یا ضرب دست حریف، در هر حال شاه شجاع از حمله مجدد به کشمیر صرف‌نظر کرده، در پیشاور توقف نمود که خبر قیام شاه محمود و تصرف قندهار و کابل به مشارالیه رسید. علیهذا هرقدر می‌توانست قوایی تجهیز کرده برای مقابله با شاه محمود در باغ علیمردان توقف و پس از تکمیل قوا رهسپار اتک گردید.

قیام مجدد شاه محمود و مغلوبیت شاه شجاع

میر علم که نایب شاهزاده محمد یوسف و حاکم قندهار بود، محرمانه با وزیر فتح خان پدرزن خود و با شاه محمود سازش نموده، آنها را به تسخیر هرات دعوت نمود.

شاه و وزیر فتح خان از موقع استفاده کرده، عازم قندهار شدند. میر علم خان که به واسطه خصومت با محمد اعظم خان با وزیر فتح خان سازش کرده بود، با عده‌ای ظاهراً از شهر خارج و ملا محمد سعید را نزد شاه محمود فرستاده، مجدداً موافقت خودش را اطلاع داده، علیهذا شاه محمود و وزیر فتح خان وارد قندهار شده، شاهزاده محمد یوسف و محمد اعظم خان طرف کابل و پیشاور فرار نمودند. شاه محمود وزیر فتح خان را به منصب وزارت تعیین و این عمل موجب رنجش میرعلم گردیده و شاه محمود مشارالیه را محبوس و شاهزاده ایوب را به حکومت قندهار تعیین و اسد خان برادر وزیر فتح خان را به نیابتش منصوب و خود با وزیر فتح خان و میرعلم را نیز محبوساً با خود برداشته، به طرف کابل حرکت نمودند.

شاه محمود بدون منازعه کابل را متصرف و برای خاتمه دادن به کارهای شاه شجاع طرف پیشاور حرکت و در جکدلک منتظر تکمیل قوای خود شد. در اینجا مطلع گردید که میرعلم در حال حبس با قزلباش‌ها سازش [کرده] و ممکن است مورد فتنه واقع شود علیهذا از جکدلک کوچ نموده، در سرخ پل به تحریک وزیر فتح خان میرعلم را مقتول ساخت.

وزیر فتح خان رؤسای قوای شاه شجاع را جلب نموده، در منزلگاه نمله مدد خان با استعداد خود به قوای شاه محمود پیوست و پس از وقوع جنگ محمد اکرم خان امین الملک مقتول و عبدالغفور خان دستگیر و به امر شاه محمود کشته شد. شاه شجاع نیز تاب مقاومت در خود ندیده طرف پیشاور فرار نمود. شاه محمود نیز بقایای اردوی شاه شجاع را متصرف و وارد جلال‌آباد شده، شاهزاده کامران را مأمور تسخیر پیشاور نمود، شاه شجاع نیز ناچار از پیشاور خارج و به طرف قندهار رفت.

شاهزاده کامران پیشاور را متصرف و سردار عطا محمد خان پسر سردار پاینده خان را به حکومت پیشاور تعیین و خود نزد شاه محمود مراجعت نمود. شاه شجاع که به قندهار نزدیک شد، شاهزاده ایوب و نواب اسد خان و شاهزاده محمد یونس برای دفع شاه شجاع با قوای خود از شهر خارج و در همین حال شاهزاده محمد یونس از شاهزاده ایوب جدا شده به شاه شجاع پیوست و همچنین شاه پسند خان اسحق‌زایی و

گلستان خان اچکزایی که به واسطه قتل میرعلم خان از شاه محمود رنجیده بودند، به شاه شجاع ملحق شده، شاهزاده ایوب و نواب اسد خان تاب مقاومت نیاورده، طرف کابل فرار نمودند. شاه شجاع مشغول تهیه جمعیت و قواء گردید. شاه محمود نیز با وزیر فتح خان و شاهزاده کامران طرف قندهار حرکت و پس از رسیدن به قندهار، شاه شجاع نیز با قوای خود برای مدافعه حاضر و جنگ شروع شد. گلستان خان اچکزایی کشته شد. صالو خان اسحق‌زایی که از شاه محمود جدا شده، به شاه شجاع پیوسته بود، مجدداً در بین جنگ از شاه شجاع جدا شده، به شاه محمود پیوست و شاه شجاع شکست خورده، به طرف راول پندی حرکت نمود و شاه محمود قندهار را متصرف شد.

شاهزاده کامران به حکومت قندهار منصوب و خود طرف کابل حرکت نمود.[1]

سلطنت ثانوی شاه محمود

بعد از استقرار ثانوی شاه محمود، وزیر فتح خان برادران خود را به حکومت و مشاغل دولتی منصوب و این عمل موجب رنجش سایر سرکردگان افغان گردید. بلوچ خان اچکزایی و یحیی خان بامیزایی و دل‌آسا خان اسحق‌زایی از کابل فرار کرده، خود را در راول پندی به شاه شجاع رسانیدند و غلام احمد خان پسر مختارالدوله نیز به شاه شجاع متصل و طرف پیشاور حرکت کردند. محمد عظیم خان حاکم پیشاور به عزم مدافعه از شهر خارج و در چکمنی جنگ واقع و در بین زد و خورد قوای محمد عظیم خان از او روگردان و به شاه شجاع پیوست. محمد عظیم خان طرف کابل فرار کرده، پیشاور به تصرف شاه شجاع درآمد و شاه محمود سپاهی آراسته، مجدداً به ریاست محمد عظیم خان برای دفع شاه شجاع به پیشاور اعزام داشت.

۱- اینکه میراسمعیل بخارایی می‌نویسد در موقع فتح قندهار به دست شاه محمود و وزیر فتح خان شاهزاده قیصر را دستگیر و چون شاهزاده کامران عاشق نامزد یا عیال شاهزاده قیصر بود او را خفه نموده صحتش تصدیق نشده است.

محمد عظیم خان و شاه شجاع در ته‌کال روبه‌رو شده، جنگ شروع شد و در نتیجه شاه شجاع شکست خورده، طرف راولپندی فرار نمود و محمد عظیم خان مجدداً پیشاور را متصرف گردید.

میراسمعیل بخارایی در این قسمت شرحی می‌نویسد که در سایر تواریخ دیده نشده است. او می‌نویسد: شاه زمان از شاه محمود در ۱۲۳۰ اجازه گرفت برای زیارت شاه مردان به بلخ مسافرت نمود. بعد شرح می‌دهد: در بلخ مقبره‌ای است که روی آن نوشته:

«هذا قبر اسداللّه الغالب علی بن ابیطالب»

این قبر زمان سلطان حسین میرزا بایقرا پیدا شده و اول توده خاکی بوده. بدیع الزمان میرزا در تواریخ نوشته دید که قبر حضرت علی است لهذا تپه را برداشت، قبری ظاهر شد، آنجا را ساخت و فعلاً زیارتگاه [بوده] و صاحبان امراض در اینجا شفا یافته‌اند و شاه حیدر حاکم بلخ دختر وجیهه شاه زمان را به زور معقودۀ خویش قرار داد).

(در زمان امارت و سلطنت شاه شجاع ایالت سند اعلان استقلال نمود و دولت شاهنشاهی ایران نقاط شرقی خراسان را متصرف و استفاده‌ای که افاغنه از قتل نادرشاه و انقلاب ایران نموده بودند خاتمه یافت و شاه شجاع به مناسبت سابقه دوستی با مستر الفنستین در راولپندی از طرف کمپانی هند شرقی موظف گردید.)

خیانت شاهزاده فیروزالدین و تنبیه او از طرف والی خراسان

شاهزاده حاجی فیروزالدین که دولت ایران حکومت او را قبول نموده و مالیات هرات را به دولت ایران می‌پرداخت، از پرداخت مالیات استنکاف و آهنگ خودسری نموده، به این خیال افتاد که غوریان را نیز تصرف نماید. شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان با قوای ایالتی به طرف هرات حرکت کرده، حاجی فیروزالدین تقاضای عفو نموده، مالیات هرات را پرداخت و شاهزاده ملک حسین را که قبلاً هم به ایران فرستاده بود به‌طور گروی نزد شاهزاده محمد ولی میرزا فرستاد. شاهزاده از

قشون‌کشی خود استفادهٔ کامل ننموده، به همین قدر قانع شده، به مشهد مراجعت کرد.

قیام شاه شجاع

در اثر اجحافات برادران وزیر فتح خان، عطا محمد خان والی کشمیر و سمندر خان بامیزایی و نور محمد خان فوفل‌زایی و موسی خان الکوزایی دور شاه شجاع جمع شده و او را به حمله به پیشاور تحریص و مشارالیه به طرف پیشاور حرکت کرد. سردار محمد عظیم خان و عطا محمد خان از پیشاور برای مدافعه حرکت کردند. بعد از تلاقی فریقین جنگ شروع شد. عطا محمد خان مجروح و موسی خان الکوزایی مقتول گردید و بدون هزیمت قطعی یکطرف، از یکدیگر جدا شدند. محمد عظیم خان به پیشاور و شاه شجاع به راولپندی مراجعت نمودند و بعد از یک سال مجدداً خود را حاضر کرده به پیشاور حمله نمود. برادر محمد عظیم خان مجدداً برای مدافعه از پیشاور حرکت کرد. پیش‌قراول محمد عظیم خان، شکست فاحشی خورده، اکثر آنها مقتول گردیدند. محمد عظیم خان تاب مقاومت در خود ندیده و طرف کابل فرار کرد و شاه شجاع شهر پیشاور را متصرف شد و شاهزاده حیدر را مأمور گرفتن دیرهٔ غازی خان نمود. مشارالیه حرکت کرد، نواب عبدالجبار خان به مدافعه پرداخت و در نتیجه شاهزاده حیدر شکست خورده، به طرف پیشاور مراجعت نمود.

عطا محمد خان حاکم کشمیر و سمندر خان و نور محمد خان محرمانه متفق شدند که شاه شجاع را دستگیر نمایند و مشارالیه را به عنوان مساعدت و کمک برای حمله به کابل اغفال و در موقعی که سان می‌دیدند برای حرکت به طرف کابل، شاه شجاع را دستگیر، بدواً در قلعه اتک و بعد در کشمیر محبوس نمودند و عطا محمد خان مشارالیه را تحت فشار قرار داد که شاید کوه نور را به‌دست آورد. شاه محمود از قضیه مطلع شده، به طمع جواهر مذکور وزیر فتح خان را مأمور نمود که کشمیر را متصرف و شاه شجاع را از دست عطا محمد خان خلاص کرده، جواهر مذکور را خود متصرف شود.

حملهٔ وزیر فتح خان به کشمیر

وزیر فتح خان به طرف پیشاور حرکت و برای تقویت کار خود با رنجیت سنکهه حاکم لاهور قراردادی منعقد نمود که مشارالیه با وزیر فتح خان کمک نماید و او نصف یا ثلث مالیات کشمیر را به او بپردازد. رنجیت سنکهه نیز موافقت کرده به طرف کشمیر حرکت کردند. عطا محمد خان بعد از زد و خوردی در خود قوه مقاومت ندید، به قلعه‌داری پرداخت و بالاخره صندوق جواهرات بدل، به وزیر فتح خان داد و خود از محاصره خارج و فرار نمود. وزیر فتح خان وقتی ملتفت شد در صندوق غیر از لعنت چیزی نیست، که عطا محمد خان از دست رفته بود، شاه شجاع نیز جواهر مذکور را نداده، عازم لاهور شد و با خانواده خود در لاهور اقامت نمود. وزیر فتح خان محمد عظیم خان را به حکومت پیشاور و کشمیر منصوب و به کابل مراجعت نمود.

رنجیت سنکهه شاه شجاع را در لاهور توقیف و مطالبه جواهر معروف را نمود و شاه شجاع استنکاف کرد. بعضی مورخین می‌نویسند او را با روغن داغ ایذاء نمود تا جواهرات را بدست آورد. بعضی دیگر می‌نویسند کوه نور در ازاء ۱۴۰ هزار روپیه نزد تاجری هندی گرو بوده است و رنجیت سنکهه آنقدر با نعل کفش به سر شاه شجاع زد تا محل جواهر را نشان داده و رنجیت سنکهه مبلغ طلب تاجر را پرداخته، جواهر مذکور را متصرف گردیده است و از شاه شجاع قیمت جواهر را سؤال نموده، جواب داده است به نعل کفشی ارزش دارد. در هر حال به‌طوری که سابقاً شرح داده شد جواهرات مذکور به لندن منتقل گردید.

رنجیت سنکهه برای دریافت سهم مالیاتی خود از کشمیر با محمد عظیم خان درآویخت و وزیر فتح خان برای دفاع از پیشاور از کابل حرکت نمود. در نزدیکی رود اتک جنگ شروع شد و درنتیجه وزیر فتح خان شکست سختی خورده، اکثر همراهانش از بی‌آبی و گرما تلف شدند و رنجیت سنکهه آن نقاط را متصرف و وزیر فتح خان به طرف کابل مراجعت نمود.

در ۱۲۳۲ شاه محمود و وزیر فتح خان برای دفع رنجیت سنکهه از کابل به طرف پیشاور حرکت کردند، ولی به واسطه طغیان رود اتک جنگی واقع نشد و وزیر فتح

خان برادر خود را به حکومت پیشاور منصوب و با شاه محمود به طرف کابل مراجعت کردند.

در این موقع محمد عظیم خان از پرداخت مالیات کشمیر استنکاف نمود و وزیر فتح خان متوجه این طرف شد. اگرچه محمد عظیم خان برای مدافعه و مقابله حاضر شد، ولی برادرها با هم صلح نموده، حکومت کشمیر کمافی السابق با محمد عظیم باقی، و وزیر فتح خان به طرف کابل مراجعت نمود.

چون وقایع حدود شرقی افغانستان را در این چند سال ذکر نمودیم، حال باید متوجه وقایع حدود غربی افغانستان شویم، زیرا به واسطه انقلابات داخلی و کشمکش خانواده سدوزایی با یکدیگر، این دو قسمت را نمی‌توان یکی دانست و در همانحال حکومت هرات از کابل اطاعت نداشت و با ایران نیز بدون زد و خورد نبود و بالاخره دولت ایران مجبور بود همه ساله یا چند سال یکمرتبه قشونی به سمت هرات اعزام داشته، تا به اخذ مالیات موفق و سلطه خود را تاحدی برقرار نماید.

مختصری از وقایع خراسان و لشکرکشی ایران به هرات و مغلوبیت افاغنه

در ۱۲۲۹ بعضی از امراء خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان رنجیده، بر علیه او قیام نمودند. از تهران سردار اسمعیل خان دامغانی را به خراسان مأمور نمودند. ابراهیم خان هزاره که جزء مخالفین محمد ولی میرزا بود، حاجی فیروزالدین را به حمله به غوریان دعوت نمود. حاجی فیروزالدین شاهزاده ملک قاسم پسر خود را مأمور گرفتن قلعه غوریان نمود. محمد خان قرایی و سردار اسحق خان قرایی که از محمد ولی میرزا رنجیده و با ابراهیم خان هزاره هم مخالف بودند، شرحی به شاهزاده کامران نوشته، او را دعوت به فتح هرات و تصرف خراسان نمودند. حاجی فیروزالدین از قضیه مطلع شد و شاهزاده ملک قاسم را از غوریان احضار نمود. شاهزاده کامران نیز به طرف هرات حرکت نمود. حاجی فیروزالدین به فرمانده لشکر ایران سردار اسمعیل خان دامغانی عریضه‌ای نوشته، پرداخت مالیات

هرات را متعهد شد. اسمعیل خان با دو برادرش مطلب خان و ذوالفقار خان و قوای کافی به طرف هرات حرکت کرده، عازم نبرد شدند. شاهزاده کامران که از حرکت قشون ایران مطلع گردید از سرداران عذرخواهی نموده، به طرف قندهار مراجعت نمود. حاجی فیروزالدین قوای ایران را در هرات جای داده، سکه و خطبه به نام شاهنشاه ایران اجراء نمود و پنجاه هزار تومان (۲۵۰۰۰۰ روپیه) به اضافه مالیات هرات را پرداخته، فرمانده قوای ایران پس از موفقیت به طرف مشهد مراجعت نمود.

از طرف دیگر چون حاجی فیروزالدین از مداخلات شاه محمود در هرات بیم داشت، حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروزالدین و ابراهیم خان هزاره را به تهران اعزام و هدایایی به فتحعلی شاه تقدیم و استدعای کمک در مقابل شاه محمود نمودند. فتحعلی شاه با حاجی آقا خان مساعدت نموده، به والی خراسان دستور داد که در موقع لزوم، مساعدت کند و ابراهیم خان به واسطه تحریکات سابق منفصل و ریاست هزاره را به آزاد خان پسر محمد خان هزاره محمول نمود.

در ۱۲۳۰ از طرف فتحعلی شاه، خلعتی به توسط میرزا محمد صادق وقایع‌نگار برای حاجی فیروزالدین فرستادند. مشارالیه نیز عبدالرشید خان درانی را با هدایایی نزد فتحعلی شاه اعزام نمود.

در ۱۲۳۱ شاهزاده محمد ولی میرزا به واسطه تحریکات اسحق خان قرایی، مشارالیه و پسرش حسینقلی خان را در مشهد طناب انداخته، خفه نمود و برای اینکه کسان اسحق خان، حاجی فیروزالدین را وادرار به عصیان ننمایند، میرزا عبدالکریم مستوفی را به هرات فرستاد، ولی حاجی فیروزالدین که خوی افغانی و دورویی را ترک نمی‌کرد باز به خیال سرکشی افتاده، فتحعلی خان مروزی را مأمور تصرف غوریان نمود. فتحعلی خان غوریان را متصرف و به واسطه رنجش خوانین خراسان از محمد ولی میرزا، حاجی فیروزالدین بیشتر قویدل شده، بر طغیان خود ادامه داد. از دربار ایران، حکومت خراسان به شاهزاده حسینعلی میرزا شجاع السلطنه واگذار و سردار اسمعیل خان دامغانی را با قوای خود مأمور موافقت با شاهزاده نمودند. شجاع‌السلطنه عفو ابراهیم خان هزاره را استدعا کرده، به همراهی خود به خراسان

آورد، سردار اسمعیل خان امرای خراسان را مطیع نمود.

در ۱۲۳۲ که شاهزاده شجاع السلطنه امور خراسان را مرتب نمود، حاجی فیروزالدین نیز عبدالرشید خان را برای تهنیت ورود حضور شجاع‌السلطنه اعزام داشت، ولی نظر به دورویی و مداخلاتی که حاجی فیروزالدین در امور غوریان می‌نمود شاهزاده شجاع‌السلطنه عازم تنبیه حاج فیروزالدین گردید.

در جمادی الثانی ۱۲۳۲ شجاع السلطنه از مشهد حرکت کرده خوانین قرایی و آزاد خان هزاره را تنبیه نمود و به طرف هرات حرکت نمود حاجی فیروزالدین، عطا محمد خان افغان را نزد شجاع‌السلطنه فرستاد که از مداخله در غوریان خودداری خواهد نمود و شاهزاده از تسخیر هرات صرف‌نظر نماید. شجاع السلطنه نپذیرفته، حرکت نمود و در پل نقره، اردوگاه قشون ایران را قرار داده، شهر هرات را محاصره نمود. امیر حسن خان مأمور حمله به دروازه درب جوشن و امیر علم خان مأمور حمله به دروازه قندهار و امیر قلیچ خان مأمور دروازه قوطی چای و محمد خان قرائی مأمور دروازه عراق و حسینعلی خان بیات مأمور دروازه ملک گردیدند و زد و خورد شروع شد. حاجی فیروزالدین استدعای عفو نمود و پنجاه هزار تومان خسارت لشکرکشی داده، سکه و خطبه را کمافی السابق به نام شاهنشاه ایران تعهد نموده و شاهزاده شجاع‌السلطنه از هرات مراجعت نموده، به تنبیه خوانین هزاره پرداخت با زحماتی که در قلعه بادغیس متحمل و با صدماتی طی طریق نموده بود، وارد مشهد شد و حاجی فیروزالدین مجددا عطا محمد خان افغان را با هدایایی به حضور شاهزاده شجاع السلطنه اعزام داشت و نظر به دورویی جبلی افاغنه، حاجی فیروزالدین در عین حال که نسبت به دولت ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده، شاهزاده ملک حسین پسر خود را با ناظر حسن خان روانهٔ کابل نمود و از شاه محمود تقاضای کمک و مساعدت نمود. شاه محمود نیز وزیر فتح خان را با چند نفر از برادرانش و قشونی که مورخین سی‌هزار نفر می‌نویسند روانه هرات نمود وزیر فتح خان تا نزدیکی هرات رسید، حاجی فیروزالدین از بیم آنکه مبادا حکومت هرات را از دست بدهد، حاجی آقا خان وزیرش را نزد وزیر فتح خان فرستاد که شما وارد هرات

نشوید، اول غوریان را از دست مأمورین ایران بگیرید. وزیر فتح خان فرستادگان حاجی فیروزالدین را دستگیر، دوست محمد خان و کهندل خان و یکی دو نفر دیگر از برادرانش را به شهر هرات فرستاد تا خزاین حاجی فیروزالدین را ضبط و هرات را تصرف نمایند. مشارالیهم داخل شهر شده، به خانه شاهزاده ملک قاسم ریخته، عده‌ای را مقتول و تمام اندوختهٔ حاجی فیروزالدین را ضبط کردند و مخصوصاً دوست محمد خان تمام جواهرات زنهای خانواده حاجی فیروزالدین را با سختی از آنها گرفت و حاجی فیروزالدین و شاهزاده ملک قاسم از شهر فرار نموده، در مقابل خیانت به دولت ایران در درجهٔ اول نتیجهٔ سوء عملیات خود را چشید و بالاخره با قوای وزیر فتح خان مشغول جنگ شده مجروح و دستگیر گردید، وزیر فتح خان او را با خانواده‌اش روانه قندهار نمود[1] و حاجی آقا خان و عبدالرشید خان را به قتل رسانید و نیز بعضی از مورخین می‌نویسند که وزیر فتح خان بعد از اسیر کردن خانواده حاجی فیروزالدین نسبت به زنها بی‌عفتی نموده و برادرش سردار دوست محمد خان برای اینکه جواهرات خانواده حاجی فیروزالدین را به وزیر فتح خان ندهد، بی‌خبر به طرف قندهار حرکت نمود. در بین راه خبر فتح هرات را به شاه محمود و شاهزاده کامران داده، خود عازم کشمیر شد که نزد عظیم خان برادرش اقامت نماید. محمد عظیم خان نیز از قضیه مستحضر شده، سردار دوست محمد خان را دستگیر و در کوه ماران محبوس نمود.

شاهزاده محمود در فراه متوقف و شاهزاده کامران وارد هرات شد، ولی رشته امور در دست وزیر فتح خان بود.

شاه محمود مخصوصاً شاهزاده کامران از اقتدار و نفوذ فتح خان باطناً راضی نبودند، وزیر فتح نیز در واقع اهمیتی به وجود شاه و شاهزاده نمی‌داد، برادر خودش

۱- میر اسمعیل بخارایی می‌نویسد: حاجی فیروزالدین مصمم بود دخترش را به شاه ایران بدهد، افاغنه نپذیرفته، او اصرار داشت برای اینکه زن شیعه نشود زهر خورده، خود را هلاک نماید و شاه محمود از قضیه مستحضر شده، او را عزل و روانه قندهار نمود ولی این خبر مقرون به صحت نیست

کهندل خان را مأمور فتح غوریان نمود، از دولت ایران به شاهزاده شجاع‌السلطنه امر شد که حدود ایالت خراسان را حفظ نماید. مشارالیه نیز محمد امین پازکی و قلیچ خان تیموری را مأمور حفظ قلعه غوریان نمود.

فتحعلی شاه میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله را برای استمالت امرای خراسان که در فتنه وزیر فتح خان داخل نشوند و سردار ذوالفقار خان و مطلب خان دامغانی را با قوای آنها مأمور حفظ سرحدات هرات نمود.

وزیر فتح خان حاکم خوارزم را نیز با خود متفق نموده در ذی‌الحجه ۱۲۳۳ از هرات خارج شد، محمد رحیم خان حاکم خوارزم به اراضی سرخس و دره جز حمله نمود، ولی شاهزاده شجاع السلطنه دفع افاغنه را اهم دانسته، با قوای خود در رجب ۱۲۳۳ از مشهد خارج شد و پس از تنظیمات نقاط خراسان بالاخره وارد کافرقلعه شد و چون بیش از دو فرسخ با قوای وزیر فتح خان فاصله نداشت با عده‌ای سوار زبده و توپخانه، شبانه به طرف افاغنه حرکت نمود و در اراضی کوسویه یا کهسان (هر دو تلفظ نوشته شده) تلاقی دست داد، وزیر فتح خان رسولی نزد شاهزاده شجاع السلطنه فرستاد که دولت ایران غوریان را به افغانستان واگذار نماید و حکومت تربت و با خزر را به محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره که به دولت ایران خیانت نموده، به وزیر فتح خان پیوسته بودند، واگذار نمایند.

شاهزاده شجاع‌السلطنه جواب داد شاه محمود پروردهٔ نعمت دولت ایران است و تو شخص خائن و بی‌عفت می‌باشی زیرا به خانوادهٔ سدوزایی خیانت کرده و حتی با زنهای آنها درآویختی و این اظهارات از تو لایق استماع نیست. محمد خان و ابراهیم خان را دست بسته به نزد ما بفرست والا آماده جنگ باش، بعد از این مذاکرات از طرفین حمله شروع شد.

قوای ایران در تحت فرماندهی شاهزاده شجاع‌السلطنه که خود با سواران کافی در قلب جای گزیده، میمنه را میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله و فضلعلی خان قاجار با سواران خواجه وند و عبدالملکی فرمان می‌دادند، پیاده افواج استرآباد با توپخانه نیز میمنه را تقویت می‌نمود، میسره را سردار ذوالفقار خان با افواج سمنانی و

دامغانی و سوارهٔ قراچورلو فرمان می‌داد. مطلب خان حاکم دامغان و علی‌اصغر خان بسطامی جناح میسره و حسینعلی خان بیات با افواج پیاده خراسانی جناح میمنه را حفظ می‌نمودند.

وزیر فتح خان با افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره در قلب جای گرفته، میمنه را سردار شیردل خان برادر وزیر فتح خان فرمانده بود. و عده‌ای سیستانی و جمشیدی و غیره تحت فرمان او بودند. میسره را سردار کهندل خان برادر دیگرش با لشکر هراتی و غیره فرمان می‌داد و بنیاد خان با سواران هزاره جناح میسره و محمد خان با جماعت فراه و اسفزار جناح میمنه را حفظ می‌نمودند.

در این جنگ قوای ایران نهایت رشادت و جلادت را نموده مخصوصاً شاهزاده شجاع‌السلطنه که شخصاً مرد شجاع و سپاهی با عزم بود نهایت رشادت را بروز داد. سلطان محمد خان کاکری در این گیر و دار خود را به شجاع‌السلطنه رسانیده، شمشیری به سر شاهزاده حواله نموده که سر خود را عقب کشیده، شمشیر بر اسب فرود آمد و ضارب طوری از شمشیر شجاع‌السلطنه مضروب گردید که سرش جدا شد و چهار نفر دیگر از همراهان کاکری به دست شجاع‌السلطنه کشته شدند.

در قشون افاغنه نیز وزیر فتح خان شخصاً مرد شجاع و جنگجویی بوده است و بیست برادر داشته که در محل خود اسامی آنها ذکر می‌شود و در جنگهای ایلیاتی سابق این مقدار قوم و برادر فوق‌العاده در میدان حرب مؤثر بوده است. سردار شیردل خان در این جنگ کشته شد، سردار ذوالفقار خان دامغانی در این جنگ نهایت شجاعت را بروز داد و بالاخره پس از کشمکشها و زد و خوردهای شدید گلوله به دهان وزیر فتح خان خورد و او را از میدان جنگ بیرون کشیدند و قشون افاغنه رو به هزیمت نهاد و طوری هزیمت یافت که در هرات توقف نکرده، به طرف اسفزار که بیست فرسنگ است فرار نمودند و البته در جنگهای عشایری به هر طرف که شکست وارد شود نگاهداری فراریان غیر ممکن می‌شود. معتمدالدوله که در بین گیر و دار به طرف کوسویه تاخته، سوارهٔ بنیاد خان را قوای شاهزاده شجاع‌السلطنه تصور کرده نزد آنها می‌رود. بنیاد خان نیز او را دستگیر، ولی از ترس شاهزاده شجاع‌السلطنه و

قوای ایران، معتمدالدوله را نزد شجاع السلطنه فرستاده طلب عفو نمودند، شاهزاده نیز آنها را عفو نموده محمد خان قرایی را به وساطت معتمدالدوله و سایر همدستان وزیر فتح خان را مثل بنیاد خان هزاره و پلنگ توش خان و قلیچ خان و بعضی از سرکردگان دیگر را که به اردوی شجاع‌السلطنه حاضر شده بودند مورد عفو و اغماض قرار داده و حکومت غوریان و باخزر را به بنیاد خان سپرد و رحیم خان حاکم خوارزم نیز از حرکت فتحعلی شاه به طرف خراسان ترسیده، به طرف خوارزم مراجعت نمود.

در حینی که هنوز نتیجه جنگ شجاع‌السلطنه با وزیر فتح خان معلوم نبود، شبی حاجی محمد حسین خان مروزی فخرالدوله که از رجال دربار تهران بود، خواب دید که ذوالفقار خان دامغانی را در زندگانی پوست می‌کنند، با نهایت وحشت فردا به دربار آمد و هراسناک اظهار داشت که می‌ترسم ذوالفقار خان کشته شده و وهمی به قشون دولت ایران رسیده باشد. فاضل خان گروسی که شخصی فاضل و ادیب و مورخ بوده اظهار می‌دارد اندیشهٔ بی‌جا ننمایید، ذوالفقار وقتی از غلاف بیرون می‌آید که بر دشمن ظفر یابد؛ حضار او را تحسین کرده و روز هفتم خبر فتح از خراسان رسید.

در نتیجه این جنگ و شکست افاغنه، غنایمی به دست قشون ایران افتاد و شاهزاده شجاع‌السلطنه به واسطهٔ مسافرت فتحعلی شاه به خراسان به طرف هرات نرفته، به مشهد مراجعت کرد و وقایع را به عرض شاهنشاه ایران رسانید و مورد مراحم ملوکانه گردید.

کوری و قتل وزیر فتح خان و خاتمهٔ کار او

شاه محمود و شاهزاده کامران که در راه، خبر فتح هرات را شنیدند، شاه محمود در فراه اقامت نمود و شاهزاده کامران وارد هرات شد و از شکست وزیر فتح خان دانست که مخاصمه با دولت ایران مضر است. علیهذا منصور خان را با عریضه معذرت به مشهد نزد شاهزاده شجاع السلطنه فرستاد که اقدام وزیر فتح خان بدون

اجازه شاه محمود و من بوده، فرستاده مشارالیه را در مشهد به حضور فتحعلی شاه بردند. از طرف دولت ایران جواب داده شد در صورت صحت، وزیر فتح خان را به مشهد بفرست و تحویل مأمورین دولت ایران بده و یا اینکه وزیر فتح خان را به جرم خیانتی که نسبت به ایران نموده کور کن.

منصور خان به هرات مراجعت و اوامر دولت ایران را ابلاغ نمود. شاهزاده کامران که باطناً با وزیر فتح خان خصومت داشت و شاید وزیر فتح خان نیز منتظر موقع مناسبی بوده که پسر را نزد پدر متهم نماید، علیهذا شاهزاده کامران، وزیر فتح خان را کور و محبوس نمود. برادرهای وزیر فتح خان، سردار شیردل خان و سردار کهندل خان از هرات فرار کرده، در قلعه نادعلی خبر کورکردن وزیر فتح خان را به مادرش داد و خود به طرف قندهار حرکت کردند.

بعد از کور کردن وزیر فتح خان، برادرش سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر با دوست محمد خان به طرف پیشاور حرکت کردند و ضمناً شاه شجاع را دعوت نمودند که بر علیه شاه محمود قیام نماید. شاه شجاع که مدتی بود به وسیلهٔ ژنرال لونیختر انگلیسی و بعد به وسیله مستر مری با انگلیس‌ها روابط محرمانه ایجاد نموده بود و انگلیس‌ها مشغول مقدمات مداخله به افغانستان بودند از انگلیس‌ها مشورت نمود. چون مقدمات کار انگلیس‌ها حاضر نبود، اقدام شاه شجاع را بر علیه شاه محمود تصویب نکردند، ولی شاه شجاع به اظهارات سردار محمد عظیم خان اطمینان نموده، به طرف پیشاور حرکت نمود و سمندر خان بامیزایی که طرفدار شاه محمود بود، دومرتبه با شاه شجاع جنگید و هر دو مرتبه مغلوب شد و طرفداران شاه شجاع مثل سردار مدد خان و سردار پردل خان و سردار سربلند خان پسر وزیر فتح خان نیز به مشارالیه پیوسته، به خیال تصرف قندهار حرکت کردند. سردار محمد عظیم خان، دوست محمد خان برادرش را که در کوه ماران محبوس بود خلاص نمود و با سردار یار محمد خان روانه پیشاور ساخت. مشارالیهم پیشاور را متصرف و چون از شاه شجاع خبری به آنها نرسیده بود، شاهزاده ایوب را به پادشاهی برداشته، در پیشاور به سلطنت منصوب نمودندو خودشان عازم تسخیر کابل شدند. سردار محمد

عظیم خان که از اقدامات دوست محمد خان اطلاعی نداشت به حضور شاه شجاع رسید و متفقاً به طرف پیشاور حرکت کردند. شاهزاده ایوب پس از استحضار از وقایع فرار نمود و شاه شجاع وارد پیشاور شد.

سردار محمد عظیم خان مجدداً با شاهزاده ایوب سازش کرد و او را نزد خود خواند و در خیال دستگیری شاه شجاع برآمد. مشارالیه مطلع شد و بالاخره کار به مخاصمه کشید.

در باغ علی مردان دست به گریبان شده، قورخانه شاه شجاع آتش گرفت و هزیمت یافت. سردار محمد عظیم خان با شاهزاده ایوب وارد پیشاور شدند و شاه شجاع مجدداً به شکارپور مراجعت نمود.

سردار دوست محمد خان که به طرف کابل حرکت نموده بود، در جلال‌آباد عطا محمد خان او را به گرفتن کابل دعوت کرد. دوست محمد خان با دو برادرش پیر محمد خان و یار محمد خان حرکت کردند. شاهزاده جهانگیر حاکم کابل فرار کرد و در بالاحصار متحصن و دوست محمد خان کابل را متصرف شد و عطا محمد خان را چون محرک کوری وزیر فتح خان می‌دانست کورش نمود و بالاحصار را محاصره کرد. شاهزاده جهانگیر شبانه از بالاحصار فرار نمود و خود را به قندهار به شاهزاده محمود و شاهزاده کامران رسانید.

شاهزاده کامران و شاه محمود که می‌دانستند کوری وزیر فتح خان، تولید زحماتی خواهد نمود، امور هرات را منظم نمودند و به سوی قندهار حرکت کردند و در قندهار مشغول جمع‌آوری قوا شده در ۱۲۳۴ وزیر فتح خان را نیز برداشته، به طرف کابل حرکت و بعد از حرکت از غزنین در سیدآباد، شاه محمود، رؤسای درانی را خواسته، امر به قتل وزیر فتح خان نمود. مشارالیهم نیز هر یک ضربتی به وزیر فتح خان زده، کارش را تمام کردند.

بعد از این واقعه شاه محمود و شاهزاده کامران حرکت کرده، در قلعه قاضی با سپاه سردار دوست محمد خان روبرو شدند.

محاربهٔ شاه محمود با سردار دوست محمد خان

سردار دوست محمد خان که به طرف قندهار حرکت کرده بود، در قلعه قاضی به قوای شاه محمود حمله نمود و بالاخره در نقطه تپه‌های بین هندکی و چهارآسیاب جنگ شروع شد. در روز اول نتیجه به‌دست نیامد و دلاور خان الکوزایی از شاه محمود جدا شده، به سردار دوست محمد خان ملحق شد و دوست محمد خان مراسله‌ای به نام عطا محمد خان به شاهزاده کامران نوشت که رؤسای قوای خودتان امشب شما را دستگیر و به دوست محمد خان خواهند سپرد.

شاهزاده کامران و شاه محمود به این حیله دچار وحشت شده و شبانه فرار کردند در بین راه شنیدند که سردار شیردل خان و سردار پردل خان برادران وزیر فتح خان شهر قندهار را متصرف شدند، علیهذا از رفتن به قندهار نیز فسخ عزیمت نمودند.

شاهزاده حاجی فیروزالدین که در حبس شاه محمود بود، در این موقع فرار کرده، در مشهد به حضور شجاع‌السلطنه رسید، مورد مرحمت واقع شد و سردار کهندل خان و سردار شیردل خان و سردار پردل خان که از حرکت شاه محمود به طرف کابل مطلع شدند، به شهر قندهار حمله نمودند. گل محمد خان فوفل‌زایی به قلعه‌داری پرداخت و برادرهای وزیر فتح خان بالاخره شهر را تسخیر و گل محمد خان فرار نمود و به شاه محمود ملحق شد و با شاه محمود و شاهزاده کامران از راه کتل کهندلان و غورات حرکت کرده، وارد هرات شدند.

شروع اقدامات انگلیس‌ها

دولت انگلیس برای تصرف بقیه هندوستان خود را تا سند رسانید و شاه شجاع را برای اطاعت به خود حاضر نمودند و مستر الفنستین که با شاه شجاع سابقه دوستی داشت، به عنوان دفع سارقین با قوای انگلستان وارد سند شد. سردار محمد عظیم خان که بعد از وزیر فتح خان از سایر برادرها بزرگتر بود، زمام امور را در دست گرفته، شاهزاده ایوب را که به شاهی انتخاب کرده بودند، در کابل حبس نمود و شاهزاده محمد اسمعیل پسر شاهزاده ایوب را به قتل رسانید و حکومتها را بین

برادرهای خود تقسیم نمود، سپس عازم هندوستان گردید. شاه شجاع از موفقیت خود موقتاً مأیوس شده، به طرف لودهیانه مراجعت نمود. محمد عظیم خان که تصور می‌نمود رؤسای سند با او همراه بوده، موفق به تسخیر آنجا می‌شود، بعد از رسیدن به آنجا متوجه شد که اشتباه نموده و بدیهی است که تحریکات انگلیس‌ها ممکن نبود بگذارد که دیگر افاغنه بر این بلاد دست یابند. به هر حال سردار محمد عظیم خان برای اطمینان خاطر، حبیب‌الله خان پسر نواب عبدالجبار خان برادرزادهٔ خودش را نزد میران سند فرستاد و عذرخواهی نمود، ولی موفق نشد که مساعدت و همراهی آنها را جلب نماید.

شاه محمود و شاهزاده کامران که به هرات رسیدند، دیگر قدرت دست یافتن به سایر بلاد افغانستان [را] نداشتند و نسبت به ایران نیز دورویی و خدعه را مثل رویه همیشه افاغنه پیش گرفته و برای اغفال دولت ایران، خالق داد خان درانی را با پنج هزار تومان و یک زنجیر فیل نزد شجاع‌السلطنه فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد نمودند.

بنیاد خان هزاره که نسبت به ایالت خراسان اطاعت نمی‌نمود، مورد تنبیه واقع و پس از شکست طرف هرات فرار نمود. شاهزاده شجاع‌السطنه ریاست هزاره را به ابراهیم خان واگذار [کرد]. شاه محمود بنیاد خان را به هرات راه نداده و از بیم اینکه مبادا شجاع‌السلطنه متوجه هرات شود، سید کریم افغان را با عریضهٔ اطاعت نزد شجاع‌السلطنه اعزام داشت و شاهزاده از این موقع استفاده نکرده، فتنه هرات را یک مرتبه ریشه‌کن ننمود و در ۱۲۳۵ به مشهد مراجعت کرد و میرزا موسی گیلانی را به هرات اعزام [کرد] مشارالیه نیز سند تعهد پرداخت مالیات همه سالهٔ هرات را از قرار سالی ده هزار تومان از شاه محمود گرفته، با هدایایی به خدمت شاهزاده شجاع‌السلطنه مراجعت نمود و مراتب را به دربار تهران اطلاع داد.

فوت سردار محمد عظیم خان و اقدامات سردار شیردل خان

در ۱۲۳۸ سردار محمد عظیم خان فوت نمود و سردار حبیب‌الله خان پسرش

زمام امور را به‌دست گرفت، ولی سردار دوست محمد خان اطاعت نکرده، از غزنین عزم تسخیر کابل نمود و در سیدآباد با برادر زاده خود جنگیده مغلوب شد و به غزنین مراجعت و دو مرتبه جمع آوری سپاه نمود، به کابل حمله نمود و این دفعه دوست محمد خان غلبه نموده، کابل را متصرف شد. سردار شیردل خان که به خیال گرفتن هرات برای جنگ با شاه محمود رفته بود، بعد از مطلع شدن از مرگ محمد عظیم خان، بطرف قندهار و کابل مراجعت کرد. سایر برادرها نیز از هر طرف به سوی کابل حرکت نمودند. سردار عطا محمد خان و سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان با سرداردوست محمد خان متفق شدند که سردار شیردل خان را به کابل راه ندهند. مشارالیه نیز از قندهار حرکت [کرد] و بالاخره در قلعه قاضی جنگ شروع و شیردل خان فاتح شده، به طرف کابل حرکت نمود و در قریه نانک‌جی مجدداً به زد و خورد پرداخته، باز هم دوست محمد خان شکست خورد و به کابل عقب نشست و در قسمت شرقی شهر مشغول مدافعه شد، از این قسمت نیز به بالا حصار شتافت و زد و خورد ادامه داشت و غلبه قطعی دست نمی داد و بالاخره برادرها در خانه نواب عبدالحبار خان اجتماع و با یکدیگر صلح نمودند و سردار شیردل خان، خدای نظر خان غلیجایی خالوی خود را با غیاث‌الدین خان الکوزایی مأمور اخذ مالیات زمان محمد عظیم خان نمود و مشارالیه به قدری به اهالی فشار اورد و تعدی نمود که جماعت بلوا نمودند. سردار شیردل خان که در خیال مبارزه بود به نصیحت و مآل اندیشی سردار یار محمد خان با ملایمت رفتار و از شورش جلوگیری نمود. سایر برادرها، دوست محمد خان به حکومت کوهستان و امیر محمد خان به حکومت غزنین و نواب عبدالجبار خان به حکومت لمقان و محمد زمان خان به جلال‌آباد و عطا محمد خان و نواب اسد خان و رحمدل خان کمافی‌السابق به حکومت پیشاور و دیرجات رهسپار شدند. سردار شیردل خان در ۱۲۳۹ سردار یا محمد خان را به حکومت کابل منصوب و خود عازم قندهار گردید. سردار عطا محمد خان که در پیشاور مریض بود در ۱۲۳۹ فوت نمود.

در ۱۲۴۱ مردم دیرجات سند به سردار رحمدل خان شوریده، مشارالیه به طرف

قندهار فرار نود و سردار شیردل خان که در صدد حمله به دیرجات بود در ۱۲۴۲ فوت نمود و سردار دوست محمد خان که حاکم کوهستان بود به طرف کابل حرکت نمود، برادرش سلطان محمد خان مانع شد و پس از زد و خورد دوست محمد خان غالب آمده، کابل را تصرف و سلطان محمد خان را در کابل نگاه داشت، ولی مشارالیه فرار نموده، در پیشاور به سردار یار محمد خان پیوست.

در این موقع سید احمد و مولوی اسمعیل هند که به عنوان مهدی موعود در هند قیام کرده بودند و انگلیس‌ها هر دو را تبعید و عازم مکه گردانیدند، از راه کابل مراجعت و هر قدر جد و جهد کردند دوست محمد خان را بر علیه سنکهه‌ها به جنگ بکشانند موفق نشدند، علیهذا به طرف پیشاور حرکت کرده در آنجا سردار یار محمد خان را به جهاد دعوت و مشارالیه اغفال شد و با سپاهی رو به جانب سنکهه‌ها نهاد و باهری سنکهه سپهسالار رنجیت سنکهه جنگ نموده مغلوب شد و مهدی موعود نیز که در روی فیل نشسته بود و پاهای فیل را با زنجیر بسته که پشت به جهاد ننماید، به محض گرم شدن میدان حرب از فیل به زیر جسته و با مادیانی رو به فرار نهاد، در هر حال قوای افاغنه شکست خورده، رو به فرار گذاشتند.

سردار پردل خان که از تصرف کابل و فرار سلطان محمد خان مطلع شد، به عزم جنگ با سردار دوست محمد خان به طرف کابل حرکت نمود، در منزل گاه سر چشمه جنگ شروع شد و بالاخره سردارها با هم صلح نودند به این شرط که سردار پردل خان به حکومت قندهار قناعت نماید و غزنین و کابل با سردار دوست محمد خان باشد و سر کردگانی که از طرفین در قندهار یا کابل و غزنین هستند از محل بلوکات آنجا مواجب گرفته و اعاشه نمایند.

مخالفت شاهزاده کامران و شاه محمود و مداخلهٔ ایران

در ۱۲۴۱ بین شاه محمود و شاهزاده کامران پسرش اختلاف و خصومتی حاصل شد، شاه محمود از بیم اینکه به‌دست پسرش دستگیر و محبوس بشود، به طرف فراه حرکت کرد و جمعیتی دور خود جمع نمود. شاهزاده کامران عریضه‌ای به حضور

شجاع السلطنه نوشته استدعای کمک نمود و شجاع السلطنه محمد امین پازکی را با پانصد سوار به کمک شاهزاده کامران فرستاد. شاه محمود از منزل بادغیس، با سرعت خود را بدامنه کمر کلاغ رسانیده، به کنار هرات آمد و با چهار هزار عده خود حمله نمود. شاه محمود خود را به نواده‌اش جهانگیر میرزا رسانیده، او را از پیش برداشت و شهر را محاصره نمود. شاهزاده کامران مراتب را به شاهزاده شجاع السلطنه گزارش داد. شجاع السلطنه از نیشابور خود را پنج روزه به هرات رسانیدو با شاه محمود در آویخت، شاه محمود شکست خورد و فرار نمود و شاهزاده شجاع السلطنه وارد هرات شد. شاهزاده کامران تمام خزاین و جواهرات خود را به حضور شاهزاده شجاع السلطنه تقدیم نمود. شاهزاده فقط یک انگشتر عقیق برداشته، بقیه را به شاهزاده کامران رد نمود و او را مورد الطاف قرار داد و پسر خود ارغوان میرزا را پنج هزار سوار در هرات ساخلو گذارده، به طرف مشهد حرکت نمود، محرم ۱۲۴۲.

توسل قزلباش‌های کابل به شاهنشاه ایران

در ۱۲۴۳ به واسطه فشار بچه‌های سردار پاینده خان و تصرف هرات از طرف دولت ایران و اقامت شاهزاده ارغوان میرزا در هرات و رنجش اهالی از برادرهای وزیر فتح خان، جماعت قزلباش کابل عریضه به حضور فتحعلی شاه عرض کرده، به وسیله حسینقلی خان جوانشیر به تهران فرستادند که نظر به اینکه جماعت قزلباش به ایران نزدیک و از قدیم مطیع سلاطین ایران بوده‌ایم، یکی از شاهزادگان را با لشکر به این طرف اعزام فرمایند، ما نیز با او متحد شده، شر پسرهای سردار پاینده خان را رفع و آنها را به دولت ایران تسلیم نماییم. در بار ایران که به واسطه جنگ با روسیه فرسوده و خسارت زیادی متحمل شده بود و با دولت انگلیس نیز عهد نامه‌ای داشت که اعزام قشون به آن طرف موجب رنجش آنها می‌شد، بر طبق تقاضای جوانشیر نامه‌ای به والیان سند نوشته و حسینقلی خان را از راه سند امر به مراجعت نمود و رنجیت سنکهه نیز از و ضعیت افاغنه استفاده کرده، آن‌حدود را تا کشمیر و پنجاب و اتک متصرف شد. سید احمد که سابقاً ذکر شد جمعیتی دور خود جمع کرده ، به قلعه اتک حمله کرد

واز تصرف رنجیت سنکهه خارج نمود، مولوی اسمعیل نیز با جمعیتی به سید احمد پیوست و درنتیجهٔ جنگ سردار یار محمد خان کشته شد و جمعیتش هزیمت یافتند.

بعد از قتل سردار یار محمد خان، سردار سلطان محمد خان برادرش آهنگ جنگ با سید احمد نمود و عبدالرسول خان نواده رحیم داد خان را به مدافعه گسیل داشت. مشارالیه نیز در جنگ با سید احمد کشته شده، جمعیتش منهزم گردید. سردار سلطان محمد خان با حبیب‌الله خان پسر سردار محمد عظیم خان با جمعیتی با سید احمد در آویختند. آنها نیز شکست خورده مغلوب شدند و سید احمد که معروف به اخباری است، مراسله‌ای به برادر سلطان محمد خان نوشته، او را به اطاعت خود دعوت نمود و مشارالیه ترسید و از پیشاور فرار نمود و سید احمد اخباری پیشاور را متصرف شد. ملا مظهر علی را به حکومت آنجا گماشت و سردار سلطان محمد خان از علاقه دو آبه و غیره جمعیتی جمع نموده، به پیشاور حمله نمودند و شهر را متصرف و ملا مظهر علی و عده‌ای از طرفداران سید احمد اخباری را کشت. سید احمد با عدهٔ زیادی حاضر به جنگ شد و جماعت سنکهه‌ها نیز با سردار سلطان محمد خان بر علیه سید احمد اخباری متفق شده بالاخره سید احمد به‌دست سنکهه‌ها کشته شد و سلطان محمد خان نیز از عهده جماعت سنکهه برنیامد ناچار به سردار دوست محمد خان مراجعه نموده که با گروه سنکهه جهاد نمایند و رنجیت سنکهه تمام آن حدود را به استثنای شهر پیشاور متصرف و دست افاغنه را به‌کلی کوتاه نمود.

در این تاریخ رنجیت سنکهه قوی‌ترین راجه‌های هندوستان و دارای قوای نظامی نسبتاً منظمی بود زیرا چهار نفر از افسران پرشور قشون ناپلئون بناپارت را استخدام نموده و این چهار نفر که آلارد، ونتورا، آویتابیلی و کورت [1] نام داشته، قوای مهاراجه و رنجیت سنکهه را تربیت نموده و تشکیلاتی داده بودند که در آن تاریخ به‌طوری که گفته شد قویترین قوای هندوستان بود و انگلیس‌ها با صبر و سیاست ملایمت با او رفتار و تا حیات داشت در امور داخلی او دخالت نمی‌کردند.

1- Allard, Vantura, Avitabili, Court

رنجیت سنکهه افاغنه را از هندوستان بیرون کرد، سر حدات خود را تا دهنه خیبر و کوههای افغانستان جلو برد و این وضعیت را ایجاد نمود که بعد از مرگش به نفع انگلیس‌ها ضمیمه سایر متصرفات آنها شد.

فوت شاه محمود

شاه‌پسند که از دوستان شاه محمود بود عازم مشهد گردید که حضور شجاع السلطنه مشرف شده، قراری برای حکومت شاه محمود در هرات بدهد، ولی قبل از نیل به این مقصود شاه محمود در ۱۲۴۴ وفات نمود و شاهزاده کامران با خاطری آسوده مشغول حکومت هرات گردید و از طرفی عطا محمد خان الکوزایی و سردار پردل خان نیز فوت نمودند و شاهزاده کامران یار محمد خان برادر زاده عطا محمد خان را به وزارت خود در هرات انتخاب نمود و بعد از فوت سردار پردل خان حکومت قندهار به سردار کهندل خان و سردار رحمدل خان و سردار مهردل خان قرار گرفت و عبدالصمد خان تبریزی از گماشتگان محمد علی میرزا نواده فتحعلی شاه که در هندوستان بود به کابل آمده، در خدمت سردار دوست محمد خان مشغول خدمت شد و اولین فوجی که به ترتیب نظام تنظیم یافت در افغانستان به‌دست عبدالصمد خان بود زیرا تا آن تاریخ اهالی افغانستان از نظام منظم اطلاع و استحضاری نداشتند.

قتل حاجی فیروزالدین

حاجی فیروزالدین برای دوباره به‌دست آوردن حکومت هرات به ایران آمده، در ترشیز مقیم شد و در این موقع شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه عازم خراسان گردید و حاجی فیروزالدین به وسیله پلنگ توش خان جمشیدی اقدام نمود که به ایالت هرات مأمورشود.

در رمضان ۱۲۴۶ شبی گماشته حاجی فیروزالدین در غیر موقع از منزل خارج می‌شود و چون شهر ترشیز در موقعیت نظامی بود و خسرو میرزا از طرف نایب

السلطنه مأمور تأدیب محمد تقی خان عرب حاکم ترشیز بود قراولان او را دستگیر می‌نمایند. حاجی فیروزالدین برای استخلاص گماشته خود بیرون آمده، نسبت به قراولان درشتی می‌نماید و به‌دست قراولان کشته می‌شود.

اقدامات شاه شجاع به تحریك انگلیس‌ها

در ۱۲۴۷ که شاه شجاع مأیوسانه در لودهیانه روزگار می‌گذرانید کاپتن میکشن انگلیسی با او ملاقات و او را به خیال رسیدن مجدد به سلطنت افغانستان امیدوار می‌نماید و شاه شجاع مشغول تهیه لوازم کار شد. در این موقع مستر دیک انگلیسی به عنوان ریاست کمیسیون با عده‌ای مستخدمین نزد شاه شجاع رفته و بعد از آن کاپیتن کلارد مارتین و کاپیتن میکشن به شاه شجاع وعده دادند که او را تقویت نمایند، علیهذا شاه شجاع به مختصر زد و خورد امرای سند را با خود همراه نمود و به تجهیز لشکر پرداخت و چون شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه در خراسان مقیم بود و مصمم گردیده بود که کار هرات را یکسره نماید، انگلیس‌ها به تحریک و دسیسه پرداخته، شاه شجاع را راهنمایی کردند که به قندهار حمله نماید و به واسطه سابقه با مشارالیه و مراوداتی که با او داشتند مطمئن شده بودند که با وضعیت فعلی شاه شجاع آلت خوبی در دست انگلیس‌ها خواهد بود و صحیح هم عمل نموده بودند زیرا شاه شجاع در اثر آلت شدن به سیاست انگلستان، به سلطنت خانواده سدوزایی خاتمه داد. به هر حال شاه شجاع به توصیه و مشورت دوستان انگلیس خود عازم تسخیر قندهار شد. از طرف دیگر انگلیس‌ها مستر مکنیل را به سفارت نزد نایب السلطنه به مشهد فرستاد که از حمله قشون ایران به هرات جلوگیری نماید و عباس میرزا مطلوب آنها را انجام نداده، بی نیل به مقصود مراجعت نمودند و انگلیس‌ها از این وقت مصمم شدند که برای دولت ایران به‌دست دیگران مشکلاتی ایجاد نمایند و برای این عمل بهتر از خود افاغنه کسی نبود، علیهذا شاه شجاع را به تصرف افغانستان تحریص و ترغیب نموده و بالاخره در ذیقعد ۱۲۴۹ شاه شجاع را با سی هزار جمعیت از لودهیانه و سند به سمت قندهار روانه نمودند. مشارالیه در ذی حجه ۱۲۴۹ در بندذاکرد نزدیکی شهر قندهار

فرود آمده، آنجا را محل اردوی خود قرار داد.

تعمیم نایب‌السلطنه به تسخیر هرات

در ۱۲۴۸ شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه به طرف خراسان حرکت نمود و بعد از تمشیت امور آنجا و تنبیه کردن امرای متمرد عزم تسخیر هرات نمود. شاهزاده کامران که طبق خوی افغانی همیشه در مقابل قشون، مطیع و بعد متمرد بود، یار محمد خان را به عنوان عذر خواهی نزد نایب السلطنه فرستاد. عباس میرزا جواب داد افغانستان همیشه جزء ایران بوده، بعد از قتل نادر، احمد خان درانی چندی در آنجا حکومتی تأسیس کرد و کریم خان موفق به تنبیه و مطیع ساختن مشرق ایران نگردید. حال باید سکه و خطبه به نام ایران مجری شود و مالیات هرات را بپردازید و خود شاهزاده کامران نیز در مشهد به حضور ما حاضر شود و پسرش را نیز گرو بدهد و الا به قهر و غلبه هرات را تصرف خواهم کرد و چون شاهزاده کامران مقصودش اغفال نایب السلطنه بود علیهذا نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا را مأمور تسخیر هرات نمود. شاهزاده فیروز میرزا با افواج آذربایجانی و نجفعلی خان شادلو و امیر علینقی خان طبسی و امیر اسدالله خان امیر قائنات در رکاب شاهزاده محمد میرزا حرکت کردند. نایب السلطنه قائم مقام را نیز متعاقباً با عدهٔ کافی به سمت هرات اعزام داشت. قشون ایران در قلعهٔ کوسویه به مقاومت برخورده، به حمله و یورش کار قلعه را خاتمه داده، مستحفظینی از قشون ایران گذارده، به طرف هرات حرکت کردند و بدون توجه به قلعه غوریان روانه هرات شده، شاهزاده کامران با قوای خود عزم جنگ نموده، از قشون ایران شکست خورد به هرات فرار نمود. قائم مقام که از مشهد عازم وقلعه غوریان را در دست افاغنه دید این خبط را برای عملیات نظامی مضر دانست. علیهذا دو هزار نفر به محاصره قلعه غوریان گماشته، خود روانه هرات شد. شاهزاده کامران مجدداً با عده‌ای بیرون تاخت و این مرتبه نیز شکست خورده در شهر پناهنده گردید. قشون ایران شهر را محاصره نمودند، ولی تقدیر با عمل و جد و جهد دگرگون نشود، خبر فوت شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه رسید، علیهذا محمد میرزا، میرزا موسی

گیلانی و نجفعلی خان کرد شادلو را به شهر هرات فرستاد و با شاهزاده کامران صلح کردند و شاهزاده محمد میرزا به مشهد مراجعت نمود. یار محمد خان افغان از طرف شاهزاده کامران قرارداد صلح را تنظیم و شاهزاده متعهد گردید سکه و خطبه بنام شاهنشاه ایران مجری دارد و سالی ۱۵ هزار تومان مالیات هرات را بپردازد.

حرکت شاه شجاع به طرف قندهار

بعداز رسیدن شاه شجاع به قندهار، چند مرتبه به شهر حمله نمود، ولی وفق به تسخیر شهر نشد و حاکم قندهار از برادرش سردار دوست محمد خان کمک خواسته سردار دوست محمد خان نیز از کابل به طرف قندهار حرکت نمود. محاصره قندهار ۴۹ روز طول کشید. شاه شجاع یک شب به قلعه حمله نمود و جد و جهد بسیار کرد و برادر زاده سمندر خان نیز کشته شد، ولی نتیجه به‌دست نیامد. سردار کهندل خان و سردار مهردل خان برای اینکه وقت بگذرانند تا سردار دوست محمد خان برسد، گاهی با شاه شجاع جنگ و گریز کرده و باز به شهر پناهنده می‌شدند. بالاخره در ۲۲ صفر ۱۲۵۰ در موقعی که سردار کهندل خان و سردار مهردل خان و سردار محمد صدیق خان و میرافضل خان و سیدال خان و خدا نظر خان از شهر قندهار خارج شده و با شاه شجاع به زد و خورد مشغول بودند، سردار دوست محمد خان نیز با جمعیت خود از کابل رسیده وارد جنگ شد و تا نزدیک شام میدان حرب دوام داشت و بالنتیجه قوای سردار دوست محمد خان عقب نشست و شاه شجاع با سردار سمندر خان مصمم حمله شبانه شدند و به اردوی پسرهای سردار پاینده خان حمله کرده، پس از زدو خورد شدید، قوای شاه شجاع غلبه نموده بود که متحدین سردار دوست محمد خان، کهندل خان و مهردل خان و میر افضل خان و سیدال خان از کمین گاه خارج شده، به قوای شاه شجاع حمله نمودند. این مرتبه شاه شجاع شکست خورده، رو به فرار نهاد و قوای او منهزم و متفرق گردیده، شاه شجاع در لاش جوین توقف نموده، سردار دوست محمد خان و برادرانش فاتح شده و ژنرال کمنل انگلیسی که دراردوی شاه شجاع بود به‌دست محمد افضل خان پسر سردار دوست محمد خان اسیر شد.

شاه شجاع که در لاش جوین نزد صالو خان توقف نموده بود، الله داد پیش خدمت خود را به هرات فرستاد، شاهزاده کامران را از قضیه مستحضر ساخت. شاهزاده کامران حاجی فیروز خواجه را با هدایایی نزد شاه شجاع فرستاد و تقاضا کرد در فراه اقامت نماید. شاهزاده خسرو میرزا از مشهد او را دعوت نمود که به ایران برود، ولی انگلیس‌ها طوری شاه شجاع را فریفته بودند که در هر حال امیدواری و اطمینانش به انگلیس‌ها بود و با اینکه علم خان نورزایی و محمد عظیم خان فوفل‌زایی و سیف‌الدین خان بامیزایی و آقاجان خان اسحق‌زایی و غلام نبی خان علیزایی اصرار می‌کردند که طرف قندهار حمله نماید و صالو خان نیز جدیت می‌کرد که به مشهد رفته به دولت ایران متوسل شود و خوانین درانی و ایماقی نیز او را به هرات دعوت می‌کردند، معهذا از راه بلوچستان عازم لودهیانه شد که با کمک انگلیس‌ها که قبلاً به او وعده مساعدت و کمک نظامی کرده بودند، مجدداً به قندهار حمله نماید و انگلیس‌ها نیز از این نقشه، مقصود اصلیشان این بود که افغانستان را تحت الحمایه خود قرار داده، از مراوده با دولت ایران ممنوع دارند و بالاخره امرای آنجا را در تحت قیمومیت خود داشته و آنها را به اجرای سیاست خودشان مجبور نمایند.

شاه شجاع در بین راه به خانه مهراب خان بلوچ رفت وسردار رحمدل خان با پانصد سوار متعاقب شاه شجاع بود و هر قدر سعی کرد که مهراب خان او را به رحمدل خان بدهد نتیجه نداد و علیهذا بدون موفقیت مراجعت نمود و شاه شجاع به طرف لودهیانه حرکت کرد. در بین راه سردار سمندر خان فوت نمود و شاه شجاع در ذیقعده ۱۲۵۰ مجدداً وارد لودهیانه شد، ولی انگلیس‌ها هنوز نقشه عملشان کامل نبود. علیهذا با وعده و وعید شاه شجاع را ساکت نموده و چهار سال به همین منوال گذشت تا نقشه سیاست انگلستان حاضر و امر به اجرای نقشه مذکور از لندن به لرداکلند فرمانفرمای هندوستان رسید و اجرای این تصمیم موجب شد که خسارت مهمی به ممالک وارد گردید و برای روشن شدن موضوع باید وقایع دیگر را نیز شرح دهیم.

مأمورین دولت انگلستان که با تدابیرخود باید امرای هند و افغان را بروی هم واداشته و بالاخره خود مالک الرقاب گردند، در این موقع رنجیت سنکهه را وادار

نمودند که افاغنه را به آن طرف خیبر رانده، پیشاور و کشمیر و غیره را خود متصرف شود که بالمآل انگلیس‌ها متصرف گردند. سردار دوست محمد خان در ۱۲۵۳ سردار محمد افضل خان و محمد اکبر خان پسران نواب عبدالجبار خان را با لشکری مأمور تسخیر پیشاور نمود و غافل بود که این مرتبه دست دیگری در کار است. مأمورین افغانستان در لوارک واقع در داخل دره خیبر با قشون سنکهه به فرماندهی هری سنکهه روبرو شده و پس از چند روز جنگ با اینکه هری سنکهه سپهسالار قشون رنجیت سنکهه کشته شد، معهذا افاغنه بواسطه خیانت سر کرده‌های خودشان مثل حاجی خان کاکری وغیره فایق نیامده، بی نیل به مقصود به طرف کابل مراجعت نمودند. امیر دوست محمد خان یکمرتبه دیگر عزم استرداد پیشاور نمود، ولی موفق نشد.

جلوس امیر دوست محمد خان به امارت کابل

سردار دوست محمد خان که به نیروی بازوی خود و سردارها، به سلطنت خانواده سدوزایی خاتمه داده بود (شاه شجاع نیز آلتی در دست انگلیس‌ها و متواری بود) مصمم شد که خود را به پادشاهی افغانستان معرفی نماید.

سردار پاینده خان به قولی ۲۰ پسر و به قولی ۲۱ پسر داشته، در اسامی آنها اختلاف زیاد است و پس از تطبیق اقوال مورخین و مطلعین باید عقیده دو دسته را که نتیجه اختلاف است بیان نمود. کسانیکه بیست برادر می‌دانند اسامی آنها را اینطور ذکر کرده‌اند: وزیرفتح خان، سردار محمد عظیم خان، سردار کهندل خان، نواب اسد خان، نواب صمد خان، سردار پردل خان، سردار عطا محمد خان، سردار سلطان محمد خان، تیمور قلی خان، سردار شیردل خان، سردار یار محمد خان، سردار شیر محمد خان، نواب جبار خان، سردار مهردل خان، سردار دوست محمد خان، سردار سعید محمد خان، سردار طره‌باز خان، سردار رحمدل خان، سردار جمعه خان، سردار امیر محمد خان.

کسانی که ۲۱ برادر ذکر می‌کنند از قرار ذیل است:

وزیر فتح خان، سردار محمد عظیم خان، سردار تیمور قلی خان، سردار پردل

خان، سردار شیردل خان، سردار کهندل خان، سردار رحمدل خان، سردار عطا محمد خان، سردار یار محمد خان، سردار سلطان محمد خان، سردار پیر محمد خان، سردار سعید محمد خان، سردار دوست محمد خان، سردار امیر محمد خان، سردار محمد زمان خان، نواب صمد خان، نواب حیدر خان، سردار طره‌باز خان، سردار جمعه خان، سردار خیرالله خان.

چنانکه سابقاً ذکر شد در ایلات و عشایر، قوم و خویش و مخصوصاً برادر برای پیشرفت زدو خوردهای عشیره‌ای خیلی مفید و اکثر کسانی که چندین برادر داشته‌اند به نیروی بازوی یکدیگر به مقصود رسیده، بر خصم فایق آمده‌اند، چنانکه پسرهای سردار پاینده خان به همین جهت به مقصود رسیدند. در هر حال، قتل پاینده خان و بعد کوری و قتل وزیر فتح خان خصومت این خانواده و ایل بارکزایی را با خانواده احمد شاه درانی و سلسله سدوزایی به جایی رسانید که سلطنت و امارت افغانستان از سلسله سدوزایی به سلسلهٔ محمدزایی انتقال یافت و با اینکه انگلیس‌ها با شاه شجاع متحد بوده و بالاخره شاه شجاع وسیله مداخلهٔ انگلیس‌ها در افغانستان شد، معهذا حکومت هند مجبور گردید با امیر دوست محمد خان سازش نموده و امارت او را در افغانستان بشناسد.

در ۱۲۵۴ چون برادرهای بزرگتر و مهمتر تقریباً فوت شده بودند، سردار دوست محمد خان خود را امیر افغانستان خوانده و بر تخت امارت جلوس نمود و در همین سنه محمد شاه عزم تسخیر هرات نمود وقبل از اینکه این جنگ و وقایع دیگر افغانستان را شرح بدهیم لازم است اقدامات و سیاست انگلیس‌ها را که قدم اول برای تحت الحمایگی افغانستان است ذکر نماییم.

سیاست و اقدامات انگلیس‌ها

چنانکه سابقاً ذکر شد دولت انگلیس در عهدنامهٔ منعقده با دولت شاهنشاهی ایران در ۱۸۱۴ مسیحی مطابق با ۱۲۲۹ هجری متعهد شده بود که اگر دولتی از دول فرنگستان به ایران حمله نماید، دولت انگلیس مساعدت و کمک مالی و نظامی خواهد

نمود، ولی اگر دولت ایران مبادرت به حمله نماید دولت انگلیس کمکی نخواهد نمود. در موقع جنگ ایران و روسیه که منجر به عهدنامه گلستان شده بود، اگرچه انگلیس‌ها که به موجب تعهدات سابق بایستی به ایران کمک می‌نمودند نکردند و این معنی محقق شد که ایرانی‌ها از عهدنامه مذکور استفاده نخواهند نمود، معهذا در موقع جنگ ثانی که دولت ایران به فشار علمای شیعه، به دولت روس اعلان جنگ نمود، دولت ایران از دولت انگلیس که متحد ایران بود استمداد نمود، ولی انگلیس‌ها به تقاضای ایران اهمیتی نداده و به دین وسیله قدر و قیمت اتحاد با انگلستان که هنوز با ایران همسایه نبود معلوم شد، ولی انگلیس‌ها برای اینکه از اهمیت عهدنامه فوق کسر نشده و لطمه به آن وارد نگردد، در مقابل تقاضای استمداد دولت ایران اظهار داشتند که دولت ایران دچار تعرض و استیلای یک دولت اروپایی نشده، بلکه دولت ایران به دولت روسیه اعلان جنگ نموده است (در حالیکه در جنگ سابق هم که روسیه مقدم به حمله به گرجستان بود و طبق تعهد خود بایستی با ایران کمک می‌نمود استنکاف نمودند) و درنتیجه این جنگ، دولت ایران مغلوب شد، ولی انگلیس‌ها برای اینکه ایرانی‌ها این عهدنامه را لغو ننمایند، مبلغی در تهران خرج کرده و به‌طور اقساط می‌پرداختند و دلیل پرداخت این وجه را اینطور بیان می‌کردند که این وجه برای نجات دادن وضعیات سیاسی به ایران داده می‌شود.

در ۱۸۳۶ مسیحی مطابق با ۱۲۵۵ هجری سر جان مکنیل وزیر مختار انگلستان در تهران به موجب گزارشی که به لندن فرستاد اظهار نمود که روس‌ها ایرانی‌ها را تحریک و ترغیب می‌نمایند که به افغانستان حمله نمایند.

دولت ایران که هرات را در محاصره داشت، اولیای دولت انگلستان را شدیداً مشوش و راپورت‌های وزیر مختار انگلیس در تهران نیز قضیه را تشدید نمود و با اینکه دولت انگستان در عهد نامه ۱۸۱۴ مسیحی ۱۲۲۹ هجری در فصل نهم تعهد می‌نماید که اگر جنگی بین دولت ایران و افاغنه واقع شود، دولت انگلیس به هیچ یک از طرفین کمکی نخواهد کرد مگر اینکه به خواهش طرفین واسطه صلح گردد، معهذا اهمیتی به قول و امضای خود نداده، شروع به اقدامات خصمانه با دولت ایران نمود و این دفعه

دوم بود که ایرانی‌ها متوجه شدند که تعهدات اروپایی‌ها و مخصوصاً انگلیس‌ها قدر و قیمت و اهمیتی ندارد و این تعهدات برای اغفال و استفاده خودشان است. در هر حال انگلیس‌ها مصمم شدند که به هر قیمتی هست از موفقیت ایران در غلبه به افاغنه و تصرف نقاطی که چندین قرن در تحت سلطه ایران بوده، به علاوه بواسطهٔ اتحاد نژاد و زبان و سابقه حق حاکمیت تاریخی ایران محقق و ثابت است جلوگیری نمایند.

در اثر این تصمیم حکومت هندوستان به بهانهٔ تجارتی، کاپیتن الکساندر بارنس را به کابل اعزام داشت. الکساندر بارنس با امیر دوست محمد خان ملاقات نمود و تقاضا کرد که برای مخاصمه و جنگ با دولت ایران اقدام نماید و با دولت انگلیس متحد شود. امیر دوست محمد خان برای موافقت با تقاضای دولت انگلیس تقاضا نمود که، پیشاور و کشمیر که تحت سلطه افغانستان بود و رنجیت سنکهه آنرا به کمک و مساعدت دولت انگلیس تصرف نموده، به افغان‌ها رد نمایند و در مقابل این مساعد امیر دوست محمد خان با دولت ایران به مخاصمه پردازد، انگلیس‌ها نمی‌خواستند از خاک هندوستان که در تصرف خودشان است یک وجب به افاغنه بدهند. به علاوه در آن موقع به دوستی رنجیب سنکهه در مقابل سایر امرای همجوار او احتیاج داشته و نمی‌خواستند با تقاضای امیر دوست محمد خان موافقت نمایند، علیهذا به امیر دوست محمد خان جواب داند به امورات داخلی و خارجی دولت مستقل، مداخله نمودن، خارج از اصول سیاست دولت انگلیس است. دو ماه بعد از اقامت کاپیتن بارنس در کابل، ویت کویچ سفیر دولت روس نیز به کابل وارد شد.

از طرف دیگر، نظر به اقدامات رنجیت سنکهه، امیر دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و سردار شمس‌الدین خان از هرات به شاهنشاه ایران نامه و نوشته و رسولی فرستاده بودند که دولت ایران، شاهزاده کامران را تنبیه و هرات را تصرف نماید. محمد شاه قاجار در جواب مراسله امیر دوست محمد خان از حیله و دسایس بارنس، امیر دوست محمد خان را مطلع نموده و به بارنس اظهار داشت اگر شرط من را دولت انگلیس بپذیرد بر طبق تقاضای شما رفتار خواهم کرد. بارنس بر حسب دستور حکومت هند، مراسلهٔ شدید اللحن و آمرانه به امیر دوست محمد خان

نوشت که باید فوری سفیر دولت روسیه را از کابل اخراج نمایند، در نتیجه تندی کاپیتن بارنس، امیر دوست محمد خان متمایل به ایران شد، مشارالیه را بدون نیل به مقصود روانه هند نمود. از طرف دیگر انگلیس‌ها مستر لنج نامی را به قندهار نزد سردار کهند خان فرستادند و او را به خصومت دولت ایران دعوت نمودند و نیز مستر پاتنجر نامی را با لباس روحانی به هرات اعزام داشتند، مستر پاتنجر خود را مولوی هندی معرفی نمود و در هرات به تدریس و در مسجد جامع هرات به پیش نمازی مشغول شد و اهالی را بر علیه دولت ایران تحریک می‌نمود و از تمام وقایع، شاهزاده کامران را مطلع کرده و وانمود می‌کرد که از الهامات روحانی مستفیض و مطلع می‌شود که قشون ایران در چه نقطه هستند و پیش بینی می‌نمود که شاهزاده کامران فاتح گردیده و او را وادار به تهیه لوازم حرب نموده و با مشورت و راهنمایی خود او را قوی دل ساخته و با پرداخت وجه او را قادر به تهیه لوازم حرب نموده، به کمک دولت انگلستان مستظهر می‌ساخت.

در نتیجه رفتار کاپیتن بارنس امیر دوست محمد خان با ویت کویچ مهربانتر شده ورشته دوستی را با نماینده دولت روس محکم نمود و در نتیجه حکومت هندوستان تصمیم گرفت که در امور افغانستان دخالت کرده، شخصی که مطیع سیاست انگلیس باشد به امارت آنجا برقرار نمایند و برای این عمل بهتر از شاه شجاع کسی نبود زیرا شکست خورده و بدون پشت و پناه و برای امارت افغانستان هر تکلیفی را از طرف انگلیس‌ها می‌پذیرفت. علیهذا لرد اوسکلاند فرمانفرمای هندوستان مستر ولیم جی مکناتن را مأمور نمود که با شاه شجاع عهد نامه‌ای منعقد نموده، او را با قشون انگلیس به امارت افغانستان مستقر سازد. علیهذا مستر مکناتن با شاه شجاع ملاقات کرد و با رنجیت سنکهه نیز ملاقات نمود، در ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۵۴ مطابق ۲۶ ژوئن ۱۸۳۸ مسیحی در شهر لاهور عهدنامه‌ای بین دولت انگلستان (حکومت هندوستان) به نمایندگی مکناتن و شاه شجاع و رنجیت سنکهه منعقد گردید و شاه شجاع با این عهدنامه بر طبق مادهٔ ۱۸ قبول نمود بدون اجازهٔ دولت انگلیس با هیچیک از دول و سلاطین سایر ممالک رابطه نداشته باشد و نیز به موجب این عهدنامه قبول نمود که سر

حد افغانستان در دهنه خیبر قرار گیرد و به امور هرات و شاهزاده کامران نیز دخالت ننماید.

عهدنامهٔ دولت انگلیس با شاه شجاع

مستر ولیم جی. مکناتن به نمایندگی از طرف لرد اوسکلاند اختیاردار شد که با شاه شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سنکهه برای استحکام دوستی و مودت عهدنامه‌ای در ۱۸ ماده منعقد سازد، علیهذا مواد ذیل مسطور می‌گردد:

مادهٔ اول: تمام نقاط و علاقه‌جات که در دو طرف رود سند واقع و جزء علاقه کشمیر تا حدود شرقی و غربی و شمال و جنوبی اتک و توابع پیشاور و یوسف‌زایی و کوهات وسایر توابع پیشاور تا حد خیبر و وزیری و تانک و کرانک و کاله باغ و دیرهٔ اسمعیل و توابع آن و علاقه‌جات ملتان و تمام ملحقات آن را خانوده سدوزایی به ملکیت و حاکمیت مهاراجه رنجیت سنکهه تصدیق کرده و خانوادهٔ سدوزایی نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن هیچ‌گونه ادعایی به نقاط مذکور و ممالک موصوفه نخواهندداشت و ممالک مذکور متعلق به رنجیت سنکهه و خانوادهٔ او نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن خواهد بود.

مادهٔ دوم: شاه شجاع متعهد می‌شود که سارقین و کسانیکه مرتکب شرارت و فساد می‌شوند، از دهنهٔ خیبر به طرف پیشاور راه ندهد و اگر مرتکبین این اعمال به یکطرف فرار نمایند یا بگذرند به طرف دیگر تحویل و تسلیم خواهند شد و راه دهنهٔ خیبر را احدی نمی‌تواند مسدود ساخته و باید راه برای همیشه باز باشد.

مادهٔ سوم: عبور از رودخانه سند موکول به رأی و اجازه مهاراجه رنجیت سنکهه خواهد بود و شاه شجاع کسی را بدون اجازه مهاراجه حق عبور نخواهد داد و عبور از رود ستلج منوط به اجازه کمپانی هند (انگلستان) و مهاراجه خواهد بود.

مادهٔ چهارم: در شکارپور و علاقه سند آنطرف رود ستلج هر رویه و دستوریکه از آن دیپلماتیک کلادمارتین از طرف کمپانی انگلیس و مهاراجه معین نماید شاه شجاع بر طبق آن عمل خواهد نمود.

مادهٔ‌پنجم: شاه شجاع همه ساله بعد از نظم کابل و قندهار پنجاه رأس اسب و ۲۵ رأس قاطر و یازده قبضه شمشیر ایرانی و ۱۰۱ پارچه سمور و بکرس [1] و پارچه‌های اطلس و زربفت و قالی ایرانی و میوه‌جات قندهار را از هر قبیل برای مهاراجه ارسال خواهند داشت.

مادهٔ ششم: عنوان مراسلات و القاب بین شاه شجاع و مهاراجه رنجیت سنکهه به تساوی خواهدبود.

مادهٔ هفتم: تجار و کسانی که برای فروش اسب به طرف خاک مهاراجه می‌آیند، شاه شجاع ممانعت نخواهد کرد و مهاراجه نیز همینطور رفتار خواهد نمود.

مادهٔ هشتم: مهاراجه رنجیت سنکهه همه ساله اجناس پشمی ۵۵ طاقه، یا بنارس ۲۱ طاقه، ململ ۲۵ توپ، دستار سفید ۵۵ رشته برای شاه شجاع ارسال می‌دارد.

مادهٔ نهم: تجار و سوداگرانی که از طرفین به خاک پنجاب و افغانستان مسافرت می کنند و تا یازده هزار روپیه معامله می‌نمایند از طرفین حفاظت خواهند شد.

مادهٔ دهم: در صورتی که سپاهیان شاه شجاع و مهاراجه در یک محل از حسن اتفاق جمع شوند، شاه اوامر غیر مستحسنی بر علیه آنها صادر نخواهد کرد.

مادهٔ یازدهم: هرگاه شاه شجاع از مهاراجه کمک بخواهد و همراه خود ببرد هر قدر در نتیجه جنگ از خاندان بارکزایی و غیره به‌دست آید، از اموال و جواهر و اسب واسلحه، نصف آن را شاه شجاع به مهاراجه تحویل و تسلیم خواهد نمود.

مادهٔ دوازهم: معمرین و سر کردگان طرفین با هدایا به حضور هر یک از طرفین مأمور خواهند شد.

مادهٔ سیزدهم: در صورتی که مهاراجه رنجیت سنکهه از شاه شجاع فوجی تقاضا نماید، شاه شجاع فوجی از مسلمانان با سرکردگان بزرگ مهاراجه به کابل اعزام خواهد داشت و در موقع آمدن مهاراجه به پیشاور، شاه شجاع یکی از شاهزادگان را برای احترام مشارالیه به ملاقات مهاراجه خواهد فرستاد، مهاراجه نهایت اعزاز و

۱- بکرس نوعی از زره است که با الیاف مخمل و الیاف فلزی بافته شده باشد.

احترام را نسبت به شاهزاده اعزامی مرعی خواهد داشت.

مادهٔ چهاردهم: دوست و دشمن کمپانی انگلیس و مهاراجه و شاه شجاع یکی خواهد بود.

مادهٔ پانزدهم: برای به تخت نشاندن شاه شجاع به امارت افغانستان و تقاضای اعزام سپاه دویست هزار روپیه کله‌دار تعیین می‌شود و در صورت لزوم و تصویب کمپانی انگلیس تا پنجهزار سوار و پیاده از فوج مسلمانان برای پشت گرمی شاه شجاع اعزام خواهد شد و در صورتی که مهاراجه از افواج شاه شجاع بخواهد همین مبلغ تعیین می‌شود که کمپانی انگلیس در صورتی که بر خلاف این عهدنامه رفتار نشود متکفل پرداخت آن خواهد بود.

مادهٔ شانزدهم: علاقه‌جات سند متعلق به میرهای سند بوده و شاه شجاع نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن حق آنها را می شناسد و خانوادهٔ سدوزایی به هیچ وجه ادعایی نسلاً بعد نسل به علاقه‌جات سند نمی‌نمایند و میرهای سند، سالی شش کرور یا سه میلیون روپیه کله‌دار به شاه شجاع می‌پردازند و شاه شجاع نصف آنرا سه کرور کله‌دار به مهاراجه خواهد داد. و پرداخت این مبلغ از طرف میران سند بعد از تصویب کمپانی انگلیس به موقع اجرا گذارده خواهد شد و عهدنامه ۱۸۹۰ فسخ می‌شود و ارسال و مرسول و هدایا بین مهاراجه و میران سند کمافی‌السابق برقرار خواهد بود.

مادهٔ هفدهم: بعد از اینکه شاه شجاع کابل و قندهار را تصرف نمود به هیچ وجه متعرض برادرزاده خود حاکم هرات نشده و به امور هرات دخالت نخواهد کرد.

مادهٔ هیجدهم- شاه شجاع و سایر خانواده سدوزایی بدون اجازه و تصویب کمپانی انگلیس و مهاراجه رنجیت سنکهه، معامله و سرو کاری با احدی از پادشاهان غیر نخواهد داشت و هرگاه پادشاه خارجی عزم لشکر کشی از راه افغانستان به خاک کمپانی انگلیس یا مهاراجه بنماید شاه شجاع متعهد می‌شود با قوای خود از آنها جلوگیری کند.

کمپانی انگلیس و مهاراجه و شاه شجاع الملک با کمال مسرت و رضایت این عهدنامه را امضاء نموده و اجرای آنرا تعهد می‌نمایند، پانزدهم ماه هارسیت ۱۸۹۵

هند در لاهور مطابق ماه جون ۱۸۳۸ مسیحی و ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۵۴ هجری و روز ۱۳ ربیع الثانی مکناتن نماینده کمپانی انگلیس و حکومت هند اظهار داشت بهتر این است که شاهزاده محمد تیمور در قشون مهاراجه رنجیت سنکهه باشد و مهاراجه کمال احترام را به مشارالیه خواهد نمود و با چند نفر صاحب منصب انگلیس از دره خیبر گذشته، به کابل حمله نمایند.

شاه شجاع بعد از اینکه این قرارداد را امضاء نمود چند شرط دیگر به طرز خواهش از مکناتن نمود و او هم به لرد اسکلاند مراجعه و جواب داده است که مهمترین آنها یکی این است که شکارپور جزو افغانستان بشود و انگلیس‌ها بالاخره در تحت لفافه نپذیرفته‌اند. دیگر اینکه در امور داخلی و اختلافات رؤسا انگلیس‌ها دخالت ننمایند و یک سفیر را هم همیشه با چند افسر قشون به کابل اعزام دارند. عدم مداخله را به‌طور دیپلماسی جواب داده‌اند. دولت انگلیس مقصودی غیر از برقراری سلطنت شما ندارد و به امور داخلی مداخله نخواهد کرد. سفیر و صاحب منصب را هم‌چون شاه تقاضا می‌نمایند البته مساعدت خواهد شد.

حمله محمد شاه به هرات

در ۱۲۵۴ محمد شاه عزم تسخیر هرات نمود و چنانکه قبلاً ذکر شد جواب نامه سردار دوست محمد خان و سردار کهندل خان و سردار شمس‌الدین خان را نوشته، با یک قبضه شمشیر مرصع برای کهندل خان فرستاد و بعد از تمرکز قوا در تهران در ماه صفر به باغ نگارستان نقل مکان نموده، شاهزاده کامران که از قصد دولت ایران مطلع شده بود، فتح محمد خان را که از نزدیکان مشارالیه بود با هدایایی به تهران فرستاد و استدعای عفو نمود، ولی نظر به تکرار این موضوع و ثبوت کذب اظهارات مشارالیه مورد قبول واقع نشده، اردوی ایران به طرف هرات رهسپار شد.

قوای ایران به نزدیک غوریان رسید، شیر محمد خان برادر یار محمد خان وزیر شاهزداه کامران قلعه را محکم نمود و تسلیم نشد. محمد حسین خان سرتیپ فوج فیروزکوه و صمصام خان سرتیپ مأمور حمله به قلعه شدند و بعد از جنگ و حملات

شدید قلعه در شرف انهدام بود که شیر محمد خان به اتفاق محمد طاهر خان و محمد حلیم خان کفن به گردن انداخته به حضور آمدند و به وساطت حاجی میرزا آقاسی مورد عفو [قرار گرفتند] و ساکنین غوریان را کوچ داده، امیر اسداللّه خان امیر قائنات را با یکی از افواج خراسان مأمور حفاظت قلعهٔ غوریان نموده، به طرف هرات حرکت کردند. در نزدیکی شهر جنگی بین افاغنه و محمد ولی خان سرتیپ تنکابنی واقع و افاغنه شکست خورده به قلعهٔ هرات پناهنده شدند و متواتراً جنگهای مختصری واقع می‌شد و بالاخره محمد شاه شهر را محاصره نمود کار به سختی و تنگی کشید، ولی مستر پاتنجر که مدتی بود مولوی هندی شده بود، تغییر لباس روحانی داده، نزد شاهزاده کامران رفت و مشارالیه که او را مسلمان و مولوی هند می‌دانست تعجب نمود. مستر پاتنجر از تسلیم شدن آنها ممانعت نمود و آنها را به مقاومت و صبر قویدل ساخت که دولت انگلیس به دولت ایران اعلان جنگ خواهد نمود و نیز متعهد شد که تاهفت ماه قشون ایران را از دور هرات پراکنده نماید و یکی از خبطهای دولت ایران در آنموقع این بود که مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس را با مخالفت و خصومتی که ایجاد کرده بود، در اردوی خود اجازه توقف داده بود و همین موضوع موجب شد که تمام اطلاعات اردو را به هرات می‌فرستاد و ازتسلیم شدن اهل شهر و شاهزاده کامران ممانعت می‌نمود و مستر پاتنجر در شهر هرات شروع بپرداختن وجه نمود و مبالغ گزافی پرداخت و موجب شد که اهالی قلعه بیشتر پایداری نمایند و مستر مکنیل برای تحریک و تعجیل حکومت هند به حمله بحری به جزایر و بنادر ایران به طرف هندوستان حرکت کرد و محمد شاه سفیری به لندن فرستاد که تهنیت جلوس به ملکه ویکتوریا گفته و از شبهات مستر مکنیل جلوگیری نماید. در این موقع سردار شمس‌الدین خان برادر زن شاهزاده کامران به اردوی محمد شاه پیوست.

از طرف دیگر، به تحریک انگلیس‌ها، خان خوارزم عده‌ای را به ریاست عبدالرحمن ترکمان به طرف میمنه اعزام داشت که به همراهی نادر میرزا پسر شاهزاده کامران به قشون ایران حمله نمایند. از طرف اردوی ایران آصف‌الدوله والی خراسان به آنطرف حرکت نمود. چندین جنگ بین قوای ایران و ترکمان و جمشید و غیره واقع

شد ودر هر مرتبه قوای ایران فاتح و بالاخره آصف‌الدوله تمام آنحدود را تصرف و وارد میمنه شد. مضراب خان حاکم میمنه اطاعت نمود، برادر زادهٔ خود را با هدایایی نزد محمد شاه فرستاد و نادر میرزا پسر شاهزاده کامران فرار نمود و تمام رؤسای هزاره و جمشید و رستم خان شیرخانی و شاه ولی خان اندخووی و ذوالفقار خان سر پلی و شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمیشدی و سایر رؤسای ازبک و اویماق سر اطاعت فرود آورده، از خبر شکست قوای خوارزم و میمنه و از فرار نادر میرزا، شاهزداه کامران و یار محمد خان متوحش شده و ملاعبدالحق که از علمای مهم هرات بود، سادات پشتکی را در مسجد جامع هرات جمع نمود و اهالی را به مقاومت با قشون ایران و جماعت شیعه تحریص و ترغیب می‌نمودند و در اثر تشجیع علماء و سادات عده‌ای از مردم اسلحه گرفته، از شهر خارج و به قراولان قشون ایران حمله کردند. قوای ایران نیز پایداری کرده حمله آنها را خنثی نمود و عده زیادی من جمله عموزاده یار محمد خان کشته شدند. از قشون ایران علی محمد خان کردبچه مقتول و علیقلی خان افشار مجروح و بالاخره افغان‌ها شکست خورده، به شهر فراری و سنگری شدند.

عدهٔ دیگر از قوای ترکمان به کمک شاهزاده کامران می‌آمدند که امیر توپخانه با قوای خود به آنها حمله نمودند، عده زیادی مقتول و بقیه اسیر و فراری شدند. اسراء نیز به حکم محمد شاه کشته شدند و با سختی که در شهر هرات بواسطه محاصره ایجاد شده بود مستر پانتجر نمی‌گذارد شهر تسلیم شود و محمد شاه محاصره هرات را تشدید نموده که در جای خود ذکر خواهد شد.

حرکت شاه شجاع با قشون انگلیس به طرف قندهار

درشعبان ۱۲۵۴ که محمد شاه مشغول محاصره هرات بود، بالاخره انگلیس‌ها موفق شدند شاه شجاع را از لودهیانه حرکت بدهند. مهاراجه رنجیت سنکهه و مهاراجه پتیاله به دستور انگلیس‌ها هدایایی برای شاه شجاع فرستاده، طرف شکارپور حرکت نمودند در محال شکارپور ۲۸ لک روپیه معادل ۵۶۰ هزار تومان پول ایران

پرداخته شد که ده لک معادل ۳۰۰ هزار تومان برای رنجیت سنکهه ارسال و ۱۳ لک معادل ۲۶۰ هزار تومان شاه شجاع مأخوذ داشت و در ۱۲۵۵ مطابق ۱۸۳۹ از طرف فرمانفرمای هندوستان سر ویلیم جی مکناتن مأمور شد که به اتفاق شاه شجاع و قشون انگلیس افغانستان را مطیع نقشه سیاسی مشارالیه بنماید، علیهذا به طرف قندهار حرکت کردند، قشون انگلیس‌ها را در این مورد نه هزار تا دوازده هزار نفر می‌نویسند و قوای شاه شجاع را از چهار تا شش هزار نفر. قوای مذکور تحت فرماندهی سر ژکه‌ان و سر و. کونتون بوده و مستر مکناتن مأمور سیاسی و نماینده دیپلماسی فرمانفرمای هند در قشون و نزد شاه شجاع بوده است. قوای رنجیت سنکهه از سمت پنجاب با شاهزاده تیمور و درهٔ خیبر به طرف کابل حرکت نمود و قوای انگلیس‌ها با شاه شجاع از راه بولان. اگرچه امرای سند عبور قشون را از خاک خود اجازه نداده و اعتراض نمودند، ولی انگلیس‌ها اهمیت نداده، به طرف مقصد پیش رفتند و در قلعه کدنی قوای انگلیس تمرکز یافت. سردار رحمدل خان و سردار کهندل خان و سردار مهردل خان به قلعه فتح خان رسیدند، ولی جرأت مخاصمه و محاربه میدانی با قوای انگلیس‌ها نکردند. فقط چند فقره دستبرد زده و سردار حاجی خان کاکری به قشون انگلیس و شاه شجاع پیوست. پسرهای سردار پاینده خان فرار کرده، با خانواده خود به ایران پناهنده شدند و در ۱۲ ماه صفر ۱۲۵۵ قوای انگلیس و شاه شجاع وارد قندهار شدند و سردار تاج محمد خان کاکری نیز به قوای انگلیسی‌ها متصل شده، به لقب نصیرالدوله ملقب گردید. در روز ۱۳ صفر ۱۲۵۵ شاه شجاع در قندهار خود را شاه دانسته و رسماً جلوس نمود و فوق‌العاده مسرور بود.

در این موقع خبر مرگ مهاراجه رنجیت سنکهه به مشارالیه رسید و دولت انگلیس بعد از فوت مهاراجه مذکور، تمام سند را به تصرف و تحت استیلای خود در آورد و شاه شجاع متوجه نشده و نمی‌دانست با باز شدن پای انگلیس‌ها به افغانستان چه بلیه‌ای را برای هموطنان خود هدیه آورده است. در هر حال مستر مکناتن که اختیار دار و آمر شاه شجاع بوده ضمیمه عهدنامه سابق عهدنامه دیگری نوشته و شاه شجاع اجباراً امضاء نمود:

مادهٔ اول: عهدنامه‌ای که در ۲۶ جون ۱۸۳۸ بین دولت انگلستان و شاه شجاع و رنجیت سنکهه منعقد شده صحیح و مواد آن کاملاً برقرار و رعایت خواهد شد.

مادهٔ دوم: از طرف دولت انگلیس یک نفر ایلچی در نزد شاه شجاع مقیم خواهد بود و در صورت مصلحت و لزوم یک نفر هم از طرف شاه شجاع نزد فرمانفرمای هندوستان اعزام خواهد شد.

مادهٔ سوم: شاه شجاع متعهد می‌شود در مقابل دوستی و همراهی انگلیس هیچ‌گونه مستخدم و صاحب منصبی از اهل فرنگستان استخدام نکند و نیز احدی از اهالی فرنگستان را بدون اجازهٔ دولت انگلیس اجازهٔ ورود به خاک افغانستان نخواهد داد.

مادهٔ چهارم: فوج منظمی که سرکرده و صاحب منصبان آن تمام انگلیس خواهد بود همیشه در افغانستان مقیم خواهد بود و برای مطیع نمودن مخالفین با تصویب شاه و ایلچی دولت انگلیس اقدام خواهند نمود.

مادهٔ پنجم: صاحب منصبان انگلیس در فوج مذکور به قرار فعلی دوام خواهد داشت، ولی عدهٔ آنها از ۵۰ نفر تجاوز نخواهد کرد مگر اینکه شاه شجاع ازدیاد فوج و صاحب منصبان را تقاضا نماید.

مادهٔ ششم: کلیه مخارج و حقوق فوج مذکور و صاحب منصبان را شاه شجاع از خزانه خود خواهد پرداخت.

مادهٔ هفتم: برای رفاه تجارت و آزادی تجار هر تدبیر و رأیی که ایلچی انگلستان مقتضی بداند شاه شجاع عمل خواهد نمود و اگر موانعی پیش آید بر حسب صوابدید ایلچی انگلستان موانع را مرتفع خواهد ساخت.

مادهٔ هشتم: مواد هفتگانه فوق برای همیشه و دائماً تا بقای سلطنت خانوادهٔ سدوزایی برقرار و مجری خواد بود به تاریخ ۷ ماه مه ۱۸۳۹ مسیحی مطابق ۲۲ شهر صفر ۱۲۵۵ هجری در قندهار.

اگرچه با عهدنامهٔ سابق افغانستان تحت‌الحمایهٔ انگلستان شده بود، ولی مطابق رفتار و تاکتیک دیپلماتهای بریطانی با این عهدنامه ثانی محل خود را محکم و قضیه را

کاملاً به نفع خود تمام کرده و زمام امور را ایلچی انگلستان در دست گرفت و بدیهی است که عهدنامه ملت جاهل با ملت عالم کاملاً به ضرر ملت جاهل تمام خواهدشد.

ادامهٔ محاصره هرات و رجعت محمد شاه

به واسطه ادامه محاصره هرات، محمد شاه امر حمله و یورش صادر نموده، از هر طرف به شهر حمله نمودند و به واسطه گلوله‌های توپ، رخنه‌هایی در شهر ایجاد گردید. مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس که از بی خردی محمد شاه در اردوی ایران بود، تقاضا نمود که قوای ایران از حمله دست کشیده، مشارالیه به شهر رفته، شاهزاده کامران و یار محمد خان را برای تسلیم به قشون ایران به اردوی محمد شاه خواهد آورد. محمد شاه از بی فکری و حماقت پذیرفته، مشارالیه را با مهدی خان قراپاپاغ و چهار سوار روانه و به شاهزداه محمد رضا میرزا امر صادر نمود که مشارالیهم را از راه دروازه خشک به شهر هرات اجازه ورود بدهد. مستر مکنیل پس از ورود به شهر هرات، مبالغ گزافی به شاهزاده کامران و یار محمد خان داده و دو سه روزی که داخل شهر بود آنها را وادار نمود رخنه‌های دیوار قلعه را مرمت نمایند و آنها را به پایداری ترغیب واظهار نمود تا دو ماه اگر خودداری نمایند قوای بحری دولت انگلیس به ایران حمله خواهد نمود و پس از مراجعت مستر مکنیل به اردو، مهدی خان قراپاپاغ مراتب را به محمد شاه راپورت داد. محمد شاه از حماقت خود متغیر شده، مستر مکنیل را از اردو اخراج نمود و مشارالیه طرف تهران آمده و عازم لندن گردید، ولی یک نفر صاحب منصب انگلیسی مستر استدرت نایب سفارت را باز به اردوی ایران در هرات اعزام داشت و قوای ایران مجدداً به شهر هرات حمله نمودند.

سردار کهندل خان و برادرانش که بواسطه ورود قشون انگلیس به قندهار طرف ایران فرار کرده بودند، به اتفاق شاه پسند خان اسحق‌زایی و شاه پسند خان برادر علی خان چخانسوری، به هرات آمده، به اردوی محمد شاه ملحق شدند.

روز شنبه ۶ جمادی الاولی ۱۲۵۵ قشون ایران از هر طرف به قلعه هرات حمله نمودند و جنگی سخت با افاغنه روی داد. با اینکه ایرانی‌ها در دشت و افاغنه در قلعه

محکمی مثل هرات که در آن تاریخ محکمترین قلاع بود، می جنگیدند، معهذا محمد ولی خان تنکابنی به قلعه رسیدو در گیرودار گلوله توپ سر او را برداشت و معلوم نشد گلوله دوست بود یا دشمن و نیز نبی خان قراگوزلو حمله سختی نموده، برج خواجه عبدالمصر را تصرف نموده و در نتیجه عده‌ای از سرکردگان ایران مقتول و تعداد مقتولین این جنگ را از ایران هفتصد نفر و از افاغنه ۱۴۰۰ نفر ذکر کرده‌اند و عده‌ای از اسرای افاغنه را نیز محمد شاه به قتل رسانید، چنانکه یک نفر از اسراء به عنوان تظلم خود را به محمد شاه نزدیک کرده، با خنجر حمله نمود، ولی مستحفظین با شمشیر او را زده و درهمان نقطه به قدری ضربات به او وارد شد که قطعه قطعه گردید و بالاخره از این حمله و یورش نتیجه مطلوبه و فتح قلعه هرات حاصل نشد.

مورخین افغانستان عدهٔ مقتولین افاغنه را در این جنگ صد نفر می‌نویسند، ولی قابل اعتماد نیست زیرا در همان کتب دیده شده است که عدهٔ اسرایی که می‌نویسند محمد شاه کشته است از این عده چند برابر بیشتر است، علیهذا چگونه می‌توان قبول نمود که در این جنگ فقط صد نفر از افاغنه کشته شده باشند، درحالیکه بر طبق نوشتجات خود افاغنه مقتولین را چندین صد نفر نوشته‌اند.

اهالی کرخی که برای محصورین قلعه هرات آذوقه می‌فرستادند، به محمد شاه خبر رسید. محمد خان سردار ایروانی با پنجهزار نفر و پنج عراده توپ مأمور تنبیه آنها شد. اهالی کرخی با کفن بیرون شده و استدعای عفو نموده، متعهد شدند بر خلاف اوامر فرماندهان قشون ایران عمل ننمایند. در این موقع از فارس و کرمان به محمد شاه خبر رسید که کشتیهای انگلستان وارد خلیج فارس شده، جزیره خارک را تصرف نمودند و این قضیه و جنگ با انگلستان محمد شاه را مشوش نموده، بدون نیل مقصود روز ۱۷ جمادالثانی ۱۲۵۵ اطراف شهر هرات را خالی کرده، طرف مشهد حرکت نمود. در نتیجه این محاصره سی فرسنگ اطراف شهر هرات ویران شد و عده‌ای کثیر از ایرانیان تلف شدند مبلغ گزافی به خزانه ایران خسارت رسید و تمام این خسارات و زحمات در اثر بی خردی رجال وقت و بی اطلاعی از سیاست دنیا بود. در هر حال انگلیس‌ها به نقشه خود موفق شده، ایران را از هرات راندند و افغانستان را با قشون

خود اشغال نمودند.

حرکت شاه شجاع و قشون انگلیس طرف کابل و سوء عملیات آنها

در شهر قندهار انگلیس‌ها اقامت کرده و شاه شجاع نیز بدون اجازه مستر مکناتن در هیچ امری نمی‌توانست دخالت نماید. یکی از افراد قشون انگلیس دختری از اعیان و نجبای شهر را جبراً به گوشه‌ای برده، ازاله بکارت نمود.

کسان دختر و جمعی از اهالی به شاه شجاع متظلم شدند، ولی انگلیس‌ها اعتنایی نکرده و اهمیت ندادند و شاه شجاع نیز چون تحت‌الامر بوده، دادخواهی نتوانست و به واسطهٔ این موضوع تخم کینه در اول قدم کاشته شد که عنقریب میوه آن را ما خواهیم دید و در اثر همین سوء رفتار و سوء عملیات خسارت عمده‌ای به قشون انگلیس وارد شد.

شاه شجاع با قشون انگلیس وارد غزنین شدند. از طرف دیگر شاهزداه تیمور با قوای مهاراجه رنجیت سنکهه وارد جلال‌آباد گردید. صاحب منصبان انگلیس که از مراجعت محمد شاه اطمینان حاصل کرده بودند با قوت قلب نقشه خود را تعقیب و شهر غزنین را محاصره نمودند. رؤسای بارکزایی و ابدالی از قضیه دختر و بی‌اختیاری شاه شجاع رنجش خاطر حاصل کرده، ولی از ترس قشون انگلیس ساکت بودند و در موقع حرکت شاه شجاع از قندهار، حاجی کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحق‌زایی و محمد تقی خان وکیل و نورالدین خان بامیزایی به بهانه تهیه لوازم مسافرت، با شاه شجاع حرکت نکردند. از آنطرف سردار غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان شهر را محکم نموده، به قوای انگلیس تسلیم نشد و موسی خان غلجایی با عده‌ای که تا دوازده هزار نفر می‌نویسند به عزم جهاد با انگلیس‌ها به اطراف غزنین رسیدند. امیر دوست محمد خان نیز برای مدافعه از کابل حرکت نمود. در ارغنده سنگربندی نموده، راه کابل را به قوای انگلیس مسدود نمود و سردار محمد افضل خان نزدیکی غزنین رسید. شاه شجاع قوای افغانی خود را برای مبارزه با موسی خان غلجایی و محمد افضل خان اعزام داشت و جنگ شروع شد. قوای شاه

شجاع نتوانستند بدون مداخله انگلیس‌ها به حریف غالب شوند، علیهذا کاپیتن نیکلسن انگلیسی با چند فوج و توپخانه به کمک قوای شاه شجاع رسید و موسی خان و محمد افضل خان شکست خورده و هشتاد نفر اسیر به‌دست قشون انگلیس افتاد و به امر شاه شجاع تمام اسراء را سر بریدند. مستر مکناتن امر نمود قلعه غزنین را محاصره و مفتوح سازند، علیهذا قشون انگلیس زیر دیوارهای قلعه دینامیت گذارده واز طرفی با گلوله توپ دروازه مرقد بهلول را خراب نموده و با دینامیت دیوار قلعه را نیز خراب کرده، شهر را گرفته و تمام اموال مردم را غارت نمودند. سردار غلام حیدر خان با تمام کسانش دستگیر شده و انگلیس‌ها او را نزد شاه شجاع آورده، ولی از قتلش جلوگیری نموده و در نزد خود نگاهداشتند. سردار محمد افضل خان نیز بعد از این شکست جانب کابل رهسپار گردیده، واقعه را به امیر دوست محمد خان خبر داد. مشارالیه نواب عبدالجبار خان را به غزنین نزد انگلیس‌ها فرستاد که شاید بند و بستی با آنها بنماید و غلام حیدر خان را نیز مستخلص سازد. نواب عبدالجبار خان پس از مذاکره با انگلیس‌ها مراجعت نموده، امیر دوست محمد خان را مطلع نمود که انگلیس‌ها می‌گویند شما با تمام کسان خودتان باید به هندوستان بروید. در این صورت سالیانه صدهزار روپیه برای اعاشه شما و خانوادهٔتان دولت انگلیس خواهد پرداخت. از طرف دیگر حافظ چی پسر میر واعظ که از طرفداران شاه شجاع بود، همینکه از فتح غزنین مطلع شد یکی از شاهزادگان خانواده سدوزایی را به ریاست تعیین و به سردار شیرعلی خان پسر امیر دوست محمد خان که حاکم چار یکار بود حمله نمود. محمد افضل خان خود را به چاریکار رسانیده، شیرعلی خان را از دست حافظ چی مستخلص و نزد امیر دوست محمد خان مراجعت نمودند. امیر دوست محمد خان مصمم شد که طرف ایران که در واقع مهمانخانه رؤسا و سردارها و شاهزادگان افغان بوده، فرار و به دولت ایران پناهنده شود. نواب عبدالجبار خان مانع شده و از بیم اینکه مبادا گرفتار شاهزاده کامران شود، فرار به آن طرف را مقتضی ندید. به علاوه از روی سیاست حساب نمودند که سردار کهندل خان برادر امیر دوست محمد خان در ایران است، اگر دولت ایران کمکی به مشارالیه بنماید طبعاً به

نفع امیر دوست محمد خان نیز خواهد بود، پس بهتر این است طرف بخارا بروند. از اتفاقات، امیر دوست محمد خان با مثنوی تفأل می‌زند و مثنوی این طور می‌گوید:

گر بخارا می‌روی دیوانه‌ای لایق زنجیر و زندانخانه‌ای

معهذا به‌واسطهٔ جدیت و اصرار نواب عبدالجبار خان، امیر دوست محمد خان با تمام کسان خود طرف بخارا حرکت نمود.

میر محمد امین بیک حاکم تاشقرغان از مشارالیه پذیرایی نموده، روانه طرف بخارا نمود. از آن طرف شاه شجاع که از فرار امیر دوست محمد خان مطلع شد کاپیتن اوترم انگلیس را با حاجی خان کاکری وعده‌ای به تعقیب و دستگیری امیر دوست محمد خان اعزام داشت، ولی به‌واسطهٔ تعلل و مسامحه عمدی حاجی خان به امیر دوست محمد خان دست نیافته، بی‌نیل مرام مراجعت نمودند و شاه شجاع با قشون انگلیسی غره جمادی‌الثانی ۱۲۵۵ وارد کابل شد و شاهزاده نیز با کلنل کلاد مارتین انگلیسی از راه جلال‌آباد به کابل رسیدند و شاه شجاع حاجی خان کاکری و دوست محمد خان اسحق‌زایی که از خوانین قندهار بودند و شاه شجاع مطلع شده بود که مشارالیهم رنجیده و راه نفاق می‌پیمایند. به این جهت نایب امیر و ملا رشید بارکزایی و آقا حسین قزلباش که از دوستان امیر دوست محمد خان بودند با چند نفر دیگر از خوانین کابل را محبوس نمود و بعد از مدتی دوست محمد خان اسحق‌زایی در محبس وفات نمود.

شاه شجاع حکومت قندهار را به شاهزاده فتح جنگ و نیابتش را به سردار عطا محمد خان پسر سردار سمند خان که از سردارهای با وفای شاه شجاع بود واگذار و حکومت کابل را به شاهزاده تیمور و به لقب نایب السلطنه ملقب و نیابت او را به عبدالشکور خان اسحق‌زایی تفویض نمود.

مردم غلجایی مثل همیشه مشغول دزدی و غارت عابرین طرق شده و مردم زرمت نیز از دادن مالیات استنکاف نمودند.

شاه شجاع به تصویب مستر مکناتن کاپیتن اوترم را با قشون انگلیس مأمور تنبیه آنها نمود، قشون انگلیس نیز قلاع آنها را خراب نموده و عده‌ای مقتول و بعد از انجام

این عمل مراجعت نمود و رؤسای بارکزایی مورد محبت و مساعدت مأمورین انگلستان شدند، به‌طوری که تمام کسان امیر دوست محمد خان مثل پسرهای نواب عبدالصمد خان و پسرهای نواب محمد زمان خان و سردار امیر محمد خان با کمال آسایش و آسودگی خاطر زیست کرده، مستقیماً امور خود را با انگلیس‌ها تصفیه می‌نمودند و شاه شجاع بی‌اندازه از این رویه دلتنگ بود زیرا دشمنان خود را می‌دید که با انگلیس‌ها ساخته‌اند و غفلت داشت که اعزام قشون انگلیس برای سلطنت کردن شاه شجاع نبوده بلکه برای استقرار سلطه انگلستان می‌باشد و در این صورت بدیهی است که مأمورین انگلستان متنفذین و سردارها را به سوی خود جلب نموده، سیاست دولت انگلیس را به موقع اجرا می‌گذارند و شاه شجاع برای آنها آلتی بود که تا قابل استفاده بوده اعمال می‌نمودند و هر دقیقه که متوجه می‌شدند از شاه شجاع استفاده نمی‌توان نمود او را طرد می‌کردند چنانکه بزودی دست از طایفه و خانوادهٔ سدوزایی کشیده، با خانوادهٔ امیر دوست محمد خان و محمدزایی مساعدت نمودند؛ زیرا مقصود آنها شناختن حق حاکمیت انگلستان و سلطهٔ آنها درافغانستان بود خواه شاه شجاع، خواه امیر دوست محمد خان، منتها شاه شجاع موجب شده که قشون انگلیس را به داخله افغانستان کشید و با عهدنامه‌ای که منعقد نمود، سند اسارت افغانستان را به انگلیس سپرد.

در شعبان ۱۲۵۵ شاه شجاع با آلکساندر بارنس برای قشلاق به جلال‌آباد رفت و سید هاشم کنری [را] که از دوستان امیر دوست محمد خان بود احضار نمود. مشارالیه حاضر نشد، شاه شجاع عده‌ای از قشون انگلیس را با تصویب و موافقت مستر مکناتن به فرماندهی ژرژ مکریکر صاحب منصب انگلیس و موافقت اسدالله خان اچکزایی مأمور تنبیه سید هاشم کنری نمود، مشارالیهم به قلعه سید هاشم حمله کردند و نقب زدند، ولی موفق به تصرف قلعه نشدند، سید هاشم شبانه فرار نمود و روز بعد انگلیس‌ها قلعه را خالی دیده، سید بهاءالدین خان را به جای سید هاشم گماشته، به جلال‌آباد مراجعت نمودند.

عبدالعزیز خان جبار خیل غلیجایی نیز اطاعت امر شاه شجاع ننمود و قشون

انگلیس قلعه او را خراب نمودند و ایل خوکیانی عصیان ورزیده، از ادای مالیات استنکاف نمودند، مستر کانلی با فوج خود رفته آنها را مطیع و مالیات را مأخوذ داشتند.

شاه شجاع پس از اتمام فصل قشلاق به لمقان رفته و به جلال‌آباد مراجعت و در صفر ۱۲۵۶ به طرف کابل حرکت کرده، در کابل اقامت نمود.

قیام افاغنه بر علیه انگلیس‌ها و جهات آن

قیام افاغنه را بر علیه قشون انگلیس باید اصولاً مبنی بر پنج اصل دانست:

اصل اول: عدم اطلاع انگلیس‌ها از روحیه و اخلاق افاغنه و اشتباه انگلیس‌ها در طرز رفتار خود که افغانستان را مثل هندوستان تصور کرده و همان سیاست را در آنجا هم می‌خواستندعملی نمایند. اگرچه سیاست انگلیس‌ها در هندوستان نیز منجر به بلوای عام شد و هزاران نفر از انگلیس‌ها مقتول گردیدند و مجبور شدند رویه خود را تغییر دهند، ولی درافغانستان آن رویه و سیاست زودتر منجر به فساد و قیام افاغنه گردید.

اصل دوم: مساعدت انگلیس با اولاد سردار پاینده خان و آزادی آنها و تحریکات آنها.

اصل سوم: قطع حقوق و مستمری رؤسای طوایف و گرفتن مالیات از تیولهای آنها

اصل چهارم: خودخواهی افاغنه و رقابت آنها با یکدیگر و خصومت و عنادشان نسبت به هم و حسادت و رقابت از ترقی و تعالی همگنان.

اصل پنجم: بی‌مبالاتی انگلیس‌ها در رعایت امور عفتی و بی‌اهمیت تلقی کردن آن، اگرچه این قسمت از تمام اصول چهارگانه اول کوچکتر و ضعیف‌تر بود، ولی زودتر پیراهن عثمان کرده و جامعه وحشی و متعصب را محرک شده و به شورش و بلوا وادار می‌نمود.

شاه شجاع در واقع از خود اختیاری نداشت و هر امری که مستر مکناتن می‌داد،

خواهی نخواهی به موقع اجرا می‌گذارد و چون تمام افاغنه و رؤسای طوایف با انگلیس‌ها راه نداشته و زبان آنها را نمی‌دانستند به شاه شجاع مراجعه می‌کردند. مشارالیه نیز چون از خود رأی نداشت و به اوامر او کسی اعتنا نمی‌کرد، فقط به لفظ امر می‌کنم قناعت می‌شد و این موضوع نیز بیشتر موجب تکدر رؤسای طوایف گردید تا اینکه اشخاص ناراضی موضوع بردن زنها را به اردوی انگلیسی بهانه قرار داده و فریاد وادینا را بلند نمودند. صاحب تاریخ سلطانی که خود افغان و از طایفه بارکزایی است می‌نویسد: به سمع شاه شجاع رسانیدند که بازار زنان فاحشه به غایت گرم است، چنانچه هر فاسقی را که خیالی فاسد باشد، مبلغ چند صرف آنکار بنماید و زنان محصنه خود را به لباس ملوکانه و آرایش دلربایانه آراسته و به خانه هر فاسقی بی‌باکانه می‌روند و ایشان چون تنور اشتها را گرم می‌یابند حالی فطیر آرزو می‌بندند. البته این عمل موجب ازدیاد فساد شده عوام را به جهت تعصب ملت به غیرت خواهد آورد.

از مفاد شرحی که صاحب تاریخ سلطانی و در سراج التوایخ صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶ می‌نویسد و نیز سایر مورخین افغانی نیز همین مضمون را تقریباً شرح می‌دهند[۱].

در این قضیه رؤسای افاغنه موضوع را قابل تحریک دانسته و این عمل را دستاویز تحریک جامعه قرار دادند چنانکه در زمان سلطنت شاه محمود، برای مخالفت با مشارالیه، موضوع بچه‌بازی یکنفر قزلباش را وسیله قرار داده به تحریک میر واعظ و غیره بالاخره به مقصود خود نایل شدند، در این قسمت نیز این موضوع را برای اجرای خیالات جاه طلبانه رؤسای طوایف مفید دانسته چنانکه شرح آن بیاید.

بر طبق ارادهٔ انگلیس‌ها شاهزاده تیمور در اولنک رباط که در محل غربی چشمه مقربین قندهار و غزنین می‌باشد، قلعه نظامی طبق دستور آنها ساخته و قشون انگلیس

۱- به عقیدهٔ نگارنده که به اخلاق افاغنه آشنا هستم، مورخین افغان در این قسمت قدری زیاده‌روی کرده‌اند؛ زیرا در بین عشایر این قبیل اعمال کمتر دیده می‌شود و شاید از نقطه نظر استفاده سیاسی این موضوع را بزرگ کرده‌اند. در هر حال قضیه موجب شد که تحریکات تشدید شود و افاغنه را بر علیه انگلیس‌ها بر انگیزد.

آنجا را محل ساخلو خود قرار دادند و ملا عبدالشکور که تا حدی امور را در ظاهر حفظ می‌نمود از طرف انگلیس‌ها امر به عزلش داده شد و علت مخالفت انگلیس‌ها با مشارالیه این بود که امام وردی خان قزلباش که به عنوان دیوانگی از بخارا فرار کرده بود، دسته‌بندی در کابل کرده و اتحادی برله امیر دوست محمد خان تشکیل داده بود و ملا عبدالشکور با آنها دمساز نگردید، علیهذا با انتریک و دسیسه به انگلیس‌ها همچو فهماندند که ملا عبدالشکور بر علیه انگلیس‌ها تحریک می‌نماید. مستر مکناتن و الکساندر بارنس جدیت در عزل او و نصب محمد عثمان خان و فادار خان سدوزایی نمودند. شاه شجاع که آلتی در دست انگلیس‌ها بود ملا عبدالشکور را عزل و محمد عثمان خان را به جای او تعیین و باز بر طبق امر انگلیس به لقب نظام‌الدوله نیز ملقب گردید.

مخالفین شاه شجاع موضوع بردن زنها را به اردوی انگلیس‌ها مطرح نموده و به شاه شجاع مراجعه کردند. مشارالیه با انگلیس‌ها مذاکره کرد، مکناتن اعتنایی ننموده، جواب داد این موضوع یک امیر طبیعی لازم است و قشون را نمی‌شود ممنوع از این عمل نمود.

در این موقع امیر دوست محمد خان از بخارا فرار کرده به افغانستان رسید و میر مسجدی که از سادات صحیح‌النسب بود در اثر مقدمات سابق‌الذکر به عنوان جهاد قیام نمود.

امیر دوست محمد خان در بخارا

به‌طوری که سابقاً ذکر شد امیر دوست محمد خان مصمم شد که به بخارا رود، علیهذا طرف تاشقرغان حرکت نمود. امیر دوست محمد خان، محمد اکرم خان پسر سوم خود را با نواب عبدالجبار خان و جمعی دیگر از کسان خود در تاشقرغان گذارده، با سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان و سردار محمد اعظم خان و سردار شیر علی خان و سردار ولی محمد خان و سردار محمد یوسف خان و سردار محمد امین خان و چند نفر از برادرزاده‌های خودش پسرهای سردار محمد

عظیم خان و عبدالرؤف خان خواهر زاده و جمعی از کسان خود وارد خاک بخارا شد. امیر نصرالله خان حاکم بخارا مشارالیه را احضار نمود و احترامی که لازمهٔ مقام امیر دوست محمد خان بود به عمل نیاورد و ضمناً سوء قصدی نسبت به سردار شیر علی خان که هنوز خط جبینش نرسته و وجاهت سیمایش به حد کمال بود نمود، او را جزء پیش خدمتان خود قرار داد. امیر دوست محمد خان برای حفظ ناموس هر قدر امتناع نمود، موثر واقع نگردید تا لاعلاج شبانه با کسانش از بخارا فرارنمود. امیر بخارا جمعیت زیادی به تعاقب او مأمور نمود و ضمناً دستور داد که در موقع عبور از جیحون امیر دوست محمد خان را غرق نمایند. مشارالیه استنباط نموده، از عبور از جیحون امتناع و به طرف بخارا رجعتش دادند. در آنجا نیز به قدری دچار تنگدستی شد که لوازم و مایحتاج خود و کسانش را به معرض بیع گذارد و امیر بخارا نهایت بی‌شرافتی و بدجنسی و لئامت را نسبت به امیر دوست محمد خان و کسانش اجرا نمود. بالاخره پسرها و برادرزاده‌های امیر دوست محمد خان با عده‌ای از گماشتگان مشارالیه شبانه از بخارا فرار کردند. امیر بخارا مجدداً جمعی را به تعاقب و دستگیری آنها مأمور و درچراغچی به سردارها رسیده زد و خورد شروع شد. بخاراییان به واسطه کثرت عده غلبه نمودند. سردار سلطان احمد خان و سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان مجروح شده، سردار سمندر خان و سردار جهان گل خان مقتول و بخارایی‌ها در نهایت بی شرافتی و بی شرمی مهمانها را اسیر کرده، به بخارا معاودت داده و همه ر امحبوس نمودند. امیر دوست محمد خان بعد از چندی با وسایل، پسرها و برادرزاده‌ها را مستخلص ساخته و با زحمت زیاد از امیر بخارا اجازه گرفته، روانه تاشقرغان و کابل نمود. نواب عبدالجبار خان بعد از رسیدن برادرزاده‌ها در تاشقرغان نمانده عازم کابل گردید.

انگلیس‌ها که مقصودشان استحکام سیاست خود بود ژنرال کرافت چمبرلین را به استقبال آنها فرستاد، در غزنین آنها را محترمانه جای دادند.

امیر دوست محمد خان بعد از اعزام کسانش با عده‌ای شبانه با لباس درویشی از بخارا فرار نمود، امیر بخارا امر به تعاقب مشارالیه داد، ولی موفق به دستگیری او

نشدند، لهذا سردار محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان و جمعی از کسان و گماشتگان امیر دوست محمد خان را محبوس نمودند. امیر دوست محمد خان خود را به شهر سبز رسانید، حاکم آنجا به هدایت ملا کبیر نام افغان از امیر دوست محمد خان پذیرایی کرده و جمعی را به حفاظت او گماشتند و مشایعتش نمودند تا از جیحون گذشته، به سر حد قطغن رسیده، وارد قندوز گشت. در آنجا میر مرادبیک اتالیق عده‌ای سوار تهیه نموده و امیر دوست محمد خان عازم تاشقرغان شد. میر والی حاکم آنجا نیز عده‌ای بر قوای امیر دوست محمد خان اضافه نموده روانه بامیان شدند. از طرف انگلیس‌ها مسترلات انگلیسی با فوج خود و توپخانه ساخلو بود، امیر دوست محمد خان به مشارالیه حمله نموده، بدیهی است که قشون چریک با قوای منظم نظامی و توپخانه نتواند جنگید، علیهذا امیر دوست محمد خان شکست خورده، طرف تاشقرغان رجعت کرده، جمعیتش نیز متفرق شدند، انگلیس‌ها برای هر کسی که سر امیر دوست محمد خان را بیاورد دویست هزار روپیه انعام معین کردند.

بعد از رسیدن امیر دوست محمد خان به افغانستان کسانش مطلع شده، مجدداً جمعیتی دورش جمع شد و طرف کوهستان حرکت نمود. میر مسجدی خان پسر خواجه اسحق که ذکرش گذشت برله امیر دوست محمد خان به عنوان جهاد با کفار قیام نمود. شاه شجاع که از قضیه مطلع شد شاهزاده تیمور را با ژنرال شیل و الکساندر بارنس و افواج انگلیس و طایفه فوفل‌زایی برای محاربه به امیر مسجدی خان گسیل داشتند، در موضع خواجه خضری جنب چاریکار محاربه رویداد. انگلیس‌ها اگرچه با توپ یکطرف قلعه را سوراخ کردند، ولی نتوانستند قلعه را مسخر نمایند، از انگلیس‌ها مستر کانلی و عده‌ای از افراد کشته شد، میر مسجدی خان نیز مجروح گردید، ژنرال شیل از گرفتن قلعه مأیوس شده رجعت نمود، میر مسجدی خان نیز بعد از دور شدن قوای انگلیس شبانه از قلعه فرار کرده، خود را به امیر دوست محمد خان رسانید.

امیر دوست محمد خان طرف کوهستان حرکت و در جبل‌السراج با قشون انگلیس که مأمور محاربه با مشارالیه بودند دست به گریبان شده، پسرهای امیر دوست

محمد خان، سردار محمد افضل خان و سردار محمد عمر خان و بعضی دیگر از کسان مشارالیه و سلطان محمد خان اتک‌زایی و قادر خان مسیح‌زایی نیز به امیر دوست محمد خان پیوسته، در ابتدای امر انگلیس‌ها که از قرار ذکر مورخین هشتصد نفر بیشتر نبودند عقب نشسته و در این بین افواج دیگر به کمک آنها می‌رسد و امیر دوست محمد خان و کسانش شکست خورده و متفرق می‌شوند.

بعد از این شکست امیر دوست محمد خان قوهٔ محاربه با قشون انگلیس ر ادر خود ندید، مصمم شد به اردوی انگلیس رفته به مستر مکناتن تسلیم شود، علیهذا طرف بالاحصار حرکت نمود و وقتی رسید که مکناتن سواره با چند نفر مستحفظ برای گردش بیرون آمده بود، مکناتن به فراست، امیر دوست محمد خان را شناخته، مشارالیه را به اردوی انگلیس برده و امیر دوست محمد خان شمشیر خود را به مکناتن تسلیم نمود، مشارالیه شمشیر او را رد کرده، گفت شمابه هندوستان می‌روید. امیر دوست محمد خان اظهار داشت حال که نزد شما آمده‌ام هر جا امر کنید خواهم رفت. علیهذا امیر دوست محمد خان را با بعضی از کسان و عیالانش در تحت حفاظت قشون انگلیس به هندوستان اعزام و پسرها و برادرزاده‌های او را به غزنین اقامت دادند.

شروع اختلال و جهات آن

محمد اعظم خان و شیر علی خان بین طوایف اندری و سلیمان خیل و وزیری و غلجایی و غیره رفته، آنها را به قیام بر علیه کفار و جهاد تحریص نمودند، ولی انگلیس‌ها مطلع شده سردار محمد اکرم خان را توقیف و عملیات آنها را خنثی نمودند، علیهذا محمد اعظم خان و شیر علی خان عازم لاهور شده، به امیر دوست محمد ملحق شدند و عموماً از لاهور به لودهیانه رفتند، ولی انگلیس‌ها امیر دوست محمد خان و تمام کسانش را به کلکته فرستاده و محل اقامت آنها را در آنجا قرار دادند و سالیانه دویست هزار روپیه معادل چهل هزار تومان ایران معاش مقرر نمودند.

با اینکه امیر دوست محمد خان و کسانش به هندوستان اعزام شدند، ولی

اقدامات بقیه خانوادهٔ مشارالیه و سوء رفتار محمد عثمان خان نظام‌الدوله موجب شد که اختلال شروع شود. در ۱۲۵۶ شاه شجاع بر حسب میل انگلیس‌ها مجبوراً شاهزاده فتح جنگ را از حکومت قندهار معزول نمود و بجای او شاهزاده صفدر جنگ پسر دیگر خود را به حکومت قندهار منصوب نمود و شاهزاده تیمور را در کابل گذاشته خود روانه جلال آباد شد و مخالفین شاه شجاع بعضی از فرامین شاه شجاع را به‌دست آورده، در عبارات آن تغییر داده، به زحمت به انگلیس‌ها دادند. مفاد فرامین قیام مردم کوهستان بر علیه انگلیس‌ها بود، شاه شجاع به انگلیس‌ها مدلل نمود که فرامین مجعول است و این خود دلیل مهمی است که مخالفین شاه شجاع و خانواده سردار پاینده خان تا چه اندازه بر علیه او اقدام می‌نمودند و اگر انگلیس‌ها همان وقت کاری را که بعدها کردند می‌نمودند آنهمه تلفات و خسارات را متحمل نمی‌شدند زیرا قیام افاغنه به تحریک رؤساء و خانوادهٔ وزیر فتح خان بود و می‌خواستند خودشان در رأس حکومت باشند و علاقه‌ای هم ببودن و نبودن انگلیس‌ها نداشته، زیرا استقلال و وطن را نمی‌فهمیدند و اقوی دلیل جعل فرامین است که مقصودشان این بود انگلیس‌ها را از شاه شجاع مظنون نمایند و شاید خودشان به مقصود برسند و وقتی که از این راه موفق نشدند و دیدند که انگلیس‌ها با این حرفها و اقدامات، رشته مودت با شاه شجاع را قطع نمی‌نمایند، آنوقت محاربه با انگلیس‌ها و بلوای کابل را تهیه دیدند و از طرف دیگر سوء سیاست خود انگلیس‌ها و بی‌تجربگی و بی‌درایتی محمد عثمان خان نظام‌الدوله نیز کمک مهمی نمود زیرا مشارالیه گذشته از اینکه باطناً با فامیل امیر دوست محمد خان بند و بست داشت ، خودش نیز شخص مدبر و کارآزموده نبود، انگلیس‌ها نیز تمام خانواده امیر دوست محمد خان را آسوده خاطر داشته و طرف توجه قرار داده بودند و هر قدر شجاع‌الملک اصرار و ابرام می‌نمود انگلیس‌ها از نقطه نظر سیاست خودشان به اظهارات او اهمیت نمی‌دادند و ضمناً مستر مکناتن عازم هندوستان شده، الکساندر بارنس را به جای خود معین نمود، ولی این خیال او عملی نشده، چنانکه بعداً ذکر خواهد شد.

در خلال این احوال نظام‌الدوله به واسطه حسد میرزا ابراهیم خان حاکم لمقان

خالصجات لمقان را که به اجاره منشی باشی بود ضبط نمود و در ۱۲۵۷ شاه شجاع مطابق میل انگلیس‌ها مجبور شد شاهزاده تیمور را به حکومت قندهار منصوب نماید و نظام‌الدوله با علم به وضعیت شاه شجاع با انگلیس‌ها برای دامن زدن به این آتش، حقوق و مستمری خوانین درانی را قطع نمود و در حضور شاه شجاع صمد خان بادوزایی با نظام‌الدوله به هم پرخاش نموده، سخنهایی خارج از نزاکت اظهار نمودند. نظام‌الدوله به انگلیس‌ها شکایت نمود و مطابق میل آنها صمد خان از دربار تبعید شد. نظام‌الدوله، سردار عباس خان پسر خود را به قندهار فرستاد و به ماژور لاردنس انگلیسی نوشت که امور حکومت قندهار با سردار عباس خان است و نیز مقرری خوانین غلیجایی را تمام قطع نمودند و امر کرد چهل هزار روپیه مالیات املاکی که به عنوان حقوق به آنها داده شده بود دریافت دارند. خوانین غلیجایی هر قدر شکایت کردند نتیجه نداد. علیهذا خوانین غلیجایی نیز به محل خود بر گشته و راه را مسدود و اموال تجار را غارت نمودند و قشون انگلیس که از کابل عازم جلال‌آباد بودند، به سر کردگی ماژر مکریکر به غلیجایی‌ها دچار شده، بعد از زد و خورد غلیجایی‌ها عقب نشسته و باب مخاصمه با انگلیس‌ها مفتوح شد.

از این وقایع نظام‌الدوله استفاده کرده، انگلیس‌ها را وادار نمود که تبعید غلام احمد خان بامیزایی و عبدالله خان اچکزایی و عطا محمد خان پسر سردار سمندر خان و سکندر خان بامیزایی و محمد حسین خان جوانشیر و سردار عبدالسلام خان را بخواهند. مشارالیهم به شاه شجاع پناهنده شدند نتیجه حاصل نگردید. در نتیجه شبانه اوراقی در شهر کابل انداختند که شاه شجاع آلتی است در دست انگلیس‌ها و مردم [به] فکر خود باشید که همه شماها را فردا اسیر و به هندوستان می‌فرستند. آقایان فوق‌الذکر و سایر رؤساء متحد شده، نواب محمد زمان خان پسر مرحوم سردار پاینده خان را به ریاست خود انتخاب نمودند؛ اگرچه در شب ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ نظام‌الدوله را مطلع نمودند که فردا آتش فتنه افروخته خواهد شد، ولی مشارالیه از بی فکری اهمیت نداد.

شورش افاغنه بر ضد انگلیس‌ها

صبح ۱۷ رمضان شورش عمومی در شهر کابل شروع و به طرف خانه الکساندر بارنس که در واقع مأمور سیاسی انگلستان بود حمله نمودند. در این موقع باید توضیح داده شود که انگلیس‌ها چند خطا نمودند که یکی از خطاهای نظامی آنها این بود که‌شاه شجاع را در بالاحصار منزل داده و اردوی خود را در جلگه جای دادند و نیز فرماندهی کل با مستر الفنستین بود که خیلی مسن و پیرمرد و فاقد شرایط فرماندهی بود. شاه شجاع شاهزاده فتح جنگ را با عده‌ای برای حفاظت مستر بارنس اعزام داشت و زد و خورد در کوچه و بازار شروع گردید. بالاخره بعد از حملات چند مستر الکساندر بارنس به دست افاغنه کشته شد و خانه جان سین نام انگلیسی خزانه‌دار نیز غارت و ۱۱۵۰۰۰ روپیه کلدار غنیمت به‌دست آوردند و اثاثیه خانه او را به‌کلی غارت کردند. از عدهٔ شاهزاده فتح جنگ تقریباً هفتصد نفر مقتول گردید و تمام خزانه قوای انگلیس به دست مهاجمین افتاد. مهاجمین و خانواده امیر دوست محمد خان تدبیری دیگر نمودند و به شاه شجاع اطلاع دادند اگر شما پادشاه افغانستان هستید، امروز جهاد بر علیه آنها واجب است زیرا به مال و جان و ناموس مسلمین دست تخطی دراز کرده‌اند و شما هم بیایید با ما همداستان شده، بر علیه انگلیسی‌ها جهاد نماییم و آنها را از افغانستان برانیم و اگر با ما موافقت ننمایید شما مسلمان نبوده و جهاد برعلیه شما که موافق با کفار هستید نیز واجب است. بدیهی است شاه شجاع بر علیه انگلیس‌ها اقدامی نمی‌نمود و با این تدبیر جامعه را به‌کلی بر علیه شاه شجاع سوق دادند. روز بعد مهاجمین قلعه نشان خان که محل ذخیره آذوقه و علوفه انگلیس‌ها بود تصرف نموده، تمام را یغما نمودند و مستر تریور انگلیسی به کمک مردم اندر آبی به زحمت از کشته شدن نجات یافت، پنجشنبه ۲۱ رمضان ۱۲۵۷ به قلعه جعفر خان و قلعه شریف حمله کرده و بر خصم غلبه نموده قلعه‌ها را خراب و غارت نمودند.

از طرف دیگر، تمام طرق مسدود و روابط انگلیسی‌ها با هندوستان قطع و از این جهت روحیه انگلیسی‌ها متزلزل شد و مهاجمین به باغ شاه حمله نمودند و به فوج چهل و چهارم انگلیس تلفات فوق العاده‌ای وارد نمودند و کاپیتن سن به کمک آنها

رسید و نزدیک غروب آل سن کارون را از فوج پنجم سوار نظام نیز به کمک آنها رسید. در این گیرودار کاپیتن مدیر سورسات اطلاع داد که اگر محل آذوقه به‌دست افاغنه بیفتد، قشون دچار هلاکت خواهد شد، علیهذا به کاپیتن سن امر شد تا آخرین نفر مدافعه نماید، ولی اگرچه شبانه انگلیس‌ها جد و جهد کردند که آذوقه خود را به محل دیگر برسانند، ولی افغان‌ها با کمال هوشیاری مراقبت کرده، و فردای آنروز انگلیس‌ها مغلوب و جماعت قزلباش که تا این تاریخ بیطرف بودند، با انگلیس‌ها به مخاصمه شروع نموده، با افاغنه متحد شدند. انگلیس‌ها قلعه ریکا و قلعه ذوالفقار را متصرف و مقداری گندم که افاغنه در آنجاها داشتند به‌دست انگلیسی‌ها افتاده، قسمتی از گندمها را حمل نمودند که افاغنه هجوم نموده دو باره قلعه‌ها را متصرف شدند.

روز غرّه شوال افاغنه از سمت غربی به سنگرهای انگلیس‌ها حمله نموده، انگلیسی‌ها با کمال جدیت مدافعه نموده، افغان‌ها را متفرق ساختند و بعد از این شکست برای انگلیسی‌ها قدری آسایش حاصل و مقداری آذوقه توانستند جمع آوری کرده حمل نمایند.

در خلال این احوال سردار محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که در بخارا محبوس بوده، با کسانش به وساطت ملا عبدالشکور از علمای بت خاک مستخلص شده، عازم کابل گردید، به محض ورود به شورشیان ملحق شدند.

مهاجمین در حمله به تپه بی‌بی ماهر و نیز تلفات مهمی به انگلیس‌ها وارد کردند. انگلیس‌ها مصمم شدند خود را از کابل نجات داده، به جلال آباد برسانند، ولی سرمای شدید و هجوم افاغنه مانع بود، علیهذا در مشاوره بین صاحب منصبان موافقت حاصل نگردید.

در این جنگها عبدالله خان اچکزایی و پیر دوست خان برادر زاده‌اش کشته شدند، از انگلیس‌ها نیز مستر هابال و ویبرد و واندر و هروی من و والگر کشته شدند.

ما جزئیات محاربه افاغنه و انگلیس‌ها را بیش از این شرح نمی‌دهیم و به‌طور خلاصه نتیجه به‌دست آمد برای قضاوت تاریخی کافی است و مقصود اصلی حاصل

می‌شود و البته از این نکته نیز نباید صرفنظر نمود که در این محاربات، روحیات و حسن و قبح اعمال طرفین نیز باید ذکر شود تا موجبات وقوع وقایع به‌دست آید.

در نتیجه این کشمکش و زد و خوردها بالاخره انگلیس‌ها به خیال صلح افتادند، ولی افاغنه این موضوع را حیله تصور کرده، به حملات خود ادامه می‌دادند و این فکر افاغنه بی‌اساس هم نبود زیرا انگلیس‌ها به این خیال بودند که بین نواب محمد زمان خان و سردار محمد اکبر خان ایجاد نفاق نمایند و نزد هر کدام نمایندهٔ جداگانه فرستاده تقاضای صلح می‌کردند. بالاخره روز یازدهم شوال ۱۲۵۷ کاپیتن لارنس و تریور و مکریکر از سنگر چهاونی خارج شده، در پشته سیاه سنگ با جمعی از رؤسای افاغنه اجتماع نمودند و شرایط صلح را اینطور قرائت نمودند که یک نفر از سردارها را به قشون انگلیس گرو بدهند و قوای انگلیس از افغانستان خارج شوند، شاه اشجاع نیز بلودهیانه یا محل دیگری به هندوستان برود و امیر دوست محمد خان را رجعت بدهند و چون محمد اکبر خان مریض بود، قرار مزبور به بعد محول شد وانگلیس‌ها صورت قرارداد صلح را به وسیله امام‌الدین خان برای مشارالیه ارسال داشتند. محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان غلیجایی را برای مشورت خواسته، متفق شدند که مستر مکناتن در محل حاضر شود و سردارها نیر حاضر می‌شوند تا قرار مصالحه گذارده شود. روز دیگر رؤسا و بزرگان انگلیس و افاغنه با هم نشسته و بدین قرار قراردادی تنظیم نمودند:

مادهٔ اول: دوست انگلیس و افغان دولتی باشد نه شخصی و اگر کسی دشمن افاغنه باشد [و] دولت انگلیس او را دوست خود بداند معهذا از او حمایت ننماید و چون شاه شجاع با انگلیس‌ها دوست و با افاغنه دشمن است به هندوستان برود و اگر در افغانستان بماند و به او ضرر مالی و جانی برسد دولت انگلیس مداخله ننماید.

مادهٔ دوم: انگلیس‌ها از خاک افغانستان بیرون بروند و قشون انگلیس بدون تقاضای افاغنه و آن هم برای دشمن خارجی به افغانستان داخل نشوند.

مادهٔ سوم: هشت لک روپیه معادل ۱۶۰ هزار تومان انگلیس‌ها بپردازد که قوای آنها را سالماً به سر حد هندوستان برسانند.

مادهٔ چهارم: از افاغنه کسی را در هندوستان وظیفه نداده و به افغانستان نیز اعزام نمایند.

مادهٔ پنجم: اگر روس‌ها بخواهند از راه افغانستان به هندوستان حمله نمایند، دولت انگلیس مخارج قشون و اسلحه بدهد تا افاغنه جلوگیری نمایند.

مادهٔ ششم: تا قوای انگلیس از افغانستان خارج شوند آذوقهٔ آنها را در مقابل وجه نقد به آنها تحویل نمایند.

مادهٔ هفتم: انگلیس‌ها تا سه روز سنگرهای خود را تخلیه کرده به افغان‌ها تسلیم نمایند.

در ۱۶ شوال ۱۲۵۷ این قرارداد را اشخاص ذیل امضاء نمودند: از صاحب منصبان انگلیس: مستر مکناتن و ماژور بارنس و مستر مکنجی قرارداد را امضاء کردند. از طرف افغان‌ها: سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عثمان خان و نایب امین‌الله خان لهوکردی و محمد شاه خان و ملا مؤمن غلیجایی امضاء نمودند، فقط نواب محمد زمان خان حضور نداشت.

انگلیس‌ها از افاغنه تقاضا کردند که قشون بالاحصار، بدون حمله افاغنه فعلاً به چهاونی معسکر انگلیس منتقل شود و سردار سلطان حامد خان مقرر گردید مراقبت نماید که در موقع انتقال قشون حمله به آنها نشود.

روز دیگر سلطان احمد خان پنجهزار نفر از قوای انگلیس را از بالاحصار به چهاونی انتقال داد، ولی نتوانست تعهد خودشان را رعایت نماید زیرا افاغنه مطابق روحیه و اخلاق جبلی خود به قوای انگلیس حمله کرده، به غارت و چپاول پرداختند و سردار سلطان احمد خان به زحمت جلوگیری کرده، به چهاونی رسانید و خود نیز بر طبق تقاضای مستر مکناتن در چهاونی توقف کرده، جلسه محرمانه‌ای بین او و مستر مکناتن منعقد گردید.

مستر مکناتن از سلطان احمد خان تقاضا نمود که توقف قشون انگلیس به نفع افغانستان است و ما از طرف دولت انگلیس انعام کافی به شما می‌دهیم و سردار دوست محمد خان را به کابل رجعت داده، وزارت شاه شجاع را به سردار دوست

محمد خان یا محمد اکبر خان پسرش هر یک مایل باشند تفویض می‌کنیم و امین‌الله خان لهو کردی را که موجب این فتنه شده است به انگلیس‌ها تسلیم نمایید. سردار سلطان احمد خان تقاضای مشاوره با سردار محمد اکبر خان نمود و پس از مذاکره با مشارالیه سردار محمد اکبر خان متأسف شد که چرا انعام را معین و محقق ننمودی. سردار سلطان احمد خان جواب می‌گوید ترسیدم مرا فریب بدهد و نقصی در دینم حاصل شود و اصولاً در موقع ذکر وجه افاغنه خودداری ندارند واین اخلاق و روحیه در آنها فوق‌العاده قوی است و از همین بیان معلوم می‌شود که در مقابل وجه از همه چیز می‌گذرند. در هر حال انگلیس‌ها برای اطمینان افاغنه روز ۱۸ شوال قوای خود را از غزنین احضار نمودند. روز ۲۰ شوال مستر مکناتن با چند نفر صاحب منصب با افاغنه ملاقات نمودند. سردار محمد اکبر خان که خیالش تمام جلب نفع و استفاده بود، کالسکه و اسب و رولور مکناتن را تقاضا نمود. مشارالیه نیز کالسکه را با یک اسب عربی سواری خود که ۶۰۰ تومان قیمت آن را می‌نویسند با طپانچه به سردار محمد اکبر خان سپرده، به رسم یادگار داد و سردار محمد اکبر خان را دعوت نمود که فردا در خارج شهر ملاقات نمایند تا قرارداد جدیدی منعقد نمایند و ضمناً سردار محمد اکبر خان از مکناتن انعام را مطالبه نمود. مستر مکناتن جواب داد در صورتی که با ما موافقت نمایید وزارت شاه شجاع با سالی ۱۲ لک روپیه (معادل ۲۴۰ هزار تومان) فعلاً و سالیانه دو لک (چهل هزار تومان) به شما داده خواهد شد. سلطان احمد خان و سردار محمد اکبر خان تقاضا کردند فعلاً ۳۰ لک روپیه (ششصد هزار تومان) و بعدها چهار لک (هشتاد هزار تومان) داده شود. مکناتن اظهار داشت در خزانه آنقدر وجه نداریم، دویست هزار روپیه (چهل هزار تومان) موجود است می‌دهیم. شب بعد سلطان احمد خان و محمد صدیق خان برادرش به دستور سردار محمد اکبر خان بیست شتر گندم به اردوی انگلیس‌ها برده و چهل هزار تومان وجه دریافت داشته مراجعت نمودند و با این عمل شرایط مستر مکناتن را قبول کردند و مراسله به مستر مکناتن نوشته او را دعوت کردند که با سردار محمد اکبر خان ملاقات نماید و خود کنکاش کرده که مکناتن را دستگیر نمایند تا امیر دوست محمد خان را رها

نمایند. روز بعد در وعده‌گاه حاضر شدند، سردار محمد اکبر خان با همراهانش، مستر مکناتن و چهار نفر از همراهانش را برای صحبت، از مستحفظین و سایر همراهان دور نمود و بعد از مذاکرات گفتند صحبت را در شهر خواهیم کرد. لارنس که طپانچه در دست گرفته، مراقب سلامت مکناتن بود به اشاره افغان‌ها محمد شاه خان او را بغل کرده و طپانچه او خالی شد، محمد شاه خان قمه خود را (که افغان‌ها سیلاوه می‌گویند) به پهلوی او گذارده او را طرف شهر راند. محمد اکبر خان با مکناتن در آویختند، سلطان احمد خان مکناتن ر امخاطب نمود و سردار محمد اکبر خان با همان طپانچه که از مستر مکناتن یادگار گرفته بود گلوله‌ای به پشت او زد، مکناتن تا به طرف محمد اکبر خان روی نمود، سلطان احمد خان با شمشیر حمله نموده و سر مستر مکناتن را از بدن جدا نمود و خود را به محمد شاه خان رسانید، سر لارنس را نیز بریدند. دو نفر دیگر از انگلیس‌ها را نیز زنده به شهر بردند و طنابی به پای مستر مکناتن و کاپیتن لارنس بسته، جنازه آنها را روی برف و سنگ و خاک کشیده، به شهر آوردند و در چهار سوق بیاویختند.

یکی از مورخین افغانستان[1] که معتمد امرای آنجا بوده و تألیفات متعددی‌دارد کتابی نوشته به نام فیضی از فیوضات که نسخه آن نزد نگارنده است و برای اینکه نظر دیگران را بدانیم راجع به عهد و میثاق افاغنه، آنچه نگارش او است عیناً درج خواهیم کرد، چون این شخص تبعه افغانستان بوده و از مورخین و مطلعین آنجا است تحریراتش قابل دقت است مخصوصاً که مطالب را با ذکر دلایل و اسناد ذکر می‌نماید، اینک اظهارات صاحب فیضی از فیوضات:

عهد و میثاق افغان (نقل از کتاب: فیضی از فیوضات)[1]

در عالم بشریت و جمیع طرق مدنیت خصوص اسلامیت، مشید و مرصوص‌تر

۱- منظور شهید ملا فیض محمد کاتب هزاره نویسندهٔ سراج التواریخ است. (ناشر)

۱- ما عین کتاب فیضی از فیوضات را بدون تغییر یک کلمهٔ در اینجا نقل کرده، از خود چیزی نیفزوده و کسر ننموده‌ایم.

اساسی از عهد و پیمانی که در بین دو مؤالف یا مخالف منفرد و یا مجتمع نهاده و بر امور چندی قرار داده می‌شود، دیده و شنیده نشده است و تاریخ از سوء عاقبت و وخامت خاتمت بسی ملل و دول ناکثةالعهد ناقضةالمیثاق، به ما نشان می‌دهد که از کذب و فریب و حیلت و خدیعت و منافقت و نکث عهد و نقض پیمان، دچار انواع مشکلات و بلیات گردیده، بساط ضلالت و جهالت از ساحت زمین برچیده، در زیر خاک قهر و غضب آفریدگار یگانه خزیده، در سعیر جای گزیده، عبرتاً للناظرین شده‌اند، از جمله تا جایی که به یاد است از نکث عهد و نقض سوگند رئیس و مرئوس افاغنه، درج این وجیزه می‌نماید تا انموذج و نمونه معاهدات آنها معلوم و روشن گردد:

۱- وزیر محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان و سردار سلطان احمد خان فرزند سردار محمد عظیم خان برادر امیر مذکور با قائدین قشون انگلیس عهد و پیمان در میان نهاده و هشت لک روپیه گرفته، (در تواریخ دو لک نوشته‌اند) اطمینان خاطر به تأمین حالشان دادند و چون از شهر خارجشان کردند، روز دیگر سر ویلیم جی مکناتن را به بهانه تجدید عهد از لشکر گاهش دور ساخته و او را کشته و ریسمان به پایش انداخته، به حالت وحشیانه، به روی خاک و خاشاک به مثابه حیوان حرام شده‌ای کشیده، در سقف چهار سوق آویختند و انگلیسان را دچار شدت سرما و کثرت برف دیده، به معاهده و محالفه، جانب جلال‌آباد کوچ دادند و از راه نقض عهد در پی ایشان افتاده، منزل به منزل ایشان را قتل و غارت کرده، عیال و اطفالشان را به اسارت گرفته، در قلعه بدیع‌آباد لمقان همه را محبوس بداشتند و چنان معابر را مقابر و مسالک را مهالکشان ساخته، که از شانزده هزار نفر یک تن دکتر زنده به لشکر جلال‌آباد رسیده، دیگر همه رهسپار هلاک و دمار شدند.

۲- امیر دوست محمد خان نقض عهود متعدده‌ای را که با خاندان و نباتر احمد شاه سدوزایی مؤسس سلطنت افاغنه ولینعم خود نموده، صرف‌نظر از آنها کرده، صرف از عهد و میثاقی که با برادران و برادرزادگان خود در میان نهاده، منقوض و منکوث کرد اکتفا ورزیده می‌نگارد: یک- با سردار شیردل خان و کهندل خان و پردل

خان و مهردل خان و رحمدل خان برادران خود عهد و سوگند در میان نهاده، حکومت قندهار و مالیات آن را به ایشان داده، از نزاع و مخالفتی که در بین آنها رویداد از کابل به بهانهٔ رفع ذات بین و اصلاح نزاع جانبین در قندهار شدهو آن دیار را به‌دست نقض عهد متصرف گردیده، بعضی از برادران مذکوره‌اش پناهنده دولت ایران گشته. دو- با سردار سلطان احمد خان برادر زاده خود نقض عهد نموده، او در تهران رفته، شرفیاب بار ناصرالدین شاه گردیده، به لقب سرکار و حکومت هرات مأمور و برقرار آمد و امیر دوست محمد خان از کابل بر سر او قشون کشیده، هرات را محاصره کرد و کاری از پیش نبرده، با او عهد بست که چیزی از مالیات هرات را که شاه ایران به تیول او مقرر فرموده است، به وی حصه داده، بی مخل و مانعی حکومت کند و پس از انعقاد این عهد سردار سلطان احمد خان وداع زندگی گفته، هنوز مرکب عهدنامه نخشکیده بوده که نقض آن نموده، هرات را متصرف و در نتیجه نکث معاهده خودش نیز فوت شده و در آنجا مدفون گشت.

۳- امیر شیر علی خان با امیر محمد افضل خان برادر خود در مزارشریف ترکستان، عهد مبرم و حلف مؤکد و محکم در میان نهاده، با او قرارداد که حکومت ترکستان از آن او بوده، کابل و هرات از خود و قندهار از محمد امین خان برادر اعیانی‌اش باشد و بدین معاهده و محالفه و مواضعه، او را فریبیده، در زندان نکث و حنث عهد و یمین انداخت و هم چنین با محمد امین خان برادر خود نقض عهد به روی کار آورده، هر دو با هم در آویختند برادر و محمد علی خان پسرش از نتیجه نقض عهد در یکروز کشته گشته، نادم و منفعل و خجل شد.

در انباله با دولت انگلیس عهد بسته و خود را در اعانت و حمایت او قرار داده، آخرالامر که یازده سال در هر سالی دوازده لک روپیه و مقداری اسلحه و قورخانه به نام استحکام افغانستان و انسداد راه حمله روس بر هندوستان، از آن دولت به‌دست آورده، بعد نکث عهد نموده، با دولت روس متعاهد گشت و دولت انگلیس جانب افغانستان جیش در جنبش آورده، قندهار و کرم و جلال آباد را به تغلب متصرف شد و امیر شیر علی خان از عهدی که با دولت روس در میان نهاده بود، به امید معاونت آن

دولت از کابل، راه بلخ و مزار شریف بر گرفت که با لشکر روس دفع انگلیس نماید ولیکن پس از ورود در مزار شریف بدبختانه کامیاب نگردید و به سرعت و شتاب راه آخرت پیمود و محمد یعقوب خان پسرش در کابل بر تخت امارت نشست. مشارالیه در هرات به هنگام شاهزادگی خود توسن حکومت می‌راند و از تعصب جاهلانه اگر اسبی از اصطبل خاصش مریض می‌شد برای علاج آن از زوار هزاره که عازم مشهد مقدس می‌بود، به‌دست آورده، او را به دهن اسب ذبح می‌فرمود و خون او را شفا تصور می‌نمود.

۴- امیر یعقوب خان در گندمک واقع عرض راه سرخ پل ونمله در سنگر قشون انگلیس که مشرف بر باغ نمله و اثر جدارش که از سنگ بر آورده‌اند ظاهر است رفته، با انگلیسیان معاهده کرده، علاقه کرم وکویته بلوچستان و فوشنج را که لشکر انگلیس از آنها عبور کرده، در قندهار و خوست پا نهاده، تصرف شده بود، به دولت انگلیس گذاشته، کیوناری نام انگلیسی را به رسم قونسول با خود در کابل آورده، در بالا حصار جای اقامت داد و چون از مجزی و ضمیمه مستعمرات شدن دولت انگلیس مواضع مذکوره که املاک و حقوق ملت و رعیت بودند و تمامت کاکرستان و مواطن قوم بانوزایی معروف به بنوچی واروکزایی و ختک و شیتک و مروت و وزیری و افریدی و غیره طوایف و قبایل سر حد مشرقی و جنوبی در تعیین خط فاصل سر حدی اگرچه هنوز معین نگردیده بود در مستعمرات انگلیس داخل و منظم می‌شد، امیر محمد یعقوب خان از عهد خود که هنوز مدادش نخشکیده بود عزم عدول و نکول کرد و از خبط خویشتن در معاهده دانسته، با مشاورین خود چون سردار یحیی خان و ژنرال داود شاه خان غلزایی و غیره، زعماء و عظماء کار به مؤامرت انداخته، رأی همگنان بر آن قرار گرفت که قشون را که قرار مقرری عادی به اخذ مشاهره و معاش دو ماه به دو ماه‌اند، یکماهه تنخواه به هر واحدی هفت روپیه بدهد و اعداد سپاه از این امر ابا کرده، خواهان چهارده روپیه از دو ماه گذشته خود شدند، (خواهند شد) و ژنرال داود شاه به درشتی و زشتی، عتاب آمیزانه و خشم آلود به ایشان بگوید که امیر افزون از نصف ملک قوم و قبایل شما را به دولت انگلیس بلا استحقاق و استرضای صاحبان آن داده،

اگر غیرت و شجاعت دارید تنخواه خود را از کیوناری که دولت متبوعه او اراضی و مواطن قوم شما را از امیر گرفته است بخواهید و قشون از این خشونت و گفتار مؤثرانه او به خشم و غضب آمده، روی طلب به کیوناری خواهند نهاد و از او خواهان مشاهره و معاش خود شده خواهند گفت که چون ملک قوم ما را دولت انگلیس از امیر گرفته و قانوناً مشاهره و معاش ما را که حارس مملکت و حافظ ناموس و مال و وضعیت رعیت و ظهیر ملتیم و تنخواه از دسترنج و عرق جبین و کدّ یمین ایشان اخذ نموده امرار حیات و حفاظت جان و عیال و اطفال و موطن و مسکن آنها را می‌کنیم، باید معاش ما را شما از طرف دولت متبوعه اداء کنید. چون کار بدین جا رسیده، به مضمون‌الکلام یجرالکلام سخن در میان آمده، اگر خدا بخواهد معاهده امیر ملغی گردیده، نایل به مرام و مدعی خواهیم شد و بر طبق این مواضعه داود شاه خان اقدام در اجرای ما ذکر کرده و قشون بر آشفته، به حالت اجتماعیه و مسلح روی خواهش تنخواه به سوی جای کیوناری نهادند و او به خیال و گمان اینکه قشون به عزم قتل او برخاسته‌اند در اطاق خویش بر بسته، طریق مدافعه پیش گرفت و بدون اینکه از هجوم و ازدحامشان پرسیده، مقصد و مرامشان را معلوم نماید، به کشاد دادن تفنگ پرداخته و دو سه تن را به خاک هلاک انداخته، قشون نیز از مشاهده، پای حمله و یورش و مقاتلت فشرده تاکه کیوناری پس از به‌کار بردن آلات ناریه موجوده‌ای که داشت، دل به مرگ نهاده و نفت در اتاق خویش ریخته، قبل از اینکه در جای و مقر موعود جاوید خود شتابد، به احراق خود را هلاک ساخت و از وقوع این واقعه که ازنتیجه دسیسه به روی روز افتاد، افواج انگلیس از خوست براه لهو کرد و از جلال‌آباد روی تصرف و اخذ انتقام به سوی کابل نهاده و امیر محمد یعقوب خان به صواب دید سردار یحیی خان پدر زن خود از شهر به بهانه تفرج و تفریح در باغ بینی حصار شده و از آنجا در چهار آسیا به معسکر انگلیس رفته، خود را تسلیم نمود و انگلیسانش با خود در کابل آورده، در تحت حفاظت به هندوستان فرستادند و عموم ملت بدون سر کرده و پادشاه به غزا برخاسته، هر قوم از افغان و تاجیک و غیره در تحت رایت رئیس خود راه مقاتله بر گرفته و قتلها شده، قشون انگلیس را محصور ساخته و کار بر انگلیسیان سخت و دشوار افتاده، چارهٔ کار

و دفع هلاک و دمار خود را به عادتی که دارند، همواره به دسیسه و تلبیس و خوی ابلیس، نفاق در بین اقوام انداخته، خود را نایل به مرام می‌سازند و عالم را عبید و اسیر خود می‌نمایند. یکی از کاسه لیسان خود را در غزنین نزد رؤسای کانا و جاهل قوم هزاره فرستاده، ایشان را به وعده‌های دروغین بر خلاف مجاهدین بر انگیخته و هزاره‌ها بر قلعه عطا گل نام افغان و زن و فرزند او ریخته، از قتل و غارت و هتک عصمت دریغ نکردند و گروه مجاهدین از استماع این خبر دست از محاصره و قتل قشون انگلیس کشیده، رهسپر مدافعه هزاره شدند و انگلیسیان سالم و مأمون مانده، این دو قوم بزرگ با هم در آویخت، هزاران تن فدای خدیعت مدرس مدرسه تدلیس یعنی انگلیس پر تلبیس شدند.

۵- چون دولت انگلیس از سرقت و غارت وحشیان افغان به زحمت بود، بیرون شدن از افغانستان را بهتر دانسته، امیر عبدالرحمن خان را که پس از ذلت غربت کشیدن، بفرستاده و پیام خواهر خود، شابوبو نام از سمرقند گریخته، وارد بدخشان شده، پا نهاد کوهستان کابل شد، مراودهٔ دوستانه پیش گرفته، گفتند اینک افغانستان متصرفه و مقبوضه خود را به تو واگذاشته به امارتت می‌گذاریم مشروط به اینکه خود را منصوب انگلیس دانسته، با دوست آن طریق موالات سپاری و با دشمنش معادات را مستحسن شماری و او این مواضعه را پذیرفته و هرچه گفتند به عهده گرفت. امیر عبدالرحمن خان که اساس امارت خود را از انگلیس‌ها دانسته و اساس استحکام امارت خود را به خرسند نمودن انگلیس از خود نهاده، نخست به اعدام و تبعید کسانی که با انگلیس جنگیده، پای اسلامیت فشرده بودند پرداخت؛ زیرا که این امر را از سیاست عمیقه و دوراندیشانهٔ خود به او توصیه کرده بودند، چنانچه از اقدامات او که بر وفق منویات انگلستان نمود، به غایت مطبوع طبع انگلیس گشت و درسنه ۱۳۰۲ قمری هجری از راه تجدید معاهده در راولپندی دعوتش کرده، او در این وقت با تعهدی که با انگلیس نموده و عهده‌دار شده بود، صفدر خان ناوکی و محمد شریف خان دیره و عمراخان با جاور و ملا نجم‌الدین جلال‌آبادی و ملا عبدالوهاب مانکی از طوایف مهمند و جمعی دیگر از قبیل ملا پیوندهٔ مسعودی و سید اکبر و خواص افریدی

از قبایل ثغور و جبال صعب المرور جنوبی [را] به سرقت و غارت و قتل و اسارت هندو و مسلمان تبعه انگلیس و تخریب و تحریق و نهب و تاراج محافظ خانه‌های سر حدی آن دولت بر انگیخت و در نتیجه اقوام کاکر و نبوچی و وزیری و مسعودی و ختک و شیخک و اروکزایی و افریدی و مهمند و با جاوری ضمیمه مستعمرات انگلیس گشت و با اینکه امیر عبدالرحمن خان سالی ۱۸ لک روپیه انگلیسی (۳،۶۰۰،۰۰۰ روپیه کابل) بر سبیل استمرار از دولت انگلیس می‌گرفت و دوازده هزار تفنگ هنری مارتینی و پنجاه هزار قبضه تفنگ دنبالهٔ پرناوه و چند ضرب توپ یا قورخانه و فشنگ مکفی روز حاجت، نیز از دولت مذکور جهت استحکام افغانستان برای انسداد راه حمله و یورش دولت روس اخذ کرده و با انگلیس متعهد بود، طریق خلاف می‌پیمود و ملا نجم‌الدین را که در بین عموم سنیان افغانستان، اقصی‌المرام با نفوذ و در کابل بود، در ظاهر او را تعلیم گریختن و در جبال سر حد مقام گرفتن کرده، در باطن همه امور معاشیه و صرفیهٔ جنگ او را با انگلیس تعهد نموده، همواره از راه خفا می‌فرستاد، ولی بدبختانه از رفتار وحشیانه و کردار جاهلانه و مغرضانه اقوام و قبایل افاغنه سر حدیه که نه پابند دینند و نه سالک مسلک صدق و یقین، کامیاب نشد زیرا که عموم آن مردم نحوست جوی سعاد گم، هر قدر دسته دسته و جوق جوق در کابل آمده و مبالغ هنگفت، محض اظهار اطاعت و اتحاد از امیر عبدالرحمن خان گرفته و در منازل خود رفته، نزد انگلیسان می‌شدند، از آنان نیز پول زیاد به نام مشاهره و انعام اخذ می‌کردند که امیر مذکور از دو رویی و غرض جویی علماء سوء و رؤسای ابلیس‌خو، کاسه لیسی انگلیس و پیروی نفس ابلیس را بر دین و قوم ترجیح داده، فریفته دساست انگلیس و مایل به تبعیت او شدند و مکتوبات عدیده به مهر و امضای خود مبنی بر قبول اطاعت آن دولت پر مکر و حیلت دادند و خود را در تحت اسارت در آورده، ربقه رقیت برقبه مذلت نهادند و دولت انگلیس مکاتیب مشتمله تبعیت آنها را حجت خویش قرار داده، خواستار تعیین حدود شد و در نتیجه تمام اقوام کاکر و نبوچی و وزیری و مسعودی و ختک شتیک و اروکزایی و افریدی و مهمند و باجاوری ضمیمه مستعمرات انگلیس گشت.

الغرض امیر عبدالرحمن خان نیز پابند عهد و پیمان نبود، هرچه که سیاستش اقتضا می نمود اجرا می‌فرمود چنانچه بزرگان هزاره را به عهد و سوگند به‌دست آورده، بیست و چهار تن از نامداران با نفوذ و اقتدارشان را در یک مقتل هدف فشنگ تفنگ ساخته، در حفرهٔ تنگی بالای هم انداخت و هلاک و زیر خاک فرمود و هم چنین با رؤساء و زعمای دیگر نقض عهد و نکث میثاق نموده، خان و بیگی که فی الجمله اعتبار و اقتداری داشت زنده نگذاشت.

۶ـ امیر امان‌اللّه خان پس از قتل پدر خود که خود او و مادرش باعث و واسطه اعدام او بود، از امارت نصراللّه خان عم خویس ناراضی و به افراد سپاهی و قشون کابل عقد عهد نمود که به هر فردی که ماهی چهارده روپیه مقرر بود، بیست روپیه مقرر و معین نمود، نکث عهد نمود و همینکه به شاهی رسید همان چهارده روپیه مقرر فرمود. با دولت انگلیس ترک محاربه و عهد موقتی کرده بر خلاف پیمان، ملا عبدالرزاق را در ظاهر بگریختن نسبت داده، در باطن مأمور ترغیب قبایل سر حدی نمود و با انگلیس به محاربه ترغیب و خسارتها کشیدند تا مضمحل و مستأصل شده از جنگ باز ایستاند.

عجب خان نامی را به سرقت و قتل وادار و او یکنفر انگلیسی را با زوجه‌اش کشته در کابل آمد، دولت انگلیس او را طالب شده، از ندادن او اعلان جنگ کرد، او را در زندان توقیف فرار داد. مسیو براوین وزیر مختار دولت بلشویز روس را که با زوجه خود از راه غزنین و قندهار و کویته عازم هندوستان بود، امیر مذکور قصد قتل او کرده، بذریعه تلفون، مخفیانه حاکم غزنین را امر به قتل او نمود، چنانچه اورا به در قلعه بالا حصار غزنین از عقب با گلوله از پا در آورد و یکی از مقصرین که در حبس بود تعلیم داد که اقرار کند که من مسیو براوین را کشتم که غازی شوم و چون چنین اقرار کنی از حبس رها گردیده، غازی شده‌ای، ثواب شهید می‌یابی، او در مواجهه با عیال براوین اقرار و اعتراف نمود و کشته شد.

پس از فرستادن سفیر فوق‌العاده در تهران که هنوز عهدنامه منعقد و مواد آن امضاء نگردیده بود، تذکره تابعیت طبع نموده، هزاران قطعه آن را مصحوب

جاسوسان سیاسیه، مأمورین خفیه در خراسان و غیره ولایات فرستاد که هرکس میل تابعیت افغانستان را خواهان باشد نام پدر وقوم و مسکن خود را در آن ثبت و رقم کرده، به حامل که به او میدهد بسپارد و پس از آنکه عهد منعقد و مواد آن ممضی گشت و جا و مقام گزیدگان قبل از امضای عهدنامه در هر دو مملکت که از فرار و جلاء وطن شدگان بودند، از تبعه دولتی که در خاک مقبوضه و مستملکه آن جای اقامت داشتند در شمار آمدند و باز امان الله خان اعتنا به عهد ننموده مأمورین پنهانی بر جعت دادن افراد اعداد تبعه ایران می‌گمارد و پی هم ایشان را در افغانستان می‌آورد و به مقربان آنها خلعت و انعام می‌دهد، چنانچه یوسف بیک پسر محمد حسن بیک سه صد خانوار آورده دوازده هزار روپیه تنخواه از وزارت خارجه و زاد راه از نایب‌الحکومه هرات گرفت و نیز قدیر نام و سید محمد رضا عده‌ای از خانواری تبعه دولت ایران را آورده، یکی دوازده و دیگری هفت هزار روپیه از وزارت خارجه حاصل نمودند و در این روزها سید عبدالحمید نام از اقوام سید حیدر با بیست خانه علی خان بیک با ۶۰۰ خانه در هرات آمده، علاوه بر این رفتار و کردار خلاف عهد و پیمان سرور علیزایی از مردم نواحی هرات را وزیر خارجه رسماً سر حددار خفیه مأمور کرده و مکتوب رسمی به او داده تعلیم به سرقت و غارت تبعه قرب سر حد ایران نموده و او با امیر و شاه محمد نامان و غیره به امر و ارشاد وزیر خارجه به سرقت و قتل و غارت تبعه ایران اقدام کرده نایب‌الحکومه هرات شش هزار روپیه از سرور مذکور گرفته، سرور از راه فرار به مشهد رفته، مکتوب وزیر خارجه را که مبنی بر اضرار مذکور است به کارگزار خارجه دولت علیه ایران سپرده است و گواه منافقت و خدیعت و رفتار خلاف گفتار ظاهریه دولت افغانستان که با ایران در دل دارد می‌باشد و نیز وزیر خارجه به اعظم نام جمشیدی و محمد عظیم قلعه نوری از توابع هرات مکتوبی به امضای خود فرستاد که هر قدر گوسفند بتوانید از تبعه دولت ایران به سرقت و غارت بیاورند و حاکم هرات چهل هزار روپیه از آنها گرفته و اعظم به خاک روسیه فرار نمود. نایب‌الحکومه روپیه‌ها را به کیسه خود ریخت و البته سهم وزیر خارجه را هم به او سپرد. امیر امان‌الله خان در موقع قتل پدرش در حضور عامه با سوگند و

حلف مؤکد اقرار نمود که پول صفایی و نظافت شهر که از اهالی بلاد اخذ می‌شود و گرفتن یک نفر از هشت نفر از دوش ملت برداشته، معفو و مرفوع‌القلم فرماید و عموم حاضرین از این اقرار و سوگندش از صمیم دل و اخلاص زبان اظهار گشوده با او متفق شدند. چون زمام امارت در کف گرفت، اقرار و عهد و سوگند خویش عقب سر انداخته، بذمایم اخلاق و عادات نیز که نکث عهد و خلف وعده و حنث حلف و انکار اقرار وغیره پرداخته مأمور گذارده از وضیع و شریف و غنی و فقیر گرفته داخل خزانه عین‌المال نمودند و در نتیجه نقض عهد و ترک وفای وعده بجز اینکه رعیت مضمحل و مستأصل و از دولت متنفر شده و می‌شوند نتیجه حاصل نتواند شد.

تا اینجا از عهود و مواثیق امرای افغانستان بر سبیل نمونه از هزار یکی و از بسیار اندکی عبرة رقم گردید. اینک از عهد و پیمان و سوگند عامه قوم و قبایل افاغنه را یکی دو تا نگارش می‌دهد تا مایه عبرت و تجربت باشد و کسی به اظهار ظاهر ایشان مطمئن خاطر نگردد.

محمد عمر خان نورزایی و غیره در سنه ۱۲۹۷ قمری هجری لشکر تعقیب بر قریه کده واقع خاک چخانسور قرب سیستان که اهالی آن شیعه بودند سوق داده و قلعه گیان را بی موجب محصور ساخته و به عهد و پیمان و سوگند خدا و قرآن ذکور و اناث ایشان را که قرب سه الی چهار صد تن به‌شمار می‌آمدند از قلعه در مسجد بیرون کشیده و اسلحه‌شان را گرفته بعد مردان را از شیخ فانی و طفل رضیع سر بریده زنان و دختران را به اسارت و کنیزی و مال و متاعشان را غنیمت گرفته به غارت بردند و مسجد را حوضی مملو از خون بی‌گناهان و سیه‌رویی خود ساختند. در سنه مذکور به قراباغ غزنین مردم چند قلعه هزاره که شیعه بودند از خوف جان و قتل و غارت که لکها نفر به امر سردار محمد هاشم خان پسر سردار محمد شریف خان برادر امیر شیر علی خان با توپ قلعه شکن کاوی بر سر هزارگان ریخته، در قلعه موسی که به غایت وسیع و محکم بود در آمده تحصن جستند و افغانان فتح و تسخیر آن قلعه را در نیروی بازوی خود ندیده هزاره‌ها را که قریب ششصد تن مرد و زن و صغیر و کبیر و برنا و پیر در شمار بودند به عهد و سوگند از قلعه بر آوردند و ایشان را خلع سلاح کرده عموم

ذکور را در اندرون و بیرون و بام و در مسجد از دم تیغ گذرانیده اناث را به کنیزی و اسیری بردند و در عهد امیر امان اللّه خان قتل عام شیعه قندهار و ۱۷ نفر سید و عام در قریهٔ باریکی ناهور غزنین که از دست قوم سلیمان خیل و چهل و دو تن در چهارصد خانه دایزنکی از دست قوم ملا خیل باقران که شفیع ساخته بودند زند به آتش سوخته، چون از پیش رقم شده است به تکرار و تذکار آن نپرداخت. تا این جا پارهٔ از نژاد و نجات ذاتی خاندانی و کفایت و درایت و کانا و کامل و دانا و جاهل، وزراء و زعماو ارکان دولت و سحبت قریحت پادشاه افغانستان و اخلاق و عادت ایشان را مجملاً نگار داده لازم دید که نظر با دعایشان قدری از شؤون بشریت و تمدن و سیاست و حسن و قبح ریاست و حکومت غیر فاضله را که بر سه نوعست در حیّز تسوید درآورد تا حالت مدنیت افاغنه که از جهالت دیگران را نکوهش کرده خود را ستایش می‌نمایند مفهوم خواطر ذوات زاکیات کسانی که دانا به وضع آدمیت‌اند و همیشه مفاهیم نیک و بد را می‌دانند دانسته ایشان را بشناسند که مدنیت ایشان با کدام‌یک از مدنیت سه گانه جاهله و فاسقه و ضاله راست می‌افتد (بقیه این قسمت را صاحب کتاب فیضی از فیوضات در مدنیت افاغنه نوشته که از موضوع بحث فعلی ما خارج است).[1]

حال به نگارش کتاب فیضی از فیوضات تا این قسمت قناعت نموده و در ضمن تحریر دانسته‌ایم که افاغنه به تعهد و میثاق و قول خود به هیچ وجه و به هیچ صورتی پا بست نیستند چنانکه در قسمت اخیر کمیسیون سر حدی در ۱۳۱۳ بر حسب پیشنهاد دولت ترکیه دولتین ایران و افغانستان قول نمودند که وضعیت سر حد را مطابق زمان عقد قرارداد حکمیت حفظ نمایند و این موضوع را تعهد نمودند دولت ایران البته به تعهد خود عمل نمود و متقابلاً افاغنه در تمام خط سر حدی تجاوز کرده ایلات مسلح خود را جبراً به داخله خاک ایران سوق داده و ابداً به تعهد خود توجهی ننموده این عمل را ادامه دادند و متأسفانه اولیاء دولت شاهنشاهی ایران اقدامی که شایسته بود ننمودند و این قسمت در جلد دویم این کتاب مشروحاً ذکر شده است.

۱- به ص ۱۷۱ تا ص ۲۰۹ کتاب فیضی از فیوضات رجوع شود.

بقیه جریان حوادث بر ضد انگلیس‌ها تا قتل شاه شجاع‌الملک

بعد از قتل مکناتن سایر رؤسا از افغان و قزلباش که با شاه شجاع راهی داشته چون طرف اولاد سردار پاینده خان را قوی تر تصور کردند با سردار محمد اکبر خان متفق شدند. علیهذا سردار محمد صدیق خان و نصرالله خان برادر نواب محمد زمان خان و نایب امیر بارکزایی از افاغنه و مستوفی عبدالرزاق خان و محمد علم خان عرض بیکی جوانشیر و غیره از قزلباش‌ها با سایر سردارهای طرفدار امیردوست محمد خان برای جنگ با انگلیس‌ها همداستان گردیده و از طرفی این واقعه وضعیت انگلیس‌ها را صعب [ساخت] و چون اتصال آنها با هندوستان نیز مقطوع گردیده بود مجبور شدند با افاغنه داخل مذاکره شده و هر طور هست خود را از این مهلکه نجات دهند علیهذا مستر پاتنجر که در هرات مولوی هندی و نماز جماعت می‌خواند در کابل به جای مستر مکناتن امور را در دست گرفت [تا] با افاغنه مذاکره و قرارداد تازه منعقد نماید سردار محمد اکبر خان تقاضا نمود که انگلیس‌ها توپخانه خود را به افاغنه بدهند و ۶ عراده بیشتر با خود نداشته باشند. هرچه پول و چیزهای قمیتی دارند به افاغنه بدهند ۱۴۰ لک روپیه‌ای که مکناتن بایستی می‌داد چون کشته شده بپردازند، چند نفر از صاحب منصبان و غیره را نیز گرو بدهند انگلیس‌ها نپذیرفته و پس از مشاورهٔ الفنستین و پاتنجر بالاخره شرایط را تعدیل کرده پذیرفتند و عده‌ای به گرو داده، ۲۹ شوال ۱۲۵۷ طرف جلال‌آباد حرکت کردند، بواسطه برف زیاد و سرمای شدید قشون انگلیس دچار سختی و زحمت فوق‌الطاقه شد. افغان‌ها نیز مثل همیشه به همین عهد نیز عمل نکردند و در بین راه برای غارت اموال آنها در تمام منازل و تمام خط عبور جنگ و گریز در جریان بود. بالاخره از بگرامی طرف بتخاک حرکت کردند. در بین راه و در قلعه تاج خان عده‌ای تلفات دادند، در بتخاک کسی را نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند که شما تعهد کردید ما را سلامت به جلال‌آباد برسانید. این بد عهدی و بر خلاف عمل کردن برای چیست. محمد اکبر خان تقاضا کرد که پاتنجر را با چند نفر گرو بدهید، انگلیس‌ها پاتنجر و دو نفر دیگر به گرو فرستادند و باز در بین راه بتخاک به طرف جلال‌آباد، افاغنه به انگلیس‌ها حمله کرده ناچار به دفاع پرداختند ودر سرمای

شدید به جنگ و گریز طی طریق نمودند و افاغنه هر چیز که ممکن بود از انگلیس به غارت بردند و در بین راه تا خاک جبار همه روزه افاغنه تعهد کردند که دیگر مزاحم نباشند و فردا تعهد آنها مثل برف در تابستان آب شد و از قتل و غارت و اسارت زنان و اطفال و حتی کشتن آنها دریغ ننمودند و اکثر بلکه تمام سر کردگان انگلیس کشته شدند و از خاک جبار تا جلال‌آباد نیز همین رویه ادامه داشت و بالاخره از قشون انگلیس که عدهٔ آنها را ۱۶،۰۰۰ نفر می‌نویسند فقط یکنفر دکتر پریدون با دو زخم شمشیر خود را به جلال‌آباد رسانید، بقیه تمام مقتول و عده‌ای هم به اسارت و گرو نزد افاغنه بودند و هرچه از اموال و اسلحه و غیره نیز داشتند افغان‌ها غارت کردند.

در قندهار نیز افاغنه به انگلیس‌ها حمله نمودند، بدواً در زمین‌داور اختر خان علیزایی به انگلیس‌ها حمله نمود و آنها را مغلوب کرد و رالن‌سن حاکم قندهار کلانترهای دهراود و زمین‌داور و تیرین را گرفته به وسیله کدو خان مهمند به غزنین فرستاد. خوانین غلیجایی در بین را به کدو خان حمله کرده او را با ۳۶ نفر مقتول و تبعید شدگان را خلاص نمودند و تاج محمد خان الکوزایی و قلندر خان کاکری، کللدین انگلیسی را در خارج دروازه هرات کشتند. انگلیس‌ها قلندر خان را تعقیب و دستگیر و سرش را بریده در چهار سوق قندهار آویختند. شاهزاده صفدر جنگ پسر شاه شجاع که با انگلیس‌ها مخالف بود در قریه کلک با انگلیس‌ها و شاهزاده سکندر جنگیده، انگلیس‌ها مغلوب شدند و نیز افاغنه در شهر کهنه حسین شاهی منزل کرده شبانه به شهر و قوای انگلیس حمله کردند. انگلیس‌ها مغلوب و توپخانه خود را از دست دادند. بعد به انگلیسی‌ها کمک رسید و افاغنه شکست خورده، شاهزاده صفدر جنگ و محمد عطا خان فرار نمودند. مستر لینچ و رالن‌سن موفق شدند که قلاع افاغنه را خراب نمایند علیهذا قلعه آخوندزاده الکوزایی و قعله یحیی خان پامیزایی و قلعه غفار خان الکوزایی و قلعه خلیفه رباط و قلعه حضرت صاحب را منهدم نمودند. افاغنه در فوشنج به انگلیس‌ها حمله کرده، خزانه‌شان را متصرف و هفتصد نفر از قوای انگلستان مقتول گردیده، در کوه نگار قوای صفدر جنگ با انگلیس‌ها جنگیده، شاهزاده مغلوب و فرار نمود تا اینکه قشون انگلیس به فرماندهی ژنرال نوت عازم

قندهار شد و شاهزاده صفدر جنگ شش ماه در قندهار حکومت نمود تا ورود سردار کهندل خان که به حمایت دولت ایران قندهار را فتح نمود و صفدر جنگ دستگیر و به کابل اعزام و بعد به لودهیانه رفته اقامت نمود. در غزنین نیز قشون انگلیس به ریاست کلنل پامر ۱۸ روز محاصره شد و در نتیجه محاربه تلفات زیاد دادند.

تمام این وقایع و بگانه باعث این فجایع لرداسکلاند فرمانفرمای هندوستان است و محرک اصلی او نیز تشخیص غلط و سیاست بی‌مورد سر جان مکنیل بود که بی جهت خسارت عمده‌ای به دولت ایران و دولت انگلستان وارد نمود و عده زیادی از ایرانی‌ها و افاغنه و انگلیس و هندی کشته شدند و در نتیجه سوء سیاست این وزیر مختار و والی هندوستان دولت انگلیس خود را به کشمکش عجیبی وارد نمود که بالاخره به دولت ایران اعلان جنگ داد.

اساس مداخله انگلیس‌ها به امور افغانستان از بیم حمله ایران و مآلاً حمله دولت روس بود، در حالیکه از تصرف ایران در هرات و میمنه و غیره آن زحمت و ضرری که برای هندوستان تصور می‌نمودند مقرون به حقیقت نبود زیرا دولت ایران مستقل و اگر انگلیس‌ها می‌گذاشتند خود را مهیا و حاضر نماید و آنقدر مهلت می‌دادند که تشکیلات خود را مرتب نماید، البته آلت اجرای نقشه و سیاست روس واقع نمی‌شد و حتی با کمک انگلستان خود مانعی بود که روس‌ها نمی‌توانستند خود را به هند نزدیک نمایند. به علاوه دولت انگلیس متعهد شده بود که در جنگ بین ایران و افغانستان دخالت ننماید معهذا نقض عهد نموده و دولت بزرگی مثل انگلستان احترام امضای خود را رعایت ننمود و قشون انگلیس در مقابل افاغنه و عشایر بی نظام آنها خود را بد نام و لکه‌دار ساخته و مبالغ گزافی خسارت مادی دیدند و لرد اوسکلاند مجبور شد برای تسکین افکار عامه در انگلستان وقایع مذکور را به‌طور بی اهمیت و یک مغلوبیت محلی جلوه دهد و برای تبرئه و تثبیت عملیات خود به عملیات دیگری شروع نمود و یکی از معروفترین ژنرالهای قشون انگلیس ژنرال پولکک را برای حمله به جلال‌آباد مأمور نمود، ولی قبل از حرکت ژنرال لرد اوسکلاند از مقام والی عمومی هندوستان منفصل گردید.

محاربه جلال‌آباد و وقایع کابل تا قتل شاه شجاع

قوای انگلیس در جلال‌آباد موقع خود را مستحکم نموده یک جنگ با افاغنه نموده، ولی نتیجه قطعی برای هیچ‌یک دست نداد و در شهر به قلعه‌داری مشغول شد منتظر رسیدن قوای اعزامی انگلستان شدند.

از طرفی والی هندوستان که جدیداً معین شده بود لردالنبرک وارد هندوستان شده به محض ورود بیانیه‌ای منتشر ساخت که به موجب بیان نامه اعلان نمود که بعد از این قشون هندوستان را در عملیاتی که از برای امپراطور هند تولید خطر می‌کند استعمال نخواهم کرد. بعد از مدتی از انتشار بیان‌نامه مذکور به ژنرال پالمر فرمانده قوای غزنین و ژنرال انکلاند که در الکوزایی بوده است حکم تخلیه رسید، ولی فرمانفرمای هندوستان اسرای انگلیس را که در دست افاغنه بودند به خاطر نیاورد. به ژنرال نوت فرمانده قوای قندهار نیز حکم تخلیه واصل گردید و به ژنرال پولکک امر شد که از پیشاور مراجعت نماید، ولی این حکم وقتی رسید که ژنرال از دهنه خیبر گذشته بود.

ژنرال پولکک طرف جلال‌آباد پیش می‌رفت و از رسیدن قوای امدادی محصورین جلال‌آباد قویدل شده به افاغنه حمله نمودند و در این جنگ فاتح شده قوای افاغنه را در هم شکسته فراری نمودند. سردار سلطان احمد خان که برای جلوگیری از ورود ژنرال پولکک به دهنه خیبر رفته بود تاب مقاومت و محاربه در خود ندیده فرار کرد و ژنرال پولکک بدون هیچ مانعی وارد جلال‌آباد شد.

ژنرال پولکک و ژنرال نوت، امر لرد النبرک را به واسطه نبودن وسایط نقلیه به موقع اجرا نگذاشتند تا حکم تجدید گردید، ولی امر شده بود که قشون را از راه بولان به هندوستان رجعت ندهید بلکه از راه غزنین و کابل عبور کرده، از دهنه خیبر و پیشاور بیایید و این حکم بعد از افتضاح اول قشون انگلستان برای این بود که قدرت نظامی انگلستان را ثابت و تا حدی افتضاح قبل را جبران نمایند.

بعد از قتل مکناتن و حرکت انگلیس‌ها شاه شجاع متوحش شده، شاهزاده شاهپور را به منزل امین‌الله خان لهوکردی فرستاد و مبلغی به محمد زمان خان انعام داد و عده‌ای را به خود همراه نمود و مشارالیهم همه روزه در بالا حصار شرفیاب

می‌شدند. طایفه امیر دوست محمد خان که از قضیه مطلع شدند انتریک جدیدی نمودند و به مردم تلقین کردند که از شاه شجاع بخواهند به جلال‌آباد آمده با انگلیس‌ها جنگیده آنها را خارج نماید. شاه شجاع نمی‌خواست با انگلیس‌ها داخل جنگ شود علیهذا به طفره و تعلل گذرانید و به انگلیس‌ها صورتاً توسط سردار عنایت‌اللّه خان بامیزایی و دفعهٔ دیگر توسط دین محمد خان پیشخدمت خود نوشته ارسال داشت که بهتر این است قشون انگلیس را از افغانستان بیرون ببرند تا اینکه قوای امدادی و ژنرال پولکک وارد شدند و مردم هیجان کردند که شاه با انگلیس‌ها متفق است و چرا برای جهاد حرکت نمی‌کند. البته این تلقین نیز از طرف اولاد امیر دوست محمد خان می‌شد و شاه شجاع مجبور شد که صورتاً به عزم جلال‌آباد حرکت نماید.

خانواده امیر دوست محمد خان میر واعظ را تحریک کرده، با جمعیتش از شهر خارج شده که برای جهاد با انگلیس‌ها عازم جلال‌آباد شوند. شاه شجاع نیز شاهزاده فتح جنگ را با جمعیتی به خارج شهر فرستاد و در ۲۲ صفر ۱۲۵۸ شاه شجاع از بالاحصار حرکت کرده، در سیاه سنگ منزل نمود. شاه شجاع هر قدر اشیاء قیمتی و جواهرات داشته با خود برداشت و در سیاه سنگ دربار عام داد، حکومت کابل را به شاهزاده شاهپور واگذار و نیابتش را به سرفراز خان یا نصراللّه خان (هر دو اسم ذکر است) سپرد و شب را مخفیانه به بالاحصار مراجعت نمود.

در موقع زد و خورد افاغنه به سرداری سردار محمد اکبر خان، پاینده خان کاکری پیشخدمت سردار محمد اکبر خان برای مشارالیه تیر انداخت که به دستش اصابت نموده مجروح و معلوم شد شاه شجاع و انگلیس‌ها ۲۵ هزار روپیه برای قتل محمد اکبر خان به پاینده خان داده و ۲۵ هزار روپیه هم بعد از قتل قرار داده‌اند بپردازند و این عمل موجب شد که خانواده امیر دوست محمد خان کنکاش کرده و شجاع‌الدوله خان پسر نواب محمد زمان خان قتل شاه شجاع را به عهده گرفت. روز بعد شجاع‌الدوله خان مطلع شد که شاه شجاع شب را مخفیانه به بالاحصار رفته است. علیهذا مشارالیه به همراهی ایشک آقاسی جعفر خان قزلباش که از گماشتگان صمیمی مرحوم وزیر فتح خان بود در بین راه کمین کردند تا شاه شجاع رسید، چند تیر

برای مشارالیه انداخته مجروح شده رو به فرار نهاد. شجاع‌الدوله خان نیز متوحش شده می‌خواست فرار نماید، ولی با قوای جعفر خان مراجعت کرده شاه شجاع را به قتل رسانید و تاج او را برداشته فرار نمودند. سپس شهنواز خان پیشخدمت رسیده کیسه جواهرات که با شاه شجاع بود برداشته و برای اینکه مبادا از او بگیرند در شکاف دیواری پنهان کرده که بالاخره به‌دست نواب محمد زمان خان افتاد و روز چهارشنبه ۲۳ صفر ۱۲۵۸ جنازه شاه شجاع را دفن نمودند. بعد از قتل شاه شجاع شاهزاده شاهپور بالاحصار را مستحکم کرده به قلعه‌داری مشغول شد و شاهزاده فتح جنگ که عازم جلال‌آباد بود از این واقعه ترسیده به راهنمایی غلام حیدر خان به قلعه محمود خان پناهنده شد و غلام حیدر خان و محمود خان بیات پدرش شاهزاده فتح جنگ را که به خانه آنها پناهنده شده بود خواستند به قتل برسانند و نایب امین‌اللّه خان با خواجه خانجی و خوانین فوفل‌زایی به قلعه محمود حمله کرده، به قهر و زور شاهزاده فتح جنگ را از دست محمود خان و پسرش نجات دادند و روز بعد امین‌اللّه خان با خوانین درانی و قزلباش و میر واعظ و غیره شاهزداه فتح جنگ را به سلطنت برگزیدند و عازم جنگ با محمد زمان خان و شجاع‌الدوله خان شدند. در موقع زد و خورد نزدیک بود نواب محمد زمان خان مغلوب شود، ولی چون امین‌اللّه خان میر حاجی صاحب را توقیف نمود جمعیت از او روگردان شده و امین‌اللّه خان مغلوب و به بالاحصار پناهنده شد. محمد زمان خان روز بعد به بالاحصار حمله نمودند، جنگ شدیدی شروع و در بین جنگ سردار عبدالسلام خان بامیزایی از شاهزاده جدا شده به محمد زمان خان پیوست و شاهزاده شکست خورده، در بالاحصار مجدداً به قلعه‌داری پرداخت. روز بعد شاهزاده فتح جنگ در تپه مرنجان با محمد زمان خان به زد و خورد مشغول شدند. محمد زمان خان و شجاع‌الدوله خان در شرف هزیمت بودند که سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان از تیزین رسیده، به قوای شاهزداه حمله نمودند شاهزاده فتح جنگ و امین‌اللّه خان به بالاحصار فرار نمودند و امین‌اللّه خان به وسیله محمد شاه خان ابابکر خیل با سردار محمد اکبر خان راه مذاکره باز نمود. شاهزاده فتح جنگ منتظر ورود ژنرال پولکک بود و مدافعه می‌نمود. سردار

محمد اکبر خان و طرفدارانش نیز همه روزه حمله به بالاحصار می‌نمودند تا بالاخره ژنرال پولکک رسید و مذاکرات صلح به وسیله امین‌الله خان و محمد شاه خان و قاضی سید احمد خان خاتمه حاصل کرده اینطور موافقت کردند که شاهزاده فتح جنگ شاه و سردار محمد اکبر خان وزیر باشند. سردار مشارالیه قرآن مهر نموده نزد شاهزاده فتح جنگ فرستاد و قسم نامه نوشت که با شاهزاده فتح جنگ صمیمی بوده به مشارالیه خیانت ننماید و هزاران لعنت خداو نفرین رسول بر خیانت کننده ذکر نمود معهذا به عنوان اینکه فتح جنگ با انگلیس‌ها مکاتبه دارد شاهزاده را گرفته حبس نمود.

شاهزاده فتح جنگ از محبس فرار کرده، در محله چنداول مخفی شده و بعد به کمک امین‌الله خان لهو کردی و شیخ مزار و غیره عازم جلال‌آباد شده، به ژنرال پولکک ملحق گردید. از طرف فرماندهی جدید هندوستان اختیاراتی به ژنرال پولکک داده شده بود که چنانکه ذکر شد قشون را از راه کابل و خیبر معاودت دهد. علیهذا طرف کابل حرکت نمود و به ژنرال نوت نیز دستور داد که شاهزاده تیمور را کماکان به حکومت قندهار برقرار و حرکت نماید. سردار محمد اکبر خان که از رسیدن قوای انگلیس مستحضر شد طرف ترکستان فرار نمود و قوای انگلیس بدون مانع وارد کابل شدند و شاهزاده فتح جنگ در روز ۱۸ شعبان ۱۲۵۸ مجدداً پادشاه شدو به تصویب انگلیس‌ها غلام احمد خان پسر مختارالدوله را به وزارت منصوب نمود. نایب امین‌الله خان لهو کردی که منتظر وزارت بود با جمعی در استالف متوقف [شدند] قوای انگلیس آنها راتنبیه و متواری نمودند و شاهزاده شاهپور را به حکومت کوهستان منصوب نمودند. در اینموقع خبر رجعت قشون انگلیس رسید. شاهزاده فتح جنگ از این خبر دلتنگ شده از امارت استعفا داد. علیهذا انلگیس‌ها شاهزاده شاهپور را نامزد مقام امارت نمودند و چون شاهزاده فتح جنگ بدون اقامت قشون انگلیس قبول امارت ننموده شاهزاده شاهپور را به امارت منصوب نمودند.

ژنرال نوت فرمانده قوای قندهار در موقع آمدن به کابل در غزنین بر حسب دستورات لرد آلنبرک درهای مقبره سلطان محمود غزنوی را کنده با خود آورد. این درها در معبد معروف سومنات در شهر کجرات بوده و سلطان محمود غزنوی از

هندوستان آورده است و لرد آلنبرک با این عمل می‌خواست جلب توجه هندی‌ها را بنماید.

بعد از جلوس شاهزاده شاهپور غلام احمد خان به وزارت و خان شیرین خان جوانشیر را به امارت لشکر منصوب و تمام رؤسا و خوانین درانی و قزلباش و غیره قسم‌نامه تنظیم و در پشت قرآن مجید نوشته و همه مهر و امضاء گذاردند که غیر از شاهزاده شاهپور کسی را به سلطنت نپذیرند و لعنت خدا و نفرین رسول بر خود جایز دانستند و در همان حال به سردار محمد اکبر خان نامه فرستادند که در حرکت تعجیل کن. تاریخ قسم‌نامه مذکور در ۲۷ شعبان ۱۲۵۸ می‌باشد و مخصوصاً غلام احمد خان وزیر شاهزاده در این خیانت سر دسته بوده است.

سردار محمد اکبر خان روانه به طرف کابل شد. شاهزاده شاهپور شاهزاده حیدر را به حکومت بامیان منصوب و لشکری با وی روانه نمود. سردار محمد اکبر خان که به دعوت غلام احمد خان و محمد رضا خان مرادخانی و خان شیرین خان جوانشیر و قربانعلی خان باغعلی مردانی و میرزا امام وردی خان و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی به بامیان نزدیک شده بود جنگ با شاهزاده حیدر شروع شد و در بین جنگ تمام لشکر شاهزاده به وزیر پیوستند و شاهزاده شاهپور منفرداً فرار نموده و در کابل به مساعدت سرفراز خان و عبدالمجید خان فوفل‌زایی خانواده خود را برداشته عازم هندوستان شد. در بین راه طایفه جبار خیل شاهزاده را غارت کرده خودش را دستگیر نمودند. عظیم کل خان شاهزاده را خلاص نموده به جلال‌آباد رسانید و به مساعدت محمد عثمان خان نظام‌الدوله روانه پیشاور نمودند. شاهزاده به لودهیانه رفته و از طرف دولت انگلیس موظف گردید. قشون انگلیس نیز شهر کابل را تخلیه نموده و هر قدر از اسرای خود که حیات داشتند مسترد داشته روانه نمودند و جنازه ژنرال الفنستین دوست و رفیق شاه شجاع را نیز به هندوستان فرستادند.

سردار محمد اکبر خان بعد از خروج قشون انگلیس عریضه‌ای بدربار ایران نوشته خدمات خود را شرح داده و از دولت ایران کمک و مساعدت خواست. محمد شاه سردار اکبر خان را به یک قبضه شمشیر مرصع و خلعتهای دیگر سرافراز نمود.

در این موقع حکومت هند با امیر دوست محمد خان قراردادی منعقد نموده و سلطنت خانواده سدوزایی به‌کلی خاتمه یافت که شرح آن بیاید، ولی لرد آلنبرک از این رویه و سیاست خود خیلی خورسند شده قشون فاتح را به‌طور مجللی در فیروزپور استقبال نمود و نطق فصیح و بلیغی نیز ایراد کرد و به شاهزاده‌ها و مهاراجه‌زاده‌های هندوستان اعلام نمود که قشون فاتح درهای معبد سومنات را از غزنین آورده و به این وسیله توهین تاریخی گذشته به وسیله این قشون فاتح جبران شد و نتیجه‌ای که لرد آلنبرک منتظر بود حاصل نگردید بلکه نتیجه معکوس بود زیرا مسلمین هندوستان از این عمل رنجید و از طرف دیگر هندی‌ها نیز این قمست تاریخ خود را فراموش نموده بودند و اشخاص با هوش و مطلع نیز حقیقتاً صحیح بودن قضیه و اصل بودن درها را باور ننمودند و بالاخره امیر دوست محمد خان از هندوستان مرخص و عازم افغانستان گردید.

سلسلهٔ سلطنت خانوادهٔ محمدزایی

سردار کهندل خان و سردار رحمدل خان و سردار مهردل خان که در ایران و در کرمان سکونت داشتند چند مرتبه برای مراجعت به قندهار از شاهنشاه ایران اجازه خواستند و دولت ایران برای حفظ روابط با انگلستان موافقت نمی‌نمود تا وقتیکه مراجعت قشون انگلیس به هندوستان عملی شد، دولت ایران به فرمانفرمای کرمان و حکومت سیستان دستور داد که سردارها را با قوای لازم حرکت داده و به حکومت قندهار مستقر سازند. عباسقلی خان والی کرمان صد جماز برای علوفه و دستورات لازم با سردارها روانه نمود و محمد رضا خان حاکم سیستان سه هزار سوار با سردارها همراه کرده روانه قندهار نمود و لطفعلی خان پسر محمد رضا خان را نیز همراه سردارها روانه قندهار کردند. سردارها به استعانت قوای ایران قندهار را متصرف و مراسله‌ای از سردارها متفقاً به عباسقلی خان حکمران و والی کرمان رسید که لطفعلی خان پسر محمد رضا خان ما را به قندهار رسانید و سردار کهندل خان را به حکومت قندهار برقرار نمود و لطفعلی خان ارک قندهار را محافظت می‌نماید و

عباسقلی خان حاکم کرمان در مقابل این خدمت خنجر و کارد مرصع به محمد رضا خان امتیاز داد. سردار کهندل خان برای عرض تشکر پسر خود سلطانعلی خان را با هدایا به تهران فرستاد و ۱۹ محرم ۱۲۷۰ وارد تهران شد. از طرف دولت ایران پذیرایی گردید و به لقب مظفرالدوله ملقب ومیرزا رضی خان کردستانی که در مدرسه دارالفنون تحصیل کرده بود برای معلمی و تربیت افواج قندهار با هزار قبضه تفنگ و چهار هزار تومان وجه به همراهی سلطانعلی خان به قندهار اعزام داشتند.

حکومت هند نیز با امیر دوست محمد خان قراردادی منقعد نمودند که قوای انگلستان از افغانستان خارج شوند و اسرای آنها را رد نمایند و در مراجعت به قشون انگلیس زحمتی نرسانند و امیر دوست محمد خان را بگذارند به افغانستان مراجعت نماید و امور آنجا را خود افاغنه اصلاح نمایند.

بر طبق همین قرارداد قشون انگلیس مراجعت کرده، شاهزادگان سدوزایی نیز به هندوستان رفتند و امیر دوست محمد خان در ۱۲۵۸ مطابق رأی حکومت هند عازم کابل شد و قبل از حرکت با لرد آلنبرک در کلکته ملاقات و تعهد لازم نمود که نسبت به دولت انگلستان صمیمانه خدمت نماید و بعد از این روابط خیلی دوستانه و صمیمانه بین امیر دوست محمد خان و حکومت هند برقرار گردید و امیر دوست محمد خان با تمام خانواده خود از راه لاهور و پیشاور وارد خاک افغانستان گردید.

در بین خروج قوای انگلیس و ورود امیر دوست محمد خان همینکه رؤسای افاغنه از جنگ با انگلیس‌ها آسوده شدند اخلاق جبلّی خود را بروز داده مخالفت با یکدیگر را شروع نمودند. سردار سلطان احمد خان و نواب محمد زمان خان شروع به مخالفت با سردار محمد اکبر خان نموده، جمعی را دور خودجمع کردند و نزدیک بود کار به مخاصمه بکشد که سردار محمد اکبر خان با تدابیر سردار سلطان احمد خان را به ورود امیر دوست محمد خان دلخوش و موقتاً ساکت نمود و به وسیله سردار محمد عثمان خان نواب محمد زمان خان را نیز موافق نمود که مخالفت ننمایند.

سردار محمد اکبر خان به استقبال امیر دوست محمد خان به جلال‌آباد آمده و امیر دوست محمد خان را به کابل وارد نمودند و چون از طایفه سدوزایی کسی باقی

نمانده و خانواده پاینده خان نیز در اثر کشمکشها قوی شده بودند، امارت افغانستان بر امیر دوست محمد خان مسلم گردید و در اوایل سال ۱۲۵۹ هجری مطابق ۱۸۴۳ میلادی به امارت افغانستان جلوس نمود.

نسب طایفهٔ محمدزایی: طایفه محمدزایی، شعبه‌ای از بارکزایی، از افاغنه ابدالی است و امیر دوست محمد خان ابن سردار پاینده خان ابن حاجی جمال خان ابن حاجی محمد یوسف خان ابن محمد سرور خان ابن محمد یعقوب خان ابن اختیار خان ابن محمد که به این جهت محمدزایی یعنی پسر محمد می‌نامند و محمد نیز بالاخره نژادش به بارک منتهی می‌شود که علیهذا محمدزایی از شعبه بارکزایی است.

به‌واسطهٔ اتصال رشته و قایع از پیشامدهای قسمت شرقی افغانستان از اوضاع هرات دور افتادیم اینک وقایع هرات را بعد از رجعت محمد شاه شرح خواهیم داد.

شاهزاده کامران و یار محمد خان و وقایع هرات

بعد از مراجعت محمد شاه قاجار شاهزاده کامران آسوده خاطر گشته به حکومت پرداخت و به دستور پاتنجر مشغول ترمیم خرابیهای قلعه هرات شدند، ولی در اثر گرفتن وجه بین شاهزاده کامران و وزیر یار محمد خان با پاتنجر مخالفت شدید شد و پاتنجر به شیر محمد خان برادر یار محمد خان تغیر و تشدد نمود. علیهذا از مشارالیه به قندهار شکایت کرد که انگلیس‌ها پاتنجر را احضار و چنانکه قبلاً ذکر شد به کابل فرستادند و مستر تات را به هرات اعزام و اعتباری دادند که قلعه هرات را ترمیم و تعمیر نمایند. افغان‌ها موقع را مغتنم شمرده تمام وجوه را از تات به عنوان تعمیر گرفته به مصرف شخصی رساندند چنانکه تا ۶ لک روپیه کلدار از انگلیس‌ها گرفته و تعمیری هم به عمل نیامد. شاهزاده کامران به واسطه عیاشی زمام امور را یکباره به وزیر یار محمد خان سپرد. مشارالیه نیز مستر تاب را مخل کار خود دانسته به هر وسیله بود او را روانه هندوستان نمود و خود مستقلاً مشغول حکومت شد. وزیر یار محمد خان طرفدار اطاعت به دولت ایران گردید و شاهزاده کامران را وادار نمود که با دولت ایران متفق شده انگلیس‌ها و شاه شجاع را از افغانستان خارج نمایند. انگلیس‌ها

مطلع شده فوری ماژردارسی را مأمور هرات نمودند. مشارالیه در سنه ۱۸۳۹ میلادی عهدنامه با شاهزاده کامران منعقد نمود:

الف- دولت انگلیس به امور داخلی هرات مداخله نخواهد نمود.

ب- دولت انگلیس متعهد می‌شود در مقابل حملات خارجی شاهزاده کامران را با پول و صاحب منصب تقویت و کمک نماید.

ج- شاهزاده کامران حق ندارد اتباع خود را به اسم اسارت به معرض بیع در آورد.

د- بدون اجازه دولت انگلیس شاهزاده کامران حق ندارد با هیچیک از دول خارج تأسیس مناسبات نموده و یا اینکه آهنگ مخاصمه نماید.

هـ- از برای حل کلیه اختلافاتیکه در باره شاهزاده کامران پیش آید انگلیس‌ها قاضی بوده و رفع آن از انگلیس‌ها درخواست می‌شود.

و- شاهزاده کامران حق ندارد غیر از اتباع انگلستان از هیچ دولتی مستخدم استخدام نماید.

بعد از خارج شدن انگلیس‌ها از افغانستان وزیر یار محمد خان رویۀ سابق خود را تعقیب و به دولت ایران متمایل گردید. شاهزاده کامران که به انگلیس‌ها تسلیم شده بود محرمانه به خیال دفع وزیر یار محمد خان افتاد. وزیر یار محمد خان نیز مطلع شده در خیال دفع شاهزاده کامران بود تا روزی که وزیر یار محمد خان در باغ کارته اقامت داشته، شاهزاده به قلعه اختیارالدین آمده، تخته پل را کشیده، عزم رزم با وزیر یار محمد خان نمود.

وزیر یار محمد خان با قوای خود داخل شهر هرات شده تقاضای صلح نمود و بعد در اثر عدم توافق شرایط صلح جنگ شروع شد. وزیر شاهزاده را مغلوب و بالاخره قلعه را محاصره و شاهزاده را با خانواده‌اش دستگیر و در قریه کهان محبوس ساخت و بعد سردار تاجو خان و داود خان الکوزایی را مأمور قتل شاهزاده نمود و در سنه ۱۲۵۶ هجری شاهزاده کامران مقتول و در جنب شهر هرات مدفون گردید.

وزیر یار محمد خان بی مانعی به حکومت هرات پرداخت و طایفه الکوزایی اکثراً

از قندهار عازم هرات شدند و در سنه ۱۲۵۷ یار محمد خان لشکری به غور فرستاد و در ۱۲۵۸ با کریم‌داد خان هزاره جنگیده و نیز قوایی به میمنه فرستاد مالیات گرفت و پسر حاکم میمنه را به گرو به هرات آورد، ولی وزیر یار محمد خان خود را یک والی ایرانی معرفی نمود و تابعیت هرات را به دولت ایران اعلان نمود.

شاهزاده کامران شخصی بوده است عیاش و بد اخلاق، قدش کوتاه و صورتش آبله داشت، سفاک و ظالم و مثل عموم افاغنه دروغگو و بی‌ثبات و بی‌علاقه به احترام قول و امضاء یا در قسم قرآن خوردن و خلاف آن کردن متجری. از سوء اخلاق او در هرات یادگارهای عجیبی ذکر می‌شود من جمله در وسط بازار می‌ایستاد و هر عروسی را که به خانه داماد می‌بردند به زور و جبر به خانه خود کشیده بعد از شهوت‌رانی رها میکرده است و تاکنون آن کوچه را در هرات کافر دهنه می‌گویند و نیز تجار را گرفته به ضرب چوب و حبس و شکنجه هرچه داشتند مأخوذ می‌داشته است.

اختلاف بین خانوادهٔ محمدزایی

در ابتدای امارت امیر دوست محمد خان دو مشکل عمده در پیش بود: یکی عدم اطاعت طوایف و دیگر اخلاق و روحیهٔ افاغنه که عادت به شرارت و خودسری و دورویی دارندو امیر دوست محمد خان دچار اختلاف خانواده خود شد. در ابتداء تصمیم مطیع نمودن طوایف را نمود و در ۱۲۵۹ سردار محمد اکبر خان پسرش را مأمور مطیع نمودن باجاور نمود. به واسطه سختی محل جنگ به طول انجامید و قوای امیر دوست محمد خان بی نیل مقصود به کابل رجعت نمود و قوای خود را مأمور مطیع نمودن هزاره‌جات کرد. در این قسمت موفق شده بامیان و هزاره‌جات و دای زنگی و دای کندی تا سر حدات شرقی هرات و حدود ترکستان را مطیع ساخت، ولی اختلافات خانوادگی مجال نداد بدواً سردار سلطان احمد خان که در جنگهای بر ضد انگلیس‌ها با سردار محمد اکبر خان دوش به دوش می‌جنگید تقاضای شرکت در امارت و حکومت نمود و بالاخره از کابل خارج شده با اینکه گذشته از برادرزادگی داماد امیر دوست محمد خان هم بود عازم قندهار شد و سردار کهندل خان را وادار به

حمله نمود.

سردار کهندل خان جمعیتی تهیه نموده، به اتفاق سردار مهردل خان و سردار رحمدل خان و سردار سلطان احمد خان طرف کابل حرکت نمودند. امیر دوست محمد خان سردار غلام حیدر خان را از غزنین و سردار محمد اکبر خان را از کابل به مقابله آنها گسیل داشت. در مقر قوای دو طرف با هم تلاقی نمود. بعد از سه روز توقف صلح کردند و مقرر گردید امیر دوست محمد خان به قندهار دخالت ننماید و سردار کهندل خان نیز به کابل تعرض ننماید و سردار رحمدل خان با سردار محمد اکبر خان به کابل آمده رفع کدورت طرفین شد و سردار سلطان احمد خان موفق نگردید. بعد از این قضیه امیر دوست محمد خان متوجه شد که اگر از این نمد به سایر برادرها و اقوام کلاهی ندهد کلاه خودش را هم بر می‌دارند. علیهذا سردار محمد افضل خان را به حکومت زرمت و کتواز و سردار شیرعلی خان را به حکومت کرم و سردار محمد اکبر خان به حکومت هزاره‌جات و سردار محمد اعظم خان را به حکومت لهو کرد و سردار غلام حیدر خان را به حکومت غزنین و سردار محمد امین خان به حکومت کوهستان کابل و وزیر محمد اکبر خان را به حکومت جلال‌آباد و لمقان منصوب نمود و پنج فوج پیاده تشکیل داد که همیشه قوایی حاضر باشد.

در سنهٔ ۱۲۶۲ مردم تکاب به اغوای معاذالله خان معروف به مازو خان و صاحب زاده جان از پرداخت مالیات استنکاف نمودند. امیر دوست محمد خان نواب عبدالجبار خان را با عده‌ای مأمور نمود، ولی مشارالیه مغلوب شده مراجعت کرد. مجدداً وزیر محمد اکبر خان و سردار شیرعلی خان را با چند فوج مامور و مازو خان وصاحب زاده جان مقتول و واقعه اینجا خاتمه یافت.

در سنهٔ ۱۲۶۳ طایفه ملکی خیل از اطاعت استنکاف نموده، وزیر محمد اکبر خان برای تنبیه آنها حرکت نمود. در این موقع وبا در کابل و اطراف بروز کرد و نواب محمد زمان خان به این مرض فوت شد و امیر دوست محمد خان طرف چهار آسیا با تمام خانواده از ترس وبا فرار کرد، وزیر محمد اکبر خان در ماماخیل طایفه ملکی خیل را تنبیه و مطیع نمود و در ۱۲۶۳ وزیر محمد اکبر خان فوت نمود و جنازه‌اش را به

مزار شریف حمل و دفن نمودند. بعد از مرگ وزیر محمد اکبر خان، امیر دوست محمد خان، سردار غلام حیدر خان را به ولیعهدی انتخاب و به حکومت جلال‌آباد منصوب نمود و سردار شیرعلی خان به حکومت غزنین منصوب شد.

محمد شاه خان بابکر خیل غلزایی بر علیه امیر دوست محمد خان قیام کرده، قلعه بدیع‌آباد لمقان را محکم نموده، طوایف غلیجایی را تحریک و تحریص به قیام نمود. امیر دوست محمد خان شخصاً با جمعیتی طرف آنها حرکت نمود و چندین زد و خورد شد وبالاخره محمد شاه خان مورد عفو واقع و قضیه خاتمه حاصل نمود.

قطع خیال افاغنه برای همیشه از پنجاب

سابقاً به‌طور اختصار شرح دادیم که حکومت انگلستان ناحیه سند و پنجاب را تصرف نمود.

تفصیل قضیه از این قرار است که اگرچه مهاراجه رنجیت سنکهه با عهدنامه‌ای که با انگلیس منعقد کرده بود استقلالی نداشت، ولی صورتاً در امور داخلی تا حدی مستقل بود. بعد از مرگ او به تحریک انگلیس‌ها به جان هم افتاده و بالاخره در سنه ۱۸۴۶ میلادی مطابق با ۱۲۶۲ هجری در موضع علی وال، قشون انگلیس با قوای سنکهه‌ها جنگیده، آنها را مغلوب و در نقشه خود موفقیت کامل حاصل کرده، حدود سند و پنجاب را به‌کلی تصرف نموده، مأمورین لازم از خود انگلیس‌ها در رأس امور منصوب نموده و زمام امور را به دست گرفتند. سنکهه‌ها از امیر دوست محمد خان کمک خواستند، مشارالیه نیز تصور نمود اوضاع هند اوضاع زمان سلاطین مغول و تیموری است، به طمع اینکه شاید مجدداً به پیشاور دست پیدا کند، سردار محمد اکرم خان و سردار شمس‌الدین خان و سردار شاه دوله خان را با پنجهزار نفر به طرف اتک و گجرات روانه نمود. سنکهه‌ها نیز برای آخرین دفعه حرکتی کرده، قوای مختصری جمع نمودند. قشون انگلیس متوجه آنها شد. در ۲۱ فوریه ۱۸۴۹ مطابق با سنه ۱۲۶۵ هجری جنگ بین طرفین شروع [شد.] قوای سنکهه‌ها و افاغنه شکست خورده سنکهه‌ها قید رقیت انگلیس‌ها را برای همیشه بگردن گرفتند و افغان‌ها نیز کتک خورده

مراجعت و این آرزو را برای همیشه فراموش نمودند و دولت انگلستان چنان سلطهٔ خود را در این حدود منبسط نمود و طوری کوهستان خیبر را مجهز کرد که امروز یکی از سخت‌ترین سنگرهای صعب العبور کوهستانی و تقریباً برای هر قشونی غیر قابل عبور است.

امیر دوست محمد خان همینکه از طرف مشرق مأیوس شد، متوجه ترکستان گردید. سردار غلام حیدر خان و سردار محمد اکرم خان را نیز همراه برد. در بامیان جنگ بین قوای امیر دوست محمد خان و قوای خوانین ترکستان شروع و در نتیجه افاغنه غلبه نمودند. امرای بلخ و نملک اطاعت نموده، میر آقچه و میر حکیم خان حاکم شبرغان و میربابا بیک و غضنفر خان و کنجه علی بیک و محمود خان و شاه مراد بیک تسلیم شدند. حکومت ترکستان را به سردار محمد اکرم خان واگذار و امیر دوست محمد خان به کابل مراجعت نمود.

در ۱۲۶۶ هجری مجدداً خوانین ترکستان بر علیه افاغنه قیام نمودند و بالاخره محمود خان و میر آقچه و چند نفر دیگر را به کابل تبعید نمودند و حکومت ترکستان به سردار محمد افضل خان واگذار شد و محمود خان سرپلی بر علیه حکومت قیام کرد و سردار محمد افضل خان بعد از زد و خورد بالاخره به محمود خان غلبه نموده او را کشت و حکومت شبرغان را به میر حکیم داده و سردار محمد امین خان به حکومت تاشقر خان منصوب گردیده، حکومت هزاره‌جات را به سردار محمد اسلم خان و حکومت آقچه را به سردار ولی محمد خان و حکومت نملک را به سردار محمد زمان خان واگذار نمود.

باز هم نظری به هرات

وزیر یار محمد خان که متصدی حکومت هرات بود، از طرف دولت شاهنشاهی ایران به لقب ظهیرالدوله ملقب گردید. و نسبت به دولت ایران مطیع و وفادار باقی ماند و در فتنه سالارهم به مشهد آمد و بعد از ورود به اردوی حمزه میرزا حشمت‌الدوله پیوست و با سالار جنگید تا به اتفاق حمزه میرزا شهر را ترک کردند.

حمزه میرزا در تربت‌جام متوقف و یار محمد خان پنجهزار تومان و هزار خروار غله مالیات هرات را داده و به هرات مراجعت نمود و پس از این واقعه احمد خان اسحق‌زایی سردار کهندل خان را محرک شده، به لاش جوین حمله نمودند ، سردار شیرعلی خان پسر سردار مهردل خان را در لاش جوین گذارده عازم هرات شدند. وزیر یار محمد خان با قوای خود برای مخاصمه به طرف اسفزار حرکت نمود. محمد صدیق خان پسر سردار کهندل خان چخانسور را نیز متصرف شد. وزیر یار محمد خان لاش جوین را متصرف و احمد خان اسحق‌زایی فرار کرد. سردار شیرعلی خان را با ملایمت روانه قندهار نمود و درین وقت به واسطه خیار و ماست زیادی که خورده بود به دل درد شید مبتلا و بالاخره در سلخ شعبان ۱۲۶۷ وفات نمود. محمد سعید خان پسرش جنازه را برداشته به هرات مراجعت نمودند.

محمد سعید خان اگرچه شخص لایقی نبود، ولی حکومت را در دست گرفته و عریضه به خط میر عبدالرحمن خان خوش نویس به ناصرالدین شاه عرض کرده، با تحف و هدایا و استدعای حکومت هرات به جای پدرش به توسط میرزا بزرگ خان نواده مرحوم میرزا عبدالغفار خان به تهران ارسال داشت.

از دربار تهران میرزا احمد خان ناظم دیوان را برای تسلیت و تعزیت فوت یار محمد خان با کارد مرصع و فرمان حکومت هرات و بعضی اشیاء دیگر به هرات فرستادند.

مردم هرات که از حماقت و بی‌خردی محمد سعید خان ناراضی بودند، سردار کهندل خان را از قندهار به تصرف هرات دعوت نمودند. سردار کهندل خان با قوای خود طرف هرات حرکت کرده، تا اسفزار را متصرف شد. سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه فرمانفرمای خراسان، سام خان ایلخانی زعفرانلو را با هفتصد سوار و عباسقلی خان میر پنج را با سه فوج و ۶ عراده توپ و هزار سوار مأمور هرات نمود. سام خان خود وارد هرات شد و اردوی خود را در کنار شهر مرتب نمود. سردار کهندل خان همینکه مطلع شد قوای ایران وارد هرات شده، از عمل خود پشیمان شد، زیرا مقاومت با قوای ایران را بی‌نتیجه دانست، علیهذا عریضه به سام خان نوشت که

من برحسب تقاضای مردم هرات آمده‌ام، حال که اولیای دولت ایران تصویب نکرده و اجازه نمی‌دهند مراجعت می‌نمایم. سام خان نیز پذیرفته سردار کهندل خان به قندهار مراجعت و عباسقلی خان میرپنج نیز طرف مشهد مراجعت نمود، ولی سام خان چندی در هرات توقف کرده، سکه و خطبه به نام ناصرالدین شاه اجرا شد و مبلغی هم به عنوان مالیات هرات و تحف و هدایا از طرف محمد سعید خان برای ناصرالدین شاه تقدیم گردید که سام خان با خود به تهران آورده تقدیم نمود.

سعید محمد خان از امور مملکت داری بسیار بی‌اطلاع و بی‌خرد و احمق بود، گاهی با توپ دیوار قلعه اختیارالدین را گلوله باران نموده، دیوار را سوراخ می‌نمود و از این عمل به قهقهه می‌خندید و حرکات خارج از رویهٔ غیرعاقلانه می‌نمود بالاخره رؤسا و خوانین درانی رنجیده، محمد یوسف خان پسر ملک قاسم نواده شاهزاده حاجی فیروزالدین را به حکومت انتخاب و در شب سه‌شنبه ۳ محرم ۱۲۷۲ هجری محمد یوسف خان را به شهر هرات آورده، عزم دستگیرنمودن محمد سعید خان را نمودند، خوانین طایفه الکوزایی که از توجه وزیر یار محمد خان ظهیرالدوله سالها متنعم بودند، در خانه‌ها خزیده و مخفی شدند، فقط حاجی خیرالله خان برای مقابله با مخالفین دست به شمشیر برد و کشته شد، سعید محمد خان نیز دستگیر گردید و نایب عیسی خان بردرانی که محرک این فتنه بود، سعید محمد خان را به قتل رسانیده، خوانین الکوزایی را نیز به زنجیر کشیده، با ضرب و شتم و شکنجه هرچه داشتند از طلا و نقره گرفتند و شاهزاده محمد یوسف حکومت را در دست گرفت. دولت ایران از این واقعه تنبیه محمد یوسف و عیسی خان را امر صادر و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه فرمانفرمای خراسان عموی ناصرالدین شاه، عزم تنبیه و تصرف هرات نمود. شاهزاده محمد یوسف عریضه به حسام‌السلطنه نوشته که من سالها در مشهد از مراحم دولت ایران متنعم بودم و مردم هرات از سعید محمد خان رنجیده و حکومت هرات ارث من است و استدعای مساعدت و موافقت نموده بود. شاهزاده حسام السلطنه نیز حکومت او را تصویب نمود در ۱۲۶۹ مسترشیل وزیر مختار انگلیس در تهران عهدنامه جدیدی با دولت ایران منعقد نمود که بر طبق آن مقرر گردید تا موقعی که

قشون بیگانه از قندهار و کابل و سایر ممالک به هرات حمله ننماید، دولت ایران قشونی به هرات نفرستد و اگر لشگر بیگانه به هرات حمله نماید، دولت ایران حق دارد قشون فرستاده، در دفع قشون خارجی جد و جهد نماید و بعد از بیرون کردن قشون اجنبی قوای خود را رجعت دهد. حکومت هرات می‌تواند سکه به نام شاهنشاهی ایران ضرب نماید و قوای هرات در هر موقع می‌تواند به قوای ایران کمک نماید. اهالی هرات برای مراوده و سکونت در سایر بلاد ایران آزاد خواهند بود. دولت انگلیس متعهد می‌شود که هیچ وقت در امور داخلی و خارجی هرات مداخله ننماید و کسی را به هرات نفرستاده و مکاتبه ننماید اگر خلاف این امر ظاهر شد این عهدنامه به خودی خود باطل خواهد بود.

شرارت بعضی از طوایف و تنبیه آنها و واقعهٔ قلات

چون هنوز امارت امیر دوست محمد خان استحکام کامل حاصل نکرده بود، هر روز از یک طرفی صدایی بلند شده، عدم اطاعتی ظاهر می‌شد. من جمله در سنه ۱۲۶۸ هجری مردم توخی و هوتکی به شرارت پرداخته، قوافل را غارت نمودند. سردار شیرعلی خان مأمور سرکوبی آنها شد و مردم توخی و هوتکی لجوجانه مدافعه نمودند و تلفات زیاد به سردار شیرعلی خان وارد کردند، محمد افضل خان توخی مجروح شد و پس از زد و خوردها سردار شیرعلی خان به تنبیه آنها موفق شده، به کابل مراجعت نمود. سردار کهندل خان از این واقعه رنجش حاصل نمود که مقصود امیر دوست محمد خان مداخله در حدود قندهار است. علیهذا سردار مهردل خان را مأمور حفظ و حراست قلعه قلات نمود، امیر دوست محمد خان نیز سردار شیرعلی خان را مجدداً از غزنین امر به گرفتن قلعه قلات نمود و سردار غلام حیدر خان را نیز با جمعیتی به کمک او فرستاد. سردار مهردل خان قلعه را تسلیم نکرده، با صدای توپ به آنها خاطر نشان نمود که بدون جنگ تسلیم نخواهد شد. امیر دوست محمد خان دانست که با برادرها بدون حیله و تزویر افغانی موفقیت حاصل نمی‌شود. علیهذا با نواب عبدالجبار خان و سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان و سردار

سعید محمد خان عازم قلات شده حکومت کابل را به محمد اعظم خان واگذار و حرکت نموده وارد قلات شد. در موقع حرکت امیر دوست محمد خان برای موضع گرفتن در اطراف قلعه قلات، سردار مهردل خان با توپ ضایعاتی به قوای امیر دوست محمد خان وارد نموده، منتظر ورود سردار کهندل خان شد، مشارالیه نیز از قندهار رسید و نواب عبدالجبار خان، سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد امیر دوست محمد خان بود برداشته، نزد سردار کهندل خان آورد و با مذاکرات مصلحانه او را برای دیدار امیر دوست محمد خان حرکت داد. امیر دوست محمد خان نیز از برادر استقبال کرده، با هم صلح نمودند و سردار کهندل خان انتظار داشت که چون غلام حیدر خان نزد من آمد من قلعه قلات را تخلیه نمودم، البته امیر دوست محمد خان نیز قلعه را به حال خود خواهد گذاشت، ولی نواب عبدالجبار خان فهمید که امیر دوست محمد خان خدعه نموده متغیر شد و به سردار غلام حیدر خان اظهار داشت که قلعه قلات در ید کهندل خان بود و بدون جنگ تسلیم نمی‌کرد، او به احترام تقاضای من قلعه را تخلیه کرد، حالا مقتضی نیست شما بر خلاف عمل نمایید. غلام حیدر خان به پدرش اظهار داشت و امیر دوست محمد خان قبول نمود، ولی فردای آن روز امر به خراب کردن قلعه داد و سردار مهردل خان که داخل قلعه بود مجبوراً خارج شده، قلعه را خراب کردند. سردار کهندل خان و سردار مهردل خان جانب قندهار و امیر دوست محمد خان به کابل مراجعت نموده و از خدعه برادر دلتنگ و منتظر تلافی بودند.

در ترکستان نیز میر حکیم خان طغیان نمود و سردار محمد افضل خان با او جنگیده و بالاخره غلبه نمود و پسرش سردار عبدالرحمن خان را به حکومت ترکستان برقرار نمود و چون نه سال بیشتر نداشت در واقع اسم حکومت با عبدالرحمن خان بود و سردار محمد افضل خان خود حکومت می‌نمود.

در ۱۲۶۹ سردار محمد افضل خان در نزدیکی مزارشریف شهر تخته پل را بنا نمود و چون آب و هوای بلخ مساعد نبود در شهر جدید اقامت گزید.

در ۱۲۷۰ مردم توخی و هوتکی مجدداً سر به طغیان برداشته، امیر دوست محمد خان با عجله امیر شیرعلی خان را فرستاد که قبل از آمدن سردار کهندل خان کار آنجا

را تمام نماید.

سردار شیرعلی خان قبل از آمدن سردار کهندل خان آن قسمت را متصرف و قلعه قلات را مجدداً تعمیر و مستحفظ گذارد و چون سردار کهندل خان عازم حمله به قلعه قلات بوده، خدعه نموده، عریضه به عموی خود نوشت که من از طرف شما قلعه را تعمیر کرده‌ام، اگر امر می‌فرمایید تخلیه خواهم کرد و سردار کهندل خان می‌دانست که عهد و پیمان برادرش اساسی ندارد و مقصود اغفال اوست، ولی چاره نداشت. علیهذا خود را در ظاهر غافل نشان می‌داد و از آن طرف امیر دوست محمد خان سردار فتح محمد خان پسر مرحوم وزیر محمد اکبر خان را به حکومت قلات مأمور و ژنرال فرامرز خان را با جمعیت کافی مأمور حفظ قلعه قلات نمود و نواب عبدالجبار خان در ۷۴ سالگی وفات نمود.

در سنه ۱۸۵۵ میلادی به‌واسطهٔ تحریکاتی که در هندوستان بر علیه انگلیس‌ها می‌شد، حکومت هندوستان برای اینکه امیر دوست محمد خان و افاغنه نیز در این موقع به مخالفت برنخیزند، از امیر دوست محمد خان تقاضا کردند که در جمرود ملاقاتی به عمل آید و روابط دوستی محکم گردد. امیر دوست محمد خان ولیعهد خود سردار غلام حیدر خان را فرستاد و طرفین مجدداً قراردادی منعقد نمودند که دوست طرفین دوست و دشمن طرفین دشمن خواهد بود و طرفین متعهد شدند که از همین قرار عمل نمایند و انگلیس‌ها اطمینان حاصل کردند که در شورش هندوستان که بعضی از شهرها را فرا گرفته و مأمورین انگلیس را رانده بودند، افاغنه مداخله نکرده و به انگلیس‌ها حمله نخواهند کرد.

در ۱۲۷۱ میر حبیب بیک هزاره تمرد ورزیده، با محمد اسلم خان حکمران آن قسمت به مقاتله پرداخت. محمد اسلم خان در مقابل میرحبیب بیک تاب مقاومت نیاورده، در قلعه متحصن و به امیر دوست محمد خان نوشته کمک خواست. امیر دوست محمد خان عده‌ای فرستاد و شاه دوله خان که با امیر حبیب بیک دوستی و صمیمیت داشت مشارالیه را نزد محمد اسلم خان برده قضیه را خاتمه داد.

سردار محمد افضل خان از ترکستان عازم کابل شد و حکومت را به عهده سردار

عبدالرحمن خان که دوازده سال داشت واگذار نموده،[۱] خود عازم کابل شد و امیر دوست محمد خان حکومت تاشقرغان را به عبدالرحمن خان ۱۲ ساله واگذار نموده و سردار محمد افضل خان نیابتش را به حیدرخان بیات سپرده، روانه محل حکمرانی نمود.

فوت سردار کهندل خان و مهردل خان و وقایع قندهار

در جمادی‌الثانی ۱۲۷۱ سردار مهردل خان فوت کرد و در ذی‌الحجه همان سنه سردار کهندل خان وفات نموده، بعد از مرگ این دو برادر سردار رحمدل خان حکومت قندهار و ریاست طایفه را حق خود می‌دانست و محمد صدیق خان پسر کهندل خان نیز خود را وارث و ذی‌حق می‌دانست. برادرهای غلام صدیق خان هم سردار سلطانعلی خان و سردار عبدالله خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد عثمان خان نیز هر یک داعیه حکمرانی داشته و در اثر این افکار اختلاف شدیدی بین آنها پیش آمد که بالنتیجه امیر دوست محمد خان استفاده کرده، دست همه برادرها و برادارزاده‌ها را از قندهار کوتاه و خود متصرف شد.

در اول امر، سردار محمد صدیق خان حکومت را در دست گرفت و سایر برادرها دور او جمع شده، ولی رحمدل خان اطاعت نکرد و سردار غلام محیی‌الدین

۱- این عادت از ایران و قاجاریه به افغانستان سرایت نمود، زیرا افغان‌ها اصرار زیادی دارند که هر عملی در ایران می‌شود آنها تقلید کنند. مثلاً القاب که موضوع بی‌معنی بوده، چون در آن وقت در ایران رواج داشت افغان‌ها هم تقلید کرده، همان القاب را در افغانستان به اشخاص می‌دادند و چون فتحعلی شاه پسرهای خود را به حکومتها تعیین می‌نمود و اطفال صغیر را به این اسم می‌خواندند و نایبی و پیشکاری معین می‌کردند، عیناً افغان‌ها هم شروع به تقلید کردند و تا اواخر همان رویه مجری بود و مخصوصاً حس تقلید از ایران یک صفت ثانوی برای افغان‌ها شده است، چنانکه در دربار امرای افغانستان هیچ وقت وزیر دربار وجود نداشته و شخصی به نام ایشک آقاسی نامیده می‌شد تا در سلطنت اعلی‌حضرت پهلوی که تیمورتاش وزیر دربار شده و اشتهاری حاصل کرد. فوری امان‌الله خان محمد یعقوب خان ایشک آقاسی خود را وزیر دربار نامید که تاکنون هم وزیر دربار می‌گویند، ولی اساس این فکر تقلید از ایران است و همین نکته که ذکر کردیم صاحب فیضی از فیوضات نیز شرح می‌دهد و خود نگارنده نیز در مدت توقف در افغانستان این موضوع را به اعلی درجه و اقصی الغایه مشاهده نمودم.

نیز که در تیرین بود، به این جمع اضافه شده، نایرهٔ جنگ مشتعل شد. پس از زد و خورد چند روزه و کشته شدن سردار غلام محمد خان پسر سردار میر افضل خان بالاخره علماء وسادات شهر با قرآن بین طرفین و ساطت کرده اصلاح نمودند که حکومت قندهار با سردار رحمدل خان باشد، ولی معونه و معیشت سایر سردارها را بدهد و با این ترتیب زد و خورد خاتمه حاصل کرد، ولی عیب دیگری ایجاد شد و آن کسر عمل قندهار بود زیرا عایدات قندهار کفاف مخارج همه سردارها را نمی‌داد و مهردل خان هر قدر اصرار و ابرام می‌نمود که عایدات را بین خود تقسیم کنید آنها نمی‌پذیرفتند و تقاضای پرداخت وجوه مأخوذی را می‌نمودند و رحمدل خان مستأصل شده بود. امیر دوست محمد خان که منتظر همچو موقعی بوده و شاید دست خودش هم در این اختلاف وارد بوده است عازم قندهار گردید. سردار رحمدل خان هر قدر به برادرزاده‌ها اصرار کرد که امیر دوست محمد خان خواهد آمد و دست همه را کوتاه خواهد کرد نپذیرفتند، به امیر دوست محمد خان نوشت محتاج به قبول زحمت شما نیست، یکی از پسرهای خود را بفرستید، مشارالیه هم که موقع مناسبی به‌دست آورده بود، نمی‌خواست از دست بدهد، علیهذا طرف قندهار حرکت کرد و سردار شیرعلی خان حاکم غزنین را با عده‌ای فرستاد و خودش نیز با جمعیت کافی متعاقباً حرکت نمود.

سردار شیرعلی خان وارد شده در چهاونی اردو زد و بعضی نقاط مهم شهر را به وسیله سردار میر افضل خان متصرف شد و چند توپ لای گلیم پیچیده، برای سردار رحمدل خان و سردار سلطانعلی خان پیغام فرستاد که ارک را تخلیه نمایید، آن وقت متوجه شدند که مقصود دوست محمد خان چه بوده است، ناچار ارک را ترک نموده، امیر دوست محمد خان متصرف شد.

دولت انگلیس نیز امیر دوست محمد خان را راهنمایی و هدایت می‌نمود که نفوذ دولت ایران را از صفحات افغانستان براندازد و تعیین حکومت برای قندهار از دربار تهران مخالف سیاست انگلیس‌ها بود و به این وسیله به‌دست امیر دوست محمد خان مقصود خود را انجام دادند به علاوه امیر دوست محمد خان تمام کسانیکه با دربار

ایران روابطی داشتند، زجر و اذیت و غارت نمود من جمله تمام دارایی میرزا ابوالحسن حکیم باشی را غارت نمود و سردار رحمدل خان محرمانه حکیم باشی را به حوالی خاش در بلوچستان رسانیدند. سردار رحم‌دل خان و سلطانعلی خان از شهر قندهار خارج شدند و به امیر دوست محمد خان پیغام فرستادند که ما عازم بیت‌الله هستیم. مشارالیه باز خدعه نموده سلطان محمد خان و حافظ سید بهاءالدین را با کلام‌الله مجید نیز آنها فرستاد که من به مال و جان شما کاری ندارم، ولی در عین حال پسر خود سردار محمد علم خان را محرمانه به عزم شکار بیرون فرستاد. رحمدل خان با چهار پسر و سلطانعلی خان فرار کرده، خود را به سر حد غلزایی رسانیدند و گدار فوشنج را محکم کردند. امیر دوست محمد خان و سردار محمد اعظم خان و سردار سلطان احمد خان پسر و برادرزادهٔ خود را با سه فوج و جمعیت دیگر به تعقیب آنها فرستاد. جنگ شروع شد و سردارهای قندهار شکست خورده، سردار سلطانعلی خان و خوشدل خان به سمت شالکوت فرار نمودند و امیر دوست محمد خان شیرعلی خان را به کلات غلزایی به تعاقب سردار رحمدل خان فرستاد.

از آن طرف خوشدل خان و سلطانعلی خان خود را جمع آوری کرده، به شورا یک حمله نموده تصرف نمودند و بعد به ملخان حرکت کرده، با پسر امیر دوست محمد خان در آویختند. در این جنگ تمام خانواده و اثاثیه سلطانعلی خان به‌دست امیر دوست محمد خان افتاد. سلطانعلی خان طرف سیستان رفت و از آنجا عازم تهران شد. سردار رحمدل خان در جمادی الاول ۱۲۷۲ با بعضی از سردارها عریضه ای به دولت ایران عرض کردند، اینک از راه لاش جوین و بیرجند به دارالخلافه نزد اولیای دولت شاهنشاهی ایران خواهیم آمد و سردار محمد علم خان که عازم استان بوسی است، شرح حال ما را به عرض اولیای دولت می‌رساند، ما خواستیم ملک موروثی خود را از تطاول امیر دوست محمد خان حفظ نماییم نتوانستیم، اکنون موقوف به حمایت لشکر دولت علیه ایران است که به هر صورتیکه مصلحت و صلاح بدانند مختارند و البته شاهنشاه جمجاه ملک موروث ما را از چنگ امیر دوست محمد خان که غاصب است بیرون آورده، جمعی از چاکران خود را آسوده خواهند داشت و

سردار محمد علم خان عازم تهران شد و در تهران از سردار محمد علم خان خوب پذیرایی نموده، مورد مراحم شاهنشاهی واقع گردید. سردار رحمدل خان نیز که عازم ایران بود، مطلع شد که امیر دوست محمد خان مریض و مشرف به موت است، علیهذا به قندهار مراجعت کرد که بعد از فوت مشارالیه اقداماتی بنماید، ولی امیر دوست محمد خان بهبودی حاصل کرد و امر نمود که رحمدل خان سه روزه باید از قندهار برود. رحمدل خان که از تهران دستور خواسته بود، دستوری برای مشارالیه فرستاده شد که به‌دست امیر دوست محمد خان افتاد. مشارالیه از خیالات دولت ایرن مستحضر شده، سردار رحمدل خان و سردار خوشدل خان و میر افضل خان و غلام محیی‌الدین خان را دستگیر و حبس نموده، غلام حیدر خان ولیعهد خود را در قندهار گذاشته و در محرم سنه ۱۲۷۲ سردارهای محبوس را برداشته روانهٔ کابل شد.

سردار محمد صدیق خان به خیال تصرف فراه افتاد، با محمد عمر خان عریضه به شاهزاده حسام‌السلطنه نوشته، به ایشان متوسل شدند و سلطان مراد میرزا حکومت اسفزار را به محمد عمر خان واگذار نمود، محمد صدیق خان در فراه به جلال‌الدین خان نوادهٔ امیر دوست محمد خان حمله نموده و دستگیر شد.

شاهزاده محمد یوسف از آمدن امیر دوست محمد خان به قندهار ترسیده، به شاهزاده حسام السلطنه متوسل شد، شاهزاده چون از قضایای سردارها مطلع شده بود برای حفظ هرات طبق تقاضای حاکم آنجا قوه‌ای که بتواند هرات را حفظ نماید به ریاست سام خان ایلخانی زعفرانلو به هرات فرستاد. شاهزاده محمد یوسف که از دو طرف در بیم بود، به تحریک انگلیس‌ها در هرات بیرق انگلیس کشیده و خود را تبعهٔ انگلستان اعلان نمود و به قشون ایران حمله کرد و نکته قابل دقت در روحیه و اخلاق افاغنه این است که قشونی را که با دست توسل از دولت ایران به هرات آورده بودند در اثر پول و تحریک انگلیس‌ها گرفتار حملات خود نموده و این عمل موجب شد شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه تقریباً از سی تا شصت هزار قشون به هرات سوق داد و مشارالیه را تنبیه نمود.

امیر دوست محمد خان که خیال حمله به هرات داشت، از بیم قشون ایران فسخ

عزیمت کرده، به کابل مراجعت نمود و سردارزادگان معروف از قبیل سلطان احمد خان و جعفر خان و شاه دوله خان نیز از رفتار او رنجیده، از راه هزاره‌جات عازم هرات و به ایران پناهنده شدند.

تصرف هرات به دست سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه

نظر به اینکه دوست محمد خان قندهار را متصرف شده‌بود و انگلیس‌ها بر علیه دولت ایران اقداماتی می‌کردند که بالاخره منجر به سرکشی و طغیان شاهزاده محمد یوسف و عیسی خان شده بود، دربار تهران مصمم شد که واقعه، هرات و سرکشی و طغیان آنجا را برای همیشه خاتمه دهد. علیهذا درسنهٔ ۱۲۷۲ دولت ایران شروع به تجهیزات نمود. به‌طوری که فوقاً ذکر شد عدهٔ قطعی که در جنگ هرات تحت فرماندهی شاهزاده حسام‌السلطنه بوده است، از سی تا شصت هزار نفر نوشته‌اند، ولی عدهٔ قاطع را نمی‌توان به‌طور یقین اظهار نمود. افواجی که از تهران اعزام شد از پیاده نظام: فوج ثانی نصرت به فرماندهی محمد رضا خان سر تیپ تبریزی، فوج مخبران شقاقی به فرماندهی قاسم خان سرهنگ، فوج خوی به فرماندهی باقر آقای سرهنگ، فوج مراغه به فرماندهی سرهنگ اسکندرخان، دو فوج شقاقی به فرماندهی سرتیپ رحمةالله خان، فوج افشار به فرماندهی یوسف خان سرتیپ، فوج تهران به فرماندهی محمد رضا خان کرکری، فوج بزچلو به فرماندهی سرهنگ، عباسقلی خان، فوج اول قزوین به فرماندهی سیف‌الملک فوج دوم قزوین به فرماندهی خان بابا خان سرهنگ، فوج افشار تکلو به فرماندهی فرج‌الله خان سرهنگ، فوج اول خمسه و فوج دوم خمسه به فرماندهی ابراهیم خان سرتیپ، فوج ششم تبریز به فرماندهی سرهنگ محمد باقر خان پسر محمد خان امیر تومان، فوج خدابنده‌لو به فرماندهی سرهنگ جعفر قلی خان، فوج اول عرب و عجم بسطام به فرماندهی جهانسوز میرزا سرتیپ، فوج دویم بسطام به فرماندهی آقا خان میر پنج، دو فوج سمنان و دامغان به فرماندهی پاشا خان سرتیپ و دو فوج گروس به فرماندهی حسنعلی خان سرتیپ. از قشون خراسان افواج ترشیز و نیشابور و قرایی.

از سواره نظام:[۱] امیر علم خان سرتیپ قاینی با سوار ابوابجمعی خود و میر حسین خان طبسی از سوارهای خراسانی ابوابجمعی خود، سواره خمسهٔ ابوابجمعی ذوالفقارخان، سواره شاهی سون افشار ابوابجمعی محمد تقی خان، سواره شاهی سون دویرن ابوابجمعی لطف‌اللّه خان، سواره قزاق به فرماندهی پاشا خان ، سواره افشار تکلو ابوابجمعی محمد صالح خان، سواره شاهی سون انیانلو ابوابجمعی صفرعلی خان، سواره قره گوزلو و عبداللّه‌وند و ادینه‌وند و سواره غلام پیشخدمتان ابوابجمعی سرتیپ ابوالقاسم خان، افواج توپخانه هزار نفر به فرماندهی سرتیپ عبدالعلی خان و سرهنگ اللّه‌وردی خان.

قوای ایران در غوریان متمرکز شد، در ۹ رجب ۱۲۷۲ قسمتی از قورخانه ایران به‌طور عادی یا در اثر تحریکات خارجی آتش گرفت، توپخانه خراسان نیز به فرماندهی اللّه‌وردی خان به اردو ملحق گردید. سام خان ایلخانی نیز در رکاب شاهزاده حسام‌السلطنه وارد و به اردو ملحق شدند.

۱۸ رجب دوهزار سوار افغانی به ریاست سردار احمد خان قلعه‌گاهی و شاهزاده محسن درانی به طرف غوریان حرکت نمودند. سام خان ایلخانی با سوار ابوابجمعی خود از ایل زعفرانلو و فوج ترشیز و سواره هزاره و صفرعلی خان سرتیپ شاهی سون از طرف حسام‌السلطنه مأمور محاربه شده، در کنار قلعه زنده جان محاربه شروع و قوای افاغنه منهزم شده، تا دو فرسنگی شهر هرات آنها را تعاقب نمودند و این اولین فتح قوای ایران در این لشکر کشی بوده است.

شاهزاده حسام‌السلطنه امر به تصرف قلعه غوریان داد، سردار مجید خان افغان حاکم غوریان مقاومت نمود. علیهذا محاصره قلعه و تهاجم قشون سردار مجید خان را مستاصل و روز ۲۲ رجب ۱۲۷۲ با قرآن به حضور حسام‌السلطنه مشرف و متوسل شده مورد عفو واقع، قلعه به تصرف قشون ایران در آمد و سعادت قلی خان یاور فوج ترشیز با سه‌صد نفر مأمور حفظ قلعه غوریان شده و قلعه را تعمیر نمودند. ۲۴ رجب

۱- البته نظام آن وقت ایران کاملاً منظم نبوده و تعلیمات صاحب منصبان اروپایی در ایران کامل نبوده است.

عطاءالله خان ایل بیکی تیموری که از فتح غوریان مستحضر شده بود، از اطراف هرات با چهار هزار خانوار کوچ کرده، در تحت حمایت اردو سکونت گرفت و چهارصد نفز از سربازهای تیموری که در برجهای هرات مستحفظ بودند، با اسلحه خود سنگرها را خالی کرده به اردوی قشون ایران پناهنده شدند و ایل هزاره نیز به واسطه جنگ، اطراف هرات را تخلیه کرده و رؤسای آنها احمد قلی خان و محمد رضا خان و بابا خان و محمد حسین خان به اردو آمده، و روز ۲۶ رجب ۱۲۷۲ اردو طرف هرات حرکت نمود. امیر حسین خان زعفرانلو برادر سام خان ایلخانی با پانصد سوار و دو عراده توپ به سمت پیش قراولی (طلیعه) اردو حرکت نمود، غره شعبان به هرات رسیده، در محل مصلی اردو زدند و از روز سوم شعبان زد و خورد بین قوای ایران و افاغنه شروع گردید.

قلعه هرات در آن تاریخ یکی از محکمترین قلاع شرق بوده و در تمام جنگها مقاومت شدیدی در مقابل قشونهای مختلف نموده است و علت اصلی مقاومت و یاغی شدن ولات هرات همیشه در اثر استحکام قلعه بوده است و در آن تاریخ که آلات حرب به درجه امروز تکمیل نشده بود و اگر هم اسلحه قلعه کوب بوده است هنوز ممالک شرق به آن اسلحه مسلح نبودند و به همین واسطه محاصره شهر به طول می‌انجامید و برای قشون مهاجم حمله به شهر هرات موجبات تلفات زیاد و گران تمام می‌شد. نگارنده در مسافرت به هرات دیوار قلعه را امر کردم نظامیها قدم زدند تقریباً چهل متر عرض داشت.

راجع به بنای قلعه هرات اقوال مختلف بسیار است و از مقصود ما دور زیرا نظر ما تاریخ سیاسی افغانستان است نه تاریخ بلاد، علیهذا به‌طور اختصار شمه‌ای از اقوال مختلف را شرح می‌دهیم.

بنای شهر هرات

بنای شهر هرات را از زمان ضحاک تاکنون اقوالی ذکر می‌کنند که به عقیده ما چنداند قابل توجه نیست، چنانکه می‌نویسند هرات نام دختر ضحاک بود و مشارالیها

شهر هرات را بنا نموده. خبر دیگر می‌نویسد شهر هرات در عهد طهمورث بن هوشنگ بنا شده. خبر دیگر ذکر می‌کند که اسکندر مقدونی امر به بنای شهر هرات داده است و خبر دیگر بنای هرات راه به عهدد نمرود بن کنعان نسبت می‌دهند و نیز بنای هرات را به سیاوش بن کیکاوس ذکر می‌کنند.

یاقوت در معجم‌البلدان از هرات و آب و هوای آن خیلی تمجید می‌نماید و در قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری از ام‌البلاد خراسان محسوب بوده‌است در ۶۱۸ به‌دست قشون چنگیز منهدم شده است. از قول صاحب نزهت‌القلوب نیز خلیلی افغان شرح می‌دهد که خیلی بعید به نظر می‌رسد و چون نگارنده اصل را به‌دست نیاوردم از قول ناقل ذکر می‌کنم، عهدة علی الراوی.

خلیلی افغان می‌نویسد: «شهر هرات ۱۲ هزار حمام داشته و سکنه شهر یکصد هزار خانوار بوده است و در دکانهای نانوایی روزی ۲۱ خروار سیاه‌دانه به روی نان می‌ریختند».

در هر حال شهرت هرات از شهرهای مهم مشرق و در نزهت و خوبی آب و هوا معروف و اکثر شعرای ایران و ترکستان مدیحه‌ها ساخته‌اند و اشعاری به فارسی و عربی گفته شده که ذکر آنها از موضوع بحث ما خارج است.

قلعه هرات مربع و دارای یک خندق و سه خاک ریز و دو دیوار برای مدافعه می‌باشد و دارای پنج دروازه است و سابقاً یکی از مراکز مهم خراسان بوده است، فعلاً شهر هرات شهری است کثیف و جمعیتش چنانکه سابقاً ذکر شد از سی هزار تجاوز نمی‌نماید، مردمش فقیر و تجارت مهمی ندارد، اهالی هرات مثل سایر نقاط افغانستان خیلی فقیر و بی بضاعت هستند و به واسطه عدم تأمین قضایی آبادی کم است و حاکم هرات که افغان‌ها نایب‌الحکومه می‌نامند بر جان و مال اهالی حکومت مطلق دارد. فقط آخوندهای حنفی که مهمترین آنها فعلاً جغتو صاحب است در مقابل حکومت تا حدی مقتدر هستند و ادارات تحت امر حاکم و تقریباً اصول اداری مطابق پنجاه سال قبل ایران است.

بقیهٔ محاصرهٔ شهر هرات

سوم شعبان، سام خان ایلخانی و پاشا خان مکری به شهر حمله نمودند. افواج گروس و شقاقی و فوج نیشابور نیز در جنگ شرکت نمودند. خود شاهزاده حسام‌السلطنه نیز در این جنگ شخصاً شرکت نمود. افاغنه تاب مقاومت نیاورده به شهر گریختند و جمعی به خندق ریخته شده و تلف شدند و یک بیرق از فوج نیشابور به دست افاغنه افتاد. شاهزاده محمد یوسف، شاهزاده محمد رضا برادر خود را با بیرق فوج نیشابور و یک عراده توپ که دولت ایران برای حفظ هرات (شاهزاده حمزه میرزا حشمت‌الدوله) به یار محمد خان ظهیرالدوله داده با یک عراده توپ دیگر که زمان محاصره محمد شاه به‌دست افاغنه افتاده بود با جمعی از اهل شهر به حضور حسام السلطنه گسیل داشته، عریضه‌ای نوشته بود که شهر را رها کرده، طرف غوریان رجعت فرمایید، من هم متعاقباً در اردو حاضر می‌شوم که به تهران حضور شاهنشاه ایران مشرف شده، هر طور امر شد اطاعت خواهم کرد. حسام‌السلطنه این استدعا را حقیقت تصور کرده و اغفال شده، بدو فرسنگی غوریان رجعت نمود که شاید تصرف هرات بدون خونریزی میسر گردد، ولی شاهزاده یوسف که مقصودش حیله و چاره‌جویی بود به وعدهٔ خود عمل ننمود.

شاهزاده حسام‌السلطنه به دست سردار مجید خان افغان حاکم غوریان که مورد عفو واقع شده و در اردوی ایران خدمت می‌نمود، بین شاهزاده محمد یوسف و عیسی خان بردرانی تولید اختلاف نمود که بالاخره در روز ۱۹ شعبان کار به مقاتله در داخل شهر منجر گردید و عیسی خان موفق شده روز ۲۲ شعبان شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمد رضا و حاجی غلام خان و پیر محمد خان را دستگیر و دست بسته به اردو نزد شاهزاده حسام‌السلطنه فرستاد، ولی خود زمام حکومت را به‌دست گرفته و از تسلیم نمودن شهر امتناع نمود، علیهذا مجدداً قوای ایران از غوریان به طرف هرات حرکت کرده و مجدداً شهر را محاصره نمودند و از تهران دو فوج دیگر وارد شده، به اردوی حسام‌السلطنه ملحق شدند، زد و خورد همه روزه در جریان بود و مردم شهر به واسطه قحطی دسته دسته از شهر خارج و به اطراف پناهنده شدند.

حسام‌السلطنه امیر علم خان و رحمةالله خان را مأمور گرفتن اسفزار نمود. سردار علی خان سیستانی نیز با آنها مأمور حمله اسفزار شد. رحمةالله خان قلعه لاش جوین را متصرف و سردار احمد خان به قلعه نوه فرار نمود. امیر علم خان متوجه فراه شد و بدواً به قلعه تجک در آمدند. جان محمد اسحق‌زایی با افاغنه بیرون آمده از تسلیم شدن امتناع و جنگ شروع شد. افاغنه شکست خورده به قلعه گریختند، قشون ایران قلعه را محاصره نمودند. سردار علی خان سیستانی نیز با چهار هزار نفر رسید، محصورین مستأصل شده چند قرآن به دست گرفته و تسلیم شدند، امیر علیم خان دویست نفر از سوارهای سیستانی در قلعه گذارده و آهنگ قلعه نوه نمودند. سردار احمد خان امان خواسته، سلطان محمد پسر خود را به گرو فرستاده اطاعت نمود و متوجه اسفزار شدند. میرزا نجف خان هراتی نیز قبلاً طرف اسفزار حرکت کرده، افاغنه به میرزا نجف خان حمله کرده، او را هزیمت داند، مشارالیه مورد خشم حسام‌السلطنه واقع شد، اهالی اسفزار که از حرکت امیر علم خان مطلع شدند یار محمد خان [را] که از طرف سردار عیسی خان به حکومت آنجا منصوب بود دستگیر کرده، نزد حسام‌السلطنه فرستادند. از طرف حسام السلطنه سردار محمد عمر خان پسر سردار کهندل خان به حکومت اسفزار منصوب و اعزام گردید و امیر علم خان را امر به اقامت و توقف در اسفزار داد، در اطراف شهر هرات نیز همه روزه جنگ و زد و خورد در جریان بود. در ماه ذی‌الحجه مادر مرحوم یار محمد خان ظهیرالدوله با کسانش از قندهار وارد اردوی حسام‌السلطنه شدند. ۱۹ ذی‌الحجه شاهزاده محمد یوسف و محمد رضا و حاجی غلام خان افغان را تحت الحفظ به مشهد و تهران فرستادند. سردار عیسی خان ملک‌التجار هرات را نزد حسام‌السلطنه فرستاد و استدعا نمود قوای ایران به غوریان رجعت نماید و سام خان را به شهر بفرستند تا شهر تسلیم شود. حسام‌السلطنه نپذیرفت از تهران حسام‌السلطنه را مورد توبیخ قرار دادند که چرا محاصره را به‌طول انجامیده.

امیر عباس خان هراتی با اهالی شهر مواضعه نمود که شهر را تسلیم نمایند و شاهزاده حسام‌السلطنه محرمانه با قوام‌الدوله و سام خان مشاوره و امر نمودند که روز

جمعه ۲۷ ذی‌الحجه ۱۲۷۲ کسی از اردو خارج نشود.

حسنعلی خان و محمد رضا خان سرتیپ را مأمور حمله به شهر نمودند. از آن طرف موافقین ایران حیدرقلی خان و میرزا حسن مستوفی به برج عبدالمصر برآمده و وضعیت را برای دخول قشون ایران مساعد نمودند، سام خان ایلخانی و امیر عباس خان هراتی به شهر تاختند. حسنعلی خان گروسی نیز با فوج خود به شهر حمله کرده، فوج ترشیزی و قرایی نیز شرکت نمودند. برج عبدالمصر را تصرف و به دروازه قندهار و دروازه‌های دیگر حمله نمودند. جمعی از شهری‌ها مشغول غارت و چپاول شده رو به خارج شهر نهادند، قوای ایران به تصور اینکه شهری‌ها غلبه کرده و این عده از قوای خودشان است آنها نیز برج را رها کرده به طرف اردوی ایران روی نهادند. افغان‌ها نیز از موقع استفاده کرده حمله نمودند و دومرتبه برجها را متصرف شدند. در این واقعه میرزا نجف خان کشته شد. محمد آقای اتاماژور و میرزا رضی خان و غیره مجروح شدند. از افراد پنجاه نفر مقتول و سه صد نفر مجروح گردیدند. حیدرقلی خان سرتیپ و محمد ابراهیم خان سرهنگ و حسنعلی خان گروسی خود را در مخاطره دیده، مجدداً به برج عبدالمصر حمله کرده، افغان‌ها را متفرق و برج را گرفتند و به این جهت راه فراری برای خود به‌دست آوردند و خود را به سنگر قاسم خان رساندند. سردار عیسی خان موافقین با ایران را به شدت تعقیب و خانواده حیدرقلی خان و میرزا حسن مستوفی را بین افغان‌ها تقسیم نموده، دارایی‌شان را غارت و خانه‌شان را آتش زد. روز سوم محرم قشون ایران به شهر حمله نمودند، ولی نتیجه به‌دست نیامد، سردار عیسی خان باز حیله نمود که قشون ایران رجعت نماید و او تسلیم خواهد شد، ولی نتیجه نداد. ۱۴ محرم قاصد هرات را در قشون ایران دستگیر نمودند که افاغنه از امیر دوست محمد خان کمک خواسته بودند.

حسام‌السلطنه امر کرده، گوش قاصد را بریده به هرات رجعت دادند. سردار احمد خان خود به اردو آمده و مورد مراحم حسام‌السلطنه واقع گردید و لاش جوین بدون آنکه محتاج به قوه جدید باشد تسلیم شد. ۲۶ و ۲۹ محرم افاغنه از شهر بیرن تاخته، به سنگرهای قاسم خان و پاشا خان حمله کرده، پیاده نظام ایران به‌سختی

مقاومت و افاغنه با دادن تلفات زیاد به شهر فرار نمودند. وضعیت شهر هرات در نهایت سختی بود و مدافعین خود را به اردو می‌زدند که شاید رعبی ایجاد نمایند، ولی بی‌فایده بود زیرا شهر هرات و مدافعینش آخرین حرکات مرده مشرف به موت را اجراء می‌کردند. باز مکتوبی از عیسی خان به دست دوست محمد خان و مکتوبی از امیر دوست محمد خان و سردار عیسی خان به دست قشون ایران افتاد. چهارم صفر یک عده ۱۵ نفری افغان با شمشیر، به یک سنگر حمله نمودند و عموماً مقتول گردیدند. ۱۶صفر دو هزار نفر از شهر خارج و به سنگر پاشا خان سرتیپ حمله کردند، جنگ سختی از طرفین شد و افغان‌ها به سختی شکست خورده و با تلفات زیاد به داخل شهر فرار نمودند. ۱۷ صفر در مارپیچ فوج ترشیز جنگ سختی شروع شد، افاغنه به این قسمت حمله کردند و با دادن چهل نفر تلفات فرار نمودند. از طرف دیگر به فوج خوی حمله کرده افغان‌ها هزیمت یافته و از چهار طرف مارپیچهای سنگرهای قشون ایران به جلو رفته و به‌حدی نزدیک بود که با سنگر شهری‌ها حرف می‌زدند. از روز نهم صفر آثار سقوط واضح بود زیرا همه روزه عده‌ای از قوای هرات به اردو تسلیم می‌شدند. سردار عیسی خان از بیم آنکه مبادا در وسط جنگ، شهر ساقط شود و البته قوای خصم کشتار زیاد خواهند کرد، استدعا نمود یک نفر به شهر فرستاده‌شود. حسام‌السلطنه اسمعیل بیک را فرستاد، پس از مراجعت معلوم شد، این دفعه از روی صحت استدعای عفو نموده، علیهذا سام خان ایلخانی از طرف حسام‌السلطنه به شهر رفته به سردار عیسی خان و بعضی دیگر تأمین داد.

روز شنبه ۲۵ صفر ۱۲۷۳ سردار عیسی خان با عبدالرحمن خان جمشیدی بیگلربیگی و فتح خان فیروزکوهی به اتفاق سام خان به اردوی حسام‌السلطنه آمده تسلیم شدند، از طرف حسام‌السلطنه امر شد که از او استقبال نمایند. سردار عیسی خان و همراهانش در چادر سام خان منزل کرده و بعد به حضور حسام‌السلطنه شرفیاب شد و نوشتجات امیر دوست محمد خان را ارائه داد و در منزل سام خان ایلخانی منزل نمود.

روز یکشنبه ۲۶ صفر رؤسای شهر هرات از قبیل محمد خان و خان محمد خان و

امان نیاز ترکمان و بعضی دیگر از اعیان و اشراف شهر به حضور حسام‌السلطنه شرفیاب شدند و حسنعلی خان گروسی با دو فوج گروس به شهر وارد شد، داروغه معین و نقاط شهر که اهمیت نظامی داشت متصرف شد و امر گردید سایر قوای اردو بدون اجازه به شهر نروند که به اهالی زحمتی وارد نگردد و عیسی خان را با سام خان به شهر هرات فرستاد که در تنظیم و تسلیم بقیه اسلحه شهر اهتمام نمایند و روز ۲۷ صفر رضا خان سرتیپ با دو فوج مأمور شهر شده و ارگ را ضبط نمودند. خبر فتح هرات به اطراف منتشر شد و در فراه و لاش جوین و اسفزار که نظامیهای ایران در این نقاط ساخلو بودند قوی‌دل شده و روز جمعه غره ربیع‌الاول ۱۲۷۳ شاهزاده حسام‌السلطنه طرف شهر هرات حرکت کرد و چهار فوج افشار و مراغه و خوی و قزوین در دو طرف راه به‌طور نظام ایستاده و ۶۰۰ نفر سوار در پشت سر حسام‌السلطنه حرکت نموده از دروازهٔ قندهار وارد شهر شده و سردار عیسی خان با عبدالرحمن خان جمشیدی و مجید خان افغان داماد سردار عیسی خان و جانو خان و سایر اعیان و اشراف هرات به معیت سام خان ایلخانی و آقا خان میرپنج و غیره پیاده در رکاب حسام‌السلطنه از دروازه تا ارک حاضر بوده و شاهزاده وارد ارک هرات گردید. هراتی‌ها را به مراحم شاهنشاه ایران امیدوار و مورد مرحمت قرار داد و به سام خان ایلخانی و حسین خان یوزباشی امر نمود که به مسجد جامع بروند و بعد از ادای نماز خطبه به نام اعلیحضرت ناصرالدین شاه، شاهنشاه ایران خوانده مراجعت نمایند و چون ارک به‌واسطه طول محاربه مخروبه شده بود، شاهزاده حسام‌السلطنه به عمارت چهارباغ که در وسط شهر هرات است منتقل و سلام عام داد و پس از مرسومات آن زمان که منجمله فتح‌اللّه خان بسطامی معروف به ذوقی قصیدهٔ فتح نامه هرات را قرائت نمود، سلام خاتمه حاصل کرد و شاهزاده مشغول تنظیم و ترتیب حوزهٔ مفتوحهٔ خود شد.

شاهزاده محمد یوسف میرزا را که به تهران فرستاده بودند روز ۶ صفر که عید تولد ناصرالدین شاه بوده است، مغلولاً به حضور می‌برند و امر به قتلش داده می‌شود، به وساطت میرزا آقا خان صدراعظم از قتلش صرف نظر شد.

شاهزاده حسام‌السلطنه خبر فتح هرات را به وسیله حسن بیک صندوقدار به تهران می‌فرستد و روز دوم ربیع‌الاول ۱۲۷۳ خبر فتح هرات به تهران رسید. محمد خان افغان نیز با حسین خان یوزباشی و عریضه سردار عیسی خان بردرانی مبنی بر استدعای عفو طرف تهران حرکت و وارد شدند و مطالب را به عرض اولیای دولت ایران رسانیدند.

اقدامات حسام‌السلطنه بعد از فتح هرات

پس از اتمام کار هرات نخست کلیهٔ وجوهی که در هرات بود به نام شاهنشاه ایران سکه زدند. تنظیمات شهری را به حسنعلی خان گروسی واگذار و به واسطه سختی آذوقه در شهر امر شد از خارج گندم و سایر لوازم به شهر حمل نمودند و مجرای آب شهر را که موقع محاصره خراب کرده بودند مجدداً ساخته و حاضر نمودند و روز جمعه ششم ربیع‌الثانی سردار عیسی خان بردرانی که از اردو عازم شهر هرات بوده است در نزدیکی توپخانه اردو با رولور گلوله‌ای به او زدند و بعد دو نفر به او حمله کرده و او را کشتند. سوارهای بردرانی در شهر خواستند شرارتی بکنند فوری از طرف قشون ایران تنبیه و محبوس شدند. هاشم بیک فراشباشی، عبدالله خان بیگلربیگی شهر را دستگیر، جانی خان برادر مجید خان با پسرش نیز دستگیر گردیدند. جسد عیسی خان را دفن کرده و امان نیاز ترکمان فرار نمود.

از طرف دولت ایران به حسام‌السلطنه چهارهزار تومان انعام و کمر مرصع و کارد مرصع مرحمت شد. میرزا محمد پسر مرحوم قوام‌الدوله وزیر خراسان به لقب قوام‌الدوله ملقب و سام خان ایلخانی به لقب شجاع‌الدوله ملقب و به تمام سرکردگان اردو نشان و حمایل و خلعتهای دیگر مرحمت و ۱۳۵۰ قطعه نشان در فتح هرات به صاحب منصبان داده شد و هفتاد هزار تومان از مرکز برای اردوی هرات ارسال داشته و یک فوج از اهالی هرات گرفته و حیدرقلی خان سرتیپ مأمور تربیت آنها و مشق نظام شد و شهر و اطراف ارک را به امر حسام‌السلطنه تعمیر نمودند.

گنجعلی خان حاکم تاشقرغان و اتالیق بیک حاکم قندوز نماینده‌ای با نمایندگان

حکمران میمنه و اویماقات به حضور حسام‌السلطنه اعزام داشته و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و مورد مرحمت شاهزاده واقع و نیز تمام حکام اطراف گندم و سایر حبوبات و احتیاجات شهر را خواسته و آنها هم روانه کرده قوام‌الدوله را با عده‌ای از قوای اردو به مشهد رجعت دادند.

اعلان جنگ دولت انگلیس به دولت ایران و عقد عهدنامه با امیر دوست محمد خان

از طرف دولت انگلستان مستر چارلس استکس مری به دربار ایران مأمور و مراقب و نگران امور هرات بود و البته مایل بودند که دولت ایران از خراسان شرقی صرفنظر نماید و دولت ایران نیز به این امر رضایت نمی‌داد، علیهذا نگران بودند و بهانه‌هایی برای تولید رنجش ایجاد می‌کردند تا موقع تصمیم دولت ایران به اعزام اردوی کاملی به هرات که وزیر مختار انگلیس مأیوس شده در رجب ۱۲۷۲ به اشکال تراشی مشغول شد و بالاخره تقاضای ترضیه نمود و در آن قسمت هم اشکال تراشی کرده و بالاخره در ربیع‌الاول ۱۲۷۳ بیرق سفارت را پایین آورده، از راه تبریز عازم لندن شد، ولی با اینکه انگلیس‌ها در این مدت با دولت ایران قطع رابطه نموده بودند، ولی قونسولها هنوز اقامت داشتند و منتظر بودند که شاید این مرتبه هم مثل زمان محمد شاه قشون ایران رجعت نمایند و یا موفق به فتح و تصرف هرات نشوند، ولی به‌طوری که ذکر شد پس از فتح هرات در اول ربیع‌الاول وزیر مختار از تهران حرکت کرد و مستر استونس قونسول تهران نیز پس از فتح هرات از تهران خارج شد و ژنرال قونسول انگلیس در بوشهر یازدهم ربیع‌الاول ۱۲۷۳ مراسله‌ای به میرزا حسینعلی خان دریابیگی نوشته، بیرق خود را پایین کشیده و ۱۷ ربیع‌الاول از بوشهر حرکت نمود و قشون انگلیس بدواً با سه کشتی زره‌پوش و بعد هفت فروند و بعد سی‌فروند در مقابل بوشهر صف‌آرایی نمودند.

از طرف دولت ایران که حمله انگلیس‌ها را پیش‌بینی نکرده بودند، قوای مهمی در بنادر نبود و در همچو وضعیتی انگلیس‌ها به والی بنادر اعلان حرب نمودند و چون

ذکر جزئیات محاربه ایران و انگلستان از تاریخ افغانستان خارج است علیهذا ما به‌طور اختصار ذکر کرده و نتیجه آن را که مربوط به افغانستان می‌شود ذکر می‌کنیم.[۱]

در این محاربه قوای دولت ایران در تمام نقاط ساحلی شکست خورده و بنادر را انگلیس‌ها تصرف کردند. علت هم واضح است زیرا دولت ایران با فاقد بودن قوای بحری چطور می‌توانست در دریا و سواحل با اولین دولت بحری دنیا مخاصمه نماید، ولی پس از تصرف سواحل قشون انگلیس نتوانستند در خشکی پیشرفت نمایند و تلفاتی زیاد در حمله به طرف شیراز داده و به بوشهر مراجعت کردند، ولی قوای ایران تا حدی که توپهای کشتیهای جنگی از دریا بمباران را ادامه می‌دادند قادر به جلو رفتن نبود.

مأمورین دولت انگلیس و فرمانفرمای هندوستان همین که سقوط هرات را قطعی دانستند امیر دوست محمد خان را به جمرود احضار کردند. امیر دوست محمد خان نیز که از دولت ایران خائف بود، موهبتی دانسته به همراهی عده‌ای از کسان خود از قبیل سردار محمد حسین خان و سردار پیر محمد خان و سردار محمد عثمان خان و سردار میرافضل خان و سردار شمس‌الدین خان و غلام محمد خان و غیره طرف هندوستان حرکت نمود.

از طرف انگلیس‌ها مستر چمبرلین و مستر لمسدن و مستر وآدوردسی به استقبال

۱- اینکه مورخین افغانستان می‌نویسند دولت انگلیس با ناصرالدین شاه در باب هرات به گفتگو پرداخت و از قرارداد دول یورپ در خصوص عدم مداخلت در مملکت افغانستان او را متنبه نمود و آگاه ساخت که هیچ‌یک از دول حق تصرف و مداخلت در مملکت افغانستان نداشته باشند، مقرون به صحت نیست زیرا همچو قراردادی بین دول اروپا وجود نداشته، به‌علاوه دول اروپا در امر افغانستان ذی‌النفع نبوده فقط تنها دولتی که در امور افغانستان ذی‌النفع بوده و مدعی حق حاکمیت آنجا بوده دولت ایران بوده است، حتی دولت روس هم در آن تاریخ هنوز با افغانستان هم سرحد نشده و چند سال بعد به واسطه استیلا بر ترکستان با افغانستان همسایه شد و اعلان جنگ دولت انگلیس مبنی بر تخلف از قراردادی نبوده و حتی خود انگلیس‌ها برخلاف عهدنامه مورخه ۱۸۱۴ و عهدنامه اخیر ۱۲۶۹ رفتار نموده زیرا انگلیس‌ها در هرات اقداماتی برعلیه ایران نموده و به تحریک آنها شاهزاده محمد یوسف بیرق انگلستان کشیده و اعلان تبعیت انگلیس نمود وبا این اقدام خودش با دولت ایران نقض عهد کرده و بدون اینکه حق داشته باشند فقط بر طبق اصول زور که هنوز هم در عالم بر تمام تعهدات و حق ثابت و عدالت مقدم است رفتار کرده و حق ثابت دولت ایران را از بین بردند

آمده و امیر دوست محمد خان را پذیرایی کرده و بالاخره در جمرود عهدنامه‌ای منعقد نمودند.

مواد عهدنامه

فصل اول: چون دولت ایران برخلاف تعهد خود[1] در مقابل دولت انگلستان هرات را اشغال کرده و خیال دارد که به امورات و اراضی تحت حاکمت امیر دوست محمد خان مداخله نماید، بنابراین فی مابین دولت ایران و دولت انگلستان جنگ و خصومت در جریان و دوام خواهد داشت، علیهذا برای اینکه امیر دوست محمد خان ایالات بلخ و کابل و قندهار را در مقابل ایرانی‌ها بتواند دفاع نماید، کمپانی محترم هند شرقی متعهد است که به امیر مشارالیه تامدتی که جنگ دوام خواهد داشت با رعایت شرایط ذیل ماهی یکصد هزار روپیه بپردازد.

فصل دوم: امیر دوست محمد خان بایستی مقدار قوای فعلی خود را از سوار و توپخانه ثابت نگاهداشته، به‌علاوه یک قشون منظمی مرکب از سیزده هزار نفر که ۱۳ فوج باشد تشکیل داده و به‌علاوه یک عده ۱۸ هزار نفری پیاده تهیه نماید.

فصل سوم: امیر دوست محمد خان وجه مذکور در ماده اول را به هر وسیله که خود مقتضی بداند از خزانه انگلستان دریافت و نیز هرطور که مقتضی بداند به افغانستان حمل خواهد نمود.

فصل چهارم: دولت انگلیس ذی‌الحق خواهد بود که در کابل و قندهار و بلخ و یا در هر سه محل مذکور برای تفتیش و پرداخت و تصرف وجهی که همه ماهه می‌پردازد و یا برای ادامه جنگ با دولت ایران صاحب منصبانی مأمور نماید و صاحب منصبان انگلیس علاوه بر وظیفه مذکور موظف هستند که تمام راپورتهای راجع به وضعیات را به دولت خود بدهند ولی صاحب منصبها در مصرف وجه مستقیماً

۱- دولت ایران هیچ تعهدی در مقابل انگلستان نداشته که بر خلاف آن رفتار کرده باشد حتی بالعکس دولت انگلیس برخلاف تعهد و امضای خود عمل نموده فقط و فقط با زور داشتن قوه بحری حق مسلم ایران ر ظالمانه تصرف نمود

دخالت نخواهند داشت و به امور داخلی کابل و قندهار و غیره دخالت نخواهند کرد و امیر دوست محمد خان مسؤول حفظ جان و مال صاحب منصبان انگلیس خواهد بود به‌علاوه امیر دوست محمد خان موظف است که اطلاعات لازمه را راجع به جنگ و سیاست به صاحب منصبان انگلیس بدهد.

فصل پنجم: امیر کابل حق خواهد داشت یک نماینده در پیشاور داشته باشد.

فصل ششم: بعد از تاریخی که بین دولت ایران و دولت انگلیس صلح برقرار گردد و یا اینکه والی عمومی هندوستان مقتضی و صلاح بداند پرداخت وجه مذکور در ماده اول قطع خواهد شد.

فصل هفتم: پس از قطع پرداخت وجه، صاحب منصبان انگلیس، خاک افغانستان را ترک کرده مراجعت خواهند کرد، ولی در صورتی که دولت انگلستان مقتضی بداند یک نماینده غیر اروپایی (مسلمان) در کابل برقرار خواهد نمود.

فصل هشتم: امیر دوست محمد خان موظف است به صاحب منصبان انگلیسی که به افغانستان می‌آیند و یا مراجعت می‌کنند به قدر کافی مستحفظ بگمارد.

فصل نهم: شروع پرداخت وجه از اول ژانویه بوده و هر ماه مرتباً از خزانه‌داری انگلستان پرداخته خواهد شد.

فصل دهم: سه صد هزار روپیه پرداختی در قندهار و دویست هزار روپیه پرداخته شده در کابل که جمعاً پانصدهزار روپیه می‌شود مربوط به مواد این عهدنامه نخواهد بود و مبلغ فوق هدیه کمپانی هند شرقی به امیر کابل می‌باشد، ولی ششصد هزار روپیه دیگری که در کابل پرداخته شده چون برای اجرای مقاصد دیگری است مرتبط به حکم مخصوصی خواهد بود.

فصل یازدهم: این عهدنامه ناقض عهدنامه ۳۰ مارس ۱۸۵۵ منعقده در پیشاور بین دولت انگلستان و امیر دوست محمد خان راجع به صلح و دوستی نخواهد بود، علیهذا امیر دوست محمد خان مجبور است که در اثنای جنگ و در موقع صلح هر پیشنهادی از طرف دولت ایران و یا از طرف متفقین با دولت ایران صادر گردد به دولت انگلیس اطلاع دهد.

فصل دوازدهم: بر طبق تقاضای امیر دوست محمد خان علاوه بر چهار هزار قبضه تفنگ که سابقاً داده شده چهار هزار قبضه دیگر از طرف دولت انگلیس در محل طهال تحویل خواهد شد و مأمورین امیر دوست محمد خان در همین محل تحویل خواهند گرفت.[۱]

سابقاً انگلیس‌ها مبلغی محرمانه برای سردار عیسی خان بردرانی به هرات فرستاده بودند که جنگ را با دولت ایران ادامه دهد، ولی این وجه به سردار عیسی خان نرسید و معلوم نشد که به دست قشون ایران افتاده یا خود افاغنه سرقت کرده و به عیسی خان نرساندند.

انگلیس‌ها فوری چهارهزار قبضه تفنگ را به توسط مسترلمسدن به قندهار فرستاده و به سردار غلام حیدر خان حاکم قندهار تحویل نمودند و امیر دوست محمد خان بعد از امضای این عهدنامه در اول سنه ۱۸۵۷ میلادی به کابل مراجعت نمود.

بعد از فتح هرات دولت راه حلی برای خاتمه جنگ با انگلستان جستجو می‌نمود و فرخ خان امین الدوله سفیر پاریس با مذاکره با ناپلئون سوم و توسط اولیای دولت فرانسه با انگلیس‌ها داخل مذاکره شده و بالنتیجه با بارون کاولی سفیر کبیر انگلستان در دربار فرانسه عهدنامه‌ای مشتمل بر ۱۵ ماده در هفتم شهر رجب ۱۲۷۳ مطابق ۴ مارس ۱۸۵۷ منعقد گردید که ما فقط فصول مربوط به افغانستان را ذکر خواهیم نمود.

فصل پنجم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد می‌کند که بلادرنگ لازمه تدابیر را به کار برد که عساکر و کارگذاران ایران را از ملک و شهر هرات و سایر ممالک افغانستان پس بکشد و تخلیه ممالک مزبوره تا مدت سه ماه بعد از مبادله و امضای این عهدنامه معمول خواهد بود.

فصل ششم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران راضی می‌شود که ترک بکند کل ادعای سلطنتی را به خاک و شهر هرات و ممالک افغان و هرگز از رؤسای هرات و ممالک

۱- عدهٔ این تفنگها را افغان‌ها می‌نویسند دوازده هزار قبضه در کابل و چهار هزار قبضه در قندهار تحویل دهند، ولی چون در کتب مدونه از منابع انگلیس‌ها همان هشت هزار قبضه به طریق مذکور در فوق ذکر شده است اقوی خواهد بود.

افغان مطالبه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه و باج ننماید و نیز اعلیحضرت ایشان تعهد می‌کنند که بعد از این از هر ملاحظه در امور افغانستان اجتناب نمایند و اعلیحضرت ایشان وعده می‌دهند که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نمایند و هرگز به استقلال ممالک مزبور مداخله نکنند و در صورت ظهور منازعه فی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان، دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آن را رجوع به اهتمامات دولت انگلیس نماید و اقدام به جنگ نکنند مگر در صورتی که اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مثمر ثمری نشود و از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می‌کند که همه قوت اعتبار خود را در ممالک افغان به‌کار برد و نگذارد که از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران فراهم شود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید، دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیمابین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم: در صورتی که از جانب هرات و ممالک افغان به سرحدات ایران تجاوز بشود، هرگاه ترضیه شایسته داده نشود، دولت ایران حق خواهد داشت که به جهت دفع و تنبیه جانب متعدی اقدام به حرکات جنگ نماید اما این صراحت معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که به جهت مقصود مزبور از سرحد بگذرد به محض اجرای مقصود خود مراجعت نماید و استعمال حق مزبور نباید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزء ممالک مزبوره به ملک ایران بشود.

فصل هشتم: دولت ایران تعهد می‌کند که بلافاصله بعد از مبادله امضاء نامه‌های این عهدنامه جمیع اسرایی که در حین جنگ در افغانستان به دست عساکر ایران افتاده باشد بدون عوض نقدی آزاد نمایند و همچنین جمیع افاغنه که یا به اسم گروی و یا به جهت امور دولتی در هر جای ممالک ایران متوقف باشند همانطور متوقف خواهند بود تا اینکه افاغنه هم از طرف خود، مقیدین و اسرای ایرانی را که در دست آنها باشند بدون عوض نقدی آزاد نمایند، دولتین متعاهدتین در صورت لزوم مأمورین نصب

خواهد کرد که شرایط این فصل را معمول دارند.

فصل چهاردهم: بلافاصله بعد از مبادله امضاء نامه‌های این عهدنامه عساکر انگلیس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت به دولت و مملکت ایران ترک خواهد کرد، دولت انگلیس علاوه بر این تعهد می‌کند که محض اینکه قرارداد تخلیه هرات و ممالک افغانستان از عساکر ایران و همچنین قرارداد پذیرایی سفیر انگلیس به تهران کاملاً مجری شد، عساکر انگلیس را از جمیع ولایات و اماکن و جزایر که متعلق به ایران است، بلادرنگ پس خواهند کشید و دولت انگلیس تعهد می‌کند که در این اثنا سرکرده عساکر انگلیس عمداً هیچ حرکتی که موجب ضعف اطاعت رعایای ایرانی نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد، الخ.

این عهدنامه یکی از بدترین عهودی است که در دورهٔ قاجاریه منعقد گردیده است و به‌واسطهٔ بی‌اطلاعی و بی‌فکری و عدم استحضار از سیاست دنیا این عهدنامه در موقعی منعقد شد که وضعیت هندوستان متشنج بود و اگر زمامداران ایران مردمان بصیر و با اطلاع و وطن پرستی بودند بایستی مقاومت می‌کردند و در اثر وضعیات هندوستان دولت انگلیس مجبور بود عهدنامهٔ نافع‌تری برای ایران پیشنهاد نماید، ولی بدبختانه بی‌فهمی میرزا آقا خان صدراعظم نوری[1] و بی‌علاقگی سایر زمامداران این عهدنامه را به ملت ایران تحمیل نمود و این نیز یکی از یادگارهای دوره بدبختی ایران در زمامداری قاجاریه است که غیر از ننگ و افتضاح و بدنامی تاریخی چیزی برای ایرانیان باقی نگذاردند.

بعد از عقد این عهدنامه و از دست رفتن ایالت خراسان شرقی، دولت ایران برای حفظ صورت ظاهر، سردارهای افغان که در تهران بودند از قبیل سردار سلطان احمد خان و سردار محمد علم خان و سردار سلطانعلی خان را به هرات روانه نموده، حکومت هرات را به سلطان احمد خان واگذار و مقرر گردید معیشت سایر سردارها

۱- بعضی از رجال ایران میرزاآقا خان نوری را در این مورد خائن می‌دانند و معتقد بودند که با انگلیس‌ها تبانی داشته است.

را بدهد و نیز مبلغی به ورثه ظهیرالدوله بپردازد.

ورثهٔ سعید محمد خان از ناصرالدین شاه قصاص شاهزاده محمد یوسف را استدعا نمودند. ناصرالدین شاه جواب داد تقصیر او را من عفو نمودم، خون سعید محمد خان را نیز در مقابل مبلغی که دولت ایران خواهد پرداخت شماها صرف‌نظر نمایید، آنها نپذیرفته و با اصرار و ابرام تقاضای قصاص نمودند. از طرف دولت امر شد قاتل را به ورثه مقتول بسپارند و شاید آنها بعد از این عمل صرفنظر نمایند.

روز ۱۳ شعبان ۱۲۷۳ شاهزاده محمد یوسف را به افاغنه و کسان سعید محمد خان سپردند و افاغنه به قصاص قتل سعید محمد خان و خواهرانش، با کارد و شمشیر شاهزاده محمد یوسف را قطعه قطعه نمودند.

ناصرالدین شاه از این عمل خوشش نیامد و شاهزاده محسن و شاهزاده محمد رضا را خلعت داده، مورد مرحمت قرار داد و در ماه رمضان همه را روانه هرات نمودند.

سردار سلطان احمد خان و سایر سردارها سلخ رمضان ۱۲۷۳ وارد هرات شده، ولی سردار محمد علم خان که حکومت هرات را حق خود می‌دانست به طرف تهران مراجعت نمود و در الهاک به دست سارقین مقتول گردید، ۱۷ شوال ۱۲۷۳.

پس از ورود سلطان احمد خان به هرات بر طبق دستور دربار تهران شاهزاده حسام‌السلطنه و قشون ایران به مشهد مراجعت نمودند و سردار سلطان احمد خان امور حکومت را در دست گرفت و خطبه به نام ناصرالدین شاه قرائت گردید.

سردار سلطان احمد خان همینکه در امر حکومت مستقر شد ورثه ظهیرالدوله یار محمد خان را از پرداخت اعاشه محروم نموده از هرات اخراج نمود، مشارالیهم به قندهار رفته، به امیر دوست محمد خان متوسل شدند و چون سلطان احمد خان خطبه و سکه را به نام ناصرالدین شاه ادامه داد از دربار تهران به لقب سرکار و پسرش شهنواز خان به منصب امیر پنجه مفتخر گردیدند و سردار شیرعلی خان که از تهران مراجعت نموده بود، امیر دوست محمد خان از او استمالت کرده و سالیانه یکصد و دوازده هزار روپیه برای او معاش معین نمود.

وقایع افغانستان بعد از جنگ هرات و سلطهٔ افغانستان به هرات

بعد از مراجعت امیر دوست محمد خان به کابل، سردار غلام حیدر خان را به حکومت قندهار منصوب نمود و سردار محمد افضل خان به ترکستان مراجعت کرد. وضعیت تاشقرغان به واسطه طفولیت عبدالرحمن خان صورت خوبی نداشت. عبدالرحمن خان مالیات محل را بخشیده و از تأدیه آن عاجز بود. سردار محمد افضل خان به تاشقرغان رفته، وجوه بخشیده شده را مسترد داشته، به تخته پل رجعت نمود. عبدالرحمن خان از این عمل رنجیده و بعد از حرکت پدرش حکومت تاشقرغان را به عهده حیدر خان بیات گذاشت و خود به تخته‌پل رفت.

در این هنگام امیر دوست محمد خان از موفقیت انگلیس‌ها مستحضر شد ولی در خود قدرت حمله به هرات را نمی‌دید و از حکومت سردار سلطان احمد خان و آمدن سایر برادرزاده‌ها در بیم بود، ولی در هر حال از طرف ایران تاحدی آسوده خاطر شده بود.

انگلیس‌ها در واقعه هرات از طرف ایران کاملاً موفق شدند زیرا گذشته از اینکه دست ایران را از افغانستان کوتاه نمودند دولت ایران مداخلات و حق قیمومیت آنها را رسماً پذیرفت و در امور افغانستان مراجعه به انگلیس‌ها را قبول نمود و امیر دوست محمد خان نیز حلقه تحت‌الحمایگی آنها را به گردن نهاد زیرا با عهدنامه ۴ مارس ۱۸۵۷ امیر دوست محمد خان تحت‌الامری انگلیس‌ها را پذیرفته بود اگرچه استقلال افاغنه از زمان عهدنامه شاه شجاع از بین رفته بود، ولی با خروج قشون انگلیس از افغانستان هنوز تحت‌الحمایگی رسمی صورت نگرفته بود، ولی بعد سرسلسله طایفه محمد زایی نیز تحت‌الحمایگی را پذیرفت و افغانستان یک مملکت پوشالی شد که هرموقع سیاست انگلستان برای حفظ هندوستان اقتضا نماید اهالی و ایلات آنجا را مسلح کرده، قربانی منافع هند قرار دهد و در موقعی هم که اقتضا ندارد حکومت افغانستان به وضعیت (Etat tampon) بین هندوستان و ممالک غربی و شمالی واقع گردد و البته بهتر هم این بود که افاغنه را به حال بربریت و توحش نگاه دارند تا سیاست

انگلستان از محور خود منحرف نشود.

امیر دوست محمد خان به همین قدر که امارت افغانستان به او تعلق گرفت و در خانواده او برقرار خواهد ماند راضی بود و موضوع استقلال کامل یا آزادی و حیثیت بین‌المللی را تشخیص نمی‌داد و از طرفی هم باید اقرار نمود که رویه امیر دوست محمد خان اجباری بود زیرا انگلیس‌ها از افغانستان صرف نظر نمی‌کردند و با اخلاق و روحیه و نفاق افاغنه نیز امیر دوست محمد خان غیر از این ترتیب موفق به تشکیل حکومتی نمی‌شد و این معنی را خود افاغنه نیز مصدق هستند که نفاق و مفتن بودن آنها موجب تمام وقایع شومی است که واقع گردیده. سلطان محمد بارکزایی صاحب تاریخ سلطانی می‌گوید: «ذوالفقار خان نیز به واسطه رفتن سیدال خان و بی‌نظامی و نفاق اهل افغان که خصلت جبلی و خاصیت فطری ایشان است، دست جهد را سست و اسباب شکست را درست دید». (ص ۱۱۴)

مرحوم امیر عبدالرحمن خان نیز در تاریخ خود می‌نویسد: ولی در ضمن هم بد فطرتی مردم افغانستان را در نظر دارم که اکثر اوقات برادرها به مخالفت برادرها و پسرها را به مخالفت پدرها برانگیخته‌اند الخ جلد دوم تاج‌التواریخ ص ۳. و حقیقتاً اخلاق افاغنه و روحیات آنها بسیار مذموم است چنانکه وقتی به تاریخ دویست ساله افغانستان مراجعه کنیم این معنی واضح و ثابت می‌گردد.

در سنه ۱۲۷۴ غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان حاکم قندهار فوت نمود و سردار شیرعلی خان که سابقاً حاکم غزنین بود به حکومت قندهار منصوب و سردار محمد علی خان پسر سردار شیرعلی خان به جای پدرش حکومت غزنین را عهده‌دار گشت.

بعد از ورود سردار شیرعلی خان به قندهار سردار جلال‌الدین خان حاکم پشت‌رود چون دو نفر از زنهای غلام حیدر خان را متصرف شده بود، ترسیده به طرف هندوستان فرار نموده و به دربار سلطان عبدالمجید پادشاه عثمانی پناهنده گردید.

سردار محمد افضل خان بر حسب دستور امیر دوست محمد خان به خیال مداخله در امور قطغن افتاد زیرا مداخلهٔ دولت ایران سلب گردیده بود و دیگر ترس و

بیمی در بین نبود، علیهذا به میرسلطان مراد آتالیق مراجعه نمود که سکه و خطبه را به نام امیر دوست محمد خان اجرا نماید. مشارالیه نپذیرفته امیر دوست محمد خان در سال بعد لشکری تهیه و مأمور قطغن نمود. افاغنه تا قلعه غوری رسیده قلعه را محاصره کردند. میر آتالیق با عدهٔ خود به افاغنه حمله نمود، ولی شکست خورده عقب نشست و محاصرهٔ قلعه غوری ادامه پیدا نمود. اینکه در تاج‌التواریخ می‌نویسد به میر آتالیق امر شد خطبه را به نام امیر بخارا اجرا نکرده، به نام امیر دوست محمد خان اجرا نماید مقرون به حقیقت نیست زیرا بعد از فتح هرات میر آتالیق نماینده‌ای نزد حسام‌السلطنه فرستاد و به دولت ایران اظهار اطاعت نمود، ولی بعد از عهدنامه با انگلستان چون ایران از افغانستان صرفنظر کرد. شاید این معنی موجب مداخله امیر مظفر امیر بخارا در امور قندز (قطغن) گردیده. در هرحال در این حمله سرکرده قوای افاغنه سردار عبدالرحمن خان بوده است که شخص باهوش و باعزمی بود و بعدها امیر عبدالرحمن خان معروف امیر افغانستان گردید. یکمرتبه دیگر قطغنی‌ها به قوای عبدالرحمن خان حمله کردند باز هم شکست خورده و فرار نمودند. قلعه غوری نیز بیشتر تاب مقاومت نیاورده تسلیم شد. میر آتالیق نیز با عده‌ای از کسان خود به میر بدخشان پناهنده گردید. سردار محمد افضل خان حکامی برای بلوکات قطغن تعیین و متوجه قلعه تالقان[1] شد. پس از زد و خورد آن قلعه را نیز متصرف گردید و بعد عازم اندرآب شد.

میر آتالیق به کولاب رفته و با میر سره بیک خان کولابی به قوای سردار محمد افضل خان و سردار عبدالرحمن حمله نمودند، مدتی جنگ دوام داشت، افاغنه مجبور شده قلعه تالقان را تخلیه کردند و مجدداً سردار محمد افضل خان قوایی با سردار عبدالرحمن اعزام داشت و چند جنگ واقع گردید که تاحدی به نفع سردار عبدالرحمن خان بود.

در این قشون‌کشی قلعهٔ تالقان مجدداً به دست افاغنه افتاد، ولی از تصرف بدخشان مأیوس شده و موفق به تصرف آنجا نشدند و چون مأیوس گردیدند صبیه میر

۱- تالیجان هم می‌گویند.

شاه خان بدخشانی را محمد اعظم خان به حباله نکاح در آورده و به این وسیله جنگ را به صلح تبدیل و مراجعت کردند.

در حین وقایع گذشته امیر بخارا امیر مظفر به تصور اینکه مبادا افاغنه به حدود او تجاوز نمایند تجهیزاتی کرده، از کنار جیحون از نقطه چارجوی گذشته، اگرچه افاغنه می‌نویسند مخاصمه واقع و امیر بخارا مراجعت نمود، ولی بر خلاف حقیقت است، زیرا آنچه از سایر تواریخ به دست آمده است امیر بخارا مطمئن شد که افاغنه قدرت حمله به ترکستان و حدود او را ندارند، افاغنه نیز صلاح خود را در رزم با او ندیده متوجه تالقان شدند و بعد از فتح قلعه در قسمت بدخشان هم کاری نتوانسته و مراجعت نمودند.

امیر دوست محمد خان از بیم اینکه مبادا امیر مظفر امیر بخارا به ترکستان افغان حمله نماید قوایی مجدداً تجهیز نموده، به سرداری میرافضل خان پسر مرحوم سردار پردل خان مأمور ترکستان نمود، ولی سردار میرافضل خان اطاعت نکرده به واسطه رنجشی که از امیر دوست محمد خان داشت به هرات رفت.

سردار محمد شریف خان حاکم فراه، سردار سیف‌الله خان وکیل را به نیابت خود گماشته، طرف غور حرکت نمود، سردار سلطان احمد خان حاکم هرات متوجه شد که اقدام سردار محمد شریف خان به امر امیر دوست محمد خان بالاخره منجر به تصرف هرات می‌شود، علیهذا عیال خود را که خواهر سردار محمد شریف خان و دختر امیر دوست محمد خان بود، با سردار شهنواز خان پسرش نزد سردار محمد شریف خان فرستاد که از حمله به غور صرف نظر نماید. سردار محمد شریف خان اگرچه ظاهراً تقاضای خواهر خود را پذیرفت، ولی بعد از حرکت او به غور حمله نموده آنجا را متصرف شد. سردار سلطان احمد خان نیز با قوای هرات به اتفاق سردار شهنواز خان و سردار اسکندر خان و سردار عبدالله خان و سردار محمد عمر خان و سردار امیر افضل خان پسر سردار پردل خان به فراه حمله کرده و قلعه فراه را محاصره نمود. سردار سیف‌الله خان و غلام محمد خان ملک دین‌زایی و ژنرال محمد سرور خان به قلعه‌داری پرداخته، منتظر کمک سردار محمد شریف خان شدند، ولی

سردار اسکندر خان جبار علیزایی را با پول اغوا کرده و در موقع حمله سردار سلطان احمد و کسانش در قلعه را گشوده، مهاجمین قلعه را فتح کردند، سردار سیف‌الله خان فرار نموده در کرشک به اردوی سردار محمد شریف خان پیوست.

در سنهٔ ۱۲۷۸ هجری سردار پیر محمد خان و سردار سلطان محمد خان وفات نمودند. امیر دوست محمد خان سردار عبدالغیاث خان پسر نواب عبدالجبار خان را به حکومت قطغن مأمور نمود و به واسطه شدت مرض وبا، سردار شیرعلی خان را نیز به حکومت کابل منصوب و خود و پسرها و سایر کسانش برای قشلاق به جلال‌آباد رفت. خبر تصرف فراه از طرف سلطان احمد خان در جلال‌آباد به امیر دوست محمد خان رسید، ولی برای حمله به فراه و هرات از طرف دولت ایران می‌ترسید، بالاخره از طرف انگلیس‌ها به او اطمینان داده شد، علیهذا به تجهیز قوا پرداخته، بدواً سردار ولی محمد خان و سردار محمد رفیق خان را به طرف قندهار فرستاد و خود امیر دوست محمد خان در رمضان ۱۲۷۸ از جلال‌آباد به طرف قندهار حرکت نمود. روز عید فطر وارد کابل شد و از هر طرف به تجهیز قوا و اعزام به قندهار پرداخت و ایشک آغاسی شیردل خان را نزد سردار محمد امین خان حاکم قندهار فرستاد و امر نمود که طرف فراه حرکت نمایند و خود امیر دوست محمد خان روز ۱۸ شوال ۱۲۷۸ طرف قندهار حرکت کرد. سردار سلطان احمد خان سردار میرافضل خان را برای مدافعه فراه گذاشته خود به طرف هرات مراجعت نموده به تهیه وسایل محاربه و مدافعه پرداخت.

امیر دوست محمد خان پنجم ذی‌القعده وارد قندهار شده سردار محمد اسمعیل خان پسر محمد امین خان را به حکومت قندهار گذارده و سردار شیرعلی خان را که بعد از مرگ غلام حیدر خان به ولیعهدی خود انتخاب نموده بود طرف فراه حرکت داد. قوای امیر دوست محمد خان فراه را محاصره نمودند، پس از چند روز میرافضل خان قبول نمود که قلعه را تسلیم نماید و خود به سردار شیرعلی خان تسلیم شود، علیهذا بدون محاربه قلعه فراه به دست قوای امیر دوست محمد خان افتاد و سردار میرافضل خان مورد محبت امیر دوست محمد خان واقع شد.

وقایع محاربات افغانستان و جنگهای داخلی آنجا کاملاً اخلاق و روحیات آنها را نشان می‌دهد و نیز در آتیه ملاحظه می‌شود که درجه سفاکی و روحیه توحش در افغان‌ها تا چه اندازه بوده است چنانکه در انقلابات زمان امیر امان‌الله خان و بعد از عزل او همین قضایا عیناً واقع گردید و می‌توان تصدیق نمود که روحیات و اخلاق افاغنه تغییری نکرده و حتی در مدت دویست سال که از شروع تشکیل این حکومت می‌گذرد جامعه افغان یک قدم به طرف تمدن برنداشته و هرچه شنیده می‌شود صوری است چنانکه بعد بیاید.

امیر دوست محمد خان به طرف اسفزار حرکت نمود، سردار سلطان احمد خان سه هزار سوار به ریاست سردار محمد یوسف خان نواده وزیر فتح خان که وزیر سلطان احمد خان بود و محمد اکرم خان اچکزایی و سرفراز خان اسحق‌زایی به اسفزار فرستاد، در نواحی کاه دانگ با قوای امیر دوست محمد خان به ریاست عصمت‌الله خان جبار خیل غلزایی و سردار سعید محمد خان و سردار محمد علم خان روبرو شده جنگ شروع شد. قوای امیر دوست محمد خان نزدیک بود متلاشی شود و حتی عصمت‌الله خان چادر و تمام لوازم اردو را گذاشته و فرار کرد، ولی از اتفاقات دو گلوله یکمرتبه یکی به سردار محمد یوسف خان و دومی به سردار محمد اکرم خان خورد و هردو کشته شدند. و قوای سردار سلطان احمد خان بعد از قتل دو سرکردهٔ خودشان نعش مقتولین را از میدان به‌در برده طرف هرات هزیمت یافتند.

در این موقع پسرهای امیر دوست محمد خان بر علیه پدرشان متحد شده و سردار میرافضل خان نیز که مورد مرحمت امیر دوست محمد خان قرار گرفته بود با آنها همدست شده و شرحی به سردار سلطان احمد خان به هرات نوشتند و از عجایب این است که سردار میرافضل خان که در فراه تسلیم شد به وساطت و مساعدت سردار شیرعلی خان که برادرزنش بود مورد عفو و مرحمت دوست محمد خان واقع گردید. در این موقع با پسرهای دیگر دوست محمد خان برعلیه امیر شیرعلی خان اتحاد نمود و تمام مساعدتها و جوانمردی او را فراموش کرد و کاغذ و قسم نامه اولاد دوست محمد خان را برداشته با فرار از اردوی دوست محمد خان خود را به هرات رسانید.

امیر عبدالرحمن خان در تاریخ خود می‌نویسد (تاج‌التواریخ): «زمانی که جدم امیر دوست محمد خان به هرات حمله آورد علیل‌المزاج بود و سردار شیرعلی خان تمام اوقات خود را صرف پرستاری پدرش می‌نمود. پسرهای دیگر مثل سردار محمد امین خان و سردار محمد اسلم خان به سبب بغض و عداوتی که با برادر اندر خودشان یعنی شیرعلی خان داشتند با سلطان احمد خان حاکم هرات که دشمن امیر دوست محمد خان بود مشغول سازش بودند از این رفتار خود پدر خود را خیلی مکدر ساختند. "عجبا که با دشمنهای پدر خود دوست می‌شوند" خدا نکند من هیچ وقت به چنین کاری زشت اقدام نمایم».

از همین قسمت می‌توان اخلاق نکوهیده افاغنه را تشخیص داد، خود امیر عبدالرحمن خان هم از این صفات منزه و مبرا نبود و خدا دعای او را هم مستجاب ننمود چنانکه بعد بیاید.

سردار سلطان احمد خان قوای خود را به شهنواز خان پسرش و سردار اسکندر خان و سردار محمد عمر خان به مقابله امیر دوست محمد خان اعزام داشت و سردار میرافضل خان نیز او را از اختلاف پسرهای دوست محمد خان مطلع و مطمئن نموده بود، در میرداود جنگ شروع شد و بالنتیجه قوای هرات عقب نشست. قنبر علی خان نیز از سرکردگان هرات کشته شد. بعد از این جنگ امیر دوست محمد خان حرکت و طرف هرات پیشروی نمود. میمنه قوای خود را به سردار محمد امین خان سپرد، میسره را به سردار یحیی خان و سردار فتح خان و سردار شمس‌الدین خان واگذار نمود، سردار شیرعلی خان را به‌طور طلیعه به جلو روانه نمود و خود در قلب قوا جای گرفت. سردار محمد شریف خان نیز درواقع به جای قوای احتیاط مقرر گردید. سردار شیرعلی خان با سردار شهنواز خان روبرو و محاربه شروع شد و قوای هرات باز هم عقب نشستند. روز بعد مجدداً شهنواز خان و شیرعلی خان دست به محاربه زدند و باز نتیجه قطعی به دست نیامد. روز دوم صفر ۱۲۷۹ مجدداً جنگ شروع شد، هروی‌ها شکست خوردند، شیر محمد خان و ایاز خان الکوزایی کشته شدند و قوای امیر دوست محمد خان تا دروازهٔ قندهار پیشرفته و وارد قسمتی از شهر شدند. سردار

سلطان احمد خان که در چهارسوق شهر برای بعضی امور رفته بود مطلع شده به سردارها و سرکرده‌های قشون کابل حمله نمود، قوای امیر دوست محمد خان تاب مقاومت نیاورده، به طرف اردوی خود مراجعت نمودند.

بعد از این جنگ سردار سلطان احمد خان شهر را محکم نموده به قلعه‌داری پرداخت و امیر دوست محمد خان شهر را محاصره کرد و خود با حال مرض به محاصره ادامه داد.

دولت ایران اگرچه دست از افغانستان کشیده بود، ولی مایل بود که حکومت هرات مستقل بوده و به دست امیر کابل نیفتد، علیهذا به انگلیس‌ها رجوع نمود. انگلیس‌ها که خودشان امیر دوست محمد خان را به این قشون‌کشی وادار کرده بودند به دولت ایران جواب دادند که به موجب عهدنامه اخیر دولت ایران حق مداخله در امور افغانستان ندارد و ناصرالدین شاه نتوانست مساعدتی با سلطان احمد خان بکند و از طرف دیگر سردار سلطان احمد خان مردم هرات را به امیدواری کمک دولت ایران قوی‌دل ساخته، به محاصره افغان‌ها اهمیت نداده با کمال سختی مقاومت می‌نمود. امیر دوست محمد خان نیز در هراس و بیم بود که مبادا از طرف دولت ایران قوایی برای نجات هرات اعزام گردد و متواتراً از انگلیس‌ها تقاضا می‌کرد از مداخله ایران جلوگیری نمایند، بالاخره میرزا عبدالغفار مراسله‌ای از سفارت انگلیس در تهران به امیر دوست محمد خان رسانید و او را مطمئن نمود که دولت ایران در امر هرات مداخله نخواهد کرد و شما جدیت نمایید که هرات را متصرف شوید.

امیر دوست محمد خان به سلطان احمد خان اطلاع داد که امید شما به حمایت ایران مقطوع گردید، بیش از این مقاومت نکرده شهر را تسلیم نمایید. سلطان احمد خان فقط به این یک شعر جواب داد:

«ناخدا در کشتی ما گر نباشد، گو مباش

ما خدا داریم ما را ناخدا در کار نیست»

در خلال این احوال، صبیهٔ امیر دوست محمد خان عیال سردار سلطان احمد خان فوت شد و تمام سردارها و سرکرده‌های محاصره کنندگان و محصورشدگان،

تشییع نمودند و امر محاصره کماکان ادامه داشت و بالاخره تا روزی که سلطان احمد خان حیات داشت دوست محمد خان موفق به گرفتن قلعه هرات نشد و چون از تصرف هرات مأیوس شده بود با سردار سلطان احمد خان قراردادی منعقد نمود که در سال مبلغی بابت مالیات هرات به دوست محمد خان پرداخته و در هرات حکومت نماید، ولی به واسطه فوت سردار سلطان احمد خان امیر دوست محمد خان قرارداد را خود نقض نمود و پسر او بالاخره مجبور به تسلیم شد [که] راجع به این موضوع سندی در کتابخانهٔ این جانب موجود است. م.ف.

در اوایل رمضان ۱۲۷۹ سردار سلطان احمد خان وفات نموده و سردار شهنواز خان بدواً خبر مرگ او را مخفی داشت، ولی در اردوی امیر دوست محمد خان خبر مرگ او منتشر شد و روز دیگر جنازه را حمل [کردند] و بازهم تمام رؤسا و سرکردگان دو قوه متخاصم تشییع نمودند.

سردار شهنواز خان بعد از مرگ پدرش تقاضای اجرای قرارداد و مسالمت و صلح نمود، امیر دوست محمد خان سردار شمس‌الدین خان و سردار محمد عثمان خان و سردار خوشدل خان و سردار عبدالغنی خان و سردار یحیی خان و سردار غلام محمد خان طرزی و قاضی عبدالرحمن خان و جمعی دیگر را به شهر گسیل داشت که قراری برای صلح و تسلیم شدن شهر بدهند. سردار شهنواز خان برای تسلیم شهر حکومت خود را در هرات طبق قرارداد با پدرش تقاضا نمود. امیر دوست محمد خان جواب داد در صورتی ممکن است که تو به اردو آمده تسلیم شوی، شهنواز خان احساس نمود که رفتنش و کشته شدنش توأم است، علیهذا تصمیم به مقاومت گرفت و بدواً کسانی که در شهر نسبت به امیر دوست محمد خان محرمانه موافقت داشته مثل سردار غلام محیی‌الدین خان پسر کهندل خان و سردار امیر افضل خان را که بیم خیانت از او داشت از شهر تبعید نمود، امیر دوست محمد خان آنها را محترمانه پذیرفت.

شهر هرات مقاومت می‌نمود و محاصره به‌طول انجامیده و اهالی شهر به‌سختی دچار کمی آذوقه بودند، امیر دوست محمد خان روز پنجشنبه هشتم ذی‌الحجه ۱۲۷۹

امر نمود شدیداً به شهر حمله نمایند، وضعیت شهر و عدم امید به کمک خارج مدافعین را سست نمود و شهنواز خان با کسانش به ارک پناهنده شده شهر به دست قوای امیر دوست محمد خان افتاد و سردار شهنواز خان با سردار محمد عمر خان و سردار اسکندر خان تقاضای عفو و تأمین نموده، سردار شیرعلی خان تأمین داده آنها را نزد امیر دوست محمد خان برد ولی این قول هم مثل سایر قولها و قسمهای افاغنه بوده و هر سه نفر محبوس گردیدند و قوای امیر دوست محمد خان تمام شهر هرات را چاپیده و غارت نمودند.

امیر دوست محمد خان بعد از تصرف هرات مرضش شدت کرده و روز سه‌شنبه ۲۱ ذی‌الحجه ۱۲۷۹ در شهر هرات وفات نمود و در سر مقبره مرحوم خواجه عبدالله انصاری مدفون گردید.

امارت امیر شیرعلی خان

امیر دوست محمد خان ۲۷ پسر و ۲۵ دختر داشت و دو اولادش نیز در ایام طفولیت وفات نمودند که جمعاً ۵۴ اولاد داشته است که اسامی اولاد ذکور را بر حسب تقدم سن یکی بعد از دیگری ذکر خواهیم کرد: سرادر محمد افضل خان ـ وزیر محمد اکبر خان ـ سرداد محمد اکرم خان ـ سردار غلام حیدر خان ـ امیر محمد اعظم خان ـ امیر شیرعلی خان (ولیعهد) ـ سردار ولی محمد خان ـ سردار محمد امین خان ـ سردار محمد شریف خان ـ سردار احمد خان ـ سردار محمد زمان خان ـ سردار محمد اسلم خان ـ سردار محمد حسن خان ـ سردار محمد کریم خان ـ سردار محمد حسین خان ـ سردار فیض محمد خان ـ سردار محمد عمر خان ـ سردار سیف‌الله خان ـ سردار محمد یوسف خان ـ سردار محمد قاسم خان ـ سردار محمد هاشم خان ـ سردار حبیب‌الله خان ـ سردار محمد رحیم خان ـ سردار نیک محمد خان ـ سردار محمد صادق خان ـ سردار محمد شعیب خان ـ سردار محمد عظیم خان.

روز جمعه ۲۴ ذی‌الحجه ۱۲۷۹ امیر شیرعلی خان در شهر هرات به امارت افغانستان جلوس نمود محمد اعظم خان و محمد امین خان برادرانش در مسجد

جامع هرات از اهالی و سرکردگان اردوی امیر دوست محمد خان و غیره بیعت گرفتند و در همان حینی که برای امیر شیرعلی خان بیعت می‌گرفتند مراسله‌ای به سردار محمد افضل خان نوشتند که اگر هوای سلطنت در سرداری فوری طرف کابل حرکت کرده و سردار محمد علی خان پسر امیر شیرعلی خان را رانده پایتخت را تصرف کن و ما هم در این عزم با شما متفق و موافق هستیم.

در موقعی که خبر فوت امیر دوست محمد خان در اوایل سنه ۱۲۸۰ به ترکستان رسید قوایی که تحت امر سردار محمد اعظم خان بودند به تحریک و به اغوای لالاو معلم و سردار محمد عزیز خان و سایر صاحب منصبان مشارالیه شورش کرده و به سردار عبدالرحمن خان حمله نمودند. ولی عبدالرحمن خان با تدابیر لازمه از این فتنه جلوگیری نمود و بعد از خاتمه طغیان هشت نفر از صاحب منصبان را تیرباران کرده هلاک نمود.

میر آتالیق که از مرگ امیر دوست محمد خان مطلع شد علم مخالفت بیافراشت و سردار عبدالرحمن خان سردار محمد علم خان را با سه فوج پیاده و هزا سوار و توپخانه برای جلوگیری آتالیق اعزام نمود، اگرچه عدد افاغنه کمتر بود، ولی غلبه نمودند. جنگ در نهرین واقع شد و سردار محمد علم خان کشته شد و میر آتالیق هزیمت یافت و مردم قطغن متعهد شدند که نسبت به سردار عبدالرحمن خان وفادار بوده آلت دست میرهای خودشان نشوند و مبلغی مهم به عنوان مالیات و خسارت دادند. این مبلغ را خود افاغنه پنج میلیون روپیه معادل پانصد هزار تومان ایران می‌نویسند.

بعد از این جنگ عده‌ای اشرار به عنوان تجارت به افاغنه حمله کرده رعایا را می‌کشتند و این عمل شاید به تحریک جهاندار شاه میر بدخشان بوده است. سردار عبدالرحمن خان پنجاه نفر از اینها را دستگیر و تمام را به دهنه توپ بست و امر کرد استخوانها و اعضای پاره پاره شده را جلوی سگها ریختند.[1] میرشاه، تقاضای رد

۱- امیر عبدالرحمن خان مرد بسیار سفاک و خون آشامی بود و چنانکه در زمان امارتش معلوم می‌شود فوق‌العاده در قتل ←

اسرای مذکور که کشته شده بودند نمود. عبدالرحمن خان فرستادهٔ او را [امر] داد موهای ریش و سبیل و ابروهایش را کندند و ابروهایش را وسمه کشیده، نزد میرشاه معاودت داد و خود برای مطیع ساختن او، به طرف بدخشان حرکت نمود. میرشاه عذرخواهی نموده و سردار عبدالرحمن خان نیز صلاح در مخاصمه ندیده، صورتا او را عفو نمود و مراجعت کرد.

از طرف دیگر، سردار محمد علی خان حاکم کابل به پدرش اطلاع داد که عموها مشغول فساد هستند، علیهذا مشارالیه محمد یعقوب خان پسر خودش را به حکومت هرات منصوب و ژنرال فرامرز خان و ژنرال ولی محمد خان را با عده‌ای از قوای خود در هرات گذارده طرف قندهار حرکت نمود.

پسرهای امیر دوست محمد خان یکی بعد از دیگری از هرات فرار نموده، مطابق خوی جبلی افاغنه شروع به فساد و قیام بر علیه حکومت نمودند. سردار محمد اسلم خان حاکم بلخ و سردار محمد اعظم خان حاکم کُرم و خُوست طرف کابل حرکت کردند. امیر شیرعلی خان که مصمم به تنبیه برادرها بود از این خبر در قندهار توقف نکرده و موقتا از تنبیه اخوان صرفنظر نمود که خود را به کابل برساند، علیهذا در غزنین توقف نمود و قرآنی نوشته و مهر کرده نزد سردار محمد اعظم خان فرستاد او را به غزنین دعوت نمود و در غزنین مجددا قرآن مهر کرده هممعهد شدند. سردار محمد اعظم خان طرف مقر حکومت خود حرکت کرد و سردار سرور خان پسر خودش را با امیر شیرعلی خان روانه نمد که متفقاً طرف کابل حرکت نمودند.

امیر شیرعلی خان ایشک آغاسی شیردل خان را مأمور نمود که سردار محمد اسلم خان را با نصیحت و یا به قوهٔ جبریه معاودت دهد، ولی او موفق نگردید و سردار محمد اسلم خان از بامیان به ترکستان رفته به سردار محمد افضل خان پناهنده شد.

سردار محمد امین خان نیز با امیر شیرعلی خان ملاقات نکرده، حتی امر کرد در

← نفس حریص و ولوع بوده و فوق‌التصور شدیدالعمل و قسی‌القلب و در امورات، جنبهٔ عفو و اغماض نداشته و در آدمکشی به درجهٔ بربریت و توحش عمل می‌نموده است

راه به همراهان او علوفه و آذوقه ندهند با این ترتیب امیر شیرعلی خان به کابل رسید و سردار سرور خان پسر محمد اعظم خان با سردار جلال‌الدین خان متحد شدند که امیر شیرعلی خان را به قتل رسانند، ولی قبل از اجرای امر قضیه کشف شد. امیر شیرعلی خان که به واسطه ترس از برادرها با هزم و احتیاط عمل می‌نمود سرور خان را نزد پدرش فرستاد و جلال‌الدین خان را تبعید نمود، ولی اول تصمیم خود را راجع به سردار محمد اعظم خان عملی نمود.

امیر شیرعلی خان بر خلاف قسم قرآن و عهد و پیمان، قوایی به سرکردگی سردار رفیق الدین خان و سردار محمد ابراهیم خان به طرف خوست گسیل داشت. ژنرال داود شاه خان میرحیدر خان را نیز با توپخانه به کمک آنا اعزام نمود. سردار محمد اعظم خان قوه مخاصمه در خود ندیده، طرف هندوستان فرار نمود و انگلیس‌ها او را در راولپندی منزل داده، بدواً روزی جند روپیه هندی و بعد روزی پنجاه روپیه معاش معین نمودند. به طوری که از ابتدای اقدام احمد شاه درانی، مشاهده شد افاغنه همیشه به شرارت و فتنه و فساد معتاد بودند و خوی و روحیه آنها دائماً در تفتین و اغوا و قیام و فتنه، یک خاصیت جبلی شده و عهد و میثاق و قسم خوردن به قرآن نیز جزء امور روزانه محسوب [می‌شده] و چیزی که واقعاً موجب حیرت است فریب خوردن آنها است زیرا همه در عهد و پیمان مثل هم بودند و عموماً نیز به قرآن قسم دروغ می‌خوردند و چون عموم دارای همین خصلت و سجیه بودند علت فریب خوردن [آنها] از یکدیگر حقیقتاً مجهول است و این موضوع یکی از مسائلی است که واقعاً قابل دقت می‌باشد زیرا افغان‌ها خودشان که خود را خوب می‌شناسند علیهذا چگونه بعضی به حرفهای خودشان با قسم کذب به قرآن متقاعد شده و خود را تسلیم می‌نمایند، فقط چیزی که در این تاریخ برای ما ایرانی‌ها سرمشق و تجربه باید باشد فراموش نکردن این روحیه افاغنه است که با نهایت اطمینان و قوت قلب باید متیقن باشیم که دولت و ملت افغان عموماً و افراد افاغنه بدون استثناء هرچه می‌گویند دروغ است، به هیچ قسم و عهد و سوگند و تعهد و قرآن مهر کردن و بالاخره به هیچ صورتی به آنها نمی‌توان اطمینان نمود، افاغنه فقط باید بترسند و همان طوری که مرحوم

نادرشاه عمل نموده است باید عمل کرد و ما باید قاطع باشیم که هر دقیقه افاغنه ترس نداشته باشند از هیچ گونه عمل زشتی خودداری نمی‌کنند و عهد و میثاق نیز در نظر آنها کان لم یکن می‌باشد.

قیام برادرها، یکی بعد از دیگری بر علیه امیر شیرعلی خان

امیر شیرعلی خان محالات کته و زُرمت و لوگر را که تیول محمد افضل خان و احمد کشمیری مباشر آنجا [شده و] از طرف سردار محمد افضل خان عمل می‌نمود تصرف کرد و این عمل با اختلاف امیر شیرعلی خان با سردار محمد اعظم خان موجب شد که محمد افضل خان به خیال مخالفت افتاد. محمد اسلم خان نیز این آتش را دامن می‌زد، بالاخره مراسله‌ای امیر شیرعلی خان به سردار محمد افضل خان نوشته توسط میرزا احمد خان فرستاد و او را در واقع مفتش و خبرنگار معین نمود، مشارالیه امیر شیرعلی خان را از خیال محمد افضل خان مطلع نمود، علیهذا مشارالیه سردار محمد علی خان پسرش را از جلال آباد احضار [کرده] و قوایی روانه ترکستان نمود، سردار محمد امین خان حاکم قندهار سردار مدد خان را به کابل فرستاد که من برای حمله ترکستان و خدمتگزاری حاضرم[1] امیر شیرعلی خان نپذیرفت و جواب داد توهینات تو را فراموش نمی‌کنم فعلاً می‌روم ترکستان، تو می‌توانی در غیاب من اگر موفق شدی کابل را تصرف نمایی والا من اگر موفق شدم موقع جزای اعمال تو هم خواهد رسید و در چاریکار توقف نمود. امیر شیرعلی خان پیش دستی کرده قوای خود را به ریاست غلام احمد خان و نایب نیاز محمد خان و کلنل مهراب و کلنل ولی محمد خان روانه نمود. سردار محمد افضل خان قوای خود را به امیر اخور احمد خان و سرافراز خان با بکر خیل و میراعظم شاه کوهستانی روانه کرده و آنها دره باجگاه را گرفته و سنگربندی

۱- این شخص کسی است که به نام امیر شیرعلی خان خطبه خوانده و سردار محمد افضل خان را به مخالفتش تحریک می‌نمود به کابل می‌نوشت با شما همراه و برای کمک حاضرم و در قندهار و راهٔ امر می‌نمود به امیر شیرعلی خان علوفه ندهند در هر حال این شخص روح کامل یک افاغنه بوده است.

نمودند، قوای سردار محمد افضل خان تنبلی کرده وقتی رسیدند که محل مساعد را حریف تصرف کرده بود ضمناً مطابق اخلاق عمومی افاغنه در این جنگ هم نیاز محمد خان با سرافراز خان ساخته، طرفدار امیر شیرعلی خان شدند و روز بعد به قوای سردار محمد افضل خان حمله نمودند.

غلام احمد خان که از تنبلی نقاط مساعد را از دست داده بود در اینجا نیز هنوز در بستر راحت بود که حریف حمله نمود. مشارالیه تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و قوایش منهزم گردید. سردار محمد افضل خان که به اتفاق محمد اسلم خان و عبدالرؤف خان و امیر خان از عقب در حرکت بودند وقتی رسیدند که غلام احمد خان شکست خورده بود، ناچار عقب نشینی اختیار کرده بقیه قوای خود را برای حمله تجهیز نمود.

امیر شیرعلی خان بعد از این فتح تدبیر افغانی را بر محاربه ترجیح داد، قسم نامه‌ای پشت قرآن مجید نوشته (مثل همه افغان‌ها) و سردار سلطان علی خان را با صفدر علی خان قزلباش نزد سردار محمد افضل خان فرستاد که من قصدم مخاصمه با شما نیست و با هم متفق شویم، سردار محمد افضل خان در دام افتاد به اردوی امیر شیرعلی خان رفت، مشارالیه او را استقبال کرده حتی می‌نویسند رکابش را بوسید و با احترام کامل در اردوی خود پذیرفت و با هم به طرف مزار شریف حرکت نمودند. و محمد افضل خان سیصد سوار برای خود نگاهداشته بقیه را روانه تخته پل نمود. سردار محمد علی خان وارد مزار شریف شد ولی عبدالرحمن خان به ملاقات او نیامد و طرف تاشقرغان حرکت نمودند.

امیر شیرعلی خان در تاشقرغان سردار محمد افضل خان را توقیف نمود و مشارالیه به پسرش عبدالرحمن خان نوشت که به طرف بخارا فرار کن و سردار عبدالرحمن خان نیز به طرف جیحون رهسپار گردید.[1]

۱- اینکه مورخین افغانستان می‌نویسند عبدالرحمن خان در مزار شریف می‌خواست امیر شیرعلی خان را توقیف نماید و سردار محمد افضل خان او را به قرآن قسم داده مانع شد و یا آنکه بعد از دستگیری محمد افضل خان با قوای خود ←

امیر شیرعلی خان شش روز بعد از فرار عبدالرحمن خان به تخته پل مراجعت کرد. سردار جلال‌الدین خان را روانهٔ کابل نمود و او چون قبلا هم مصمم قتل امیر شیرعلی خان شده بود در کابل نیز توقف نکرده در قندهار به محمد امین خان پیوست. امیر شیرعلی خان سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان را به حکومت تخته پل منصوب و سردار فیض محمد خان را به حکومت آقچه معین [کرده]، سایر بلوکات را نیز حاکم گذارده طرف کابل حرکت نمود و سردار محمد افضل خان را نیز تحت الحفظ به کابل آورده حبس کرد.

در شب عروسی سردار شهباز خان با صبیهٔ محمد اسلم خان، سردار محمد حسین خان و سردار محمد اسلم خان متفق شدند که در مجلس عروسی امیر شیرعلی خان را کشته یا دستگیر نمایند، مشارالیه مطلع شده هر دو را دستگیر و به هندوستان تبعید نموده و چون از برادرها مظنون شده بود افواج ابواب جمعی سرادار محمد عمر خان و سردار احمد خان و سردار محمد زمان خان را از آنها گرفته جزء قوای خود نمود.

سردار محمد امین خان حاکم قندهار که مزاجش مستعد بود پیغام امیر شیرعلی خان توسط سردار مدد خان و ورود سردار جلال‌الدین خان و سردار محمد شریف خان از کابل به قندهار و تحریکات آنها موجب شد که سردار محمد امین خان، سردار جلال‌الدین خان و سردار شیرعلی خان قندهاری و سردار مدد خان را با عده‌ای مأمور گرفتن قلعهٔ قلات نموده مشارالیهم قلعه قلات را محاصره نمودند. سردار فتح محمد خان و میرزا حبیب‌الله خان وردکی و خواجه محمد خان وردکی و سرتیپ

← حواست به قوای امیر شیرعلی خان حمله نماید و پدرش مانع شد مقرون به حقیقت بست زیرا از افاغنه دیده نشده که کاری بتوانند بکنند و از حفظ جان و مال افراد یا رعایت احترام قرآن و مذهب از آن عمل صرف نظر نمایند به علاوه شخص محیلی مثل امیر شیرعلی خان که در خانه محمد افضل خان او را دستگیر کرده و با قوای خود که در آنجا متمرکز بوده آنقدر فکر و شعور داشته که دستگیر یا مورد حمله عبدالرحمن خان نشود، به علاوه خود امیر عبدالرحمن خان چنانکه بعدها خود را معرفی کامل نمود کسی نبود که بتواند ابراز وجودی بنماید و برای امر پدرش صرفنظر کند علیهذا حقیقت قضیه به‌طوری است که فوقاً ذکر شد.

عزم‌الدین خان ابراهیم خیل مقاومت نمودند، بالاخره قوای سردار محمد امین خان کاری از پیش نبرده و بدون موفقیت به قندهار مراجعت نمودند. امیر شیرعلی خان عصمت‌الله خان و ارسلاح خان جبار خیل غلیجایی را به کابل گذارده و حکومت را به سردار ولی محمد خان واگذار [نموده] و خود با سردار محمد علی خان و قوای خود طرف قندهار حرکت کرد و در ذیحجه ۱۲۸۱ در موضع چشمه چنغر قرب قلعه قاضی وارد گردید.

سردار محمد اسمعیل خان پسر محمد امین خان که بر علیه پدرش نزد امیر شیرعلی خان بود، از مقر فرار کرده به قندهار رفت و سردار محمد امین خان قوای خود را با سردار محمد شریف خان و سردار جلال‌الدین خان و سردار محمد سرور خان طرف خصم حرکت داد، طرفین در کج باز، روبرو شدند، سردار شمس‌الدین خان پیشقراول امیر شیرعلی خان شکست خورده با پانصد نفر عدهٔ خودش، به دست قوای قندهار اسیر شدند.

شب نهم محرم سردار محمد شریف خان به اردوی امیر شیرعلی خان شبیخون زد و تا صبح جنگیدند و روز، هر یک به اردوی خود ملحق [شدند] و روز عاشورا جنگ از طرفین شروع شد و تا شب ادامه داشت، روز یازدهم محرم نیز جنگ ادامه داشت. سردار محمد علی خان پسر امیر شیرعلی خان که به سردار محمد امین خان حمله کرده بود با شمشیر مجروح و گلوله‌ای هم به شقیقه‌اش خورده، کشته شد و سردار محمد امین خان نیز گلوله به شکمش خورده، مقتول گردید و قوای قندهار، رو به هزیمت گذاشت؛ امیر شیرعلی خان به توپخانه سردار محمد امین خان حمله کرده، متصرف شد و قوای قندهار به‌کلی متلاشی گردید.

قتل سردار محمد علی خان فوق‌العاده مؤثر شد و روحیه او را از بین برد به حدی که از امارت صرفنظر نمود. در هر حال جنازهٔ سردار محمد امین خان را به قندهار فرستاد و جنازه سردار محمد علی خان را به کابل برده و دفن نمودند. امیر شیرعلی خان طرف قندهار حرکت نمود. سردار جلال‌الدین خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمد زمان خان و سردار محمد اسمعیل خان و سردار مدد خان به حضور

امیر شیرعلی خان آمده استدعای عفو نمودند. امیر شیرعلی خان نیز از تقصیر آنها صرفنظر نمود، در قندهار به عبادت مشغول گردید و از مداخله در امور امارت و حکومت خودداری کرد و این عمل موجب اختلال بیشتری شد.

رفتن سردار عبدالرحمن خان به بخارا

بعد از اینکه سردار عبدالرحمن خان طرف جیحون حرکت می‌کرد در وسط راه به راهزنها دچار شد و با جنگ و زد و خورد خود را به جیحون رسانیده و از آب گذشت. از طرف امیر بخارا عبدالرحیم نام مراسله آورده و او را به بخارا دعوت نمود، مشارالیه با کسانش طرف شیرآباد حرکت کردند، ده روز در آنجا پذیرایی شده بر طبق تقاضای امیر بخارا عازم گردید. از طرف امیر بخارا قوش بیکی با قاضی و کوتوال از عبدالرحمن خان استقبال کرده و وارد بخارا شدند و از طرف امیر بخارا برای واردین خلعتی و هدیهٔ فرستاده شد و روز بعد عبدالرحمن خان از امیر بخارا دیدن کرده، عبدالرحمن خان نیز هدایایی به امیر بخارا تقدیم و در منزلی که برایش معین کرده بودند سکونت نمود.

امیر بخارا عبدالرحمن خان را به خدمت، در دربار خود دعوت نمود، ولی نپذیرفت. علیهذا مشارالیه را تحت نظر قرار داده و در موقعی که روس‌ها تاشکند را تصرف کرده طرف بخارا پیش می‌آمدند امیر بخار طرف سمرقند حرکت نمود. عبدالرحمن خان موقع را مناسب یافته مراسله‌ای به محمد اعظم خان به راولپندی نوشته که شما خود را به بلخ برسانید من هم خواهم آمد و از امیر بخارا اجازهٔ مراجعت گرفته طرف افغانستان حرکت نمود.

سردار محمد اعظم خان از روالپندی حرکت نمود، مکتوبی به وسیلهٔ دخترش عیال عبدالرحمن خان برای سردار ولی محمد خان فرستاد که با هم متفق شده و او به کابل بیاید و سلطنت و امارت را تصرف کند، سردار محمد ولی خان موافقت نمود، ولی سردار محمد یوسف خان مخالفت کرد و این فکر عملی نشد، علیهذا سردار محمد اعظم خان در خاک تیرا اقامت نمود.

مراجعت عبدالرحمن و اختلافات داخلی افاغنه

سردار عبدالرحمن خان از شیرآباد شرحی به متصدیان بلخ و سپاهیان نوشته خبر آمدن خود را مرقوم داشت. سپاهیان ترکستان نیز به واسطهٔ رنجش از سرکرده‌ها و حکومت آنجا شوریده، صاحبمنصبان جدید امیر شیرعلی خان را کشته و طرف آقچه حرکت کردند، ولی محمد خان در شیرآبا به عبدالرحمن خان پیوست و با هم طرف ساحل جیحون حرکت نمودند.

سردار فتح محمد خان حاکم ترکستان افغان، چون از خبر ورود عبدالرحمن خان مطلع شد عده‌ای که در آنجا داشت از ازبکها که سابقاً تحت امر عبدالرحمن خان بودند و جمعی از سوارهای درانی قندهار به ریاست شهاب‌الدین خان بارکزایی روانه آقچه نمود. از آن طرف هم عبدالرحمن خان وارد آقچه شده و با قوای اعزامی طرف مشغول مکاتبه شده و آنها هم مثل همیشه مأموریت خود را فراموش کرده به طرف عبدالرحمن خان حرکت نمودند، شهاب‌الدین خان هر قدر کوشش کرد جلوگیری نماید نتیجه حاصل نشد، شهاب الدین خان با عدهٔ مختصری طرف تخته پل فرار نمودند. بقیه قوایی که در تخت پل بود نیز از این واقعه متلاشی شد. سوارهای آنجا به اردوی عبدالرحمن خان ملحق گردیدند و عدهٔ پیاده که اهل کابل بودند طرف کابل حرکت نمودند. عدهٔ دیگر طرف ده دادی و دشت ارژنه فرار نمودند و سردار محمد خان طرف تاشقرغان فرار نمود.

عبدالرحمن خان وارد تخته پل شد، علی عسکر خان را به ژنرالی توپخانه و نصیر خان را به ژنرالی پیاده نظام ارتقاء داد و سربازانی که به او متصل شده بودند درجه داد و آنها را دلگرم نموده و طرف تاشقرغان حرکت نمود.

سردار فتح محمد خان و شهاب‌الدین خان بدون مقاومت طرف کابل فرار نمودند. میر آتالیق میر قطغن که بعد از حمله امیر شیرعلی خان به هیچ کدام اطاعت نکرده تقریباً مستقل شده بود فوت شده و پسرش سلطان مراد خان میر قطغن بود با عبدالرحمن خان موافقت و اطاعت نمود، سردار محمد اعظم خان که خود را بدخشان رسانیده بود شرحی به عبدالرحمن خان نوشته او را از ورود خود مطلع نمود

و در فیض آباد با دختر میر جهاندار شاه، عروسی نموده طرف بامیان که محل اردوی عبدالرحمن خان بود حرکت کرد.

سردار محمد اعظم خان شرح قضایای فرار خود را به هندوستان و بی‌اعتنایی انگلیس‌ها و زحمت و مشقتهای وارده را به عبدالرحمن خان بیان نمود و بالاخره متفقاً طرف کوهستان حرکت نمودند. در کابل نیز سردار ولی محمد خان که از تسلیم شدن برادرش فیض محمد خان در آقچه و فرار سردار فتح محمد خان مطلع گردید روی از امیر شیرعلی خان گردانیده با مخالفین او هم عهد شد، امیر شیرعلی خان که در قندهار بود از جریان امر مستحضر و به تجهیز قوا پرداخته و عده‌ای به ریاست صفدر خان قزلباش طرف کابل اعزام نمود، سردار محمد یوسف خان نیز از اقدامات ولی محمد خان مانع شده، مشارالیه در بالا حصار اقامت گزید.

عبدالرحمن خان تا محال غور پیش رفت و امیر شیرعلی خان قوایی به ریاست سردار محمد رفیق خان و ژنرال شیخ میر به سرکردگی سردار محمد ابراهیم خان پسرش متعاقباً از قندهار به کابل فرستاد، بعد از رووود محمد رفیق خان به کابل سردار ولی محمد خان با او متفق شد، سردار محمد ابراهیم خان از قضیه مطلع شده هر دو را دستگیر و حبس نمود سردار فتح محمد خان وساطت کرده سردار محمد رفیق خان را مستخلص ساخت، مشارالیه نیز به اتفاق سرفراز خان با بکر خیل و محمد سرور خان و خداوردی خان و ملک شیر گل خان و منسوبانش خود را به تکاب رسانیده، مردم را علیه امیر شیرعلی خان اغوا نموده، مشغول شرارت شدند، امیر شیرعلی خان سپاه دیگری به ریاست سردار محمد شریف خان و سردار محمد زمان خان و سردار محمد کریم خان و سردار جلال‌الدین خان روانه [کرده] و حکومت کابل را به سردار محمد شریف خان واگذار نمود.

سردار محمد رفیق خان در چایکار به اردوی محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان پیوست، سردار محمد شریف خان و دیگران نیز مطابق خوی افغانی، با این طرف ساختند و قبل از رسیدن امیر شیرعلی خان از قندهار کابل را متصرف و چون سردار محمد ابراهیم خان و ژنرال شیخ میر در بالا حصار بودند، عبدالرحمن خان بالا

حصار را محاصره نمود و بعد از نه روز بالا حصار مفتوح گردید. ژنرال شیخ میر نزد سردار محمد اعظم خان رفته با او متفق شد و محمد ابراهیم خان در خانه شخصی مخفی گردید و بالاخره در بهار سنه ۱۲۸۲ شهر کابل به دست مخالفین امیر شیرعلی خان افتاد و امیر شیرعلی خان با بقیه قوای خود و سردار شیرعلی خان قندهاری و سردار خوشدل خان و غیره طرف کابل حرکت نمود. در قلعهٔ قلات سردار محمد افضل خان را که در این مدت در آنجا محبوس بود با خود مغلولاً طرف کابل حرکت داد.

سردار عبدالرحمن خان مقداری از قوای خود را در کابل گذارده بقیه را با سردار محمد رفیق خان و سردار محمد عزیز خان و سردار محمد اسمعیل خان برای مقابله با امیر شیرعلی خان حرکت نمود. ایشیک آغاسی شیردل خان و خدای نظر خان حاکم غزنین را که از سقوط کابل مطلع شده بودند محاصره نمود، ولی موفق به گرفتن غزنین نشد و چون از رسید امیر شیرعلی خان مطلع گردید در ذیحجه ۱۲۸۲ اطراف غزنین را خالی کرده به سید آباد عقب نشست. امیر شیرعلی خان عده‌ای برای مقابله فرستاد، ولی شکست خوردند و عبدالرحمن خان بعد از این فتح در محل توقف نکرده به سید آباد مراجعت نمود. امیر شیرعلی خان دستهٔ دیگر به کمک فرستاد، ولی وقتی رسیدند که عبدالرحمن خان عقب نشسته بود، علیهذا رجعت کرده به امیر شیرعلی خان خبر دادند که حریف فرار کرده است. امیر شیرعلی خان طبل شادمانی کوفته و فردای آن روز به عبدالرحمن خان حمله نمود و امر کرد قوای او همه جا عبدالرحمن خان را تعاقب نمایند و غفلت داشت که حریف می‌خواهد او را به درهٔ تنگ سیدآباد کشیده منهزم نماید و بالنتیجه همین طور هم شد. قوای امیر شیرعلی خان غافلگیر شده تلفات زیاد دادند. عده‌ای از سواران شیرعلی خان را که اسیر کرده بودند آزاد نمودند. سوارهای مذکور در موقع مراجعت به قلعه وردک تاخته صد نفر از مردم بی‌گناه آنجا را سربریده نزد امیر شیرعلی خان بردند که سرها از قشون عبدالرحمن خان است و در همین خوقع کسان مقتولین به امیر شیرعلی خان شکایت آوردند.

امیر شیرعلی خان به غزنین مراجعت نمود و عبدالرحمن خان هفت آسیا را

اردوگاه قرار داد، امیر شیرعلی خان سردار فتح محمد خان و سردار یحیی خان را از جلال آباد احضار نمود، سردار محمد اعظم خان سرفراز خان با بکر خیل را به «دوآبه» فرستاد و مردم آن حدود را بر علیه آنها گماشت که نتوانند خود را سریعاً به کابل برسانند. ضمناً آنها را به اتحاد و موافقت خود دعوت نمود. از آن طرف امیر شیرعلی خان مجدداً در سیدآباد با قوای عبدالرحمن خان روبرو شده جنگ شروع و از طرفین، تلفات زیاد بوده است. اگرچه عده‌ای را که مورخین افغان می‌نویسند مثل تمام اظهاراتشان اغراق به نظر می‌رسد، ولی ما اظهارات آنها را نقل می‌کنیم که می‌گویند: دو هزار نفر از قوای عبدالرحمن خان و هفت هزار نفر از قوای امیر شیرعلی خان کشته شد[ند].

به هر حال از سرکرده‌ها، برادر ایشیک آغاسی شیردل خان و سردار سیف‌الله خان پسر امیر دوست محمد خان مقتول و ایشیک آغاسی شیردل خان با غلامحسین خان افشار مجروح و دستگیر شدند. امیر شیرعلی خان طرف قندهار فرار نموده و سرکرده‌های او مثل سردار شیرعلی خان و سردار مدد خان به قشون عبدالرحمن خان ملحق شدند. میر علم خان هوتکی و مردان خان نورزایی و حاجی اختیار خان بارکزایی و محمد سرور خان شیرزایی نیز که از قوای امیر شیرعلی خان بودند جزء سپاه عبدالرحمن خان شدند. نظر خان وردکی که خبر فتح این طرف را شنید فوری سردار محمد عمر خان و سردار سکند خان و سردار شهنواز خان و سردار محمد سرور خان را با سردار محمد افضل خان از حبس بیرون آورده و محمد افضل خان را در ارک غزنین نشانیده، نظر خان وردکی و سایر متحدین امیر شیرعلی خان حضور محمد افضل خان زمین ادب بوسیده حاضر خدمت شدند. امیر شیرعلی خان از میدان جنگ عازم تصرف غزنین شد، به محض نزدیک شدن به شهر، کسان خودش با گلوله از او پذیرایی کردند و ناچار به طرف قندهار فرار نمود. عبدالرحمن خان در غزنین با پدرش ملاقات [نموده] و احمد خان آخوند زاده را به حکومت غزنین برقرار [کرده و خود] طرف کابل مراجعت نمودند و در سیدآباد سرداران قندهاری را توقیف کرده، با خود به کابل بردند. از آن طرف سردار فتح محمد خان و سردار یحیی خان نیز به

جلال آباد مراجعت نمودند و سردار محمد افضل خان وارد کابل شد و عموم به امارت و زمامداری او موافقت نمودند.

امارت سردار محمد افضل خان

اوایل محرم ۱۲۸۳ امیر محمد افضل خان در کابل جلوس نمود، اهالی شهر و رؤساء و سرکردگان و غیره با او بیعت کردند. سردار محمد اسحق خان را به حکومت کوهستان و سردار نصرالله خان را به حکومت جلال آباد و سردار محمد یوسف خان را به حکومت کابل و سردار اسکندر خان را به حکومت هزاره‌جات منصوب و سعدالدین خان پسر قاضی عبدالرحمن خان را به سمت قاضی القضاة معین نمود.

سردار فتح محمد خان نیز از جلال‌آباد از راه حصارک به قندهار نزد امیر شیرعلی خان شتافت. چون محمد افضل خان به امارت نشست (خوی افغانی باز هم خود را نشان داد) سردار ولی محمد خان و سردار محمد اسلم خان و سردار شهنواز خان و سردار جلال‌الدین خان با هم متفق شدند که بر علیهی محمد افضل خان قیام نمایند و سردار فیض محمد خان را نیز از آقچه خواستند که از آن طرف حمله نماید و باز خود همین متحدین به خودشان خیانت کرده، نقشهٔ خیالات خودشان را به امیر محمد افضل خان خبر دادند، علیهذا سردار ولی محمد خان محبوس شد و سردار جلال‌الدین خان طرف شنواری فرار نمود. از طرف دیگر سردار محمد رفیق خان مردم را به طرف امیر شیرعلی خان دعوت می‌نمود و از آنها تعهد گرفته به قندهار می‌فرستاد و با سید محمود خان کنری مکتوبی هم به شاهزاده شاپور پسر شجاع الملک فرستاد او را به سلطنت و امارت دعوت نمودند تا بالاخره سردار محمد اعظم خان مطلع شده، سردار محمد رفیق خان را طناب انداخته، خفه نمود و محمد اسلم را نیز توقیف و حبس کرد.

قشون‌کشی امیر شیرعلی خان و حملهٔ سردار فیض‌محمد خان و شکست آنها

امیر شیرعلی خان چنانکه قبلاً ذکر شد بعد از شکست سیدآباد به غزنین و از آنجا

طرف قندهار رهسپار شد.

بعد از ورود به قندهار، مشغول تدارک و تجهیز قوا گردید که به کابل حمله نماید. امیر محمد افضل خان، سردار عبدالرحمن خان را مأمور مدافعه نمود، مشارالیه طرف قندهار حرکت کرده، در مقر منتظر شده که بقیه احتیاجات اردو به او برسد. از طرف دیگر به واسطه حبس سردار ولی محمد خان، سردار فیض محمد خان برادرش علم طغیان برافراشت و عزم تصرف قطغن و بدخشان نمود [و] با امیر جهاندار به زد و خورد مشغول گردید.

امیر محمد افضل خان، سردار محمد سرور خان را با عده سپاه و به اتفاق سردار محمد سلیمان خان و سردار نظر محمد خان و نایب غلام احمد خان و ژنرال امرالله خان و غلامعلی خان به طرف ترکستان اعزام داشت.

محمد سرور خان یک عده از قوای خود را با ژنرال امرالله خان و غلامعلی خان جلوتر فرستاده، در منزل آب کلی سردار فیض محمد خان نیز رسیده، با هم درآویختند. در این جنگ قوای امیر محمد افضل خان شکست خورده غلامعلی خان مقتول و نایب غلام احمد خان دستگیر شده به امر فیض محمد خان کشته شد و بقیه قوای آنها را به خود جلب [کرد] و با خود به بلخ برده و از بودن محمد سرور خان پشت سر قوای خود بیمی ننمود و محمد سرور خان ترسیده، مراجعت نمود. امیر محمد افضل خان عده‌ای دیگر با ژنرال شیخ میر به کمک محمد سرور خان فرستاد.

سردار عبدالرحمن خان عده‌ای از قوای خود را با سردار محمد عمر خان و سردار محمد اسمعیل خان جلو فرستاد و خود در مقر اقامت نمود تا خبر رسید که امیر شیرعلی خان قلعهٔ قلات را متصرف [شده است.] عبدالرحمن خان از کابل کمک خواست و امیر شیرعلی خان قلعه قلات را محکم کرده، سردار فتح محمد خان را با سردار شاه پسند خان و عده‌ای از قوای خود مأمور حمله و دستبرد به اردوی عبدالرحمن خان نمود. عبدالرحمن خان نیز ژنرال نصیر خان و عبدالرحیم خان را مأمور نمود که در قلعه کهنه، به محل توقف قوای خصم شبیخون بزنند، در این حمله ناگهانی قوای عبدالرحمن خان غالب شده، قوای امیر شیرعلی خان با تلفات نسبتاً

زیادتری هزیمت یافتند.

بعد از این واقعه سردار محمد اعظم خان با عدهٔ دیگری به عبدالرحمن خان ملحق [شده] و طرف خصم حرکت کردند، ولی قلعه قلات را گذارده از راه ارغستان طرف قندهار حرکت نمودند. امیر شیرعلی خان مطلع شده، سرادر فتح محمد خان و سردار سکندر خان را با عده‌ای از قوای خود مأمور جلوگیری از دشمن نمود. عبدالرحمن خان در حرکت بود که در محل دیوارک با خصم روبرو شد، ژنرال نصیر خان هنوز نرسیده که قوای امیر شیرعلی خان حمله نموده، دو عراده توپ از قوای عبدالرحمن خان را گرفته و زد و خورد به جریان افتاد که نصیر خان نیز رسید، قوای شیرعلی خان هزیمت یافت و توپها را عبدالرحمن خان دوباره مالک شد و قوای حریف را تا قلات تعاقب نمود.

شب طرف قندهار حرکت نمودند، امیر شیرعلی خان نیز طرف قندهار حرکت کرد و هر دو به فاصلهٔ کمی از هم که یک کوه فاصله بود طرف قندهار می‌رفتند، ولی هیچ‌یک از طرفین مایل به زدوخورد نبودند تا روز نهم رمضان ۱۲۸۳ که بالاخره دست به گریبان شدند. در این جنگ نیز امیر شیرعلی خان شکست خورده، طرف قندهار فرار نمود، عبدالرحمن خان، بقایای اردو و بنه او را غارت کرده به طرف قندهار رهسپار شد، امیر شیرعلی خان در قندهار نیز توقف نکرده به هرات رفت و در آنجا به پسرش محمد یعقوب خان پیوست، سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان وارد قندهار شدند.

محمد سرور خان که برای دفع سردار فیض محمد خان مجدداً طرف بلخ حرکت کرده بود در باجگاه با فیض محمد خان روبرو شده جنگ شروع شد، در این جنگ هم فیض محمد خان غالب شده، محمد سرور خان شکست خورده، با عدهٔ قلیلی فرار نمود و تما قوای او با لواز حرب بدست فیض محمد خان افتاد و او فاتحانه طرف بلخ مراجعت کرد.[1]

۱- در جنگهای افغانستان و سرکرده‌های محلی آنجا همین که در یک جنگ یک طرف شکست می‌خورد و سرکردهٔ بزرگ ←

امیر محمد افضل خان از این شکست نگران شده عبدالرحمن خان را از قندهار برای دفع فیض محمد خان احضار نمود، سردار فیض محمد خان به قطغن و بدخشان حمله نمود، میر جهاندار شاه، میر بدخشان و سلطان مراد پسر آتالیق، میر قندزیا قطغن را شکست داده، این دو قسمت را نیز متصرف گردید.

سردار عبدالرحمن خان طرف کابل حرکت کرد و امیر محمد افضل خان نیز سخت مریض بود و عبدالرحمن به واسطه مرض پدرش به بلخ نرفته در کابل توقف نمود. امیر شیرعلی خان که از موفقیت سردار فیض محمد خان اطلاع حاصل کرد با او مکاتبه نموده متفق شدند و امیر شیرعلی خان به اتفاق سردار فتح محمد خان و سردار محمد ابراهیم خان و سردار سکند خان و سردار یحیی خان و عده‌ای از اهل هرات و میمنه طرف بلخ حرکت کرده سردار فیض محمد خان نیز مقدمش را با احترام پذیرفت. امیر محمد افضل خان نیز سردار محمد یوسف خان را با عده‌ای جلو روانه نمود، مشارالیه در چایکار منتظر دشمن شد که اگر از این طرف حمله نماید دفاع کند. از طرف دیگر مرض وبا در کابل شیوع پیدا کرده و مرض امیر محمد افضل خان به سختی کشید که از جانب او مأیوس شدند، عبدالرحمن خان سردار محمد اعظم خان عموی خود را از جریان مطلع کرده، حرکتش را به کابل تقاضا نمود، مشارالیه سردار محمد سرور خان را به جای خود به حکومت قندهار منصوب [کرده] و خود طرف کابل حرکت نمود.

عبدالرحمن خان از نزدیک شدن امیر شیرعلی خان به کوهستان مطلع شده با قوای خود حرکت نمود، امیر شیرعلی خان در بازارک بود و عبدالرحمن خان در پنجشیر، روز بعد عبدالرحمن خان به قوای خصم حمله نموده و پس از کشش و کوشش سردار فیض محمد خان کشته شد و قوای امیر شیرعلی خان شکست خورده، هزیمت یافت. امیر شیرعلی خان بعد از این شکست به ترکستان و تخته پل مراجعت

← فرار می‌کرد عدهٔ او طرف خصم رفته جزء قوای خصم می‌شدند و اهمیت زیادی نمی‌دادند که تحت امر کی با کی جنگ می‌کردند و پنج دقیقه بعد در تحت امر کی هستند، استثناء در این مورد بیش از چند مرتبه واقع نشده.

نمود، عبدالرحمن خان جنازه فیض محمد خان را به کابل فرستاد، سردار محمد یوسف خان را با عده‌ای در کوهستان گذارده، خود به طرف کابل حرکت نمود، در این جنگ نیز تمام قوای دشمن به استثنای عدهٔ هرات و میمنه یا اسیر و یا به قشون عبدالرحمن خان ملحق شدند، سردار محمد اعظم خان نیز از غزنین به کابل رسید.

مرض امیر محمد افضل خان کار او را تمام کرد و در شب جمعه ماه جمادی الثانی ۱۲۸۴ در کابل وفات نمود.

پس از دفن مشارالیه روز جمعه سردارها و اعیان و سایر طبقات در مسجد جامع جمع شده، با سردار محمد اعظم خان بیعت کرده و او را به امارت برداشتند.

امارت سردار محمد اعظم خان

محمد اعظم خان پس از جلوس، سردار محمد اسمعیل، پسر سردار محمد امین خان را به حکومت هزاره‌جات منصوب و ژنرال سهراب را مأمور حفاظت باجگاه نمود و سردار عبدالرحمن خان که به واسطهٔ فتوحات اخیرش شهرتی پیدا کرده و مرد با عزم و با اراده‌ای هم بود مورد بغض و کینه قرار گرفت و بالاخره به تحریکات ملک شیر گل غلیجایی و نواب خان کوهستانی و صوفی خان بابانی و محمد اکبر خان غلیجایی و میر اکبر خان کوهستانی و میرجان عبدالخالق پسر احمد کشمیری و ملک جبار خان و نمّامی آنها، سردار محمد اعظم خان نسبت به عبدالرحمن خان سوء ظن حاصل کرده، او را مأمور ترکستان نمود.

عبدالرحمن که مایل نبود اجباراً حرکت کرده، در ترکستان دچار مشکلات شد؛ زیرا امیر شیرعلی خان بلوکات را به میرها آنجا فروخته و وجهی دریافت داشته بود و میرها نمی‌خواستند اطاعت نمایند و در نملک جمع شده آنجا را محکم نمودند عبدالرحمن خان قلعهٔ نملک را محاصره [کرده] و بالاخره با تلفات نسبتاً زیادی قلعه را متصرف شد و میر حکیم خان و [دیگر] میرها مطیع شده، سردار عبدالرحمن خان دختر میر حکیم خان را به حبالهٔ نکاح خود درآورد.

از کابل نیز تحریکاتی بر علیه عبدالرحمن خان در جریان بود و امیر محمد اعظم

خان روز به روز سوء ظنش تقویت می‌شد و بالاخره عبدالرحمن خان را مأمور تصرف میمنه نمود و دلیلش برای این عمل این بود که اگر شما به میمنه حمله ننمایید امیر شیرعلی خان از این طرف مطمئن شده، به سردار محمد عزیز خان و سردار عبدالرسول خان و سردار محمد سرور خان حکام فراه و پشت رود و قندهار حمله خواهد کرد و بالنتیجه طرف کابل آمده محل امارت در خطر خواهد افتاد عبدالرحمن خان معتقد نبود و عقیده داشت این عمل او را برای حمله به کابل زودتر تحریک کرده و چون اردوی ترکستان را از کابل دور خواهد دید از راه قندهار به کابل حمله خواهد کرد، ولی چون امیر محمد اعظم خان نسبت به مشارالیه سوء ظن داشت امر نمود که حتماً به میمنه حمله نماید.

عبدالرحمن خان طرف میمنه حرکت کرد و امیر شیرعلی خان هم پسرش سردار محمد یعقوب خان را از هرات روانه قندهار نمود. امیر محمد اعظم خان از این حرکت مطلع و به سردار محمد عزیز خان امر داد در کنار هیرمند بماند و صبر کند تا کمک به او برسد و چون به واسطه زیادی آب عبور ممکن نیست البته از کابل به مشارالیه کمک خواهد رسانید و سردار محمد اسمعیل خان را با عدۀ روانه نمود، ولی محمد یعقوب خان خود را به محمد عزیز خان رسانیده دست به یقه شدند و محمد یعقوب خان غلبه کرده سردار محمد عزیز خان و سردار محمد عمر خان را دستگیر [کرده] و به هرات فرستاده، حبس نمود.

عبدالرحمن خان قلعه میمنه را محاصره نمود و دومرتبه امیر محمد اعظم خان عدۀ از قشون او را برای مقابله با امیر شیرعلی خان احضار نمود، ولی عبدالرحمن خان اطاعت نکرد و میر میمنه در خود تاب مقاومت ندیده تسلیم شد.

سردار محمد یعقوب خان سردار فتح محمد خان را روانه قندهار نمود و سردار محمد سرور خان حاکم قندهار طرف غزنین فرار کرده فتح محمد خان قندهار را متصرف و متعاقبش سردار محمد یعقوب خان وارد قندهار شد.

امیر شیرعلی خان همین که از موقعیت پسرش مطلع شد سردار محمد ابراهیم خان پسر دیگرش را به حکومت هرات منصوب و خودش با سردار محمد اسلم خان و

سردار محمد حسین خان و سردار محمد عمر خان و سردار شیرعلی خان قندهاری، طرف قندهار حرکت نمودند. امیر محمد اعظم خان، سردار محمد شریف خان برادر ابوینی امیر شیرعلی خان را حبس کرده، مغلولاً به ترکستان فرستاد و سردار محمد یوسف خان را با عدهٔ روانه غزنین نمود. سردار شیرعلی خان جاغوری با عدهٔ خود پیش قراول قوای امیر محمد اعظم خان را در قلعه سفید محاصره نمود سیف‌الله خان و جلندر خان بارکزایی که محصور بودند به غزنین اطلا ع داده، سردار محمد یوسف خان و سردار محمد حسن خان حاکم غزنین به کمک رسیده، شیرعلی خان جاغوری شکست خورده، فرار نمود [و] محمد یوسف خان به جاغوری‌ها حمله کرده، به آنها غلبه نمود بعد به جماعت هزاره حمله کرده، دو هزار نفر از آنها را سر بریدند و جلندر خان را در قلعهٔ قراباغ گذارده، به غزنین مراجعت کردند.

امیر شیرعلی خان سردار محمد هاشم خان را به حکومت قندهار منصوب و طرف کابل حرکت نمود امیر محمد اعظم خان سردار شمس‌الدین را به حکومت کابل برقرار و خود عازم حرکت گردیده، مستوفی عبدالرزاق را پنجاه هزار روپیه جریمه کرده و محبوس نمود و سردار محمد اسمعیل خان را به کابل احضار [نموده] و طرف غزنین حرکت کرد.

سردار محمد اسمعیل خان با امیر شیرعلی خان مخفیانه مواضعه نموده بود و هر قدر امیر محمد اعظم خان او را احضار می‌کرد به عذر و بهانه، وقت می‌گذراند در این موقع سردار ذوالفقار خان و سردار صالح محمد خان برادران محمد اسمعیل خان نیز که حاکم کوهستان و جاریکار بودند با محمد اسمعیل خان همدست شده با امیر شیرعلی خان متفق شدند عبدالرحمن خان عدهٔ از قوای خود را به کمک امیر محمد اعظم خان فرستاد امیر شیرعلی خان و امیر محمد اعظم خان در محل کیچه با هم تلاقی نموده، در مقابل یکدیگر اردو زدند و علت اینکه امیر شیرعلی خان به مسامحه وقت می‌گذراند برای اجرای نقشه محمد اسمعیل خان بود.

محمد اسمعیل خان از راه کوهستان به کابل حمله نمود، بالا حصار را محاصره [کرده] و بعد از شش روز تصرف نمد و خانواده امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن

خان را از ارک بیرون کرد و سردار شمس‌الدین خان و ژنرال امرالله و علی عسکر خان و محمد رحیم خان با بکر خیل نیز دستگیر شده، محبوس گردیدند و محمد اسمعیل خان امارت امیر شیرعلی خان را اعلام و خطبه و سکه را به نام او اجرا نمود.

سقوط امیر محمد اعظم خان و امارت مجدد امیر شیرعلی خان

نقشه امیر شیرعلی خان کاملاً عملی شد و بدون جنگ کار محمد اعظم خان را تمام نمودند زیرا بعد از انتشار خبر سقوط کابل در سپاه امیر محمد اعظم خان تولید خوف شد و عدهٔ مهمی از دور او پراکنده شدند بقیه را هم امیر شیرعلی خان با خود همراه نمود و بالاخره در شب هشتم جمادی الاولی ۱۲۵۸ سپاه خود امیر محمد اعظم خان مشغول شلیک شده و امیر محمد اعظم خان شبانه، با سردار محمد یوسف خان فرار نموده، به وردک رفت و از آنجا به مزار شریف نزد سردار عبدالرحمن خان شتافت همراهان مشارالیه بعد از اطلاع از فرار او سردار محمد اسحق خان و ژنرال صالح محمد خان و کلنل محراب خان و ایشیک آقاسی محمد اکبر خان و برکت‌الله خان و سید عبدالخالق خان و سید عبدالله خان نیز فرار کرده و خود در ترکستان به مشارالیه رسانیدند و بقیه قوای او ضمیمه سپاه امیر شیرعلی خان شد سردار فتح خان به تعاقب محمد اعظم خان پرداخت ولی به او دست نیافت غلام محمد خان عدهٔ از کسان محمد اعظم خان را در بین راه دستگیر و به قتل رسانید. سردار محمد زمان خان و سردار احمد خان را با خود نزد امیر شیرعلی خان آورده مورد عفو واقع شدند امیر شیرعلی خان بعد از این موفقیت حرکت کرده وارد کابل شد.

عبدالرحمن خان ژنرال نصیر خان را از باجگاه خواسته و قوای خود را جمع آوری کرده، طرف بامیان حرکت کرد امیر شیرعلی خان عدهٔ را در بامیان گذارده بود که بعد از ورود امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان بدون جنگ فرار نمودند، اگرچه عبدالرحمن خان مایل بود عدهٔ امیر شیرعلی خان را تعاقب نماید، ولی بر طبق امر امیر محمد اعظم خان طرف غزنین حرکت کرد.

امیر شیرعلی خان سردار محمد اسلم خان را با عدهٔ روانه غور نمود و خود با بقیه

سپاه از کابل خارج شد در قلعه قاضی اردو زد. امیر محمد اعظم خان سردار محمد سرور خان پسر خودش را نزد سرفراز خان غلیجایی فرستاد و از آنها کمک خواست، ولی آنها کمکی نکردند خدای نظر خان حاکم غزنین نیز آنها را به شهر راه نداده قلعه غزنین را محکم نموده، به قلعه‌داری پرداخت. امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان ناچار کوچ نموده، در سر مقبره سلطان محمود غزنوی اردو زدند محمد سرور خان که خود را به تیزین رسانده، مورد تعقیب امیر شیرعلی خان قرار گرفت و محمد اسلم خان مأمور دستگیری او شد. در موقعی که محمد سرور خان در قلعه سرفراز خان غلیجایی بود محمد اسلم خان رسیده او را محاصره نمود و بالاخره از بیم اینکه دستگیر نشود فرار نمودند. محمد اسلم خان محل را غارت کرده به کوهستان مراجعت نمود و از آنجا خود را به غزنین رسانیده که با امیر شیرعلی خان به امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان حمله نمایند.

چند روز بعد عدهٔ از قوای عبدالرحمن خان که مأمور حمل آذوقه بودند دچار سپاه امیر شیرعلی خان شدند و چون نزدیک اردو بودند عبدالرحمن خان کمک فرستاده قوای امیر شیرعلی خان شکست خورده، فرار کردند امیر شیرعلی خان سردار فتح محمد خان را مأمور ترکستان نمود که خانهٔ عبدالرحمن و محل اتکاء و رسیدن کمک را برای او قطع نماید. عبدالرحمن خان مطلع شده شبانه نقاط مهم را تصرف و کمین نموده، صبح خیلی زود به سردار فتح محمد خان حمله نمود مشارالیه هنوز در خواب بود که صدای گلوله بیدارش کرد مشارالیه از این حمله ناگهانی تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و سپاهش هزیمت یافت. از طرف دیگر محمد علم خان که در بامیان بود مأمور ترکستان شد میرهای هزاره‌جات را با خود همراه [ساخته] و طرف بلخ حرکت نمود. سردار محمد اسحق خان و ناظر حیدر خان برای جلوگیری او حرکت نمودند در تاشقرغان روبرو شده جنگ شروع شد. در بین زد و خورد، مثل همیشه قوای سردار محمد اسحق خان به محمد علم خان متصل شدند و سردار محمد اسحق خان به طرف تخته پل فرار نموده و به بخارا رفت. پسرهای خدای نظر خان وردکی که در تخته پل در حبس عبدالرحمن خان بودند خود را خلاص کرده و ناظر

حیدر خان را دستگیر [نموده] و به قتل، ترسانیدند و ناظرجان داد خان مطلع شده به آنها تاخته و آنها را مقتول ساخت و محمد علم خان به تخته پل رسیده، آنجا رامتصرف و تمام ترکستان افغان را تصرف کردند.

شکست امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان و فرار آنها به ایران و ترکستان

پس از واقعه مذکور امیر محمد اعظم به خیال اینکه راه آذوقه را به امیر شیرعلی خان ببندد امر نمود به قلعهٔ زنه خان حمله نمایند علیهذا عبدالرحمن خان و قوای او به قلعه زنه خان حمله نمودند اهل قلعه تسلیم شده، بعد از زد و خورد مختصری شب رسید و این عده در زمستان وسط صحرا و برف ماندند ژنرال نصیر خان سرکرده این عده از شدت سرما به آشامیدن مشروب مشغول [گشته] و از خود بی‌خبر شد قوای امیر شیرعلی خان در نزدیکی مطلع شده، علی الصباح امیر شیرعلی خان از منزل شش‌گاو به [طرف] قلعه زنه خان حرکت [کرد] و هنوز ژنرال نصیر خان در خماری شب دوشین بود که اسلحهٔ او را متصرف [شد] و قوایش رو به فرار نهادند. عبدالرحمن خان که خود را به محل محاربه می‌خواست برساند در بین راه از قضیه مطلع شده، با چهل سوار رو به فرار نهاد. سوارهای امیر شیرعلی خان به تعاقب عبدالرحمن خان پرداختند و مقداری از راه، خود عبدالرحمن خان بین آنها اسب می‌تاخت و او را نمی‌شناختند تا خود را در محل مناسبی از آنها جدا کرده، مخفی شد. امیر محمد اعظم خان که از واقعه فرار سوارها و همراهانش مطلع شد خود نیز فرار نمود و عبدالرحمن خان هم خود را به عمو رسانیده، متفقاً فرار کردند تمام مهمات و اسلحه و بنه و چهل صندوق پول طلای مشارالیه به دست امیر شیرعلی خان افتاد. فراریها خود را به زرمت رسانیده سردار محمد یوسف خان عصمت‌الله خان را نزد امیر شیرعلی خان شفیع قرار داده و بالاخره در منزل حیدر خیل با امیر شیرعلی خان ملاقات و مورد عفو واقع شد. ژنرال نصیر خان می‌دانست اگر به دست امیر شیرعلی خان بیفتد کشته خواهد شد. علیهذا به تعقیب عبدالرحمن خان تاخت که خود را به آنها برساند.

مشارالیهم نیز خود را به قلعهٔ مردم وزیری رساندند و از آنجا به علاقه کارگر رفته و از آنجا به نوشکی و بعد به چاهه کی و بالاخره خود را به سیستان رسانیدند.

محمد سرور خان و ژنرال علی عسکر خان نیز خود را به امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان رسانیده و همراهان آنها از قبیل عبدالرحمن خان و پروانه خان و سردار عبدالله خان و جان محمد خان و فرامرز خان و سید مؤمن خان و محمد بشیر خان و احمد خان رساله‌دار و محمدالله خان رساله‌دار و حیدر خان توخی و میرعلم و نجیب‌الله خان و دیگران نیز همه سلامت رسیده بودند، در بین راه به آنها خیلی زحمت وارد شده چون از بیراهه حرکت کردند دچار سختی و مشقت شده و بعضی جاها مجبور به زد و خورد شدند و نیز مأمورین انگلیسی آنها را به خاک هندوستان دعوت نمودند. ولی امیر محمد اعظم خان به واسطهٔ صدماتی که در راولپندی از انگلیس‌ها خورده و بی‌اعتناییهایی که دیده بود به خاک هندوستان نرفتند و از راه ایران عاز ترکستان و تهران شدند و در موقع رسیدن به سرحدات ایران از طرف امیر علم خان، امیر قاین عدهٔ سوار به استقبال آنها فرستاده شد.

امیر شیرعلی خان در اواخر رمضان ۱۲۸۵ به کار امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان خاتمه داده، طرف کابل حرکت کرد و عید فطر وارد کابل شد و به مقر حکومت جلوس نمود. ناظر جهانداد خان که پسرهای خدای نظر خان وردکی را در مقابل قتل ناظر حیدر خان کشته بود به دست محمد علم خان دستگیر و در کابل محبوس بود امیر شیرعلی خان به خدای نظر خان وردکی سپرد و مشارالیه برای قصاص پسرهای خود او را مقتول نمود.

از طرف انگلیس‌ها دوازده هزار قبضه تفنگ و دوازده لک، معادل یک میلیون و دویست هزار روپیه که مطابق قرار سابق فرستاده بودند به جلال آباد رسیده بود به کابل حمل نمودند و چون بعد از فرار امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان امارت تقریباً بر امیر شیرعلی خان مسلم گردیده بود علیهذا انگلیس‌ها لازم دانستند که مشارالیه را نیز در قید و اسارت سابقین وارد نموده و این حلقهٔ عبودیت را به گردن او نیز محکم و استوار نمایند. برای اجرای این خیال نایب السلطنهٔ هندوستان مراسلهٔ

نوشته مشارالیه را به انباله دعوت نمود [و] امیر شیرعلی خان نیز [این دعوت نامه را] پذیرفته، عازم حرکت شد.

امیر محمد اعظم خان و امیر عبدالرحمن خان در ایران

امیر محمد اعظم خان و امیر عبدالرحمن خان را در ایران خیلی محترمانه پذیرفتند به‌طوری که امیر عبدالرحمن خان در تاریخ خود ذکر می‌کند امیر علم خان امیر قاین به واردین خیلی محبت کرده، بعد از پذیرایی چند دستگاه چادر و مبلغی وجه برای مخارج راه آنها به اصرار به مشارالیهم داده و از تمام همراهان آنها پذیرایی گرم و صمیمانه و محترمانه نموده، روانه بیرجند می‌شوند و در پنجم محرم سنه ۱۲۸۶ وارد بیرجند شدند.

در بیرجند نیز از این مهمانان پذیرایی مجللی نموده، مخصوصاً خانم والده امیر علم خان مهمانی مفصل و باشکوهی از آنها می‌نماید و امیر علی اکبر خان و امیر محمد اسمعیل خان پسران امیر علم خان آنها را با اعزاز و اکرام، روز دوازدهم محرم روانه مشهد می‌نمایند. امیر محمد اعظم خان در بین راه مریض شده و با زحمتی به تربت حیدریه وارد می‌شوند و در آنجا حاجی حسنعلی تاجر نسبت به آنها خیلی همراهی می‌کند و تقریباً یک ماه تمام مخارج این عده را که بیش از دویست نفر بودند متحمل شده و هفت یا هشت هزار تومان به آنها وجه نقد داده و امیر عبدالرحمن خان در تاریخ خود می‌نویسد: تا زنده باشم نمی‌توانم کاملاً تلافی مهربانیهای او را بکنم. پس از یک ماه توقف در تربت حیدریه طرف مشهد حرکت کرده از طرف فرمانفرمای ایالت خراسان مستقبلین با کالسکه‌های چهار اسبه و دو اسبه با زین و یراق مرصع و سوارهای دولتی و امنای آستانهٔ مقدسهٔ رضوی آنها را با کمال تجلیل به مشهد وارد کرده، موقع ورود به شهر پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه با موزیک احترامات نظامی به عمل آورده و آنها را در عمارت دولتی منزل دادند.

شاهزاده حمزه [و] میرزا حشمت‌الدوله موقع ورود آنها در سرحد با تراکمه مشغول جنگ بوده است و بعد از آمدن آنها به مشهد مراجعت کرده، میهمانان سه روز

از طرف آستانه پذیرایی شدند. کسان والی خراسان تا ورودش از آقایان میهمانیهای لازم نموده و حشمت الدوله بعد از ورود از آنها دیدن نموده، دبیر الملک متولی باشی نیز از آنها میهمانی مجللی می‌نماید. بعد به مشورت امیر محمد اعظم خان، عبدالرحمن خان از فرمانفرمای خراسان تقاضا می‌نماید که از شاهنشاه ایران بخواهند که مشارالیه و کسانش از راه دره جز به ترکستان بروند. از طرف والی خراسان و دبیر الملک متولی باشی مراتب به تهران، عرض می‌شود. ناصرالدین شاه آنها را به تهران دعوت می‌نماید عبدالرحمن خان با کمال نزاکت و ادب این دعوت را رد کرده و اظهار می‌کند اگر از تهران مراجعت و به ترکستان بروم مثل این است که دولت شاهنشاهی ایران به من کمک و مساعدت نفرموده‌اند علیهذا اجازه می‌خواهم که فعلاً به ترکستان بروم. بعد از چند روز دبیر الملک با عبدالرحمن خان ملاقات نموده، از طرف ناصرالدین شاه اظهار می‌کند که در هر صورت شما فرزند من هستید و ایران خانه شما خواهد بود هر طور که میل دارید رفتار کنید. نقشه آنها این بود که دولت ایران و دولت روس را به کمک خود جلب نمایند و به همین جهت عبدالرحمن خان با امیر محمد اعظم خان وداع نموده و طرف دره جز حرکت نمود. از طرف دولت ایران یک صاحب منصب و ده سوار و سفارش نامهٔ به الهیار خان حاکم دره جز نوشته به ایشان دادند بعد از شش روز به دره جز رسیدند. اللهیار خان با هزار سوار از عبدالرحمن خان استقبال نموده و یک ماه از او پذیرایی کرده است و برای اینکه عبدالرحمن خان و کسانش سلامت عبور نمایند یک قافله ترکمن را با هزار شتر گرو نگاهداشته و آذربک سردار و عزیز سردار و ارتلق سردار را تا اورگنج با عبدالرحمن خان روانه می‌نماید و خود با اللهیار خان با یکهزار و پانصد سوار تا ابیورد، از عبدالرحمن خان مشایعت نموده، با هم وداع کرده اللهیار خان مراجعت و آنها عازم کنار تجن شدند.

انگلیس‌ها و امیر شیرعلی خان

به‌طوری که سابقاً ذکر شد انگلیس‌ها امیر شیرعلی خان را در انباله دعوت نمودند

امیر شیرعلی خان به اتفاق سردار خان سر عسکر و سید نور محمد شاه خان و ناظر حسینعلی خان و صفدر علی خان و ایشیک آقاسی شیردل خان و میرزا محمد حسن خان و خوشدل خان پسر ایشیک آقاسی شیردل خان و غیره طرف هندوستان حرکت کرد [و] در انباله استقبالی از مشارالیه شد و با فرمانفرمای هندوستان لرد ارل میو جلسه‌ای تشکیل دادند. از انگلیس‌ها لاردینپر و مکلوت وستین کارت حضور داشتند. انگلیس‌ها تعهد عهود سابق را می‌خواستند به علاوه اینکه سه نفر از مأمورین انگلستان در کابل و قندهار و هرات اقامت نمایند و علت هم این بود که از تصرف ترکستان و نزدیک شدن دولت روس به خیوه و بخارا خیلی نگران بودند و می‌ترسیدند روس‌ها با افغان‌ها ساخته و یا در افغانستان تحریکاتی بکنند و از این جهت می‌خواستند از افغان‌ها اطمینان حاصل [نموده] و آنها را آنقدر تقویت نمایند که در صورت حمله ناگهانی روس‌ها، افغان‌ها بتوانند مقاومت نمایند تا انگلیس‌ها تجهیزات خود را مهیا و خود را برای مخاصمه حاضر کنند و مطمئن شوند که افغان‌ها تا حدی از روس‌ها جلوگیری می‌نمایند و از رفتن عبدالرحمن خان در تاشکند نیز متزلزل بودند. در هر حال برای انجام این ارم وعدهٔ پرداخت وجه و دادن تفنگ و توپ و قورخانه نمودند. امیر شیرعلی خان موقع را مغتنم شمرده، چانه می‌زد که وجه بیشتر دریافت نماید و بالاخره ولیعهدی شاهزاده عبدالله پسر هفت ساله خود را مایل بود انگلیس‌ها رسمیت بدهند تا امارت در خانواده او باقی بماند.

امیر شیرعلی خان مایل بود وجه مهمی دریافت دارد و چنانکه تقاضا کرد مالیات پنج سال افغانستان را یک مرتبه انگلیس‌ها بپردازند که او رعایای افغان را تا پنج سال از ادای مالیات معاف دارد، ولی انگلیس‌ها نپذیرفتند. بالاخره قرارداد صلح منجر به پرداخت سالی دوازده لک، معادل یک میلیون و دویست هزار روپیه هندی گردید. در باب اسلحه نیز پس از مذاکرات انگلیس‌ها دوازده هزار قبضه تفنگ و شش عراده توپ کوهستانی و شش عراده توپ صحرایی تعهد نمودند با قورخانه کافی تحویل نمایند و نیز ولیعهدی شاهزاده عبدالله را، رسمیت داده در عهدنامه ذکر نمودند و نمایندهٔ انگلیس در کابل نیز قرار شد اقامتش موقتی باشد.

پس از انجام این امر و پذیراییهای لازم، امیر شیرعلی خان به افغانستان مراجعت نمود.

سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان که سبب فتح کابل شد و در واقع ضربت اساسی را او به امیر محمد اعظم خان و امیر عبدالرحمن خان وارد آورد و در ۱۲۸۵ امارت امیر شیرعلی خان را محقق و محکم نمود منتظر شرکت در حکومت و مساعدتهای زیاد و اشتغالات مهمی بود و رفتار هر دوی اینها غیر منتظره بود زیرا امیر شیرعلی خان قاتل پدر محمد اسمعیل خان بود و امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان در واقع در قصاص قتل پدر مشارالیه کوشیده و امیر شیرعلی خان را خلع نمودند ولی با این مساعدت که اخلاقاً بایستی محمد اسمعیل خان مرهون عمو و عموزاده باشد طبق همان اخلاق افاغنه و روحیات نفع پرستی آنها با امیر شیرعلی خان متحد شده عمو و عموزاده را از بین برد و نتیجه هم مطابق عملش گرفت زیرا بالاخره امیر شیرعلی خان به هندوستان تبعیدش کرد و شرح و تفصیل این موضوع فقط برای شناختن روحیات افاغنه کافی است.

امیر شیرعلی خان نیز عملش کمتر از محمد اسمعیل خان نبود زیرا برادرزاده‌ای که خود قاتل پدرش بود در تنگنای عمل موجب استخلاص و نجات او شده و در واقع وسیله اصلی موفقیت او را فراهم نموده و شایسته این بود که عملیات سابق خود را جبران [نماید] و این کمک محمد اسمعیل خان را اجر و جزای قابلی بدهد، ولی مدتی او را بلاتکلیف گذارده و بعد او را به حکومت ترکستان نامزد و از آن هم پشیمان شده عدول نمود و این امر موجب شد که سردار محمد اسمعیل خان بر علیه امیر شیرعلی خان اقدام نماید. علیهذا در قلعهٔ مادر وزیر، واقع در چهاردهی با قوای خود اقامت کرده شروع به شرارت و مخالفت نمود. بالاخره بختیار خان سفیر انگلیس را وسیله صلح قرار داده، بختیار خان او را به کابل رجعت داد.

محمد اسمعیل خان بعد از مراجعت، انتظار نفی و حکومتی داشت چون دید باز هم وعده‌ها مثل همیشه کذب بوده، چنداول را محکم کرده شروع به شرارت و یاغیگری نمود. امیر شیرعلی خان کوه شیردروازه را سنگر کرده حاضر حمله و

کوبیدن چنداول[1] گردید. قزلباش‌ها که بی‌جهت گرفتار همچو بلیه شده بودند از اقدامات امیر شیرعلی خان جلوگیری کرده متعهد شدند که سردار محمد اسمعیل خان را تحویل دهند به شرط اینکه جانش در امان باشد. علیهذا ناظر حسین علی خان و برادرش صفدر علی خان مشارالیه را گرفته با خود به بالا حصار برده در آنجا محبوس کردند و امیر شیرعلی خان محمد اسمعیل خان را مغلولاً به‌وسیلهٔ ایشیک آقاسی شیردل خان به هندوستان تبعید نمود.

سردار محمد اسمعیل خان از هندوستان فرار کرده از راه صوات خود را به بدخشان و از آنجا به بلخ رسانید، ولی موفق به جمع آوری سپاه نشده و اجباراً به کابل آمده، به امیر شیرعلی خان پناهنده گردید. امیر شیرعلی خان مجدداً او را به هندوستان تبعید و انگلیس‌ها در لاهور او را نگاه داشته و در آنجا بود تا در کمال بدبختی و عدم بضاعت جان سپرد و نتیجه عملیات خود و مساعدت با امیر شیرعلی خان و مخالفت با کسانی که با او مساعدت کرده بودند به‌دست آورد.

بر طبق تقاضای سردار محمد یعقوب خان سردار محمد ابراهیم خان از حکومت هرات معزوم و سردار فتح خان به حکومت هرات منصوب گردید و به واسطه ولیعهدی شاهزاده عبدالله سردار محمد یعقوب خان از پدرش رنجیده و مترصد بود که بر علیه پدرش قیام نماید. امیر شیرعلی خان از قضیه مطلع و تمام ابواب‌جمعی یعقوب خان را از او گرفته تمام شؤنات و حیثیات او را سلب نمود و این عمل بر کینه و حسد او افزوده و بالاخره منجر به یاغیگری و قیام بر علیه پدرش گردید.

امیر شیرعلی خان حکومت قندهار را به سردار شیرعلی خان قندهاری واگذار [کرده] و در تپهٔ بی‌بی ماهرو، شهر جدیدی بنا نهاد و این شهر را شیرپور نام نهاد و دو هزار جریب زمین برای ابنیه این شهر اختصاص داد و قلعهٔ محکمی برای اطراف شهر در نظر گرفت.

۱- چنداول در کابل محل قزلباش‌ها و جماعت شیعه است.

عبدالرحمن خان در ترکستان روس

عبدالرحمن خان پس از وداع با الله یار خان تمام شب را به طی طریق مشغول بوده فردای آن شب به کنار تجن رسیدند و از آنجا به اورگنج و از آنجا به طرف خیوه حرکت کردند و در راه به‌واسطهٔ عدم شناسایی به‌سختی دچار شده از گرما و بی‌آبی قریب به هلاکت بودند و در هر حال نجات پیدار کرده، وارد خیوه شدند از طرف خان خیوه خیلی محترمانه پذیرایی شد و از آنجا به طرف قره کول حرکت نمودند (در این موقع روس‌ها بخارا را متصرف شده بودند) و از آنجا وارد بخارا شده، امیر بخارا عبدالرحمن خان را به قلعه حصار، احضار می‌نماید (امیر عبدالرحمن خان در تاریخ خود می‌نویسد، در تپه‌ای که محل چادرهای امیر بخارا بود روز قبل هزار نفر اسرای قلعه حصار را در این نقطه سر بریده و خیلی تنقید می‌کند که چرا امیر بخارا این مردم بیگناه را سربریده و امیر بخارا را از خدا غافل و نامسلمان معرفی کرده و حتی می‌نویسد برای این بی‌گناهان گریستم «تاج التواریخ ص ۱۳۰». در حالی که خود عبدالرحمن در حکومتش در تخته پل پنجاه نفر را جلوی توپ بست و استخوانهای آنها را جلو سگها ریخته و در امارتش صدها و هزارها مردم بیگناه را با شکنجهٔ عجیبی به قتل رسانید و مخصوصاً از جماعت شیعه عده کثیری را کشت و شرح خونریزیهای فجیع و سفاکی او عنقریب بیاید. ولی در موقع ارتکاب این قتلها موضوع امیر بخارا را در هر حال فراموش کرده و خود از خدا غافل نبوده)، عبدالرحمن خان بعد از ملاقات امیر بخارا به سمرقند می‌رود و از آنجا بر طبق تقاضای والی ترکستان عازم تاشکند شد در تاشکند حکومت روس از مشارالیه پذیرایی کرده و خیلی مهربانی نمودند و حتی به پطرزبورغ دعوت شد، ولی دعوت عملی نگردید و بعد به سمرقند مراجعت کرده و در یکی از باغهای دولتی منزل نمود و ژنرال ابراموف از او پذیرایی نمود و از طرف دولت روس ماهیانه یکهزار و دویست و پنجاه منات، معاش تعیین گردید. همراهان عبدالرحمن خان به مرور یکی بعد از دیگری به افغانستان مراجعت کردند فقط نوکرها و بعضی از بستگان نزدیکش نزد او اقامت نموده و مراجعت نکردند. روس‌ها در این تاریخ با امیر شیرعلی خان مراوداتی پیدا کردند و امیر

شیرعلی خان نیز از ترس اینکه مبادا عبدالرحمن خان با قشون روس مراجعت نماید مراوده و دوستی آنها را برای خود مغتنم شمرده و استقبال نمود. عبدالرحمن خان نیز دانسته بود که دولت ایران آن روز قادر به مخاصمه و مخالفت با دولت انگلیس نیست به این جهت به ترکستان روس رفت که شاید به وسیلهٔ روس‌ها به امارت رسیده و در مقابل دولت مقتدری مثل انگلستان دولت روس را وارد میدان افغانستان نماید. ولی یک اشتباه کرده بود که نمی‌دانست دول قوی هیچ وقت برای نفع دولت ضعیف اقدامی نمی‌نمایند مگر منافع خودشان را در نظر بگیرند و البته دولت روس هم آلت اجرای منویات افاغنه نمی‌شود. اگر با افاغنه بخواهد مساعدتی بکند برای اجرای نقشه و خیالات خودشان خواهد بود چنانچه با افتتاح مراوده و موافقت با امیر شیرعلی خان گذشته از اینکه به اظهارات عبدالرحمن خان وقعی نگذاردند حتی مطابق میل و ارادهٔ امیر شیرعلی خان او را محترمانه و محرمانه تحت مراقبت هم قرار دادند چنانکه شرح آن بیاید.

امیر محمد اعظم خان چندی در مشهد اقامت نمود و در اواخر سال ۱۲۸۶ عازم تهران شد و چون مریض بود در شاهرود مرض او شدت کرده و در سن پنجاه سالگی وفات کرده و در بسطام سرمقبره بایزید بسطامی مدفون گردید.

یاغی شدن سردار محمد یعقوب خان

سردار محمد یعقوب خان که سابقاً رنجش و تکدّر او را نوشته بودیم در سنه ۱۲۸۷ بعضی از مستخدمین و کسان خود را به سر مقبرهٔ بابرشاه فرستاده خود به عنوان شکار با عده سواری که داشت فرار نموده از غزنین و قلات عاز قندهار شد و شرحی به پدرش نوشت که اهالی کابل با من برای دستگیری شما موافقت نمودند، ولی من برای رعایت احترام پدری اقدام نکردم. بیجهت متعرض من نشوید که منجر به خونریزی خواهد شد. امیر شیرعلی خان اختر محمد خان و شاه محمد خان را به عجله به قندهار و هرات فرستاده حکام آنجا را مطلع نمود که از اقدامات او جلوگیری نمایند و سردار یحیی خان برادر زن سردار محمد یعقوب خان را با سردار زکریا خان

و شاه مرد خان به تعاقب او فرستاد. مشارالیهم به محمد یعقوب خان دست نیافته، مراجعت نمودند. مشارالیه طرف غزنین تاخت در آنجا خدای نظر خان وردکی با گلوله از او پذیرایی نموده، به شهر راهش نداد او هم چند اسب غارت کرده، طرف قلعه قلات رفت حاکم آنجا نیز [از] حاکم غزنین پیروی کرده، با گلوله از او جلوگیری کرد. محمد یعقوب خان در بین راه کلنل محمد کبیر خان اچکزایی را با خود همراه نموده، فوج او که به کابل احضار شده بود با خود برداشته به طرف قندهار حرکت نمود و چون شرارت و عدم آسایش یکی از صفات برجسته افاغنه است جمعی دور او جمع شده و به اتفاق ایشیک آقاسی عطاءالله خان و عبدالظاهر خان بارکزایی و آخوندزاده، شهاب‌الدین خان و سردار شاه پسند خان ملک دین‌زایی و ایشیک آقاسی عطا محمد خان برادرزاده ایشیک آقاسی شیردل خان و آقاجان قزلباش معروف به میرآخور و بهادر خان خواهرزاده ناظر نعیم خان و غیره عازم قندهار گردیدند. سردار شیرعلی خان حاکم قندهار قلعه شهر را برای مدافعه محکم نموده منتظر ورود محمد یعقوب خان بود. این جمعیت که دور محمد یعقوب خان جمع شده بودند تمام طوایف درانی را اغوا کرده و مزاج افاغنه هم همیشه برای شرارت مستعد است علیهذا سردار محمد هاشم خان پسر سردار محمد شریف خان نیز به محمد یعقوب خان پیوست و موجبات قوت او را فراهم کردند.

امیر شیرعلی خان به اهمیت قضیه متوجه شده، سپهسالار فرامرز خان را از ترکستان و سردار محمد اسلم خان را از خوست احضار [نمود] و پس از ورود آنها قوای کافی به طرف قندهار حرکت داد. مورخین افغانستان عدهٔ این قوا را هیجده فوج پیاده و ده فوج سوار و چهل عراده توپ و سه هزار سوار رکابی می‌نویسند، ولی مقرون به صحت نیست زیرا گذشته از اینکه تحریرات و اظهارات افاغنه همیشه اغراق آمیز و از صحت عاری است این مقدار قوا و تنظیمات قشونی در آن تاریخ برای امیر افغانستان میسر نبوده، چنانکه می‌نویسند محمد یعقوب خان به چهل هزار نفر در مقابل این عده که اکثراً سی و یک هزار نفر می‌شود تاب مقاومت نیاورده و قدر مسلم این است که عده سپاه را مورخین افغانستان همیشه عاری از صحت ذکر می‌کنند و چون ما

نمی‌توانستیم عدهٔ صحیح قوای افاغنه را در جنگ به‌دست آورده و از روی سند ذکر نماییم همیشه از تعیین عده سپاه خودداری کرده و فقط به ذکر عدهٔ یا قوهٔ قناعت ورزیدیم.

در دو کیلومتری قلات سردار محمد یعقوب خان با سپهسالار فرامز خان و سردار محمد اسلم خان روبرو شدند و جنگ شروع شد در نتیجه محمد یعقوب خان شکست خورده، به طرف کرشک رفت و در آنجا نیز راهش نداده ناچار به طرف سیستان رفته و از آنجا وارد انار دهره شد. سردار میر افضل خان حاکم فراه او را متقاعد نمود که با پدرش صلح نموده، حکومت هرات به او تفویض شود.

سپهسالار فرامرز خان بعد از شکست محمد یعقوب خان طرف قندهار حرکت کرده و از آنجا بطرف فراه او را تعاقب نمود سردار میر افضل خان نتوانست سپهسالار فرامرز خان را با قرارداد خودش با محمد یعقوب خان موافق نماید علیهذا مأیوسانه رجعت نمود و قوای فرامرز خان محمد یعقوب را تعاقب کردند. مشارالیه مجدداً داخل خاک سیستان شد و سپهسالار فرامرز خان به قندهار مراجعت کرد و از آنجا از راه قائنات وراد غوریان شد باز عده‌ای دور او جمع شدند. سپهسالار فرامرز خان به تعاقب او عازم هرات شد و در اسفزار بر حسب امر امیر شیرعلی خان تا ورود مشارالیه توقف نمود سردار فتح محمد خان پسرش سردار محمد عزیز خان را با عده‌ی برای دفع او به غوریان فرستاد و در در نتیجه جنگی که واقع شد قوای محمد عزیز خان به محمد یعقوب خان تسلیم شده، سردار محمد عزیز خان فرار نموده، سردار محمد یعقوب خان به هرات تاخته شهر را محاصره نمود، سردار فتح محمد خان به قلعه‌داری پرداخت. اهالی شهر به واسطهٔ سابقه‌ای که در حکومت محمد یعقوب خان با او داشته مساعدت کرده محمد یعقوب خان فاتح شد و سردار فتح محمد خان و سردار محمد عزیز خان پسرش هر دو کشته شدند.

در بیست و شش ماه صفر ۱۲۸۷ سردار محمد اسلم خان در اسفزار به سپهسالار فرامرز خان ملحق شده و متعاقباً [در] ۲۷ صفر، ژنرال خواجه فقیر خان نیز با جمعیت دیگری به آنها پیوست و منتظر ورود امیر شیرعلی خان شدند. از آن طرف سردار

محمد یعقوب خان با قوای خود برای دفع قشون پدرش از هرات حرکت نمود. سپهسالار فرامرز خان سردار خان سرعسکر را با ژنرال فتحعلی شاه خان با عده‌ای برای مقابلهٔ با محمد یعقوب خان اعزام داشت، طرفین تلاقی کرده جنگ شروع شده و در نتیجه سردار خان و فتحعلی شاه خان پمقانی هر دو کشته شدند بقیه قوای آنها با نعش سرکرده‌هایشان مراجعت نمودند.

سردار محمد یعقوب خان مراسله‌ای به سپهسالار فرامرز خان نوشت که من قرآن را نزد پدرم شفیع قرار داده و از پدرم سه تقاضا کردم، اول اینکه من را عفو فرموده به حضور خود احضارم نمایند یا حکومت هرات را به من محول فرمایند و یا اینکه جلای وطن کرده از افغانستان خارج شوم. فرامرز خان عین مراسلهٔ او را که به توسط سید آقا و سید احمد هراتی نوشته برای امیر شیرعلی خان فرستاد و بر طبق جواب امیر شیرعلی خان به مشارالیه جواب دادند که اگر در این استدعای خود صدیق هستی سردار محمد ایوب خان را در هرات گذاشته و خودت عازم اردو گردیده، بعد روانه کابل شوید و یا محمد ایوب خان را به گرو بفرستید به اردو و بعد خودتان عازم کابل شوید و اجازه بدهید اردو به هرات آمده و بر طبق قرآنی که مهر کرده‌اید طرفین محاربه ننماییم. محمد یعقوب خان تا ۲۴ ربیع الاول به دفع الوقت گذرانید و بعد سردار محمد سرور خان پسر سردار محمد اعظم خان [را] که بعد از مرگ پدرش به هرات آمده و به مشارالیه پناهنده شده بود دستگیر کرده و به خیال اینکه امیر شیرعلی خان از این عمل خوشوقت خواهد شد مغولاً نزد امیر شیرعلی خان فرستاد.

نظر به اینکه ریاست اردوی کابل با سپهسالار فرامرز خان بود و محمد اسلم خان تحت امر مشارالیه بود حسد ورزیده و بر طبق امر مشارالیه شب جمعه ۲۷ ربیع الاول ۱۲۸۷ در موقعی که سپهسالار فرامرز خان در چادر خود بوده او را با گلوله مقتول ساختند و او همین قدر توانست بگوید: محمد اسلم خان قاتل است و جان سپرد. کسان او سردار محمد اسلم خان و سردار محمد قاسم خان برادرش را توقیف و تحت الحفظ به کابل فرستادند و سردار محمد علم خان پسر سردار محمد سعید خان را به جای سپهسالار فرامرز خان و ژنرال خواجه فقیر خان را به جای محمد اسلم خان

معین کردند. خبر مذکور در ده مزنک به امیر شیرعلی خان رسید و نایب سالار حسنعلی خان را مأمور نمود سردار محمد حسین خان و سردار محمد اسلم خان را توقیف و حبس نمودند. سردار محمد حسن خان برادر دیگر سردار محمد اسلم خان برای اینکه امیر شیرعلی خان از او مطمئن شده و مورد رحمت واقع شود با سردار محمد قاسم خان برادر دیگرشان که در حبس بوده سازش کرده و وارد محبس شده دو برادر خود سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسین خان را به قتل رسانیدند (اگر کسی بخواهد درجه شقاوت و نفع پرستی و بی‌وجدانی و سفاکی افاغنه را بدانند ازاین صفحه تاریخ شهادت طلبند که یک برادر برای خوش آمد یا جلب نفع از دیگری دو برادر خود را به دست خود به قتل می‌رساند). ما ایرانی‌ها باید از تاریخ گذشته افغانستان برای آتیه خودمان عبرت گرفته تجربه حاصل کنیم و بدانیم کسانی که به ما می‌گویند برادران ایرانی، همان نژاد و نسل سردار محمد حسن خان‌ها هستند و ما نباید هیچ وقت به اظهارات افاغنه وقعی گذارده و به هیچ وجه نباید اطمینان حاصل کنیم که هر دقیقه موقع به‌دست بیاورند با ما همان معامله [را] خواهند کرد. علیهذا ایرانی باید در مقابل افاغنه فقط تهیه قوه کرده و هر وقت و هر موقع با سرنیزه خود را حفظ نماید و بداند که افاغنه نه قول دارند و نه فعل و در شرارت و سفاکی نیز از هیچ عمل زشتی چنانکه گفته شد ابا و امتناع ندارند. پس ما باید مراقب بوده و از گذشته عبرت گرفته آتیهٔ خودمان را طبق تجربیات گذشته تنظیم نماییم.

محمد یعقوب خان از ادمه مخالفت نتیجه نگرفته مصمم شد که به کابل رفته به پدرش تسلیم شود علیهذا سردار محمد ایوب خان را در هرات گذارده خود روانه کابل شده استدعای عفو نمود امیر شیرعلی خان او را عفو نموده و حکومت هرات را به او داد، ولی مشروط به اینکه ایشیک آقاسی عطا محمد خان و سردار شاپسند خان بارکزایی و ایشیک آقاسی عطاءالله خان و بهادر خان و غیره را که محرک این فتنه بوده‌اند روانه کابل نماید سردار محمد یعقوب خان به امیر آخور احمد خان که نایب مشارالیه تعیین شده بود روانه هرات گردید قوای اعزامی امیر شیرعلی خان نیز[۴] از اسفزار حرکت کرده وارد هرات شدند و محمد یعقوب خان بعد از ورود به هرات

اشخاص فوق را به استثنای ایشیک آقاسی عطا محمد خان روانه کابل کرد و توقف او را در هرات از پدرش استدعا نمود و مورد قبول واقع شد.

ولایتعهد شاهزاده عبدالله و محبوس شدن محمد یعقوب خان

امیر شیرعلی خان مایل بود که شاهزاده عبدالله را رسماً به ولایت عهد معرفی نماید علیهذا در ظاهر رؤسای قبایل و طوایف را خواسته از قبیل سردار شیرعلی خان قندهاری و عصمت‌الله خان و ارسلاح خان غلیجایی و مستوفی حبیب‌الله خان وردک و حسینعلی خان نایب سالار و میرزا محمد حسن خان، و با آنها مشورت نمود آنها چون میل او را می‌دانستند همه موافقت با شاهزاده عبدالله نمودند و در روز عید فطر ۱۲۸۸ بعد از نماز عید خطبه خوانده و بعد از اسم امیر شیرعلی خان اسم شاهزاده عبدالله را ذکر کرده و او را به ولایتعهد معرفی نمودند و بیست و دوم شوال امر کرد در سایر شهرها نیز چراغان کردند و مجلس جشن و سرور مهیا نمودند. سردار محمد یعقوب خان که پسر بزرگ بود و خود را احق به ولایتعهد می‌دانست در هرات جشن نگرفت و آن دستور را اجرا نکرد و این عمل موجب رنجش جدید امیر شیرعلی خان شد. علیهذا ایشیک آقاسی شیردل خان را مأمور نمود که مشارالیه را به کابل بیاورد، ولی محمد یعقوب خان نپذیرفت و تقاضا کرد عصمت‌الله خان و ارسلاح خان بیایند و تعهد نمایند تا مشارالیه به کابل آید. امیر شیرعلی خان نیز هر دو را فرستاد. و آنها با قسم قرآن و قول و قرار، سردار محمد یعقوب خان را با خود به کابل آوردند.

امیر شیرعلی خان چند روز بعد از ورود سردار محمد یعقوب خان او را محبوس نموده، کلنل یار محمد خان هزاره را به محافظتش گماشت و دین محمد خان پسر عبدالظاهر خان را به هرات مأمور نمود و حکومت هرات را به سردار محمد ایوب خان واگذار کرد، ولی از بیم اینکه مبادا مشارالیه یاغی شده و اختلالی فراهم نماید به مشارالیه نوشت دین محمد خان را به حکومت غوریان منصوب نماید. ضمناً میرزا حبیب‌الله خان مستوفی و سردار محمد عمر خان پسر سردار محمد عظیم خان مرحوم را با سردار عطاءالله خان و نایب سالار حفیظ‌الله خان و ژنرال داود شاه خان را با

عده‌ای از سپاهیان مأمور هرات کرد که اگر سردار محمد ایوب خان اقداماتی بنماید جلوگیری کنند و ایشیک آقاسی شیردل خان را با میرآخور احمد خان اسحق‌زایی بچاپاری از راه هزاره‌جات به هرات فرستاد که تا رسیدن قوه اعزامی مانع اقدامات محمد ایوب خان شوند.

سردار محمد ایوب خان نیز از ولایت عهد شاهزاده عبدالله ناراضی بود و حبس برادر ابوینی او نیز موجب تشدید رنجش گردیده، دین محمد خان را به حکومت غوریان نفرستاده و امر داد، در هرات محبوسش نمایند. مشارالیه نیز با مأمورین محمد ایوب خان درآویخته کشته شد و خانوادهٔ او را اسیر کرده، به هرات آوردند. امیر شیرعلی خان همین که از قتل دین محمد خان مطلع شد سپهسالار حسینعلی خان را نیز با عده‌ای سپاهی متعاقباً روانه هرات نمود. امیر آخور احمد خان در راه توقف نمود و ایشیک آقاسی شیردل خان روانه هرات شد. سردار محمد ایوب خان عبدالسلام خان و سردار محمد حسن خان را با عده‌ای فرستاده در سیاوشان، ایشیک آقاسی شیردل خان را دستگیر و مغلولاً به هرات آورده، حبس نمودند. میرآخور احمد خان که از وضعیت رفیقش مطلع شد از راه غورات خود را به فراه به اردوی اعزامی از کابل رسانید. سردار محمد ایوب خان ایشیک آقاسی شیردل خان را به کوهستان فرستاد که در آنجا محبوس باشد و خود با سپاهیانش از هرات خارج شده، در پل مالان اردو زد و سردار محمد حسن خان نواده وزیر فتح خان را با عده‌ای سوار مأمور اسفزار نمود. مردم آنجا او را نپذیرفته محاربه نمودند. قوای اعزامی از کابل نیز رسید علیهذا سردار محمد حسن خان هر قدر توانست غارت نموده به مالان مراجعت [کرد] و سردار محمد ایوب خان بعد از نزدیک شدن قوای کابل تاب مقاومت در خود ندیده، طرف مشهد فرار نمود. شاهزاده محمد تقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناصرالدین شاه والی خراسان، او و همراهانش را محترمانه پذیرایی نمود و سالیانه چهارده هزار تومان نقد و هفتصد خروار غله برای مشارالیه معاش معین نمود و ناصرالدین شاه او را فرزند خود خطاب نموده امر داد در هر نقطهٔ خراسان که مایل است اقامت نماید.

بعد از فرار سردار محمد ایوب خان عده‌ای از هواخواهان او قصد قتل ایشیک

آقاسی شیردل خان را نمودند اما مهدیقلی خان معروف به خان آقای جمشیدی خبردار شده، اللّه قلی خان برادر پلنگ توش خان را با عده‌ای به کوهستان فرستاده شیردل خان را به کشک بردند و از آنجا با کمک خان آقای جمشیدی قبل از ورود سپهسالار حسینعلی‌خان شهر هرات را متصرف شده و امور هرات را منظم نمود. و بعد از طرف امیر شیرعلی خان احضار و طرف کابل رهسپار گردید و سپهسالار حسینعلی خان وارد هرات شده به جای ایشیک آقاسی شیردل خان به رتق و فتق امور مشغول گردید.

امیر شیرعلی خان در سنهٔ ۱۲۹۰ هجری سردار عبداللّه خان ناصری را از هرات و نایب محمد اعلم خان را از ترکستان مأمور تسخیر میمنه نمود. مشارالیهم از دو طرف به میمنه حمله کردند، شهر را محاصره نمودند و پس از سه ماه قلعه را متصرف شده، میر حسین خان، والی میمنه را با عیال و اطفال اسیر نموده، به کابل اعزام داشتند و میرآخور غلامرضا خان مرادخانی را به حکومت میمنه تعیین [کرد] و سردار عبداللّه خان با قوای خود به هرات مراجعت نمود و نایب محمد اعلم خان به اتفاق میر حکیم خان شبرغانی و غضنفر خان اندخویی و محمد خان بیگلر بیگی سرپلی و میر سلطان مراد خان قطغنی با هدایا به طرف کابل حرکت نمودند و پس از ورود به کابل بر طبق تقاضای مشارالیه امیر شیرعلی خان میرهای مذکور را در کابل مجبور به اقامت نموده، اجازه مراجعت به اوطان خودشان نداد و نایب محمد اعلم خان بعد از این موفقیت عازم محل حکومت خود بود که دست اجل گریبانش را گرفته به سرای دیگر سوق داد.

بعد از مرگ مشارالیه امیر شیرعلی خان ایشیک آقاسی شیردل خان را به لقب لوی ناب و پسرش خوشدل خان را به لقب کمکی ناب و میرزا محمد حسن خان دبیر [را] به لقب کمناب ملقب نموده و حکومت ترکستان را به لوی‌ناب محول و امور مالیاتی را به کمناب که بعدها دبیرالملک شد تفویض نمود و به واسطه حیف و میل منال دیوانی در هرات و بی‌ترتیبی در امور مالیات آنجا میرزا حبیب‌اللّه خان را از هرات احضار [کرده] و به جای او سردار محمد عمر خان پسر سردار محمد عظیم خان را به حکومت

هرات منصوب نمود و محمد علم را از حکومت پشت رود به وسیله تمردش به وسیله سلطان محمد قزلباش دستگیر [شد] و سردار محمد یوسف خان را به جایش منصوب نمود.

پیشروی دولت روس در ترکستان و نگرانی دولت انگلستان

به‌طوری که سابقاً ذکر شد سردار عبدالرحمن خان از تاشکند به سمرقند مراجعت و در این شهر اقامت نمود و با ژنرال آبرآموف روابط دوستانه داشت و از اینکه روس‌ها مطابق میل و خیال او عمل نکرده، با بهانه و معاذیر بدفع الوقت می‌گذرانند و روابطشان با امیر شیرعلی خان دوستانه در جریان است دلتنگ بود تا اینکه دولت روس تصمیم گرفت که سلطهٔ خود را در تمام ترکستان منبسط و مستقر سازد و تصمیم خود را به موقع عمل گذارده عزم تسخیر شهر سبز را نمود. روس‌ها از عبدالرحمن خان تقاضا کردند با قشون روس به شهر سبز، برود، ولی مشارالیه با معاذیر رد نمود و قشون روس با جمعیت امیر بخارا شهر سبز را محاصره و بالاخره تصرف نمودند و سرکردگان آنجا را به تاشکند انتقال داده، حکومت شهر سبز را به حوزه حکومت امیر بخارا منضم نمودند. امیر شیرعلی خان از ترس اینکه مبادا روس‌ها با عبدالرحمن خان مساعدت نمایند راه مراوده و مکاتبه و مرابطه را با آنها افتتاح نمود و از طرف دیگر انگلیس‌ها چون از جزئیات امور و جریان قضایا مطلع نمی‌شدند نگران شده مراسلهٔ به امیر شیرعلی خان نوشته تقاضا نمودند که مأمورین دولت انگلیس باید در ترکستان و هرات و قندهار نیز مثل کابل مقیم بوده، از جریان سیاست و عملیات روس‌ها حکومت هند را مطلع و مستحضر دارند و عطا محمد خان نماینده انگلیس در کابل تقاضای مذکور را با کمال جدیت تعقیب [نمود]، ولی امیر شیرعلی خان نپذیرفت و هیأت سفارتی، به ریاست سید نور محمد شاه خان صدر اعظم و عضویت میرآخور احمد خان و محمد باقر خان به پیشاور فرستاد که شاید انگلیس‌ها را متقاعد نماید که به داشتن یک نفر نمایندهٔ مسلمان در کابل قناعت نمایند و علت استقامتش در فکر این بود که مبادا انگلیس‌ها از مراودات او با روس‌ها مستحضر شوند و همچو،

تصور می‌کرد که امیر کابل می‌تواند دولت انگلیس و دولت روس را اغفال نموده امور را طبق منافع و سیاست خودش سوق دهد، ولی قبل از اتمام مذاکرات این هیأت سید نور محمد شاه در پیشاور وفات نموده و جنازهٔ او را به کابل حمل نمودند و به جای مشارالیه میرزا حبیب‌الله خان مستوفی را با ملاشاه محمد خان و تاج محمد خان فوفل‌زایی و میرزا محمد طاهر خان روانه پیشاور نمود مشارالیهم به جمرود که وارد شدند از طرف دولت انگلستان به آنها اخطار شد که اگر تقاضای اقامت مأمورین دولت انگلیس را در نقاط فوق الذکر پذیرفته‌اید اجازه دارید به هندوستان وارد شوید والا حکومت هند مأمورین امیر شیرعلی خان را نپذیرفته و از آنجا مراجعت نمایند مشارالیهم نیز ناچار به کابل مراجعت کردند.

در اینجا قبل از اینکه جریان وقایع و گزارشات را ذکر نماییم لازم است عقاید سیاستمداران هندوستان و انگلستان را از روی کتب تاریخی ذکر نموده و نظریات آنها را تحت مطالعه قرار دهیم زیرا تمام جریان گذشته و آینده افغانستان و تمام صدمات و خساراتی که دولت انگلیس به دولت ایران وارد نموده، مربوط به همین نظریات بوده است.

لرد گرزن در کتاب خود موسوم به دولت روس در آسیای وسطی می‌نویسد: روس‌ها از مدتی قبل و زمان قدیم همیشه آرزویشان این بوده است که به هندوستان حمله نمایند. در ۱۷۹۱ میلادی مطابق ۱۲۱۰ هجری امپراطریس روسیه کاترین طرحی برای تسخیر هندوستان از راه بخارا و کابل ریخته بود مجدداً در ۱۸۰۰ میلادی مطابق ۱۲۱۹ هجری امپراطور روس با بناپارت، قونسول اول دولت فرانسه تدبیری برای حمله متفق به هندوستان نموده بودند. در ۱۸۰۷ مطابق ۱۲۲۶ هجری مجدداً بناپارت امپراطور فرانسه با الکساندر امپراطور روس به خیال تسخیر هندوستان افتادند و این دفعه پادشاه ایران هم با آنها خیال معاونت و کمک نمود، ولی به واسطه تولید نزاع و اختلاف بین خودشان مقصود به تعویق افتاد و در ۱۸۳۴ میلادی مطابق ۱۲۵۳ هجری دولتین روس و ایران به خیال تسخیر هندوستان متفقاً به هرات حمله‌آور شدند، ولی از فتح قلعه محکم هرات عاجز ماندند. مجدداً در ۱۸۵۳ میلادی مطابق ۱۲۷۲ هجری

دولت روس به عزم تسخیر هندوستان مصمم شده، ولی به سبب انقلابات اروپا باز نتوانست مقاصد خود را اجرا نماید. روس‌ها خیلی سعی نمودند که امیر دوست محمد خان را به جانب خود بکشند، ولی موفق نشدند و از ۱۸۷۰ میلادی الی سنه ۱۸۷۹ مطابق ۱۲۸۹ الی ۱۲۹۸ هجری با امیر شیرعلی خان بر علیه دولت انگلستان مشغول سازش شدند، الخ.

سیاستمداران انگلستان برای خطر احتمالی سلطه دولت ایران در هرات بر خلاف تمام معاهدات خودشان به دولت ایران حمله نموده و مداخله ایران را در افغانستان قطع نمودند و برای اینکه این عمل را به صورت عدالت و حقانیت در بیاورند تمام حملات و قشون‌کشیهای ایران را به ایالت خراسان شرقی به اسم حملهٔ دولت روس ذکر می‌کنند، ولی ان اظهارات مقرون به حقیقت نیست؛ زیرا سیاستمداران انگلستان یک موضوع را از خاطر دور کردند و آن این است که قسمت غربی افغانستان از قندهار و فراه و چخانسور و اسفزار و هرات و میمنه حتی بعضی اوقات بلخ و قندز و غیره ملک ایران بوده و فقط مدت قلیلی از ۱۱۶۰ و قتل نادرشاه تا استحکامِ قاجاریه این قسمت خودسر بوده و سلسله سدوزایی مداخلاتی نمودند و دولت ایران برای اینکه قسمتی از مملکت خود را در تحت سلطه و اقتدار ایران درآورده و حق حاکمیت خود را محکم نماید اقدام نمود و از روی انصاف و حقیقت این قشون‌کشی را نمی‌توان تحت عنوان حمله به هندوستان از طرف دولت روس تعبیر نمود و چنانکه در موقع تصرفات جابرانه دولت روس به گرجستان دولت ایران با فرانسه عهدنامه منعقد نمود، ولی این عهدنامه را نباید گفت عهدنامهٔ اتفاق فرانسه و ایران برای حمله به روسیه بلکه این عمل برای دفاع از یک حق مسلمی بود که دولت قوی به زور سرنیزه می‌خواست تصرف کند و این منظور خود را عملی نمود. موضوع ایالت خراسان شرقی نیز برای دولت ایران یک موضوع حیاتی بود و شاید دولت روس هم به واسطه رقابت با انگلستان در این امر موافق و متمایل بوده است، ولی این موضوع را به طور سفسطه ذکر نمودن اثبات ظلمی است در لباس عدل. مثل اینکه اگر امروز در ایالت خراسان قیامی یا خودسری واقع شود و دولت ایران به آن طرف

قشون سوق بدهد بگوییم دولت ایران با فلان دولت متفق شده است که به هندوستان یا ترکستان حمله نماید. در هر حال مقصود لرد گرزن این است که دولت انگلیس را در حق شکنی خود محق جلوه دهد در حالی که دولت انگلیس از قوه سرنیزه خود استفاده کرده و حق مسلم ایران را در ایالت خراسان شرقی از بین برد.

مستر آلن که از صاحب منصبان انگلستان و در موقع سوق قشون انگلیس با شاه شجاع به افغانستان در این قشون خدمت می‌کرده است در کتاب خود می‌نویسد: امیر دوست محمد خان به سلطنت افغانستان رسید. شاهزاده کامران، هرات را در تصرف داشت، قندهار، پس از چند مرتبه که دست به دست گردید، بالاخره در دست سردارهای بارکزایی بود. مهاراجه رنجیت سنکهه از اتفاقات و اغتشاشات استفاده کرده قسمت سند و پنجاب را متصرف شد تا اینکه دولت هندوستان ملتفت نفوذ دولت روس و آسیای وسطی شده و نگران شدند مخصوصاً وقتی که ۱۸۳۷ میلادی مطابق ۱۲۵۶ هجری روس‌ها هرات را محاصره نمودند (محاصره محمدشاه را محاصره روس‌ها ذکر می‌کنند) آن وقت مطلب به خوبی واضح شد علیهذا دولت هند سعی نمود که امیر دوست محمد خان را از مقاصد دولتین روس و ایران کنار کشیده دور نگاهدارد. امیر دوست محمد خان اظهار داشت: من دوستی دولت انگلیس را تعهد می‌کنم مشروط بر اینکه از تعدیات رنجیت سنکهه جلوگیری شود و پیشاور را حفظ نمایند والا به دولت ایران پناه می‌برم. آن ساعت ساعت نحسی بود چون دولت انگلیس مصمم شده بود که روابط بین ما و رنجیت سنکهه را حفظ نماید و از طرفی هم نمی‌توان گذارد، دوست محمد خان با دولت ایران اتفاق نماید. پس چاره‌ای غیر از این نبود که او را عزل کرده و شاه شجاع را به حکومت افغانستان منصوب کنیم و نفوذ خود را در آسیای وسطی منبسط و مستقر سازیم.

و در نتیجهٔ کشته شدن سفیر انگلیس و اتلاف تمام قشون منجمله فوج ۴۴۵ (آلن در این فوج خدمت می‌کرده است) و قتل شاه شجاع به ما معلوم شد که خیال تسلط ما در تمام آسیای وسطی بی‌اساس بوده و نتیجه تدابیر تخطی و متعدیانه، مثل مکافات ناگهانی به ما وارد شد. از خداوند مسألت می‌کنم که به حکمرانهای ما حالت تذکری

عنایت فرماید که متوجه شوند عدالت باعث شرافت ملت است، نه فتوحات متعدیانه. و نیز بدانند که معصیت حرص و طمع مثل سایر معاصی موجب ذلت ملت خواهد شد الخ.

این صاحب منصب انگلیسی مثل اکثر افراد انگلیسی‌ها شخص باوجدانی بوده است،[1] زیرا به‌طور صراحت ذکر می‌کند که سیاست طمع ورزی و حرص ما را تا چه اندازه به خسارت و اعمال ظالمانه سوق داد، ولی باز اشتباه را در مورد مقاصد روس و ایران نموده است و البته چون شخص نظامی در امور سیاسی وارد شود عقاید دیپلمات‌ها را اتخاذ می‌نماید. علیهذا بیشتر اشتباه خواهد نمود، مگر اینکه صاحب منصب خیلی ورزیده و مطلع و بصیری باشد زیرا مقاصد دولت ایران با دولت روس متباین بوده، اگر روس‌ها خیال مملکت گیری و تعدی به دیگران داشته‌اند مربوط به دولت ایران نبوده و دولت ایران در این عمل و تعقیب این سیاست تنها مقصودش حفظ ایالت خراسان شرقی و استحکام حکمرانی خود در یک قسمت مملکت ایران بوده است که انگلیس‌ها به زور سرنیزه یک عضو این مملکت را از بدن اصلی جدا نمودند.

مستر آلفنشتین در کتاب خود موسوم به شرح حالات مملکت افغانستان می‌نویسد: نتیجه‌ای که باید از تمام انقلابات افغانستان حاصل می‌شد این بود که دولت ایران قسمتی از خراسان را که متعلق به افغانستان بود متصرف می‌شد، ولی اگرچه مکرر سعی نمودند که هرات را بگیرند (مقصود از قسمتی از خراسان همان خراسان شرقی است) و هر چند پادشاه ایران لشکرش نظامی و تربیت شده صاحب منصبهای اروپایی می‌باشد، ولی هنوز کاری از پیش نبرده‌اند. یک سال است پادشاه ایران هرات را محاصره نموده و اگرچه خواسته است با یورش قلعه هرات را فتح نماید، ولی یازده نفر سرتیپ و چهل و پنج نفر صاحب منصب و هزار و هفتصد و پنجاه نفر نظامی تلفات

۱- افراد انگلیسی مردمان با وجدان و صحیح العملی هستند، ولی در حکومت و سیاست ظالمترین و بی‌وجداترین ملل عالم، نژاد انگلوساکسون است که برای خودشان مردمان با وجدان و شریف و برای سایر ملل بی‌وجدان و ظالم و حتی بی‌ادب هستند باید به عملیات و اقدامات مستر مالینک در جنگ اول بین الملل و عملیات مستر بولارد در جنگ دوم عمومی مراجعه نمود.

داده، ولی اگر حکومتهای کابل و قندهار به دست دشمن عمومی آنها یعنی دولت ایران بیفتد تغییر کلی در سلطنت هندوستان ما پیدا خواهد شد و یحتمل در پولتیک اروپا هم بی‌اثر نخواهد بود.

در این قسمت متوجه می‌شویم که انگلیس‌ها از دقیقهٔ اول سلطه به هندوستان این فکر را به افاغنه تزریق کرده‌اند که دولت ایران دشمن عمومی آنها است در حالی که مملکت افغانستان نژاداً و لساناً و مذهباً با ایران یکی هستند و در حقیقت مغرب افغانستان که سابقاً موسوم به ایالت خراسان شرقی بوده یک قسمت از پیکر دولت ایران است که انگلیس‌ها مزورانه این عضو را از جسم ایران جدا کرده، تولید نفاق و مخالفت با ایران را طوری پرورانده‌اند که نتایج آن را هنوز هم می‌بینیم و افاغنهٔ جاهل به قدری در این تبلیغات و تزریقات انگلیس‌ها مغروق می‌باشند که خصومت و عناد و لجاج و حسد به مملکت و دولت ایران برای آنها صفت ثانوی شده و به‌طور قطع تا هندوستان در دست انگلیس‌ها است افغان‌ها روز به روز بر صفات مذمومه فوق افزوده و بیش از پیش بر علیه ما پیش خواهند رفت و امیدواریم سیاستمداران آینده مثل سیاستمداران معاصر در پلتیک شرقی ایران راه خطا نرفته و منافع وطن و مملکت را از دست ندهند.

مستر بالدفریس در کتاب خود موسوم به حالات جنگهای افغانستان می‌نویسد: چون اختلافات بین دولتین انگلیس و ایران موجبات عمده قشون‌کشی ما به افغانستان در ۱۸۳۹ می‌باشد لازم است وضعیت روابط ایران و انگلیس را قبل از تخطی مزبور بیان نماییم. به موجب عهدنامه‌ای که در ۱۸۱۴ بین دولتین ایران و انگلستان منعقد شده بود دولت انگلیس متعهد گردیده اگر یکی از دول اروپا به ایران لشکرکشی نماید برای کمک به پادشاه ایران از هندوستان قشون بفرستند و نیز کمک مالی سالیانه برای مخارج جنگ به ایران پرداخته شود با وجودی که شرط شده بود که اگر دولت ایران موجبات جنگ و لشکرکشی را فراهم نماید این عهدنامه باطل خواهد شد باز هم معاهدهٔ خطرناکی بوده است. زمانی که جنگ سختی در ۱۸۳۵ بین عباس میرزا و پاسکویچ ژنرال روس اتفاق افتاد دولت انگلیس از همراهی به دولت ایران با پول و

لشکر ابا نمود و در اثر شکست دولت ایران و دادن غرامت جنگ، دولت ایران دچار مضیقه مالی گردید. دولت انگلیس از موقع استفاده کرده این عهدنامه را با سیصد هزار لیره انگلیسی از دولت ایران خریداری نمود. در اثر این اقدام، نفوذ انگلستان در دربار ایران از بین رفته و ایران تحت نفوذ دولت روس قرار گرفت و بعد از فوت فتحعلی شاه پسرش محمد شاه که بیشتر صفات بلندهمتی پدر شجاع او یعنی عباس میرزا به او رسیده بود به تخت سلطنت جلوس و مصمم شد ایالت هرات را مفتوح نماید. مشاورین روس او هم او را ترغیب و تحریص می‌نمودند. پادشاه جوان ایران به جهت لشکرکشی به هرات دستاویزی هم داشت که مستر الیس سفیر دولت انگلیس مقیم دربار ایران به‌طور راستی و صحت اقرار و اعتراف به این مستمسک دولت ایران نموده است و به دولت انگلستان راپورت داده که پادشاه ایران از روی حق، مستحق سلطنت افغانستان تا غزنین می‌باشد و اقدام شاه کامران در تصرف نمودند قسمتی از ایالت سیستان ایران مستمسک کاملی به دست اعلی‌حضرت پادشاه ایران داده است که بر علیه هرات شروع به عملیات خصمانه نماید. اهمیت این مسأله برای انگلستان و هندوستان این بود که نفوذ دولت روس در این عملیات خصمانه دولت ایران نسبت به هرات مدخلیت تمام داشت و مستر الیس وزیر مختار انگلیس در تهران اظهار نمود که مقتضیات فعلی بین دولت ایران و دولت روس چنین است که اگر دولت ایران به افغانستان تسلطی پیدا کند مثل این است که دولت روس پیشرفت کرده، ولی از سوء اتفاق فصلی که در عهدنامهٔ ۱۸۱۴ تصریح شده این بود که در صورتی که بین ایران و افغانستان جنگی اتفاق بیفتد دولت انگلیس متعرض هیچ یک از طرفین نخواهد شد مگر اینکه طرفین تقاضا نمایند که دولت انگلیس مصلح واقع شود. مستر الیس و مستر ماکنیل وزیر مختار بعد راجع به قشون کشی ایران به هرات به دولت ایران اعتراض نمودند، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. حتی در پطرزبورغ هم اظهار شد، ولی جواب مقنعی داده نشد. از این قضایا باید متوجه شد که اضطراب سیاسیوت تا چه اندازه سخت بوده است و وزیر مختار انگلیس به لندن می‌نویسد این اقدام دولت ایران مثل این است که دولت روس به طرف هندوستان لشکرکشی می‌نماید، الخ.

و نیز می‌نویسد: امیر دوست محمد خان که هر قدر سعی نمود که رنجیت سنکهه را از پیشاور براند چون انگلیس‌ها در این تخطی با رنجیت سنکهه موافق بودند امیر دوست محمد خان موفق نشد و در مقابل با دولت ایران سازش نمود. در مارس ۱۸۲۶ لرد اکلند فرمانفرای هندوستان به امیر دوست محمد خان نوشت که عادت انگلستان بر این نیست که در امور داخلی امارات مستقله مداخله نماید. ولی طولی نکشید که از این نظریه صرف نظر نمود زیرا مشارالیه موقع حرکت از انگلستان در باب مقاصد دولتین روس و ایران مشوش بوده است و در اثر راپورتهای سفیر انگلیس در تهران لرد اکلاند به‌کلی مردد بوده است که چه باید بکند و در باب خطر احتمالی بسیار بعید که دیگران بیش از او خیال می‌کردند ترسیده، واهمهٔ عجیبی به او دست داده بود و به همین جهت کاپتین بآرنس را برای اکتشافات پلتیکی و به اسم مأمور تجارتی به کابل فرستاد، الخ.

و نیز می‌نویسد: چون لشکر ایران به استحظار عساکر داوطلب روس با منات‌های روسی هرات را محاصره نموده بودند و مأمورین دولتین ایران و روس در افغانستان مشغول کار بوده فعالیت می‌نمودند موجب تقویت توهمی گردید که در لرد اکلاند ایجاد شده بود، الخ.

و نیز می‌نویسد: لرد بروتن در ۱۸۴۱ در حضور مجلس مبعوثان اظهار داشت که من خودم جنگ افغانستان را موجب شدم و عملی نمودم و ابداً رؤسای کمپانی هندوستان اطلاع نداشتند. و سرجان هاپ هوس در ۱۸۴۲ در مجلس مبعوثان اظهار کرد: هنوز مراسله‌ای که من در باب اختیار نمودن پلتیک افغانستان به لرد اکلاند نوشته بودم در راه بود که مشارالیه مراسله‌ای به من فرستاد که به افغانستان قشون اعزام داشته است و این دو مراسله در بین راه با هم تلاقی نموده الخ. و نیز می‌نویسد: سر هنری فن سپهسالار هندوستان با فرستادن عدهٔ قلیلی از قشون انگلیس را به این مسافرت بعیدهٔ خطرناک مخالفت نموده بود، ولی فرمانفرمای هندوستان که از پیش تدابیر غلط و باطلی را اختیار نموده بود به اعزام قشون اقدام کرد، الخ.

و نیز امیر عبدالرحمن در این مورد می‌نویسد: از طرف دیگر امیر شیرعلی خان هم

مورد ملامت است برای اینکه در دربار عام به علیا حضرت ملکه انگستان بی‌احترامی کرده و به مخالفت دولت انگلیس با دولت روس مشغول سازش شده و در تمام مدت خود را دوست صادق انگلستان جلوه داده و اشتباه دولت انگلستان موجب این جنگ شد، الخ.

در این قسمت نیز به‌طور واضح و روشن معلوم می‌شود که مأمورین انگلستان با اینکه حق دولت ایران را تا غزنین تصدیق نموده‌اند معهذا بر خلاف تعهدات خود نیز به افغانستان قشون کشی کرده و به دولت ایران اعلان جنگ نمودند زیرا امیر دوست محمد خان به امارت کابل و حکومت همان حدود قانع بود و سردارهای قندهار و سایر نقاط نیز کمال اطاعت را به دولت ایران (اگر تحریکات انگلیس‌ها نبود) می‌نمودند و باز هم برای اینکه این حق‌شکنی نسبت به ایران و حملهٔ بی‌جهت به افغانستان و مداخلهٔ به امور داخلی افاغنه را صورت حق بدهند پای روس‌ها را داخل کرده و معلوم نیست به چه دلیل، اگر دولت ایران یک قسمت از مملکت خود را مثل سایر نقاط در دست داشت مثل این بود که دولت روس به هندوستان قشون‌کشی نماید. منتهی دول مقتدر و همچنین اشخاص مقتدر اگر خبطی یا خطایی هم بکنند، قدرت، ستار العیوب است، ولی بالاخره تاریخ قضاوت خواهد کرد.

اینکه انگلیس‌ها ایالت خراسان شرقی را تجزیه کرده و به افغانستان الحاق نمودند خیال اصلی آنها نبوده بلکه مقصود اساسی سیاستمداران انگلیس در هندوستان این بوده است که هرات حکومت مخصوص بوده در امور داخلی مستقل و در امور خارجی مطیع حکومت هند باشد. چنانکه در عهدنامهٔ با شاهزاده کامران تصریح شده است و نیز در قندهار حکومت مستقلی با سردارهای بارکزایی تشکیل دهند و در کابل نیز حکومت دیگری تشکیل [نمایند] و به همین ترتیب اداره شود. حتی در مراسلات دفتر قدیم وزارت خارجه ایران مراسله‌ای شخصاً ملاحظه نمودم که به دولت ایران از راه خیراندیشی مصلحت دیده بودند که سیستان هم در تحت حکومت سردارهای سیستانی مستقل باشد و دلیل دولت انگلیس این بود که بهتر این است سیستان بین مملکت ایران و افاغنه وحشی فاصله باشد منتهی در آن تاریخ موفق نشدند و شهدالله،

حسن تدبیر و جدیت و زحمات امیر عبدالرحمن خان از تجزیهٔ افغانستان جلوگیری نمود والا انگلیس‌ها به این نقشه موفق می‌شدند و افغانستان را هم مثل هندوستان که چندین مهاراجه و نواب صوری دارد به چندین حکومت و چندین سردار منقسم و اساس امور را خودشان در دست می‌گرفتند.

اینکه انگلیس‌ها می‌نویسند ایرانی‌ها به استظهار عساکر داوطلب روس و منات روس‌ها می‌جنگیدند، اتهامی است که تاریخ کاملاً معین و روشن نموده و گذشته از اینکه در تمام تواریخ ثبت و ما نیز در این کتاب شرح داده‌ایم و مخصوصاً افواجی که در جنگ هرات شرکت داشته و مبارزه نموده‌اند و حتی فرماندهان افواج را نیز ذکر کرده‌ایم با این حال نمی‌دانیم که این داوطلب‌های روسی در کجا می‌جنگیدند و نویسنده انگلیسی آنها را از کدام زوایای سیاست انگلستان برای متهم کردن دولت ایران و قشون ایران بیرون آورده است و منات‌های روس را نیز ما هر قدر در تواریخ و سوابق، جستجو کردیم سندی به‌دست نیاوردیم که این مدعای نویسنده انگلیسی را ثابت و یا معترف شویم منتهی دلیل که بر رد آن از روی سند ذکر می‌کنم لایحه تقصیرات میرزا آقا خان صدر اعظم وقت به قلم ناصرالدین شاه است که می‌نویسد: یکی از تقصیرات میرزا آقا خان جنگ هرات است که به واسطه عدم بینایی در سیاست پیش‌بینی نکرده و علاوه بر تلفات، مبلغ مهمی به خزانه دولت ایران خسارت وارد نمود. بدیهی است که اگر مخارج جنگ را روس‌ها می‌پرداختند خسارت مالی متوجه خزانه ایران نبود. علیهذا واضح است که این ادعای انگلیس مقرون به صحت نبوده و عاری از حقیقت است.

از تاریخ گذشتهٔ ملل واضح و روشن است که همیشه ملل قوی مخصوصاً دول اروپا برای بلعیدن ملل کوچک و ضعیف متوسل به چه دلایل و تشبثاتی می‌شوند و اساساً مداخله انگلستان در امور افغانستان و حبس کردن امیر دوست محمد خان و سایر وقایع بر طبق کدام اصل از اصول حقوقی و قانونی بوده است انگلیس‌ها در حینی که افغانستان را تحت الحمایه خود قرار داده مقدار مهمی از خاک افغانستان را نیز تصرف نمودند که در محل خود ذکر خواهد شد و با اینکه تعهد کرده بودند که

افغانستان را از حمله و تعدی خارجی حفظ نمایند و ایرانی‌ها را دشمن عمومی افاغنه معرفی نمودند، ولی پنج ده که خاک افغانستان بوده و روس‌ها فقط به صرف زور و سرنیزه و تعدی ضبط کرده بودند آقایان انگلیس‌ها از محل مخاصمه فرار کرده و امیر عبدالرحمن خان را امر به سکوت نمودند زیرا اجنبی فقط ایران بود که از دولت انگلستان ضعیف‌تر بود، ولی دولت روس چون قوی بود اجنبی ندانسته، هرات و سایر قطعات خراسان شرقی را از ید ایران خارج [کردند]، ولی متقابلاً خودشان مقدار مهمی از سرحدات شرقی افغانستان را بدون جهت تصرف کرده و جزء هندوستان نمودند و قسمتی از پیشاور و غیره را نیز به رنجیت سنکهه واگذار نمودندنو برای عملیات ظالمانهٔ خود نویسندگان انگلیس دلایلی که نوشتیم ذکر نمودند و ما برای تجربه خودمان و حتی افغانستان این قسمتها را با اسناد و دلایل ذکر نمودیم تا مدلل و ثابت شود که دولت انگلیس بدون جهت و دلیل افغانستان را متصرف [شده] و نسبت به ملت افغان تعدی کرده و دولت ایران را نیز از حق مسلم خود محروم [ساخته] و تولید خصومت و عنادی در ملت جاهل افغانستان نمودند که هنوز هم نتایج شوم آن در جریان است.

آنچه می‌توان از مندرجات نوشتجات انگلیس‌ها استخراج نمود این است که انگلیس از نزدیکی امیر شیرعلی خان با روس‌ها مستحضر شده و برای اینکه روس‌ها در این قسمت مداخلاتی ننمایند پیشدستی کرده و به بهانه‌های مختلف وارد در محاربه جدیدی با افغانستان شدند.

ورود مأمورین روس به کابل و نتایج آن

امیر شیرعلی خان به دولت روس وعده‌هایی داده بود که آنها را جلب نماید تا عبدالرحمن خان را در ترکستان نگاهدارند و نگذارند به افغانستان مراجعت نماید و در این قسمت هم تا حدی موفق شد زیرا در حیات مشارالیه عبدالرحمن خان نه موفق به مراجعت به افغانستان شد و نه توانست از دولت روس نسبت به خودش مساعدتی جلب [نموده] و با کمک آنها اقدام نماید، ولی امیر شیرعلی خان به واسطه نداشتن

معلومات و اطلاعات نتوانست با سیاست مدبرانه‌ای تعادل این سیاست را از دست ندهد.

دولت روس استلاتوف را با یک نفر نایب و یک نفر دکتر و پنجاه سوار نظام به کابل اعزام داشت و امیر شیرعلی خان تصور می‌نمود که با بودن روس‌ها در کابل انگلیس‌ها از فشار به مشارالیه خودداری خواهند کرد، ولی واضح بود که تصور باطلی است؛ زیرا روس‌ها بر طبق میل و سیاست امیر شیرعلی خان عمل نمی‌کردند و مقصود خود را تعقیب می‌نمودند و آن مقصود هم مخالف میل و منافع انگلستان بوده و نتیجه منجر به جنگ می‌شد چنانکه شد و امیر شیرعلی خان به مقصود خود نایل نگردید.

استلاتوف بالاخره موفق به عقد یک قراردادی گردید که انعقاد آن موجب حرکت فوری قشون انگلیس طرف افغانستان و دادن اعلان جنگ شد.

امیر شیرعلی خان تعهد نمود که قشون روس را از افغانستان اجازه عبور بدهد که به هندوستان حمله نمایند و امیر شیرعلی خان سیم تلگراف روس را در تمام خاک افغانستان حفظ نماید و مساعدت کند که دولت روس در هر خطی که لازم بداند راه آهن ساخته و وسایل تسریع سوق الجیشی را فراهم [کند] و در صورت لزوم امیر شیرعلی خان با قوای خود به اتفاق روس‌ها بر علیه انگلستان محاربه نماید، متقابلاً دولت روس تعهد نمود که مخارج افغانستان را از روز شروع تا خاتمه بپردازد و اسلحهٔ کافی برای قشون افغانستان به امیر شیرعلی خان تحویل نماید و در مقابل آذوقه و علوفه در افغانستان، وجه نقد بپردازد و بعد از فتح هندوستان کشمیر و سند و بلوچستان را که سابقاً جزو خاک افغانستان بوده به امیر شیرعلی خان رد نمایند و در امور داخلی افغانستان مداخله نکنند.

استلاتوف بعد از عقد این قرارداد، خود شخصاً حامل آن شده طرف روسیه حرکت کرد و نایب خود را با همراهان در کابل گذارد و ضمناً مشغول جمع آوری سپاه شد.

در این موقع از طرف دولت عثمانی سفیری وارد کابل گردید و جد و جهد بسیار

نمود که امیر شیرعلی خان را از موافقت و اتحاد با روس‌ها منصرف نماید، ولی طرفداران روس‌ها سفیر مذکور را به طرفداری انگلستان و عدم رسمیت او متهم نمودند و امیر شیرعلی خان بدون اینکه حقیقت امر را از اسلامبول استعلام نماید مظنون گردید و در ابتدای امر تجهیزات خود را تعقیب ننمود، ولی به واسطه متهم شدن سفیر مذکور مجدداً شروع به عمل نمود و نماینده سلطان عثمانی بدون موفقیت مراجعت کرد.

در این موقع چند نفر از دوستان مهم امیر شیرعلی خان نیز وفات نمودند. ارسلان خان غلیجایی که وزیر خارجه بود و به جایش ملاشاه محمد خان کتی خیل منصوب گردید و نیز لوی نایب شیردل خان حاکم مزار شریف وفات کرد و پسرش خوشدل خان به لقب لوی نایب ملقب گردید و نیز شاهزاده عبدالله ولیعهد امیر شیرعلی خان در سن شانزده سالگی وفات نمود.

اعلان جنگ حکومت هند به امیر شیرعلی خان در ۱۲۹۵ هجری

دولت انگلیس پس از اینکه از اقدامات نماینده روس و قرارداد آنها مطلع گردید اولتیماتوم داده و به امیر شیرعلی خان اطلاع دادند که اگر بر طبق تقاضای دولت انگلیس رفتار ننماید و بدون اجازه دولت انگلیس با دولت ثالثی داخل مذاکره شود و نمایندگان انگلیس را در نقاطی که حکومت هند لازم می‌داند نپذیرد، قشون انگلیس به افغانستان حمله کرده و افغانستان را تصرف خواهند نمود. التیماتوم مذکور در روزهای تعزیه‌داری ولیعهد رسید و امیر شیرعلی خان تصور نمود به عذر مرگ ولیعهد از قشون انگلیس جلوگیری خواهد کرد و جواب اولتیماتوم را به عنوان فوت شاهزاده عبدالله نوشت که بعد داخل مذاکره خواهیم شد، ولی نظامیهای انگلستان از سه طرف در سر موعد وارد افغانستان شدند.

ژنرال شام بورن با قوای تحت فرماندهی خود از دهنه خیبر گذشته، وارد خاک افغانستان گردید و ژنرال سرفردریک رابرتس از راه کرم و خوست و ژنرال استوارت از راه شالکوت طرف قندهار حرکت کردند، جواب امیر شیرعلی خان البته با تصمیم

قطعی حکومت هند جلوگیری یا تأخیری در اعزام قوا و اجرای تصمیم دولت انگلیس نمی‌نمود.

امیر شیرعلی خان همین که از ورود قشون انگلیس مستحضر شد سردار محمد یعقوب خان پسر خود را که ۷ سال در حبس بود از حبس بیرون آورده به حکومت کابل برقرار نموده و قوای خود را برای جلوگیری از انگلیس به دهنه خیبر روانه نمود و مخاصمین در دره خیبر در کوه شتر گردن که معروف به پیوار کتل می‌باشد تلاقی کرده قوای افاغنه شکست فاحشی خورده رو به فرار نهادند و انگلیس‌ها گندمک را تصرف کرده، طرف جلال آباد پیش رفتند، قسمت دیگر از قوای افاغنه در دکه و الوارک نیز شکست خورده، فرار نمودند.

قوای دیگر انگلیس که عازم قندهار بودند از کوه کوژک عبور کرده وارد کدنی شدند. افاغنه به ریاست میر افضل خان و سردار عبدالوهاب خان و سردار محمد یوسف خان و نور محمد خان اچکزایی و عبدالمجید خان علیزایی و سلطان محمد خان در بین راه تخته پل با قشون استوارت روبرو شده و در اثر بمباران توپخانه انگلیس شکست خورده رو به فرار نهادند، میر افضل خان در ده حاجی و بعد در شوراندام و بالاخره در قلعه کرشک و فراه اقامت و سردار محمد یوسف خان عازم هرات گردید.

امیر شیرعلی خان همین که از شکست قوای خود مستحضر شد خانواده و عیالات خود را فرستاده و بعد خودش نیز طرف ترکستان حرکت نمود و تصور می‌کرد که قشون روس به کمک او آمده و افغانستان را از دست انگلیس‌ها خلاص کرده، به مشارالیه تحویل خواهند نمود و از شدت عجله در حرکت، دفتر خود را جمع‌آوری ننمود و به امید پسرش گذارد که به واسطه بی‌علاقگی و عدم تجربه مشارالیه قسمتی از نوشتجات متبادله با امیر شیرعلی خان با ژنرال کافمان و غیره (فرمانفرمای ترکستان) به دست قشون انگلیس افتاد.[1] در این موقع سردار محمد ایوب خان که در مشهد

۱- این مراسلات تمام نوشتجات مذکور بست و قسمت مهمی از آن اساساً مفقود شده که در مراکز اصلی نیز فعلاً وجود ندارد. و ما آنچه از آن مراسلات را که بدست آورده‌ایم در این تاریخ ذکر خواهیم نمود.

تحت حمایت دولت ایران زندگانی می‌کرد بعد از استحضار از واقعه طرف هرات حرکت نمود. سردار محمد عمر خان و سپهسالار حسین علی خان او را با احترامات لازم وارد هرات نمودند و محمد ایوب خان عریضه‌ای به پدرش به ترکستان توسط یارگل خان میرآخور نزد پدرش ارسال و تقاضای عفو نمود.

قشون انگلیس قندهار را تصرف کرده و ژنرال رابرتس نیز کُرم و خُوست و آن حدود را متصرف گردید و امیر شیرعلی خان بعد از ورود به مزار شریف سردار شیرعلی خان قندهاری و قاضی ملا عبدالقادر و میرزا محمد حسن خان کمناب و کلنل غلامحسین خان را با ملاشاه محمد وزیر امور خارجه خود روانه ترکستان روس نمود که روس‌ها را بر حسب وعده متوجه به وضعیت افغانستان نموده قشون روس را برای دفع انگلیس‌ها به افغانستان بیاورند، از خبر شکست امیر شیرعلی خان و حرکت عده‌ای از افاغنه طرف ترکستان روس‌ها تصور کردند امیر شیرعلی خان خود عازم سمرقند گردیده برای او محل پذیرایی معین نمودند.

روس‌ها در این موقع نمی‌توانستند قوای مهمی به افغانستان سوق بدهند زیرا هنوز با حدود افغانستان فاصله داشته به علاوه وسایل سوق الجیشی حاضر نبود و نیز نمی‌خواستند رأساً و مستقیماً با قشون انگلیسی داخل نبرد شده و جنگ روس و انگلیس شروع شود.

نقشه روس‌ها این بود که امیر شیرعلی خان را آورده در دست داشته باشند و بعد از حاضر شدن وسایل کار او را آلت نقشه خود قرار دهند و در موقعی که سیاست اجازه بدهد نقشه فتح هندوستان را عملی نمایند و در این موقع نیز مایل بودند که با انگلیس‌ها توافق کرده افغانستان را تقسیم نمایند که به این وسیله به هندوستان نزدیکتر شده و وسایل اجرای نقشه دیرینه خود را فراهم نمایند، ولی انگلیس‌ها مایل بودند که بین هندوستان و سرحدات روسیه موانعی باشد که روس‌ها را به عدم تجاوز به سرحدات دول صغیر ملزم نمایند و امیر شیرعلی خان که به هیچ یک از این دو نقشه اصولاً نزدیک نبود و سیاست دول معظمه را نمی‌فهمید در موقع غیر مناسبی خود را وارد کشمکش کرده و در نتیجه سلطنت خود و خانواده خود را مضمحل نمود.

فرستادگان امیر شیرعلی خان روس‌ها را تحریص به قشون‌کشی می‌نمودند، سردار شیرعلی خان تعهد نمود که تمام قندهار را به تصرف روس‌ها بدهد. میرزا محمد حسن قزلباش تعهد نمود که هزاره‌جات را و تمام قزلباش‌های کابل را به اطاعت روس‌ها در آورده و ملاشاه محمد وزیر خوارجه وعده نمود که تمام غلیجایی‌ها را به اطاعت روس‌ها در خواهد آورد و قاضی ملا عبدالقادر متعهد شد که طوایف صوات و باجور و پیشاور را مطیع روس‌ها خواهد نمود.

امیر شیرعلی خان که به مرض نقرس مبتلا بود به‌کلی بستری شد و هنوز بدرود حیات نگفته بود که اولادش هر یک به خیال امارت افتادند و چیزی که مورد دقت و روحیه افاغنه را مخصوصاً در آن زمان نشان می‌دهد این است که در موقعی که قشون انگلیس از سه طرف به افغانستان هجوم نموده و امیر شیرعلی خان با مرگ دست به گریبان است و حریفی مثل عبدالرحمن خان در سمرقند نشسته و منتظر موقع می‌باشد.

سردار محمد ابراهیم خان پسر امیر شیرعلی خان با سردار محمد علی خان عازم تخته پل شدند که قوای آنجا را دست گرفته پس از فوت پدرش مدعی امارت شود. قوای تخته پل بر خلاف تصور مشارالیه به ریاست ژنرال فیض محمد خان و سرهنگ عطا محمد خان لهو کردی مخالفت نمودند. محمد ابراهیم خان از آنجا به طرف کابل حرکت کرده، وارد هزاره‌جات شد و در خلال این احوال در ۲۹ صفر ۱۲۹۶ امیر شیرعلی خان در مزار شریف وفات نمود و بعد از فوتش نایب استلاتوف را که بعد از رفتن او در کابل بوده و موقع مهاجرت با امیر شیرعلی خان عازم مزار شریف گردیده بود با دکتر و سایر همراهانش به معیت محمد حسن خان قزلباش روانه خاک روس نمودند.

قوای تخته پل، خانه لوی ناب خوشدل خان و خانه یوسف علیخان عرب را تاراج کرده و لوی ناب را با ایشیک آقاسی محمد شاه خان حبس نمودند. میرزا حبیب‌الله مستوفی دختر امیر شیرعلی خان را برداشته به تخته پل رفت، ولی قوای آنجا آنها را نپذیرفته راه ندادند و آنها اجباراً به مزار شریف مراجعت [نمودند] و سردار نیک محمد خان پسر امیر دوست محمد خان صاحب منصبها را با خود موافق کرده، محمد

موسی خان پسر امیر محمد یعقوب خان را به ولیعهدی انتخاب [نموده] و طرف تخته پل حرکت کردند، قوای تخته پل موافقت نمودند و متفقاً به مزار شریف مراجعت نمودند و سردار هاشم خان و سردار نیک محمد خان و سردار زکریا خان و میرزا حبیب‌الله مستوفی عریضه‌ای به محمد یعقوب خان نوشته خبر مرگ امیر شیرعلی خان را اطلاع دادند و نیز مراسله‌ای به هرات نوشته به وسیله عبدالواحد میرآخور به سردار محمد عمر خان و سپهسالار حسینعلی خان نوشته و از واقعه آنها را مطلع ساختند.

امارت امیر محمد یعقوب خان

محمد یعقوب خان پس از اطلاع از مرگ پدر در ربیع الثانی ۱۲۹۶ جلوس نموده خطبه و سکه به نام او اجرا گردید و سردار محمد ابراهیم خان برادرش را با سردار احمد علی خان که در هزاره‌جات بودند احضار کرده، محبوس [نمود] و [سپس] به غزنین فرستاد و به سید محمد سعید خان قوشچی حاکم غزنین امر داد که آنها را حفاظت نماید و حکومت مزار شریف را به ژنرال غلام حیدر خان وردکی محول [کرد] و سردار محمد هاشم خان و سردار محمد طاهر خان و سردار نیک محمد خان و میرزا محمد نبی خان و میرزا حبیب‌الله مستوفی و لوی ناب خوشدل خان عازم کابل شده، به خدمات سابق خود ابقاء گردیدند.

امیر محمد یعقوب خان مراسله‌ای به تاشکند نوشته فرمانفرمای اخال را از مرگ امیر شیرعلی خان و امارت خودش مستحضر ساخت و ضمناً تعهد نمود که معاهده پدرش را با روس‌ها محترم دانسته و عمل نماید و نیز تقاضا کرد که عبدالرحمن خان را از سرحدات افغانستان دور نمایند و به فرستادگان پدرش نیز دستور داده که حتی المقدور جد و جهد نمایند که عبدالرحمن خان را در نقاط بعیده آزاد یا محبوس نگاهدارند که نتواند در این موقع خود را به افغانستان برساند.

روس‌ها از مراسله محمد یعقوب خان خورسند شده، مراتب را به پطرز بورغ اطلاع دادند و سردار شیرعلی خان قندهاری و همراهانش توطئه‌ای کرده و با همراهان عبدالرحمن خان سردار محمد سرور خان و سردار عزیز خان و سردار

محمد اسحق خان ساخته، مراسله‌ای به مهر عبدالرحمن خان به‌دست آورده برای ژنرال کوفمان فرمانفرمای ترکستان به تاشکند فرستاده، او را متهم به فساد و فتنه نمودند. ژنرال ایوانف حاکم سمرقند بر حسب دستور تاشکند شبانه عبدالرحمن خان را مغلولاً جلب و فردای آن روز تحت الحفظ به تاشکند فرستاده، عبدالرحمن خان را در همانجا سکونت دادند و خانواده‌اش را نیز از سمرقند به تاشکند منتقل نمودند.

فرستادگان امیر شیرعلی خان تمام سفارت و مأموریتشان به تغییر محل عبدالرحمن خان از سمرقند به تاشکند خاتمه حاصل نموده از راه بلخ به افغانستان مراجعت کردند.

سردار محمد ایوب خان که در هرات اقامت داشت مراسله‌ای از فرستاده خودش نزد امیر شیرعلی خان دریافت نموده و از مرگ پدرش مستحضر گردید و نظر به رفتاری که سپهسالار حسین علی خان با امیر محمد یعقوب خان در حیات امیر شیرعلی خان نموده بود می‌ترسید که شورشی تهیه نماید و پس از مشورت با سردار محمد یوسف خان قضیه را به سپهسالار اطلاع دادند و از او قول گرفته بالاخره قسم یاد نمودند که اقدامی بر علیه امارت محمد یعقوب خان ننماید. سپهسالار حسینعلی خان مراسله میرزا حبیب‌الله مستوفی را ارائه داده و اثبات نمود که من خیال شرارتی ندارم، معهذا سردار محمد ایوب خان روز بعد افواج پیاده را تحریک نموده که بر علیه سپهسالار بلوا نمایند و بر طبق هیمن تبانی قوای هرات قیام کرده و به این دست آویز سپهسالار را به عنوان توسل به سوار نظام خواستند توقیف نمایند، مشارالیه فرار کرده در حوض کرباس به حضرت حاجی صاحب پناهنده شد.

سردار محمد ایوب خان به کازرگاه رفته و تحریک دستوری قشورن را خاموش و برطرف نمود و سپهسالار را از حوض کرباس آورده در صندوقخانه خود محبوس نمود و بعد بر حسب امر امیر محمد یعقوب خان مغلولا به کابل اعزام و در آنجا محبوس گردید.

سردار محمد ایوب خان قبل از وصول خبر جلوس محمد یعقوب خان خطبه و سکه را به نام برادرش در هرات اجرا نمود و قوای میمنه که برای بلوای قشون هرات

حرکت کرده بودند محمود خان هزاره را فرستاده، آنها را به میمنه عودت دادند.

امیر محمد یعقوب خان با منشی بختیار خان مکاتبه نموده و پس از ورود او به کابل مذاکره و برای عقد صلح و اقناع انگلیس‌ها قرار دادند که امیر محمد یعقوب خان در گندمک رفته با ژنرال شام بورن ملاقات نماید.

امیر محمد یعقوب خان سردار محمد عمر خان و سردار محمد یوسف خان را از هرات احضار نمود و داود شاه خان را منصب سپهسالاری داده به اتفاق سپهسالار مذکور و سردار محمد هاشم خان و سردار محمد طاهر خان و سردار نیک محمد خان و میرزا محمد نبی خان و منشی بختیار و عده‌ای از رؤسای طوایف، عازم گندمک گردید و حکومت کابل را به سردار شیرعلی خان قندهاری تعویض نمود.

مصالحهٔ انگلیس‌ها با امیر محمد یعقوب خان

در گندمک امیر محمد یعقوب خان و همراهانش با انگلیس‌ها ملاقات نمودند، پس از مذاکرات ژنرال شام بورن و سر لیوی کیوناری و چند نفر صاحب منصب که حاضر بودند قرارداد صلح را مطرح [کردند] و بالاخره مواد عهدنامهٔ صلح به طریق ذیل تنظیم گردید:

مادهٔ اول: امیر محمد یعقوب خان تصدیق می‌نماید که شالکوت و علاقهٔ فوشنج تا کوه کوژک و علاقه کُرم تا حدود جاجی و دره خیبر تا حدود شرقی هفت چاه و لندی کتل که جدیداً به تصرف قشون انگلستان در آمده است از مملکت افغانستان مجزا و برای همیشه به خاک هندوستان انگلیس متصل می‌شود.

ماده دوم: دولت انگلستان تعهد می‌نماید که در عوض مالیات نقاط مذکور که از افغانستان مجزا شده، علاوه بر سالی دوازده لک روپیه که به افغانستان داده می‌شد سالی شش لک روپیه نیز علاوه نموده، سالیانه هیجده لک روپیه به امیر محمد یعقوب خان بپردازند.

ماده سوم: امیر محمد یعقوب خان قبول می‌نماید که یک نفر نمایندهٔ انگلیس (بر خلاف سابق که مسلمان بوده است) با همراهانش در کابل اقامت نمایند.

مادهٔ چهارم: امیر محمد یعقوب خان قبول می‌نماید که دو نفر نماینده مسلمان از طرف دولت انگلیس در هرات و قندهار نیز مثل کابل اقامت داشته باشند و حفظ امنیت مأمورین انگلستان به عهدهٔ امیر افغانستان خواهد بود.

مادهٔ پنجم: امیر محمد یعقوب خان تعهد می‌نماید سیم تلگراف دولت انگلیس را از سرحدات کُرم تا کابل حفظ نماید.

مادهٔ ششم: طرفین متعاهدین قبول می‌نمایند که طرق تجارت برای رعایای طرفین مفتوح باشد.

مادهٔ هفتم: رؤسای طوایف و بزرگان افغانستان که در جنگ اخیر به انگلیس‌ها خدمت کرده‌اند در تأمین خواهند بود و سردار ولی محمد خان کماکان به شغل خود منصوب [گشته] و حقوق خود را دریافت خواهد داشت.[1]

مادهٔ هشتم: تمام کسانی با انگلیس‌ها که در جنگ اخیر مساعدت کرده‌اند در تأمین بوده امیر افغانستان متعهد می‌شود که جان و مال آنها را حفظ [نموده] و هر کدام حقوقی [که] داشته‌اند بپردازد و برای اقامت خود در افغانستان آزاد خواهند بود.

مادهٔ نهم: کسانی که بعدها به امیر افغانستان خیانت کرده، یا آنها را تبعید نمایند، دولت انگلیس به آنها معاش نخواهد داد مگر خدمتی به آنها رجوع شود در آن صورت حقوق خدمت خود را دریافت خواهند داشت.

عهدنامهٔ مذکور از طرفین امضاء شد و در همان محل سر لیوی کیوناری به سِمت نماینده انگلستان در کابل معرفی گردید و انگلیس‌ها قشون خود را به هندوستان عودت داده تمام آذوقه و علوفه که در چهاونی تهیه کرده بود به افاغنه داده، به هندوستان رجعت نمودند و امیر محمد یعقوب خان، سید محمد سعید خان حاکم غزنین را به حکومت گندمک منصوب [کرده] و سردار محمد حسن خان را به حکومت

۱- این شخص از طرف افاغنه به ریاست قشونی منصوب بوده که در لهوکرد بایستی از انگلیس‌ها جلوگیری نماید و مشارالیه به امیر افغانستان و مملکت و وطن خود خیانت کرده و به انگلیس‌ها متصل گردیده و به موجب این عهدنامه تأمین حاصل نمود و حتی شغل و حقوقش نیز تأمین شده است.

غزنین اعزام داشت و سردار محمد آصف خان را به حکومت لمقان فرستاد و [خود] به کابل مراجعت نمود.

امیر محمد یعقوب خان پس از ورود به کابل حکومت قندهار را به سردار شیرعلی خان محول و سردار محمد یوسف خان که از هرات رسیده بود به حکومت پشت رود و سردار محمد طاهر خان را به حکومت کلات مأمور نمود، سردار محمد ابراهیم خان و سردار احمد علی خان را که در غزنین محبوس بودند مورد عفو قرار داده آزاد نمود.

پس از مرگ رئیس هزاره‌جات غوری، ریاست طایفه به صفدر علی خان پسرش محول گردید، ولی علی خان برادرش تمکین ننمود، علیهذا احمد علی خان مأمور تنبیه مشارالیه شد، طرفین در کوه میلور تلاقی نموده پس از زد و خورد، علی خان شکست خورده قلعهٔ خود را محکم نمود به مدافعه پراختند. بالاخره پس از کشته شدن نجفعلی خان برادر دیگر علی خان، قلعه مفتوح [شد] و علی خان را با تمام کسانش [که] تسلیم [شده بودند] به کابل فرستاد [و] در آنجا محبوس شدند.

در ۱۲۹۶ در کابل مرض وبا شدت نمود و عدهٔ زیادی تلف شدند و پس از تخفیف مرض، در رجب ۱۲۹۶ سر لیوی کیوناری از راه کرم وارد کابل شد. از طرف امیر محمد یعقوب خان سردار عبدالله خان برای پذیرایی مشارالیه تعیین و او را در بالا حصار در خانه‌های مرحوم امیر محمد اعظم خان منزل دادند.

قتل کیوناری و قشون‌کشی انگلیس‌ها و توقیف امیر محمد یعقوب خان

امیر محمد یعقوب خان امر نمود حساب سپهسالار داود شاه خان را رسیدگی نمایند و حقوق دو ماههٔ قشون را بدهند. در موقع پردات یک ماه، تأدیه نمودند سپهسالار به دو قول، در این موضوع متهم است. قولی می‌گوید سه هزار طلا مادر شاهزاده عبدالله به داود شاه خان داد که سپاه را بر علیه محمد یعقوب خان بشوراند و قولی دیگر این است که به وساطه بلندپروازی سر لیوی کیوناری مردم جاهل افغانستان تحمل نکرده شورش نمودند، ولی آنچه در افغانستان شنیده شد قول اول

اقوی است.

افراد سپاه مطالبه حقوق دو ماهه نمودند. داود شاه خان جواب داد بیش از یک ماه نداریم، نقاطی را که انگلیس‌ها تصرف کرده‌اند مالیات آنجا را باید به سپاه بدهند؛ اگر همت دارید خودتان از کیوناری بگیرد و چون خود سپهسالار تحریک قبلی نموده بود سپاهیان رو به خانه کیوناری نهادند. مشارالیه از هجوم سپاهیان نرسید خانه خود را سنگر نمود بالاخره چند نفر از سپاهیان کشته شد.

امیر محمد یعقوب خان داود شاه خان را فرستاد که فته را خاموش نماید، ولی چون خودش محرک بود سپاهیان هم اطاعت کرده بودند به خانه کیوناری حمله نمودند امیر محمد یعقوب خان خواست شخصاً وارد جمیعت شده جلوگیری نماید، ولی سردار محمد یوسف خان و سردار یحیی خان ممانعت نمودند. کیوناری عده زیادی از مهاجمین را کشت و بعد در خانه‌ای که بود آنجا را آتش زده خودش و بقیه، در همان خانه هلاک شدند. یک نفر از همراهانش در حمام مخفی شده عده زیادی را مقتول ساخت و بالاخره دستگیر شده کشته شد.

خبر واقعه به وسیله جلال‌الدین خان پسر سمندر خان در کُرم به انگلیس‌ها رسید و سر فریدرک رابرتس، با قشون انگلیس طرف کابل حرکت نمودند.

امیر محمد یعقوب خان ملاشاه محمد، وزیر خارجه و میرزا حبیب‌الله خان مستوفی را برای عذرخواهی به «خوشی» فرستاد که قوای انگلیس جلوتر نیاید و تقاضا کرد که مطابق عهود هر طور که صلاح بدانند در جبران امر جد و جهد و مقصرین را تنبیه نمایند، ولی از طرف دیگر سردار ولی محمد خان به خیال رسیدن به امارت عده‌ای از روساء طوایف را با خود همراه نموده، در خوشی به انگلیس‌ها تلقین نموده و آنها را بر علیه امیر محمد یعقوب خان سوق دادند که وقایع به تحریک خود مشارالیه است.

امیر محمد یعقوب خان که از بودن سردار محمد ولی خان در قشون انگلیس متوحش شده بود شبانه خود نیز به طرف قشون انگلیس حرکت کرد که آنها را مطمئن نموده و عذر خواهی کند، علیهذا به ادروی انگلیس وارد شد، انگلیس‌ها ظاهراً او را

محترمانه پذیرفته، ولی توقیف نموده، برای رسیدگی به واقعه با قشون حرکت دادند و ژنرال سر فریدرک رابرتس طرف کابل حرکت نمود و اهالی و طرفداران محمد یعقوب خان از واقعه مستحضر شده به قشون انگلیس حمه نمودند.

قوای افاغنه از راه لهو کرد حرکت نموده در بین راه با انگلیس‌ها روبرو شده پس از جنگ مختصری فرار کرده و انگلیس‌ها وارد کابل شدند. روز بعد ژنرال محمد جان خان کوه آسمایی را سنگر کرده به انگلیس‌ها حمله نمود. انگلیس‌ها نیز کوه شیردروازه را سنگر کرده و بالنتیجه افاغنه شکست خوردند و انگلیس‌ها ژنرال محمد جان خان را تعقیب [کردند]. مشارالیه فراراً خود را به وردک رسانید و انگلیس‌ها به کابل مراجعت نمودند.

سپهسالار حسین علی خان را مادر محمد یعقوب خان از حبس بیرون آورد، مشارالیه نیز در این موقع مردانگی کرده به حفاظت خانواده امیر محمد یعقوب خان مشغول و نهایت خدمتگزاری را نمود و خانواده امیر را از بالا حصار به خانه سردار یحیی خان انتقال داده و انگلیس‌ها مصمم شدند که برای اخافه افاغنه بالاحصار را خراب نمایند و فوجی که بلوا نموده و موجب زد و خورد و قتل کیوناری شده به سختی تنبیه نمایند. امیر محمد یعقوب خان با پسر کوچکش از امارت و ولایت عهد استعفا دادند. پسرش را انگلیس‌ها رها کرده، خودش را تحت الحفظ در شهر ذی حجه ۱۲۹۶ به هندوستان فرستاده محبوس نمودند.

قلعهٔ بالاحصار را انگلیس‌ها کوبیده و ساکنین آنجا را که عرب بودند از محل خارج نمودند و تمام چوب و در و غیره را در شیرپور برای مصرف سربازخانه‌های خودشان حمل نمودند و اعلان کردند که هر کس یک نفر از فوج پیاده آردل را که موجب قتل کیوناری شده نشان بدهد پنجاه روپیهٔ هندی انعام خواهد گرفت و افاغنه در نهایت پستی عدهٔ زیادی را به همین ترتیب به انگلیس‌ها تحویل [داده] و کشته شدند. من‌جمله از متهمین آنها ژنرال خسرو خان جدید الاسلام و محمد اسلم خان کوتوال و سلطان عزیز خان پسر محمد زمان خان را به دار آویختند و قورخانه افاغنه را در بالاحصار آتش زدند و در این موقع قسمتی از نوشتجات محرمانه با روس‌ها که قبلاً

ذکر شد به دست انگلیس‌ها افتاد، ولی بر طبق مطالعات دقیق تمام نوشتجات به دست انگلیس‌ها نیفتاده، زیرا یک قسمت از نوشتجات و دستورالعمل امیر شیرعلی خان به میسیون اعزامی خودش به تاکشند [بوده که] به‌دست نیامده است و نوشتجاتی که ما در این تاریخ ذکر می‌نماییم همان اسنادی است که از لندن به‌دست آمده است، ولی به‌طور قطع مقدار مهمتری از مراسلات و نوشتجات و تعهدات روس‌ها و امیر شیرعلی خان و امیر یعقوب خان یا به‌دست نیامده و یا به دست دو حریف، برای منافع سیاسی خودشان از بین رفته است.

از طرف دیگر قشون انگلیس به سرداری استوارت طرف قندهار حرکت نمودند، در شاه‌جوی با افاغنه درآویختند، افاغنه شکست خورده فرار کردند و انگلیس‌ها وارد قندهار شدند، سردار شیرعلی خان حاکم قندهار با انگلیس‌ها سازش کرده حکومت قندهار را از طرف انگلیس‌ها قبول نمود و ضمناً به وسیله انگلیس‌ها در فراه و پشت رود نیز شروع به مداخله کرد، ولی سردار محمد یوسف خان مداخلهٔ او را نپذیرفته و با ملاقات انگلیس‌ها جلوگیری نمود.

مراسلاتی که مابین ژنرال کافمان فرمانفرمای دولت بهیه روسیه در ترکستان با امیر شیرعلی خان امیر افغانستان که اصل آن نوشتجات بعد از فتح کابل به دست انگلیس‌ها افتاده است:

رقعهٔ اول

کاغذی است که ژنرال کافمان از تاشکند در ۲۸ مارس سنه ۱۸۷۰ مسیحی مطابق هشتم حمل ۱۲۸۶ هجری به امیر افغانستان نوشته و از آن سه نسخه فرستاده، به زبان روسی، انگلیسی و فارسی.

خدمت امیر افغانستان شیرعلی خان البته به سمع نواب شما رسیده که عبدالرحمن خان پسر مرحوم امیر افضل خان و نوادهٔ شما[1] که سابقاً حاکم بلخ و

۱- امیر عبدالرحمن برادرزاده امیر شیرعلی خان است، ولی در اصل نامه نواده نوشته که البته اشتباه بوده است.

توابع آن بوده، به مملکت تاشکند آمده است و من که از جانب پادشاه سعادتمند خود، اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه، حاکم ترکستان هستم از ایشان پذیرایی کرده و کمال احترام را در باره ایشان مرعی داشته‌ام [ولی] محض اینکه ماندن یک سردار افغان، در تاشکند اسباب خیال و توهم حضرت عالی نباشد لازم دانستم که این رقعه را بنویسم و دوستی و یگانگی خود را نسبت به شما بیان کنم که رفع اشتباه بشود.

اگرچه ممالک آسیایی اعلیحضرت امپراطور و مملکت افغان که در تحت فرمان عالی است، هم خاک نیستند و مملکت خانات بخارا (و امیر آنجا امیر سید مظفر در این ایام عهد مودت و دوستی با دولت روس بسته و در تحت حمایت اعلیحضرت امپراطور، آسوده حال زندگانی می‌کند) فاصله مابین این دو مملکت است، ولی بهتر آن است که در میان ما اشتباهی نباشد و اسباب رنجش از برای طرفین حاصل نشود.

هرچند که همسایهٔ دور هستیم باید رشته مودت و دوستی محکم و قلوب، به یکدیگر نزدیک باشند. در امورات داخله افغانستان من به هیچ وجه خیال دخل و تصرفی ندارم، نه تنها محض اینکه مملکت افغان در تحت حمایت دولت انگلیس می‌باشد و مابین دولتین انگلیس و روس کمال دوستی و اتحاد برقرار است بکله به‌واسطه آن است که شما در امورات بخارا دخل و تصرفی نکرده‌اید، افغانستان و بخارا هرگز نباید اسباب زحمت یکدیگر شوند و باید بجز خیر همسایهٔ خود، خیالی نداشته باشند.

محض این ملاحظات وقتی که سردار عبدالرحمن خان کاغذی به من نوشته و اذن خواسته بودند که به مملکت تاشکند بیایند در جواب ایشان نوشتم که اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه، التفات و مهربانی خود را درباره احدی دریغ ندارند و در خانه ایشان از برای هر مهمانی باز است، بخصوص از برای بیچارگان.

از آمدن شما به تاشکند ما خوشحال خواهیم بود، ولی منتظر نباشید که در خصوص نزاع شما با امیر شیرعلی خان من از شما حمایت و طرفداری نمایم به جهت اینکه امیر، درست رفتاری را از دست نداده‌اند و راهی از برای شکایت باز نگذارده

[است] که بتوانم طرف ایشان را از دست بدهم.

امیدوار هستم که دوستی ما کما فی السابق برقرار باشد و بدین سبب است که این کاغذ را از جهت شما نوشتم، خیلی خوشنود خواهم بود که در جواب، رقعه محبت آمیز شما به زودی برسد و مرا مطمئن نمایید که در امورات خانات بخارا و خیوه هیچ قسم مداخله نخواهید داشت - امضای کاغذ: حاکم ممالک ترکستان و رئیس کل قشون ترکستان ون کافمان ژنرال آجودان مخصوص.

رقعهٔ دوم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان از کابل در ۲۳ سرطان سنه ۱۲۸۶ هجری به ژنرال کافمان حاکم ترکستان نوشته است.

بعد از دعا و سلام نامهٔ محبت آمیز شما که در یک مسأله به زبان فارسی و روسی و انگلیسی در ۲۸ مارس سنه ۱۸۷۰ مسیحی مطابق ۲۴ ذی حجه سنه ۱۲۸۶ هجری از تاشکند نوشته بودید به توسط گماشته پادشاه بخارا و امیر سمرقند در چهاردهم شهر صفر رسید باعث امیدواری گشته، در خوشندی و فرح باز نمود. از وعده‌های شما خوشحال شدم و تشکر می‌کنم از اینکه گفتند عمال اعلیحضرت امپراطور روس نه در ظاهر و نه در باطن، به هیچ وجه در امورات مملکت افغانستان دخل و تصرفی نخواهند نمود و به دشمنان افغانستان به هیچ قسم حمایت نخواهد کرد و اسلحه و امداد نخواهند داد منهم به اطلاع دولت انگلیس، به سرحدداران خود حکم نوشته و به آنها تهدید کرده‌ام که منبعد به امورات مملکت و طوایفی که خارج از سرحد ما هستند هیچ گونه دخل و تصرفی نکنند. من خودم کمال اهتمام را دارم که سرحد افغانستان همیشه با نظم باشد نه تنها از جهت آنکه فرمانفرمای هندوستان که با اعلیحضرت امپراطور روس دوست است از من خواهش کرده است بلکه از برای آن است که من یقین دارم خیریت ملت و مملکت من در آن است که شما همیشه راضی و بی‌شکایت باشید. امیدوار هستم که همیشه مرا از دوستان خود محسوب دارید و از اطلاعات، بر سلامتی مزاج عالی خوشنودم سازید.

رقعهٔ سوم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ۲۱ دسامبر سنه ۱۸۷۰ مسیحی به امیر شیرعلی خان نوشته است.

رقمیه محبت ختامه که از کابل نوشته بودید در تاشکند رسید با کمال خوشوقتی ملاحظه کردم و از مضامین آن خورسند گشتم که شما خیال دارید با همسایگان خودتان دوستی داشته باشید.

جوابهای شما تماماً موافق دلخواه من بود به قسمی که آقای مسعود من از شما راضی خواهند بود و بر اعمال و نیات شما تحسین خواهند فرمود، یقین داشته باشید که دوستی با دولت روس هرگز از برای شما ندامت نخواهد آورد. امیدوار هستم که مرور دهور، باعث استحکام دوستی روس و افغان بشود.

از تجربیات زیاد بر تمام ملل ثابت شده است که منافقت و دشمنی جز خرابی ملت و مملکت ثمری ندارد و دوستی ما بین سلاطین باعث آبادی مملکت و رعیت طرفین است. از این جهت آقای با اقتدار من همیشه در صدد آن است که رعایا او در رفاه باشند و به امورات همسایگان خود دخل و تصرفی نداشته باشند و همین قسم میلشان بر آن است که پادشاهان و شاهزادگان که با او هم مسلک هستند به رعایای خود قدغن کنند که از سرحدات تجاوز نکنند و اسباب نزاع فراهم نیاورند و به کار آنها مداخله ننمایند امیدوار هستم که خدای تعالی به شما سلامتی و عزت بدهد و قدرتی به شما عطا فرماید که بتوانید رعایای خود را به راه راست هدایت نماید.

رقعهٔ چهارم

کاغذی است امیر شیرعلی خان در ۱۷ ژوئیه سنه ۱۸۷۱ مسیحی مطابق سنه ۱۲۸۷ هجری از کابل به ژنرال کافمان نوشته است.

رقعهٔ دوستانه شما که در ۲۱ دسامبر از تاشکند نوشته بودید و مرا اطمینان داده بودید از دوستی دولت روس نسبت به افغانستان واصل گشت و فرح بخش خاطر ما گردید خیلی خوشوقت شدم از اینکه مرا متقاعد نمودید، عمال روس به هیچ وجه

خیالی ندارند جز اینکه از روی صدق قلب می‌خواهند با همسایه خود دوستی و اتحاد داشته باشند و در امورات داخله ممالک دیگری مداخله نخواهند نمود و به این نیت مستحسنه باقی خواهند بود و من هم متعهد می‌شود که همین قسم رفتار نمایم چنانچه در رقعه قبل در ۱۵ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۷ هجری به شما نوشتم و من بعدهم انشاءالله تعالی طوری نخواهم کرد که باعث ضعف دوستی مابین دو دولت بشود چرا که آسودگی و رفاه ملل در صلح و صفا و دوستی است، امیدوار هستم که همیشه مرا از دوستان خود شمرده و از احوالات خودتان مطلعم سازید.

رقعهٔ پنجم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ۲۸ اکتبر سنه ۱۸۷۱ مسیحی مطابق ۱۲۸۷ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

بعد از دعا و سلام دوستانه عرض می‌شود: در زمانی که مشغول رسیدگی امورات ممالکی بودم که اعلیحضرت امپراطور به من سپرده‌اند که در شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۸ هجری به افتاخر اینجانب نوشته بودید به تاشکند رسیده و از آنجا به کولدجا، نزد من فرستادند در آن وقت من مشغول نظم امورات کولدجا بودم عبدالله سلطان نامی در سرحد کولدجا شرارت و بی‌نظمی کرده بود محض تنبیه او دسته قشونی به همراه خود برداشته به کولدجا رفتم و آن مملکت را مسخر کردم کمال خوشوقتی را دارم از اینکه از کاغذ شما همچو مفهوم می‌شود که میل دارید با دولت روس دوستی داشته باشید گذشته از آنکه با ممالکی که در تحت حمایت روس هستند دوستی دارید اگر صاحبمنصبان و سرحدداران شما که به ایشان قدغن کرده‌اید در امورات داخله مملکت بخارا مداخله نکنند به حکم شما رفتار نمایند و از حد خود تجاوز نکنند دوستی روس نسبت به شما روز به روز در تزاید خواهد بود، این مطالب که ذکر شد کلیتاً به میل خاطر اعلیحضرت امپراطور اعظم است و رضای دولتین روس و انگلیس در همین می‌باشد.

امیر بخارا که دوست حقیقی روس هستند به من نوشته‌اند که شما از کابل میرزا

محمد طاهر را به سفارت نزد ایشان فرستاده‌اید و از قراری که میرزا محمد طاهر مذکور داشته است نزاع در داخله افغانستان برطرف گشته و آسوده شده‌اند و همچنین با پسر ارشد خودتان محمد یعقوب صلح کرده‌اید این خبر اگر راست است من به شما تهنیت می‌گویم که الحمدالله این کار عمده اتمام یافته.

از ابتدای این نزاع ما شما را محق می‌دانستیم و با یعقوب خان همراهی نداشتیم چرا که خداوند تبارک و تعالی با اولادان ناخلف و پسرانی که بر ضد پدر خود هستند همراهی ندارد انسان هم نباید با ایشان همراهی داشته باشد.

رقعهٔ ششم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۱۹ ماه مه سنه ۱۸۷۲ مسیحی به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام نامه محبت آمیز شما که در ۲۸ اکتبر سنه ۱۸۷۱ مسیحی در جواب رقعه من که در شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۸ هجری از جهت شما فرستاده بودم نوشته بودید رسید و خورسندم از اطلاع بر فتح و نصرت شما در کولدجا، خیلی خوشحال شدم اینکه به من تهنیت گفتید از صلح با یعقوب خان، دلیل بر اتحاد و دوستی شما است در باب سرحد مملکت بخارا آنچه قرار شده است تخلف نخواهد شد حالت آنجا کما فی السابق در کمال نظم است آسوده باشید.

رقعهٔ هفتم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ماه فوریه سنه ۱۸۷۲ مسیحی به امیر شیرعلی خان نوشته است.

بعد از دعا و سلام از قراری که از پطرزبورغ خبر رسیده است اسکندر خان برادرزاده شما که چهار سال در خدمت اعلیحضرت امپراطور بوده به عزم معاودت به وطن از خدمت دولت روس استعفا نموده و از پطر، به انگلستان رفته که در آنجا از راه هندوستان به افغانستان بیاید بعد از زیارت حضور شما و اظهار ارادت خود به خدمت

شما که پادشاه او هستید امیدوار است که او را به مقام سابق خود برقرار نمایید و آنچه که پدران او داشته‌اند به او بدهید و به علاوه خدمتی هم به او رجوع فرمایید.

من در عالم دوستی خیالات برادرزاده شما را به عرض عالی رساندم و میل دارم که نواب شما در کمال مهربانی از او پذیرایی نمایند و به الطاف ملوکانه خوشنودش دارید. اسکندر خان سه سال تمام در شهر پایتخت دولت روس بوده و به اعلیحضرت امپراطور از روی صداقت و درستی خدمت کرده است و یقین است که به نواب شما هم از روی دولت خواهی و آبرومند خدمت خواهد کرد.

در کاغذی دوستانه که چهار ماه قبل از جهت شما فرستادم به نواب شما اطلاع دادم که قشون روس شهر و توابع کولدجا را مسخر نمودند جواب آن کاغذ هنوز نیامده است همچو معلوم می‌شود که به شما نرسیده. گویا در راه به واسطه حادثه‌ای مفقود شده باشد.

امیدوار هستم که از اخبار سلامتی خودتان خورسندم نمایید و همیشه در حفظ و حمایت قادر بیچون سلامت و دلخوش باشید. اصلی این کاغذ به زبان روسی به خط خود من نوشته شده است.

رقعهٔ هشتم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۰ ژوئیه سنه ۱۸۷۲ مسیحی به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از عنوان دعا و سلام: پاکت مورخه فوریه ۱۸۷۲ مسیحی در روز ۳ شهر ربیع الثانی در بهترین وقتی از اوقات ملاحظه شد و از آنجایی که دلیل بر دوستی و اتحاد بود خیلی خوشوقت شدم. از احوالات سردار اسکندر خان اطلاع داده و گله کرده بودید که جواب مراسله شما را هنوز نفرستاده‌ام جواب آن در ماه گذشته در دهم ربیع الاول انفاذ شد تا کنون البته رسیده است زیاده بر این زحمت نمی‌دهم و امیدوار هستم که همیشه مرا در دوستی خودتان ثابت و جازم بدانید.

رقعهٔ نهم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ۲۸ ژوئن ۱۸۷۲ به امیر شیرعلی خان نوشته است.

انشاءاللّه تعالی نواب شما در کمال خوشوقتی هستید. رقیمه مورخه دهم شهر ربیع الاول شما رسید و از اطلاع به سلامتی مزاج مبارک خرسند شدم مکاتبه مابین دو شخص، اولا دلیل بر دوستی ایشان است و ثانیاً معلوم می‌کند که تا زمان تاریخ آخرین کاغذ آنها، دوستی و یگانگی کامل در میان آنها برقرار بوده است. نواب شما در خصوص اراضی سرحد بخارا و افغانستان نوشته بودید بعد از ورود رقعه سابق شما قرار آن اراضی داده شده انشاءاللّه تغییر نخواهد یافت. قانون و حدود قدیم عوض نخواهد شد چرا که تغییر جزئی در حدود و سرحد، اسباب دلخوری طرفین می‌شود و باعث زحمت طرفین خواهد بود. چهار ماه قبل از این سردار اسکندر خان برادرزاده شما از پطرزبورغ به اینجا آمدند که خدمت شما بیایند من سفارش نامه به او دادم که ایشان به صحابت محمد خان گماشته خود از برای حضرت عالی فرستاده‌اند البته رسیده است.

از آنجایی که شما را دوست خود می‌دانم محض اطلاع شما عرض می‌کنم که اهل ممالکی که اعلیحضرت امپراطور اعظم پادشاه و آقای من، به من سپرده‌اند تماماً در رفاه و آسوده هستند به نقد کمال دوستی در میان ما و همسایگان ما برقرار است از صدق قلب و راستی از خداوند مسألت می‌نمایم که شما را سلامت و محفوظ بدارد و من هم یقین دارم که در دوستی با من شما ثابت قدم خواهید بود. عقل و دانش و علم شما به تواریخ، البته بر شما معلوم شده است که خداوند متعال همیشه همراه است با سلاطین و پادشاهانی که در خیال آسودگی رعایا و همسایگان خود هستند انشاءاللّه خداوند سالهای دراز به شما عمر و سلامتی بدهد و دوستی ما را پاینده بدارد.

رقعهٔ دهم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ۱۲ ماه اوت سنه ۱۲۸۷ مسیحی به امیر شیرعلی

خان نوشته است.

قبل از حرکت از مملکت تاشکند مراسله مورخه ۱۳ جمادی الاول سنه ۱۲۷۲[1] هجری رسید و از مضامین بهجت آیینش خوشنودم نمود. چند روز دیگر عازم پطرزبورغ هستم که به زیارت اعلیحضرت امپراطور آقای خود، مشرف شده از تفصیل وضع ممالکی که به ید کفایت من بوده‌اند مطلع سازم و همچنین از اتفاقات در ممالک خوانینی که با ما هم ملک و همسایه هستند مخبر نمایم. محض اینکه فرستادهٔ شما بی‌جواب به کابل برنگردد این مختصر را با کمال عجله می‌نویسم. مطلب همان است که در رقیمه‌جات سابق ذکر شد اکنون مکرراً عرض می‌کنم مقصود اصلی من آن است که با همه ممالکی که با ما هم خاک هستند در صلح باشیم و از صدق قلب با تمام رؤسای آنجاها کمال دوستی و اتحاد را داشته باشیم میل اعلیحضرت امپراطور هم همین است. خیلی خوشوقت هستم که نواب شما با من هم رأی هستید بر من لازم، بلکه واجب است که دوستیهای شما را به سمع اعلیحضرت امپراطور برسانم امیدوار هستم که من بعدهم هیچ گونه تغییر در وضع و خیالات خودتان ندهید. خداوند انشاءالله به شما سلامتی بدهد. دعای من به درگاه خالق متعال همیشه آن است که به مخلوق خود وسعت و آسودگی عطا فرماید.

رقعهٔ یازدهم

کاغذی است که نایب‌الحکومه تاشکند در ۱۴ ماه اوت سنه ۱۸۷۲ مسیحی به حاکم بلخ نوشته است.

بعد از دعا و سلام دوستانه معروض می‌دارد احمد نایب را که از بلخ روانه کرده بودید وارد تاشکند شده، به خدمت حاکم کل ترکستان رسیده، مراسلهٔ امیر شیرعلی خان را که به او سپرده بودید رسانید و جناب حاکم از وصول آن بسیار خشنود گشت و جواب آن را نوشته فوراً به احمد نایب سپرده‌اند و او را روانه بلخ [کرده] و از آنجا

۱- در اصل اشتباه شده است، زیرا تاریخ هجری مطابق است تا ۱۲۸۹ یا ۱۲۹۰

مأمور خدمت شما نمودند. جناب حاکم میلشان بر آن است که به محض ورود احمد به بلخ جواب کاغذ را از جهت امیر کابل ارسال دارید سه روز است که حاکم کل از تاشکند حرکت کرده به سمت پطرزبورغ رفته‌اند محض عتبه بوسی اعلیحضرت امپراطوری و در زمان تشریف فرمایی به من سپردند که مخصوصاً به شما بنویسم کاغذ امیر کابل را معجلاً بفرستید و نیز می‌خواهند که دوستی روس و افغان روز به روز در تزاید باشد و این بسته به آن است که امور سرحدات شما منظم باشد و اسباب نزاع و گفتگو در سرحدات فراهم نیاید. محمد علی خان وزیر بلخ، شما نوکر محترم امیر هستید نظم مملکت با شما است که به میل امیر رفتار نموده و مستحق تعریف و توصیف بشوید. خداوند انشاءاللّه به شما همیشه سلامتی مزاج و دلخوشی کرامت فرماید.

رقعهٔ دوازدهم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۱۶ نوامبر سنه ۱۸۷۲ مسیحی به ژنرال کافمان نوشته است.

رقیمه شما که در ماه اوت سنه ۱۸۷۲ مسیحی نوشته شده بود رسید و باعث انبساط خاطر ما گشت. اینکه جواب آن چند ماه تأخیر افتاد سبب، واضح و آشکار است. اولاً شما به روسیه و شهر پطرزبورغ رفته بودید و ثانیاً در مراجعت هم در خوارزم مشغول جنگ بودید. الحمداللّه که حال به سلامتی به تاشکند مراجعت کرده‌اید من بر خود لازم دانستم که فرصت را غنیمت شمرده جواب مراسله شما را زود بفرستم. از مضمون کاغذ شما خیلی خوشحال شدم که نوشته بودید اعلیحضرت امپراطور، مایل به صلح و دوستی هستند و می‌خواهند همسایگان ایشان در رفاه و آسودگی مشغول امورات ممالک خود باشند و اینکه نوشته بودید مراتب دوستی ما را به خدمت اعلیحضرت امپراطور معروض خواهید داشت باعث امیدواری و امتنان من گشت. این فقره اظهر من الشمس است که اعلیحضرت امپراطور سلطان عظیم الشأنی هستند پس خیلی به قاعده و بجا است که دولی که با ایشان هم خاک هستند آسوده باشند. این پلتیک باعث امتداد دوستی آنها نسبت به دولت روس خواهد بود. از

مهربانیهای شما در رقعه شهر ربیع الثانی ۱۲۸۷ هجری تشکر کرده‌ام از اینکه شما در مراسله مورخه ۲۴ ذی حجه الحرام ۱۲۸۶ هجری به من اطمینان داده بودید که عمال دولت روس به امورات داخله افغانستان مداخله نخواهند نمود و به دشمنان دولت افغان امداد و اسلحه نخواهند داد من همیشه امیدوار هستم که به یاری خداوند دوستی مابین ما، ثابت و برقرار باشد و در محبت و یگانگی خللی به هم نرسد و همسایگان ما آسوده باشند. من کمال سعی و کوشش را در این عمل مرعی خواهم داشت و دائماً منتظر اخبار سلامتی مزاج مبارک شما خواهم بود.

رقعهٔ سیزدهم

کاغذی است که ژنرال کولپا کووسکی در ۶ دسامبر سنه ۱۸۷۳ مسیحی به امیر شیرعلی خان نوشته است.

بعد از دعا و سلام دوستانه مقصود از زحمت آن است که کاغذی که نواب شما در شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۰ هجری به حاکم کل ژنرال کافمان ژنرال آجودان اعلیحضرت امپراطور، نوشته بودید در اسعد اوقات وارد شد. در مراجعت از جنگ خیوه جناب حاکم به پطرز بورغ رفتند که به خدمت اعلیحضرت مشرف شده تفصیل حالات این مملکت را شفاهاً معروض دارند.

جناب حاکم در زمان غیبت خود مرا نایب الحکومه تاشکند قرار داده و مملکت را به من سپرده‌اند. من هم از دوستی حضرت عالی تاکنون کمال خوشنودی را دارم. مراسله شما را به عینه از برای ژنرال کافمان می‌فرستم و امیدوار هستم که ایشان هم بدون مضایقه مراتب مراحم و دوستی شما را به عرض اعلیحضرت امپراطور برسانند. مرقوم داشته بودید که صلح و دوستی باعث آسودگی و ترقی ملل است در این مسأله رأی من هم همین است و میل دارم که این عقیده را شما از دست ندهید و از راه راستی که دارید تجاوز نفرمایید. عماً قریب نتایج عالیه از برای شما و ملت شما به ظهور خواهد رسید. ما همیشه نیک بختی و سلامتی شما را طالب هستیم.

رقعهٔ چهاردهم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ماه دسامبر سنه ۱۸۷۳ مسیحی به امیر شیرعلی خان نوشته است.

به اتفاق قشون از تاشکند به سمت خیوه حرکت کردم. البته به سمع نواب شما رسیده است که چندی بود، خان خیوه بر خلاف عدل و انصاف و قاعده و قانون رفتار می‌کرد و دست تعدی بر همسایگان خود دراز کرده بود. بدین جهات اعلیحضرت امپراطور به من حکم فرمودند که با یک دسته قشون به سمت خیوه رفته خان را تنبیه نمایم که من‌بعد از حدود خود تجاوز نفرمایند و به حکم قانون و شریعت رفتار کنند. بحمدالله در این عزم کامیاب شدیم. قشون خیوه را شکست داده و مملکت را مسخر نمودیم. خان خیوه و امرای ایشان تماماً مجبور شده تسلیم گردیدند و در پناه اعلیحضرت امپراطور، آمدند و مملکت منظم شده است. خیال اعلیحضرت امپراطور این نیست که به ممالک وسیع خود مملکت بیفزایند به این جهت به حکم اعلیحضرت ایشان، مملکت خیوه را در ثانی به خود خان واگذار نمودیم که کما فی السابق سید محمد رحیم خان در مملکت و وطن آباء و اجداد خود قاضی و حکمران باشد. در عهدنامه صلح که خان به ما داده‌اند شرط کرده‌اند که من‌بعد مشغول امورات مملکت خود باشند و با همسایگان خود با کمال دوستی رفتار نمایند. بعد از آنکه مملکت خیوه را به خود خان رد نمودیم به حکم اعلیحضرت امپراطور غلام و کنیزها و اسرای خارجه آزاد شدند و خان، اعلان نمود که منبعد تجارت غلام و کنیز موقوف باشد. در میان اسیرها که آزاد شده‌اند چهارصد نفر افغان بودند. تمام ایشان در تاشکند جمع شده می‌خواهند به افغانستان بیایند. بعضی از راه بخارا و بعضی از راه بلخ و بعضی هم از راه میمنه. چون نواب شما با ما دوست هستند من لازم دانستم که این فقره را به شما اطلاع بدهم.

رقعهٔ پانزدهم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۵ ژانویه سنه ۱۸۷۴ مسیحی به ژنرال

کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام دوستانه، رقیمه محب آمیز شما که مشعر بر اخبار فتح خیوه بود در دهم شهر شوال سنه ۱۲۹۰ هجری واصل گشت. از ابتداء الی انتها ملاحظه نمودم و از آنجایی که حاوی بر سلامتی مزاج شما بود، در نهایت خوشوقتم نمود. نوشته بودید [که] چهارصد نفر افغان را از چنگ تراکمه مستخلص نموده‌اید و از راه بخار و میمنه به افغانستان خواهند آمد. امیدوار هستم که همیشه مرا از احوالات خودتان مطلع و خوشنود سازید.

رقعهٔ شانزدهم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۵ ژانویه سنه ۱۸۷۴ مسیحی به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام از جمله وقایع تازه که در اینجا اتفاق افتاده آن است که بنا به رسم قدیم سلاطین افغان، محض رفاه و آسودگی اهل مملکت به رضایت تمام رؤسای طوایف افغان، من پسر عزیز خود سردار عبداللّه خان را ولیعهد و جانشین خود قرار دادم. در روز عید فطر رمضان یعنی روز شنبه غره شوال المکرم سنه ۱۲۹۰ هجری و بعد از فوت من زمام مملکت و رعیت و قشون با او خواهد بود، تمام مسلمانها افغانستان و متابعین حضرت خیر البشر زبان به دعای خیر او گشوده و تماماً هم عهد شده و او را به ریاست خود قبول نمودند. از آنجایی که مابین این دولت و دولت اعلیحضرت امپراطور، کمال اتحاد و دوستی برقرار است من لازم دانستم که شما را از این واقعه که باعث خوشبختی افغانستان است مخبر سازم. امیدوار هستم که همیشه از اطلاع بر سلامتی خودتان خوشوقتم دارید.

رقعهٔ هفدهم

کاغذی است که ژنرال کولپا کوروسکی در ۲۵ ماه فوریه سنه ۱۸۷۴ مسیحی به امیر شیرعلی خان نوشته است.

مراسلات نواب شما که از جهت کورورناتور ون کافمان در ۶ شهر ذی حجه سنه ۱۲۹۰ نوشته بودید رسید. چون جناب ایشان هنوز در سن پطرزبورغ هستند کاغذها را آنجا خواهم فرستاد و از آنجایی که در غیبت جناب حاکم اعلیحضرت امپراطور حکومت ترکستان را به کفایت من واگذار کرده‌اند خوشبختانه جواب این قسم نوشتجات به عهدهٔ من است. در مراسلهٔ ۶ ذی حجه مرقوم فرموده بودید که پسر خود سردار عبدالله خان را ولیعهد افغانستان قرار داده‌اید در این انتخاب به شما تبریک می‌گویم. این قسم انتخابها باعث آسودگی اهل مملکت است. انشاءالله سلطنت افغان همیشه در تصرف شما و اولادهای شما باشد. امیدوار هستم که پسر شما مثل شما دوست و دولتخواه امپراطور باشد. نواب عالی می‌داند که مابین دولتین روس و انگلیس اتحاد و دوستی بوده در این ایام دوستی آنها بیشتر از پیشتر شده به واسطه خویشی که در خانوادهٔ سلاطین این دو دولت واقع گردیده پسر دویم اعلیحضرت ملکه ویکتوریا، دختر اعلیحضرت امپراطور را به حباله نکاح خود درآوردند. چون شما که دوست دولت روس هستید این خبر خیر را به شما اطلاع دادم و امیدوار هستم که این خویشی را باعث ازدیاد دوستی روس و انگلیس بدانند و این دو دولت عظیم الشأن را دوست خود بدانند. خداوند انشاءالله شما را در پناه خود محفوظ بدارد.

رقعهٔ هیجدهم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ۱۲ ژوئیه سنه ۱۸۷۵ مسیحی به امیر شیرعلی خان نوشته است.

بعد از عنوان دعا و سلام به حکم اعلیحضرت امپراطور، قریب به هشت ماه در سن پطرز بورغ ماندم به جهت اتمام بعضی از مطالب که راجع به این مملکت بود (یعنی ترکستان روس) اکنون به حکم ایشان به تاشکند مراجعت کرده‌ام و لازم دانستم که به نواب شما زحمت داده از ورود خود اطلاع بدهم. مادامی که در سن پطرز بورغ بودم به واسطه زیارت دو مراسله شما خوشوقت شدم. در یکی از آن مراسلات مرقوم فرموده بودید که سردار عبدالله خان را ولیعهد و جانشین خود قرار داده‌اید، امیدوار

هستم که رشته محبت و دوستی مابین روس و افغان در آینده محکمتر بشود. برای خانواده سلطنت روس و انگلیس که وصلت کرده و عهد مودت بسته‌اند این خویشی را به فال نیک گرفتم و علامت خوبی است از برای آسودگی و رفاه ممالکی که در تحت حمایت روس و انگلیس می‌باشند. خداوند به سرکار طول عمر و عزت بدهد و برای نیک بختی اهل افغانستان شما را همیشه سلامت بدارد.

رقعهٔ نوزدهم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۱۹ ماه سپتامبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی به ژنرال کافمان نوشته است.

رقیمه دوستانه مورخه ۸ جمادی الثانی که در جواب مراسله من مرقوم فرموده بودید به توسط ایشان خوابه بزرگ، رسید از اینکه به سلامتی از پطرزبورغ مراجعت نموده وارد تاشکند شده‌اید کمال انبساط دست داد. نوشته بودید اتحاد مابین روس و افغان زیادتر شده امیدوار هستم به یاری خداوند از طرف من خللی در دوستی وارد نیاید، مکاتبات و مراسلات اول دلیل دوستی و اتحاد است. از اطلاع بر خویشی دولت روس و انگلیس در نهایت خوشحال شدم چرا که خویشی و دوستی این دو دولت بر آسودگی و رفاه اکثر از خلق الله می‌باشد. مستدعی هستم همواره اوقات از سلامتی مزاج خودتان مطلع و دلخوشم دارید.

رقعهٔ بیستم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ۲۶ ماه اکتبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی مطابق ۱۲۹۲ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

مراسله دوستانه شما که در ۱۹ سپتامبر ۱۸۷۵ مرقوم داشته بودید در خوقند واصل شد. البته به سمع شما رسیده که سه ماه قبل به حکم اعلیحضرت امپراطور مأمور بودم که به خوقند رفته اشرار را تنبیه نمایم. در غره شهر رجب سنه ۱۲۹۲ اهل خوقند شورش کردند. خدایار خان حاکم آنجا فرار نموده به ما پناه آورد. من هم ناچار با یک دسته

قشون به مملکت خوقند رفته در قنچاق و کیرقز و قلعهٔ محرام، اشرار را مغلوب ساخته شهر خوقند را به تصرف درآوردم (در آنجا جنگی اتفاق نیفتاد) و پسر خدایار خان، ناصرالدین بیک را حاکم آن مملکت قرار دادم. علمای آنجا و اهل این مملکت تماماً او را به ریاست قبول کردند، ولی بعد از آن مردم بدخواه، ناصرالدین بیک را مجبور نمودند که با دولت روس دشمنی ورزد. وقتی که حاکم را مستقل نمودم از راه کنار رودخانهٔ پیر به نامنقان، مراجعت نمودم و محض احتیاط و دفع شر اشرار یک دسته قشون در آنجا ساخلو گذاردم. بعد از چند روز از خوقند خبر رسید که آنجا شورش کرده و رئیس جوان آنها فرار نموده، به مملکت روس رفته در ثانی اشرار را تنبیه نمودم و در نامنقان و بعضی از شهرهای دیگر خوقند سرباز و سوار گذاردم و مردم آن سامان تا کنون به آسودگی زندگانی می‌کنند و مملکت در کمال نظم می‌باشد. از راه یگانگی و دستی که با شما دارم تفصیل جنگ در خوقند را به شما اطلاع دادم. امیدوار هستم که دوستی روس و افغان روز به روز در تزاید باشد و خداوند همیشه به سرکار عالی سلامت و عزت کرامت فرماید.

رقعهٔ بیست و یکم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۳ ماه فوریه سنه ۱۸۷۶ مسیحی مطابق ۱۲۹۳ هجری به ژنرال ؤن کافمان نوشته است.

رقیمه دوستان مورخه ۱۱ شهر شوال ۱۲۹۲ که حاوی مژده فتح مملکت خوقند بود در بهترین وقتی از اوقات در روز ۲۸ ذی حجه ۱۲۹۲ واصل شده باعث انبساط خاطر ما و ازدیاد دوستی گشت. از تفصیل فتح قبچاق و گیرقز و غلبه بر خوقندی‌ها و واگذاردن حکومت به پسر خدایار خان، ناصرالدین بیک و شورش کردن اهل خوقند بر او و پناه بردن ایشان به دولت با اقتدار روس و فرستادن شما چند دسته قشون به نامنقان و سرحدات خوقند و رفع اشرار و نظم دادن آن مملکت و غیره و غیره تماماً مطلع گشته قلباً خوشنود و خوشوقت گردیدم. امیدوار هستم که به یاری خداوند متعال هرگز مانعی رو ندهد که باعث تنزل دوستی روس و افغان بشود. مستدعی هستم

همواره اوقات به صدور رقیمه‌جات و اطلاع بر سلامتی مزاج خودتان خوشوقتم دارید.

رقیمه بیست و دوم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان و لیوتنان ژنرال کولپا کووسکی در ماه فرویه سنه ۱۸۷۶ مسیحی مطابق ۱۲۹۳ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته.

نواب مستطاب، شما یقین شنیده‌اید که در این ایام بعضی از مردمان بدخواه مفتّن اهل ممکت خوقند را تحریک کرده به راههای بد واداشتند. محض اجرای خیالات فاسده خود که تصور می‌کردند اجرای آنها نتایج خوب از برای ایشان خواهد بخشید و بدبختانه باعث آن شدند که چندین حوادث مهلکه در خوقند اتفاق افتاد.

به عرض نواب عالی می‌رساند: من نمی‌خواستم تفصیل این اتفاقات را مفصلاً در این رقعه بیان نمایم، ولی از آنجایی که تمام آنها مهم هستند لازم دانستم که از جزئی و کلی آنها حضرت عالی را مخبر سازم والا برخلاف دوستی و اتحاد که مابین دولتین روس و افغان برقرار است رفتار شده بود. اگرچه تطویل رقیمه باعث تصدیع خاطر مبارک می‌شود علیهذا لازم است و واجب دانستم که بقیه مطالبی که در رقعه سابق ذکر نشده در این مراسله بیان نمایم تا آنکه از تفصیل اتفاقات و شورش در خوقند و اتمام آن عمل مطلع باشند. در سال گذشته در ماه جمادی الثانی مردمان طوایف قبچاق و گیرقز اهل خوقند را به شورش تحریک نمودند و سردارهای خوقند عیسی اولیا و عبدالرحمن آفتابچی، اسبابی فراهم آوردند که خان حاکم آنها، خدایار خان الجاء از خوقند فرار نمود. در همان وقت چند نفر از صاحب منصبان ما به خوقند رفته بودند که اشرار را با خان صلح بدهند. اشرار نصایح ایشان را قبول نکردند و خان حاکم به

• تاریخ مسیحی و تاریخ هجری در این مراسلات از روی کمال صحت تطبیق نمی‌شود، ولی ما عیناً مطابق اصل نسخه که به‌دست آوردیم ذکر کرده‌ایم اگر تاریخ مسیحی و تاریخ هجری دقیقاً صحیح نباشد از قارئین محترم معذرت خواسته و به‌طوری که ذکر شد ما طبق نوشته ذکر کرده‌ایم - مؤلف.

همراهی آنها به مملکت روس آمده و از ما پناه خواست. وقتی خدایار خان به تاشکند آمد فرستاده‌ای از جانب رئیس اشرار خوقند رسید و کاغذی به اسم حاکم ژنرال کافمان آورد بدین مضمون که خدایار خان مرد ظالم و جابری بود و برخلاف قانون اسلام رفتار می‌کرد بدین جهات اهل خوقند به ستوه آمده شورش کردند و او را از مملکت فرار دادند. اهل خوقند تماماً میلشان بر آن است که ناصرالدین خان پسر خدایار خان وارث حقیقی او حاکم و رئیس ایشان باشد. ژنرال کافمان خواهش ایشان را قبول نمود و کاغذی به حاکم جدید ناصرالدین خان نوشت که اعلیحضرت امپراطور حکومت شما را امضاء خواهند فرمود و در صورتی که اهل خوقند شروطی که در عهدنامه با خدایار خان معین شده است مجری دارند. دولت روس نگران بود از اینکه آیا رؤسای اشرار و سردارهای خوقندی ناصرالدین خان را به حکومت و ریاست قبول خواهند نمود و با مردم به عدل و انصاف رفتار خواهند کرد و ظلم و تعدی را از میان رفتار خواهند کرد و ظلم و تعدی را از میان برداشته به خوبی حکومت خواهند داشت و با همسایهٔ بزرگ خود و ژنرال کافمان از راه دوستی و صلح پیش آمده یا آنکه بر خلاف تدبیر رفتار نموده شرارت و هرزگی را پیشه خواهند کرد. چند نگذشت که معلوم شد آمدن فرستادهٔ خوقندی‌ها به تاشکند از راه حیله بوده و مقصود آنها این نبود که با ژنرال کافمان دوستی داشته باشند بلکه برای تحریک رعایان روس بوده است. به مسلمانهای تاشکند گفتند که دولت روس ظالم و جابر است و آسودگی شما را طالب نیست. آتش دشمنی را در قلوب رعایای ما شعله‌ور نمودند. کاغذها به اهل تاشکند و خوقند و سرحدات ممالک ما فرستادند و مردم را تحریک به شورش نمودند. هنوز فرستادگان خوقندی از مملکت ما بیرون نرفته‌اند که جمعیت کثیری از اشرار خوقند و خوجند و کارمه و آرپ تازان و غیره در خوجند نالو و قاری ابلق جمع شدند. قشون ما فوراً ایشان را متفرق ساخته، ولی معهذا چند نفر از کارگزاران روس را در الساتنه [و همچنین] رعایای آسوده حال را به قتل رساندند و چند نفر از تجار و مسافرین را به اسیری بردند. عمال روس در صدد دفاع برآمده، فوراً حاکم کل، قشون زیادی در کلهٔ محرام، حاضر نموده اشرار خوقندی را معدوم و برطرف

ساخت. به قسمی که منهدم شدند که در ثانی نتواستند جمع شوند. ناصرالدین خان اقرار نمود که با دولت روس نمی‌تواند مقاومت نماید، اظهار ندامت و پشیمانی نموده سر اطاعت و عبودیت پیش آورد، با اشرار نزد جناب حاکم آمده تسلیم شدند و از ایشان خواهش کردند که حکومت خوقند در ثانی به خود آنها مرحمت شود. جناب حاکم تقصیر خان و اهل خوقند را جزئی دانسته و گمان کرد که اهل خوقند در این مسأله هیچ تقصیر نداشته و سردارهای بدخواه، ایشان را به این راهها واداشتند، آن وقت اهل خوقند با سردارهای خود همه تسلیم شدند و حاکم کل ترکستان ژنرال کفمان، مملکت خوقند را به خان رد نمود و حکومت و ریاست آنجا را به خان مفوض داشت و گناهان سردارها و اشرار را عفو فرمود و محض تنبیه خان و صاحب منصبان او، ملک بامنقان که در سمت راست رودخانه پیر، واقع گشته و اراضی محل تقاطع رودخانهٔ تارین و رودخانه پیر را به ممالک دولت روس ملحق نمودند. وقتی که عهد جدید با ناصرالدین خان بسته شد و قشون روس مملکت خوقند را تخلیه نمودند.

به تحریک عبدالرحمن خان آفتابچی، اهل خوقند شورش کردند. ناصرالدین مثل پدر خود خدایار، فرار نمده و در پناه آمد و اهل خوقند یک مرد نانجیب بی‌پدر و مادر موسوم به فولاد خان را رئیس و حاکم خود قرار دادند، ولی او نتوانست حکومت کند. از حیثیت بی‌قابلیتی در اول حکومت و ریاست، مردم خوقند را نسقهای وحشیانه نمود و جمع کثیری از مخلوق بیچاره را به قتل رسانید و همچنین اقوام و پسران خدایار خان را مقتول ساخت و جد و جهد تمامی در دشمنی با ما نمود به خیال اینکه نامنقان را پس گرفته و ما را از تاشکند هم فرار دهد و از برای اجرای این کار به تحریک عبدالرحمن آفتابچی، جمعیتی در اندجان، حاضر نمود که به نامنقان حمله برد. جناب حاکم هم ژنرال ترواسکی را از نامنقان مأمور نموده، به اندجان رفت و آنجا را مسخر کرد.

فولاد خان و عبدالرحمن هر دو فرار نمودند. ژنرال ترواسکی تنبیه ایشان را کافی دانسته به حکم جناب حاکم از قتل اهل اندجان، صرف نظر نموده به نامنقان معاودت فرمود. اگر نصیحت کنندگان فولاد خان و عبدالرحمن، عاقل و کاردان بودند همین تنبیه از برای آنها کافی بود و عوض تطویل عمل و در خطر انداختن جان مردم بی‌گناه

از در صلح و آشتی آمده، به معذرت خواهی نزد حاکم می‌آمدند، ولی از آنجایی که حماقت آنها زیاد بود باز هم در نامنقان شورش به پا کردند. چون خداوند لایزال به ما قدرت و توانایی داده و مردمان نیک خواه را مدد می‌نماید، ژنرال اسکو بل اف، بعد از خاموش نمودن شورش در نامنقان و تنبیه اشرار در کمال استقلال به فولاد خان و عبدالرحمن حمله نمود و بعد از خراب نمودن قلعه‌جات و سنگرهای ایشان اندجان را به تصرف خود درآورد. بعد از آن چندین مرتبه در اسکه جنگ کردند تا آنکه فولاد خان مجبور شده به سمت کارتاجن فرار نمود.

چون عبدالرحمن قدری با شعورتر بود دید که در چه مخمصه افتاده اقرار نمود که نمی‌تواند با دولت روس دشمنی ورزد و حکایت مشت و سندان است لهذا تسلیم و مطیع گشته استدعای عفو نمود. به همراهی او رئیس و سردارهای خوقندی که باعث شورش بودند نزد ژنرال اسکو بل اف، آمده اظهار ندامت نموده و معذرت خواست. بعد از اینکه شش ماه تمام اهل خوقند در ذلت و حواری زندگانی نمودند راضی شدند که ناصرالدین خان حاکم و خان ایشان باشد. در آن وقت او در کله محرام بود و دید که مردمان خواهان او هستند از آنجا عزیمت خوقند نمود و قبل از آنکه به آنجا برسد مردم قبچاق و گیرقز جمیعت کرده او را ممانعت کردند و با او جنگ نمودند تا آنکه ناصرالدین خان مغلوب شده همراهان او اسیر گشتند و خود او به کله محرام معاودت نمود. در میان اهل خوقند نفاق پیدا شد، بعضی دیگر میلشان بر آن بود که از مردم نانجیب و اوباش جهت ریاست خود انتخاب نمایند، ولی بیشتر از آنها اظهار داشتند که در این مسأله از دولت روس امداد جویند علیهذا اهل مملکت از مردم خوقند و مارقیسنان و آوش و اسقاره و ایلات دیگر وکیل تعیین نموده نزد ژنرال اسکو بل اف، فرستادند که ما برخلاف تدبیر با دولت روس دشمنی کردیم نادم و پشیمان هستیم و می‌دانیم که طاقت مقاومت نداریم، معذرت می‌خواهیم و مستدعی هستیم که عمال روس از راه دوستی و عنایت قرار در کار ما بگذارند ضعف و بدکاری خود را اقرار نموده و از برای هموطنان خود آسودگی طلب نمودند و نیز از هموطنان خود کاغذها آوردند که ما همه مطیع و منقاد دولت روس هستیم و هرگز بلاخف میل عمال روس

رفتار نخواهیم کرد و مستدعی هستیم که عبودیت ما را قبول نمایید، عرایض آنها قبول شد. اعلیحضرت امپراطور نمی‌توانست جز این قسم، مملکت خوقند را نظم دهد چرا که اهل خوقند حاکم خود، ناصرالدین را دو مرتبه اخراج نمودند و او فرار کرده، به مملکت روس پناه آورد. اعلیحضرت ایشان چنین صلاح دانستند که با این حوادث اطاعت و عبودیت اهل خوقند را قبول فرمایند. ایشان را در تحت فرمان خود نگاهدارند و محافظت فرمایند. لهذا خانات خوقند را جزو ممالک خود نموده و آن اراضی را اولوس فرقانه نامیدند.

این اتفاقات و پولتیک اعلیحضرت امپراطور را به نواب شما اطلاع دادم و مخبر ساختم که به حکم اعلیحضرت ایشان، خانات خوقند را متصرف گشتم، به محض اینکه حکم امپراطور به من رسید روز بعد به اولوس فرقانه رفته آنجا با ضبط نمودم و به تصرف حاکم کل ترکستان ژنرال کافمان و ژنرال کولو واشف دادم. قبل از اتمام این کاغذ که باعث تصدیع خاطر شما خواهد بود لازم است این فقره را هم عرض کنم که دولت روس میلشان بر آن است که با حکام و پادشاهان و فرمانفرمایان مستقل که با ایشان هم خاک و همسایه هستند صلح و دوستی داشته باشند. خیالشان بر آن نیست که ممالک آنها را ضبط نمایند و اینکه خانات خوقند را دولت روس جزو ممالک خود نمود و در واقع محض خیرخواهی و آسودگی اهل آنجا بوده نه از برای آنکه منفعتی از جهت دولت روس خواهد داشت و یقین بود که اهل خوقند به هیچ حاکمی اطاعت نخواهند کرد جز اینکه در تحت فرمان اعلیحضرت امپراطور باشند. امید چنان دارم که نواب شما، دوستی مرا درباره خود ثابت و دائمی بدانید. از تاشکند در شهر محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری نوشته شده است. اصل نسخه این کاغذ به زبان روسی به خط ژنرال کافمان و کولپاکووسکی نوشته شده است.

رقعهٔ بیست و سوم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۷ اوت ۱۸۷۶ مسیحی مطابق ۱۲۹۳ هجری از کابل به ژنرال کافمان نوشته است.

مراسله مورخه شهر محرم که از تاشکند در خصوص اتفاقات در خوقند نوشته بودید به توسط میرزا عبدالکریم خان در شهر جمادی الاولی در کابل رسید. از مطالب آن مطلع و خورسند گشتم. اشخاصی که در همسایگی دول معظم هستند و با آنها هم خاک می‌باشند باید آسوده، مشغول امورات مملکت خود باشند و یقین است دشمنی با آنها برخلاف پولتیک و تدبیر است، ولی اگر اعلیحضرت امپراطور دولت روس، که بسیار مقتدر هستند به رسم معمول به همسایگان زیردست خود التفات و مهربانی نمایند آنها نیز امیدوار گشته از فرط محبت، عبد و عبید خواهند شد و مخلوق خدا هم آسوده حال زندگانی می‌کنند و در صدد آبادی رعایا و مملکت خود خواهند بود. خواهش دارم همیشه از احوالات خودتان مرا مخبر و خوشنود دارید.

رقعهٔ بیست و چهارم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در غره ماه اکتبر ۱۸۷۶ مسیحی مطابق ۱۲۹۳ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

مراسله مورخه ۲۷ شهر شعبان در اسعد اوقات رسید و از مضامین بهجت آیینش خورسندم نمود. اینکه نوشته بودید رؤسای ممالکی که با دول معظم هم خاک هستند باید درست رفتاری را از دست ندهند دلیل بر علم و اطلاع شما است. دوستی و اتحاد رؤسای ملل از برای طرفین مفید است و اگر منافقت شخصی را از میان بردارند جمیع مخلوق دنیا در رفاه خواهند بود و نزاع از میان برداشته خواهد شد. از اعتمادی که من و شما به یکدگیر داریم امیدوار هستم که دوستی روس و افغان همیشه برقرار باشد و از خداوند مسألت می‌جویم که به نواب عالی سلامت کرامت فرماید.

رقعهٔ بیست و پنجم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در ۶ ماه ژوئیه ۱۸۷۶ مطابق ۱۲۹۳ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

به جهت تحقیق بعضی از مطالب عمده که راجع به ممالک ترکستان بود من به

دربار اعلیحضرت امپراطور احضار شدم و ۶ ماه تمام در سن پطرزبورغ مانده، اکنون به مملکت تاشکند معاودت نمودم و لازم دانستم که از گزارشات خود به نواب شما اطلاع بدهم. دوستی سرکار عالی با دولت روسی و دوستی شخصی مابین من و شما اینک به سرحد کمال رسیده و از خداوند مسألت می‌کنم که به حضرت عالی طول عمر عطا فرماید. خیرخواهی و درست رفتاری شما باعث نیک بختی و آسودگی رعایای روس و افغان خواهد بود.

رقعهٔ بیست و ششم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۳ نوامبر ۱۸۷۶ مسیحی مطابق ۱۲۹۳ هجری از کابل به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام مراسله‌ای که به زبان ترکی در ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۹۳ هجری از تاشکند مرقوم داشته بودید به توسط میرزا محمد یوسف خان در ۷ شهر شعبان ۱۲۹۳ هجری رسید. از دوستی روس و افغان اطمینان داده، خوشوقتم نمودید. خیلی خورسند گشتم که از سن پطرزبورغ، از خدمت اعلیحضرت امپراطوری مرخص شده به سلامتی به تاشکند معاودت فرموده‌اید و مشغول رسیدگی امر حکومت هستید. من انشاءالله تعالی به هیچ وجه تقصیر نخواهم کرد که باعث ضعف دوستی روس و افغان بشود و میل دارم که دوستی و اتحد ما سالها ثابت و برقرار باشد. از احوالات خودتان همیشه مطلع و خورسندم دارید.

رقعهٔ بیست و هفتم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۱۸ ماه اکتبر ۱۸۷۷ مسیحی مطابق ۱۲۹۴ هجری به ژنرال کافمان نوشته است.

مراسله‌ای که به توسط ملا سیف‌الله ارسال شده بود در روز چهارشنبه ۵ شهر ذی‌قعدة الحرام واصل گشت. از آنجایی که حاوی بر اخبار، بر سلامتی بود در نهایت خوشوقت گردیدم. کارگزار شما رجبعلی خان امروز رسیلهٔ محب آمیز شما را رساند

و سؤال نمود که چرا ملا سیف‌الله را تاکنون نگاه داشته‌ام. سبب تأخیر فرستادن او این است که اولاً هوا بسیار سرد بود، خواستم چند روز بماند که شدت سرما رفع شود. بعد از آن ناخوش شد نتوانست او را معاودت دهم. یقین داشته باشید که سبب نگاهداشتن او این بود که از او مهمان‌داری نمایم و چند روزی از خستگی راه بیرون بیاید آن وقت به تاشکند مراجعت نماید. همیشه طالب اختیار سلامتی شما هستم.

رقعهٔ بیست و هشتم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در نهم ماه آوریل ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری از کابل به ژنرال ون کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام مراسلهٔ دوستانه مورخه ۱۹ شهر شعبان ۱۲۹۴ هجری که به توسط رجب علی خان فرستاده بودید رسید. از سلامتی شما مطلع شده کمال انبساط روی نمود و فرح بخش قلب ما گشت. چون کارگزار شما عازم خدمت است بدین مختصر زحمت افزا می‌شوم که ما را فراموش نفرموده، همواره اوقات از اخبار و گزارشات خودتان مطلع و خوشنودم دارید.

رقعهٔ بیست و نهم

کاغذی است که شاه محمد صدراعظم افغان [۱] در جواب کاغذی که حاکم کاتی کورگان به ارصلاح خان وزیر خارجه نوشته بود می‌نویسد. [۲]

بعد از دعا و سلام رقیمه محبت آمیز شما در اسعد ساعات و بهترین وقتی از اوقات رسید و رجبعلی خان کارگزار شرف اندوز حضور نواب مستطاب امیر گشت، التفاتهای اعلیحضرت امپراطور را دربارهٔ نواب امیر، مرقوم داشته و نوشته بودید که

۱- ملاشاه محمد وزیر خارجه امیر شیرعلی خان بوده است نه صدر اعظم - مؤلف.

۲- ارصلاح خان غلجایی وزیر خارجه بود، ولی فوت شده و بعد از آن ملاشاه محمد وزیر خارجه شده است و به جای ارصلاح خان جواب نوشته - مؤلف.

اعلیحضرت میل دارند با حضرت مستطاب امیر شیرعلی خان دوستی و اتحاد داشته باشند. هیچ شک نیست که اعلیحضرت امپراطور شخص بزرگ وسیع القلبی هستند و خیرخواه همه کس می‌باشند. نواب امیر هم همین قسم با همسایگان خود در صلح باشند و رعایای طرفین آسوده مشغول زندگانی باشند.

رقعهٔ سی‌ام

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در ماه ژوئن ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

به عرض حضور عالی می‌رساند که در این ایام گفتگوی مابین دولت انگلیس و دولت ما (روس) در خصوص مملکت شما بسیار قابل مطالعه و تفکر است. از آنجایی که من نمی‌توانم خیالات و اعتقادات خود را شفاهاً به شما بیان نمایم از جانب خود، ژنرال استولیتوف را نایب و وکیل نموده خدمت شما فرستادم. این شخص دوست واقعی من هستند و در جنگ روس و عثمانی خدمت نمایان نموده و مستحق الطاف اعلیحضرت امپراطور گشته، اعلیحضرت ایشان همیشه مرحمت مخصوص در حق او مبذول داشته‌اند. ژنرال استولیتوف از خیالات مخفی من شما را مطلع خواهد نمود. امیدوار هستم که نواب عالی کمال التفات را درباره او مرعی دارید و بیانات او را با اقوال من هیچ فرق نگذارید و بعد از غور رسی و مطالعهٔ کامل، او را جواب بدهید. این فقره هم بر شما مخفی نماند که دوستی شما با دولت روس از برای طرفین مفید خواهد بود و نتایج و فواید دوستی شما با روس به زودی به ظهور خواهد رسید. این کاغذ دوستانه را حاکم کل ترکستان ژنرال آجودان اعلیحضرت امپراطور ون کافمان از تاشکند به شما نوشته است، فی شهر جمادی الاخر ۱۲۹۵ هجری.

رقعهٔ سی و یکم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۳ ماه اوت ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام رقیمه محبت آمیز شما مورخه ۱۰ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۵ هجری که به توسط ناصر خان فرستاده بودید و از جنگ با ترک‌ها و اتفاقات در کاشغر اطلاع داده و سبب نقاری که مابین دولت انگلیس و افغان به ظهور رسید سؤال نموده بودید در روز سه شنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۲۹۵ رسید و از ابتدا الی انتها ملاحظه کردم. در این ایام می‌خواستم که ناصر خان را مرخص نموده به خدمت شما معاودت دهم و جواب مراسله شما را به صحابت او بفرستم، در این خیال بودم که فرستادگان اعلیحضرت امپراطور، به ریاست ژنرال استولیتوف وارد کابل شدند و در ملاقات اول ژنرال دو رقیمه دوستانه شما را که از تاشکند نوشته بودید رساندند. از مطالب مندرجه آنها کما ینبغی مطلع گشتم [1] و همچنین از مطالبی که به ژنرال امین اعلیحضرت امپراطور سپرده بودید که شفاهاً بیان کند مخبر گشتم ژنرال مذکور محض ازدیاد دوستی و اتحاد مابین دولت اعلیحضرت امپراطور و دولت افغان مطالب شفاهی را هم در کاغذی نوشته به ما دادند. جواب مطالب شما را تماماً به ژنبرال گفتم که خود او شفاهاً به خدمت شما بیان نماید. تا چند روز دیگر ژنرال عازم تاشکند خواهد بود و از هر بابت شما را مطلع خواهند نمود. به جهت احترام ژنرال استولیتوف کامیاب میرزا محمد حسن خان و غلام حیدر خان پیشخدمت خود را مأمور نمودم که با ایشان همراهی کنند.

رقعهٔ سی و دوم

نمره اول

صورت عهدنامه‌ای است که امیر شیرعلی خان با دولت روس بسته و از روی یادداشت میرزا محمد نواب در این کتاب ثبت شده است و مشتمل بر ده فقره:

اول: دولت روس متعهد می‌شود که همه اوقات مابین دولت اعلیحضرت

۱- این کاغذ که امیر شیرعلی خان ذکر می‌کند در جملهٔ رقعه‌جاتی که در کابل به‌دست آوردند نبود و همچنین معلوم می‌شود که مفقود شده است.

امپراطور روس و دولت نواب امیر شیرعلی خان، امیر کل افغانستان دوستی و اتحاد برقرار باشد.

دوم: دولت روس متعهد می‌شود که چون سردار عبدالله خان وفات نموده است با هر کس که امیر، از جهت ولیعهدی خود انتخاب نماید او را جانشین تخت سلطنت افغان قرار دهد، دوستی و اتحاد داشته باشند و همچنین با هر کس که آن ولیعهد جانشین خود قرار دهد دوستی و اتحاد داشته و ایشان را پادشاه افغانستان بدانند.

سوم: دولت روس متعهد می‌شود که اگر قشون دشمنی به مملکت افغان هجوم آورند و امیر نتواند دفع دشمن نماید و از دولت روس امداد بخواهد دولت روس بدون مضایقه دشمن را دفع نماید یا به واسطه نصیحت یا به وسیله دیگر آنچه لازم باشد.

چهارم: امیر افغانستان متعهد می‌شود که با هیچ دولت خارجی جنگ نکنند مگر آنکه با دولت روس مشورت نموده و از ایشان اذن و اجازه داشته باشد.

پنجم: امیر افغانستان متعهد می‌شود که از راه دوستی و یگانگی دولت روس را همیشه از حوادث و اتفاقات در مملکت خود مطلع و مخبر نماید.

ششم: امیر افغانستان متعهد می‌شود که هر امر مهم و مطلبی که داشته باشد به ژنرال کافمان حاکم کل ترکستان اطلاع داده، خواهش نماید و ژنرال کافمان به اجازه دولت روس، مطلب و خواهش ایشان را به عمل آورد.

هفتم: دولت روس متعهد می‌شود که تجار افغان در ممالک روس، به آزادی تجارت نمایند و به منافع کسب آنها حقی نداشته، تمام منفعت از خود تجار باشد.

هشتم: امیر افغانستان مأذون است که هر کس را بخواهد به جهت تحصیل صنایع و تجارت به روسیه بفرستد و عمال روس ایشان را محترم بدارند.

نهم: از خاطر میرزا محمد نواب محو شده است.[1]

۱- عین مندرجاتی است که نگارنده از روی نسخه مخصوصی که برای دولت ایران از لندن به‌دست آورده و ترجمه و ارسال داشته‌اند در این تاریخ درج نموده‌ام - مولف.

دهم: من که ماژور ژنرال استولیتوف نیکلا هستم و معتمد و کارگزار دولت روس می‌باشم به تفصیل فوق مابین دولت روس و دولت امیر شیرعلی خان عهد مودت بسته و عهدنامه را مهر نمودم.

صورت عهدنامه نمرهٔ دوم

عهدنامه روس و افغان که از روی یادداشت میرزا محمد حسن ثبت شده است:

اول: دوستی و اتحاد از ایام سابق مابین دولتین روس و افغان برقرار بوده است و اکنون عهد مودت قدیم در این عهدنامه تجدید می‌شود.

دوم: دوستی دولتین و شناختن جانشین تخت سلطنت هر کس که باشد و نیز شناختن آن جانشین ثابت و برقرار خواهد بود.

سوم: اطلاع دادن امیر از اتفاقات در افغانستان به حاکم کل ترکستان روس.

چهارم: دولت روس به واسطه حاکم کل ترکستان، امداد قشونی به امیر خواهد نمود و هر وقت که قشون یک دولت خارجی به مملکت ایشان هجوم آورد.

پنجم: امیر باید در مملکت خود سلطنت مستقل داشته باشد. هر کس که به امیر شورش نموده یاغی شود و در کار او اخلال نماید دولت روس او را تنبیه خواهد نمود.

ششم: چون مابین دولتین دوستی کامل برقرار است تجار روس محض منفعت ملتین باید به آزادی در افغانستان تجارت نمایند.

هفتم: مملکت قدیم افغانستان به تصرف امیر داده خواهد شد و قشون روس دشواری و اشکالی که در مقابل موجود است برطرف خواهد نمود.

رقعهٔ سی و سوم

کاغذی است که ژنرال استولیتوف در ۲۱ ماه سپتامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به وزیر خارجه افغان نوشته است:

بحمدالله والمنه به سلامتی وارد تاشکند شدم و در وقت خوشی به خدمت

فرمانفرمای ترکستان رسیدم.[۱] شب و روز در صدد آن هستم که قرار داد خودمان را مجری دارم و امیدوار هستم که در این کار کامیاب شوم. امروز به عزم زیارت اعلیحضرت امپراطور از تاشکند حرکت کردم که حضوراً تفصیل گزارشات ما بین خود و حضرت امیر را به عرض اعلیحضرت ایشان برسانم. انشاءالله به یاری خداوند مطالب لازمه به امضای امپراطور خواهد رسید. امید چنان دارم که اشخاصی که از دروازهٔ شرقی می‌خواهند وارد کابل شوند در را بسته ببینند بعون‌الله متزلزل خواهند شد. مستدعی هستم ارادت و اخلاص کیشی و بندگی مرا، به خدمت نواب امیر، معروض دارید خداوند به ایشان طول عمر و عزت عطا فرماید و به شما سلامتی و توفیق خدمت بدهد مطمئن باشید که به خواست خدای تعالی امورات به وفق دلخواه انجام خواهد گرفت.

رقعه سی و چهارم

کاغذی است که ژنرال استولیتوف در هشتم ماه اکتبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به شاه محمد خان وزیر افغانستان نوشته است.[۲]

اولاً عرض می‌کنم از راه دوست و مرحمتی که به من دارید ارادت و اخلاص مرا خدمت نواب امیر، معروض دارید. من الطاف ملوکانه ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. شب و روز مشغول انجام فرمایشات ایشان هستم و شکر می‌کنم خداوند متعال را که تاکنون زحمات من بنده بی نتیجه نبوده است. امپراطور اعظم دوست حقیقی امیر و خیر خواه مملکت افغان هستند و اعلیحضرت ایشان، آنچه از جهت آسودگی افغانستان لازم باشد به عمل خواهند آورد. البته عرایض مرا فراموش نکرده‌اید که امورات دولتی مثل یک مملکتی است که کوه و دره و رودخانه زیاد داشته باشد و شخص باید مثل کسی باشد که در بالای کوه مرتفعی نشسته به یک نظر تمام آنها

۱- در اصل نسخه که به زبان ترکی نوشته است فرمانفرما را یارم پادشاه یعنی نصف پادشاه نوشته است.

۲- ملا شاه محمد چنانکه قبلاً هم ذکر شد وزیر خارجه امیر شیرعلی خان بوده است، مؤلف.

را ببیند و از هیچ یک غفلت نداشته باشد. به حول و قوه الهی امپراطور ما اعظم جمیع سلاطین است و هیچ سلطانی به اقتدار او نیست. خداوند انشاءالله تعالی به اعلیحضرت ایشان طول عمر عطا فرماید. پس هر نصیحت و پندی که دولت روس به شما می‌دهد بهتر آن است که گوش دارید. من از روی صدق و راستی به شما اطلاع می‌دهم دولت ما مثل ما مدبر است و چون قمری بی آزار. بسا چیزها است که ابداً شما مطلع نیستید و به سمع شما نرسیده است و دولت روس تمام آنها را کما ینبغی می‌داند و اطلاع دارد و بسا می‌شود که انسان از یک چیزی منزجر است و بعد همان چیز اسباب آسودگی و باعث خوشوقتی او می‌شود. اکنون دوست عزیزم من به شما اطلاع می‌دهم که دشمن دین و ملت ما می‌خواهد به‌واسطه قیصر روم (سلطان عثمانی) با شما صلح و دوستی داشته باشد. خیر شما در آن است که از برادران خودتان که در سمت دیگر رودخانه هستند (ترکستان روس کنار رودخانه آغ‌سو) امداد بجویید که به قدرت الهی هر وقت شمشیر کین خواهی به دست ایشان بیفتد آن زمان باید به دشمن گفت حاضر رزم باشید اگر میل دارید از آنها امداد بخواهید و به یاری خدا به دشمن بگویید بسم‌الله آماده جنگ باشید و الا شما هم مثل ما با تدبیر رفتار کنید. در ظاهر با آنها صلح و سازش داشته باشید و در باطن آماده جنگ شوید تا آنکه به مشیت خداوند زمان کار برسد آن وقت خیالات خود را ظاهر سازید. خیلی خوب و به موقع خواهد بود وقتی که دشمن می‌خواهد به مملکت شما سفیر و وزیر مختاری بفرستد. شما جاسوس چرب زبانی پر حیله و تزویر به مملکت ایشان بفرستید که به زبان بازی و کلمات شیرین عقل آنها را بدزدد و ایشان را چنان بفریبد که از جنگ نمودن با شما منصرف شوند دوست مهربان من، من شما را به خدا می‌سپارم خداوند انشاءالله امیر و مملکت او را در پناه خود محفوظ بدارد و زلزله در اعضای دشمنان ایشان بیندازد، آمین یا رب‌العالمین. مستدعی هستم جواب کاغذ را زودتر مرقوم داشته و به شهر پایتخت (سن پطرزبورغ) بفرستید مخصوصاً خواهش دارم که کاغذ خودتان را به خط نسخ بنویسید که من خودم بتوانم بخوانم.

رقعه سی و پنجم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ماه اکتبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری بر ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام در این ایام اتفاقاتی که در این جا افتاده از اینقرار است: بعد از حرکت ژنرال استولتیوف سفیر دولت با اقتدار روس از کابل به سمت تاشکند صاحب منصبان انگلیس زیاد گستاخ شده و در ظاهر با اهل افغانستان دشمنی می‌کنند و قلاده‌ها از گردن شیرهای خود برداشته که فسادها برپا نمایند. البته پل کونیک به شما اطلاع داده است[1]. اکنون که مشغول نوشتن این رقعه هستم دشمن به سر حد مملکت افغانستان و ابتدای جاده خیبر رسیده است آنها اسباب مسافرت خود را کاملا حاضر کرده و در اندک زمان ایشان را ملاقات خواهم نمود. بالاخره کار از زبانه سازی گذشته علی‌الظاهر آنها به مملکت ما هجوم آورده‌اند. پس تکلیف عمال افغان آن است که به قدر قوه و استعداد، جان و مال اهل مملکت را محافظت نمایند. اما هیچ احتمال نمی‌رود که آتش کین به‌آسانی خاموش شود بلا شک بعد از رسیدن این کاغذ به شما طولی نخواهد کشید و به شما خبر می‌رسد که انگلیس و افغان با یکدیگر در جنگ و جدال هستند. از آنجایی که به دوستی شما اعتماد کامل دارم یقین است که عنایات دوستانه خودتان را در این مسأله دریغ نفرموده به هر قسم که خودتان مصلحت بدانید مرا امداد خواهید نمود. اعلیحضرت امپرطور (قیصر) دستخط التفات آمیزی به من نوشته بودند سواد آن را جهت شما فرستادم ملاحظه بفرمایید. اگرچه لازم بود که سواد دستخط اعلیحضرت امپراطور را به یک شخص محترم و معتمدی سپرده خدمت جناب شما ارسال دارم، ولی چون وقت تنگ بود فرصت نداشتم به چاپار دولتی سپرده، ایفاد حضور عالی نمودم، یقین است عذر مرا قبول خواهند فرمود.

۱- پل کوبیک به رباد روسی یعنی سرهنگ و مقصود امیر شیرعلی خان روز کی اف سرهنگ است که به همراهی ژنرال استولیتوف به کابل آمده بود و بعد ار رفتن او هم در همان جا اقامت داشته

رقعه سی و ششم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در نهم ماه اکتبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری از کابل به اعلیحضرت امپراطور روس نوشته است[۱].

بعد از اظهار عبودیت معروض می‌دارد، از آنجایی که از راه اتحاد لازم است که از اتفاقات و حوادثی که در این مملکت به ظهور می‌رسد اعلیحضرت شما را مخبر سازم لهذا به عرض این عریضه مصدع خاطر مبارک می‌شوم. از روزی که ما بین دولت با اقتدار روس و دولت افغانستان در دوستی باز شده و میان ایشان مکاتبه اتحاد ارسال و مرسول می‌شود صاحب منصبان دولت انگلیس قلباً رنجیده و عمال دولت افغان را به زحمت و مرارت انداخته‌اند و کارهایی که بر خلاف رسم همسایگی است از آنها ناشی شده است. هنوز آتش حیله و خدعه ایشان بر طرف نشده بود که سفیر اعلیحضرت شما وارد کابل شد. این فقره باعث ازدیاد دشمنی آنها گردید یعنی بعد از ورود سفیر شما بنای دشمنی را گذارده، در ظاهر و باطن بدرفتاری نمودند و هر قسم دشمنی که ممکن بود از دست ندادند. انگلیس‌ها اولاً یکدسته سوار معتبر به جمرود که در سر حد ممکلت ما واقع است به اسم سفارت آمدند و گفتند سوارها از همراهان ما می‌باشند و می‌خواستند بدون اذن ما وارد شهر پایتخت افغان بشوندو در باطن خیال آنها این بود که به شهر کابل بیایند و به سفیر دشنام دهند و لکن در سر حد صاحب منصبان ما جلو ایشان را گرفته نگذاردند که پیشتر بیایند و به آنها گفتند که دوستی بزور نمی‌شود و هنوز در هیچ مملکتی رسم و قاعده بر این جاری نشده که یکنفر سفیر با جمعیت کثیر به مملکتی به سفارت برود لهذا ناچار شده به پیشاور معاودت نمودند و اکنون با کمال عجله مشغول تهیه هستند که به افغانستان هجوم آورند و به هر گوشه‌ای از مملکت اعلان جنگ نموده و می‌خواهند سلطنت افغان را منهدم سازند. با وجود

۱- این نامه را امیر شیرعلی خان به امپراطور روس نوشته به وسیلهٔ ژنرال کافمان به ضمیمهٔ رقعهٔ سی و پنجم ارسال داشته است.

این تفصیل عمال افغان هنوز حرکتی بر خلاف دوستی نکرده‌اند و نمی‌خواهند که در ابتدا حرکت ناشایسته از ایشان بروز کند. احتیاط را از دست نخواهند داد. اما این فقره واضح است که هر قدر ما فروتنی می‌کنیم غرور و دمشنی ایشان بیشتر از پیشتر می‌شود. حالت دولت انگلیس و دولت افغان امروزه، به چهل سال پیش از این فرقی ندارد، یعنی در همان وقت سفیر کبیری از جانب دولت با اقتدار روس و کارگزاری از جانب انگلیس به افغانستان آمده بودند و امیر مرحوم به عقل و دانش خود رفتار نموده دوستی با اعلیحضرت امپراطور روس را به دوستی به دولت انگلیس ترجیح داد و نتیجه آن مخمصه و بلاها بود که به افغانستان روی نمود. مختصر عرض می‌کنم که دولت انگلیس عزم را جزم نموده که با ما جنگ نماید و رعایای مملکت افغان هم تا قوه و قدرت در بدن دارند جان و مال و وطن خود را از شر آنها حفظ خواهند نمود. اکنون باید منتظر تقدیر الهی شد تا چه پیش آید. حالت حالیه این است که عرض شد از ابتداء الی انتها و به سمع مبارک شما خواهد رسید. امید چنان دارم که محض حفظ و آسودگی افغانستان اعلیحضرت شما به قدر شأن و مرتبه خودتان به ما امداد فرمایید و یقین است مراحم و الطاف ملوکانه خود را در این موقع دریغ نخواهند نمود.

رقعه سی و هفتم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ماه اکتبر ۱۸۶۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری از کابل به ژنرال استولیتوف نوشته است.

بعد از دعا و سلام دوستانه مادامی که در کابل تشریف داشتید از بدخواهی و خیالات فاسدۀ انگلیس‌ها که در باره افغانستان داشتند مطلع شده‌اید. از وقتی که شما به تاشکند رفته‌اید بدخواهی ایشان روز به روز در تزاید است و چندی است که نسبت به دولت افغان ظاهر و آشکار دشمنی می‌ورزند البته از تنصیل گزارشات پل کونیک (کلنل روز کن اف) مفصلاً به شما اطلاع داده است. مدتی است که از شما هیچ خبری نرسیده کارها دیگر اصلاح پذیر نیست و جنگ حتمی شده و انگلیس‌ها دست تعدی دراز کرده‌اند اگر از برای عمال دولت ممکن بود و می‌توانستند کار را اصلاح

می‌کردند، ولی زمام اختیار از دست ایشان بیرون رفته باید صبر کرد تا آنکه از پس پرده چه هویدا گردد. من از وضع و اتفاقات بدون تأمل به اعلیحضرت امپراطور و ژنرال ون کافمان اطلاع داده‌ام، میل دارم که شما هم مطلع باشید و خواهش می‌کنم از راه دوستی و یگانگی به نحوی که شایسته شأن و مقام اعلیحضرت امپراطور است و عظمت ایشان اقتضاء می‌نماید مرا امداد نمایند.

رقعه سی و هشتم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۴ ماه نوامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به ژنرال ون کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام دو رقعه محبت ختامه شما یکی مورخه چهارم شهر شوال ۱۲۹۵ و دیگری مورخه دهم شوال ۱۲۹۵ در ۱۴ شهر ذی قعدة‌الحرام و اصل گشتند: نوشته بودید پل کونیک کارادی کف مأمور شده است که به ایران برود از تاشکند حرکت کرده و از ره میمنه به مزار شریف رسیده و معجلاً عازم مملکت ایران است و خواهش کرده بودید که عمال افغانستان دوستی خود را در حق او مبذول داشته و از او حمایت نمایند و او را محترم بدارند و در رقمیه ثانی مرقوم داشته بودید که پل کونیک مات یف مأمور است که به ممالک شرقی رودخانه آغ‌سو رود و سفارش کرده بودید که عمال افغانستان به او احترام و همراهی داشته باشند هر دو رقمیه را به تفصیل ملاحظه نموده از مضامین آنها مطلع گردیدم بنابر خواهش شما فوراً به حاکم ایالات افغانستان حکم محکم نوشتم که همه جا از پل کونیک کارادی کف احترام نگاهدارند و چند نفر مهماندار تعیین نمایند که تا سر حد مملکت ایران همراه باشند و از او پذیرایی نمایند و همچنین پل کونیک مات یف را همه جا محترم و معزز بدارند که به آسودگی به کلات و حصار و بدخشان و کافرستان مسافرت نماید، ولی بایست پل کونیک را مطلع نمود که اهل کافرستان کوهی و وحشی هستند و مثل حیوانات سبع می‌باشند و حرف حساب به گوش آنها نمی‌رود و مسافرت در آن مملکت بسیار خطرناک است و او باید خیلی متوجه باشد که به او آسیبی نرسانند. هیچ افغانی تاکنون به مملکت ایشان

نرفته و کسی جرأت نمی‌کند به کوهستان آنها مسافرت نماید اینک شما را مطلع نمودم هر قسم صلاح بدانید به پل کونیک دستورالعمل بدهید. مقصود من آن بود که درِ دوستی شما را از وضع و خطرهای آن مملکت مخبر نمایم که مسافرت در کافرستان احتیاط بسیار لازم دارد.

رقعه سی و نهم

کاغذی است که ژنرال کافمان در چهارم ماه نوامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

بعد از دعا و سلام دوستانه رقیمه شریفه مورخه دوازدهم شهر شوال در سیم شهر ذی قعده‌الحرام ۱۲۹۵ به تاشکند رسید.

از مطالب آن مطلع و خوشنود گردیدم. صورت کاغذی که به اعلیحضرت امپراطور نوشته بودید فوراً تلگراف نمودم و خود کاغذی را به ورقه‌ای که به ژنرال استولیتوف نوشته بودید به توسط چاپار به روسیه فرستادم که در لیواد یا به حضور اعلیحضرت امپراطور برسد من به‌طور تحقیق شنیده‌ام که انگلیس‌ها میل دارند با شما صلح نمایند. من از راه دوستی به شما نصیحت می‌کنم که اگر آنها اظهار صلح کنند شما بدون تأمل اسباب صلح را فراهم بیاورید و به هیچ وجه تأخیر ننمایید.

رقعهٔ چهلم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۰ ماه نوامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام رقعه دوستانه مورخه هشتم شهر ذی قعده ۱۲۹۵ هجری رسید و از احوالات شما مطلع و خوشنود گشتم قبل از ورود کاغذ شما رقعه‌ای از صاحب منصبان دولت انگلیس رسید بسیار بد نوشته بودند. مضامین آن تمام خشم انگیز بود خواندم و به روز کن اف کارگزار دولت فخیمه روس دادم و ایشان سواد آن رقعه را به زبان روسی از جهت شما فرستادند. وقتی که مشغول نوشتن جواب رقعه انگلیس‌ها

بودم و سؤالهای ایشان را جواب می‌گفتم رقیمه شما رسید. مرقوم داشته بودید که با آنها (انگلیس‌ها) صلح نمایم. من از رفتار دولت انگلیس می‌دانم و یقین دارم که هرگز ترک دشمنی نخواهند نمود و با دولت افغان دوستی نخواهند کرد و به هیچ وجه عذر ما را از جهت رفع اشتباه قبول نمی‌کنند و سر آشتی ندارند. اگرچه هنوز جنگ نشده و تیری از هیچ طرف انداخته نشده است معهذا محض اجرای نصیحت شما که به حکم اعلیحضرت امپراطور به من نوشته بودید قدم در راه صلح گذاشتم یعنی در جواب ایشان کاغذ محبت آمیزی در کمال ادب نوشتم و سواد آن را در جوف این رقیمه گذارده از جهت شما فرستادم که از مضمون آن مطلع باشید. دولت انگلیس چه خیال دارد از برای مملکت افغان هنوز معلوم نیست. امیدوار هستم که غالب اوقات به مراسلات و اطلاع از سلامتی مزاج خودتان خوشوقتم دارید.

رقعه چهل و یکم

کاغذی است که ژنرال کافمان در ۲۶ ماه نوامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

بعد از دعا و سلام مراسله مورخه ۲۴ شهر ذی قعدةالحرام سنه ۱۲۹۵ هجری واصل گشت و از اخبار سلامتی مزاج عالی خوشنودم نمود خداوند انشاءالله از شما راضی باشد. وزرای دولت انگلیس به سفیر کبیر دولت روس مقیم لندن اطمینان داده و او را متقاعد کرده‌اند که دولت انگلیس به استقلال افغانستان دخل و تصرف نخواهد نمود. به حکم اعلیحضرت امپراطور این خبر خوش را به حضرت عالی اعلام می‌دارم. بعد از انتظام امور این مملکت (ترکستان) خیال دارم به شهر پایتخت روس بروم و چون مصلحت نمی‌دانم که نوکرهای معتمد شما را بیش از این در این جا نگاهدارم زیرا که وجود آنها در خدمت شما بیشتر لازم خواهد بود. لهذا محمدحسن خان و غلام حیدر خان را به دو نفر صاحب منصب روانه حضور عالی داشتم امیدوار هستم که مرا خیرخواه مملکت خود بدانید و همواره اوقات، بر قیمه‌جات دلخوشم دارید. من به نایب الحکومه خود دستورالعمل دادم که در غیاب من کاغذهای شما را

به ترکستان می‌رسد به پطرزبورغ نزد من بفرستد. نیک بختی شما خوشوقتی من است و غصه و زحمات شما باعث غم و اندوه من می‌باشد. بعضی اشیاء به رسم یادگار به توسط میرزا محمد حسن خان از جهت نواب عالی ارسال داشتم مستدعی هستم قبول فرمایید.

رقعهٔ چهل و دوم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در ماه نوامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به کلنل روز کن اف نوشته است.

بر امیر واضح و آشکار است که در این فصل زمستان من نمی‌توانم به واسطه قشون ایشان را امداد نمایم. پس بهتر آن است که جنگ را تأخیر کنند.؟ هیچ لازم نیست در این فصل بی موقع شروع به جنگ نمایند. اگر انگلیس با وجود اهتمام امیر از جهة رفع جنگ در این فصل شروع به جنگ نمایند شما به اذن امیر مرخص شده به تاشکند بیایید چرا که وجود شما در افغانستان در فصل زمستان بیفایده خواهد بود. بعلاوه، در چنین موقع که جنگ شروع شود لازم است که شما معجلاً نزد من بیایید و از تفصیلات جنگ در افغانستان مرا کاملا اطلاع بدهید که من به اقرب وسایل اعلیحضرت امپراطور را مخبر سازم، خیر روس و افغان در همین است و از جهت طرفین منفعت کلی دارد.

رقعهٔ چهل و سوم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در هشتم ماه دسامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به میرزا محمد حسن خان فرستاد خود که به همراهی ژنرال استولیتوف نزد ژنرال کافمان فرمانفرمای ترکستان روس فرستاده بود نوشته است.

بعد از احوالپرسی تفصیل وضع و حالت ما، درین مملکت از این قرار است . انگلیس‌ها به هیچ قسم دست از خیالات خود بر نداشته و نتواستند به امورات افغانستان دخل و تصرف ننمایند. من کاغذی به دولت انگلیس نوشتم و در آن کاغذ بنا

به نصیحت و میل ژنرال ون کافمان حاکم ترکستان که به حکم اعلیحضرت امپراطور به من دستوالعمل داده بودند عذرخواهی نمودم و به انگلیس‌ها تکلیف صلح کردم، ولی آنها هیچ اعتنا نکردند و در علی مسجد بابیست فوج به سرحدداران من حمله بردند. در آن وقت ما در سر حد، پنج فوج بیشتر نداشتیم. درجنگ جمعیت کثیری از طرفین به قتل رسیدند هفت یا هشت روز بعد از این واقعه با یکدستهٔ قشون به سرحدداران ما که در قلعه‌های کرم بودند هجوم آوردند در ابتداء شکست خوردند و بعد از آن قشون ما را شکست دادند و از طرفین بیشتر از جنگ در علی مسجد به قتل رسیدند. بالاخره کار ما به جنگ انجامید و انگلیس‌ها منتظر هستند که به همین زودی مملکت افغانستان را متصرف شوند. اکنون وقت آن است که اعلیحضرت امپراطور الطاف خود را دریغ ندارند و به ما امداد نمایند من کاغذی به دوست عزیز خود ژنرال کافمان نوشته و خواهش نمودم که در این موقع از راه دوستی و اتحاد امداد قشونی خود را از ما مضایقه نکنند و کار را به تأخیر نیندازند و سی و دو هزار نفر قشون که در تاشکند حاضر هستند و ژنرال استولیتوف به من اطمینان داده بودند که این سی و دو هزار نفر قشون همیشه در تاشکند حاضر هستند و هر زمان که از برای ما لازم باشد فوراً به افغانستان فرستاده خواهد شد. شما شب و روز به حکومت ترکستان اصرار کنید که البته امداد را زود به ما برسانند و به دفع‌الوقت نگذارنند.

رقعهٔ چهل و چهارم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در هشتم ماه دسامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام شما هم به‌واسطه کاغذهای من و هم به‌واسطه سفیر دولت با اقتدار روس که در کابل بودند از دشمنیهای دولت انگلیس نسبت به دولت افغان به تفصیل مطلع و مخبر شدید. در این ایام دشمنی آنها به سرحد کمال رسیده با وجود آنکه من به نصیحت شما رفتار نموده و در جواب آخرین کاغذ آنها تکلیف صلح و دوستی نموده و معذرت خواستم، با بیست فوج در علی مسجد، به پنج فوج من،

حمله برده و قشون ما را شکست فاحشی دادند. جمعیت زیاد از طرفین به قتل رسیده و زخم‌دار شده‌اند و چند روز بعد از این جنگ در کرم به قشون ما هجوم آوردند و ما را در ثانی شکست دادند. دو روز تمام جنگ طول کشید و بیشتر از جنگ در علی مسجد از طرفین سرباز و سوار مقتول و مجروح گشتند. چون وضع را بدیدم به امضای وزرای افغانستان به اعیان حکم کردم که عیال و اطفا خود را به ترکستان بفرستند و به اهل مملکت تماماً حکم نمودم که عیال خود را در کوهستان پنهان نمایند و آماده جنگ باشند با وجود آنکه کاغذهای دوستانه من به صاحب منصبان انگلیس رسیده باز هم از دشمنی و شیطنت دست برنداشته قشون آنها مثل مور و ملخ وارد افغانستان می‌شوند و می‌خواهند جنگ را بزودی ختم نمایند و شهر کابل را متصرف شوند. دوست عزیز من اینک از شما معذرت می‌خواهم که خیالات خود را به شما بیان می‌کنم و می‌نویسم از آنجایی که دوستی و اتحاد ما بین روس و افغان بر قرار است و به‌واسطه عهد قدیم و هم به‌واسطه عهدی که از جانب اعلیحضرت امپراطور، با ژنرال استولیتوف بسته شده مودت ما بیشتر از پیشتر شده اگر چنانچه آسیبی به دولت افغان برسد گرد ندامت ابدالدهر به دامان دولت روس خواهد نشست و چون در این مطلب خیر روس و افغان هر دو منظور است منتظر هستم که به ما امداد قشونی نمایید. امید چنان دارم قشونی که در تاشکند موجود دارید جمع آوری نموده به ترکستان افغان بفرستید. ژنرال روز کن اف سفیر روس در کابل وقتی که ما بین انگلیس و افغان کار به جنگ کشید از من مرخصی گرفته به تاشکند معاودت نماید. به فرموده جناب شما ایشان از من اجازه خواستند، ولی من اذن ندادم و حرکت ایشان را با حالت حالیه صلاح ندانستم به‌واسطه بعضی از مطالب و خیرخواهی دولتین روس و افغان.

رقعه چهل و پنجم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در ۲۲ ماه دسامبر ۱۸۷۸ مطابق ۱۲۹۵ هجری به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام چند قبل به شما اطلاع دادم که قشون انگلیس داخل افغانستان

شدند و دو مرتبه هم با قشون ما جنگ نمودند و به کاغذهای من که بنا به نصیحت و موعظه‌ای که از جانب اعلیحضرت امپراطور به شما حکم شده بود به من نوشتید به آنها نوشتم و تکلیف صلح نمودم به هیچ وجه اعتنا ننمودند امیدوار هستم که همه اینها را مشروحاً ملتفت شده باشید. بعد از آنکه رقعه خود را خدمت شما ارسال داشتم اعیان و رؤسای افغانستان به نزد من آمدند و گفتند دولت انگلیس مطلبی ندارد جز اینکه ما با دولت با اقتدار روس دوستی و اتحاد نداشته باشیم و سفیر آن دولت را به مملکت خود راه ندهیم، ولی اکنون این فقره از جهت ما ممکن نخواهد بود چرا که دولت روس با آن عظمت شأن دست خود را جهت عهد مودت به سوی ما دراز کرده و ما هم قبول نموده با ایشان عهد محکم‌تر از عهد سابق بستیم و اینک ما در دوستی ایشان ثابت هستیم و عهد خود را محکم نگاه خواهیم داشت و اگر مثل چهل سال قبل خانه‌های ما را خراب کنند ما به عهد خود باقی خواهیم بود و در دوستی با دولت روس هرگز بر خلاف مودت رفتا نخواهیم کرد. بعضی گفتند بهتر آن است که من خودم به پطرزبورغ شهر پایتخت اعلیحضرت امپراطور، بروم در آنجا مجلس تحقیقی فراهم آورم و کار خود را با دولت انگلیس یک جهتی کنم و از آنها سؤال نمایم که برای چه و به چه مناسبت و به چه حق به افغانستان هجوم آوردند و نیز می‌گویند که مسافرت من به روسیه فواید بسیار خواهد داشت و در پطرزبورغ اعلیحضرت امپراطور نخواهند گذاشت که حقوق من پایمال شود. علیهذا با رای خیرخواهان خودم عزم را جزم نمودم که به پطرزبورغ بروم. پسر خود سردار یعقوب خان را نایب السلطنه قرار داده، مملکت و سردارها و قشون را به ید کفایت او سپردم و خودم با معدودی به سمت مقصود از کابل حرکت کردم. وضع کارهای ما همان است که به جناب شما اطلاع دادم و یقین دارم شما دوست صدیق من و خیرخواه مملکت من هستید.

رقعهٔ چهل و ششم

فرمانی است که امیر شیرعلی خان در ۲۲ ماه دسامبر ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری به اهل افغانستان نوشته است در منزل سرچشمه چند کاغذ از حاکم کل

ترکستان و ژنرال استولتیوف که در لیوادیا با اعلیحضرت امپراطور همراه بوده چنین می‌نویسد:

اعلیحضرت امپراطور شما را برادر خود می‌دانند و میل دارند شما هم در دوستی برادری با ایشان همیشه ثابت و برقرار باشید و تخلف ننمایید. دولت انگلیس می‌خواهد بواسطه سلطان عثمانی با شما صلح نماید و می‌خواهد شما بر خلاف میل او کاری نکنید، ولی رأی و میل امپراطور آن است که شما انگلیس‌ها را در مملکت خود راه ندهید و مثل سال گذشته با آنها به تزویر و حیله رفتار نمایید تا آنکه زمستان بگذرد، انشاءالله آن وقت دولت روس از جهت امداد شما حاضر خواهد بود. مختصراً بدانید که کارها بخوبی انجام خواهد گرفت مطمئن و آسوده باشید که اگر خدای بخواهد مجلس کنگره در سن‌پطرزبورغ منعقد خواهیم نمود که سفرای جمیع دول معظم در آن حاضر باشند آن وقت ما رسماً با دولت انگلیس در خصوص شما گفتگو می‌کنیم یا به زور فصاحت کلام و تدبیر مراوده، انگلیس‌ها را از افغانستان به‌کلی قطع خواهیم نمود که من بعد به هیچ وجه به امورات افغانستان مداخله نکنند و یا آنکه نتیجه کنگره آن خواهد شد که با دولت انگلیس جنگ نماییم، در هر صورت به یاری خداوند در بهار آینده زحمات شما ختم خواهد شد و به رضامندی و آسودگی در مملکت افغان حکمرانی خواهید نمود.

پس به رعایا و نوکرهای صدیق ما لازم و واجب است که در اموراتی که سپرده به ایشان می‌باشد کمال سعی و اهتمام را مراعی دارند و در خدمت دولت بیشتر از پیشتر جد و جهد نمایند و مطمئن باشند که دولت افغان مثل سابق برقرار خواهد بود و عماً قریب زحمات آنها به آخر رسیده و مفسده به‌کلی از مملکت بر طرف خواهد شد.

بر بلم شیر بهادر و حافظ‌الله خان نایب سپهسالار اعظم مخفی نماند که به حمدالله زحمات چندین ساله ما در تربیت قشون و صاحب منصب به هدر نرفته و در جنگ با انگلیس‌ها مثل قشون منظم ملل تربیت شده، جنگ نمودند و شجاعت به خرج دادند. از قشون ظفر نمون ما احدی به درجه شهادت نرسیدند قبل از آنکه هر یک نفر، سه نفر از کفار را به قتل رسانده باشند. مختصراً هر فردی از افراد قشون به‌نحوی ایستادگی

نمود که باعث تعریف و تمجید عامه شدند، ما مطمئن هستیم که قشون مظفر ما در هر جا و با هر دشمنی جنگ کنند دشمن را مغلوب خواهند ساخت. قشون هراتی نیز خیلی منظم هستند، شجاع و دلیر می‌باشند. اینها نتایج خدمات و دولتخواهی شماست. رضامندی و خوشنودی ملوکانه را به تمام قشون و اهل هرات اظهار دارید و به آنها بگویید که ما امیدوار هستیم خدا و رسول از شما راضی و خوشنود باشند.

رقعه چهل و هفتم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در دوم ماه ژانویه ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۲۹۶ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

کاغذ دوستانه شما که در سیزدهم شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹۵ نوشته بودید رسید خواهش کرده بودید هرقدر قشون در تاشکند موجود می‌شود به جهت شما بفرستم، چند روز قبل کاغذی به شما نوشتم که اعلیحضرت امپراطور، در باب اشکالات شما با دولت انگلیس گفتگو کردند و وزرای دولت انگلیس، به سفیر کبیر دولت روس مقیم لندن اطمینان دادند که در استقلال سلطنت افغانستان مداخله نخواهند نمود. یقین شما این رقعه را قبل از رسیدن کاغذ من نوشته‌ای مرقوم داشته بودید که پسر خود سردار یعقوب خان را نیاب السلطنه قرار داده‌اید و خودتان با چند سوار از کابل بیرون آمده‌اید از جانب اعلیحضرت امپراطور، دستخطی به من رسید که به شما اطلاع بدهم حال از برای ما ممکن نیست که به شما به واسطه قشون امداد نماییم. امیدوار هستم که نواب عالی، همیشه نیک بخت باشید کارها بسته به تقدیر الهی است خاطر جمع باشید که دوستی من با سرکار، دائمی خواهد بود.

خیلی واجب است که ژنرال روز کن اف و همراهان او را بزودی معاودت دهید. اگر میل داشته باشید دکتر یورالسکی را نگاهدارید. یقین است دکتر طبیب از جهت حضرت عالی بیشتر از همه کس لازم خواهد بود. امید چنان دارم که دوستی ما محکمتر از سابق باشد و مکاتبه مابین ما ترک نشود.

رقعه چهل و هشتم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در هفتم ماه ژانویه ۱۸۷۹ مسیحی مطابق با ۱۲۹۶ هجری به امیر شیرعلی خان نوشته است.

مراسلهٔ مورخ ۲۶ شهر ذی‌حجة الحرام ۱۲۹۶ هجری رسید و از اطلاع بر سلامتی مزاج عالی خورسندم نمود. اعلیحضرت امپراطور از دولت انگلیس خواهش کرده که به استقلال شما مداخله نکنند. وزرای انگلیس این فقره را ملتزم شده‌اند من مؤکداً از شما خواهش می‌کنم از مملکت خود خارج نشوید و به نقد با دولت انگلیس بسازید و محض این فقره اگر خودتان هم به کابل معاودت نخواهید نمود. به امیر یعقوب خان بنویسید که با دولت انگلیس صلح نمایند و خود حضرت عالی از مملکت افغانستان خارج نشوید. خیر شما در این است. من صدق قلب به شما می‌گویم. صلاح شما در آن نیست که از مملکت افغان بیرون بیایید، آمدن شما به خاک دولت روس باعث آن است که کار سختتر شود.

رقعه چهل و نهم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در یازدهم ژانویه ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۲۹۶ هجری از تاشکند به امیر شیرعلی خان نوشته است.

بعد از دعا و سلام وزیر امور خارجه روس ژنرال کورتجاکوف به من تلگراف کرده‌اند که به حکم اعلیحضرت امپراطور به شما زحمت دهم که اینک به تاشکند تشریف بیاورید. این خبر خوش وقتی را به شما اطلاع می‌دهم، ولی در خصوص رفتن نواب شما به شهر سن پطرزبورغ دستورالعملی نیامده است. ملاقات من و شما با یکدیگر باعث ازدیاد خشنودی خاطر ما خواهد شد.

رقعه پنجاهم

کاغذی است که امیر شیرعلی خان در دوم ماه فوریه ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۲۹۶ هجری به ژنرال کافمان نوشته است.

بعد از دعا و سلام سه رقیمه شما هشتم و سیزدهم و هفدهم شهر محرم الحرام بعد از ورود من به مزارشریف واصل گشته از سلامتی مزاج شما خورسند گردیدم. از کلمات شیرین شما و الطاف ملوکانه اعلیحضرت امپراطور، در نهایت خوشوقت شدم. اشتیاق ملاقات شما مرا مجبور کرده که به روسیه بیایم. بدین عزم بعد ازمشورت با سفیر دولت روس از کابل حرکت کردم و خیالات خود را به اعلیحضرت پادشاه بخارا هم اطلاع دادم و اما از آنجایی که مقدر نبود حال به تاشکند بیایم. در عرض راه به مرض نزله و درد کمر مبتلا و بستری گشتم و حال مشغول مداوا هستم. حکیم روسی و اطبای خودمان معالجه می‌کنند. این حادثه مرا از مسافرت باز داشته است چون وقت به عجله می‌گذرد به سفیر شما اذن دادم که به خدمت شما بیاید و برادر خود سردار شیرعلی خان (شیرعلی خان قندهاری است) و شاه محمد خان و قاضی عبدالقادر خان را به نیابت خود در کمال سرعت به تاشکند روانه داشتم که به حضور عالی مشرف شوند. ایشان وزرای معتمد دولت افغان هستند و از وقایع در این مملکت شما را مشروحاً مخبر خواهند نمود و به سرکار یادآوری خواهند کرد وعده‌هایی را که در کاغذهای خودتان به من داده بودید و مرا مطمئن کرده بودید که انگلیس‌ها به استقلال افغانستان مداخله نخواهند نمود و نوشته بودید که در لندن وزرای انگلیس نزد سفیر روس این فقره را متعهد شده‌اند باوجود این تعهد، انگلیس‌ها پیشتر آمده‌اند. از یک سمت به شهر جلال‌آباد و از سمت دیگر به پیشین و قندهار، وزرای دولت افغان به شما مشروحاً عرض خواهند نمود که انگلیس‌ها چه کرده‌اند. امیدوار هستم که عرایض ایشان را صدق بدانید و خواهش آنها را به عمل آورده مرخص نمایید که بزودی نزد من معاودت نمایند. از رفتار ژنرال روزکن اف کمال رضامندی را دارم. در واقع ژنرال از صاحب منصبان قابل کاردان دولت روس هستند و خیرخواه دولت و ملت افغان می‌باشند.

رقعه پنجاه و یکم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در نهم مارس ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۲۹۶

هجری به امیر یعقوب خان نوشته است.

خداوند همیشه به شما نیک‌بختی عطا فرماید. خبر فوت دوست عزیز خودم و پدر عادل و محترم شما امیر صاحب را در کمال اندوه شنیده‌ام و از این واقعه در نهایت دلتنگ شدم. در این مصیبت که به شما و اهل افغانستان رویداد من هم شریک و غمگین هستم. خداوند به شما صبر کرامت نماید. نواب شما، وارث حقیقی او هستید پدر شما در زمان حیات خود در وقتی که کار بر او سخت شده و مضطر شده بود زمام مملکت را به ید کفایت شما سپرده، بر تخت سلطنت جلوس کردید. من به شما تهنیت می‌گویم و خیر حضرت عالی را طالب هستم. چون مرحوم پدر شما با من دوست بود میل دارم شما هم با من دوستی داشته باشید و مرا دوست معتمد خود بدانید مثل اینکه پدر شما امیر صاحب به من اعتماد داشتند.

من میل دارم که نواب شما، با کمال عدالت سالهای دراز سلطنت کنید و رعایای شما در روز سختی یار و دولت‌خواه شما هستند و حافظ مملکت و تخت سلطنت شما می‌باشند در تحت حکومت شما به آسودگی زندگانی نمایند. فرستادگان امیر صاحب پدر مرحوم شما سردار شیرعلی خان و وزیر شاه محمد خان و قاضی عبدالقادر و وزیر محمد حسن خان از تاشکند به عزم خدمت شما حرکت کردند. من یقین دارم اینها نوکر صدیق شما هستند و چنانکه به مرحوم پدر شما از روی صدق خدمت می‌کردند به شما هم به راستی و درست کرداری خدمت خواهند نمود. خداوند به نواب عالی سلامتی و عزت و عشق رعیت پروری عطا فرماید (امضای کاغذ) حاکم کل ترکستان، ژنرال آجودان مخصوص ون کافمان ۱۶ شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۶ هجری از شهر تاشکند ارسال شد.

رقعه پنجاه و دوم

کاغذی است که ماژور ژنرال ایوان‌اف در ۲۹ مارس ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۲۹۶ هجری به سردار موسی خان پسر امیر یعقوب خان نوشته است.

رقیمه سرکار در ۲۶ شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۶ در وقتی خوش رسید ملاحظه نموده

از مضامین آن خورسند گشتم. در خصوص دوستی مابین دولتین روس و افغان و دوستی ما، خود شما نوشته بودید من خوشوقتم از اینکه به شما بگویم ما هم طالب دوستی شما هستیم دوستی مابین دولتین در عهد امیر مرحوم از ایام قدیم برقرار بود امیدوار هستم که در سلطنت امیر یعقوب خان عهد مودت دولتین محکمتر شود و خداوند جنگ و نفاق را از مملکت شما برطرف نماید و به شما خوشبختی عنایت فرماید که با استقلال حکمرانی داشته باشید. خداوند انشاءاللّه تعالی همیشه به سرکار سلامتی دهد. مراسلات شما را خدمت حاکم کل ژنرال کافمان فرستادم (امضای کاغذ)

حاکم ایالات زرافشان ماژور ژنرال ایوان‌اف در پنجم شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۶ به خط خود ژنرال نوشته و ممهور گردید.

رقعه پنجاه و سوم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در ۸ آوریل ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۸ حمل ۱۲۹۶ به سردار موسی خان نوشته است.

به خدمت سردار محترم ولیعهد و جانشین تخت سلطنت افغان سردار محمد موسی خان و غلام حیدر خان و امیر محمد خان و نورمحمد خان و حبیب‌اللّه خان زحمت می‌دهم. در فوت مرحوم امیر صاحب شیرعلی خان بسیار غمگین و متألم گشتم. از کاغذ مورخه ۲۶ شهر ربیع‌الاول همچو مفهوم شد که جمیع اهل افغانستان شما، سردار موسی خان را جهت ولیعهدی امیر یعقوب خان انتخاب کرده‌اند. این فقره دلیل بر آن است که تمام اهل مملکت از خانوادهٔ شما خوشنود هستند. من هم که دوست قدیمی شما بودم از این خبر بسیار خوشحال شدم و از پروردگار مسألت می‌نمایم که همیشه نیک بخت باشید و امورات به وفق دلخواه فیصل یابد و در خدمتگزاری امیر صاحب محمد یعقوب خان ساعی باشید. خداوند انشاءاللّه سؤالهای مرا قبول فرماید آمین یا رب العالمین (امضای کاغذ) حاکم کل ترکستان ژنرال اجودان مخصوص ون کافمان.

رقعه پنجاه و چهارم

کاغذی است که ژنرال ون کافمان در ۷ ماه مه ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۷ ثور ۱۲۹۶ هجری به امیر یعقوب خان نوشته است.

بعد از دعا به جهت سلامتی و نیک بختی و آسودگی شما فرصت را غنیمت شمرده بدین مختصر زحمت افزا می‌شوم. امورات ممالکی که به ید کفایت من سپرده‌اند منظم بوده خیال دارم که در هفته اول جمادی‌الثانی به شهر پای تخت ممالک روسیه بروم. از حالات خود به شما اطلاع داده، امیدوار هستم که مرا دوست صدیق و خیرخواه خود بدانید و در غیاب من از اتفاقاتی که در مملکت نواب عالی اتفاق می‌افتاد مرا مخبر نمایید. من به نایب‌الحکومه خود سپرده‌ام که در غیاب من آنچه مکتوب و مراسله از امیراعظم (نواب شما) به تاشکند برسد فوراً به پطرزبورغ از جهت من بفرستند. خداوند به نواب شما طول عمر و ظفر کرامت فرماید (جای مهر ژنرال و امضای او به خط روسی نوشته شده است).

کاغذ فوق را ژنرال کافمان نزد حاکم روس در کاتی کورغان فرستاده که او به خدمت امیر ارسال دارد. او هم در جوف پاکت گذارده نزد غلام حیدر خان حاکم ترکستان افغان می‌فرستد. کاغذ حاکم کاتی کورغان به غلام حیدر خان بدین تفصیل است:

بعد از دعا و سلام خداوند رئوف و مهربان مادامی که دنیا برقرار است شما را پاینده و باعزت بدارد و در مسند حکمرانی برقرار باشید و ایام به کام شما باشد به حق خاتم‌النبیین و اصحابه سلام‌الله علیهم اجمعین. در این وقت مسعود گماشته مخلص ناصر خان با کاغذی که حاکم ترکستان ژنرال کافمان از جهت امیر نوشته‌اند عازم خدمت می‌باشد. امیدوار هستم محض دوستی و اتحاد که به من دارید یکی از گماشتگان خود را به همراهی ناصر خان با رقعه حاکم ترکستان به کابل روانه نمایند. مستدعی هستم که از ورود کاغذ و ناصر خان به خدمت نواب امیر و سلامتی مزاج مبارک حضرت ایشان به‌زودی مرا مطلع و مخبر سازید. یقین در عالم دوستی مضایقه نخواهید نمود. خداوند انشاءالله در دارین به شما خیر عطا فرماید به حق محمد و آله.

رقعه پنجاه و پنجم

کاغذی است که امیر یعقوب خان در ۲۶ ماه ژوئیه ۱۸۷۹ مسیحی مطابق ۱۲۹۹ هجری به ژنرال ون کافمان نوشته است.

رقیمه دوستانه مورخه ۷ ماه مه به توسط ناصر خان رسید و از مضامین آن مطلع و خوشوقت گردیدم. جویای اتفاقات در این مملکت شده بودید به حمدالله و المنه عهد مودت و دوستی مابین دولت ما و دولت انگلیس بسته شد به رضایت و خیر طرفین بهانه نزاع و دلتنگی از طرفین رفع شد. اکنون صاحب منصبان انگلیس و افغان با یکدیگر دوست و آسوده هستند. چون ناصر خان عازم خدمت بود لازم دانستم که جواب رقعه شما را بنویسم و اطلاع بدهم که من بعد اگر در دوستی و همسایگی با دولت افغان مطلب زبانی یا مکتوبی داشته باشید یا به سفیر کبیر دولت انگلیس مقیم سن‌پطرزبورغ یا به وزیر مختار روس مقیم در لندن و یا به فرمانفرمای هندوستان و یا به سفیر انگلیس مقیم در کابل اظهار دارید که به ما اطلاع داده از جهت شما جواب بفرستند در عهدنامه صلح که به انگلیس‌ها داده‌ایم چنین قرار شد و تخلف نباید نمود.

نمره دوم

کاغذی است که لرد کرانویل وزیر امور خارجه انگلیس به لرد دفرین سفیر کبیر انگلیس مقیم دربار دولت روس نوشته است، بدین تفصیل است:

دفتر وزارت خارجه در لندن ۲۸ اوت ۱۸۸۰ مسیحی مطابق ۱۲۹۷ هجری. امیر و آقای محترم سفیر کبیر روس در ۲۳ شهر حال، مرا ملاقات نمود. بعد از صحبتهای متفرقه من به جناب ایشان در خصوص افغانستان گفتگو کردم در ضمن صحبت به پرنس لوبانو اطلاع دادم که وزیر هندوستان به من گفته‌اند بعضی خبرها به دولت انگلیس رسیده و همچو معلوم می‌شود در قشون ایوب خان چند نفر صاحب منصب متفرقهٔ روس هستند که در جزو قشون روس تربیت شده‌اند و اینکه سرباز و توپخانه ایوب خان از روی علم و قاعده جنگ می‌کنند به واسطه ایشان است من خبر دارم که مسیو دوجی ار (وزیر خارجه روس) این فقره را انکار کرده و صریح گفته‌اند که در

قشون افغان هیچ صاحب منصب روسی نیست در همان وقت به دفتر وزارت هندوستان خبر رسیده که مکاتبات مابین عمال روس در آزی سانترال[۱] و امیر شیرعلی خان در کابل به دست قشون انگلیس افتاده و به لندن فرستاده‌اند. جناب وزیر هندوستان به مطالعه این مکتوبها پرداخته پرنس لوبانو اظهار داشتند که من خیلی میل دارم این مکاتبات را مشاهده نمایم بعد از ورود من به لندن در روزنامجات تفصیل این مراسلات را نوشته بودند من از لرد سالیز بوری (وزیر هندوستان) خواهش کردم که آنها را به من بنماید در جواب گفتند که وزراء صلاح دیده‌اند که این کاغذها را کان لم یکن فرض کنند و از خاطرشان محو نمایند. محض آنکه مبادا مابین دولتین روس و انگلیس از این بابت گفتگویی برخیزد. من محرمانه محض اطلاع خود پرنس لوبانو سواد بعضی از کاغذهای مهم ژنرال کافمان و ژنرال استولیتوف و امیر شیرعلی خان و وزرای افغان را به ایشان دادم. پرنس لوبانو در روز ۲۶ به دفتر وزرات خارجه معاودت کردند و به من گفتند اکنون از نوشتجات دولتی فارغ شدم و مخصوصاً مهربانی شما را نوشتم که کاغذهای ژنرال کافمان و غیره را به من دادید ملاحظه نمودم اما چون در این خصوص شما خواهش نکرده بودید من هم از دولت سؤالی ننمودم.

نمره سوم

کاغذی است که مستر پلن کت (نایب سفارتخانه انگلیس در پطرزبورغ) به لرد کرانویل نوشته است.

پنجم ماه اکتبر ۱۸۷۰ مسیحی سن پطرزبورغ. امیر محترم من، امروز بعدازظهر نزد بارون جومینی بودم، وقتی که می‌خواستم از خدمت ایشان مرخص شوم گفتند من در خصوص مطلبی محرمانه با شما گفتگو دارم. بعد از آن آنجناب گفتند که اعلیحضرت امپراطور بسیار خوشنود هستند که حضرت عالی به پرنس لوبانو اعتماد کردید و محرمانه سواد بعضی کاغذها که قوشن انگلیس در کابل به‌دست آورده بودند

۱- وسط آسیای ترکستان

و از آن کاغذها همچو مفهوم می‌شد و دلیل بر آن بود که ژنرال کافمان با امیر شیرعلی خان در خفا مکاتبه داشتند به ایشان سپردند اعلیحضرت امپراطور فوراً سواد آن نوشتجات را از جهت ژنرال کافمان فرستادند و اصل آنها را که البته اگر حقیقت دارد نزد ایشان ضبط است برای اعلیحضرت ایشان بفرستید که خودشان ملاحظه و تحقیق نمایند. همچنین اعلیحضرت امپراطور به ژنرال کافمان حکم محکم نوشته که من بعد به هیچ وجه با امیر جدید مراوده و مکاتبه نداشته باشند و نیز اعلیحضرت امپراطور به ژنرال کافمان دستورالعمل دادند که اگر عبدالرحمن خان یا هرکس از شاهزادگان افغان مراسله دوستانه به ملاحظه همسایگی به ایشان بنویسند ژنرال کافمان جواب آنها را به دفتر وزارت خارجه انگلیس بفرستد و به اطلاع دولت انگلیس باشد.

نمرهٔ چهارم

کاغذی است که لرد کرانویل به مستر پلن کت نوشته است. والمر کاستل ۲۵ ماه اکتبر ۱۸۸۰ مسیحی مطابق ۱۲۹۷ هجری:

آقا سفیر کبیر روس در خصوص پلتیک دولت روس در آزی سانترال (آسیای وسطی) مرا مطمئن کردند همان قسمی که بارون جومینی به شما اطمینان داده بودند و تفصیل آن را در مراسلهٔ شهر حال مرقوم داشته بودید جناب ایشان گفتند که در این موقع به ژنرال کافمان حکم سختی شده است به هیچ وجه در امورات افغانستان مداخله نکند و از کارهایی که باعث ایراد عمال دولت انگلیس می‌شود پرهیز نمایند.

دولت امپراطوری از ژنرال کافمان سواد کاغذهایی که به امیر شیرعلی خان نوشته است مطالبه نموده و او را منع کرده‌اند که با عبدالرحمن خان مراوده و مکاتبه دوستانه داشته باشید، کرانویل.

نمرهٔ پنجم

کاغذی است که لرد کرانویل به لرد دفرین نوشته است ۲۸ شهر ژانویه از دفتر وزارت خارجه لندن.

امیر و آقای محترم سفیر کبیر روس در ۲۴ شهر حال به دیدن من آمدند و از صحبتی که در والمر کاستل در خصوص ممالک وسط آسیا به ایشان داشته بودم گفتگو کردند تفصیل آن مجلس را در مراسله ۲۵ اکتبر به مستر پل کت نوشته‌ام.

پرنس لوبانو احکامی را که از جهت ژنرال کافمان فرستاده شده مذاکره کردند و اظهار داشتند که اعلیحضرت امپراطور سواد مکاتباتی که مابین عمال روس و امیر شیرعلی خان و وزرای افغان ارسال و مرسول شده بود از ژنرال کافمان خواسته بودند. ژنرال تمام آنها را که در جزو کش جمع بود به حضور مبارک ایشان آورد. در مقابله نمودن اصل نسخه با سواد و ترجمه‌هایی که چند ماه قبل به ایشان داده بودم معلوم کردند که سواد با اصل اختلاف زیاد دارد و در ترجمه تغییر بسیار پیدا شده است مثلا در اکثری از مواضع لغت تفاق را به جای لغت دوستی استعمال کرده‌اند.

جناب سفیر گفتند به تحقیق در این مکاتبات چیزی نوشته نشده است مگر تعارفات دوستانه فقط و حکومت هندوستان هم بر آنها ایرادی ندارند تا آنکه سال ۱۸۷۸ مسیحی مطابق ۱۲۹۵ هجری رسید و مابین دولتین روس و انگلیس از بابت دولت عثمانی نفاق برخاست و نزدیک بود که میان آن دو دولت جنگ عظیم اتفاق افتد. این مطالب از جمیع مکاتبات معلوم می‌شود و آشکار است. امیر نه طالب روس بود و نه مایل انگلیس بلکه اهتمام و سعی او این بود که مملکت افغان را بالاستقلال داشته باشد.

وقتی که روس‌ها دیدند حکومت هندوستان با امیر دشمنی و خصومت می‌ورزند و در اروپ هم مابین روس و انگلیس دلخوری به هم رسیده است ژنرال کافمان فرصت را غنیمت شمرده امیر را رو به خود نمود. من به سفیر گفتم در بعضی از کاغذها کلمات خشم‌انگیز زیاد دارد و تاریخ آنها بعد از تاریخ امضای عهدنامه برلن می‌باشد. پرنس لوبانو در جواب گفتند وقتی که آن کاغذ نوشته شده است هنوز خبر صلح و عهدنامه برلن به ژنرال استیولیتوف نرسیده بود و چون عهدنامه برلن امضاء شد فوراً به ژنرال کافمان حکم شد از کارهایی که باعث دلخوری و خلاف دوستی با دولت انگلیس است احتراز نمایند.

ژنرال کافمان قادر نبود که امیر شیرعلی خان را به مملکت خود راه ندهد و در آنجا به قسمی که ممکن بود از امیر مهمانداری نمودند، ولی او را نگذارد، به سن‌پطرزبورغ برود و چنانچه خود امیر میل داشت کمی وقت و بُعد مسافت، بلاشک باعث این فقره بود[1] که دستورالعمل ژنرال کافمان به ژنرال استولیتوف دیر رسید و وقتی که از تاشکند به عزم کابل حرکت کرد هنوز احتمال کلی می‌رفت که دولت روس و انگلیس جنگ کنند و ژنرال خیلی خشمگین وارد کابل شد. چون استولیتوف از کابل احضار شد مطالب عهدنامه با امیر را منوط به ملاحظه بعد نمود و عهدنامه را معوق گذاشت تا آنکه خود او به روسیه مراجعت کرد و وضع اروپ را دگرگون دید و خواهشهای امیر تماماً غیر مطبوع اتفاق افتاد. این بود حقیقت مسأله در خصوص اخباری که نوشته بودید. چند نفر صاحب منصب روس با اشخاص متفرقه که در جزو قشون روس تربیت شده‌اند در لشکر ایوب خان هستند و در جنگ با انگلیس قشون ایوب خان را ایشان تربیت می‌دهند. پرنس لوبانو، گفتند این خبر به‌کلی کذب و دروغ است.

ژنرال کافمان می‌گوید این فقره بر خلاف پولتیک و تدبیر است که ما ملل وحشی و نصف تربیت شده ممالک آسیا را مثل خودمان تربیت کنیم و این مطلب واضح و هویدا است که تربیت نمودن آنها از جهت خودمان مضرّ است چرا که یقین است وقتی که قشون آنها عالم باشند ابتداء با معلم مدعی می شوند و چون بریک دولت فرنگی غلبه کردند جری می‌شوند و بر سایر دول هم شورش خواهند نمود.

نمره ششم

کاغذی است که لرد کرانویل به لرد دفرین نوشته است، نهم ماه فوریه ۱۸۸۱

۱- امیر شیرعلی خان اساساً به روسیه نرفت فقط دولت روس اجازه داد که به ترکستان برود طبق نامهٔ چهل و نهم، ولی این تصمیم عملی نشد و قبل از اجرای این تصمیم امیر شیرعلی خان در مزارشریف فوت شد این اظهارات سفیر روس و وزارت خارجهٔ انگلستان طبق همان نامه چهل و نهم است و اساساً سفسطه است.

مسیحی از دفتر خارجه.

لندن. امیر و آقای محترم من دیروز بعدازظهر سفیر کبیر دولت روس به خواهش من به منزل من آمدند و خواهش لرد لیتون (فرمانفرمای هندوستان) را که نوشته بودند بهتر آن است که مکاتبات مابین عمال روس و امیر شیرعلی خان را از جهت اطلاع عامه چاپ کنیم و جوابی که من از برای لرد لیتون حاضر کرده بودم به پرنس لوبانو اطلاع دادم گفتند هیچ لازم نیست در این فقره از دولت روس حمایت کنم و اعمال دولت را عذر بخواهم چرا که قبل از امضای عهدنامه برلن دولت حق داشت هرقدر بتواند دشمنی نماید دولت انگلیس هم در پارلمان این مطالب را تحقیق کرده‌اند. بعدها پرنس گفت در خاطر دارید که لرد بکنزفیلد، در دهم ماه دسامبر ۱۸۷۸ مسیحی در مجلس بیگلربیگی شهر لندن[۱] چه نطق کردند. از آن جمله لرد بکنزفیلد گفتند هشت ماه قبل احتمال کلی می‌رفت دولت انگلیس با روس جنگ نماید و طرفین چنان مستعد بودند که اگر یک کلمه حرف بی‌ملاحظه و تأمل از طرفین گفته شده بود باعث جنگ می‌شد.

ملاحظه اینکه شاید جنگ اتفاق افتد دولت روس در وسط آسیا استعداد قشونی خود را حاضر کردند ما نمی‌توانیم دولت روس را از این فقره منع کنیم و یا اینکه گله نماییم، زیرا که اسباب جنگ فراهم شده بود و اگر جنگ می‌شد قشون حاضر منظم در ترکستان از برای روس فواید کلی داشت. هرگاه ما به جای روس بودیم بلاشک ما هم از این قسم تدارکها دیده بودیم. واضح است درصورتی که مابین دو دولت جنگ می‌شد تکلیف دولت روس این بود که در وسط آسیا (ترکستان) قشون زیاد آماده داشته باشد که در هندوستان به ما حمله برد، ولی بعد از آنکه به‌طور یقین معلوم شد جنگ نخواهد بود دولت انگلیس به پطرزبورغ، سفیر فرستاده اظهار دوستی نمودند و دولت روس هم از او خوب پذیرایی کردند. جناب سفیر کاغذی به من نشان دادند که کنت شوال اف در ماه نوامبر ۱۸۷۸ مسیحی نوشته بود در خصوص افغانستان با لرد

۱- مقصود عمارت بلدیه لندن است

بکنزفیلد گفتگو نمودم. کنت شوال‌اف راپرت می‌دهد که لرد بکنزفیلد اظهار داشتند که ما از رفتار عمال روس شکایت نداریم، از آنچه کردند مادامی که احتمال می‌رفت دولت انگلیس با آنها جنگ نماید رفتار روس‌ها در این موقع بسیار مناسب بوده است. لرد بکنز فیلد نیز گفته بود که ما خیال نداشتیم با امیر شیرعلی خان جنگ کنیم و می‌خواستیم کار را اصلاح نماییم ولیکن حکومت هندوستان به حکومت داخله انگلستان اصرار و عجله نمود این بود که جنگ اتفاق افتاد. پرنس لوبانو نیز گفتند صورت عهدنامه برای روس و افغان نوشته بودند و امیر شیرعلی خان مایل این عهدنامه بود و مطالب آن را خود او اظهار داشته، این بود که ژنرال استولیتوف امضای عهدنامه را به تعویق انداخت که باید ملاحظه شود و صورت عهدنامه را همراه خود بردند وقتی که از افغانستان حرکت کرده، بیرون آمده بودند هنوز از وضع اروپ، درست اطلاع نداشتند جناب سفیر گفتند که از کاغذ ژنرال استولیتوف مورخه ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۸ که نوشته‌اند شب و روز درصدد آن هستم که خیالات خودمان را انجام بدهم و امیدوار هستم که کامیاب شوم امروز به عزم زیارت اعلیحضرت امپراطور حرکت می‌کنم که به حضور ایشان مشرف شده تفصیل کارها را خودم شفاهاً به اعلیحضرت ایشان عرض کنم همچو معلوم می‌شود مطالب او چیزی نبوده که به حکم دولت روس خواسته است مجری نماید بلکه مفهوم کلمات این است که می‌خواست به امیر خدمتی کرده باشد.

در تمام این کاغذها هیچ معلوم نیست که دولت روس افغان‌ها را بر ضد دولت انگلیس تحریک کرده باشد گذشته از این، حکومت هندوستان با امیر از روی خصومت رفتار می‌کرد مادامی که دولت روس همه‌روزه منتظر بود که دولت انگلیس اعلام جنگ نماید این فقره طبیعی است که در آن حالت، آنها هر دو (روس و افغان) نفرت داشتند از مملکتی که در ظاهر دشمن با ایشان بود. اما از وقتی که عهدنامه برلن امضاء شد ژنرال کافمان در همهٔ این کاغذهای خود به امیر نصیحت کرده است که با دولت انگلیس بسازید و اسباب صلح و دوستی را فراهم بیاورید. من (به لرد کرانویل) گفتم: این مراسلات ژنرال استیولیتوف تقریباً سه ماه بعد از امضای عهدنامه

برلن نوشته شده است و من به پرسنس لوبانو نمایاندم که مخصوصاً دو کاغذ ژنرال استیولیتوف مدتی بعد از تاریخ امضای عهدنامه نوشته شده یکی آنکه در زمان حرکت از تاشکند ژنرال نوشته‌اند و دیگری آنکه می‌گویید از لیوادیا نوشته شده است و این تفصیل [ی] که گفته‌اید با تاریخ کاغذها منافات کلی دارد.

ایشان در جواب گفتند که: از این کاغذهای ژنرال استولیتوف، اگر به دقت ملاحظه کنید، یک چیز مفهوم می‌شود که در مراجعت ژنرال به روسیه اول به تاشکند، دوم به لیوادیا [وقتی که] وضع را دید تغییر یافته و [روسیه بی‌نیاز از افغانستان شده است] تمام خیال او این بود که خودش را از قید تعهدات با امیر شیرعلی خان خلاص نماید. بعد از آنکه به او نوشت من شب و روز در صدد آن هستم که امورات شما را اصلاح نمایم صریح به او نوشت که از نصایح دولت روس غفلت ننمایید. و نصیحت دولت روس، در آن وقت به امیر آن بود که با دولت انگلیس صلح کنید. از بابت صورت عهدنامه روس و افغان هم در این نوشتجات اسمی برده نشده است (امضای کاغذ) من هستم دوست حقیقی شما کرانویل.

مطالعات تاریخی

از مجموع این مراسلات، خطای روس‌ها و موقع شناسی انگلیس‌ها و بی‌اطلاعی و سطحی بودن افغان‌ها، کاملا واضح و روشن می‌شود؛ زیرا روس‌ها در این رلی که با امیر شیرعلی خان بازی کردند، به حدی پیش رفته و سطحی بودن سیاست خود و عدم حقیقت تعهدات و آلت قراردادن ملل شرقی را ثابت نمودند که افاغنه دیگر آلت اجرای مقاصد حکومت تزاری نشدند؛ زیرا با تمام اظهارات و وعده‌های کتبی و شفاهی و عهدنامه و صراحت تعهد اعزام قوا بعد از آنکه امیر شیرعلی خان را با آن وضعیت غیر قابل تحمل دوچار نمودند؛ نکول کرده و سیاست بی‌عمق و تعهدات کذب خود را علنی نمودند و انگلیس‌ها نیز از موقع به خوبی استفاده کرده، امیر شیرعلی خان را مضمحل و به افاغنه ثابت کردند که غیر از آنها نباید با دیگران تماس حاصل نمایند، چنانکه بلافاصله امیر یعقوب خان به ژنرال کافمان

جواب نوشت [که:] دیگر به ما مستقیماً مراجعه ننمایید. و روس‌ها دستشان از آنتریک و مکاتبه و مداخله مستقیم در افغانستان قطع شد و حق حاکمیت انگلیس‌ها را اعتراف نمودند. و پرنس لوبانو سفیر کبیر روس در لندن می‌خواست [که] حکومت خود را [در اتخاذ این سیاست] تبرئه نماید و انگلیس‌ها نیز، بعد از آنکه به مقصود رسیدند، حفظ نزاکت کرده، اسناد مذکور را اشاعه ندادند. و همین بازی و رفتار روس‌ها و انگلیس‌ها از یک طرف، و رفتار روس‌ها در ترکستان با عبدالرحمن خان از طرف دیگر، موجب شد که عبدالرحمن خان یک طرفی صرف رفتار نمود و حقاً هم باید تصدیق کرد که تشخیص عبدالرحمن خان صحیح و در اتخاذ این خط مشی سیاسی کاملاً محق بوده است؛ زیرا به قول و فعل روس‌ها اطمینان نبود؛ چنانکه ژنرال کافمان به امیر شیرعلی خان می‌نویسد: مقصود ما جهانگیری و ضبط خاک دیگران نیست، ولی خانات خوقند را دولت روس جزو ممالک خود نموده و ضبط نمودیم. بدیهی است این سیاست در عمل و آن تعهدات کاذبانه، افاغنه را درواقع در دامن انگلیس‌ها قرار داده و امیر شیرعلی خان حقیقت منظورش این بوده است که از اخافه دو طرف از یکدیگر استقلال خود را حفظ کند، ولی به واسطه عدم معلومات و فطانت و کیاست ذاتی نتوانست این رل را بازی کند و نمی‌دانست که دول معظمه، هیچ وقت، یک نفر سرباز خود را بدون تحقق منافعی برای خود، برای دیگران مخصوصاً ما شرقی‌ها به خطر نخواهند انداخت. و نتیجهٔ عمل امیر شیرعلی خان این شد که امارتش متزلزل و از بین رفت و وقتی متوجه شد که روس‌ها برای منافع او با انگلیس‌ها نخواهند جنگید که آب ریخته و قابل جمع نمودن نبود و اگرچه بایستی از این پیشامد تاریخی افغان‌ها برای همیشه تجربه حاصل کنند، ولی برعکس اختلاف امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان از این تجربهٔ تلخ پند نگرفته و یک مرتبه دیگر همین خبط را تکرار و تجدید نمودند منتهی اسامی بازی کنندگان تغییر کرد.

در این بازی ژنرال کافمان، نماینده امپراطوری تزاری و تاواریش استارک، نمایندهٔ حکومت داس و چکش، و رل امیر شیرعلی خان را امیر امان‌الله خان بازی کردند و رل ژنرال شام بورن را کلنل لورنس. و نیز مثل زمان سابق وقایع یکی بعد از

دیگری واقع شد؛ منتهی بر طبق مقتضیات زمان بازی شروع گردید، ولی نتیجه یکی بود. در ۱۲۹۵ هجری با اعلان جنگ بالاخره به امارت امیر شیرعلی خان و خانواده او خاتمه داده شد و در ۱۳۰۷ هجری بدون اعلان جنگ به امارت امیر امان‌الله خان و خانوادهٔ او خاتمه دادند. و در آن زمان امارت افغانستان به نفع نسل امیر محمد افضل خان تمام شد و در این زمان به نفع نسل سلطان محمد خان طلایی منجر گردید؛ چنانکه در محل خود بیاید.

جنگ چهارآسیا و مرنجان و کوه آسمایی

سردار محمد خان که در اهالی وردک و سایر قبایل تبلیغ و آنها را علیه انگلیس تحریص به جهاد می‌نمود بالاخره به اتفاق ملا [دین محمد مشهور به مشک عالم] محمد مشکین و ملا عبدالغفور لنگری و طوایف وردک و اندری و سلیمان خیل و وزیری و جدران و خواجک و تاجیک، عده‌ای [را] جمع کرده در محرم ۱۲۹۷ از غزنین به طرف کابل حرکت کردند ژنرال فردریک رابرتس یک عده به فرماندهی ژنرال مکفرسن و عدهٔ دیگری را به فرماندهی ژنرال بیکر جلوی مهاجمین فرستاده و ضمناً طبق سیاست دیرین خود، مشغول وادار کردن افاغنه را علیه یکدیگر شدند و سردار عبدالله خان پسر سلطان احمد خان را جلب کرده، به چهارآسیا فرستادند.

قوای انگلیس مهاجمین را به این ترتیب محاصره نمودند که سردار عبدالله خان از راه آب بازک پشت سر افاغنه را گرفت و سپاه مأمور کاریزمیر از یک طرف و سپاه دیگر انگلیس‌ها از جلو حمله نمودند و در قلعه قاضی جنگ شروع شد. قوای اعزامی کاریزمیر در راه با افاغنه دچار شده، مشغول جنگ شدند و به همین جهت در سر موقع به میدان حرب نرسیدند. انگلیس‌ها ناچار شده، عقب نشسته، خود را به دهمزنگ رسانیدند؛ در آنجا جنگ شدت یافت و سردار ولی محمد خان نیز که با انگلیس‌ها ساخته بود، علیه قوای مهاجم داخل زد و خورد شده [و] بالاخره مهاجمین شکست خورده، به واصل آباد و جنگلک رفته و قسمتی که از کاریز میر می‌آمدند؛ نیز پس از جنگ با افاغنه به شهر و بشیرپور مراجعت کردند.

روز دیگر مهاجمین کوه تخت شاه را گرفته و انگلیس پوزه وسط مقبره بابرشاه را سنگر نمودند و شیر دروازه را نیز متصرف شدند. زد و خورد [شدید] در جریان بود. روز دیگر انگلیس‌ها تا قلعهٔ هندو و چمن قلعه هوشمند خان، جنب دیوار بالاحصار جلو رفته و مهاجمین را از سنگرها خارج و پراکنده نمودند و عده‌ای را نیز دستگیر کرده اعدام کردند.

پس از این جنگ، انگیس‌ها قلعهٔ هندو را آتش زدند و در تپهٔ مرنجان، عده‌ای از افاغنه به انگلیس‌ها حمله کردند، ولی شکست خورده [و] فرار نمودند. روز بعد، محمد عثمان خان صافی به کابل حمله کرد[ه] و کوه اسمایی را از دست انگلیس‌ها گرفت. چون به انگلیس‌ها راپورت رسیده بود که ژنرال غلام حیدر خان چرخی با مردم خوست و کردیز و غیره به انگلیس‌ها حمله خواهند کرد، قوای انگلیس از حدود مرادخانی تا ریکاخانه و دروازه لاهور و پل مرنجان را متصرف و محکم نمودند و نیز از باغ امیر شیرعلی خان تا باغ محمد عثمان خان و باغ عالم کنج و دروازه خرچ گیری دوره کوه اسمایی را گرفته و شروع به جنگ نمودند، افاغنه شکست خورده محمد عثمان خان صافی و جمعی از کسانش در این جنگ کشته شده بقیه فرار نمودند. محمدجان خان با افاغنه خود را به میدان حرب رسانیده و با انگلیس‌ها درآویخته و بعضی از کوهها را متصرف شدند ولی کوه شیردروازه در دست انگلیس‌ها بود. شب انگلیس‌ها به شیرپور مراجعت کرده و دور اردوی خود را نیز مستحکم نمودند. *

افاغنه که اساساً جنگ را برای غارت شروع می‌کنند، در این موقع به شهر کابل ریخته، خانه‌ها را یغما نمودند و هرچه بود به غارت بردند.

انگلیس‌ها نیز محمدجان خان را در شب نهم محرم ۱۲۹۷ با شصت هزار روپیه خریده و در موقع جنگ فرار نموده و مهاجمین نیز شکست خورده عده‌ای دستگیر و اعدام شدند. ژنرال غلام‌حیدر خان چرخی نیز با عده‌ای رسیده در بالاحصار سنگربندی کردند انگلیس‌ها حکومت کابل را به سردار ولی محمد خان داده مشغول

---

* نویسنده خلاف آنچه را که در این جنگ به وقوع پیوسته به رشتهٔ تحریر درآورده است (مصحح)

تعمیر راهها و ساختن جاده‌ها شدند.*

انگلیس‌ها مطابق اصول خودشان بین افاغنه را با پول اختلاف انداختند و کلنل ولی‌الله خان داخل قوم تاجیک شده آنها را به پول انگلیس‌ها دلگرم نموده و بعد داخل هزاره‌ها شده آنها را به اطاعت انگلیس‌ها و علیه مخالفین آنها برانگیخت و مشارالیهم به غزنین حمله کردند. عبدالقادر خان [از این حمله] جلوگیری نموده [و] در قلعه شاه علی‌اکبر سید محمد تقی شاه را با انگلیس‌ها همراه نمود. غلامحسین خان و نور محمد خان، قوم خواجه محمد و غلام محمد خان و غلامرضا خان و رجبعلی خان قوم جیغتو و میرفتح خان هزاره و ملک غلامرضا از قوم علاءالدینی هزاره و سید یعقوب علی و محمد طاهر سرابی و سید محمد تقی مارقولی متحد شده برای تسخیر شهر به غزنین حرکت کردند. مهاجمین افاغنه با اینها درآویختند و به جان هم افتادند و انگلیس‌ها تا حدی راحت شدند و مردم رعناخیل از قوم اندری با مردم هزاره به جنگ مشغول شده و ارسلاح خان اندری افغان کشته شد. افاغنه و هزاره‌ها از یکدیگر عده‌ای را کشته بالاخره به وساطت گل محمد خان معروف به خان اکای جلال‌زایی بین افاغنه و هزاره صلح شده به جنگ خاتمه دادند.

سردار عبدالقدوس خان از بیم انگلیس‌ها طرف ترکستان فرار کرده خود را به سمرقند رسانید. سردار عبدالرحمن خان که همیشه منتظر فرصت بود عبدالقدوس خان را با سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان پسرهای محمد اعظم خان طرف بلخ فرستاد و به آنها دستور داد که منتظر خبر او باشند.

مراجعت عبدالرحمن خان به افغانستان

سردار عبدالرحمن خان که مدت دوازده سال در ترکستان روس تحت نظر

---

* در این جنگ دو نفر خائن به اسم پادشاه خان سرخ‌ابی و محمد شاه خان سرخابی، به مبارزین ملی خیانت ورزیدند؛ آنچه که نویسنده در اینجا آورده است که محمدجان خان شصت هزار روپیه گرفته و در موقع جنگ فرار کرده است، عاری از حقیقت می‌باشد؛ و نیز این بیان ایشان که: افاغنه اساساً جنگ را برای غارت شروع می‌کنند توهین بزرگی برای ملت قهرمان افغانستان است و نشان از مزدور بودن نویسنده دارد.

مأمورین حکومت به امید روز نجات زندگانی می‌نمود، از وقایع افغانستان مستحضر و عزم مراجعت نمود ولی روس‌ها به واسطه تقاضای امیر محمد یعقوب خان موافقت نمی‌کردند و بعد از قتل کیوناری و انقلابات افغانستان و تبعید و حبس محمد یعقوب خان، روس‌ها موجباتی برای نگاهداری عبدالرحمن خان نمی‌دیدند. به‌علاوه تصور می‌کردند که شاید مراجعت مشارالیه چون مدتها در خاک روس بوده، نسبت به سیاست آنها مساعدت و موافقت نماید علیهذا در موقعی که سردار عبدالرحمن خان به ژنرال کافمان برای مراجعت به افغانستان مراجعه نموده، مشارالیه موافقت کرد و عبدالرحمن خان مبلغی از تجار قرض نموده، به اتفاق عبدالله خان توخی و سایر همراهان وسایل سفر را تهیه دیده خانواده خود را به حبیب‌الله خان و نصرالله خان در تاشکند گذارده [و خود به] طرف افغانستان حرکت نمود.

عبدالرحمن خان از راه شهرنو عازم [افغانستان] گردید. حکومت آنجا از مشارالیه پذیرایی کرده، یک شش‌لول و یک تفنگ به رسم هدیه به عبدالرحمن خان داد. [عبدالرحمن] از آنجا به طرف پارتپه از خجند و خوقند گذشته از راه حصار و قلاب که در زمستان صعب العبور می‌باشد روانه شدند و بعد به قره‌داش و مغیان رفته وارد شهر سبز شدند. امیر بخارا امر کرده بود [که] به عبدالرحمن خان راه نداده، علوفه و غیره نیز نفروشند. عبدالرحمن خان با تدبیر و تهدید وسایل [موردنیاز خود را] به‌دست آورده، طرف پارتپه روانه شدند و پس از زحمات زیاد وارد [بخارا] شده، امیر بخارا از ملاقات مشارالیه استنکاف نمود و مرسله‌ای که عبدالرحمن خان به گماشتگان خود از قبیل ژنرال نصیر خان و قاضی جان محمد و غیره نوشته بود نرسانیدند. مشارالیه سه روز در کلته منار اقامت و [پس از آن] طرف بالیون و حصار رهسپار گردیده و از سورچه آب که در مقابل قلعه رستاق در کنار جیحون می‌باشد گذشته وارد مقصد شدند.

عبدالرحمن خان مراسله‌ای به شاهزاده حسن نوشته؛ میرهای فیض‌آباد و قشم و رستاق را به کمک خود دعوت نمود. ولی در اثر انقلابات افغانستان میرهای آنجا، رستاق و قطغن و بدخشان را بین خود تقسیم کرده، مایل نبودند افاغنه را راه بدهند.

علیهذا به مشارالیه نوشتند: [بهتر است که] از جیحون عبور نکرده [و به جای خود ساکن باشد] اگر پای شما به خاک ما رسد نجس خواهد شد.

عبدالرحمن خان از جیحون عبور نمود و با اینکه میرهای قطغن و بدخشان عده‌ای [را] فرستاده بودند که از ورود عبداالرحمن خان جلوگیری نمایند، ولی موفق نشدند. عبدالرحمن خان در یکی از قلعه‌های رستاق منزل کرده [و] روز بعد طرف شهر رستاق حرکت نمود. میرهای محلی عده‌ای [را] برای محاربه با مشارالیه فرستادند [که] پس از تلاقی [طرفین] بین خود میرها اختلاف شده، در نتیجه عبدالرحمن بدون جنگ و سلامت وارد رستاق شد. [همینکه وارد آنجا گردید،] اعلامیه صادر نموده، اهالی قطغن و بدخشان را برای ظاهرسازی و تحریک جامعه صورتاً به جهاد علیه انگلیس‌ها دعوت نموده و بالاخره میرهای قطغن و بدخشان به استثنای شاهزاده حسن که طرف کشمیر حرکت نمود با او متفق شدند.

[در این هنگام] سردار عبدالقدوس خان و سردار اسحق خان و سردار سرور خان [نیز] وارد ترکستان افغان شدند و غلام حیدر خان وردکی جمعی از قزلباش‌ها را فرستاد که آنها را دستگیر نمایند. مشارالیهم نیز اجباراً طرف شبرغان حرکت کردند. [تنها] سردار سرور خان به طرف شهر حرکت کرده، نزد حاکم رفت. قادر[1] خان قزلباش او را دستگیر و مغلولاً نزد غلام حیدر خان به مزار شریف فرستاد. غلام حیدر خان غلام معزالدین و رضوان را مأمور قتل سرور خان نموده، مشارالیهم سرش را بریده، برای غلام حیدر خان فرستادند سردار اسحق خان و عبدالقدوس خان که از قضیه سردار سرور خان بی‌اطلاع بودند به طرف میمنه حرکت کردند. دلاور خان حاکم آنجا امر داد آنها را دستگیر نمایند. و غلام حیدر خان به سلطان مراد نوشت [که] سردار سرور خان را کشتند؛ شما هم عبدالرحمن خان را یا کشته یا محبوس نموده، نزد من بفرستید. ولی عبدالرحمن خان به بدخشان رفته بود و سلطان مراد به او دست نیافته و میربابا که از طرف عبدالرحمن خان به فیض آباد رفته بود، او را دعوت

۱- سراج‌التواریخ قادر خان و تاج‌التواریخ غدیر خان ضبط کرده‌اند

کرد که برای موافقت اهالی اینجا لازم است خودتان عازم فیض آباد شوید. علیهذا عبدالرحمن طرف فیض‌آباد حرکت کرد. در بین راه مطلع شد که میربابا خان با میرهای بدخشان متحد شدند که عبدالرحمن خان را دستگیر نمایند ولی عبدالرحمن خان اهمیت نداده عازم فیض‌آباد شد و با تدابیر مؤثره هرطور بود از سوء خیال میربابا خان و سایرین جلوگیری کرده و بالاخره در اثر شکست سلطانمراد از حکومت بلخ، مشارالیه نیز به عبدالرحمن خان پیوست و در شهر تخته پل نیز شورش شده، مردم علیه غلام حیدر خان و قزلباش‌ها می‌جنگیدند و به واسطه هرج و مرج، عبدالرحمن خان [از اوضاع] استفاده نموده قوای آنجا را به طرف خود دعوت کرد. و در نتیجه غلام حیدر خان مجبور به فرار شده، از جیحون عبور کرده به بخارا پناهنده شد.

نظر به سوابقی که امیر محمد افضل خان و عبدالرحمن خان در ترکستان افغان داشتند تاحدی سرکرده‌های محلی متمایل به مشارالیه بودند و از طرف دیگر افاغنه به واسطه سستی و بی‌عقیده بودن به محض اینکه یک طرف مختصر پیشرفتی کرد سایرین هم دورش جمع می‌شوند. * علیهذا بعد از فرار غلام حیدر خان، عبدالرحمن خان تالیجان[1] را متصرف و برادرزادهٔ غلام حیدر خان [در این برخورد] کشته شد. و قوای قندوز نیز به وسیله سردار عبدالله خان اطاعت نموده و سردار اسحق خان و سردار عبدالقدوس خان را که در اندخوی بودند مستحضر ساخت و از میرهای بدخشان و قطغن سیصدهزار روپیه گرفته برای سردار اسحق خان و سردار عبدالقدوس خان که در مضیقه بودند با مقداری آذوقه فرستاد و مطلع شد که معادل دو هزار اسکناس که هریک معادل چند روپیه است و چهار هزار سکه طلای روسی [و] ده هزار طلای بخارایی و هشت هزار روپیه کابلی، متعلق به خزانه حکومتی نزد یار محمد تاجر است که لوی ناب نزد او امانت گذارده. وجوه مذکور را دریافت داشته و به واسطه اینکه میر

---

* این شور و احساسات مردم علیه انگلیسی‌ها و آشنای قبلی مردم ترکستان، با امیر محمد افضل خان پدر عبدالرحمن که در زمان امیر دوست محمد خان، والی آن صوب بود، و اعلان مکرر جهاد، از سوی عبدالرحمن، سبب گرویدن مردم به سوی او بود، نه سستی و بی عقیده بودن مردم، چنانکه نویسنده به تحریر آورده است.

۱- طالقان

بابا خان به فرستاده عبدالرحمن خان بی‌احترامی کرده بود، عبدالرحمن خان میربابا خان را توقیف نمود.

انگلیس‌ها مراسله‌ای توسط خواهر عبدالرحمن خان [شاه بوبوجان] به مشارالیه نوشته، که محمد سرور خان پسر ناظرحیدر حامل [آن نامه] بود. مراسلهٔ مذکور در ظاهر به این مضمون بوده است «دوست محترم من، سردار عبدالرحمن خان؛ بعد از تبلیغات رسمیه و آرزومندی مژده سلامتی اطلاعاً زحمت افزا می‌شود که دولت انگلیس از استماع اینکه شما به سلامتی وارد قطغن شده‌اید مشعوف هستند و خشنود خواهند شد بدانند شما از روسیه به چه قسم حرکت نموده‌اید و اراده و خیالات شما چیست، دوست شما کریفن صاحب».

در این قسمت نگارنده آنچه در تحریرات مورخین افغانستان، از ظاهر امر استنباط کرده و آنچه خود امیر عبدالرحمن خان در تاریخ خود نوشته است ذکر می‌کنم و پس از شرح نگارشهای آنها آنچه نیز از سایر منابع به‌دست آمده است بیان خواهیم نمود و عجالتاً وقایع حرکت عبدالرحمن خان و جریان امور را مطابق نگارشات خودشان شرح می‌دهیم.

عبدالرحمن خان در تاریخ خود می‌نویسد: جواب مراسله انگلیس‌ها را این طور دادم «این‌جانب سردار عبدالرحمن خان به دوست محترم خود کریفن صاحب نماینده دولت بریتانیای عظمی سلام فراوان می‌رساند. از وصول مراسلهٔ محبت‌آمیز شما و از اینکه سالماً وارد قطغن شده‌ام اظهار مسرت فرموده بودید، مشعوف گردیدم. در جواب سؤالی که مرقوم داشته‌اید که از روسیه به چه قسم حرکت نموده‌ام، اظهار می‌دارم که من به اجازهٔ ژنرال کافمان فرمانفرمای دولت روس، از روسیه حرکت نموده‌ام و ارادهٔ من از این اقدام فقط این است که در این پریشانی و اشکالات زیاد، از ملت خود همراهی نمایم، زیاده والسلام».

مراسلهٔ مذکور را توسط محمد سرور خان برای انگلیس‌ها ارسال داشت. *

---

* نقل نامهٔ عبدالرحمن خان توسط نویسنده، با نقل آن توسط غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ بسیار فرق دارد.

در این موقع عبدالرحمن خان، تقریباً به تمام ترکستان افغان، دست یافته بود و تا حدی موفق شده [بود] که وارد عمل شود. علیهذا خودش می‌نویسد که شفاهاً به صاحب منصبان انگلیسی مقیم کابل پیغام فرستادم که من عازم چاریکار می‌شوم که در آنجا با شما قراری در کارها بدهم. در ماه جمادی‌الاول ۱۲۹۷ کریفن صاحب مجدداً کاغذی به عبدالرحمن خان نوشته است و از عبدالرحمن خان تقاضا کرده که به کابل رفته، امور امارت افغانستان را به‌دست بگیرد. ولی آنچه از ظاهر امر مستفاد می‌شود، عمق موضوع غیر از این است؛ زیرا واضح است که انگلیس‌ها اگر سابقه تبانی و مواضعه با عبدالرحمن خان [را] نداشتند، به این سهولت و بدون اینکه مطمئن شده باشند و قبل از اینکه با مشارالیه قول و قراری داده باشند، امارت افغانستان را در طبق اخلاص نمی‌گذارند و ما به قدری که میسر می‌شود، این موضوع را روشن خواهیم نمود. فعلاً همانطوری که قبلاً ذکر نمودیم، این پرده را به‌طوری که در سطح، بازی شده بیان می‌کنم.

سردار عبدالرحمن خان در جواب دعوت انگلیس‌ها به امارت افغانستان می‌نویسد اینطور جواب دادم: دوست عزیز، من از دولت انگلیس امید زیاد داشته و دارم و دوستی شما تصدیق صحت و اندازهٔ خیالات مرا می‌نماید شما از عادات اهالی افغانستان به‌خوبی مطلع می‌باشید که حرف یک شخص تا زمانی که به او مطمئن نباشند که به جهت بهبودی آنها مذاکره می‌نماید ثمری ندارد: مردم می‌خواهند قبل از اینکه به من اجازه بدهند عازم کابل شوم جواب سؤالات ذیل را بدانند: ۱- حدود مملکت من تا کجا خواهد بود؟ ۲- آیا قندهار هم داخل ممالک مذکور خواهد بود؟ ۳- آیا یک نفر فرنگی یا انگلیسی در افغانستان خواهد ماند؟ ۴- دولت انگلیس توقع دارند کدام دشمن ایشان را دفع نمایم؟ ۵- دولت انگلیس چگونه منافعی را وعده می‌دهد که به من و اهالی مملکت من عاید دارد؟ ۶- در عوض چگونه خدماتی توقع دارند؟ جواب این سؤالات را باید به ملت خود بدهم و قبلاً از ملت خود معلوم نمایم که تا چه اندازه می‌توانم در این کار اقدام کنم. آن وقت شرایط عهدنامه را به صوابدید آنها که پذیرفتند و اجرای آن ممکن باشد، قبول خواهم کرد و از خداوند، امیدوارم که

این ملت و من متفق شده، به شما خدمت نماییم. اگرچه دولت انگلیس محتاج این خدمات نیست، ولی باز هم احتمال دارد مواقع لازمه فراهم آید. این مراسله در جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ برای انگلیس‌ها فرستاده شد.

در ماه رجب جواب مراسلهٔ فوق را انگلیس‌ها فرستادند (به من امر شده است از دولت هندوستان در باب سؤالاتی که نموده‌اید به شما جواب ابلاغ نمایم:

۱- در باب اینکه حکمران کابل با دولتهای خارجه چه مناسبات خواهند داشت چون دولت انگلیس اجازه نمی‌دهد دول خارجه در افغانستان حق مداخله داشته باشند و دولت روس و دولت ایران قول داده‌اند که به‌کلی از دخالت در امور پلیتکی احتراز داشته باشند. واضح است که حکمران کابل، غیر از دولت انگلیس، با هیچ دولت خارجه نمی‌تواند روابط پلتیکی داشته باشد و اگر یکی از دولتهای خارجه در افغانستان، مداخله نماید و مداخلهٔ مذکور منجر به تعدیات بی‌موجب نسبت به حکمران کابل شود؛ آنوقت دولت انگلیس حاضر خواهد بود، از امیر افغانستان معاونت نماید «تا اینجا حکمران کابل ذکر می‌شد، ولی یکمرتبه کلمهٔ امیر افغانستان [آمده که]، معلوم است تبدیل کلمه شده و باز همان حکمران کابل می‌باشد» و اگر لازم شود دولت مذکور را دفع نماید، مشروط به اینکه امیر مزبور، در باب روابط خارجی خود، به صلاحدید دولت انگلیس رفتار نماید.[1]

۲- در باب حدود مملکت افغانستان، به من امر شده است اظهار بدارم که تمام ولایت قندهار به حکمران مستقلی تفویض شده است غیر از محالات بشک و سیبی که به تصرف خود دولت انگلیس خواهد بود. علیهذا دولت انگلیس در این مسائل و در باب قرارداد حدود مغربی و شمالی افغانستان که امیر سابق محمد یعقوب خان داده است نمی‌تواند تجدید مذاکراتی با شما بنماید. با این مستثنیات دولت انگلیس مایل

۱- در مراسله عبدالرحمن خان به‌طوری که نوشته شده است مشارالیه راجع به روابط با سایر دول ذکری نکرده، ولی انگلیس‌ها در قدم اول خواسته‌اند طوق رقیت را به گردن عبدالرحمن خان هم محکم نمایند که اشتباه امیر شیرعلی خان تجدید نشود.

است که شما اقتدار کامل و بسیط خود را بر افغانستان چنانچه قبلاً امرای خانوادۀ شما داشته‌اند، مستحکم نمایید و در تصرف هرات دولت نمی‌تواند به شما اطمینان بدهد، ولی از اقداماتی که خودتان خواسته باشید به جهت تصرف نمودن هرات به عمل آورید دولت مشارالیها ممانعتی ندارد و دولت انگلیس نمی‌خواهد در امورات داخلی این مملکت دخالت نماید و اینها را هم از شما نمی‌خواهند که سفیری که انگلیسی باشد در هیچ جای افغانستان اقامت دهید مگر به جهت سهولت مراودات متعارفی و دوستانه بین این دولت همجوار قرین مصلحت خواهد بود که بر حسب قرارداد، یک نفر وکیل مسلمان از جانب دولت انگلیس در کابل اقامت نماید «در این قسمت هم واضح می‌شود که با تجزیه قندهار و عدم اطمینان راجع به هرات کلمه امیر افغانستان مورد نداشته است» عبدالرحمن خان مراسله‌ای هم در جواب این مراسله به مستر گریفن نوشته است، ولی خود عبدالرحمن خان می‌نویسد راجع به تجزیۀ قندهار راضی نشدم و معلوم است نسبت به سایر شرایط قبول نموده است.

سردار عبدالرحمن خان، پس از این مقدمات، از راه محال کوهستان، داخل چاریکار شده و مخالفین انگلیس‌ها و کسانی که تا این تاریخ، علیه انگلیس‌ها جنگیده بودند؛ به مرور دور عبدالرحمن خان جمع شده و در شعبان ۱۲۹۷ مشارالیه را به امارت افغانستان، پذیرفتند. و انگلیس‌ها نیز، در کابل مجلسی ترتیب داده و موافقین و رؤسای قبایل و سردارهایی [را] که مطیع انگلیس‌ها بودند، حاضر نموده، مستر کریفن عبدالرحمن خان را به امارت معرفی نمود و اظهار داشت: وضع امورات، حالت سردار عبدالرحمن خان را به جایی رسانیده است که [ایشان] مطابق میل و خواهش دولت انگلیس است، لهذا فرمانفرمای هندوستان و رجال دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان و امپراطریس هندوستان مشعوف هستند که اعلان نمایند، سردار عبدالرحمن خان نوۀ امیر دوست محمد خان را به امارت افغانستان می‌شناسیم و این فقره به جهت دولت انگلیس اسباب خوشنودی است، که طوایف و سرکرده‌های آنها، شخص ممتازی را از خانواده بارکزایی که مرد شجاع و معروف و مجرب و عاقلی می‌باشد، انتخاب نموده‌اند. خیالات امیر معظم نسبت به دولت انگلیس به انتها

درجهٔ دوستی است و تا زمانی که حکومتش ظاهر دارد که این خیالات در قلبش زنده است، امداد دولت انگلیس به او خواهد رسید و بهترین وضعی که دوستی خود را نسبت به دولت انگلیس ثابت نماید، این خواهد بود که با رعایای خودش که به ما خدمت نموده‌اند، به طور رفاقت سلوک نماید.

عمل فوق، مدلل می‌دارد که انگلیس‌ها از زمانی قبل با عبدالرحمن خان، مواضعه و تبانی داشته و عمل دیگری که قبل از واقعهٔ فوق، در کابل نموده‌اند، موضوع را روشن‌تر ثابت می‌نماید.

میرزا حبیب‌الله خان مستوفی ار مطیع شدگان و خدمتگزاران انگلیس‌ها بود. وقتی از آمدن عبدالرحمن خان مستحضر شد، کتباً ژنرال محمد خان و عبدالقادر خان وردکی را محرک شد که در موقع آمدن عبدالرحمن خان، علیه انگلیس‌ها و مشارالیه اقدام نمایند.

انگلیس‌ها این مراسله را با مبلغ بیست هزار روپیه خریده و در کابل مجلسی از دوستان خودشان، تشکیل داده و در حضور سردار ولی محمد خان و سردار محمد یوسف خان و سردار محمد هاشم خان و سردار محمد ابراهیم خان و سردار عبدالله خان مراسلهٔ مذکور را قرائت نموده و میرزا حبیب‌الله خان مستوفی را توقیف و تحت‌الحفظ به هندوستان تبعید نمودند و سردار محمد هاشم خان که با میرزا حبیب‌الله خان همدست بوده، محرمانه فرار کرد. و سردار عبدالله خان نیز که از متفقین آنها بود به مشارالیه ملحق و خود را به طایفهٔ احمدزایی در خاک غزنین رسانیدند. و انگلیس‌ها در آن موقع هنوز به غزنین نرفته و در آنجا دخل و تصرفی نداشتند.

از واقعهٔ فوق، مدلل و ثابت می‌شود که مواضعه و تبانی انگلیس‌ها با عبدالرحمن خان، قطعی بوده؛ زیرا قبل از ورود مشارالیه و عقد قراردادی ، صاحب منصبان انگلیس مخالفین او را تنبیه می‌نمودند و راه را برای مراجعت مشارالیه و رسیدن به امارت یا حکومت کابل صاف کرده، موانع را از بین برمی‌داشتند.

دلیل دیگر شرحی است که ث.ف دولانور، در تاریخ هندوستان می‌نویسد: پس

از این واقعه[۱] انگلیس‌ها عبدالرحمن خان پسرعموی یعقوب را دعوت کرده در ۱۸۸۱ به تخت نشانیدند الخ: در هر حال ما بعد هم این موضوع را شرح خواهیم داد.

حرکت قشون انگلیس از قندهار طرف کابل و حمله محمد ایوب خان به انگلیس‌ها

ژنرال استوارت، برای کمک به قشون مقیم کابل، با مقداری از قوای خود، طرف کابل حرکت کرده و در بین راه چند مرتبه افاغنه به آنها حمله کردند [که] در زرمت افاغنه شکست خوردند و در محل مدفن نوح نیز، زد و خورد شده، افغان‌ها فرار نمودند. و نیز در محل شالیج افاغنه شکست خورده، عدهٔ زیادی تلفات دادند. و انگلیس‌ها فاتحانه وارد غزنین شدند و از غزنین عازم کابل گردیدند. در محل چهارآسیا با سردار غلام حیدر خان چرخی روبرو شده، پس از جنگ، افاغنه شکست خورده، فرار کردند و ژنرال استوارت وارد کابل شد.

از طرف دیگر، انگلیس‌ها خان آقای جمشیدی و جهانداد خان قبچاق را که به دست امیر شیرعلی خان در کابل محبوس بودند آزاد کرده، روانهٔ هرات نمودند. آنها نیز بر طبق دستور انگلیس‌ها با سردار انبیا خان تایمنی و سردار عبدالله خان تیموری متحد شده، با رؤسای شهر هرات مشغول مکاتبه شدند. سردار محمد ایوب خان مطلع شده عده‌ای [را] فرستاد که آنها را دستگیر نمایند. مأمورین ایوب خان آنها را دستگیر کرده و خان آقا و جهانداد خان و بهبود خان را به ضرب سرنیزه هلاک کردند و عبدالوهاب خان پسر سردار میرافضل خان را برای تنبیه انبیا خان مأمور نمود و سردار حسن خان را مأمور نمود که قلعهٔ کشک را گرفته و پلنگ توش خان و محمدامیر خان، پسران خان آقای جمشیدی را تنبیه نمایند. انبیا خان بعد از زد و خورد فرار نموده و پسران خان آقا نیز به میمنه گریختند.

سردار محمد ایوب خان که از وقایع هرات قدری آسوده شد، متوجه قضایای

۱- مقصود جنگ ژنرال رابرت است

کابل و قندهار گردید. قشون کابلی و هراتی نیز او را تشویق به جنگ با انگلیس‌ها می‌نمودند. مشارالیه با قوای خود طرف قندهار حرکت کرد و به محض خارج شدن از شهر، ژنرال فیض محمد خان تمرد نموده شهر را متصرف گردید. سردار محمدایوب خان مجدداً [به شهر] مراجعت کرده، پس از زد و خورد، قوای فیض محمد خان شکست خورده و خودش نیز مقتول یا مفقود گردید. قوای ایوب خان شهر را غارت کردند، و پس از چند روز مجدداً عازم قندهار گردیدند. سردار شیرعلی خان قوای خود را حاضر کرده، با چند فوج از انگلیس‌ها برای جلوگیری [از حملهٔ سردار محمدایوب خان] از قندهار بیرون آمدند. دو سه فوج انگلیس، برای تنبیه مردم اُلوُس جدا شده و سردار شیرعلی خان رو به فراه نهاد. در صحرای میوند [با قوای ایوب خان] روبرو شدند. پس از زد و خورد عده‌ای از قوای شیرعلی خان مثل همیشه به ایوب خان پیوسته و سردار شیرعلی خان شکست خورده فرار نمود. سردار محمدایوب خان بعد از شکست سردار شیرعلی خان، از قریه سنگ به طرف دشمن حرکت و از دره کرمابک پیشروی کرده و سردار نورمحمد خان و غلام حیدر خان را به پیشقراولی مأمور و [خودش] به طرف چند فوج انگلیس که مأمور تپه الوس‌ها بودند متوجه [گردید]. انگلیس‌ها غفلتاً با قوای ایوب خان روبرو شدند و جنگ سختی شروع شد که انگلیس‌ها به واسطه قلّت نفرات شکست خوردند و نزدیک بود تمام آنها از میدان جان بدر نبرند که دویست نفر از قوای برمه باغی را سنگر کردند، [به این طریق] جلوی افاغنه را به‌سختی گرفته و سایر نفرات جان به در بردند، ولی تمام این دویست نفر نیز کشته شدند. از افاغنه عبدالغفور خان هراتی و محمدانور خان قندهاری و محمدزمان خان بارکزایی و پسر قادر خان، با عده‌ای کشته شدند. از انگلیس‌ها ژنرال ایفر مقتول گردید و کلنل سنجن پس از تلفات زیاد بقیهٔ عده را نجات داده به قندهار رسانید.

سردار محمد ایوب خان شهر را محاصره کرد. و روز ۲۷ شعبان ۱۲۹۷ از سیملا به کابل اطلاع دادند که قشون انگلیس شکست خورده و قندهار در محاصره ایوب خان است. علیهذا ژنرال سرفریدرک رابرتس با قوای کافی روز ۵ رمضان از کابل

طرف قندهار حرکت کرد، ولی قبل از حرکت قشون از کابل، با عبدالرحمن قراردادهایی منعقد نمودند، و شکست سردار شیرعلی خان کمکی به عبدالرحمن خان نمود که بعدها به قندهار دست یافت. چنانچه شرح آن بیاید.

امارت عبدالرحمن خان و حرکت قشون انگلیس

پس از رسیدن خبر شکست انگلیس‌ها از محمد ایوب خان، انگلیس‌ها با عبدالرحمن خان مذاکرات محرمانه‌ای نموده و نتیجه مذاکرات این شد [که] انگلیس‌ها مراسله‌ای به عبدالرحمن خان بنویسند و تعهداتی بنمایند: مراسلهٔ مستر کریفن را خود عبدالرحمن خان اینطور می‌نویسد.

حضرت مستطاب فرمانفرمای هندوستان: از شنیدن این خبر مشعوف هستند که حضرت والای شما به موجب دعوت دولت بهیّه انگلیس، به طرف کابل روانه شده‌اید؛ لهذا نظر به خیالات دوستانه که حضرت والای شما را محرک است. و ملاحظه فوایدی که از تأسیس دولت مستقله تحت اقتدار شما عاید سرداران و اهالی این مملکت خواهد شد، دولت انگلیس حضرت والای شما را به سمت امارت افغانستان می‌شناسد و از طرف فرمانفرمای هندوستان، اجازه دارم که حضرت والای شما را مطلع نمایم که دولت انگلیس میل ندارد در امورات داخلهٔ حکومتی ولایاتی که در تصرف شما می‌باشند، مداخله نماید. و نمی‌خواهد یک نفر انگلیسی به سمت سفارت، در هیچ جای داخله مملکت مذکور اقامت داشته باشند. ولی به جهت سهولت مراودات متعارفی و دوستانه، چنانچه بین دو مملکت همجوار باید برقرار باشد، قرین مصلحت خواهد بود [که] یک نفر وکیل مسلمان از جانب انگلیس به موجب قرارداد در کابل اقامت نماید. حضرت والای شما خواهش نمودند که خیالات و قصد دولت انگلیس را در باب حکمران کابل نسبت به دول خارجه به جهت اطلاع شما کتباً مرقوم شود. فرمانفرمای هندوستان به من اجازه داده‌اند که به شما اظهار بدارم از آنجایی که دولت انگلیس قبول نمی‌کند دول خارجه در افغانستان حق مداخله داشته باشند و نیز دولت ایران و دولت روس، قول داده‌اند، از مداخله نمودن

در امورات افغانستان احتراز نمایند واضح است که حضرت والای شما نمی‌توانید غیر از دولت انگلستان با دیگر دولت خارجه روابط پلیتیکی داشته باشید. و اگر احدی از دولتهای خارجه خواسته باشند در افغانستان دخالت نمایند و مداخله مذکور منجر به تجاوزات به مملکت حضرت والای شما گردد، در آن صورت دولت انگلیس حاضر خواهد بود به اندازه و طریقی که لازم بداند به جهت دفاع مداخلهٔ مذکور از شما کمک نماید؛ مشروط بر اینکه حضرت والای شما در باب روابط خارجی خود بر حسب مصلحت دولت انگلیس صادقانه رفتار نمایید. کریفن.

قشون انگلیس، خود را برای حرکت [به] طرف قندهار حاضر می‌نمودند و سردار شمس‌الدین خان را امیر عبدالرحمن خان مأمور نمود که قشون انگلیس را در بین راه از حملات افاغنه حفظ نماید. و قوای انگلیس طرف قندهار حرکت کردند. پس از رفتن این قشون، بقیه نیز با ژنرال استوارت و مستر کریفن طرف پیشاور حرکت نمودند. عبدالرحمن خان قبل از حرکت آنها به کابل رفته و [با آنها] وداع نمودند. در این مجلس انگلیس‌ها قلاعی که ساخته بودند، به عبدالرحمن خان تحویل نموده و سی عراده توپ که از افاغنه گرفته بودند به عبدالرحمن خان رد نمودند و تعهد نمودند ۱۹ لک روپیه، معادل یک میلیون و نهصدهزار روپیه [را] که از مالیات افغانستان وصول نموده بودند به عبدالرحمن خان رد نمایند.

قشون انگلیس حرکت کرده و به سلامت به پیشاور رسیدند و سردار محمد یوسف خان که به امر عبدالرحمن خان، آنها را تا ده خداداد مشایعت نموده‌بود، مراجعت کرد. و امیر عبدالرحمن خان در رمضان ۱۲۹۷ امارت افغانستان رامالک شده و امور را به‌دست گرفت و منتظر بود که نتیجهٔ اقدامات انگلیس‌ها را در قندهار معلوم نماید تا رویه خود را برای تصرف آنجا و هرات معین کند و از بدیهیات بود که سردار محمد ایوب خان قوهٔ مواجهه با این عده قشون انگلیس نداشته و قطعاً مغلوب خواهد شد.

شکست سردار محمد ایوب خان از انگلیس‌ها و فرار به هرات

روز بیست و سوم رمضان ۱۲۹۷ قشون انگلیس وارد قندهار شد. مادر شاهزاده

عبدالله نیز از کابل حرکت کرده و خود را به سردار محمد ایوب خان رسانید و سردار محمد حسن خان و سردار محمد هاشم خان و سردار عبدالله خان نیز که با مادر شاهزاده عبدالله بودند به سردار محمد ایوب خان پیوسته. قشون انگلیس، در روز ۲۴ رمضان از راه پیر پایمال به قشون ایوب خان جمله نمودند. پس از چند ساعت جنگ، قوای ایوب خان رو به هزیمت نهاد. قشون انگلیس آنها را تعاقب کردند و به واسطهٔ رشادت و فداکاری کلنل شیر محمد خان هزاره که جلو قشون انگلیس را گرفته، به محاربه مشغول شد. فراریان جان به در بردند و شیر محمد خان خود را نیز خلاص کرده به فراریان ملحق شد. مادر شاهزاده عبدالله و سردار محمد حسن خان و سردار عبدالله خان در فراه اقامت کرده، ایوب خان به طرف هرات رفت و انگلیس‌ها به قندهار مراجعت کردند و چون شکست میوند را از امیر شیرعلی خان می‌دانستند از مشارالیه مأیوس شده، از عبدالرحمن خان خواستند که قندهار را تصرف نماید. مشارالیه نیز، سردار شمس‌الدین خان و سردار محمد هاشم خان پسر امیر محمد اعظم خان را، مأمور قندهار نمود. اینها نیز خود را به قندهار رسانیده، امور حکومتی آنجا را به‌دست گرفتند. انگلیس‌ها سردار شیرعلی خان را به بلوچستان انگلیس فرستاده، در شمال کراچی منزل دادند و چون عبدالرحمن خان از بیم حمله ایوب خان در فرستادن مأمورین خود مسامحه می‌نمود؛ انگلیس‌ها از قندهار خارج نشدند تا اینکه مأمورین عبدالرحمن خان رسیدند و قشون انگلیس در جمادی‌الاول ۱۲۹۸ قندهار را نیز تخلیه نمودند.

سردار محمد ایوب خان به هرات مراجعت کرده و قوای خود را حاضر نمود و به وسیلهٔ علمای حنفی، عبدالرحمن خان را دوست انگلیس‌ها به ملت معرفی و مردم را به جهاد بر ضد عبدالرحمن خان، دعوت نمود و قوای خود را در تحت فرماندهی سپهسالار حسنعلی خان و نایب حفیظ‌الله خان نایب سلار (سپهبد) و ژنرال تاج محمد خان پسر ارسلان خان غلیجایی و سردار محمد حسن خان و سردار عبدالله خان و سردار احمدعلی خان پسر سردار محمد علی خان و نورخان و سردار عبدالسلام خان قندهاری و قاضی عبدالسلام پسر قاضی محمد سعید، روانهٔ قندهار

نموده [و] حکومت هرات را به موسی خان پسر امیر یعقوب خان و نیابت را به لوی نایب خوشدل خان بارکزایی واگذار نمود. سردار محمد هاشم خان و سردار شمس‌الدین خان از قندهار قوایی تهیه نموده و به فرماندهی سپهسالار غلام حیدر خان طوخی و سردار محمد حسین خان و قاضی سعیدالدین خان به مقابلهٔ محمد ایوب خان روانه نمودند.

در اواخر ماه رجب ۱۲۹۸ قوای طرفین در کاریز، نزدیکی کوشک تلاقی نمودند پس از جنگ سختی قوای امیر عبدالرحمن خان شکست خورده [به] طرف قندهار فرار نمودند و سردار عبدالله خان از قوای ایوب خان کشته شد. سردار محمد هاشم خان سپهسالار غلام حیدرخان از قوای عبدالرحمن به کلات غلیجایی فرار کردند. [و] سردار محمد حسین خان به طرف مکه فرار کرد که بیشتر فرار کرده باشد و سردار شمس‌الدین خان در مسجد خرقه متحصن شده او را بیرون آورده چوب زیادی زدند.

حملهٔ امیر عبدالرحمن خان به قندهار و هرات

امیر عبدالرحمن، همینکه از شکست قوای خود در قندهار مستحضر شد، حبیب‌الله خان پسر بزرگ خود را به حکومت کابل، و پروانه خان سپهسالار را به فرماندهی قشون تعیین و خودش طرف قندهار حرکت کرد. سرکردگان قشون امیرعبدالرحمن خان اشخاص ذیل بودند: غلام حیدرخان طوخی و غلام حیدرخان چرخی سپهسالار و فرامرز خان سپهسالار بودند. مشارالیهم چند روز در قلعه تیموری خان توقف نموده و سردار محمد ایوب خان حکم تکفیر عبدالرحمن خان را از آخوندهای حنفی صادر نمود که مشارالیه معاون انگلیس‌ها و کافر است. اردوی مشارالیه در خیل ملاعلم متمرکز و بالاخره و در اواخر رمضان ۱۲۹۸ در شهر کهنهٔ قندهار متخاصمین روبرو شدند. در این جنگ هم عده‌ای از قوای ایوب خان از او جدا شده در وسط اشتعال نایرهٔ حرب، به امیر عبدالرحمن پیوسته و همین معنی موجب شکست ایوب خان شد.

این جنگ از حیث اهمیت، یکی از مهمترین جنگهای افغانستان است، زیرا اگر

ایوب خان چند خبط نظامی نمی‌کرد، امیر عبدالرحمن شکست می‌خورد، چون افاغنه معتاد به شرارت و عدم آسایش هستند. بیشتر دور او جمع می‌شدند به‌علاوه فتوای آخوندها نیز به او خیلی کمک می‌کرد و اوضاع برای رسیدن به امارت افغانستان خیلی مساعد بود. اگرچه انگلیس‌ها ممکن بود برای او مشکلات ایجاد نمایند، ولی در سیاست اگر او غالب می‌شد انگلیس‌ها هم موافقت می‌کردند، ولی خبطهای نظامی و کم‌دلی مشارالیه، موجب شکست او شد. اول اینکه در بدو ورود عبدالرحمن خان، به او حمله ننمود و به او وقت داد [تا] در بین قوای او تبلیغات نماید. دوم اینکه در داخل شهر ماند و خود را مرعوب جلوه داد و به همین جهت قشونش نیز مرعوب شدند. سوم اینکه خودش، داخل میدان محاربه نشد و به همین جهت خود را ترسو معرفی کرد. چهارم اینکه قوای عمدهٔ خود را بی‌جهت در ذخیره نگاهداشت و از وجود آنها در میدان محاربه استفاده نکرد و به دلایل فوق، شکست خورده، به طرف هرات فرار نمود.

از طرف دیگر، امیر عبدالرحمن خان، در موقع حرکت به طرف قندهار به سردار عبدالقدوس خان، امر نمود که از ترکستان به هرات رفته و از سرگرمی ایوب خان در قندهار استفاده نماید. عبدالقدوس خان به حوالی هرات رسید و [با رسیدن عبدالقدوس خان به هرات] لوی ناب خوشدل خان جنگ مختصری نموده، به قلعه‌داری پرداخت و عبدالقدوس خان با تبلیغات و وعده و وعید قوای او را به مرور ضمیمهٔ خود کرد و بعد با یک حمله سخت هرات را متصرف شد و در شعبان ۱۲۹۸ محل اتکای ایوب خان نیز از دست رفت.

ایوب خان در موقعی که فراراً طرف هرات می‌آمد از خبر غلبهٔ خصم، در این قسمت هم مستحضر شد. علیهذا خود و کسانش به خراسان رفته و به دولت ایران پناهنده شدند.

سردار عبدالقدوس خان، یکی از کسانی است که در افغانستان به جماعت شیعه مذهب بی‌اندازه زحمت وارد آورده و عدهٔ زیادی را به قتل رسانید، بیش از چندین هزار نفر از قزلباش و هزاره را معدوم نمود. و چون عملیات این شخص، یکی از

وقایع مهم و صفحه‌ای خونین در تاریخ افغانستان باز نموده است باید سابقه و روحیهٔ او را بیشتر شرح بدهیم که در جای خود ذکر خواهد شد.

علل موفقیت انگلیس‌ها در جنگهای ۱۲۹۷

در ۱۲۵۷ که شاه شجاع را انگلیس‌ها به افغانستان آورده و به سلطنت و امارت برقرار نمودند. افغانستان را نمی‌شناختند و به روحیات افاغنه آشنا نبوده و طرز رفتار مأمورین خودشان نیز عاقلانه و از روی فکر و تعقل نبود و درنتیجه قتل شانزده هزار نفر از قشون انگلیس و خسارات عمده‌ای را موجب گردید، بعلاوه [به] راهها و موقعیت جغرافیایی و استراتژی و شناسایی به خصوصیات طوایف و حب و بغض آنها [علم] نداشتند ولی از ۵۷ تا ۱۲۹۷ به واسطهٔ سابقه چهل ساله و تجربیاتی که در محاربات قبل به‌دست آورده بودند، موجب شد که در این موقع کاملاً موفقیت حاصل کردند و علل این موفقیت به قرار ذیل است.

اولاً: انگلیس‌ها کاملاً متوجه شده بودند که چه مقدار قوای نظامی برای قبضه کردن افغانستان کافی است و از کدام نقطه باید حمله نمود و در کدام نقاط باید تمرکز قوا داد و چه راههایی را برای سوق‌الجیش در دست گرفت.

ثانیاً: محل تمرکز آذوقه و طریق تهیه آن و موجبات حمل احتیاجات قشون را به‌دقت می‌دانستند و کاملاً پیشبینی کرده بودند.

ثالثاً: راه حل قضایا و نقطه ضعف افاغنه را تشخیص داده بودند و می‌دانستند به چه طریق باید آنها را اداره کرد.

رابعاً: در این دفعه می‌دانستند که عمل در افغانستان با هندوستان متباین و به واسطهٔ فقر عمومی و نقاط کوهستانی افغانستان مقاومت افاغنه تا چه حد است و به چه طریق باید آنها را تطمیع یا علیه یکدیگر تحریک نمود.

خامساً: به‌واسطه تجربیات چهل ساله، سیاست همیشگی خود را در افغانستان به خوبی به موقع عمل گذاردند و افاغنه را به خصومت یکدیگر واداشته و قوای خودشان را به دست خودشان خنثی و فلج نمودند، چنانکه در تمام نقاط افغانستان

خودشان را با هم دست به گریبان نمودند و نزاع شیعه و سنّی را چنان دامن زدند که هنوز هم افاغنهٔ جاهل، دست از تعصب جاهلانهٔ خود نکشیده و به قتل و چپاول قزلباش و هزاره [در داخل] و سرحدات ایران ادامه می‌دهند و به این وسیله در چند مورد که ذکر شد افاغنه را به خودشان مشغول کرده و قشون انگلیس محفوظ ماند.

سادساً: حلال مشکلات را در این دفعه بهتر به موقع عمل گذاردند، زیرا در دفعه اول به دادن وجه به سردار محمد اکبر خان یا پسرهای دیگر امیر دوست محمد خان و پسر عموهای آنها تصور می‌کردند موفق می‌شوند، درحالی که اشتباه کرده بودند، ولی در دفعهٔ ثانی وجه را به رؤسای بزرگ نداده، سرکرده‌های کوچک طوایف را با پول می‌خریدند و به این ترتیب کاملاً موفقیت حاصل کردند.

سابعاً: به واسطه قوه کافی که این دفعه سوق داده بودند و خط ارتباط را نیز حفظ کرده بودند افاغنه تا حدی مرعوب شده و به واسطهٔ ترس و ملاحظه رنگ روپیه‌های طلای هند مثل یخ در جلوی آتش ذوب شده و تسلیم می‌شدند.

ثامناً: در هیچ مورد اغفال نشده و به تزویر و حیل افاغنه خود را به زحمت دچار نکردند؛ زیرا کاملاً فهمیده بودند که حرفهای افغان‌ها اساس نداشته و هرچه می‌گویند دروغ است. علیهذا همیشه با کمال مراقبت و دقت هر تعهدی و هر قول و قراری را با داشتن انگشت در روی پاشنه تفنگ و بودن توپچی در پشت توپ به موقع عمل می‌گذاردند.

تاسعاً: افغان‌های نسبتاً فهمیده و مهمین رؤسای طوایف به قدرت و عظمت انگلستان متوجه شده و مرعوب بودند و مثل زمان سابق کورکورانه عمل نکرده و حتی میل داشتند خود را به انگلیس‌ها نزدیک نمایند و با این فکر در خیانت به هموطنان خودشان، و اظهار خدمتگزاری بر یکدیگر سبقت می‌جستند و آنهایی که جنگ می‌کردند قسمت عمده برای چپاول و یغما و غارت بوده و اشخاص بی‌بضاعت و سر و پا برهنه اگر کشته می‌شدند از زندگانی مفلسانه خود خلاص شده و اگر یک فشنگ هم غارت می‌کردند چند شاهی سرمایه به‌دست آورده بودند، و یا اینکه کسانی بودند که ازنزدیکی به انگلیس‌ها مأیوس شده بودند و یا خصمای آنها با انگلیس‌ها ساخته

بودند و دلیل قوی این است که اگر مقایسه سلطنت شاه شجاع و امیر عبدالرحمن خان را بکنیم واضح می‌شود که موضوع جهاد چندان اهمیتی نداشته؛ زیرا در هر دو دفعه این دو نفر طرفدار و دست‌نشاندهٔ انگلیس‌ها بودند، ولی شاه شجاع را کشتند و عبدالرحمن خان با همان اسلحه و تقویت انگلیس‌ها موفق شد و علت این بود که روح مذهبی اهمیت زیادی نداشته تجربهٔ انگلیس‌ها موجبات موفقیت را فراهم نموده و در حقیقت طریق عمل متفاوت بوده است. *

عاشراً: در اثر جنگها و انقلابات چهل ساله حرفای عبدالرحمن خانخیلی کم و تنها خصم مشارالیه سردار محمد ایوب خان بود و در مقابل مشارالیه به واسطهٔ نداشتن وسایل عمل و عدم مداخله دولت ایران محکوم به اضمحلال بوده و عبدالرحمن خانبا پشتیبانی انگلیس‌ها فوق‌العاده قویتر بود و به افغان‌ها فهمانده بودند که مالک افغان فقط و فقط انگلستان است و راه امید به هر دولتی و چاره‌جویی از هر طریق را مسدود نموده بودند و با عدم مساعدت روس‌ها با امیر شیرعلی خان تاحدی افغان‌ها را از روس‌ها هم مأیوس کرده بودند.

به دلایل فوق از جنگهای دوساله از ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۷ تنها شکستی که [انگلیسی‌ها، از افغانی‌ها] خوردند همان جنگ میوند بود که آن را هم با نهایت سرعت عمل جبران کرده و کتک کاملی به ایوب خان زدند و افغانستان را برای همیشه دست نشاندهٔ خود قرار دادند و حتی در جنگ ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ که امان‌اللّه خان به عنوان جنگ استقلال می‌جنگید افغان‌ها کاملاً شکست خورده و متلاشی شدند تنها در یک نقطه که با چهارصد نفر مستحفظ قورخانه زد و خورد نمودند مختصر موفقیتی نصیب افغان‌ها شد که در موقع خود ذکر خواهد شد و بالاخره طوری شریان حیاتی افغانستان را در دست گرفته‌اند که هر موقعی که اراده نمایند حکومت افغانستان را می‌توانند به دست

---

* نحوهٔ برخورد نویسنده با جهاد مردم ما، و تخطئه قیام ضد استعماری آنها، نشان می‌دهد که نویسنده از نوکران استعمار بوده، و می‌خواسته از این طریق به اربابان خود خدمت نماید؛ روی این جهت باید با احتیاط و با مراجعه به تاریخهای معتبر به مطالعهٔ کتاب ایشان پرداخت.

خودشان تغییر بدهند چنانکه در انقلاب ۱۳۴۷ کاملاً ثابت و مدلل شد.

انگلیس‌ها پس از موفقیت در ۱۲۹۷ از عبدالرحمن خان کمال تقویت را نمودند و عبدالرحمن خان نیز، اقدامات مؤثری نمود که سلطنت را در خانوادهٔ خود استوار و محکم کرد که اگر بی‌فکر وجلفی امان‌الله خان نبود امارت افغانستان در خانوادهٔ او باقی می‌ماند. در هر حال ما جنگها و اختلافات امیر عبدالرحمن خان را یکی بعد از دیگری شرح می‌دهیم.

جنگهای داخلی امیر عبدالرحمن خان

امیر عبدالرحمن خان، پس از شکست و فرار ایوب خان فرامرز خان را به سپهسالاری ارتقاء داده و روانهٔ هرات نمود و آخوند عبدالرحمن که از علمای حنفی و حکم تکفیر عبدالرحمن خان را داده بود و در خرقهٔ شریف متحصن بود به قوه قهریه بیرن کشیده و شخصاً و به دست خود، او را به قتل رسانید و بعد به کابل مراجعت نمود.

امیر عبدالرحمن خان، یکی از بزرگترین امرای افغانستان است که بعد از احمد شاه درانی مؤسس و موجد افغانستان، هیچ یک از امرای افغانستان اهمیت و کفایت و لیاقت و عقل عبدالرحمن خان را نداشتند و به همین جهت، در تاریخ افغانستان برای خود موقعیت مخصوصی را حائز گشته و نظر به اهمیت اقدامات او، ما هر یک را جداگانه شرح خواهیم داد.*

عبدالرحمن خان حکومت ترکستان را به سردار محمد اسحق خان پسر امیر محمد اعظم خان برادر زنش محول نمود و این خبط موجب جنگ مهمی شد که اگر کمدلی و ترس سردار محمد اسحق خان نبود، امارت عبدالرحمن خان متزلزل می‌شد و ما قبل از اینکه به این واقعه بپردازیم جنگهای کوچکی که قبل از این واقعه واقع شده شرح می‌دهیم.

---

* احمد شاه درانی مؤسس و موجد افغانستان نبوده، بلکه ایشان آغازگر حکومت درانی‌ها در افغانستان می‌باشد.

سادات کنراز سادات صحیح‌النسب افغانستان هستند و در سنه ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ سید محمود کنری که از اشخاص مهم و متنفذ و داماد وزیر محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان بود خود را پادشاه کنر معرفی نمود و از کابل اطاعت نمی‌کرد و مخصوصاً در موقع حرکت عبدالرحمن خان، طرف قندهار مشارالیه طرف کابل حمله نمود و سردار عبدالرسول خان از مشارالیه جلوگیری کرد و سید محمود به محل خود مراجعت نمود.

امیر عبدالرحمن خان، غلام حیدر خان چرخی سپهسالار را با عبدالغفور خان مأمور سرکوبی سید محمود نمود، مشارالیهم، به محل حکمرانی سید محمود حمله کردند؛ گرچه غلام حیدرخان چرخی در میدان جنگ از اسب به زمین خورده و پایش شکست، ولی قوای افاغنه بر خلاف سابق از سقوط رئیس خود فرار ننمودند و سید محمود شکست خورده و بالاخره طرف هندوستان فرار نمود.

در ۱۲۹۹ چند جنگ کوچک دیگر نیز واقع شد. شیر خان پسر میر احمد غلیجایی خود را امیر شیرعلی خان معرفی نمود، ولی قبل از اینکه قضیه مهمتر شود دستگیر شده و در حبس کشته شد. و دلاور خان حاکم میمنه نیز، خود را مستقل دانسته و ضمناً به روس‌ها متوسل شد و آنها را دعوت نمود که قشون خود را به میمنه بفرستند وبعد از اینکه از آنها مأیوس شد به انگلیس‌ها متوسل گردید، ولی انگلیس‌ها جواب دادند باید به امیر عبدالرحمن خان اطاعت نمایی. امیر عبدالرحمن خان به سردار محمد اسحق خان امر نمود [که] به میمنه حمله نماید و دلاور خان را تنبیه کند، ولی مشارالیه اطاعت ننموده و جواب داد: قوای او زیاد است و من قادر نیستم و از همان وقت معلوم شد که خود مشارالیه نیز عنقریب دلاوری خواهد نمود. میر یوسفعلی حاکم شغناون[1] نیز مایل نبود به کابل اطاعت نماید و به روس‌ها متوسل شده، حتی یک نفر از سیاحان روس موسوم به دکتر لابردرلیکل را به شغناون دعوت نمود. امیر عبدالرحمن خان

۱- شغنان و شغناون هر دو کلمه نوشته می‌شود، حتی امیر عبدالرحمن خان نیز هر دو کلمه را ذکر نموده است و مخصوصاً در صفحهٔ ۲۰۱ می‌نویسد. شغناون دوشان، و در صفحهٔ ۲۰۶ می‌نویسد: شغنان دوشان

ژنرال کتال خان و سردار عبدالله خان حاکم قطغن را مأمور تنبیه او نمود میر یوسفعلی تاب مقاومت نیاورده در جنگ اسیر شد و با تمام خانواده‌اش به کابل اعزام داشتند. عبدالرحمن خان گلعذار خان قندهاری را به حکومت آنجا مأمور نمود و روس‌ها به واسطهٔ مسامحه‌ای که کرده بودند و یا عبدالرحمن خان در نتیجهٔ فعالیتی که بروز داده بود دیر رسیدند و وقتی مسیو ایوانف رسید که قوای عبدالرحمن خان آنجا را متصرف شده بودند و روس‌ها نسبت به این نقطه مدعی مالکیت بودند تا در ۱۳۱۱ کمیسیون انگلیس‌ها در موضوع تعیین حدود سرحدات شمالی افغانستان به موضوع خاتمه دادند.

در ۱۳۰۱ طایفهٔ شنواری علیه عبدالرحمن خان و حکومت کابل قیام نمودند، و دو نفر از دزدهای زبردست و رشید افغانستان موسوم به سادو و دادو و اتباع خود داخل شنواری شده و به غارت و چپاول ادامه می‌دادند. عبدالرحمن خان حکومت کابل را به حبیب‌الله خان پسرش واگذار و خود عازم جلال آباد گردید و ژنرال حیدرخان را مأمور سرکوبی آنها نمود. قوای طرفین در چهار نقطه چهار جنگ نمودند. اول در درهٔ حصارک، دوم در اچین و سوم، در منگل. چهارم در منکوخیل و در تمام این جنگها قوای عبدالرحمن خان غالب شدند و امر شد طایفه منکوخیل را به‌کلی تمام نمایند و افاغنه طرفدار دولت نیز هرقدر ممکن شد از آنها کشته و عدهٔ معدودی طرف تیرا فرار کردند و از سرهای کشتگان منکوخیل دو منارهٔ بسیار بزرگ برپا کردند و از شدت عمل، صفحهٔ خونین دیگری در صفحهٔ تاریخ افغانستان باقی گذاردند و حقاً نیز باید تصدیق کرد که اگر شدت عمل امیر عبدالرحمن خان نبود افغانستان به این سرعت روی آسایش نمی‌دید و به هرحال طایفه منگل نیز شورش کردند و عبدالرحمن خان، ژنرال سیف‌الدین خان را مأمور تنبیه آنها نمود، ولی مشارالیه نتوانست کاری از پیش ببرد. علیهذا در جمادی‌الاول ۱۳۰۱ به کابل احضار و ژنرال کتال خان به جایش مأمور شد. منگلی‌ها نیز شکست خورده و اجباراً مطیع شدند و امیر عبدالرحمن خان به واسطهٔ عدم اطاعت سردار اسحق خان در سنه ۱۳۰۱، ژنرال زبردست خان را از هرات مأمور تنبیه دلاور خان حاکم میمنه نمود، مشارالیه، به دلاور خان غلبه نموده،

او را دستگیر و روانهٔ کابل کرد. امیر عبدالرحمن خان میر حسین را به حکومت میمنه منصوب نمود.

در ۱۳۰۵ سردار محمد اسحق خان علیه امیر عبدالرحمن خان قیام نمود. مشارالیه، پسرعمو و برادر زن عبدالرحمن خان بود و در حکومت ترکستان اسلحه و مهمات کافی تهیه دیده بود و برای اینکه تراکمه را به خود جلب نماید داخل فرقه نقشبندیه[1] شد و برای جلب آخوندها و مردم جاهل خود را مقدس جلوه داده و صبح‌های زود در مسجد برای نماز حاضر می‌شد و خود را از هر جهت برای مخالفت با عبدالرحمن خان حاضر می‌نمود. امیر عبدالرحمن خان او را به کابل احضار کرد، ولی اطاعت ننمود و در موقعی که عبدالرحمن خان مریض شده بود، سردار محمد اسحق خان ادعای جانشینی مشارالیه را نمود و چون خبر فوت عبدالرحمن خان به غلط شهرت پیدا کرد. عازم کابل گردید و قبل از حرکت سکه به نام خود زد و عبدالرحمن خان نایب سالار غلام حیدر خان و ژنرال کتال خان و عبدالحکیم خان برادرزادهٔ ژنرال میراحمد خان و نوادهٔ ژنرال شهاب‌الدین خان و ژنرال فیض محمد خان و کلنل حاجی گل خان و کلنل عبدالحیات خان را مأمور تنبیه محمد اسحق خان نمود و سردار عبداللّه طوخی را از بدخشان مأمور نمود، [که] در شانزده محرم ۱۳۰۶ دوقوهٔ مذکور در هیبک به هم ملحق شدند.

سردار محمد اسحق خان با ژنرال محمد حسین خان و کلنل فضل‌الدین خان به طرف خصم حرکت نمودند. در غزنیگک روز ۲۲ محرم ۱۳۰۶ طرفین دست به محاربه زدند [که] به واسطهٔ تجربیات و رشادت فرماندهان سردار محمد اسحق خان، قوای امیر عبدالرحمن خان شکست خوردند. ژنرال محمد حسین خان هزاره، مرد مجرب و شجاعی بود. عده‌ای از قوای امیرعبدالرحمن خان به مشارالیه ملحق شده، طرف سردار محمد اسحق تاختند که به او سلام فتح داده و از ملحق شدن به قشون او مستحضرش سازند. سردار محمد اسحق خان به واسطهٔ جبن و حماقت رو به فرار

۱- فرقه نقشبندیه یکی از شعب دراویش متصوفه و خواجه بهاءالدین معاصر امیر تیمور گورکان مؤسس این فرقه است.

نهاد و در همچو جنگی که سرنوشت طرفین مربوط به آن بود بی‌خردانه فرار کرد و یکی از مواقعی که اقبال بدون جهت پرچم موفقیت و فتح را بر سر کسی که مقدر است به اهتزاز درمی‌آورد، این جنگ می‌باشد و سردار اسحق خان فرسنگها اسب می‌تاخت که اسیر نشود. در حالی که قشون فاتح مشارالیه، پس از اینکه مطلع شدند که او شکست نخورده، فرار کرده است آنها نیز رو به هزیمت نهادند و ژنرال غلام حیدر خان در حین تلاشی مجدداً خود را جمع‌آوری کرده و در موقع مغلوبیت غالب گردید و عجبتر این است که چند قسمت از قشون امیرعبدالرحمن خان که شکست خورده فرار کرده بودند، چنان سراسیمه می‌رفتند که در کابل جلو اسب خود را کشیدند و فقط ژنرال غلام حیدر خان با عده‌ای از موقعیت استفاده کرده، مغلوبیت را به غلبه تبدیل نمودند.

فراریها وارد کابل شده خبر شکست را دادند و حتی ژنرال غلام حیدرخان را مقتول تصور کرده و در واقع خبر خاتمهٔ امارت امیر عبدالرحمن خان بوده که ابلاغ می‌نمودند. ولی باید تصدیق کرد که قوت قلب و تجربه و بردباری امیر عبدالرحمن خان، او را نجات داد، زیرا کابل را تخلیه نکرد و منتظر شد که خبر قطعی برسد. و فردای آن روز ژنرال غلام حیدر خان، خبر فتح، و فرار دشمن را اطلاع داد و بلادت و کمدلی سردار اسحق خان به قدری بوده است که می‌نویسند، بعضی از سرکرده‌های قشون مشارالیه به عقب او تاخته و به او خبر فتح را دادند، ولی مشارالیه به عنوان اینکه اینها می‌خواهند، من را به عنوان فتح به دست دشمن بدهند، تمام آن بیچارگان را از دم شمشیر گذرانید و حقیقت این است که اذا جاء القدر عمی البصر، اسحق خان و سلطان مراد به ترکستان روس فرار نمودند.

امیر عبدالرحمن خان در صفر ۱۳۰۶ عازم مزار شریف گردید و امورات آنجا را قبضه کرد و در مزارشریف در دهدادی قلعه‌ای نظامی بنا نمود و این قلعه مهمترین قلعهٔ نظامی افغانستان و در روی تپه که مشرف به دره‌ای است که راه مهم بین خاک روس و شهر بلخ است و نیز به واسطهٔ شورش اهالی بدخشان، به آنجا نیز قشون فرستاد، آنها را تنبیه نمود.

در ربیع‌الثانی ۱۳۰۶ هجری در روزی که عبدالرحمن خان مشغول سان قشون بود، گلوله‌ای به طرف او خالی شد، ولی به عبدالرحمن خان اصابت نکرد و [بلکه] به غلام بچه‌ای که پشت سرش ایستاده بود خورده، به سختی مجروحش نمود و سربازی که گلوله را انداخته بود در همان نقطه قطعه قطعه گردید.

برای اینکه تاحدی از درجهٔ عقاید و فکر عبدالرحمن خان مستحضر شویم، شرحی که خود مشارالیه، در تاریخ خود می‌نویسد، ذکر می‌نماییم: اسباب حیرت است که چطور گلوله از گذشتن وسط سینهٔ من خطا نمود. چنین است، هرگاه خداوند خواسته باشد جان شخص را محافظت نماید هیچ کس نمی‌تواند او را تلف کند. چنانکه گفته‌اند:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای   نبرّد رگی تا نخواهد خدای

و مفاد آیهٔ شریفه است: «اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعتاً و لا یستقدمون» جهت دیگر هم که مرا محافظت می‌نماید این است و یقین دارم این معنی از فقرهٔ ذیل تصریح می‌شود. در زمانی که طفل بودم، به من گفتند: شخص مقدسی طلسمی دارد که به کاغذ می‌نویسد، هرکس با خود نگاهدارد، هیچ اسلحهٔ ناری یا اسلحهٔ دیگر به او کار نمی‌کند. اول اثر این طلسم را معتقد نبودم، لهذا طلسم مزبور را به گردن گوسفندی بسته، امتحان کردم. خیلی سعی کردم حیوان مذکور را با گلوله بزنم، ولی هیچ گلوله‌ای به او صدمه نزد به این دلیل ناطق به طلسم مذکور معتقد شده به بازوی راست خود بستم. از طفولیت تاکنون همراه دارم اعتقادم این است [که] اسباب حفاظت من همین طلسم شده است:

در ۱۳۰۷ فوج قندهار، و هزاره، یاغی شدند، ولی حبیب‌الله خان پسر بزرگ امیر عبدالرحمن خان، شخصاً داخل یاغیها شده و بدون زد و خورد، موضوع را اصلاح کرده و خاتمه داد. و یکی از جنگهای مهم دیگر، در زمان امارت عبدالرحمن خان واقعهٔ هزاره‌جات است که نظر به اهمیت آن و لزوم اطلاع به جهات آن و اقوالی که ذکر شده و آنچه خود نگارنده در افغانستان برای اطلاع به حقیقت قضیه تحقیقات نمودم بیان می‌شود.

قیام هزاره‌جات علیه مأمورین افغانستان

امیر عبدالرحمن خان، در تاریخ خود علل این قیام و جنگ را اینطور اظهار می‌نماید: که جماعت بربری (هزاره) سالها موجب وحشت حکومت افغانستان بوده‌اند و حتی پادشاه اعظم نادرشاه که افغانستان و هندوستان و ایران را به حیطه تصرف درآورده بود نتوانست طایفه هزارهٔ گردنکش را مطیع نماید.[۱]

و نیز بربری‌ها مشغول شرارت بودند[۲] دلیل مهم دیگری که ذکر می‌کند این است که هزاره شیعه هستند و دیگران را کافر می‌دانند و اگر دولت خارجی به افغانستان حمله نماید به آنها ملحق خواهند شد.[۳]

عبدالقدوس خان پسر سردار محمد خان طلایی برادر امیر دوست محمد خان بوده است.[۴] این شخص، یکی از رجال بسیار متعصب و در خصومت با جماعت شیعه افراط می‌نمود و به شهادت اعمالش یکی از شقی‌ترین کسانی است که در تاریخ دویست سالهٔ افغانستان با کمال شقاوت و بدجنسی عمل نموده است. سردار عبدالقدوس خان به واسطهٔ ضیق معیشت در جوانی به سمرقند رفته، چنانکه قبلاً ذکر

۱- این اظهار برای این است که غلبه خود را بر بربری‌ها اهمیت بدهد و عملی را که نادرشاه به قول ایشان نتوانسته انجام دهد او انجام داده است، ولی در تواریخ از عدم موفقیت نادرشاه ذکری نیست و برعکس دلیل دیگری هست که مطیع بوده‌اند زیرا در موقع مراجعت نادرشاه از هند با غنایم فوق‌العاده ابداً مزاحمتی از طرف بربری‌ها به قشون ایران فراهم نیامد و در زمان سلطنت نادر شورشی از بربری‌ها در تاریخ ذکر نشده است. علیهذا این قول امیر عبدالرحمن خان قابل تصدیق نمی‌باشد. (مؤلف)

۲- همه ادغنه به این صفت متصف و این صفت بربری‌ها فقط نبوده است.

۳- دولت شیعه در کره زمین منحصر به دولت ایران است و این نقشه اصولاً به دست انگلیس‌ها طرح گردید که اولاً مبادا در وقتی که وضعیات اجازه بدهد و ایرانی‌ها نقاط از دست رفتهٔ خود را عزم استرداد نمایند بربری‌ها به واسطهٔ توافق مذهبی به ایران ملحق شوند. ثانیاً سیاست مهمتر این بود که اختلاف شیعه و سنی را دامن زده، در افغانستان این اختلاف موجب شود که در موقع ضرورت انگلیس‌ها از آن استفاده نمایند. ثالثاً این اختلاف شیعه و سنی موجب اشتداد دشمنی افغان‌ها با ایرانی‌ها بشود که در موقع لزوم نیز، انگلیس‌ها استفاده نمایند و در قسمت اخیر باید به شهادت تاریخ تصدیق نمود که پیش بینی انگلیس‌ها طبق سیاست خودشان کاملاً صحیح بوده چنانکه در جنگ استقلال ملاحظه خواهیم نمود. (مؤلف)

۴- وجه تسمیه طلایی را ما در این تاریخ ذکر نمی‌کنیم و فهم آن را به مطلعین و مورخین افغانستان می‌گذاریم، مؤلف.

شد، به عبدالرحمن خان پیوست و در مراجعت مشارالیه، او نیز همرکاب بود و هرات را نیز برله عبدالرحمن خان متصرف شد و به واسطه تعدیات مشارالیه، در هرات منفصل و در کابل محبوس گردید و در موقع قیام سردار محمد اسحق خان، از حبس خلاص شده با امیر عبدالرحمن خان به ترکستان رفت و بعد به حکومت هزاره‌جات مأمور گردید.

علت حمله امیر عبدالرحمن خان را به هزاره، بر طبق تحریرات خودش ذکر نمودیم. ولی علاوه، بر سیاست انگلیس‌ها و آنچه ذکر نموده است، یک دلیل عمده‌ای که امیر عبدالرحمن خان از ذکر آن خودداری نموده است، این بود که ژنرال محمد حسین خان بربری با افواج بربری در قشون سردار محمد اسحق خان علیه عبدالرحمن خان جنگید و تمام قوای عبدالرحمن خان را در این جنگ متلاشی نمود و اگر حماقت و جبن اسحق خان نبود، امارت افغانستان از دست او می‌رفت و این موضوع برای عبدالرحمن خان بی‌نهایت مهم بود که از یک جهت به واسطهٔ کتکی که از بربری‌ها خورده بود می‌ترسید، مبادا اگر باز حریفی پیدا شود بربری‌ها [با او متحد شده علیه عبدالرحمن] شامل [جنگ] شوند. و جهت ثانی اینکه مخالفین خود را طوری مرعوب نماید که دیگر کسی جرأت مخالفت یا شمولیت به مخالفین ننماید و به همین جهت سردار عبدالقدوس خان را مأمور نمود که به عناد و خصومت او نسبت به جماعت شیعه مذهب اطمینان کامل داشت.

عبدالقدوس خان به دستور عبدالرحمن خان، به بربری‌های طایفهٔ شیخعلی حمله نمود[1] جمعی مقتول و رؤسای هزاره اطاعت نموده، در خلج و گیزاب به ملاقات عبدالقدوس خان شتافتند و همینکه عبدالقدوس در هزاره‌جات مستقر گردید. اقداماتی نمود تا آنها را به قیام وادار نمود. امیر عبدالرحمن خان می‌نویسد: بربری‌ها شرارت می‌کردند و مأمورین من آنها را به اطاعت و سلامت، روی نصیحت کردند،

۱- در موقع جنگ عبدالرحمن خان با محمد اسحق خان این طایفه برای مساعدت با ژنرال محمد حسین خان جلوی علوفه اردوی امیر عبدالرحمن خان را گرفته بودند.

ولی آنها جواب دادند، اگر شما به استحضار امیر جهانی خود مغرورید ما به استظهار امیر روحانی خود یعنی صاحب ذوالفقار مغرور می‌باشیم. اگرچه ممکن است این جواب صحت داشته باشد، ولی علت حقیقی قیام هزاره‌جات این بوده است که سردار عبدالقدوس خان عده‌ای از دختران امیران و بزرگان هزاره را به اکراه و اجبار در بستر شهوترانی کشیده و سپاه افاغنه از این اقدام حکمران و سردار خود جسور و جری شده و به واسطهٔ آن بغض و تعصب سنی بودن و عناد با جماعت شیعه دست تعدی به دختران و زنان و حتی به لواط با پسربچه‌های هزاره گشودند و مدت یک سال این رفتار روز به روز رو به ازدیاد می‌گذاشت. و عبدالقدوس خان گذشته از اینکه در ظاهر هم [این امور را] رفع و دفع نمی‌نمود، خودش هم باب مفاسقه را بیش از دیگران صرف می‌نمود. بالاخره بربری‌ها به جان آمده، مرگ را بر زندگی ترجیح داده قوای افاغنه را خلع سلاح نموده و علیه عبدالقدوس خان قیام نمودند. سردار عبدالقدوس خان که موجد و سرمنشاء این قضیه بوده [است]، البته از امیر عبدالرحمن قوای کافی خواست، مشارالیه هم که منتظر همچو موقعی بود در ۱۳۰۸ خود عبدالقدوس خان را از بامیان و ژنرال شیر محمد خان را از هرات و ژنرال زبردست خان را از کابل برای سرکوبی بربری‌ها مأمور نمود. بربری‌ها طرق بین کابل و قندهار و سایر ولایات را قطع نمودند و سردار محمد عظیم خان هزاره به سرکردگی بربری‌ها با قوای افاغنه مشغول به مبارزه شدند. علاوه بر قوای فوق ژنرال میر عطا خان هم از کابل مأمور شد که از طرف غزنین حمله نماید.

این جنگ برای امیر عبدالرحمن خان خیلی گران تمام شد و نام او را در تاریخ افغانستان و عالم اسلام لکه‌دار نمود و حقیقتاً باید اقرار نمود که عبدالرحمن خان تنها مرد سیاستمدار افغانستان بوده است که موجب تأسف است که برای نقشهٔ دیگران و تعصبات جاهلانه آنقدر سفک دماء بنماید. در هر حال امیر عبدالرحمن خان مقاومت شدیدی از بربری‌ها مشاهده نمود و میل انگلیس‌ها را کاملاً به موقع اجرا گذارد و علمای حنفی مذهب را وادار نمود که علیه جماعت شیعه اعلان جهاد بدهند و میر احمد شاه از سادات کشمیر فتوایی نوشته جنگ بربری‌ها را جهاد فی سبیل‌الله و

جماعت شیعه را کافر و جان و مال آنها را بر افاغنه مباح نمود و این فتوا را بر طبق امر عبدالرحمن خان در سر منابر قرائت و مردم را برای جنگ علیه بربری‌ها ترغیب و تحریص نمودند.

بربری‌ها در کمال شجاعت جنگیدند و دخترها و پسرهای خود را که در دست عبدالقدوس خان و سایر افاغنه بود، به قوهٔ قهریه مسترد داشتند و مدت سه سال در مقابل تمام افغانستان پایداری کردند و با اینکه در قلب مملکت واقع و با تمام سرحدات روابطشان مقطوع، و از هیچ طرف کمک و امداد و حتی فشنگ و قورخانه به آنها نمی‌رسید مکرر افاغنه را شکست داده و از خود دفاع نمودند. علاوه بر قوای دولتی متجاوز از چهل هزار نفر از افاغنه به عنوان جهاد به بربری‌ها حمله نمودند. عدهٔ قوای عبدالرحمن خان و افاغنهٔ داوطلب را خود بربری‌ها یکصد هزار نفر می‌نویسند، ولی عده قطعی و واقعی در دست نیست و بالاخره به واسطهٔ اشتداد مرض وبا در داخل هزاره‌جات بربری‌ها مغلوب شده و افاغنه نیز نهایت قساوت را به خرج دادند ۲۶ نفر از رؤسای مهم و میران هزاره را به کابل آورده و اعدام کردند و عدهٔ زیادی که خود بربری‌ها تا بیست هزار نفر نوشته‌اند از بربری‌ها اسیر آورده در کابل سر بریدند و اگر اسیری در بین راه به واسطهٔ خستگی قادر به حرکت نبود افاغنه سرش را بریده نخی به دو گوشش کشیده در کابل تحویل می‌نمودند. و عده‌ای از زنان و دختران هزاره در این موقع به دست اسیرکنندگان رسید. از قرار هر نفری ده روپیه تا بیست روپیه هفتادهزار روپیه در قندهار به‌دست آمد و چهل و دو هزار روپیه در هرات، در سایر بلاد نیز از قبیل کابل و غزنین و جلال‌آباد و سایر قبایل و طوایف نتوانستیم اعداد صحیح به‌دست بیاوریم و عدهٔ زیادی از بربری‌ها جلای وطن کرده به سایر بلاد متفرق شدند؛ زیرا پس از این قتلها و اسارتها ۲۶ لک روپیه معادل سه میلیون و ششصد هزار روپیه به عنوان خسارت جنگ، از بربری‌ها گرفتند و این مبلغ در نهایت عسرت و سختی پرداخته شد. و سردار عبدالقدوس خان در تمام این خونریزیها مباشر عمل بوده است و از قضایای اتفاقیه پس از این شئامت کاری‌های عبدالقدوس خان به مرض جنون مبتلا شد و مدتی خود را مجذوب قرار داده جامه بر تن می‌درید و بول و

غائط خود را تناول می‌فرمود و ریش خود را با دست می‌کند تا عبدالرحمن خان از کابل طبیب فرستاد و معالجه نشد و بالاخره او را به کابل رجعت دادند و پس از مدتی به مرور بهبودی حاصل کرد و پس از رفع مرض جنون به منصب ایشکی آقاسی دربار امیر عبدالرحمن خان منصوب گردید و باز هم از سابقه پند نگرفت و برای اینکه عملیات خود را تکمیل نماید، املاک هزاره‌ها را گرفته به افاغنه دادند و باز هم در این تاریخ با سردار عبدالقدوس مواجه خواهید شد که در سایر موارد نیز عملیاتش کمتر از عملیات علیه هزاره‌ها نبوده است.

اقدامات امیر عبدالرحمن خان علیه بربری‌ها به قدری شدید بود که در سایر بلاد اسلام انعکاساتی نمود و علمای شیعه در نجف مخصوصاً مرحوم میرزای شیرازی به سختی اعتراض نمود و ناصرالدین شاه را مورد ملامت و نفرین قرار داده [و] از سرمن رای به ناصرالدین شاه تلگراف نمود و ناصرالدین شاه به دولت انگلیس اعتراض نمود امیر عبدالرحمن خان در کابل از بزرگان قزلباش به اجبار و اکراه تبرئه‌نامه‌ای به‌دست آورده به انگلیس‌ها فرستاد که جنگ دولت با بربری‌ها مربوط به جماعت شیعه نبوده و بربری‌ها به واسطهٔ شرارت مجازات شده‌اند و متحدالمال و فتوای میر احمد شاه کشمیری در قتل و غارت و اسارت جماعت شیعه را فراموش نمودند و این قضیه و رفتار افاغنه نسبت به جماعت شیعه باز هم تکرار شده است و مخصوصاً یک دفعه دیگر به دست انگلیس‌ها و تحریک آنها عملیاتی شده است که در تاریخ افغانستان یک صفحهٔ خونین دیگر بر صفحات سابق افزوده گردید و عنقریب در محل خود بیاید.

قیام غلیجایی و هوتکی و غیره

یکی از جنگها و انقلابات داخلی بسیار مهم قیام طایفهٔ غلیجایی است. این طایفه یکی از سه طایفه بزرگ افغانستان است. در سال ۱۳۰۳ جنگ بین امیر عبدالرحمن خان و طایفه غلیجایی و هوتکی شروع شد. علت قیام مطالبه مالیات چند ساله بوده و یکی از آخوندهای متنفذ آنجا، مشک عالم که امیرعبدالرحمن خان او را موش عالم ذکر نموده، موجب پیشرفت این شورش شد و نیز حبس شیر خان طوخی و

عصمت‌الله خان غلیجایی موجب تسریع این قیام گردید و در ۱۳۰۳ غلیجایی‌ها شیرخان نوادهٔ سردار کهندل خان قندهاری را به قتل رسانیدند و خانوادهٔ او را دستگیر کردند و نیز غلیجایی‌ها و هوتکی‌ها به دو فوج درانی حمله کرده، اموال آنها را به یغما بردند و عده‌ای مقتول و سی‌هزار روپیه وجه نقد نیز غارت نمودند. از طرف امیر عبدالرحمن خان، غلام حیدرخان طوخی و حاجی گل خان و کلنل محمد صادق خان، به تنبیه غلیجایی‌ها مأمور شدند. از طرف دیگر سردار محمد ایوب خان که در تهران به دولت ایران پناهنده شده بود از طرف دولت انگلیس تقاضا شد که به افغانستان مراجعت ننماید و غلیجایی‌ها مشارالیه را برای امارت افغانستان دعوت نمودند. مشارالیه به‌طور محرمانه غفلتاً از تهران فرار نمود ولی انگلیس‌ها فوری به وسیله تلگراف امیر عبدالرحمن خان را مطلع نموده و خودشان نیز آدم به هرات فرستادند و از ورود ایوب خان به خاک افغانستان جلوگیری نمودند. سردار محمد ایوب خان، بعد از اینکه از دخول به افغانستان مأیوس شد، بر حسب دعوت ژنرال ماکلین ژنرال قونسول انگلیس در مشهد به مشارالیه تسلیم و روانهٔ هندوستان گردید، و بقیهٔ عمر را در هندوستان با معاشی که دولت هند می‌پرداخت زندگی خود را خاتمه داد.

غلیجایی‌ها در ۱۳۰۳ در دهن شیر با قوای امیر عبدالرحمن خان جنگ کرده شکست خوردند و در ۱۳۰۴ ملا عبدالکریم پسر مشک عالم قوای غلیجایی و هوتکی را جمع آوری کرده، عیال و اطفال خود را داخل طایفه وزیری و هزاره فرستاده حاضر جنگ شدند. امیر عبدالرحمن خان ژنرال غلام حیدر خان و کلنل صوفی را با قوای جدیدی به کمک اسکندرخان که از غلیجایی‌ها شکست خورده بود، فرستاد و غلیجایی‌ها را شاه خان هوتکی اداره می‌کرد. شورش غلیجایی یا غلزایی‌ها به هرات هم سرایت کرد و یک عده ۸۰۰ نفری در هرات علم طغیان برافراشته و سپهسالار عبدالرحمن خان را محاصره نمودند، ولی با مقاومت بقیهٔ قوای ساخلوی هرات این عده مجبوراً از هرات خارج و از آندره، خود را به مرغاب رسانیده به سایر شورشیها ملحق شدند و جنگ شروع شد، ولی غلیجایی‌ها در محاربات با قوای امیر

عبدالرحمن خان اکثر شکست خوردند و فضل‌الله خان برادر ملا عبدالکریم کشته شد. خود ملاعبدالکریم به کرم فرار نمود. تیمورشاه غلیجایی در این جنگها دستگیر شد و در کابل عبدالرحمن خان امر نمود او را سنگسار کردند و بالاخره قوای امیر عبدالرحمن خان موفقیت حاصل کرده به شورش غلیجایی‌ها خاتمه دادند.

امیر عبدالرحمن خان، اکثر رؤسای آنها را از دم تیغ گذرانید و آخوندهای این طایفه را تمام نمود و از سیاستهایی که می‌نمود این بود که آخوندها را جمع کرده ریششان را به یکدیگر بسته و گره می‌کرد و بعد آنها را به مخالفت یکدیگر می‌کشانیدند تا ریششان کنده می‌شد و بعد آنها را می‌کشت.

در ۱۳۰۲ نیز امیر عبدالرحمن خان، غلام حیدر خان طوخی را برای مطیع کردن مردم کوهستان صعب‌العبور به لمغان فرستاد، ولی به واسطهٔ راه غیر قابل عبور قلل آن جبال با سختی موفقیت حاصل کردند و پس از غلبه ساکنین آنجا را کوچانیده در کوشک و زرمت و خوست و لمغان سکونت دادند. در این واقعه غلام حیدر خان طوخی با دوست محمد خان جبارخیل و محمد گل خان جبار خیل و محمد افضل خان جبارخیل خدمات برجسته نمودند و شبانه با طناب قوای خود را به قلل جبال کشانیده تا توانستند به مردم لمغان فایق آیند.

تحدید حدود سرحدات شمالی با روس‌ها

حکومت هندوستان، برای اینکه وسیلهٔ جلو آمدن و مداخلهٔ روس‌ها را به طرف هندوستان قطع نماید در ۱۳۰۲ کمیسیونی تحت ریاست سر پترلمزدن، برای تحدید حدود افغانستان، با روسیه تعیین نمود. روس‌ها اجباراً برای تحدید حدود حاضر شدند، ولی قوایی برای سرحد اعزام داشته و در قزل تپه اردو زدند. افاغنه در آق تپه این طرف رود مرغاب اردو زدند. روز ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۲ ژنرال کمارف به ژنرال غوث‌الدین خان رئیس قوای افغان امر کرد که آن طرف رودخانه را تخلیه نمایند غوث‌الدین خان بر حسب دستور انگلیس‌ها اطاعت ننمود.

روز بعد روس‌ها به قوای افاغنه حمله کرده افاغنه را از جلو برداشته، عده‌ای

مقتول و مجروح و بقیه فرار نمودند. میسیون انگلیس‌ها نیز طرف هرات رفتند و روس‌ها در روز ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۲ به قوه قهریه پنج ده را متصرف شدند و انگلیس‌ها نتوانستند جلوگیری نمایند و تحدید حدود به همین قسمت خاتمه حاصل نمود تا در سنه ۱۳۰۹ که کلنل یانوف به طرف شغنان پیشرفت. از طرف افغان‌ها صاحب منصبی موسوم به شمس‌الدین خان با عده‌ای از قوای افاغنه در سومه‌تاش ساخلو بودند. صاحب منصب روسی سیلی به صورت صاحب منصب افغان زد. مشارالیه با هفت‌تیر گلوله‌ای برای او انداخت که یک نفر از سپاهیان روس را تلف نمود و جنگ شروع شد. شمس‌الدین خان مذکور کشته شد و عدهٔ او بعضی مقتول و بقیه فرار کردند.

در ۱۳۱۱ روس‌ها در قسمت شمال شرقی نیز، مطابق رویه خود در هشت سال قبل عمل نموده و با همان ترتیب شروع به پیش‌رفتن کردند. علیهذا قوای خود را به طرف بدخشان فرستادند و در نزدیکی مرغابی سید شاه سرکرده افغان از آنها جلوگیری نمود و علت هم این بود که روس‌ها می‌خواستند با قوای خیلی کم و درواقع با پستهای کوچک سرحدی افاغنه را مرعوب نموده و قدم به قدم جلو بروند و انگلیس‌ها را در مقابل امر واقع شده قرار دهند، ولی در مرغابی چون قوای افغان‌ها بیشتر بود روس‌ها موفق نشدند و نمی‌خواستند هم قوای مهمی اعزام دارند که موجب اعتراض انگلیس‌ها بشود و روس‌ها با همین رویه طرف کافرستان و پامیر پیش می‌آمدند، ولی امیر عبدالرحمن خان به دستور انگلیس‌ها با کمال عجله قوایی به ریاست ژنرال کتان خان و غلام حیدرخان چرخی و فیض محمد خان چرخی به کافرستان اعزام نمود و پس از چندین زد و خورد قوای امیرعبدالرحمن خان غلبه نموده و کافرستان را متصرف شدند و اهالی را کوچانیده در لمغان سکونت دادند و ساکنین این قسمت را که از نژاد یونانی و از قشون اسکندر در این قسمت باقی مانده بودند مجبور به قبول دین اسلام نمود و کافرستان به واسطهٔ پیش‌بینی و در اثر جدیت و فعالیت امیر عبدالرحمن خان، از چنگال روس‌ها بیرون آمد. موضوع تحدید حدود قسمتی از سرحدات شمالی افغانستان بالاخره به اصرار و پافشاری انگلیس‌ها در

۱۸۸۵ میلادی مطابق ۱۳۰۳ هجری خاتمه یافت و نقاطی را که روس‌ها متصرف شده بودند در قسمت شمال غربی افغانستان در تصرف آنها باقی ماند و موضوع خاتمه حاصل نمود و از دهنهٔ ذوالفقار تا خواجه سالار تحدید شود و بقیه در ۱۸۹۳ میلادی مطابق ۱۳۱۲ هجری به وساطت انگلیس‌ها به نمایندگی سر مارتیمر دیورند انجام یافت و قسمت سرحدات شمال شرقی نیز تحدید شد افغان‌ها بر طبق رأی انگلیس‌ها ولایات شغنان و روشان را که سمت راست جیحون واقع است تخلیه نموده و روس‌ها درواز را به افغان‌ها دادند و به این ترتیب سرحدات افغانستان تا کوهستان پامیر معین گردید.

تحدید حدود سرحدات به ایران و چین

سرحد شرقی افغانستان با دولت چین به قدری مختصر بود که قابل کشمکش نبود و گوشهٔ کوچک افغانستان با دولت چین در واخان و روشان بدون زحمت تحدید شده، خاتمه حاصل نمود.

راجع به سرحدات ایران، امیر عبدالرحمن خان، می‌نویسد: حدود ایران با افغانستان از کوه سیاه تا نزدیک دهنهٔ ذوالفقار تحدید گردید، ولی این اظهار امیر عبدالرحمن خان مقرون به صحت نیست و نگارنده نتوانستم عمق قضیه را کشف نمایم؛ زیرا همچو اشتباهی از طرف شخصی مثل امیر عبدالرحمن خان معقول نیست و نسبت بی‌اطلاعی به مشارالیه نیز، نمی‌توان داد. علیهذا این اشتباه از طرف محرر یا مترجم یا خود امیر عبدالرحمن خان شده است، معلوم نیست.

سرحدات ایران و افغانستان به واسطه تجاوز افاغنه در ایران، در هشتادان و مانع شدن از لاروب چاه قنوات منجر به زد و خورد و کشمکش می‌شد، انگلیس‌ها، به عنوان قیمومیت خود را داخل کرده و دولت ایران را مجبور نمودند که حکمیت دولت انگلستان را بپذیرد. از طرف دولت انگلستان، ژنرال ماکلین ژنرال قونسول مشهد، حکم معین شد. از طرف دولت ایران مرحوم میرزا محب علی خان ناظم‌الملک کارگزار خراسان معین گردید. افغان‌ها نماینده‌ای نداشتند، فقط ژنرال غوث‌الدین

خان برای محافظت کمیسیون انگلیس‌ها از دستبرد افاغنه مأمور بود و در سنهٔ ۱۸۹۱ میلادی فقط از دربند خزابه الی چاه سرخ را تحدید نمود و از علامت نمره ۱ الی علامت نمره ۳۹ علایم سرحدی نصب نمودند. و در این حکمیت انگلیس‌ها یک مثلثی به ضرر ایران تشکیل دادند و عدهٔ زیادی از قنوات ایران را بر خلاف حقانیت و عدالت به افغان‌ها دادند و در این حکمیت با اینکه بایستی حقاً خط طبیعی جبال کوه دختر را سرحد قرار دهند بدون منطق مقداری از خاک ایران را به افاغنه دادند و زمینه را هم طوری ترتیب دادند که برای آتیه زمینهٔ اختلاف مهیا باشد، چنانکه در تمام مدت، در این قسمت بین ایرانی‌ها و افغان‌ها اختلاف دوام داشت تا به حکیمت ترکیه مراجعه و در این قسمت هم به واسطهٔ خبط و بی‌اطلاعی و حفظ موقعیت شخصی وزیر خارجهٔ ایران و محافظه‌کاری رئیس الوزرای وقت کاملاً به ضرر ایران رأی دادند چنانکه در جلد ثانی بیاید.

به‌طوری که فوقاً شرح داده شد در آن زمان که امیر عبدالرحمن خان اظهار می‌نماید فقط همین قسمت تحدید گردید و سایر قسمتها غیر محدود ماند.

تحدید سرحدات شرقی با انگلیس‌ها

برای حفاظت هندوستان دولت انگلستان تصمیم داشت که تمام نقاط استراتژی و ایلات رشیدی که در سرحدات هندوستان هستند، تحت اختیار خود گرفته و آنها را در تحت اراده و ادارهٔ خود داشته باشد که اگر دولت روس موفق شد از راه افغان به هندوستان حمله نماید و افغان‌ها یا با آنها همراه شده راه دادند و یا اینکه به قهر و غلبه موفق شده خود را به سرحدات هند رسانیدند بدون آنکه قشون انگلیس در این نقاط تلفات بدهد. ایلات رشیدی را مسلح کرده در تحت تعلیمات صاحب منصبان انگلیسی [قرار دادند، تا در آن موقع از پیشروی روس‌ها، به داخل هند] جلوگیری نمایند. برای اجرای این نقشه، اگرچه افغان[ها] هم تحت امر آنها بود، ولی به واسطهٔ عدم اطمینان به روحیات و اخلاق افاغنه، تصمیم خود را عملی نموده، در تصرف این نقاط جدیت می‌نمودند. امیر عبدالرحمن خان به خیال خود، با سیاست و تدبیر

می‌خواست انگلیس‌ها را اغفال نماید. حکومت هندوستان لرد رابرتس را مأمور نمود که به کابل آمده تکلیف این قسمتها را معین نماید. مخصوصاً که ژنرال غلام حیدرخان در ۱۸۹۱ آسمار را تصرف نمود و این عمل مخالف میل و سیاست حکومت هند بود و امیر عبدالرحمن خان با معاذیر، از قبول سفارت و حل قضیه فرار می‌نمود، این موضوع به قدری تشدید شد که فرمانفرمای هندوستان مراسله‌ای به طرز التیماتوم به امیر عبدالرحمن خان نوشت: دولت هندوستان نمی‌تواند دیگر انتظار وعده‌های مبهم شما را بکشد که زمان آن نامعین است لهذا بعد از آن... تاریخ آنچه مصلحت خود را بداند عمل خواهد نمود.

امیر عبدالرحمن خان که به قوهٔ انگلیس‌ها تاحدی از پیش آمدن روس‌ها جلوگیری نموده بود و به قوه انگلیس‌ها در هشتادان کلاه ایران را برداشته بود، تصور می‌کرد [که] انگلیس‌ها راجع به خودشان هم، به نفع افاغنه موافقت خواهند کرد، ولی زود به اشتباه خود متوجه شد؛ زیرا اگرچه به تأخیر اعزام سفارت حکومت هند تاحدی موفق شد، ولی بالاخره هیأتی به ریاست سر مارتیمر دیورند وزیر خارجه هندوستان به عضویت کلنل الیس و کاپتین مانریس و مستر کلارک و دکتر فن از خط پیشاور طرف کابل حرکت نمودند. امیر عبدالرحمن خان ژنرال غلام حیدرخان را به استقبال فرستاده و برای آنها منزل معین و پذیرایی نمود.

انگلیس‌ها نقاط محل ایلات رشیدی و نقاط استراتژی را جداً صرفنظر نمی‌کردند. در سمت شمال شرقی افغانستان خط سرحد را از چترال و گردنه بروغیل تا پیشاور متصل نمودند و نقاط مهم استراتژی دهنهٔ خیبر در دست انگلیس ماند و ولایت واخان را نیز، به عنوان دوری از کابل حفاظتش را انگلیس‌ها به عهده گرفتند و از آنجا نقاط واخان و کافرستان و اسمار و طایفهٔ موهمندلال و قسمتی کوچک از وزیرستان، جزء افغانستان باقی ماند، ولی به‌طوری که ذکر شد، محافظت واخان به عهدهٔ آنها قرار گرفت و نقاط چمن که انگلیس‌ها کوه خوجک را تونل زده و راه آهن خود را به نقطهٔ مهمی رسانیده بودند که برای موقع سوق‌الجیشی نهایت اهمیت را داشت به انگلیس واگذار نمودند و نیز نقاط چغانی قسمت مهم وزیرستان و بلند خیل و

کرم و افریدی و باجور و سوات و بنسیر و دیر و چیلاس و چترال را تماماً انگلیس‌ها تصرف کرده و افغان‌ها تصدیق نمودند و امیر عبدالرحمن خان ناچار فقط به اظهار این بیت قناعت ورزید:

که از چنگال گرگم در ربودی   چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

در مقابل سالی ۱۲ لک روپیه که به افغانستان اعانه می‌کردند ۱۸ لک قرارداده و وعده نمودند به قدر احتیاج نیز، اسلحه و مهمات خریداری افغانستان را اجازه عبور بدهند.[۱]

پس از اتمام این تحدید حدود پذیراییهایی به عمل آمده به اعضاء میسیون هند نشانهایی داده شد و انگلیس‌ها مراجعت نمودند و امیر عبدالرحمن خان متوجه شد که هشتادان ایران به قدر این نقاط ارزش ندارد، ولی غیر از تسلیم و رضا چاره نداشت.[۲]

۱- در قرارداد ژنرال شامبورن با امیر محمد یعقوب خان در ۱۲۹۶ هجری در ماده دوم می‌نویسد: دولت انگلستان تعهد می‌نمایند که در عوض مالیات نقاط مذکور که از افغانستان مجزا شده علاوه بر سالی ۱۲ لک روپیه که به افغانستان داده می‌شد سالی ۶ لک نیز علاوه نموده سالیانه ۱۸ لک روپیه به امیر محمد یعقوب خان بپردازند و نیز در قرارداد کریفن صاحب با امیر عبدالرحمن خان می‌نویسد: در مقابل سالی ۱۲ لک روپیه (درحالی که ۱۸ لک بوده است) که به افغانستان اعانه می‌دادند ۱۸ لک قرار داده و وعده نمودند به قدر احتیاج اسلحه و مهمات خریداری افغانستان را اجازه عبور دهند: طبق این دو قرارداد در زمان یعقوب خان ۱۲ لک به ۱۸ لک معین شده است و باز در ۱۳۱۲ قمری ۱۶ سال بعد نوشته می‌شود علاوه بر ۱۲ لک ۶ لک دیگر جمعاً ۱۸ لک پرداخته خواهد شد و ظاهر امر این است که قراداد شامبورن را انگلیس‌ها یک طرفی الغاء کرده و بعدها پس از اینکه نقاط سرحدی را تصرف کرده‌اند و قتل کیوناری واقع شده دبه فرمودند و ۶ لک اضافه را نپرداخته‌اند و بعد در قرار داد امیر عبدالرحمن خان این منت را تکرار کرده و پس از تصرف نقاط مهم دیگر سرحدی و نقاط سوق‌الجیشی ۱۲ لک را به ۱۸ لک مقرر داشته‌اند درحالی که اگر هردو عهدنامه را محترم می‌شمردند با تصرف نقاط سرحدی بایستی سالی ۲۴ لک پرداخته باشند و تعجب در این است که امیر عبدالرحمن خان هم اعتراض نکرده است.

۱- در کتاب در ۱۳۱۴ شمسی پنج سال قبل از شروع جنگ دوم بین‌الملل خاتمه یافته است، ولی در این موقع که این کتاب به سعی و اهتمام جناب آقای دکتر مهدی آذر وزیر دانش‌پرور فرهنگ طبع و منتشر می‌شود در اخبار دیده شد که دولت افغانستان به استناد اینکه دولت انگلیس در ۱۳۱۲ هجری مطابق ۱۸۹۳ مسیحی این نقاط را به زور و قدرت انگلستان از افغانستان جدا کرده و ضمیمه هندوستان نموده است تقاضا می‌کند پشتونستان و غیره از کشور پاکستان که وارث دولت انگلستان است مجزا شده به افغانستان ضمیمه شود

اگرچه امیر عبدالرحمن خان در مقابل سالی ششصدهزار روپیه این نقاط را به انگلستان واگذار نموده، ولی واضح ←

اصلاحات امیر عبدالرحمن خان

امیر عبدالرحمن خان تنها کسی است که در افغانستان قدمهایی برای اصلاح امور برداشته، زیرا از زمان احمد شاه درانی تا موقع زمامداری عبدالرحمن خان، هیچ یک از امرای افغانستان فکر اصلاحات نداشته و اقدامی برای بهبودی اوضاع عشایری این مملکت و آشنا کردن جامعهٔ افغانستان به اصول تمدن ننموده و شاید اصلا متوجه هم نبودند، ولی عبدالرحمن خان به واسطهٔ اقامت دوازده ساله در ترکستان روس، و آشنا شدن با طرز اداری و تمدن روس‌ها که نسبتاً برای افاغنه تمدن ذی‌قیمتی محسوب می‌شده است به فکر اصلاحات افتاده و در مدت اقامت در آن حدود تاحدی کسب فکر و معلومات صوری نموده است و در اثر همین رویه پس از مراجعت به افغانستان و رسیدن به امارت اولین نظریه او که در روسیه محسنات آن را درک کرده بود مرکزیت مملکت و اقتدار دولت بود، ولی به واسطه نداشتن معلومات کافی مثل تمام سلاطین مهم مشرق زمین، ایجاد قدرت نمود، ولی البته قدرت اساسی و قدرت مملکتی نبود بلکه این قدرت و سلطه مربوط به شخص بود. در هر حال در اثر این فکر، تمام رؤساء و متنفذین افغانستان را با تدبیر و حیله و قوه قهریه از بین برد،

← است که اگر سرنیزه نبود هیچ وقت امیر عبدالرحمن خان راضی نمی‌شد که قسمتی از افغانستان را به مبلغ جزئی به هندوستان واگذار نماید. معهذا باید تصدیق کرد که این تقاضای افغانستان منطقی و منصفانه است و اگر دول زورگو و مقتدر که حق و توهم در جامعه ملل برای خود قائل شده‌اند هرچه از دیگران به زور گرفته‌اند مسترد داشته و به صاحب اصلی آن رد نمایند بسیار عمل پسندیده و به‌جایی است که حق بمن له الحق برسد، ولی به این شرط که نؤمن به بعض و نکفر به بعض نباشند و ایالت خراسان مشرقی (هرات و میمه و فراه و چخانسوز و لاش‌جوین) که دولت انگلستان فقط و فقط به صرف زور و قلدری من غیر حق در ۱۲۷۳ هجری قمری مطابق ۱۸۵۴ مسیحی از کشور ایران جدا و به افغانستان متصل کردند و این معنی را امیر عبدالرحمن خان در تاریخ خود تصدیق نموده است به مالک اصلی و صاحب حقیقی خود مسترد دارند و البته اگر همچو تصمیمی از طرف جامعه ملل گرفته شود بسیار پسندیده و قدم اول برای احقاق حق دول ضعیف و جلوگیری از جنگهای آتیه است، ولی به‌طوری که فوقاً ذکر شد نؤمن ببعض و نکفر ببعض صحیح نیست زیرا ملت ایران هم خراسان شرقی را ملک خود می‌داند و مداخله افاغنه در این قسمت ظالمانه و سابقاً به زور قشون اجنبی و تدلیسات حق شکنانه انگلستان بود و امروز هم به پشت‌گرمی دولت داس و چکش می‌باشد که بالاخره اگر سیاست عالم تغییری کرد و حق جایگزین زور و قلدری و نفع‌پرستی شد بدیهی است ملت ایران هم از حق خود صرف نظر نخواهد کرد.

چنانکه خودش گفته بود: بعد از من یک پیرزن می‌تواند امارت افغانستان را اداره نماید.

یکی از کارهای قابل تمجید عبدالرحمن خان از بین بردن نفوذ ملاها و آخوندهای حنفی بوده است. اگرچه در این قسمت موفق نشد که به‌کلی آنها را از بین ببرد، ولی با جد و جهد زیاد تا حدی از نفوذ این دسته کاست و باید اعتراف نمود که در مملکت افغانستان هنوز هم به واسطهٔ جهالت جامعه نمی‌توان دست آخوندها را به‌کلی کوتاه نمود؛ زیرا جامعه افغانستان و اهالی این مملکت سالها از تمدن دور و به قدری جاهل هستند که با رؤیای لرنس معروف؛ چنانکه در محل خود ذکر خواهد شد برای جهاد قیام می‌کنند * و با این وضعیت البته عبدالرحمن خان بیش از آنچه نمود پیشرفت نداشت.

برای ساختن فشنگ اهتماماتی نمود و موفق شد که برای تفنگهای مارتین آن وقت، در خود افغانستان، فشنگ تهیه نماید و کارخانهٔ آهنگری و نجاری نیز بنا نمود. و از استادهای انگلیسی و هندی استخدام کرده و آنها را برای تعلیم به افاغنه وادار و عده‌ای را برای این کارها ترتیب [تربیت] کرد و نیز برای دباغی و کفش دوزی و عرق کشی و صابون پزی و خیاطی از هندوستان، معلمین استخدام کرد و از این قسمت کاملاً واضح است که افاغنه تا آن تاریخ خیاطی و کفشدوزی و غیره را نیز نمی‌دانستند و در واقع یک مردم دور از زندگانی ملل قلیل‌التمدن نیز بوده‌اند ** و امیر عبدالرحمن خان از این حیث حق مهمی به اهالی افغانستان دارد و کارخانه‌هایی که مشارالیه ایجاد نمود از قرار ذیل است:

کلاه سازی، باروت سازی، گلابتون و یراق دوزی، قالی بافی، مبل سازی، چادر دوزی، مفضض کاری و مطلا کاری، شمشیر سازی و غیره.

---

* پایندی مردم افغانستان، به مذهب، و جهاد آنها علیه کفر و الحاد، به جهل و دوری آنها، از تمدن، نسبت داده شده است؛ که از نویسندگان غربزدهٔ مثل ایشان، دور از انتظار نمی‌باشد.

** این نظر که مردم افغانستان، به‌کلی از تمدن دور بوده و عبدالرحمن آن را پایه‌ریزی کرده است، حاکی از بی‌خبری نویسنده، از تاریخ این مردم در گذشته است.

تهیه شراب، صحافی، نانهای شیرینی پزی، شیشه‌سازی، ذوب فلزات، آجرپزی و گچ پزی و ضرابخانه و حجاری. این شعبی که ذکر شد در واقع کارخانه اطلاق نمی‌شود. ولی می‌شود محل تهیه و تعلیم نامید.

در هر حال درجه تمدن افاغنه معلوم می‌شود که تا ۱۳۰۰ هجری قمری افاغنه آنقدر بی‌اطلاع بودند که در این امور جزئی و عادی و مابه‌الاحتیاج عمومی هم محتاج به معلمین هندی بودند، زیرا برای احتیاجات اولیه هم مطابق اصول ابتدایی بشریت زندگانی می‌کردند. مثلا عمامه افاغنه که خودشان لنکوته می‌گویند نمی‌توانستند مرتب بسته و سر بگذارند و امیر عبدالرحمن خان در تاریخ خود می‌نویسد: کارخانه به جهت ساختن و پیچیدن عمامه‌ها درست و مرتب نمودم و بستن عمامه که از ساده‌ترین کارها محسوب می‌شود افاغنه محتاج به تعلیم بوده‌اند و عبدالرحمن خان برای طرز لباس پوشیدن تنبیهاتی معین نموده بود؛ چنانکه هنوز هم در افغانستان لباس پوشیدن مطابق اصول عشیرتی است. خود نگارنده در زمان سلطنت امان‌الله خان در کابل معاون وزیر داخله را در خیابان ملاقات نمودم. این شخص عبدالعزیز خان پسر سپهسالار چرخی و نسبتاً از رجال افغانستان محسوب و معروف بود به عبدالعزیز خان لک (گنده) کلاهش کاسکت بود و پای بدون جوراب، در کفشهای تک برگشته افغانی و یک پوستین روی پیراهن در خیابان حرکت می‌کرد. بعد از تعارفات سؤال نمودم کجا تشریف می‌برید. جواب داد به وزارت داخله می‌روم، معلوم شد با این هیأت به وزارتخانه می‌رود. علیهذا می‌توان استنباط نمود که در موقع زمامداری امیر عبدالرحمن خان تمدن افاغنه در چه حدود بوده است.

یکی از اصلاحات عبدالرحمن خان تأسیس بعضی ادارات می‌باشد اگرچه ادارات افغانستان در زمان تصدی امان‌الله خان نیز صورت اداری نداشت و حتی به قدر ادارات خراب سابق ایران هم نبود، ولی همین قدر که اسم اداراتی را عبدالرحمن خان در افغانستان وارد نموده و صورت آنها را به اهالی مملکت ارائه داد موجب آشنایی آنها به وضعیت اداری گردید. مثل ادارهٔ مجلس محاکمات و ادارهٔ طبیه و ادارهٔ تعمیرات و ادارهٔ آذوقه و ادارهٔ تدریس و ادارهٔ تجارتی و ادارهٔ پست و غیره که

مؤسسات جدیدی بود و واقعاً باید اظهار نمود که در امور کشوری صورتاً یک مؤسساتی تنظیم نمود و در امور لشکری نیز صنوف مختلفه را مرتب نمود و به حدی که در آن وقت ممکن بود، قشون مختصری ترتیب داد. واین فکر عبدالرحمن خان مرهون شیر محمد خان بود[1] زیرا مشارالیه، عبدالرحمن خان را تاحدی تربیت کرده و با اصول تشکیلات قشونی و محسنات نظام تعلیم یافته آشنا نمود و بعدها مشاهدهٔ قشون روس و تشکیلات نظامی آنها بیشتر موجب تقویت فکر عبدالرحمن خان شد و به همین دلایل پس از زمامداری تاحدی که موفق گردید جد و جهد نمود که قشون افغانستان را به صورت قشون منظم و تعلیم یافته دربیاورد و اگر کاملاً موفق نشد برای این بود که واقعاً صاحب منصب نداشت، ولی بالاخره افاغنه را تاحدی هدایت نموده به اصول سپاه جدید آشنا نمود.

دربار و حرمسرای امیر عبدالرحمن خان

امرای افغانستان از ابتدای زمامداری احمد شاه درانی همیشه مقلد دربار ایران بوده‌اند و احمد شاه در ابتدای حکومت خود کارهای دربار نادر شاه را تقلید می‌نمود و مثل دربار ایران به افاغنه لقب می‌داد. جانشینهای مشارالیه نیز، همین رویه را تعقیب نموده‌اند و هنوز هم در افغانستان یک حس تقلیدی از مملکت ایران موجود است و گاهی هم امرای افغانستان از حکومت هند و انگلیس‌ها نیز، در بعضی امور تقلید کرده‌اند. در هر حال دربار امرای افغانستان تجلیلات و اهمیت زیادی نداشته و مرسومات تشریفاتی نیز، خیلی کم بوده است و می‌توان ترتیب دربار آنها را به‌قدر یکی از امرای مهم و مقتدر ایران مثل امیر قائنات و یا اقبال السلطنه ماکویی و غیره دانست و بیش از آن، وسایل تجلیل نداشته، به‌علاوه مملکت عشیرتی معتاد به اصول درباری و

۱- شیر محمد خان در ۱۲۵۰ در افغانستان اسیر شده و علت اسارت این است که موقع جنگهای قشون انگلیس با افاغنه این شخص که معروف به کمپل و انگلیس خالص بوده است در افغانستان می‌ماند و اسلام اختیار می‌کند و شیر محمد خان نامیده می‌شود و در قشون ترکستان مستخدم امیر محمد افضل خان بوده است. حالا آیا این اسارت و قبولی اسلام و شیر محمد خان شدن مستر کمپل به دستور دولت انگلیس بوده است یا طبیعی و بدون نظر سیاسی. العلم عندالله.

تشریفاتی هم نبوده است.

در افغانستان عموماً و در دربار عبدالرحمن خان خصوصاً، کارها در دست ایشک آقاسی بوده و مشارالیه واسطهٔ کارها و تظلمات اهالی بوده است و یکی از مشاغل عمدهٔ امراء رسیدگی به شکایات اشخاص و یا مراجعه‌دادن به کسی که رسیدگی نماید بوده است و عده‌ای نیز منشی که اوامر و احکام و دستورات امیر را به اشخاص و حکام و غیره ابلاغ نمایند و مثل دربار سلاطین قاجار یک اسامی هم وجود داشته از قبیل قهوه‌چی باشی و خیاط باشی و منجم باشی و عرض بیگی و اعلانچی دربار و میرآخور و غیره، و در دربار امیر عبدالرحمن خان عدهٔ زیادی غلام بچه بوده است که تمام اعیان و مهمین مملکت، برای نزدیک شدن به امیر و ارتقاء یافتن، پسرهای خوش صورت خود را به عبدالرحمن خان تقدیم می‌کردند و اینها به عنوان غلام بچه در دربار بودند [که] بعد از سن کبارت به مشاغل و مناصب دیگری انتخاب می‌شدند. چنانکه اکثر و بلکه تمام رجال افغانستان از زمان امیر حبیب‌الله خان و امان‌الله خان تاکنون، همان غلام بچه‌های امیر عبدالرحمن خان هستندو در مدت اقامت خود در افغانستان کتابی به دستم رسید که شرح این قسمتها و اسامی غلام بچه‌های مرحوم امیر عبدالرحمن خان و غلام بچه باشی در آن درج بود و آن کتاب فعلا در کتابخانه نگارنده ضبط است.

در حرمسرای امیر عبدالرحمن خان نیز، یک نفر خانم جوان با لباس مردانه واسطهٔ به کارهای حرمسرا با خارج بوده است و این خانم را سردار می‌نامیدند و عده‌ای غلام بچه نیز، در کارهای حرمسرا وارد بودند و عیالات امیر هرکدام نیز، ادارهٔ مخصوصی داشتند و این عمل نیز تقلید از دربار سلاطین قاجار بوده است. چنانکه هریک از زنهای عقدی ناصرالدین شاه یک نفر وزیر داشتند. در هر حال در مواقع مسافرت به همان ترتیبی که سابقاً در ایران دیده بودیم شاطرها و یساولها و غیره با امیر حرکت می‌کردند منتها تجملات به اندازهٔ دربار ایران نبوده است. مطلب مهمی که در دربار امیر عبدالرحمن خان کمال اهمیت را داشته موضوع جاسوسی بوده است. این اداره متمرکز در دربار امیر بوده و تمام جاسوسها مستقیماً با خود

عبدالرحمن خان سر و کار داشته‌اند و اکثر غلام بچه‌ها نیز متصدی جاسوسی بوده‌اند و در بلاد همسایه نیز؛ جواسیس زیادی از عبدالرحمن خان موظف بودند، ولی این نکته را باید دانست که شغل این جاسوسها فقط منحصر به این بود که از وضعیات و روحیات و خیالات رقبای امارت افغانستان، عبدالرحمن خان را مطلع نمایند. مثلاً در ایران از امیر محمد ایوب خان و حالات او و خیالات او اطلاع دهند و در ترکستان از رفتار و حالات سردار محمد اسحق خان و کسانش او را آگاه سازند و در هندوستان از وضعیات خانوادهٔ امرای سدوزایی یا اولاد امیر شیرعلی خان اطلاع دهند. و در داخله افغانستان نیز، طرفداران آنها را بشناسد و از بین بردارند و در خارجه به دستیاری همین جاسوسها همراهان آنها را فریفته و موظف نموده، جاسوس اربابهای خود قرار دهند. و همراهان متنفذ و مهم آنها را هر طور هست راضی کرده، به افغانستان رجعت دهند و درواقع پایداری امارت عبدالرحمن خان، به واسطهٔ دو امر بوده یکی اینکه انگلیس‌ها حقیقتاً با مشارالیه، مساعدت می‌نمودند و علت آن هم، تنفر عبدالرحمن خان از روس‌ها بوده [است]. و دوم مراقبت جاسوسهای مشارالیه که به واسطهٔ آنها از کنکاشها و تحریکات داخلی مستحضر و سریعاً جلوگیری می‌نمود.

سیاست خارجی و رفتار داخلی امیر عبدالرحمن خان

امیر عبدالرحمن خان، حقیقتاً و قلباً با انگلیس‌ها متفق و نسبت به سیاست آنها صمیمانه رفتار می‌نمود و علت این رفتار نیز، این بود که از ابتدای توقف در روسیه روس‌ها به واسطهٔ موافقت با امیر شیرعلی خان و روابطی که با مشارالیه، داشتند با مقاصد عبدالرحمن خان مساعدت نکردند و به علاوه در چند مورد هم نسبت به مشارالیه توهین نمودند و این رفتار با طرز حکومت روسیه نسبت به سلطه‌ای که به امرای زیردست خود حاصل نموده[اند اعمال می‌شده است] و [این] عملیات مقتدرانهٔ حکومت روسیه او را از روس‌ها متنفر نمود؛ زیرا روس‌ها به هر نقطه‌ای که دست می‌یافتند برای امرا و رؤسای محلی ابداً حقی یا امتیازی قائل نبودند و به اتکای قوای خود، در کمال خشونت رفتار کرده و آنها را با قوه جبریه می‌خواستند، در

سیاست داخلی روسیه ذوب نمایند و برعکس انگلیس‌ها صورت ظاهر را حفظ کرده و آنها را امیر صوری نگاه می‌داشتند. اگرچه معناً عاقبت هردو سیاست یکی بود، ولی رفتار انگلیس‌ها نرمتر و جالبتر بود و نظر به مطالعات عبدالرحمن خان، در مدت اقامت در روسیه و رفتار مأمورین روسیه با مشارالیه، او را از روس‌ها متنفر نمود و این انزجار به حدی بود که در تاریخ خود همه جا اسم آنها را به بدی ذکر کرده است. انگلیس‌ها را به بشیر تشبیه کرده و روس‌ها را به خرس مهیب و در مدت اقامت در ترکستان نیز، جاسوسهای انگلیس‌ها کاملاً مراقب او بوده و همواره در نظر داشتند که از رفتار روس‌ها با او در موقع خود استفاده نمایند و کاملاً هم موفق شدند.

امیر عبدالرحمن خان، با نایب السلطنه‌های هندوستان، روابطش خیلی دوستانه و صمیمانه بود، ولی مایل بود که سفیری در لندن داشته باشد و در بعضی مواقع که سیاست حکومت هند را مخالف میل خود می‌دید به لندن مراجعه نماید و برای انجام این مقصود مایل بود، پسر بزرگش حبیب‌الله خان را روانهٔ لندن نماید، ولی در موقعی که لازم بود اعزام دارد، خودش به سختی مریض شد و ترسید که در موقع مرگش حبیب‌الله خان در کابل نبوده و ایوب خان یا سایر شاهزادگان متواری افغانستان، برای به‌دست آوردن امارت، موجبات نگرانی فراهم نمایند؛ علیهذا پسر دوم خود نصرالله خان را با چند نفر از معتمدین خود به لندن فرستاد و تقاضای مشارالیه، این بود که سفیری در لندن داشته باشد و در امورات تابع هندوستان نباشد، ولی دولت انگلیس این تقاضای امیر عبدالرحمن خان را نپذیرفت و نصرالله خان بدون نیل به مقصود به کابل مراجعت نمود. امیر عبدالرحمن خان با فرمانفرمای هندوستان در راولپندی ملاقاتی کرد و تاحدی مشکلات بین خودشان را مرتفع نمود، ولی از اینکه مأمورین انگلستان، در هندوستان به او امر صادر نموده و در واقع او را بازیچهٔ دست خود قرار داده‌اند راضی نبود، ولی به واسطهٔ هوش فطری و تجربه می‌دانست که غیر از صبر و تحمل چاره‌ای ندارد و اگر مثل امیر شیرعلی خان متانت خود را از دست می‌داد؛ البته به امارت خود و خانوادهٔ خویش، مثل امیر شیرعلی خان خاتمه داده بود؛ چنانکه نواده‌اش امیر امان‌الله خان، همین عمل را نمود و درنتیجه امارت افغانستان از

نسل محمد افضل خان به نسل سلطان محمد خان طلایی منتقل گردید.

چنانکه فوقاً ذکر شد امیر عبدالرحمن خان صمیمانه سیاست انگلیس‌ها را متابعت و اطاعت می‌نمود و از روس‌ها نیز قلباً متنفر بود و حتی‌المقدور ساعی بود که با اخافه از انگلیس‌ها از مداخلهٔ آنها پرهیز نماید و به این سیاست خود در قسمت اخیر موفق هم شد.

در امورات داخلی امیر عبدالرحمن خان، بسیار شدیدالعمل بود و نسبت به مخالفین خود در نهایت شدت و سبعیت رفتار می‌کرد و با اینکه عبدالرحمن خان، تنها امیر باسیاست و تدبیر افغانستان است، ولی شدت عمل و سفاکی او قدری تاریخ را از قدر و قیمتش کاسته [است]. یکی از طرفداران محمد ایوب خان را در قفس آهنین گذارده در سر چنار عظیمی آویخت که در آنجا متوجه طرف مغرب باشد که چه وقت ایوب خان خواهد رسید و این شخص، در آن قفس، استخوانهایش پوسید. و همچنین غلام محمد خان طرزی را که از نوادگان سردار رحمدل خان بود به واسطهٔ طرفداری [از] امیر شیرعلی خان، امر نمود، بین دو دیواری قرار داده و فوج به سر او تغوط کردند و او را با همان حال و قبل از شستشو با خانواده‌اش به هندوستان تبعید نمود و او به سلطان عثمانی متوسل و در بیروت با معاش مختصری که از طرف سلطان داده می‌شد زندگانی خود را خاتمه داد. برای اینکه کسی به خط و زبان انگلیسی آشنا نشود تحصیل انگلیسی را قدغن کرده بود. حیدر علی پسر میرزا قاسم علی قزلباش، از روی خط منشی عبدالرزاق هندی چند کلمه انگلیسی نوشته بود؛ مشارالیه را دستگیر و آهک توی چشمش ریخته که چون خط انگلیسی را نوشته کور شود و مدتی تا عبدالرحمن خان حیات داشت حیدرعلی خود را کور و اعمی نشان داد، ولی به واسطهٔ آب‌زدگی آهک کور نشده از افغانستان مهاجرت و به شغل تجارت پرداخت.

در هرحال رفتار امیر عبدالرحمن خان خیلی شدید بود و همواره ساعی بود که طرفداران مخالفین خود را جلب نموده، به کابل بیاورد و مخالفین را از بین بردارد و البته این رویّه او قابل تمجید و موجب تکذیب نیست. تنها موردی که در تاریخ برای او به نیکی نام برده نمی‌شود، همان سفاکی و شدت عمل مشارالیه می‌باشد، که در بعضی

قسمتها شمه‌ای از آن ذکر شده است. و نیز به واسطهٔ سوء ظن فوق‌العاده، مرتکب عملیات شدیدی می‌شد و کمتر در مدت امارتش به کسی اطمینان داشته [است.] چنانکه در تاریخ خود می‌گوید: «همیشه در حال سوء ظن و دایماً در خوف این بوده که مبادا او را فریب دهند یا به قتل برسانند: اوقات زندگانی انسان را تلخ می‌دارند و این حالت هم با حالتی که من دارم لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. اکثر اوقات به دوستان شخصی خودم، که جزو اهالی دربار می‌باشند می‌گویم: این چه زندگانی تلخی است که ما داریم. در ظرف تمام مدتی که شماها در حضور من هستنید، کمال مواظبت را دارم که ببینم، کدام‌یک از شماها به سبب حماقت خود به من حمله می‌نمایید و از طرف دیگر تشویش شما هم اینقدر زیاد است که عیال و اطفال خود را در نهایت اضطراب می‌گذارید و به دربار می‌آیید که آنها مدام در خیال می‌باشند که آیا کدام‌یک از شماها صحیحاً و سالماً به خانه مراجعت می‌نمایید و کدامیک از شماها به سبب خیانت خودتان، یا به جهت آنکه با رفقای خود و دوستان ظاهری اسباب چینی می‌کنند به قتل می‌رسید، الخ».

از این قسمت، درجهٔ سوءظن و شدت عمل و روحیات و اخلاق عبدالرحمن خان، در امور داخلی افغانستان، به خوبی روشن می‌شود و مخصوصاً در دو سال آخر امارتش، در اثر انتریک و سوءظن، چندین نفر بی‌گناه را به قتل رسانید و قضیه از این قرار است که قاضی عبدالشکور قاضی قندهار به همدستی سدانیند[1] هند و سفید، مهر فرد محاسبهٔ مستمری حاجی آخوند پارسا و مقدس قندهاری از تلامذهٔ مرحوم حجةالاسلام شیرازی را به‌دست آورده، مراسله‌ای جعل و از طرف پارسا دعوتی از ملا علیجان و میرزا محمد تقی خان قونسول انگلیس و غیره نوشته و نوشتجات را به کابل نزد عبدالرحمن خان، فرستادند و به این وسیله رؤسای شیعه را متهم نمودند که جماعت شیعه با انگلیس‌ها تبانی نموده‌اند که امارت افاغنه را خاتمه داده، انگلیس‌ها مستقلاً و بلاواسطه حکومت نمایند. امیر عبدالرحمن خان بدون رسیدگی و دقت،

1- Sedaninde

تمام شیعه‌های مذکور در آن راپورتهای مغرضانه را محبوس و عده‌ای را اعدام نمود و دارایی آنها را غارت و ضبط کردند و حاجی آخوند پارسا و مقدس قندهاری را به کابل خواسته مقتول ساخت و در این واقعه که فقط و فقط تعصب جاهلانه شیعه و سنی و طمع، به بردن مال جماعت شیعه بود، از کثرت سوءظن و شدت عمل دو عالم بی‌گناه را کشت و عدهٔ زیادی از قزلباش‌ها و جماعت شیعه را مقتول و فراری ساخت و همین عملیات امیر عبدالرحمن خان امارت مشارالیه را با آن همه زحمات و تدابیر لکه‌دار نمود.

وفات عبدالرحمن خان و نتیجهٔ عمل او

امیر عبدالرحمن خان در مدت امارت خود موفق گردید که تاحدی از سرکشی طوایف و شرارت آنها جلوگیری نماید، ولی چون شخصاً دارای معلومات کافی نبود و اطلاعاتش عمقی نداشت، نتوانست اصلاحات خود را روی پایهٔ محکمی قرار دهد؛ چنانکه در افغانستان، تمام ایلات مسلح بوده و هستند و بدیهی است در مملکتی که اسلحه غیر از در دست نظامی، در دست دیگران باشد، آن مملکت روی امنیت نبیند و اگر هم مدتی ساکت بماند موقتی است. علیهذا آنقدری که خود عبدالرحمن خان، در تاریخ خود از اقدامات مدبرانه حکومتش شرح می‌دهد صحیح نیست و نیز راجع به سیاست خارجی اطلاعات و معلومات او آنقدرها کافی نبوده [است] چنانچه مطالعات سیاسی مشارالیه، مقرون به صحت نیست و پیش‌بینیهایی که کرده است، مطابق واقع نبوده و بیشتر مطالعات سیاسی مشارالیه به تبلیغات شبیه‌تر و مقصودش تشدید خصومت انگلیس‌ها در مقابل روس‌ها و وسیله‌ای [را] برای گرفتن اسلحه و پول می‌خواسته است فراهم نماید. در هر حال باید اعتراف نمود، با تمام نواقص و اشتباه، امیر عبدالرحمن خان، تنها امیر و زمامدار عاقل و مدبر و ذی‌فکر افغانستان بوده است و در نتیجهٔ عملیات مشارالیه، پسرش امیر حبیب‌الله خان موفق شده، هیجده سال امارت نماید و وقت خود را به تعیش بگذراند و از نتیجهٔ عملیات پدرش برای او رقیبی به روی کار نیامد و این آسودگی و امنیت فقط و فقط در نتیجهٔ

عملیات امیر عبدالرحمن خان بود.

امیر عبدالرحمن خان، در سنه ۱۳۱۹ هجری وفات نمود و چون داوطلبان امارت افغانستان، یا از بین رفته و یا قادر به اقدامات نبودند. پس از فوتش امیر حبیب‌الله خان به مسند امارت جلوس نموده، مشکلات و انقلاباتی که در تاریخ چندین سالهٔ افغانستان، جزء لایتجزای فوت هر امیری بود، واقع نگردید و حکومت هندوستان نیز، همین رویه را تصدیق و تقویت می‌نمود. علیهذا مطابق اصول افاغنه، پس از مرگ امیر عبدالرحمن خان رؤسای طوایف و قبایل و سردارها و رجال مهمی که در دربار و سایر نقاط افغانستان بودند با امیر حبیب‌الله خان بیعت نموده و مشارالیه را به امارت خود شناختند.

امارت امیر حبیب‌الله خان

امیر حبیب‌الله خان در موقعی امور افغانستان را به‌دست گرفت که بهترین مواقع دورهٔ تجزیه و زمامداری امراء بوده[است؛] زیرا به‌طوری که سابقاً ذکر شد در اثر زحمات و تدابیر و سفاکی امیر عبدالرحمن خان، اشخاص مهم و سرکش، از بین رفته و تاحدی آسایش و آرامش برقرار شده بود و اگر امیر حبیب‌الله خان، شخص عالم و لایقی بود، می‌بایست تا حدی به اصلاحات و آبادی و ترقی مملکت بپردازد. اگرچه بعضی اقدامات عام‌المنفعه نموده، ولی در مدت هیجده سال دوره سلطنت خود می‌توانست، بیش از این، موفقیت حاصل کند، ولی عیاشی و راحت‌طلبی مشارالیه، مانع از این بود که به کارهای مملکت و اصلاحات عمومی متوجه شود. در دورهٔ امارت امیر حبیب‌الله خان، انقلاب و سرکشی مهمی روی نداد. فقط یک مرتبه قیام قوم منگل و سلیمان خیل می‌باشد.

علت قیام نیز، این بود که سردار محمد اکبر خان پسر ایشک آقاسی عطاءالله خان به حکومت خوست منصوب گردید (اقوام لوی ناب شیردل خان و محمد سرور خان بابا به واسطهٔ انتساب با علیاحضرت مادر امان‌الله خان به مناصب و امور مملکتی مأمور می‌شدند) و در این حکومت، فوق‌العاده نسبت به مردم تعدی و اجحاف نمود و

در واقع اموال مردم را مصادره می‌نمود و در نتیجه اهالی علیه حکومت قیام نمودند. امیر حبیب‌الله خان قوایی از ایلات لهو کرد و کوهستان و عده‌ای از قشون کابل به سرکردگی محمد نادر خان روانه نموده و عده‌ای نیز از قوم هزاره و غزنین و تاجیک به کمک محمد نادر خان فرستاد. قوای کوهستان، بدواً شکست خوردند و اسلحهٔ آنها به دست منگلی‌ها و غیره افتاد، ولی بعد، در اثر پافشاری [قوای] هزاره، [منگلیها] شکست خورده، رؤسای آنها دستگیر و اعدام شدند و قشون دولت موفق گردید و محمد نادر خان به رتبهٔ نایب سالار (سپهبد) ترفیع یافت و بعد سپهسالار شد و محمد اکبر خان در اثر سوء رفتار خود، از حکومت منفصل گردید.

یک مرتبه هم در اثر فتوای ملا نجم‌الدین، قبایل سرحدات شرقی لوای جهاد افراشتند. اهالی کوهستان لهو کرد، در سایر نقاط در اثر نفوذ ملا نجم‌الدین برای جنگ با انگلیس‌ها حاضر شدند و ناظر محمد صفر خان و حاجی عبدالرزاق خان بین داوطلبهای جهاد، اسلحه تقسیم نموده، مردم را به حرکت طرف جلال‌آباد تشویق نمودند. امیر حبیب‌الله خان، محمد صفر و حاجی عبدالرزاق را دستگیر و حبس نمود و از حرکت افاغنه به سرحدات هندوستان جلوگیری کرد و در اثر اقدامات مشارالیه، عملیات ملا نجم‌الدین بی‌ثمر و خنثی گردید.

غیر از این دو واقعه، در مدت امارت امیر حبیب‌الله خان، واقعه مهمی در افغانستان روی نداد. مگر موضوع تحدید حدود سیستان که گذشته از این موضوع دیگر اقدامی نکرده و مشارالیه، بقیه دورهٔ امارت خود را به عیاشی گذرانید.

تحدید حدود سرحد سیستان

در ۱۳۰۰ مسیحی در موضوع سرحدات سیستانی و آبیاری اراضی از هیرمند بین رعایای ایران و افاغنه اختلافاتی روی داد و بالاخره تا ۱۳۰۵ مسیحی در جریان و به حکمیت انگلیس‌ها خاتمه حاصل نمود. در این موضوع نیز، انگلیس‌ها حکمیت خودشان را به دولت ایران تحمیل نمودند. در ابتدای امر، حکمیت با شرایطی به گلداسمیت داده شده و مشارالیه نظر خود را اظهار داشت و مخصوصاً راجع به آب

هیرمند نسبتاً از روی حقانیت حکمیت نمود، ولی چون مخالف نظر انگلستان بود، آن رأی گلداسمیت را رسمیت نداده و به موقع اجرا نگذاردند و کلنل ماکماهون را به سمت حکم انتخاب و اعزام داشته[اند]. ماکماهون به ضرر ایران رأی داده و مقدار مهمی از اراضی ایران را به افاغنه داد و آب را نیز بدون منطق و برخلاف حقانیت دو ثلث به افاغنه و یک ثلث به ایران واگذار نمود و بدبختانه نمایندهٔ ایران که آقای یمین نظام (سردار مقتدر) کاشانی بوده است؛ معلوم نیست به چه دلیل اغفال شده و یا متعمد بوده که به جای اینکه از بند کمال خان برود به ملک سیاه کوه از بند کوهک خط سرحدی را به ملک سیاه متصل نموده و به این جهت چندین فرسنگ خاک ایران را به افغان‌ها داده و پروتکل ننگین آن را امضاء نموده است. دولت ایران نسبت به تقسیم آب هیرمند به دلیل اینکه ماکماهون، برخلاف شرایط به حکمیت گلداسمیت رأی داده و خارج از حدود اختیارات، حکم بوده است به دولت انگلیستان پروتست نمود و این حکمیت را نپذیرفته و به موقع اجرا هم گذارده نشد، ولی نسبت به اراضی چون نماینده ایران امضاء نموده الجاء پذیرفته است و در هر حال تاریخ ایران در این قسمت مرحوم یمین نظام سردار مقتدر را مسؤول و محکوم قرار می‌دهد زیرا به ضرر مملکت و وطن خود عمل نموده و در این حکمیت نیز انگلیس‌ها برخلاف حقانیت رفتار و به ضرر ایران رأی دادند و افاغنه از تحت قیمومیت بودن آنها استفاده کردند و انگلیس‌ها به دنیا ثابت نمودند که در قضاوت و حکمیت به شرافت قضایی معتقد نبوده و مثل قضایای هرات برای منافع سیاسی خودشان حق و وجدان را نمی‌شناسند.

اصلاحات امیر حبیب‌الله خان

امیر حبیب‌الله خان در تعمیر عمارات و تسطیح طرق و شوارع اقدام نمود و در اثر مسافرت به هندوستان و ملاقات با نایب‌السلطنه هندوستان و دیدن عمارات هند در طرز معماری و بنای عمارات تغییری روی داد و عماراتی به طرز معماری هندوستان بنا نمود و در بین راهها، کاروانسرا و محلی برای آسایش مسافرین بنا کرد. احداث سیم کشی تلفن در افغانستان، به امر مشارالیه اجراء شد و از کابل تا چهلستون

و جلال‌آباد سیم کشی کرده، تلفن نصب نمود. کارخانهٔ الکتریک و گرفتن قوهٔ برق از آب، در جبل‌السراج، از تأسیسات او است و به این وسیله کابل دارای چراغ برق گردید و آب مشروب کابل را به وسیلهٔ مخزن آب در شمال غربی کابل (پمقان) جاری ساخت.

سد قدیم غزنین را که یعقوب لیث از سلاطین صفاریه تعمیر کرده و بعد خراب شده بود، مرمت نمود و معروف به بند سلطانی است. برای ساختن سد سنگی کابل که از سالهای متمادی خراب بود، آهن آلات و لوازم کار، از هندوستان وارد نمود، ولی قبل از شروع به عمل مقتول گردید و امیر امان‌اللّه خان سد مذکور را تمام کرده به نام سد غازی موسوم نمود و بنای مدرسهٔ حبیبیه را مشارالیه گذارده و مدرسه به طرز جدید از مؤسسات امیر حبیب‌اللّه خان می‌باشد. تبعید شدگان دورهٔ امارت پدرش را به افغانستان احضار نمود. از آن جمله اولاد سردار ذکریا خان، پسر سلطان محمد خان، برادر امیر دوست محمد خان را که در اثر موافقت با امیرشیرعلی خان و اولاد او در هندوستان بودند به افغانستان رجعت داد و نیز اولاد ایشک آقاسی شیردل خان لوی ناب، خوشدل خان و علی احمد خان پسرش را در اثر جد و جهد علیا حضرت سرور سلطان خانم، همشیرهٔ لوی ناب، از هندوستان، احضار نمود. مشارالیه نیز، به واسطهٔ دوستی با امیر شیرعلی خان و محمد ایوب خان، در هندوستان به‌طور تبعید و مهاجرت زندگانی می‌کرد و نیز محمود خان طرزی، پسر غلام محمد خان طرزی که در شامات زندگی می‌کرد به کابل احضار و مشارالیه جریدهٔ سراج‌الاخبار را تأسیس نمود و بعدها صبایای او را شاهزاده عنایت‌اللّه خان ولیعهد وقت و امان‌اللّه خان به حبالهٔ نکاح خود درآوردند که بعدها ثریا عیال امان‌اللّه خان صبیهٔ محمودطرزی ملکه افغانستان گردید.

علاوه بر احضار اشخاص معروفی که فوقاً ذکر شد اعلانی منتشر نمود و به تمام فراریان و تبعیدشدگان عهد امیر عبدالرحمن خان، در روسیه و ترکستان و هندوستان و ایران اجازهٔ مراجعت داد و بسیاری از فراریان و گماشتگان مهاجرین و فراریها به افغانستان رجعت نمودند.

طرز زندگانی امیر حبیب‌الله خان

امیر حبیب‌اللّه خان، شخصی بوده است عیاش و در لهو و لعب افراط می‌نموده است. و درواقع زندگانی خصوصی مشارالیه، مجموعه‌ای از وضعیت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بوده است. در افراط به عیاشی و زندگانی با طایفه نسوان [مثل] ناصرالدین شاه و در لهو لعب و سهل‌انگاری و اعمال طفلانه به مظفرالدین شاه [شباهت داشت] در زمان ولیعهدی هشت زن عقدی داشت؛ وقتی به امارت رسید چهار زن را طلاق گفت که بر خلاف شرع حنفی عمل نکرده باشد. علیهذا دختر سعدالدین خان نایب‌الحکومهٔ هرات و صبایای یوسف علی خان بدخشانی و ملک لندی خان منگلی و تاجو خان اسحق‌زایی را مطلقه نمود و چهار زن عقدی نگاهداشت. سرور سلطان خانم صبیهٔ ایشک آقاسی شیردل خان که بعدها ملقب به علیاحضرت شد. مادر امان‌اللّه خان همشیرهٔ محمد نادر خان سپهسالار مادر شاهزاده اسداللّه جان که به لقب علیاجناب ملقب گردیده بود و صاحب جمال خانم صبیهٔ محمد عثمان خان قوم صافی مادر شاهزاده عنایت‌اللّه خان معین‌السلطنه که ملقب به علیاجاه گردیده بود و صبیهٔ محمد ابراهیم خان پسر امیر شیرعلی خان که به لقب علیارتبه ملقب بود.

ولی چیزی نگذشت که عدهٔ نسوان، حرمسرای امیر حبیب‌اللّه خان از ۳۰۰ زن تجاوز نمود چنانکه شاهزاده حیات‌اللّه خان عضدالدوله از کنیز چترازی به وجود آمد و شاهزاده محمد کبیرجان از کنیز منگلی و سایر پسرها و دخترهای مشارالیه، از کنیزها و زنهای متعدد دیگر، هستند و علاوه بر این عدهٔ اکثر به خانه خواهر خود هاجر خانم عیال سردار محمد یونس خان که به لقب اخت السراج ملقب بود رفته، با زنهای دیگر، به عیاشی می‌گذرانید و به قدری در این عمل افراط نمود که بالاخره موجبات قتل مشارالیه به همین جهت فراهم گردید که شرح آن بیاید.

امیر حبیب‌اللّه خان، تمام دورهٔ امارت خود را به شکار و میله (تفریح) و زندگانی با نسوان گذرانید. به‌علاوه، رجال دربار اکثر یک گردونه با چوب گردو، یا استخوان در جیب داشته که دور میزی جمع می‌شده می‌چرخاندند و هرکس

گردونه‌اش بیشتر می‌چرخید مبلغی از دیگران می‌برد و نیز گلوله‌هایی با گل و کچ می‌ساختند و روی دوپا نشسته به طرف یکدیگر رها می‌کردند و در موقع تصادف دو گلوله به یکدیگر هرکدام می‌شکست یا خرد می‌شد مبلغی به دیگری می‌پرداخت و بالاخره روزگار خود را این طور می‌گذراندند و محمود طرزی در کتاب اشعار خود چندین غزل ساخته و امیر را به ترک این عیاشیها دعوت نموده، علاوه بر این میل و ولع زیادی به شکار داشته و در هر فصلی بر طبق آن فصل به منطقه مساعد رفته به شکار می‌پرداخته است.

سیاست امیر حبیب‌الله خان

امیر حبیب‌اللّه خان، در سیاست خارجی کاملاً مطیع دولت انگلستان بود و در تمام مدت امارتش، مختصر انحرافی از اوامر حکومت هند نورزید. یک سال بعد از فوت عبدالرحمن خان، ژنرال دوربی، از طرف حکومت هند به کابل آمد و عهدنامهٔ امیر عبدالرحمن خان را عیناً، حبیب‌اللّه خان پذیرفته [و] تعهد نمود و از مسافرت به هندوستان نیز، فقط تغییری که در وضعیات پیدا شد تاحدی طرز معماری افغانستان تغییر کرد و در هندوستان از گارد مخصوص نایب‌السلطنه خوشش آمده و گاردی برای خود ترتیب داد. گارد نایب‌السلطنه از مهاراجه زادگان و شاهزادگان هندوستان تشکیل می‌شد و گارد امیر حبیب‌اللّه خان، از خان‌زاده‌های افغان و این گارد را سراوس (محافظ) نامیده و رئیس آن را سر سراوس و برای فرماندهی این گارد محمد هاشم خان برادر محمد نادر خان سپهسالار معین گردید.

در جنگ بین‌الملل، با تحریکات آلمان‌ها و عثمانی‌ها برخلاف منافع و مصالح انگلستان رفتار ننمود و چندین مرتبه نمایندگان و صاحب منصبان آلمانی و عثمانی را محترمانه پذیرفت. از طرف آلمان‌ها وُن هن‌تینگ[1] عضو سفارت پکن و ندرمایر[2] و از طرف عثمانی‌ها کاظم بیک مکرر، با رجال افغانستان ملاقات کردند، ولی بدون مختصر موفقیتی رجعت نمودند.

از طرف کمیتهٔ هندوستان برکت‌اللّهی و راجه مهنداپاتراب نیز خیلی سعی کردند،

ولی آنها هم موفقیتی به‌دست نیاوردند و بالاخره بدون نیل مقصود عودت نمودند و وعده‌ها و وسوسه‌های متحدین و حتی تندروی بعضی عناصر، در امیر حبیب‌الله خان مؤثر نگردید، ولی باید تصدیق نمود که در افغانستان عناصر مهمی و اشخاص آزادیخواه و وطن‌دوست و مترقی هم وجود نداشت، * فقط چند نفری از شاگردهای مدرسه حبیبیه مختصر اطلاعاتی پیدا کرده و اظهاراتی می‌نمودند، ولی عدهٔ آنها به‌قدری قلیل بود و به‌حدی بی‌اهمیت که مختصر تغییری هم پیدا نشد حتی با اینکه در شب جشن تولد امیر حبیب‌الله خان برای مشارالیه، گلوله‌ای انداختند که اصابت ننمود عقبه‌ای هم ظاهر نگردید.

در موضوع توطئه قتل امیر حبیب‌الله خان عبدالهادی خان، پسر عبدالاحد خان قوم کاکر قندهاری و عبدالرحمن خان پسر سعید احمد خان قوم لودی محررین جریده سراج‌الاخبار متهم شده و در موقع عبور، اتومبیل امیر حبیب‌الله خان از محلی که در شور بازار نشسته بودند، گلوله رها شده، هر دو نفر دستگیر و محبوس بودند و پس از قتل امیر حبیب‌الله خان به امر امیر امان‌الله خان مستخلص و بعدها عبدالهادی خان وزیر مختار لندن و وزیر تجارت و عبدالرحمن خان به ریاست گمرکات منصوب گردیدند.

تنها اقدامات برای حصول تجدد در افغانستان واقعهٔ فوق است. معهذا امیر حبیب‌الله خان از مسیل سیاست خود منحرف نگردید و تا دقیقهٔ آخر در پیروی اوامر نایب‌السلطنهٔ هندوستان وفادار باقی ماند و همین امر موجب بقای مشارالیه و عدم انقلاب و خودسری طوایف افاغنه گردید، ولی شدت عیاشی خصماء بدتر و خطرناکتری برای او تهیه نمود

---

* تعجب از نویسنده که جنبش مشروطیت افغانستان را ندیده گرفته و حکم، به نبودن شخصیتهای آزادیخواه و وطن‌دوست می‌نماید درحالی که در دوران حبیب‌الله خان، سران مشروطیت که تعداد آنها به گفتهٔ غبار ۴۵ نفر و به گفتهٔ حبیبی ۴۷ نفر بودند، گرفتار و زندانی گردیده و تعدادی از آنها نیز به توپ پرانده شدند ملا محمد سرور خان، در نزدیک توپ قلم خواست و وصیت نامه‌ای به تحریر درآورد که در اول آن این بیت را آورده است:

ترک مال و ترک جان و ترک سر　　　در ره مشروطه اول منزل است

توطئه قتل امیر حبیب‌الله خان و عمل آن

قتل مرحوم امیر حبیب‌الله خان مربوط به سیاست خارجی یا سیاست داخلی و یا سیاست حزب و احساسات وطن‌پرستی و غیره نبوده است فقط در اثر عیاشی این قضیه واقع گردید و اساس این توطئه این بوده است:

امیر حبیب‌الله خان شبی در چهلستون واقع در دو فرسخی شهر کابل (عمارت قشنگ و میله‌ای در آنجا برای عیاشی امیر بنا شده است) مجلس عیشی فراهم و خانم اخت‌السراج همشیرهٔ مشارالیه، عده‌ای از نسوان را در آنجا حاضر و در نیمه‌شب که مجلس گرم و شاهدان بزم را با جلوه‌ای بهشتی آراسته و امیر در لذایذ غوطه‌ور بود علیاحضرت سرور سلطان خانم مادر امیر امان‌الله خان وارد و با اخت‌السراج گلاویز می‌شود ضرب و شتم از طرفین شروع و امیر حبیب‌الله خان نیز بی‌نصیب نمانده، سایر حضار و سیمین عذاران هریک به طرفی فرار نموده و خود را از ضرب چماق علیاحضرت خلاص نمودند. مجلس عیاشی به محفل فحاشی تبدیل گردید. فردای آن روز امیر حبیب‌الله خان علیاحضرت را مطلقه نموده طلاق‌نامه را برای مشارالیه فرستاد[1] نظر به اینکه علیاحضر دختر لوی ناب ایشک آقاسی شیردل خان بارک‌زایی و از مهمترین خانواده‌های افغانستان می‌باشد. پیرمردهای قوم و مهمین افغانستان به وسیلهٔ میر محمد حسین خان ناظم حرم شاهی مطلع شده، سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان و سردار محمد عظیم خان پسران سردار یحیی خان، پسران امیر دوست محمد خان از ریش سفیدان و معمرین بودند. به در حرم حاضر شده، با اظهارات عاقلانه و نصایح طلاق‌نامه را به‌دست آورده، پاره نمودند. ولی در اثر این اقدام سرور سلطان خانم از مخالطت و مضاجعت امیر محروم گردید و به این واسطه و بی‌احترامی که به مشارالیه شده بود در پی هلاک شوهر خود افتاد.

برای اجرای این کینه‌ورزی بدواً فرزند خود امان‌الله خان را علیه پدر برانگیخت و رفتار امان‌الله خان موجب شد که امیر حبیب‌الله خان او را عاق و از خود دور و

۱- در افغانستان طلاق برای زنهای محترمه بی‌احترامی مهم و غیر قابل تحمل است.

مردود نمود. علیاحضرت با تدابیر لازمه و وعده و وعید محمد ولی خان غلام بچه‌باشی را با خود متفق کرده و دخترخالهٔ خود را که صبیهٔ فقیر محمد خان بود به زنی به محمد ولی خان داد و شجاع‌الدوله خان فراشباشی و احمد شاه خان سرمیراسپور و شاه ولی خان رکاب باشی و شاه محمود خان سر خان اسپور پسرعمو و دو برادر محمد نادر خان را با خود متفق و صبایای خود را وعده داد که به حبالهٔ نکاح آنها درآورد و آنها را با امان‌الله خان پسرش متحد و هم‌قسم نمود و بعد محمد یعقوب جان که از غلام‌بچه‌ها بود نیزبه این دسته ملحق گردیده [و] برای قتل امیر حبیب‌الله خان متحد و هم‌قسم شدند. در ماه صفر ۱۳۳۷ هجری امیر حبیب‌الله خان به عادت همه ساله به عزم شکار آهو به کوه چناری به شکارگاه کله گوش لمقان رفت، در آنجا به واسطهٔ اعوجاج دیرک چادر شجاع‌الدوله فراشباشی را زیادی زده دهان و دندانهایش را شکسته و به سختی تنبیهش نمود. کمیتهٔ قتل موقع را مغتنم شمرده و یکدیگر را به اجرای مقصود ترغیب می‌نمودند تا اینکه در شب پنج‌شنبه ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ موفق شده شبانه وارد خوابگاه امیر حبیب‌الله خان شدند و چون قراولان و مستحفظین از این اشخاص جلوگیری نمی‌نمودند واردین به مقصود نایل و در لمقان شجاع‌الدوله خان یا احمد شاه خان با هفت تیر به پشت گوش چپش زده و در خواب امیر حبیب‌الله خان مقتول گردید و کمیتهٔ متشکله، با عملیات علیاحضرت، مقصود را حاصل و امر را به موقع اجرا گذاردند. در این قسمت این نکته را نیز ذکر می‌نماییم که نسبت به واقعهٔ قتل امیر حبیب‌الله خان دو قول است: یکی احمد شاه خان که نگارندهٔ سند کتبی نیز در این خصوص، در کتابخانهٔ خود دارم، دیگری شجاع‌الدوله که مطلعین و اشخاص متنفذ که وارد دربار مرحوم امیر حبیب‌الله خان بودند نقل نمودند و قول ثانی اقوا است و شجاع‌الدوله خان قاتل حقیقی است و پس از قتل بلافاصله اول کسی که وارد خوابگاه شد، محمد نادر خان بوده است و به‌طوری که ذکر شد، اساس این قتل به توطئه امان‌الله خان و مادر او تهیه شده و به دست شجاع‌الدوله خان عملی گردیده است، والله اعلم بحقایق الامور.

وقایع بعد از قتل امیر حبیب‌الله خان

امیر حبیب‌الله خان در موقع مسافرتها، کفالت امور را به عهدهٔ یکی از پسرهای بزرگش: عنایت‌الله خان، حیات‌الله خان، امان‌الله خان واگذار می‌نمود. در مسافرت اخیر کفالت به عهدهٔ حیات‌الله خان عضدالدوله بود، ولی مشارالیه به واسطهٔ ابتلاء به تب در نمله متوقف و امان‌الله خان که احضار به جلال‌آباد شده بود، در کابل متوقف و رشتهٔ امور را در دست داشت.

فردای شبی که امیر حبیب‌الله خان کشته شد، امیر نصرالله خان، برادر دیگرش از کسانی که در جلال‌آباد بودند، بیعت گرفت و خود را به امارت افغانستان معرفی نمود و شجاع‌الدوله خان فراشباشی را برای اطلاع قتل پدر و گرفتن بیعت برای عمو به کابل نزد امان‌الله خان فرستاد. شجاع‌الدوله خان در ظاهر به عنوان تبلیغ امارت نصرالله خان ولی معناً، برای اجرای نقشهٔ خودشان به کابل آمد. امان‌الله خان در ظاهر، او را محبوس نمود، ولی در کمال عزاز و راحتی وسایل زندگانی او را تهیه نمودند و جماعت را احضار و با گریه و ناله اظهار خونخواهی پدر نمود.

در جلال‌آباد اول کسی که با امیر نصرالله خان بیعت کرد، علی‌احمد خان، پسر لوی ناب که شخص مهم و طرف توجهی [به حساب می‌آمد،] بود.

امان‌الله خان، موضوع قتل را وسیله قرار داده به خونخواهی برخاست و جماعت را به موافقت خود دعوت نمود و ضمناً تعهداتی نمود که قرعه عسکریه را موقوف و مالیات بلدی را منسوخ سازد واشخاصی که متهم به قتل امیر حبیب‌الله خان بودند، صورتاً آنها را مطالبه و در مجالس گریه و زاری کرده و با آنکه خود جزء قتله پدر بود تنبیه و مجازات قاتلین را درخواست می‌نمود.

کلنل شاه علیرضا خان پسر سید شاه خان نایب سالار که از سادات شیعه و مورد مرحمت امیر حبیب‌الله خان بود، برای خونخواهی در جلال‌آباد قیام و سردار محمد آصف خان و محمد یوسف خان و محمد نادر خان و شاه ولی خان و شاه محمود خان و احمد شاه خان و احمد علی خان پسر محمد سلیمان خان و چند تن از غلام بچگان را دستگیر و محبوس نمود و تاحدی معاهدهٔ علیاحضرت و امان‌الله خان با قاتلین امیر

حبیب‌الله خان از پرده خارج و عموم مستحضر شده بودند.

امان‌الله خان اهالی را به بیعت با خود دعوت و علیه امیر نصرالله خان قیام نمود، ضمناً به تحریک محمود سامی پاشا که از اعراب حله بود، در مقابل عموم شمشیر از نیام کشیده و قسم یاد کرد تا قاتلی پدر را مجازات نکنم و استقلال افغانستان را از انگلیس‌ها نگیرم، شمشیر در نیام نخواهم کرد با این اقدامات و وعده‌های کذب اهالی را به خود جلب نمود و صالح محمد خان بامی‌زایی را به سپهسالاری انتخاب و به هرات دستور داده شد که برکد داود شاه خان و محمد سلیمان خان پسرعمو و محمد هاشم خان برادر محمد نادر خان را هم صورتاً دستگیر نمایند؛ زیرا تمام خانوادهٔ محمد نادر خان در قتل امیر حبیب‌الله خان متهم بودند امان‌الله خان برای تبرئه خود صورتاً، در ابتدای امر تمام این اشخاص را مستحق حبس و اعدام می‌دانست و با کمال تزویر که یکی از خصایص افاغنه است جدّ و جهد می‌کرد که به امارت نایل شود و با این رویه قاتلین و خانوادهٔ آنها که معناً [با او] متحد بوده [و] برای موفقیت او جد و جهد می‌کردند، موافقین، با تنبیه و مجازات قتله نیز، چون در ظاهر او را گریان و اشک ریزان و طالب خونخواهی پدر می‌دیدند موافقت نمودند.

امیر نصرالله خان همینکه از مخالفت امان‌الله خان مستحضر شد تصمیم به کناره‌گیری نمود، ولی میرزا محمد حسین مستوفی مانع شده، او را به مقاومت در مقابل امان‌الله خان ترغیب می‌نمود. علیهذا امیر نصرالله خان، علیاحضرت مادر امان‌الله خان را با محمد ولی خان و عبدالاحد خان پسر قاضی غلام که از معتمدین خودش بود به کابل اعزام داشت که امان‌الله خان را نصیحت کرده از مخالفت بازدارند، ولی نمی‌دانست که فرستادگان او مخالفین او هستند، ویل لمن شفعائه خصمائه، مشارالیهم وارد کابل شدند. علیاحضرت نقشهٔ خود را کاملاً به موقع اجرا گذارد و پسر را به حیله و دسیسه ترغیب [کرد] تا نصرالله خان را به‌دست آورده، معدوم نمود و محمد ولی خان را که از متفقین اصلی بود به مقامات عالیه رساند. چنانکه بیاید و عبدالاحد خان را در کابل نگاهداشت و صالح محمد خان سپهسالار را مأمور جلال‌آباد نمود، امیر نصرالله خان از این پیشامد متزلزل گردیده و هرقدر

میرزا محمد حسین مستوفی و کسانش او را تشجیع نمودند، موفق نشده و حتی با التماس و قسم او را به پایداری و ثبات تحریص نمودند، ولی مؤثر نشد و بالاخره، امیر نصرالله خان خود را از امارت خلع نمود و تمام خانوادهٔ امیر و رؤسای قوم و نظامیها عازم کابل شدند. امان‌الله خان به واسطه سابقهٔ عناد وخصومت عبدالقدوس خان با امیر نصرالله خان مشارالیه را به لقب صدراعظم ملقب و بعد از رسیدن شاهزادگان به کابل امیر نصرالله خان را محبوس و بعد مسموم و مقتول ساخت و سایر برادرها بیعت کرده، برای خونخواهی پدر با نهایت حیله و تزویر قتله حقیقی را در حبس محترم نگاهداشته و شاه علیرضا خان کلنل را دستگیر و به قتل امیر حبیب‌الله خان متهم نمودند.

در تاریخ افغانستان، قضیه خونخواهی امان‌الله خان که خود از محرکین قتل پدرش بوده و تبرئه نمودن قتلهٔ واقعی و اعدام کردن بی‌گناهان با تزویر و حیله و پشت هم اندازی یکی از وقایعی است که به رمان بیشتر شباهت دارد، ولی حقیقت امر بر طبق اسناد و اطلاعات محلی به‌طوری است که ذکر می‌شود.

قاتل امیر حبیب‌الله خان کیست؟

در واقعه قتل امیر حبیب‌الله خان، مرتکبین حقیقی موفقیت کامل حاصل کردند و در واقع با قتل امیر حبیب‌الله خان کودتا کرده و زمام امور کشور را به‌دست گرفتند. امیر امان‌الله خان و مادرش که محور این بازی بودند باید اقرار نمود که رل خودشان را به‌خوبی انجام دادند.

قتلهٔ حقیقی را مغلولاً به کابل آورده، حبس نمودند و منصوبانشان را نیز در هرات حبس کردند، ولی برای استخلاص قاتلین حقیقی و تبرئهٔ آنها باید قاتل دیگر را متهم و به‌دست آورد. در این عمل دوم امان‌الله خان رل فوق‌العاده تعجب‌آور و سفاکانه و ظالمانه‌ای را بازی کرد و در واقع هم قاتلین [را] که خودش هم جزء آنها بود، خلاص و تبرئه نمود و هم کسانی که در توقیف و حبس آنها دخالت داشتند و می‌دانستند، قتله کی‌ها هستند معدوم نمود.

پس از قیام، امان‌الله خان به عنوان خونخواهی پدر علیه امیر نصرالله خان و استعفای مشارالیه، تمام شاهزادگان و محبوسین را به کابل آوردند. موقع ورود متهمین به شهر کابل، مردم هجوم آوردند به محمد نادر خان و خانوادهٔ او که متهم به قتل امیر حبیب‌الله خان بودند؛ فحش می‌دادند و به قدری آب دهان بر روی متهمین انداخته که پوستین و یک طرف صورت محمد نادر خان آلوده شده و امان‌الله خان با تدابیر از حملات مردم بر ضد قاتلین جلوگیری نمود و بعد امیر نصرالله خان را به‌طوری که ذکر شد، محبوس و مسموم و معدوم کرد. شاهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه و حیات‌الله خان عضدالدوله و امین‌الله جان و محمد عمر جان اجباراً بیعت کرده و امارت بر مشارالیه مسلم گردید.

امان‌الله خان، پس از بیعت برادرها برای خونخواهی پدر کلنل شاه علیرضا را دستگیر و به عنوان ارتکاب قتل محبوس ساخت و دلیل این عمل این بود که قاتلین حقیقی به دست این شخص دستگیر و محبوس شده بودند؛ علیهذا برای اینکه همدستان خود را خشنود سازد و چون خودش شریک در قتل بوده، کسی که جسارت این عمل را نموده تنبیه نماید کلنل مذکور را توقیف و برای اجرای این عمل جلسهٔ محرمانه تشکیل دادند. سردار عبدالقدوس خان برای تبرئه خانواده خودش[1] شرحی نوشته و امضاء نمود و کلنل شاه علیرضا خان بی‌تقصیر را قاتل معرفی کرد و در جلسهٔ محرمانه سعدالدین خان قاضی‌القضاة فتوا داد، اگر کلنل شاه علیرضا خان قاتل هم نباشد، ریختن خون شیعه هدر و بلکه حصول صواب و رضای حی داور و پیغمبر و خلفا، خصوص ابوبکر و عمر است. بابا محمد سرور خان نیز به قتل کلنل رأی داده، برای اجرای این عمل، بدواً قراولان محل اقامت امیر حبیب‌الله خان را توقیف و چون آنها دیده بودند، کدام شخص مرتکب قتل شده است آنها را در محبس به تهدید و تطمیع و دادن پول [و] طلا وادار نمودند که شهادت بدهند، ما دیدیم کلنل شاه علیرضا خان امیر را مقتول ساخت و با این تبانیها و مواضعه دو نفر از سپاهیان پیاده

۱- عبدالقدوس خان و محمد نادر خان از نسل سلطان محمد خان طلایی و پسرعموی یکدیگر هستند

نظام و سه نفر از غلام‌بچه‌های حضوری و فتحعلی نام برادرزاده سردار شیرعلی خان هزاره‌جات غوری را به شهادت آوردند و مقصود از فتحعلی نام، این بود که در بین شهود یک نفر هم شیعه مذهب باشد و این عده از ترس اینکه اگر شهادت ندهند خودشان کشته خواهند شد هریک هفت لیره انگلیسی گرفته شهادت دادند.[۱]

کلنل شاه علیرضا خان را با سرنیزهٔ نظامیها کشتند و در واقع قطعه قطعه کردند و بعد چون میرزا محمد حسین مستوفی، امیر نصرالله خان را ترغیب می‌نمود که در مقابل امان‌الله خان استقامت نموده، تسلیم نشود به عنوان همدستی با کلنل شاه علیرضا خان بی‌تقصیر دستگیر [کرده] و مقتول ساخت و چون قاتلین امیر حبیب‌الله خان معین و مجازات شده بودند، امیر امان‌الله خان وظیفه خود را اجرا و خونخواهی پدر را انجام داده بود. بدواً محمد سلیمان خان حاکم هرات و محمد هاشم خان رئیس قشون آنجا را با کمال احترام و معزز وارد کابل نمودند و متعاقب آنها بر کدداود شاه خان که بر حسب امر سپهسالار صالح محمد خان این دو نفر را توقیف نموده بود مغلولاً به کابل آوردند و بدون جهت برای استرضای خانوادهٔ قاتلین حقیقی این بیچاره را قرقره کردند[۲] و قاتلین حقیقی را محترمانه از حبس خارج و هریک دارای مقام ارجمندی شدند، چنانکه بیاید. پس علیهذا با تدابیر علیا حضرت و امیر امان‌الله خان قاتلین حقیقی و خود مشارالیه به امارت و وزارت و سپهسالاری رسیده و سه نفر بی‌گناه که شیعه هم داخل داشت مقتول و ننگ پدرکشی امان‌الله خان مخفی ماند و تصور نمودند با این عملیات فجایع اعمال اشخاص از صفحه تاریخ نیز زدوده خواهد شد.

۱- در افغانستان و اصول مذهب حنفی شهود یکی از اصول مهم قضایی است و دادن شهادت دروغ نیز امر جاری و عادی محسوب می‌شود. در محاکم آخوندهای حنفی اشخاصی هستند که شاهد می‌فروشند و برای اهمیت هر موضوعی شاهد از یک روپیه تا چند لیره حاضر است و نسبت به اهمیت موضوع شهادت دروغ داده اخذ وجه می‌نمایند چنانکه در زمان تصدی نگارنده در کابل واقعه‌ای واقع شده که در محل خود راجع به اطلاعات قضایی ذکر خواهد شد.

۲- به دار آویختند.

امارت امیر امان‌الله خان

امیر امان‌الله خان، پس از رسیدن به امارت اول شروع نمود، به از بین بردن موافقین امیر نصرالله خان، علیهذا اشخاصی که فوقاً ذکر شد اعدام شدند. عبدالاحد خان و میرزا محمد عمر خان سرمنشی و علی احمد خان، ندیم نصرالله خان را دستگیر و تمام اموال آنها را ضبط نمود. خانهٔ عبدالاحد خان را محل پستخانه و خانه محمد عمر خان را مدرسه قرار داده آنها را به ترکستان تبعید و دستور داد، محرمانه در بین راه به قتل برسانند. علی احمد خان را حاکم ترکستان شب در بستر به قتل رسانید، ولی عبدالاحد خان با عیال و اولاد خود را به ترکستان روس رسانید و بعد مورد عفو واقع و به کابل مراجعت نمود.

علی احمد خان پسر لوی ناب خوشدل خان که پسردایی امان‌الله خان بود خانه‌نشین شد ولی به واسطهٔ محبتی که علیاحضرت، مادر امان‌الله خان با برادرزادهٔ خویش داشت به علاوه شخص محترم و نجیب و فعال و متنفذ بود، امان‌الله خان موفق به ایذاء مشارالیه بیش از آنچه ذکر شد نگردید، ولی علیاحضرت او را مجبور کرد و سراج‌النبات دختر بزرگ خود را به حباله نکاح علی‌احمد خان درآورد.

بعد از اقدام فوق، برای مساعدت با همدستهای خود، در قتل امیر حبیب‌الله خان دختر لوی ناب خوشدل را که برادرزادهٔ علیاحضرت بود به احمد شاه خان که به قولی قاتل امیر حبیب‌الله خان بود دادند و نجم‌السراج خواهر امان‌الله خان را به شاه ولی خان و نورالسراج خواهر دیگر امان‌الله خان، از علیاحضرت را به محمد هاشم خان نامزد نمودند.

محمد ولی خان هم که دخترخالهٔ علیاحضرت را گرفته بود چندی بعد مأمور اعلان استقلال و امارت امان‌الله خان به دول اروپا و امریکا گردید و بعدها وزیر جنگ و شخص اول شد. برای احمد شاه خان مقرری و معاش مهمی از طرف امان‌الله خان معین و به مصاحبت حضور معین گردید. شجاع‌الدوله خان را به وزارت امنیه منصوب و بعدها به حکومت هرات و بعد وزیرمختار لندن گردید. شاه ولی خان که همشیره امان‌الله خان را به ازدواج خود درآورده بود، یاور حضور معین شد و خواهر

دیگر امان‌الله خان را هم به شاه محمود خان داده و به حکومت قطغن و بدخشان منصوب و محمد هاشم خان که نامزد نورالسراج بود به حکومت جلال‌آباد معین شد و محمد یعقوب جان بعد از وزارت امنیه یاورمحمود خان به منصب ایشک آقاسی که بعدها وزیر دربار نامیده شد معین گردید.

پس از اقدامات فوق، امان‌الله خان، برای موفقیت خود جهت به‌دست آوردن استقلال افغانستان جد و جهد نمود و در حضور عامه اظهار داشت تا استقلال افغانستان را به‌دست نیاورم، شمشیر خود را در نیام نخواهم نمود و به حکومت هندوستان اعلان حرب داد و اقدام مشارالیه، مصادف با سیاست انگلستان گردید که موجب موفقیت امان‌الله خان شد و ما در موقع خود ذکر خواهیم نمود.

جنگ استقلال

امان‌الله خان برای اینکه استحقاق خود را به امارت افغانستان ثابت و مدلل نماید. موضوع استقلال را پیش کشید؛ زیرا با وجود دو برادر بزرگتر، امارت خود را طبیعی نمی‌دانست و شخصاً نیز آدمی بود خودخواه و متظاهر و جلف، علیهذا برای اظهار وجود استقلال وطن را سرلوحهٔ اظهارات خود قرار داد و به عقیدهٔ زعمای قوم و متفکرین افغانستان، این فکر به مشارالیه تلقین شده بود و مخصوصاً که محمود سامی پاشا جزو هدایت کنندگان و بلکه در رأس آنها قرار داشت.

امان‌الله خان بدون تفکر و قبل از اینکه قوای خود را سنجیده باشد شروع به عمل نموده، قوای مهم خود را از سپاهی و عشایری، در تحت فرماندهی سپهسالار صالح محمد خان، روانه دهنهٔ خیبر و حمله به پیشاور را دستور داد. محمد نادر خان سپهسالار را با شاه ولی خان و محمود شاه خان و عده‌ای طرف وزیری (وزیرستان) مأمور نمود و حضرت صاحب و نورالمشایخ را هم با این اردو روانه نمود که با حکم جهاد و تبلیغات عشایری داخلی افغانستان و حتی طوایف سرحدی هند را علیه انگلستان دعوت به جهاد نمایند و عبدالقدوس خان صدراعظم را روانهٔ قندهار نمود که با قوای عشایری آنجا به چمن و بلوچستان حمله نماید.

سپهسالار صالح محمد خان، در دهنهٔ خیبر با سه فوج از قشون انگلستان روبرو شد و در یک جنگ تلفات سنگینی داده، قوایش از هم متلاشی و فرار نمود. قشون انگلیس آنها را تعاقب نمود. افاغنه در ضمن فرار جلال‌آباد را غارت کرده و آتش زدند. انگلیس‌ها تا باساول را متصرف شدند و دکه و لعل‌پور و غنی خیل و غیره به تصرف انگلیس‌ها درآمد. سپهسالار محمد نادر خان، در حدود خوست که قوای سرحدی انگلیس دفاع می‌نمود شروع به جنگ نمود. فقط در اسپین وام که محل ذخیره انگلیس‌ها بود و چهارصد نفر مدافعه می‌نمودند توپخانهٔ محمد نادر خان خوب تیراندازی کرده و ذخیره قشون انگلیس محترق شد، ولی مدافعین با کمال رشادت جنگیده و این نقطه را محمد نادر خان فتح نمود و در جنگ استقلال تنها فتحی که افاغنه نمودند همین است و در سایر نقاط و چند محاربه کوچکی که واقع شد همه‌جا کتک خوردند.

عبدالقدوس خان که طرف چمن مأمور بود با تدبیر انگلیس‌ها موفق به اقدامی نشد و علت این بود که جماعت قزلباش و هزاره به مساعدت سیدنور محمد شاه که تمام تجهیزات آنها را از خود تهیه کرده بود برای جهاد به سرحد اعزام گردیدند، ولی افاغنه به تحریک انگلیس‌ها به عنوان اینکه طفل مرده‌ای را زیر کثافات به‌دست آورده‌اند جماعت شیعه را متهم و به جای جهاد در سرحد با انگلیس‌ها به شهر مراجعت کرده به خانه جماعت شیعه ریختند. در این واقعه لویناب خوشدل خان حاکم قندهار سه میلیون روپیه به وسیلهٔ سلطان محمد خان حاکم کدنی واقع قرب چمن، از انگلیس‌ها گرفته و ملا عبدالواسع کاکری نیز در این رشوه شرکت نموده، فتوای قتل عام جماعت شیعه را صادر نمود و در این موقع که با انگلیس‌ها در جنگ بودند، مردان شیعه را کشته و زنها را پستان بریده و شکم دریده و اطفال را در گهواره به ریختن آب جوش هلاک نموده و اطفال خردسال را به روی دیوار چهاردست و پا با کوبیدن میخ آهنین دوخته و دو ملیون و یکصد هزار روپیه نقد و تمام دارایی آنها را غارت نمودند و پس از این سفاکی سردار عبدالقدوس خان تنها اقدامی که نمود امر کرد جنازهٔ مقتولین را در حفره‌ای روی هم ریختند [و] دفن نمودند و جماعت شیعه نیز پس

از اطلاع از قضیه از فرونت رجعت کرده برای مدافعه از خانوادهٔ خود آماده شدند. سردار عبدالقدوس خان با حیله و تزویر جلوگیری نمود و در این موقع در اثر بمباران طیاره‌های انگلیس در کابل امان‌الله خان متوحش شده و تقاضای متارکه جنگ نمود.[1]

از طرف افغانستان علی احمد خان مأمور عقد قرارداد صلح شد و در راولپندی عهدنامهٔ صلح منعقد گردید.

سیاست انگلستان و بالشویزم

پس از خاتمهٔ جنگ عمومی، دولت انگلستان، موفقیت کامل حاصل و مصمم بود که تمام ممالک آسیای وسطی را تحت حکومت خود قرار دهد و در اثر این سیاست، قشون انگلستان قفقازیه و ترکستان را اشغال و با عقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران را نیز می‌خواست در تحت سلطهٔ نظامی و مالی خود قرار دهد؛ زیرا حریف سابق دولت تزاری از بین رفته بود و در این جنگ دولت انگلیس با یک تیر دو خرگوش شکار نمود؛ آلمان را با دشمنی و روس را با دوستی از پا درآورده بود؛ علیهذا منویات خود را به‌موقع اجراء گذارد، ولی تقدیر با تدابیر لندن موافقت ننمود و در روسیه حکومت بالشویک دنیکین و کالچاک و غیره را از بین برداشت و به مرور خود را به آسیای وسطی نزدیکتر می‌کرد.

سیاست لرد کرزن، وزیر خارجهٔ انگلستان تغییر نمود و دیپلماسی لندن در مقابل پیشرفت لنینیسم، رویهٔ جدیدی اتخاذ نمودند و این رویه مبنی بر این بود که، دول آسیای وسطی را تقویت کرده و آنها را در مقابل بالشویزم مجهز نمایند و در امور داخلی و خارجی و برخلاف استقلال آنها اقدامی ننمایند. بر طبق همین سیاست،

۱- راجع به عملیات افاغنه در قندهار علیه جماعت شیعه به تحریک انگلیس‌ها سندی در کتابخانه اینجانب ضبط است و تصور نشود طبق تعصب مذهبی مرتکبین را متهم کرده‌اند و حتی در موقع مسافرت به کابل در مشهد آقای سیدنور محمد شاه نگارنده را ملاقات و تمام واقعه را شرح داده و علت مهاجرت خود را بیان نمود.

ژنرال شامپانی در بندر پهلوی (انزلی) توپهای خود را به مرداب ریخته به طرف بغداد عقب‌نشینی اختیار نمود و دولت ایران را با بالشویک‌ها دست به یقه نمود.

در افغانستان نیز حکومت بلشویک مسیو براوین را به سفارت مأمور و در سیاست خود حفظ استقلال دول ضعیف را وجهه عمل خود ساخته و خود را برای ممالک ضعیف مشرق عزادار وانمود کرده و حامی ملل مذکور معرفی می‌نمودند. سیاست دوراندیش انگلستان، می‌دانست که با دولت بالشویک، مثل دولت تزاری نمی‌توان رفتار نمود و نه اینکه دولت سوسیالیستی حامی ملل ضعیف است؛ علیهذا یکی از ملل ضعیفه که در تحت سلطه و پنجه آهنین بریتانی می‌نالید افغانستان بوده است. پس بهتر این است که این ملت مظلوم استقلال خود را به‌دست بیاورد. در این صورت اگر روس‌ها به افغانستان تجاوز نمایند، تمام حیثیت اجتماعی دنیایی و تبلیغات خود را باطل و روسیهٔ بالشویک را در بین ملل عالم مفتضح نموده‌اند که منظور اصلی حکومت هند حاصل شده و افغانستان به همان طرز به حکومت پوشالی که بین روس و انگلیس (اتاتامپون) باید بماند با تغییر صورت باقی مانده و اجرای این سیاست منوط به جنبش در افغانستان بود و این جنبش با قتل امیر حبیب‌الله خان حاصل شد و چون عنایت‌الله خان معین‌السلطنه و حیات‌الله خان عضدالدوله هیچ یک روحیهٔ ماجراجویی و خودستایی و تظاهرات امان‌الله خان را نداشتند. مشارالیه برای امارت قیام و با تشویق و هدایت مرحوم محمود سامی پاشا که بر حسب توصیهٔ انگلیس‌ها در افغانستان مشغول خدمت بود نقشهٔ اصلی به موقع عمل گذارده شد.

با مقدمهٔ فوق واضح می‌شود که بعد از شکست افاغنه در جنگ استقلال چه شد که حکومت انگلستان در کمال سهولت استقلال افغانستان را تصدیق نمودند و امیر امان‌الله خان از این سیاست استفاده کرده و به موجب عهدنامهٔ راولپندی عهود سابق را تثبیت نمود.

فقط در سرحد خیبر انگلیس‌ها قدری جلوتر آمده، نقاط استراتژی کوچکی هم که طرف افغان‌ها بود متصرف و آنها را در جلو جلگه قرار دادند و ضمناً استقلال خارجی افغانستان را تصدیق نمودند و اعانه‌ای [را] که به افغانستان می‌پرداختند قطع کردند.

در این جنگ برای مخفی نمودن این شکست تنها پیشرفت مختصر محمد نادر خان را یک فتحی محسوب و در کابل در نزدیکی وزارت جنگ مناره‌ای به یادگار این فتح برپا و روی آن نوشته شده است:

«به یادگار ورود کامیابی یگانه مجاهد وطن‌پرست ملت خواه جناب محمد نادر خان سپهسالار که عموم ملت افغانستان حقوق آزادی خود را به قوهٔ شمشیر این مرد دلیر از انگلیس در سال ۱۲۹۸ شمسی حاصل نمودند». «بنا نهاده شد» و سپهسالار صالح محمد خان را که در دهنهٔ خیبر در دکه شکست خورده فرار کرده بود چادر زنانه به سرش انداخته، دور شهر گرداندند و با این عمل محمد سلیمان خان و محمد هاشم خان را نیز مسرور نمود و در مقابل قتل عام شیعه در قندهار گذشته از اینکه اقدامی ننمود مقصرین را نیز عفو کرده، مخلع نمود و سید نور محمد شاه پیشوای جماعت شیعه به عنوان تشرف به حج از افغانستان مهاجرت کرده، در شهر مشهد متوطن گردید.

اقدام امان‌الله خان در مداخله به امور ترکستان روس

قبل از قتل امیر حبیب‌الله خان، در موقعی که امان‌الله خان عاق و مترود پدر بود؛ محرمانه میرزا عبدالشکور نام از اهالی لمقان را به عنوان تجارت به بخارا فرستاد که با امیر بخارا رابطه ایجاد نماید و در صورت فرار خود را به بخارا برساند. امیر بخارا که در اثر طلوع بالشویزم در روسیه به اظهارات لنین فریفته شده بود به خیال استقلال افتاده [و] سه نفر نماینده با هدایایی برای امیر حبیب‌الله خان ارسال و برای استقلال خود کمک خواست. امیر حبیب‌الله خان به‌طوری که قبلاً ذکر شد، با نمایندگان آلمان و عثمانی و آزادیخواهان هند و نمایندگان امیر بخارا که تحت‌الامر کاظم‌بیک بودند به دفع‌الوقت گذرانید تا جنگ خاتمه حاصل کرد و امیر حبیب‌الله خان مقتول و امان‌الله خان به امارت رسید. در این موقع امیر بخارا که به وعده‌های عبدالشکور نمایندهٔ امان‌الله خان امیدوار بود و عبدالشکور نیز، این تقاضا را تأیید می‌نمود، تقاضای کمک نمود. امان‌الله خان دو زنجیر پیل و چهار عراده توپ با عده نظامی به بخارا گسیل

داشت که در صورت حمله قوای بالشویزم به بخارا، افغانستان استقلال امیر بخارا را حفظ نماید از طرف امیر بخارا نمایندگانی به کابل اعزام و هاشم شائق که در اسلامبول تحصیل کرده بود راهنمای این هیأت گردید. اعزام این قوهٔ قلیل به بخارا حمله قوای انقلابی شوروی را به بخارا تسریع کرد و بالنتیجه عدهٔ معدود قوای افاغنه مقتول و بخارا سقوط نمود و امیر بخارا به افغانستان فرار کرد و عده‌ای که از طرف لنین به افغان‌ها داده شده بود که ممکن است اراضی متصرفه از افاغنه را در زمان رومانف‌ها مسترد دارند لغو نمودند.

امیر بخارا به امید کمک افاغنه وارد کابل شد و سید محمد تقی قوشچی صدراعظمش که شیعه مذهب بود به تهران فرار نمود. امان‌الله خان قلعهٔ فتوّ از قلاع چهاردهی کابل را برای اقامت امیر بحارا و کسانش تعیین و ماهی ۱۲ هزار روپیه افغانی معاش معین نمود. و امیر بخارا به واسطهٔ جمعیت همراهان خود و عدم کفایت مبلغ فوق با فروش اثاثیه به بدبختی زندگانی می‌نمود؛ چنانکه دو رأس، از اسبهای امیر بخارا را سفارت ایران برای کالسکهٔ سفارت ابتیاع نمود و عبدالشکور فوراً خود را به افغانستان رسانید و هاشم شائق در کابل وارد خدمت دولت شد و به سمت معاونت دارالتألیف با ماهی ۵۰۰ روپیه امرار معاش می‌نمود و امیر بخارا تا موقعی که نگارنده در کابل انجام وظیفه می‌نمودم در قلعه فتوّ مقیم و در روز عید فطر سنه ۱۳۴۵ قمری به سفارت ایران آمد و میل داشت به ایران منتقل شود، ولی البته موقعیت سیاسی ایران با این نظریه موافقت نداشت؛ از این قسمت نیز رویه امان‌الله خان و طرز فکر او در ابتدای زمامداری مشارالیه واضح می‌شود که با یک عمل بی‌مورد که فقط جنبه تظاهر داشت سقوط امیر بخارا را تسریع و عدم بصیرت خود را در شناسایی همسایگان و موقعیت هریک از آنها ثابت نمود و در نتیجه باز هم متوجه نشد که حکومت افغانستان جدیدالولاده بهتر است به خود پرداخته و به خیال دست‌اندازی به ترکستان روس، و منطقهٔ بی‌طرف شرقی و بلوچستان ایران نبوده و این تصورات غیرعاقلانه که از قوهٔ فکر هیچ وقت به قوهٔ عمل منتقل نخواهد شد از خود دور و اقلاً تا مدتی فراموش نماید، چنانکه نتیجه عملیات او را در هرسه مورد صفحات تاریخ ضبط

نموده است.

زمامداری امان‌الله خان و سیاست عمومی او

امان‌الله خان، شخصی بود خودخواه و خودستا و متظاهر و جلف. از معلومات و اطلاعات مملکت داری نیز دور بود. اساس حکومت خود را بر روی تبلیغات و تظاهرات گذارده بود و در سیاست داخلی و خارجی معلم و هادی او محمودطرزی پدرزنش بود و بدون اینکه وضعیات و روحیات محلی را سنجیده باشد پیروی عادات و اخلاق و تمدن اروپایی را سرمشق قرار داده و با لجاجت همه چیز افغانستان را می‌خواست تغییر بدهد و متوجه نبود که تغییر ادات و اخلاق یک ملت با چند روز چند ساعت ممکن نیست به‌علاوه با فقدان قدرت و نبودن قوای منظم در مملکت عشیره‌ای مثل افغانستان و جامعهٔ دور از تمدن چگونه می‌شود این منویات و نظریات را به موقع اجرا گذارد. در هر حال در اثر همین افکار و خط مشی بالاخره مملکت را به انقلاب سوق داده، سلطنت خود را نیز منهدم نمود. در بدو امر برای جلب قلوب ملل مختلفه اوامری صادر کرد از آن جمله برای جلب جماعت شیعه عزاداری حضرت سیدالشهداء را که در زمان پدر و جدش ممنوع بود، مجاز ساخت و روز عاشورا خودش شخصاً در چنداول به مجلس تعزیه‌داری حاضر می‌شد و نیز برای جلب هنود ذبح گاو را قدغن و ممنوع ساخت.

امان‌الله خان همینکه به موجب عهدنامهٔ راولپندی استقلال افغانستان را به‌دست آورد به هدایت محمود طرزی میسیونی برای اعلان استقلال افغانستان به اروپا و امریکا فرستاد. این میسیون در تحت ریاست محمد ولی خان که سابقاً ذکر شد با عضویت اشخاص دیگر مأمور و مشارالیه در مسکو و برلن و لندن و پاریس و روم و واشنگتن و غیره مأموریت خود را انجام داد. میسیونی هم به ریاست سردار عبدالعزیز خان به تهران اعزام نمودند و با هریک از دول نیز عهدنامه‌ای منعقد و سفرایی تعیین گردید. از طرف دربار تهران میرزا نصرالله خان خلعت بری اعتلاءالملک به سفارت کابل تعیین و اعزام گردیده، عبدالعزیز خان و اعتلاءالملک پس از مذاکرات

عهدنامه‌ای با فصول الحاقیه منعقد نمودند.

عهدنامهٔ مودت بین ایران و افغانستان

چون جهت جامعهٔ اسلامیه و روابط نژادی و علایق حسن مجاورت و همسایگی دولتین ایران و افغانستان اقتضا داشت که مراودات حسنه و روابط دوستانه، بین‌الدولتین به‌وسیله انعقاد یک عهدنامه محکم گردد لهذا برای اجرای این مقصود مقدس، اعلیحضرت شاهنشاه ایران جناب حاجی میرزا حسن خان محتشم‌السلطنه[1] وزیر امور خارجه و اعلیحضرت امیر افغانستان، جناب سردار عبدالعزیز خان وزیر مختار و ایلچی معتمد خود را وکلای مختار خود تعیین فرموده و مشارالیها پس از مبادله اختیارنامه‌های رسمی خود فصول ذیل را منعقد نمودند:

فصل اول: از امروز به بعد دوستی صادقانه و مناسبات حسنه فیمابین ایران و افغانستان و اتباع دولتین مزبورتین برقرار خواهد بود.

فصل دوم: سفرای کبار و وزرای مختار و شارژدافرهای هریک از دولتین معظمتین متعاهدین در دربار یکدیگر از کلیه حقوق و امتیازات به موجب عادات و رسوم بین‌المللی معمول و مقرر شده است بهره‌مند خواهند بود.

فصل سوم: اتباع دولتین معظمتین متعاهدین خواه در موقع مسافرت و خواه در مواقع اقامت مورد احترام واقع شده و کاملاً در حمایت مأمورین دولت متبوعهٔ خودشان خواهند بود.

فصل چهارم: اتباع دولتین متعاهدتین مقیم، یا مسافر در ممالک همدیگر تابع قوانین محلی بوده و مرافعه و مناقشه و جنحه و جنایت آنها در محاکم عدلیهٔ محلی ایران و افغانستان رسیدگی و تسویه خواهد گردید. مأمورین سیاسی یا قنسولگری طرفین معظمتین به هیچ وجه، حق دخالت در مسائل قضایی اعم از حقوقی و جزایی

۱- در تاریخ پنجم اسفند ۱۳۲۳ در ۷۸ سالگی بر اثر عمل جراحی فتق در بیمارستان رضانور تهران درگذشت؛ خدایش بیامرزاد.

اتباع خود در خاک یکدیگر [را] نداشته و مرجع کلیه دعاوی اتباع دولتین محاکم داخلی دولت متوقف فیها خواهد بود.

فصل پنجم: دولتین معظمتین متعاهدتین حق خواهند داشت قونسول ژنرال و قونسول و ویس قونسول یا وکیل قونسولگری برای اقامت در شهرهای عمده و مراکز تجارتی مملکت یکدیگر مأمور نمایند، ولی مأمورین مزبور وقتی شروع به انجام وظایف مأموریتی خودشان خواهند نمود که مطابق معمول دولت متوقف فیها تصدیق‌نامه مأموریت آنها صادر شده باشد.

فصل ششم: اتباع دولتین در ممالک یکدیگر از کلیهٔ خدمات نظامی و سایر وظایفی که مخصوص به اتباع داخله هر دولت است معاف و مستثنی خواهند بود.

فصل هفتم: در صورت تقصیر و فرار یکی از اتباع دولتین متعاهدتین به مملکت دیگری مأمورین دولتین معظمتین حق خواهند داشت که به وسیلهٔ مجاری سیاسی اعاده او را به مملکت خود تقاضا نمایند و از طرف حکومت محلیه از این مساعدت خودداری نخواهد شد ولکن مقصرین سیاسی از این ترتیب مستثنی خواهند بود.

فصل هشتم: برای استحکام مناسبات و دادیه و روابط تجارتی طرفین متعاهدتین عهد و قراردادهای لازمه راجع به مناسبات تجارتی و رسومات گمرکی و مبادلات پستی و تلگرافی به اسرع اوقات ترتیب داده و پس از امضاء و تصدیق به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

فصل نهم: وقوع جنگ بین یکی از دولتین متعاهدتین با دولت ثالثی موجب حدوث خلل در روابط دوستی و مودت بین‌الطرفین نبوده و طرف دیگر ملتزم خواهد بود که از تسهیل موجبات و موفقیت دولت دشمن برطبق قوانین بی‌طرفی احتراز کند.

فصل دهم: برای آنکه دوستی و اعتماد صادقانه موجوده بین مملکت شاهنشاهی ایران و مملکت پادشاهی افغانستان کاملاً مشهود گردد، دولتین متعاهدتین مصمم شده‌اند که کلیه اشکالات مهمه و اختلافات حاصله بین خود را که به‌طرز مطلوبی از راه مذاکرات سیاسی خاتمه‌پذیر نگردد، مطابق مقررات و عادات بین‌المللی مسأله را به حکمیت رجوع نمایند. و نیز طرفین متعهد می‌شوند که از روی صمیمیت کامل

احکام صادره را به موقع اجرا گذارند.

فصل یازدهم: این عهدنامه به نسختین به زبان فارسی نوشته می‌شود.

فصل دوازدهم: نمایندگان طرفین متعاهدتین متعهد می‌شوند که در مدت سه ماه از تاریخ امضاء یا در صورت امکان زودتر، اسناد لازمه دایر به تصدیق عهدنامه را در تهران یا کابل مبادله نمایند بناًا علیهذا نمایندگان طرفین متعاهدتین این عهدنامه را امضاء و مهر نمودند.

تهران به تاریخ یازدهم شهر شوال المکرم ۱۳۳۹ مطابق اول سرطان ۱۳۰۰ وزیر امور خارجه دولت علیه ایران حسن محتشم‌السلطنه- سفیر دولت علیه افغانستان عبدالعزیز.

فصل الحاقیه

فصل اول: مقصود عبارت فصل سوم این عهدنامه (اتباع دولتین متعاهدتین معظمتین خواه در موقع مسافرت و خواه در موقع اقامت مورد احترام واقع شده، کاملاً در حمایت مأمورین دولت متبوعهٔ خودشان خواهند بود) این است که مأمورین دولت متبوعه می‌توانند، در حدود قوانین جاریهٔ مملکت متوقف فیها با مراجعه به مأمورین مملکت مزبوره تسهیلاتی برای اتباع خودشان فراهم نمایند.

فصل دوم: طوایف و ایلاتی که سابقاً از افغانستان به ایران آمده‌اند، اعم از بربری و غیره کماقی‌السابق تبعهٔ ایران می‌باشند و بربری‌هایی که قصد مسافرت به خاک افغانستان را داشته باشند، بدون اینکه تذاکر خود را به امضای مأمورین افغانستان مقیمین ایران برسانند حق ورود به خاک افغانستان را نخواهند داشت؛ طوایف سرحدنشین که در خاک دولتین ییلاق و قشلاق می‌نمایند در مدت توقف در خاک ایران با آنها معامله تبعهٔ ایران و در مدت توقف در افغانستان معامله تبعهٔ افغانستان خواهد شد.

افرادی که از افغانستان قبل از تأسیس سفارت دولت افغانستان، در تهران به ایران آمده و سکنی اختیار کرده‌اند، کماقی السابق تبعهٔ ایران می‌باشند. تجاری که فقط

برای معاملات تجارتی از افغانستان به ایران مسافرت نموده و در ایران اقامت دایمی اختیار کرده‌اند و نیز به موجب اسناد محقق است که در دوایر رسمی ایران با آنها معامله تبعهٔ ایران نشده است، تبعهٔ افغانستان شناخته خواهند شد. وزیر امور خارجه ایران - اسدالله مشارالسلطنه سفیر و وکیل مختار دولت علیه افغانستان عبدالعزیز.

فصل سوم از فصول الحاقیه به عهدنامهٔ مودت ایران و افغانستان

فصل سوم: همچنین طوایف و ایلاتی که سابقاً از ایران به افغانستان رفته‌اند کمافی‌السابق تبعهٔ دولت متوقف فیها می‌باشند و بدون اینکه تذاکر خود را به امضای مأمورین ایران برسانند حق ورود به خاک ایران را نخواهند داشت، چنانکه همین ترتیب نظیراً مطابق فصل دوم الحاقی نسبت به کلیه طوایف و ایلاتی که سابقاً از افغانستان به ایران آمده‌اند مجری خواهد شد افرادی که از ایران قبل از تأسیس سفارت ایران در کابل، به افغانستان رفته سکنی اختیار کرده‌اند، کمافی‌السابق تبعهٔ افغانستان شناخته می‌شوند. تجاری که فقط برای معاملات تجارتی از ایران به افغانستان مسافرت نموده‌اند و در افغانستان اقامت دایمی اختیار نکرده‌اند و نیز به موجب اسناد محقق است که در دوایر رسمی افغانستان با آنها معامله تبعهٔ افغانستان نشده است تبعهٔ ایران شناخته خواهند شد. به تاریخ جمادی‌الثانی ۱۳۴۱ مطابق داد ۱۳۰۱ شمسی- وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه ایران- نصرالله اعتلاءالملک وزیر امور خارجه، دولت علیه افغانستان- محمد ولی وزیر مختار افغانستان- عبدالعزیز.

امان‌الله خان اصول دیپلماسی خود را اینطور تعقیب می‌نمود که سیاست انگلیس و روس را به خیال خود موازنه نموده و سیاست ترکیه و ایران را نیز در مقابل یکدیگر تعادل می‌نمود و نسبت به سایر دول سیاستی نداشت و در این رویه به قدری گاهی تندروی می‌نمود که هردو طرف رنجیده و بالاخره تولید زحماتی را ایجاد می‌نمود. در مذاکرات سیاسی نهایت خودستایی و خشونت را اعمال می‌کرد و به‌قدری دروغ می‌گفت که مذاکرات دربار کابل و وزارت خارجه افغانستان برای سفراء قیمت و

وزنی نداشت و لاینقطع نیز در تغییر و دورویی بود و همین رویه بیشتر موجبات سقوط حکومت او را فراهم نمود.

در سیاست داخلی با کمال عجله فرنگی مآب شده و افاغنه را با قوه قهریه به زندگانی اروپا سوق می‌داد و تمام عادات را می‌خواست تغییر بدهد و ضمناً با نداشتن هیچ وسیله‌ای وطن‌پرستی ظاهری را هم مایل بود نمایش بدهد و ضمناً در مقابل آخوندهای حنفی اظهار قدرت نماید و برطبق همین دو مقصود مثلاً روز جمعه که تعطین عمومی ملل مسلم می‌باشد، تغییر داد و روزهای پنجشنبه را تعطیل عمومی قرار داد و کلاه افغان‌ها را تبدیل به کلاه تمام لبه (شاپو) نمود و ضمناً هرکس کلاه ساخت اروپا سر می‌گذاشت شخصاً با چاقو پاره می‌نمود و اهالی را مجبور می‌کرد که کلاه ساخت وطن سربگذارند و لباس وطنی بپوشند، درحالی که آنقدر کلاه و پارچه وطنی وجود نداشت به‌علاوه این عمل منحصر به شهر کابل یا دو سه شهر دیگر بود و در تمام مملکت که سکنهٔ آن به طرز ایلیاتی زندگانی می‌کنند همان لنکوته (عمامه افغانی) را حفظ کرده و کلاه نداشتند. در امورات اجتماعی آخوندها را تنقید کرده و با رأی و نفوذ آنها مخالفت می‌نمود و این عمل که اساساً مستحسن * بود، ولی به واسطهٔ نداشتن نقشهٔ معین و قوای لازم نتیجه معکوس داد و آخوندهای حنفی را علیه خود وادار نمود و بالاخره تمام امور و عملیات دولت افغانستان منحصر به تبلیغات کذب و اظهارات بی‌اساس بود، به‌طوری که پس از دو سه سال ابتدای سلطنت امانی اشخاصی که افغانستان را ندیده بودند افغانستان را یک مملکت مترقی دارای قوهٔ نظامی تعلیم یافته و مدارس و مکاتب عالیه و صنایع بدیعه و عمارات و ابنیه رفیعه فرض می‌نمودند، زیرا از قصر سلطنتی کابل (قصر دلگشا) چند شکل از چهار طرف با اعوجاجات مخصوصی عکس برداری و در کتابچه‌ای چاپ کرده به عنوان قصرهای سلطنتی کابل منتشر نموده بودند. در حالی که قصر سلطنتی کابل فقط یک قصر بود و هال نداشت و همچنین مدارس افغانستان مرکب بود از سه

---

* با این دید، نویسنده خودش را معرفی می‌کند که یک نفر غرب‌زده است.

مدرسه حبیبیه که زمان امیر حبیب‌الله خان تأسیس شده و دو مدرسه دیگر که مدرسه ابتدایی و بعدها تا سه کلاس متوسطه هم شاید قابل استفاده بود و این دو مدرسه امانی و امانیه مطابق پروگرام برلن و پاریس تدریس می‌شد و وزارت معارف افغانستان پروگرام و خط مشی معارفی نداشت. امان‌الله خان خیلی اصرار داشت که هر چیزی که در سایر ممالک متمدن وجود دارد، یک اسمی و صورتی از آن در کابل درست کند و در موقع بگوید که ما هم در کابل فلان مؤسسه را داریم و یا در جراید ذکری از آن مؤسسه بشود. مثلاً محاکم قضایی اسمی بود، ولی همان آخوندهای حنفی و طرز محاکم بر طبق اصول دماغی قاضی حنفی اداره می‌شد و هیچ قانون و پرنسیبی وجود نداشت فقط چند نظامنامه از روی قوانین ایران تقلید نموده، ولی در عمل به آنها هم عمل نمی‌شد. همچنین تأسیس موزه بدون داشتن مختصر چیزی که لیاقت موزه را داشته باشد؛ چنانکه در موزهٔ کابل قالیچه‌های ترکمنی ۱۵ تومان قیمت را به عنوان اشیاء قدیمه گذارده یا مگس پران اسب امیر حبیب‌الله خان را در موزه گذارده و روی ورقه‌ای نوشته بودند «مگس پران مرحوم سراج‌الملة والدین» و یا شمشیری که دولت ایران برای امان‌الله خان فرستاد جزو اشیاء عتیقه در موزه گذاشته‌اند و نیز قبر سرباز گمنام در پغمان درست کرده و به تقلید ملل اروپا در جنگهای بین‌الملل یک محلی را تعیین و کتیبه‌ای حجاری کرده سرباز گمنام نامیده‌اند که در هر مورد موجب تمسخر و استهزاء اروپایی‌ها قرار می‌گرفت و بالاخره از هر چیزی نمونه‌ای وجود داشت تلگراف بی‌سیم صورتاً بود، ولی حرف نمی‌زد و تلفن وجود داشت، ولی فقط امان‌الله خان با ادارات خودش می‌توانست صحبت کند اما سایر اهالی یا سفارتخانه‌ها یا شاهزادگان، تلفن نداشتند به این معنی که نبود تا داشته باشند و به این رویه امیر امان‌الله خان مملکت افغانستان را می‌خواست در مدت قلیلی به تمدن اروپا برساند و نسبت به دولت ایران مخصوصاً خیلی حسود و درعین حال مقلد بودند. هرچیز که در مملکت ایران شنیده بودند فوری تقلید می‌کردند و اصرار داشتند که افغانستان در تمدن و ترقیات مملکتی از ایران جلو افتاده و حتی رجال ایران را نیز منتسب به افغان می‌نمود و در فرنگی‌مآبی و ضدیت با آخوندها افراط نموده در عملیات به‌قدری تند می‌رفت که

در ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ منجر به قیام منگل و عبدالکریم گردید.

قیام منگلی‌ها یا شورش ۱۳۰۳

تندرویها[ی] امان‌الله خان، موجب شد که محمد نادر خان سپهسالار، از کار کناره گرفت و به عنوان وزیر مختار [افغانستان در] پاریس، روانهٔ اروپا شد. محمد هاشم خان، برادر دیگرش نیز به سمت وزیر مختاری مسکو، معین و از افغانستان خارج گردید. شاه ولی خان که اخیراً رئیس قل [قول] اردوی مرکز بود، مشارالیه نیز بعد از ختم قیام مشرقی و منگل، استعفا داده عازم اروپا شد و درواقع دستهٔ محمد ولی خان غلبه کرده و طرفداران محمد نادر خان، از کار کناره‌جویی نمودند.[1]

تبلیغات آخوندها و رفتار امان‌الله خان نیز، کمک کرده بدواً از قندهار و بعد سلیمان خیل و احمدزایی و بعدها از منگل مقدمات شورش و عدم اطاعت شروع گردید. امان‌الله خان قوایی به سرکردگی محمد ولی خان، وزیر حربیه اعزام داشت. قوای مشارالیه، در گردیز محصور و شهر کابل از طرف مهاجمین مورد تهدید قرار گرفت تاحدی که اجباراً پایتخت را می‌خواستند تغیر بدهند و عبدالکریم خان پسر امیر محمد یعقوب خان نیز، از هندوستان، به این انقلاب شامل گردیده و مدعی امارت افغانستان شد. امان‌الله خان، فوق‌العاده متوحش و هرقدر توانست جد و جهد نمود [و] تمام رجال مهم افغانستان را برای محاربه با منگلی‌ها و عبدالکریم اعزام داشت. سردار عبدالقدوس خان، صدراعظم و شیراحمد خان رئیس شوری و شاه ولی خان

۱- محمد نادر خان و برادرهای او در جامعهٔ افغانستان، موقعیت پسندیده داشتند؛ زیرا به واسطهٔ حسن سلوک با رعایا و نظامیها در واقع مرجع خواص و عام بودند و به همین جهت امان‌الله خان باطناً نسبت به این برادرها حسن نظر نداشت و به عنوان سفارت پاریس، پس از احضار محمود طرزی او را از کابل دور نمود و بعد خواهر خود خانم نورالسراج نامزد محمد هاشم خان را برخلاف میل زن و شوهر مجبوراً به محمد حسن جان پسر محمد عمر جان پسرعموی خود داد و مخالفت و خصومت برادرها و امان‌الله خان تشدید شد که نتیجهٔ آن بعد معلوم گردید و شاید سیاست خارجی نیز به دست محمود سامی پاشا امان‌الله خان را به این اعمال وادار می‌کردند که بعدها نتیجهٔ آن ظاهر گردید و مأمور انگلستان و حکومت هند از این مقدمات نتیجه مطلوبه را به‌دست آوردند.

نایب سالار برادر محمد نادر خان و فیض محمد خان که بعدها وزیر معارف و وزیر خارجه شد و غلام نبی خان پسر سپهسالار چرخی را از راه لهو کرد و علی احمد خان پسر لوی ناب خوشدل خان را از راه جلال‌آباد و کرم و قوای هزاره را از طریق کابل مأمور تنبیه منگلی‌ها نمود. عبدالکریم پانصد نفر را مأمور کرد که در پغمان که امان‌اللّه خان مشغول تهیه جشن استقلال بود حمله کرده [و] امان‌اللّه خان را دستگیر نمایند: مشارالیه شبانه فرار نمود و گماشتگان عبدالکریم قریه ارغنده را غارت کرده، بی‌نیل مرام مراجعت نمودند.

عبدالکریم به واسطهٔ بی‌فکری اظهار داشت که نماز جمعه را در مسجد جامع کابل گذارده به محلهٔ چنداول حمله کرده، تمام کفار شیعه را قتل‌عام کرده، سفارت ایران را نیز، قتل عام خواهم نمود و با این عزم تا چهار آسیا پیش آمد و وضعیت به‌قدری درهم و برهم بود که سفیر ایران، برای حفظ سفارت با قزلباش‌ها مذاکره و در چند اول خانهٔ نورالدین خان جوانشیر را برای سفارت حاضر نمودند که در صورت حمله به شهر سفارت را به چند اول برده جماعت قزلباش و هزاره مدافعه نمایند و همین خطای عبدالکریم موجب شد که هزاره‌ها از طرف کابل و علی‌احمد خان با قوای کرمی و طوری که شیعه بودند به منگلی‌ها حمله نموده و عبدالقدوس خان نتوانست کاری از پیش ببرد و از لهوکرد مراجعت و متقاعد شد. غلام نبی خان به واسطهٔ نفوذ خانواده چرخی پیشرفت نموده و بالاخره حملهٔ علی‌احمد خان منگلی‌ها را شکست داده، کابل را نجات داده و محمد ولی خان از محاصره مستخلص گردید. عبدالکریم به طرف هند فرار و محبوس و با موافقت و مساعدت انگلیس‌ها در محبس به دست یکی از گماشتگان امان‌اللّه خان با هفت تیر کشته شد و امان‌اللّه خان در این واقعه که به واسطهٔ سوء عملیات خود پیش آمده بود متجاوز از پنج شش میلیون تومان ایران متحمل خسارت و در حدود چهارده هزار نفر، تلفات به طرفین وارد گردید و متأسفانه از این واقعه درس عبرت نگرفت.

پس از ختم قیام مذکور، یک روز با سفیر ایران راجع به سوء عملیات افاغنه صحبت می‌نمود. سفیر ایران اظهار داشت، این پیشامدها نتیجهٔ علم و جهل است.

فوراً امان‌الله خان امر داد در روی تپه‌ای که در سر راه شهر دارالامان واقع است، مناره‌ای برپا کرده و منارهٔ علم و جهل نام نهاده و اسامی مقتولین این واقعه را در روی آن حجاری نمایند.

بنای دارالامان

امان‌الله خان، در پنج کیلومتری شهر کابل، محلی را معین و بنای شهر جدید را شروع نمود و محمود خان پسرخالهٔ خود را برای اتمام این شهر مأمور کرد. مشارالیه، برطبق نقشه‌ای که به تصویب رسیده بود، شروع به عمل نمود. شهر جدید عبارت بود از یک بنای بسیار بزرگ، برای ادارات دولتی، در روی یک تپه و دو عمارت به عنوان قصر سلطنتی، در طرف دیگر و سیزده باب عمارت کوچک که این ابنیه متعلق به رجال و وزراء بود که از پول خود به امر امان‌الله خان ساخته بودند و خانه‌ای هم امان‌الله خان، شخصاً برای بی‌بی خود صبیه محمودطرزی خواهر عیالش ساخته و با این چند بنا تصور نمود شهر جدیدی بنا کرده و واقعاً این شهر شهر بزرگ و محله سکونت عامه خواهد شد درنتیجه چندین میلیون مصرف شد و وجوهی که امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان از اعانه انگلیس‌ها ذخیره کرده بودند، تمام مصرف و مبالغ مهمی آلمان‌ها از این عمل استفاده کرده و آقای یاور نیز، کاملاً مستفیض شدند و به‌قدری در بنای شهر دارالامان سوء استفاده شد ک هر تومانی شاید ۲۵ الی ۳۰ شاهی مصرف شده و بقیه را متصدیان داخلی و خارجی به کیسهٔ خود ریختند و پس از تغییر سلطنت، همین بنای نیم ساخته نیز رو به خراب گذارده و به‌کلی از بین خواهد رفت.

امان‌الله خان و سوء سیاست خارجی او

در سیاست خارجی امان‌الله خان، بی‌اندازه مبتدی و بی‌فکر و بی‌اطلاع بود، وزرای فهمیده‌ای نیز نداشت. اگرچه محمود طرزی نسبتاً باتجربه‌تر بود، ولی مشارالیه نیز، شخصی بافکر و بااطلاعی نبود فقط محمد ولی خان که مدت قلیلی کفیل وزارت خارجه بود نسبتاً عاقلتر و در امور مآل اندیشتر بود، ولی همینکه وزارت

خارجه به غلام صدیق خان محول شد وضعیت سیاسی و روابط افغانستان طوری با دول همسایه درهم و برهم و رو به اختلال رفت که دیگر به اصلاح آن موفق نشدند؛ چنانکه بیاید و امان‌الله خان و وزرای مشارالیه، مخصوصاً وزیر خارجه دیپلماسی را فقط دروغ گفتن می‌دانستند و این صفت، اگرچه از سجایای اخلاقی افاغنه است، ولی در امور سیاسی دروغ گفتن را لازم و ملزوم شغل خود دانسته و هرکس در این فن متبحرتر بود او را دیپلمات‌تر می‌دانستند و به همین جهت از شخص امان‌الله خان تا سایر متصدیان امور، در کارهای خارجی به‌قدری دروغ می‌گفتند که هیأت سفرای خارجه در کابل نسبت به کارهای خودشان دچار تفکر بوده و پیوسته به دول متبوعهٔ خود اظهار بی‌حقیقت و کاذبانهٔ دربار کابل و وزارت خارجه افغانستان را راپورت می‌دادند و نیز وزارت خارجهٔ افغانستان احترام و قیمتی برای عهدنامه‌ها و پرتکل‌ها و تعهدات خود قائل نبود و به همین رویه به قدری پیش رفت که منجر به سقوط حکومت امانی گردید و مخصوصاً امان‌الله خان، خود شخصاً بیشتر مسؤول این پیشامد بوده است.

امان‌الله خان در سیاست خارجی منحصراً بر کلام و تبلیغات کاذبانه خیلی امیدوار و مسرور بوده و در مقابل دول خارجی هرچه و هرچیز را چندین برابر بیشتر اظهار می‌نمود و تصور نمی‌کرد سفرای دول، در کابل بی‌کار و بی‌اطلاع نیستند و این اکاذیب را تشخیص می‌دهند. در هر حال مشارالیه، همین رویهٔ خود را ادامه می‌داد و افغانستان را با این اظهارات جزو دول مهم و قوی می‌خواست جلوه دهد و در اثر همین فکر به تشویق غلام صدیق خان تصمیم مسافرت اروپا گرفت و اولین نتیجه‌ای که از این مسافرت حاصل شد سقوط سلطنت او بود.

امان‌الله خان معتقد بود که باید روس‌ها و انگلیس‌ها را گول زده و اغفال نماید و طرفین را نسبت به منافع افغانستان به یکدیگر اخافه نموده و از هر دو طرف استفاده نماید و گاهی در دامان انگلیس و زمانی روس نشسته از آنها پول و اسلحه گرفته و با همین رویه آنها را به اخافه متصل شدن به یک طرف به خود متمایل و با این رویه نسبت به این دو همسایه قوی تعادل سیاست خود را حفظ نماید و به واسطهٔ بی‌اطلاعی

نمی‌دانست که حکومت کابل نمی‌تواند دربار لندن و حکومت مسکو را اغفال کند و البته دولت انگلیس که تا حدی به دنیا حکومت می‌کند آلت اجرا مقاصد امان‌الله خان نخواهد شد.

راجع به دولت ایران، سیاست امان‌الله خان این بود که با دوستی ترکیه، ایران را اخافه نموده و قوای خود را حاضر و تکمیل کرده به دولت ایران حمله نماید و این موضوع را تاحدی پیش برد که عهدنامه‌ای هم در آنقره منعقد نمود و مخصوصاً در مقابل توضیح خواستن دولت ایران که اتحاد نظامی افغان و ترکیه علیه کدام دولت است جواب داد علیه دولت ایران نیست، ولی البته دولت ایران اغفال نشد؛ زیرا واضح است که اتحاد نظامی افغان و ترکیه علیه روس و انگلیس قابل اهمیت نیست؛ زیرا تمام قوای این دو دولت، در مقابل هریک از این دو حریف قابل ذکر نخواهد بود و دولت افغانستان نیز غیر از روس و انگلیس و ایران راه به طرفی ندارد و با دولتی هم سرحد نیست و نمی‌تواند به ترک‌ها کمکی برساند و بدیهی است که این اتحاد منحصراً علیه دولت ایران خواهد بود و بعد هم میسیون کاظم پاشا و تحریکاتی که امان‌الله خان در بلوچستان ایران می‌خواست شروع کند سوء قصد مشارالیه را ثابت و مدلل نمود و این سیاست امان‌الله خان در مملکتی که فاقد قشون و مهمات و فاقد تشکیلات و فاقد وحدت ملی و فاقد اصول اقتصادی می‌باشد و چند روزی بیش نیست که استقلال را رسماً دارا شده و معناً تمام شریان حیاتی افغانستان در دست حکومت هند است بچگانه و بی‌فکری و کم عقلی او را می‌رساند، زیرا مملکتی که هنوز در اصول توحش و بربریت زندگانی کرده و آلتی است در دست آخوندهای بی‌سواد حنفی، چگونه می‌تواند به مملکت دیگر حمله کرده و خود را به دریای آزاد برساند. در مملکتی که طفل دوازده ساله را کارد به دستش داده و او را برای قصاص قاتل پدرش وادار به میرغضبی می‌نمایند؛ در مملکتی که تمام حکام و امرای آن با سارقین همدست و از این راه ارتزاق می‌کنند و این عصر هم عصر حمله چنگیز یا اتیلا نیست، چگونه موفق خواهد شد که به دیگران حمله نماید و گذشته از مراتب فوق در تمام سرحدات هندوستان و سرحدات ایران مشغول تحریک و دسیسه بوده، اتباع ایران را به داخله

افغانستان سوق داده و اموال رعایای سرحدی را غارت کرده و به عنوان شیعه و سنی، به قتل عابرین مبادرت ورزیده و به عنوان شیعه‌بودن عابرین را نگاهداشته، روی پشت آنها بوته آتش نموده و خود را گرم می‌کردند و یا عابرین را مجبور می‌کردند اذان بگویند و وقتی می‌گفتند اشهد ان امیرالمؤمنین علی ولی‌الله با گلوله به دهان گوینده می‌زدند و این وحشیگریها به‌قدری زیاد، در سرحد می‌شد که در دو دسیسه کمیسرهای سرحدی یکی از قضایای حیرت‌آور را تشکیل می‌داد. افغان‌ها در سرحد هندوستان هم به همین قبیل عملیات دست زده، ولی البته در سمت مشرق موفقیت حاصل نکرده و تاحدی انگلیس‌ها جلوگیری می‌کردند و حتی یک مرتبه در اثر قتل خانم انگلیسی، منجر به اولتیماتوم نیز گردید، ولی در سمت ایران علناً این اقدامات را تعقیب می‌نمودند.

رفتار وزارت خارجهٔ افغانستان نسبت به کار دیپلماتیک خیلی بی‌ادبانه بود و حتی این رفتار را مبین بر اهمیت و قدرت خود می‌خواستند، جلوه دهند و حتی در امورات از نزاکت ظاهری نیز خارج شده و در جشن پغمان در حضور سر فرانسیس هانفریس وزیر مختار انگلیس امان‌الله خان اظهار داشت ما استقلال خود را به زور شمشیر از ظالمترین ملل عالم گرفتیم و از این رویه خشنود هم بودند و تصور می‌کردند سفرای دول متحابه از این بی‌ادبی‌ها اخافه شده و افاغنه را خیلی مهم و مقتدر تشخیص خواهند داد. رفتار امان‌الله خان و سوء سیاست خارجی آن به‌حدی رسید که دولت انگلیس مجبور به اقداماتی شد که شرح آن بیاید و باید تصدیق نمود که سوء سیاست سفیر کبیر شوروی (استارک) نیز خیلی به این موضوع کمک نمود و امان‌الله خان و حکومت او را به ورطه‌ای دچار کرد که در تاریخ گذشتهٔ ژنرال کافمان امیر شیرعلی خان را دچار کرد و دولت ایران نیز رنجیده و اقداماتی نمود که برای افاغنه مفید نبود، ولی ضربهٔ مهلک را انگلیس‌ها وارد نمودند.

اصلاحات اداری امان‌الله خان

امان‌الله خان مایل بود که تمام ادارات دولتی را موافق ممالک متمدنه و مترقی

صورتاً تشکیل دهد و به‌قدری هم عجول بود که در اصلاحات مملکتی همه‌چیز را آناً می‌خواست عملی نماید و قائل به امرار و اصول تکامل نبود. وزارت داخله‌ای صورتاً تشکیل داد و حکام را به درجاتی تقسیم نموده بودند. ولات را نایب‌الحکومه و حکام درجه اول را حاکم اعلا و غیره می‌نامیدند. ولی این حکام در ولایات، مختار مطلق بوده و نسبت به جان و مال رعایا بر طبق میل خود رفتار می‌کردند و در موقع معرفی به مأموریت، مبلغی به وزیر داخله داده و نیز به سایر وزراء و دربار و نزدیکان امان‌الله خان به‌طور مقرری وجوهی پرداخته می‌شد و در مقابل حقوق این حکام فوق‌العاده قلیل بود؛ زیرا به وزرای افغانستان، در ماه هزار روپیه، معادل دویست تومان[1] مقرری می‌پرداختند و حقوق حکام از چهارصد روپیه تجاوز نمی‌کرد و نایب‌الحکومه تمام مخارج خود را طبق اصول قدیم مشرق، از اهالی به عناوین مختلف دریافت می‌نمودند و حکام سرحدات غربی یک محل عایدات مهم برای آنها همدستی با سارقین بود که سی درصد به سارق داده و صدی هفتاد از اموال مسروقه به جیب حکام ریخته می‌شد[2] سایر مأمورین نیز در مقابل حکومت دارای رأی و عقیده و هویت مخصوصی نبودند و درواقع طبق اصول سابق ایران، حکام اولوالامر مطلق بودند و مستوفی یا کوتوال و غیره از خود اختیاری نداشتند.

در وزارتخانه‌های افغانستان آرشیو و ضبط عبارت بود از یک لوله کاغذ و تمام نوشتجات را روی کاغذ دیگر چسبانده، یکی بعد از دیگری به شکل طومارهای قدیم لوله می‌کردند و این لوله‌ها گاهی از چند صد ذرع تجاوز می‌کرد و برای قرائت یک مراسله باید تمام آن لوله را باز کرده، وقت تلف نمایید تا مراسله را به‌دست آورده استفاده کنید و این آرشیو تا اواخر به همین ترتیب موجود بود. در اواخر سلطنت

۱- به واسطه تنزل پول افغانستان که علتش ذکر خواهد شد هزار روپیه افغانی که می‌خواستند معادل دویست و چهل تومان، مطابق فرانک طلای فرانسه باشد بیش از ۱۴۰ تا ۱۶۰ تومان قیمت نداشت.

۲- در سرحدات هرات قبوض رسمی حاکم هرات در نزد سارقین منحمله سرور علیزایی بیرون آمد که صدی هفتاد به والی پرداخته بودند و در استنطاقات علناً همین عملیات و امر سرقت را به‌دستور حاکم و به امضای وزیر خارجه نزد اعظم و محمد عظیم قلعه‌نوی نیز بیرون آمد و مشارالیهم، سرقت به دستور حکومت و وزیر خارجه را اقرار و اعتراف نمودند.

امان‌الله خان مستخدمین خارجی طرز ضبط مراسلات را تغییر داده و به افغان‌ها آموختند.

در وزارت حربیه تشکیلات اسمی وجود داشت مثل ارکان حرب و مدیر جباردار، یا مدیر لوازم، یا مکتب حربیه و غیره، ولی این تشکیلات به‌کلی صوری و معنویت نداشت. از جهت لباس و اسامی تمام تقلید از تشکیلات ترکیه بود. مثلاً ادارهٔ قلم مخصوص و همچنین علایم نظامی مطابق رویه و اصول ترک‌ها و معلمین نیز از ترکیه استخدام شده و کاملاً از آنها پیروی نموده، و متعلم به ترکیه می‌فرستادند، ولی قشون دارای تعلیماتی نبود. صورتاً ۲۴ هزار نفر تشکیلات قشون بود، ولی از ۱۶ تا ۱۷ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. آن هم قشون بدون تعلیم و با اسلحه مختلف و لباسهای کاملاً مندرس و حقوق آنها که ۷ روپیه صورتاً باید پرداخته شود، تمام این مبلغ را صاحب منصبان اخذ نموده و سربازها از طریق کسب یا حمالی و غیره اعاشه می‌نمودند و اکثر صاحب منصبان بی‌سواد و مختصر اطلاعی هم، از فنون حربی نداشتند و هرکس که به شغل نظامی انتخاب می‌شد، علایم نظامی استعمال می‌کرد. مثلاً محمد ولی خان وزیر حربیه بود، علامت سپهبد یا مارشال می‌زد و عبدالعزیز خان بارکزایی که کفیل وزارت حربیه شد؛ همان علایم نظامی را استعمال می‌نمود و این رویه در قشون عمومیت داشت. به علاوه، تمام قول اردوی کابل از سه‌هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، ولی فرمانده آن نایب سالار ژنرال کرد آرمه بود و این ترتیب نسبت به زیردستان هم ساری و جاری بود.[1] درواقع تشکیلاتی که امان‌الله خان داده بود از روی تشکیلات قشونی ترکیه، ولی معناً قابل اهمیت نبود؛ چنانکه در موقع حملهٔ بچه‌سقو تمام این تشکیلات نظامی، نتوانست دو روز، کابل را دفاع نماید و امان‌الله خان همیشه در اظهارات خود متکی به قوای عشایر و ایلیاتی بود و در تمام وقایع نیز متوسل به طوایف و ایلات شده و با

۱- چنانچه شاهزاده اسدالله جان همشیره‌زادهٔ محمد نادر خان رئیس فرقه شاهی که مقصود گارد شاهی باشد این گارد ۱۲۰ نفر و تشکیلات آن را ممکن است بعدها توسعه بدهند. فرمانده این عده امیر لشکر و سن مشارالیه هنوز به سی سال نرسیده [است].

قوه عشایر اقدام می‌نمودند و البته در مملکتی که قوای منظم نیست با قوای عشایری نمی‌توان ممکت را رفرم نمود؛ چنانکه امان‌الله خان موفق نگردید.

در وزارت عدلیه امان‌الله خان فقط مقداری نظامنامه از روی قوانین ایران تنظیم کرده و در رأس عدلیه برادر خود حیات‌الدوله خان عضدالدوله را قرار داده بود، ولی اصول محاکم و ترتیب قضایی همان اصول آخوندی بود و تشکیلات عدلیه مرکب بود: از یک نفر رئیس تمیز و یک نفر مدیر اصلاحیه و قاضی مرافعه، ولی درجات بدایت و استیناف و غیره وجود نداشت و بعدها اداره کفیل یا رئیس، جمعیت العلماء نیز تأسیس شد، ولی محاکمه با شهود رتق و فتق می‌شد مثلاً شخصی در زمستان به حمام رفت (این شخص تبعه خارجی بود) تمام لباس و هرچه داشت حمامی سرقت نمود. این شخص عریان در فصل زمستان از حمام خارج شده و به قاضی متظلم گردید. حمامی چند نفر شاهد آورد که این شخص اساساً عریان به حمام آمده و لباس نداشت. محکمه هم رأی به بطلان تظلم داد، در حالی که در آن فصل حیوانات هم نمی‌توانستند در کابل بدون بالاپوش زندگانی کنند و در امور جنایی همین قضات جامعه را به قساوت و میرغضبی سوق می‌داد و افراد را طبق حکم شرع به قصاص وادار می‌نمود و در هر حال اصول قضایی در افغانستان وجود نداشت، ولی امان‌الله خان برای تظاهر اظهار می‌کرد؛ هرکس از من هم تظلم بکند فوری من را در عدلیه به زور حاضر کرده و احقاق حق می‌نمایند؛ درحالی که طرز قضاوت و احقاق حق به طریق فوق بود.

امان‌الله خان برای اظهار قدرت و برای اثبات لغو کاپیتولاسیون ظاهراً نسبت به اتباع خارجه با خشونت رفتار می‌نمود، ولی بدون مطالعه و دقت عملش اثبات کاپیتولاسیون با تبعیض بود و در هر مورد هم به ضرر افغانستان تمام می‌شد:

من‌جمله پلیس، احضاریه برای یکی از اتباع ایتالیا موسوم به (پیرنوداریو) برده و معلوم نیست برای چه این شخص ایتالیایی بدون جهت با هفت‌تیر پلیس را مقتول نمود و قاتل دستگیر و در کابل محاکمه شد، ولی پس از صدور حکم اعدام به دستور خود امان‌الله خان او را از محبس فرار دادند، ولی پس از حرکت مشارالیه در ترکستان

افغان مجدداً دستگیر و او را به کابل رجعت داده و بلافاصله او را به‌دار آویختند. این عمل پس از تبانی فرار مورد اعتراض شدید دولت ایتالیا واقع و سفیر خود را احضار و به افغانستان قطع رابطه کردند. امان‌الله خان پس از این عمل شدت عملی موسی‌لینی اظهار داشت، دولت ایتالیا با طیارات خود این خرابه را خراب‌تر نماید؛ دیگر چه می‌تواند کرد، ولی موسی‌لینی پس از قدری تأمل، سفارشات افغانستان را که در حدود چند میلیون لیره و وجه آن را پرداخته بودند توقیف نمود. بالاخره پس از مذاکرات طولانی بیست هزاره لیرهٔ طلا به ورثه مقتول پرداخته و دولت افغانستان رسماً معذرت خواسته و ترضیه خاطر به‌عمل آورد و درواقع جریمه را پرداخت و چوب و پیاز را هم تناول فرمود و مجدداً دولتین سفارت خانه‌های خود را افتتاح؛ از طرف دولت ایتالی مسیوچکی و از طرف دولت افغانستان آقای علی محمد خان فرزند ادینه خان فراش باشی را به وزیر مختاری منصوب نمودند

و نیز دکتر ذائر آلمانی یک نفر افغان را در بین راه چهل ستون و کابل با هفت تیر کشت و فوری به سفارت آلمان در کابل رفته و به قتل اقرار نمود و برحسب تقاضای شارژ دافر آلمان در سفارت متوقف و بعد خود آقای شارژدافر قاتل را با خود به سرحد هندوستان برد که فرار بدهد، ولی مأمورین افغان مانع شده ذائر را دستگیر و به کابل رجعت دادن. [ایشان] مدتی در حبس بوده و برای استنطاق و محاکمه تحت‌الحفظ، پلیس او را به محکمه می‌آورد. بالاخره در اثر اقدامات مارشال هیندمبورک رئیس جمهور آلمان، با تبانی با امان‌الله خان یک شب دکتر ذائر فرار نمود؛ دیگر کسی هم مانع نشد و مشارالیه خود را از مجازات خلاص و به آلمان مراجعت کرد.

از همین عملیات ثابت می‌شود که کاپیتولاسیون به طرز رفورم در افغانستان اجرا می‌شد و ظاهراً دلخوش بودند که حق قضاوت مأمورین خارجه در افغانستان لغو شده و وجود ندارد و تصور می‌کردند فقط با اظهار کاپیتولاسیون لغو می‌شود. درحالی که این دو نفر قاتل عمدی بوده و بایستی هردو مجازات می‌شدند و دولت افغان هم نباید جریمه می‌پرداخت اما عملاً کاپیتولاسیون به همین صورت اجرا می‌شد؛ زیرا قاتل

فرار می‌کرد و اگر هم مجازات می‌شد با ترضیه و ۲۰ هزار لیرۀ طلا از افغانستان جریمه گرفته می‌شد. در هر حال تاکتیک سیاسی و قضایی وزارت خارجه و عدلیه افغانستان و امان‌الله خان عموماً از همین قرار بود و نسبت به رفتار با دولت انگلیس هم نتیجه را می‌بینیم که تا چه‌حد به ضرر امان‌الله خان و دولت افغانستان خاتمه حاصل نمود.

ما این دو واقعه را برای نمونه و جریان امور قضایی در آن تاریخ ذکر نمودیم تا حقیقت جریان قضایی افغانستان روشن شود.

وزارت مالیه عبارت بود از همان اصول قدیم و به هیچ وجه تشکیلات مرتبی وجود نداشت و وزیر مالیه هرقدر می‌خواست و می‌توانست حیف و میل می‌کرد و در مسکوکات به قدری بار زده بود که پول افغانستان چهل تا شصت درصد تنزل کرد و می‌گفت این موضوع (میزان عیار) محرمانه است و گمرکات افغانستان مثل هفتاد سال قبل ایران اداره شده، و در هر شهری یک مبلغی به عنوان گمرک گرفته می‌شد و رشوه فوق‌العاده در جریان بود و اکثر، با دادن یک بطر[ی] ویسکی مقداری مال‌التجاره دارای معافیت می‌شد و طوری رفتار می‌کردند که به هیچ وجه تفتیش و معلوم نمودن مقدار عایدات و مخارج از روی دفاتر معلوم نمی‌شد و درواقع دفاتر مرتبی وجود نداشت.

وزارت خارجه دارای چند معاون بود: اول و دوم و سوم و یک نفر مستشار حقوقی تبعه ترکیه. سیاست خارجی فوقاً ذکر شده [است] سفرای افغانستان در اروپا اکثراً مشغول قاچاق و وارد کردن چیزهای ممنوعه بودند، چنانکه چند مرتبه قالی و مواد مخدره را دول محل اقامت سفیر گرفتند و نیز مقداری سنگ از افغانستان به وسیله کوریه دیپلماتیک برای استنجاء به پایتختهای اروپا می‌آوردند که یک مرتبه مأمورین یکی از دول، به خیال لوازم ناریه باز کرده، دیده بودند، تمام سنگ است و مدتها متفکر بودند که حمل این مقدار سنگ از افغانستان به اروپا برای چیست و در ایران مخصوصاً ژنرال قونسول مشهد به هرکس تذکره می‌داد و این عمل موجب شد که چند مرتبه دولت ایران اکزکواتر ژنرال قونسولهای افغانستان را مسترد نموده و آنها را اخراج کرد.

وزارت معارف چند مدرسه تأسیس نمود، ولی پروگرام معینی در دست نبود. مدرسهٔ امانی و مدرسه امانیه؛ چون معلمینش آلمانی و فرانسوی بودند طبق پروگرام پاریس و برلن تدریس می‌نمودند و با اینکه به قدر لزوم معلم نداشتند، تحصیلات را برای اطفال اجباری نموده و این عمل یکی از رنجشهای عمومی بود؛ زیرا وسیلهٔ سوء استفادهٔ حکام شده و برای اینکه اطفال را از رفتن مدرسه معاف نمایند. مبلغی از اولیای آنها گرفته و معافیت می‌دادند و گاهی هم برای اینکه بیشتر استفاده، نمایند. طفل فلان محل را به مدرسه سه فرسنگی می‌فرستادند تا ولی طفل اجباراً برای استخلاص او مبلغی بدهد و این عملیات در معارف، یکی از رنجشهای بزرگ جامع بود که اثرات آن، در انقلاب ۱۳۰۷ ظاهر شد و با اینکه فیض محمد خان وزیر معارف[1] وقت می‌خواست ظاهرسازی نماید، ولی به هیچ وجه اساسی نداشت و وزارت معارف هم مثل سایر وزارتخانه‌ها یا قدری هم بدتر بود.

وزارت تجارت نیز، صورتاً وجود داشت و مدیر زراعت و غیره بود، و در زمان امان‌الله خان، هنوز وزارت فواید عامه تشکیل نشده بود؛ علیهذا کارهای زراعت و کراخانهٔ دکمه‌سازی و نجاری نیز، در وزارت تجارت اداره می‌شد و گمرکات نیز، گاهی با مالیه و زمانی با وزرات تجارت بود.

پست و تلگراف ضمیمه کار وزارت داخله بود، ولی دولت افغانستان در کنگرهٔ برن وارد نشده و چون به تعهدات خود، نمی‌توانست عمل نماید؛ وارد تعهدات بین‌المللی نمی‌شد و چون در ایران ادارهٔ مستقل صحیه تشکیل شده بود در کابل اداره مستقل طبیه تشکیل داده، ولی رئیس آن محمد کبیر جان، برادر امان‌الله خان بود و اطبای افغانستان عموماً خارجی بوده و دکترهای ترکیه امور صحی را در دست داشته، ولی وضعیت صحی در نهایت بدی و مخصوصاً دوا به هیچ وجه وجود نداشت و

۱- فیض محمد خان پسر گل محمد خان معلوماتش مقداری زبان انگلیسی بود اخلاقاً بسیار متملق و طماع نسبت به ایرانی‌ها فوق‌العاده بدبین و اظهار خصومت می‌نمود و برای خوشامد امان‌الله خان به ایرانی‌ها بد می‌گفت و جماعت شیعه را مهدورالدم می‌دانست و در هر مجلس و محفل نسبت به دولت و ملت ایران اسائه ادب می‌نمود.

دواخانه برای احتیاجات عامه نبود، فقط دواخانهٔ انگلیس‌ها در سفارت انگلیس تاحدی در کابل به اهالی مساعدت می‌نمود.

تشکیلات و اصلاحاتی که فوقاً ذکر شدو با تشکیل مجلس شوری از مؤسسات امان‌الله خان است؛ زیرا قبل از مشارالیه، همچو تأسیساتی به این اسامی در افغانستان نبوده است. در دربار نیز، ایشک آقاسی فقط متصدی امور بوده ولی بعدها از دربار ایران تقلید نموده و در اثر شهرت تیمورتاش امان‌الله خان نیز وزیر دربار تعیین نمود، ولی ادارهٔ تشریفات درباری و سایر تشکیلات درباری هنوز سرایت نکرده بود.

به این اصلاحات بعدها در زمان محمد نادر خان تشکیلات مجلس اعیان و وزارت فواید عامه نیز اضافه شد که در موقع خود ذکر خواهد شد.

در دربار نیز، اصلاحاتی به‌عمل آمده، پیشخدمتها را (ده نفر) لباس ارغوانی ملیله دوزی تهیه کرده به طرز فراک، با جورابهای بلند سفید و غیره ولی در مهمانیهای بزرگ در سر تمام میزها کارد و چنگال به قدر میهمانها وجود نداشت و در میهمانیها مشروبات نمی‌گذاردند فقط لیموناد استعمال می‌شد.

در سال آخر سلطنت امان‌الله خان، اصلاحات دیگری اضافه شد که حکومت پادشاهی افغانستان را به حکومت سوسیالیستی تبدیل نمود. و این اصلاحات را مابعد از مسافرت اروپا ذکر خواهیم کرد.

حرمسرا و زندگانی امان‌الله خان

امان‌الله خان، برای آنکه کاملاً متجدد و فرنگی مآب باشد رویه پدر و جد خود را تعقیب ننمود. عیال سابق خود را بعد از عاشق شدن به ثریا دختر محمود خان طرزی مطلقه نمود و از تعداد زوجات تکذیب می‌نمود و عیال رسمی مشارالیه منحصر به همان ثریا و بعدها شاه خانم می‌گفتند بود، ولی اصول فرنگی مآبی را کاملا رعایت کرده و چندین مترس و معشوقه داشت و خانه‌هایی برای این کار مخفیانه مرتب بود و حتی در این قسمت افراط می‌نمود. راجع به معاشقات امان‌الله خان، در کابل قصصی ذکر می‌کردند که ما از شرح آن صرفنظر می‌کنیم. داستان حبس و تکدیر عبدالرؤوف

خان، برادرزاده محمود طرزی شوهر حوری خانم بی‌بی خرد، یکی از مسائل مورد بحث بود و این موضوع حتی در اروپا هم، مورد مذاکرات در مجالس مختلف شده بود؛ مخصوصاً در پاریس در شب میهمانی قصر الیزه، موضوع مذاکرات شوخی و مسخره با سفیر کبیر امریکا که مرد مزاح و پیرمرد محترمی بود شده [بود]. راجع به شاهزاده حسن جان و غیره نیز داستانی ذکر می‌شد که خارج از موضوع تاریخ نویسی است.

امان‌اللّه خان در امور مذهبی به‌کلی لاقید بود و می‌توان او را لامذهب صرف دانست، زیرا مکرر شنیده شد که به خلفای ثلاث به‌طور شوخی فحاشی می‌کرد و درباریهای خود را گرفته مجبور می‌ساخت که به عمر و ابوبکر ناسزا بگویند تا آنها را در حوض آب نیندازد و به همین جهت در حرمسرا نیز، موضوع رو گرفتن وجود نداشت. علت اصلی هم این بود که خانوادهٔ محمود طرزی به واسطهٔ زندگانی در شامات مقید به حجاب نبودند و در کابل نیز، موضوع حجاب را رعایت نمی‌کردند، علیهذا اکثر مردهای نزدیک به امان‌اللّه خان به حرمسرا رفته و با نسوان حرم معاشرت داشتند؛ چنانکه راجع به غلام دستگیر خان پسر عبدالرشید خان محمدزایی و عبدالعزیز خان بارکزایی و مراودات علنی آنها در حرمسرا در کابل هرکسی اطلاعاتی داشت و رویه شاه خانم و خواهرهای او نیز، از همین قرار بود که حجاب را رعایت نمی‌کردند تا در شب عروسی نورالسراج که امان‌اللّه خان جماعتی از وزراء و رجال را به حرمسرا برده به شاه خانم معرفی و سایر خانمها را نیز به آقایان معرفی نمود و از همان شب اظهار عدم رضایت جامعه علنی شده و تنقیدات مذهبی که مدتی بود مخفیانه عمل می‌شد واضح و از پرده خارج شد. این رویه امان‌اللّه خان را سایر شاهزادگان و بعضی از رجال نیز تعقیب نمودند تا در سفر اروپا که بعداً شرح داده می‌شد به‌کلی حجاب را برداشتند و در مراجعت با قوه جبریه اهالی را مجبور می‌کردند که رفع حجاب نمایند و همین عمل، یکی از مهمترین عوامل اختتام حکومت امانی گردید. در جشن پغمان و سایر مجالس علناً از تعداد زوجات تکذیب می‌نمود و زنها را تشویق می‌کرد که اگر شوهرهای شما چند زن دارند آنها را بکشید، من شما را

قصاص نمی‌کنم و حرمسرای سلطنتی افغانستان را به‌کلی به‌طرز اروپایی درآورده، مردها به حرمسرا وارد و حجابی در بین نبود و وقتی از این عملیات پشیمان شده بود که دیگر نتیجه‌ای نداشت و تیر از کمان رها شده بود.

در زندگانی خصوصی امان‌الله خان، در ظاهر مثل پدرش به لهو و لعب نمی‌پرداخت و مایل بود، خود را شخصی مملکت پرست و وطن‌دوست و جدی و کارکن معرفی نماید. علیهذا فقط هفته‌ای یک روز، روزهای پنجشنبه که تعطیل عمومی بود به میله میرفتند. (تفریح) در سایر روزها مشغول کارهای مملکتی و سلطنتی شده، فقط اکثر روزها چند ساعتی هم در خانه‌های محرمانهٔ خود مشغول میله بود.

سیاست ترک‌ها در افغانستان

در اثر جنگ بین‌المللی و شکست دولت عثمانی و تجزیهٔ تمام شامات و فلسطین و ماوراء اردن و بین‌النهرین و حجاز (جزیرةالعرب) و حقوق دولت عثمانی در مصر و غیره و مداخله متفقین در اسلامبول و حمله یونانی‌ها و ارامنه و غیره به آناطولی، مصطفی کمال پاشا قیام و پس از جنگ استقلال، حکومت آل عثمان خاتمه یافته و دولت کمالی به نام دولت ترکیه ایجاد و مستقر گردید.

حکومت ترکیه جدید، تمام اصول دولت عثمانی سابق را تغییر داده و اقداماتی نمود که از موضوع بحث مان خارج است، فقط در سیاست خارجی آن هم فقط در قسمت سیاست شرقی دولت ترکیه ما شرح داده و سیاست ترک‌ها را در افغانستان روشن خواهیم نمود.

سیاست کمالیون، پس از متلاشی شدن بلاد تحت‌الامر عثمانی و از دست دادن سلطهٔ نیاکان خود، سیاست جدیدی اتخاذ نمودند و برای اینکه این باخت بزرگ را دلیل و جهتی برایش ذکر کنند ملیت را ملاک قرا داده و از دست رفتن آسیای صغیر و جزیرةالعرب و بالکان و مصر و غیره را مبنی بر همنژاد نبودن قرار داده و علیهذا برای جبران آن در مخیله خود، مملکت ترکیه کبیر تصویر نموده و مملکت عثمانی سابق را که از شمال به جنوب تشکیل می‌شد. از مغرب به مشرق ترسیم نموده و آمال خود را به

عنوان ترک اجاقی اظهار و نقشه سیاست خود را اینطور ترسیم نمودند، که مملکت ترکیهٔ کبیر از آناطولی به آذربایجان ایران و قفقازیه و ترکستان و نقاط ترک زبان و ترکمن نشین و ترکستان افغانستان تا شمال چین و کاشغر و بالاخره به موطن و محل تولد و مسقط الرأس مرحوم چنگیز منبسط شده و در تحت سلطهٔ ترکیه قرار گیرد و برای این نقشهٔ خیالی سیاسی هم طرح نمودند که بر طبق آن سیاست این آمال را به موقع عمل و اجرا بگذارند.

برای اجرای این نقشه حکومت کمالی عملیاتی در قفقازیه و ایران و افغانستان و ترکستان شروع نمودند و پس از مدت کمی که منجر به عدم موفقیت گردید؛ متوجه شدند که این نقشه را به این سرعت نمی‌توان عملی نمود؛ علیهذا طرز عمل را تغییر داده و قدری به صبر و بردباری قائل گردیده، عملیات خود را با طرز دیگری شروع و در ظاهر خواستند، ملل همسایه را اغفال کرده باشند.

در ابتدای امر انورپاشا در ترکستان، شروع به عمل نمود و هیأتی به افغانستان اعزام [کرد]. جمال پاشا مأمور اجرای این نقشه شد؛ در قفقاز نیز عملیاتی شروع کرده بودند، حتی در بین ترکمن‌های ایران مبلغین ترک اقداماتی کرده و عده‌ای متعلم به اسلامبول بردند و در بین ایلات کوکلان و یموت تبلیغات خود را بسط داده و پیش رفتند، ولی انور پاشا در ترکستان موفق نگردید و کشته شد. در ایران نیز، دولت متوجه شده، از اقدامات ترک‌ها جلوگیری کرد و دولت ترکیه از سوء سیاست خود بیمناک گردیده، ژنرال قونسول مبلّغ و ناطق خود را از خراسان احضار نمود و رویهٔ خود را در ظاهر تغییر داد، ولی در افغانستان، سفارتی در تحت ریاست ژنرال فخرالدین پاشا اعزام و به‌دست مشارالیه عده‌ای از صاحب منصبان ترک را در افغانستان جابجا کرده و تاحدی جایی برای خود گرم نمودند.

در تعقیب این سیاست، صحیه و مدرسهٔ نظام و مؤسسات دیگر نظامی به دست ترک‌ها افتاد و در وزارت خارجه، جواد بیک به سمت مستشار حقوقی معین گردید و در مقابل سفارت ایران که در آن وقت موقع مناسبی برای عملیات خود داشت موقع را از دست داده و ترک‌ها نیز، متقابلاً خود را به امان‌الله خان نزدیک کرده و او را به

مخالفت ایران سوق دادند و در اثر خلع قاجاریه در ایران و طلوع سلطنت پهلوی امان‌الله خان را بیشتر اخافه نموده و بالاخره امان‌الله خان را به خیال اتحاد با ترکیه و تشکیلات نظامی در تحت سرپرستی ترک‌ها انداختند و این نقشه منجر به یک عهدنامه شد که افغان‌ها و ترک‌ها تعهد نمودند که هریک علیه هر دولتی وارد جنگ شوند دولت دیگر نیز، ملزم به ورود در جنگ علیه آن دولت خواهد بود و برای تکمیل [آن] عهدنامه دیگری در آنقره منعقد و میسیونی به ریاست ژنرال کاظم پاشا، مامور تشکیلات قشونی افغانستان گردید.

اگرچه این میسیون نظامی موقع انقلاب وارد افغانستان شده و موفق به اقدامی نشد و در همان اوقات مجبور به مراجعت گردید، ولی ترک‌ها دست از سیاست خود برنداشته و حکمت بیک، سفیر کبیر ترکیه در کابل همان نظریات سابق را تعقیب و پس از ختم انقلاب و تشکیل حکومت محمد نادر خان نیز رویهٔ سابق را تعقیب نمودند، چنانکه در محل خود بیاید.

رویهٔ روس‌ها در افغانستان

روس‌ها بعد از تشکیل سفارت در کابل به خیال افتادند که در امور افغانستان خود را داخل کرده و تشکیلات جاسوسی را مرتب نمایند. برای اجرای این عمل،نسبت به افاغنه بی‌نهایت تملق گفته و در امور به اظهار مساعدت، خود را به آنها نزدیک می‌کردند. ساختن تلگراف، بی‌سیم و سیم‌کشی از کابل به قندهار و اتصال سیم تلگراف از سرحد ترکستان به هرات با تیرهای سمنت آرمه و غیره را به مساعدت امان‌الله خان عهده‌دار شده، سرویس هواپیمایی از ترکستان به کابل را نیز دایر نمودند و عهدنامه‌هایی با افغانستان منعقد و تشکیلات جاسوسی را مرتب کردند. وجوهی هم در کابل خرج می‌شد که انگلیس‌ها نیز کاملاً مراقب بوده و متقابلاً سرویس جاسوسی آنها نیز مشغول عملیات بود.

روس‌ها برای اثبات صمیمیت و دوستی با افاغنه، برای مساعدتهای ظاهری که قدر و قیمت سیاسی نداشته باشد حاضر بودند و روی همین رویه تقاضای افغان‌ها را

انجام می‌دادند، مثلاً برای اینکه افاغنه را گول بزنند سفارت خود را به سفارت کبری تبدیل نمایند [نمودند] و چون افغان‌ها به ترک‌ها خیلی اظهار صمیمیت می‌کردند، از حق خود صرفنظر کرده ترک‌ها را مقدم السفرا و (دوین) معین نمایند [نمودند] که به این وسیله افغان‌ها را راضی کرده باشند. افغان‌ها نیز پولی گرفته و اخبار مجعولی همه‌روزه، به روس‌ها تحویل بدهند، ولی در اثر اقدامات چندین ساله؛ روس‌ها و مبالغی که خرج کرده‌اند به هیچ وجه، موقعیت سیاسی در افغانستان به‌دست نیاورده و سیاست افغانستان کماکان در دست حکومت هند اداره می‌شود و روس‌ها به تصور اینکه شاید، در اثر این صمیمیت و دوستیها روزی افاغنه را ماخوذ و نقشه سیاسی خویش را در انقلاب هندوستان عملی نمایند،نشسته و موقع مناسب را انتظار می‌کشند. افاغنه نیز به خیال خودشان روس‌ها و انگلیس‌ها را اغفال نموده و استفاده خواهند کرد، ولی این رویهٔ افاغنه نسبت به انگلیس‌ها بعد از حکومت محمد نادر خان تغییر نمود و در واقع حکومت افغانستان، بعد از انقلاب مثل سابق دست نشاندهٔ انگلیس‌ها بوده و کاملا در تحت هدایت و سیاست حکومت هند عمل می‌نمایند و روس‌ها با اینکه کاملاً از این وضعیت مستحضر و مطلع هستند معهذا همان سیاست سابق خود را باز هم به امید آتیه ادامه می‌دهند و ضمناً در اثر توافق سیاست آنقره با مسکو در کابل نیز سیاست ترک‌ها را تقویت می‌نمایند.»[1]

مسافرت امان‌الله خان به اروپا

امان‌الله در ۱۳۰۶ به خیال مسافرت اروپا افتاد و به وسیلهٔ سفراء از دول معظمه استمزاج نموده و بر طبق میل مشارالیه، دعوت هم نمودند و امان‌الله خان بعد از چند عهدنامه که در روز دوشنبه ۶ آبان ۱۳۰۶ به امضاء رسید روز سه‌شنبه ۷ آبان طرف

۱- قارئین محترم توجه دارند که این رویه در ۱۳۰۵ شمسی زمان تصدی امان‌الله خان و قبل از شروع جنگ دوم بین‌الملل است اختلاف روس‌ها با ترکیه از جنگ دوم بین‌الملل شروع شد و چون ترک‌ها آلت اجرای مقاصد مسکو نشدند کمونیست‌ها دشمنی و مخالفت با ترک‌ها را شروع کردند و ترکیه نیز به طرف مقابل پیوست، ولی قبل از جنگ دوم بین‌الملل روس‌ها کاملا ترک‌ها را تقویت می‌کردند.

اروپا حرکت نمود.

حکومت هند مایل بود که امان‌الله خان از راه پیشاور مسافرت کرده در دهلی نایب‌السلطنه از او پذیرایی نماید و بعد از راه بمبئی به اروپا حرکت نماید، ولی امان‌الله خان این عمل را برخلاف حیثیات خود دانسته اظهار می‌کرد، برخلاف شؤونات سلطنتی افغانستان است که من اول به سلام نایب‌السلطنهٔ هند بروم، من پادشاه هستم و باید نایب‌السلطنه به ملاقات من بیاید و برای این اختلاف نظر، امان‌الله خان عاقلانه رفتار ننمود و نمی‌دانست که حیات سیاسی افغانستان در دست حکومت هند است و با اینکه سر فرانسیس هانفریس وزیر مختار انگلیس در کابل نهایت جد و جهد را نمود که مشارالیه از راه دهلی مسافرت خود را شروع نماید. امان‌الله خان نپذیرفت و بر حسب تقاضای سر فرانسیس هانفریس وزیر مختار انگلیس، نگارنده وساطت کردم و با غلام صدیق خان کفیل وزارت خارجه مذاکره کردم که دولت انگلستان و حکومت هندوستان تمنی دارند مسافرت اعلیحضرت از خط پیشاور و دهلی عملی شود و اصولاً میهمان باید تقاضای میزبان را در ورود به خانهٔ او رعایت نماید، ولی هرقدر استدلال کردم غلام صدیق نپذیرفت و بر خشونت خود افزود و گفت اعلیحضرت برود به سلام نایب‌السلطنهٔ هند، این کار غیر ممکن است و بالاخره امان‌الله خان و همراهانش از راه قندهار به چمن و کراچی رفته و از آنجا وارد بمبئی شد. در این موقع فصل اسب دوانی هندوستان بود و نایب‌السلطنه صورتاً برای اسب دوانی به بمبئی رفت، ولی موقع ورود امان‌الله خان مریض شده، از او استقبال نکرد و فقط حاکم بمبئی مراسم استقبال را به‌جا آورد و در شب پذیرایی نیز امان‌الله خان دو ساعت میهمانها را معطل کرده و برای محل جلوس خود با نقشهٔ میز حاکم بمبئی مخالفت می‌نمود و مخالف شؤونات سلطنتی خود می‌دانست که روبروی حاکم بمبئی جلوس نماید.

در هر حال این رفتار امان‌الله خان و نطقی که در مجمع عمومی هندوستان نمود رنجش شدیدتری بین حکومت هند و مشارالیه ایجاد کرد و اگرچه سیاست مشارالیه طوری بود که دیپلماسی انگلستان ناراضی بود، ولی این عملیات و رفتار امان‌الله خان

در این مسافرت و اقدامات بعد از مراجعت او حکومت هندوستان را وادار به اقداماتی کرد که بعد ذکر خواهد شد.

امان‌الله خان از بندر بمبئی به مصر و از آنجا به ایتالی و فرانسه و بلژیک و انگلستان و آلمان و روسیه و ترکیه و ایران مسافرت نمود. در مصر بیاناتی علیه حکومت انگلستان کرد که موجب تعجب و تحیر سلطان فواد پادشاه مصر گردید.

در سایر نقاط نیز رفتارش عاقلانه نبود. در پاریس در شب مهمانی رئیس جمهور، در قصر الیزه مارشال فوش[1] معروف و فاتح جنگ بین‌الملل از امان‌الله خان سؤال نمود قشون افغانستان چقدر است؟ جواب داد در موقع جنگ یک [و] نیم میلیون. فوش گفت در موقع صلح، جواب داد صدهزار نفر. فوش سؤال نمود با چه اسلحه‌ای مسلح هستند، گفت با اسلحهٔ فرانسه فوش گفت: فرانسه همچو اسلحه‌ای به خارج نفرستاده [است] امان‌الله خان گفت گارد مخصوص من با اسلحهٔ فرانسه مسلح هستند. فوش سؤال نمود گارد اعلیحضرت چقدر است. گفت بیست هزار نفر. فوش تبسمی تمسخرآمیز نمود.[2] بعد امان‌الله خان اظهار داشت سال آتیه من در کابل مانوری خواهم داد، از شما دعوت می‌کنم. فوش ژنرالی را به اسم ژان، که در جنگ داردانل یک دستش قطع شده بود صدا زده، گفت: شاه در کابل می‌خواهد مانور بدهد من پیر شده‌ام، شما به این مانور بروید و به من راپورت بدهید. از این مذاکره درجهٔ جلفی و سبک مغزی امان‌الله خان واضح می‌شود؛ چنانکه در تهران در شب پذیرایی بلدیه که میدان سپه را چراغان و تزیین کرده بودند، موقع آتشبازی امان‌الله خان در مقابل اعلیحضرت پهلوی و سایر حضار اظهار داشت من عین این میدان را در کابل ساخته‌ام و مقصودش این بود که هر چیزی که در سایر ممالک وجود دارد من در کابل و افغانستان ساخته و تهیه کرده‌ام، ولی فکر نمی‌کرد که این اظهار در

1- Foche

۲- امان‌الله خان آن قدر بی فکر بود که نمی‌دانست مارشالی به اهمیت فوش، چطور ممکن است از قشون افغانستان بی‌اطلاع باشد

مستمعین چه اثری می‌نماید و حتی در رفتار و حرکات و تقاضاهای بی‌مورد خود در لندن طوری اسباب زحمت شد که انگلیس‌ها در بعضی جراید نوشتند میهمانی تا این درجه مزاحم در لندن تاکنون پذیرایی نشده بود.

در ترکیه امان‌اللّه خان عهدنامه‌هایی منعقد و میسیونی استخدام کردند که قشون افغانستان را تعلیم داده و تربیت نمایند و برای ریاست این میسیون ژنرال کاظم پاشا انتخاب و با عده‌ای صاحب منصبان دیگر ترکیه به افغانستان، اعزام گردیدند.

امان‌اللّه خان در تهران نیز، با متانت رفتار نکرده و با اینکه در اثر عهدنامه‌های آنقره، موجبات رنجش دربار ایران را فراهم نموده بود، در رفتار خود مدت قلیل اقامت تهران نتوانست طوری عمل نماید که آن تکدر را مرتفع و یا اقلاً تشدید ننماید. اظهارات و حرکات مشارالیه به‌حدی زننده بود که دولت ایران کاملاً رنجش حاصل نمود ولی دربار ایران خونسردی خود را از دست نداده و حتی با امان‌اللّه خان پروتکل‌هایی هم منعقد و به عهدنامهٔ ۶ آذر ضمیمه نمودند[۱] و امان‌اللّه خان و همراهان ایشان را با هدایایی روانه کابل نمود، ولی امان‌اللّه خان از ابتدای سرحد افغانستان شروع به بدگویی علیه حکومت ایران نموده و اقداماتی نیز، در نظر گرفت که از آن جمله در قندهار فرستندگان دوست محمد خان بلوچ را پذیرفت و او را به مساعدت حکومت افغانستان امیدوار و تحریکاتی علیه حکومت ایران نمود که همین عملیات موجب تسریع اقدامات نظامی دولت ایران و شکست و دستگیر نمودن دوست محمد خان شد.

عهدنامه ودادیه و تأمینیه بین ایران و افغانستان

دولتین علیتین ایران و افغانستان نظر به مناسبات و ارتباطات مادی و معنوی و

۱- در پروتکل قضایی وزارت خارجه ایران حبط کرده و منافع قضایی ایران را تأمین نموده و حتی با مخالفت سفیر ایران و ارسال راپورت‌های مفصل معهذا از اقدامات امان‌اللّه خان در انقره مرعوب شده و مرتکب این خطای سیاسی شده است.

نظر به وضعیت جغرافی و نیز از یگانگی دینی و حسی و دیگر احتیاجات وظایفی را که عصر حاضر برای ملتین، روز به روز ایجاد می‌نماید در زیر نظر ملاحظه آورده، خواستند به اعتقاد جازم رشتهٔ دوستی و برادری موجوده را که در بینشان ثابت و پایدار است، روشنتر و روابط صمیمی خود را متین‌تر و امین‌تر نمایند. برای استحصال این مطلب انعقاد یک عهدنامه و دادیه و تأمینیه را لازم شمرده از طرف دولت شاهنشاهی ایران جناب میرزا سید مهدی خان فرخ وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاهی ایران و از طرف دولت شاهنشاهی افغانستان عالیقدر جلالتمآب سردار اعلی غلام صدیق خان کفیل وزارت خارجه وکلای مختار معین شدند وکلای مختار مشارالیها پس از ارائه اعتبارنامه‌های خودشان که آن را موافق با اصول جاریه یافتند به عقد فصول آتی موافقت کردند.

فصل اول: اساس روابط ایران و افغانستان عهدنامهٔ مورخ اول سرطان ۱۳۰۰ است که تمام مواد و مقررات آن دارای اعتبار می‌باشد.

فصل دوم: هریک از طرفین متعاهدین تقبل می‌کند که از حمله و تجاوزات به طرف مقابل و یا وارد کردن قوای مسلحه خود به خاک طرف دیگر، خودداری بکنند؛ در صورتی‌که یکی از متعاهدین، مورد حمله یک یا چند دولت ثالث بشود طرف متعاهد دیگر تقبل می‌کند که بی‌طرفی را در تمام مدت جنگ محفوظ بدارد و ضمناً طرفی که مورد حمله واقع شده است از طرف خود بر فرض موجود بودن، هر نوع منافع سیاسی و سوق‌الجیشی و تاکتیکی نباید این بی‌طرفی را نقض کند.

فصل سوم: هر یک از طرفین متعاهدین تقبل می‌کند که در هیچ نوع عملیات خصمانه که از طرف یک یا چند دولت ثالث و برضد متعاهد وقوع یابد و همچنین در اتحادها و ائتلافهای سیاسی و نظامی که برخلاف استقلال و یا مصونیت و یا اقتدارات متعاهد دیگر و یا موجب ضرر سیاسی و یا نظامی او باشد، نه رسماً و نه عملاً شرکت ننماید و همچنین طرفین متعاهدین از مشارکت در محاصره و یا بایکوت اقتصادی که برضد یکی از متعاهدین به عمل آمده باشد، خودداری خواهد نمود.

فصل چهارم: در صورتی که یک یا چند دول ثالث، در موقع جنگ با یکی از

متعاهدین بی‌طرفی متعاهد دیگر را نقض کرده و از خاک آن مملکت قشون و اسلحه و مهمات جنگی عبور دهند و یا بخواهند نفرات و آذوقه و چهارپایان و کلیتاً هر چیزی که برای جنگ لازم باشد، از آن مملکت تهیه نماید و یا قشون خود را که عقب نشینی می‌نماید، از آنجا عبور دهد و یا سکنه مملکت بی‌طرف را، برای مقاصد نظامی خود تشویق و وادار به قیام بکند و یا در خاک مملکت بی‌طرف استکشافات نظامی به‌عمل آورد، متعاهد بی‌طرف ملزم است که با قوای مسلح خود از عملیات مزبور جلوگیری کرده و بی‌طرفی خود را حفظ نماید.

فصل پنجم: طرفین متعاهدین موافقت می‌نمایند که اختیارداران خود را در ظرف مدتی که بیش از نه ماه، پس از مبادلهٔ نسخ صحه شدهٔ این قرارداد نباشد در تهران مجتمع کرده و قرادادهای تجارتی و اقامت قونسولی و پستی و تلگرافی و اعادهٔ مجرمین را مبنی بر اصول تساوی طرفین منعقد نمایند.

فصل ششم: طرفین متعاهدین توافق نمودند که برای تصفیه و تسویه اختلافاتی که ممکن است فیمابین بروز کند و به طریق عادی دیپلوماتیک حل نشود به طریق مخصوصی که در پروتکل ضمیمه شده است حل خواهند نمود.

فصل هفتم: محتاج توضیح نیست که در خارج از حدود تقبلاتی که طرفین متعاهدین نسبت به همدیگر دارند، هریک از طرفین در روابط بین‌المللی خود، آزادی مطلق خواهند داشت.

فصل هشتم: قرارداد حاضر، برای مدت هفت سال منعقد شده و پس از رسیدن به تصویب و صحه مقامات مقننه مملکتی دارای اعتبار خواهد بود. هرگاه یکی از طرفین متعاهدین تا شش ماه به انقضای مدت اعتبار این قرارداد مانده، میل خود را درباب خاتمه دادن به آن اعلام نمایند، قرارداد به خوبی خود، برای مدت یک سال تجدید شده محسوب خواهد شد تا وقتی که اقلاً تا شش ماه قبل از انقضای سال عدم تجدید آن در آخر آن سال از یکی از طرفین اخطار شود.

اخطار به تصمیم خاتمه دادن به قرارداد حاضر، پس از انقضای شش سال اول در موقعی که کمتر از ۶ ماه به انقضای مدت آن مانده باشد مؤثر نخواهد بود.

فصل نهم: قرارداد حاضر، در دو نسخهٔ اصلی به زبان فارسی نوشته شده و نسخ صحه شده در کابل مبادله خواهد شد و برای تصدیق مراتب مذکوره در این قرارداد اختیارداران طرفین آن را در دو نسخه امضاء و مهر نمودند. به تاریخ ۶ آذر ۱۳۰۶ مطابق ۶ قوس ۱۳۰۶ شمسی هجری ـ وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران مهدی فرخ [و] وکیل وزیر خارجه ـ غلام صدیق.

پروتکل ضمیمه

نظر به فصل ششم قرارداد و دادیه و تأمینیه منعقده مابین دولتین ایران و افغانستان، طرفین متعاهدین برای طرز ارجاع به حکمیت اینطور موافقت نمودند که در صورت ظهور اختلاف، مابین طرفین متعاهدین، هرگاه از مجرای سیاسی حل قضیه نشود، هریک از طرفین، یکی از رجال مهم مملکت خود را به‌طور تفویض، انتخاب می‌نمایند. در صورت عدم موافقت رأی مابین آنها، دو حکم مزبور متفقاً یکی از رجال مهم مملکت بی‌طرفی ثالثی را انتخاب خواهند نمود و رأی آن حکم ثالث، در باب مابه‌الاختلاف قطعی‌الاجری خواهد بود:

به تاریخ ششم آذرماه یک هزارو سیصد و شش مطابق ششم قوس شمسی هجری ۱۳۰۶. وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران ـ مهدی فرخ [و] وکیل وزیر خارجه غلام صدیق.

نمرهٔ ۸۴۷ به تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۰۶

مراسله ضمیمه عهدنامه ودادیه و تأمینیه ایران و افغانستان

آقای کفیل وزارت خارجه نظر به عقد قرارداد ودادیه و تأمینیه بین دولت ایران و افغانستان، افتخار دارم به اطلاع جناب مستطاب اجل عالی برسانم که چون دولت شاهنشاهی ایران همواره اهتمام دارد که تعهدات خود را انجام دهد و تعهدات عهدنامهٔ مذکور را با تعهداتی که در مقابل جامعه ملل دارد منافی نمی‌شمارد، علیهذا دولت شاهنشاهی ایران به دولت علّیه افغانستان اعلام می‌دارد که تعهداتی را که از

عضویت خود در جامعه ملل دارد به نوبهٔ خود محترم و مجری خواهد داشت. موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم می‌شمارم ـ مهدی فرخ

نمرهٔ ۶۹۱ م مورخه ۶ جدی ۱۳۰۶

جواب مراسله ضمیمه عهدنامه ودادیه و تأمینیه بین ایران و افغانستان

آقای وزیر مختار مراسله نمبر ۸۴۷ مورخه ۲۹ آذر جلالت مآب در موضوع عقد قرارداد ودادیه و تأمینیه دولت افغانستان و ایران دایر بر اینکه دولت علّیه ایران مواد قرارداد مذکور را منافی با تعهداتی که در مقابل جامعه ملل دارد نمی‌داند و اصل دست مودت گردید، استحضار حاصل شد. وکیل وزیر خارجه ـ محمد ولی

ع.ج. آقای سید مهدی خان فرخ وزیر مختار دولت علّیه ایران.

پروتکل منضمه به عهدنامه ودادیه و تأمینیه ۶ آذر ۱۳۰۶ بین مملکتین ایران و افغانستان

نظر به موجود بودن روابط مادی و معنوی و رشته‌های الفت و برادری بین مملکتین ایران و افغانستان که خوشبختانه به وسیلهٔ عهدنامه ودادیه اول سرطان ۱۳۰۰ و عهدنامه ودادیه و تأمینیه ۶ آذر ۱۳۰۶ برقرار و تکمیل شده است و برای تشیید و تتمیم روابط اعلی‌حضرت شاهنشاه ایران و اعلی‌حضرت پادشاه افغانستان انعقاد پروتکل حاضر را در تکمیل عهدنامه‌های مذکوره لازم شمرده و برای امضاء آن اختیارداران خود را به ترتیب ذیل معین نمودند:

اعلی‌حضرت شاهنشاه ایران، جناب میرزا فتح‌الله خان پاکروان، کفیل وزارت خارجه و اعلی‌حضرت پادشاه افغانستان، عالیقدر جلالت مآب سردار اعلی غلام صدیق خان کفیل وزارت امور خارجه و اختیارداران مزبور، پس از ارائه اختیارنامه‌های خود که دارای شرایط و اعتبار لازمه بوده، در مواد ذیل موافقت نمودند:

ماده اول: در صورتی که یکی از مملکتین ایران و افغانستان مورد عملیات خصمانه یک یا چند دولت ثالث بشود متعاهد دیگر مکلف است که تمام کوشش خود را به عمل آورد که وضعیت مذکوره را اصلاح نماید. اگر با وجود تمامی مساعی مبذوله معذلک وقوع جنگ حتمی و ناگزیر شود متعاهدین تقبل می‌کنند که وضعیت را به دقت و با روح یگانگی و محبت و خیرخواهی تحت مطالعه درآورند تا اینکه راه حلی که موافق منافع عالیه آنها و متناسب با وضعیت باشد پیدا نمایند.

ماده دوم: دولتین متعاهدین قبول می‌کنند که جهت ترقی و تعالی مملکتین و ملتین هر گونه وسایل و وسایطی را که برای طرف دیگر نافع و مورد احتیاج بوده و در مملکت طرف مقابل موجود باشد، اعم از وسایل مادی و معنوی، فنی و غیره به اختیار طرف مقابل واگذار و طرف مقابل را به آن معاونت نماید - ترتیب واگذاری و معاونت مذکور را بر طبق مقاولات مخصوصی معین خواهند کرد - همچنین طرفین متعاهدین معظمتین توافق نظر حاصل نمودند که با همدیگر تشریک مساعی اقتصادی بنمایند و قبول نمودند که در اسرع اوقات متخصصین فنی طرفین مجتمعاً شرایط و وسایل تشریک مساعی اقتصادی مزبور را به‌طور کلی و بالخصوص شرایط و ترتیب ایجاد و تکمیل وسایل ارتباطیه بین مملکتین را اعم از اتصال راههای مملکتین و ایجاد و اتصال پست زمینی و هوایی و خطوط تلگرافی با سیم و بی‌سیم و شرایط دادن ترانزیت آزاد و استفاده تجارت در سرتاسر خاک یکدیگر، و دادن مزایا و تسهیلات گمرکی و امثال آن را تحت مطالعه دقیق قرار دهند تا پس از تصویب، به موقع عمل گذارده شود.

ماده سوم: اتباع طرفین متعاهدین در خاک یکدیگر در مسائل عمومی مورد معامله ملت کاملة‌الوداد خواهند بود. در قراردادهای تجارتی و گمرک و اقامت که باید در اسرع اوقات بین طرفین منعقد شود طرفین متعاهدین نسبت به همدیگر معامله‌ای را که غیر مساعدتر از معاملهٔ هر یک از آنها با هر دولت ثالثی نباشد خواهد نمود.

مادهٔ چهارم: مدت اعتبار این پروتکل که پس از رسیدن به تصویب و صحه مقامات صلاحیت‌دار مملکتین دارای اعتبار خواهد بود تا آخر مدت اعتبار عهدنامه

ودادیه و تأمینیه منعقده در تاریخ آذر ۱۳۰۶ خواهد بود.

اختیارداران طرفین این پروتکل را که مکمل عهدنامه ودادیه و تأمینیه ششم آذرماه ۱۳۰۶ می‌باشد، در دو نسخهٔ اصلی فارسی امضاء نمودند. تهران به تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۰۷، مطابق ۱۵ ژوئن ۱۲۹۸ـ پاکروان، وکیل امور خارجه غلام صدیق.

پروتکل راجع به اعادهٔ مجرمین و متهمین به جرم بین دولتین ایران و افغانستان

در تعقیب فصل هفتم عهدنامهٔ مودت منعقده بین ایران و افغانستان، در تاریخ اول سرطان ۱۳۰۰ در باب اعادهٔ مجرمین، اختیارداران طرفین این پروتکل را امضاء می‌نمایند.

کلیهٔ مجرمین غیرسیاسی و متهمین به جرمهای غیر سیاسی که پس از ارتکاب جرمی در خاک یک طرف به خاک طرف دیگر رفته باشند و تقاضای استرداد آنها بشود به مأمورین طرفی که جرم در خاک آن واقع شده تسلیم خواهند شد.

تقاضانامه استرداد، باید به وزارت امور خارجه داده شده و ورقهٔ جلب با حکمی که به امضای مقامات صلاحیت‌دار قضایی رسیده به آن ضمیمه باشد.

به‌طوری که واضح است در ورقهٔ جلب با حکم محکمه باید جرم صریحاً ذکر شده و ماده قانونی که مجازات آن جرم را معین می‌کند تصریح گردد.

هرگاه متهم یا مجرم از اتباع مملکتی باشد که به آنجا پناه برده مسترد نخواهد شد و مملکتی که جرم در آنجا واقع شده حق دارد وقوع جرم را با دلایل و مدارک به مملکت طرف دیگر داده و تقاضای تعقیب یا مجازات متهم یا مجرم را مطابق قانون آن مملکت بنماید.

اعتبار این پروتکل تا مدت دو سال باقی است، هرگاه در موقع انقضای دو سال هیچ یک از طرفین آن را فسخ نکرد برای مدت دو سال دیگر دارای اعتبار خواهد بود.

تهران به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۰۷ مطابق با ۱۵ ژوئن ۱۹۲۸ـ پاکروان ـ وکیل امور خارجه، غلام صدیق.

خطای سیاسی وزارت خارجهٔ ایران

در موقع انعقاد عهدنامهٔ تأمینیه، وزارت خارجه افغانستان اصرار داشتند که پروتکل راجع به مجرمین را به همین صورت ضمیمه عهدنامه نمایند، ولی نگارنده به واسطهٔ دلایلی که ذکر می‌شود موافقت ننمودم و در موقع مسافرت امان‌الله خان، وزارت خارجه ایران بدون مراجعه به راپورتهای واصله از سفارت کابل با این پروتکل موافقت نمودند که مضرّات آن را ذیلاً توضیح می‌دهم:

در پروتکل اعاده مجرمین ذکر می‌نماید (هرگاه متهم یا مجرم از اتباع مملکتی باشد که به آنجا پناه برده مسترد نخواهد شد) مقصود این است که اگر افغانی در ایران مرتکب قتل و سرقت شده و به خاک افغانستان رجعت نمود، به دولت ایران رد نخواهد کرد ولی ان عکس العمل موضوع ندارد؛ زیرا از طرف ایران قاتل و سارقی به خاک افغانستان حمله نکرده و نمی‌کند و قوای نظامی دولت حدود را حفاظت می‌کنند، ولی متقابلاً افغان‌ها در تمام سرحد، عشایر مسلح دارند که شغلشان قتل و غارت است و نیز می‌نویسد (و مملکتی که جرم در آنجا واقع شده حق دارد وقوع جرم را با دلایل و مدارک به مملکت دیگر داده و تقاضای تعقیب یا مجازات متهم یا مجرم را مطابق قانون آن مملکت بنماید). حال تصور کنیم جرمی از طرف یک ایرانی در خاک افغانستان واقع و دلایل را به محکمه قضایی ایران دادند، محکمهٔ ایران در هر حال قاتل را قاتل تشخیص داده و طبق قانون مجازات می‌دهد، ولی معکوساً اگر یک نفر افغان در خاک ایران مرتکب قتل شد و به افغانستان رجعت نمود مدعی العموم محل جرم دلایل را تنظیم و به حکومت افغان ارسال می‌دارد. در افغانستان محکمهٔ قضایی مطابق قوانین جنایی دنیا وجود ندارد. محکمهٔ عدلیه عبارت است از قاضی و آخوند حنفی مذهب که مطابق شمّ قضایی و فقاهتی خود حکم می‌کند و مطابق قوانین مذهب حنفی حکم می‌دهد و نتیجه این است که هیچ قاتلی یا مجرمی طبق قانون آن مملکت مجرم شناخته نمی‌شود؛ برای اینکه قاضی از قاتل و مرتکب جرم سؤال می‌کند: آیا قاتل یا مجرم هستی. جواب می‌دهد: بلی من فلان شخص را کشتم برای اینکه به خلفا سب نمود. قاضی یا آخوند حنفی فوری حکم تبرئه قاتل و مجرم را صادر

می‌نماید و طبق قانون محل، قاتل و مجرم را مقصر تشخیص نمی‌دهد؛ زیرا به عقیدهٔ آن قاضی و طبق قانون حنفی، قتل سب کننده واجب است و با این ترتیب تمام وقایع سرحدی به ضرر اتباع ایران تمام خواهد شد (زیرا به عقیدهٔ آخوند حنفی مذهب قاتل به وظیفهٔ شرعی و مذهبی خود عمل نموده است).

به دلیل فوق، نگارنده با این پروتکل موافقت نکرده و علت را کتباً و شفاهاً به وزارت خارجهٔ ایران توضیح دادم، ولی متاسفانه وزارت خارجهٔ ما این خبط را مرتکب و منافع مملکت را در نظر نگرفته است و علت هم روشن است؛ زیرا در زمان سابق که دولت ایران از جهت قوای نظامی ضعیف‌تر بود، دارای دیپلمات‌های لایق بود که معلومات و تجربه و قریحهٔ سیاسیشان بهتر بود، ولی پس از کودتا، تمام وزاری خارجهٔ ایران اشخاص بی‌قریحه و بی‌تجربه‌ای بوده و چون متصدیان دارای معلومات و تجربه و قریحهٔ سیاسی نبوده‌اند در موضوع تحدید حدود ایران و افغانستان نیز منافع مملکت را در نظر نگرفته و به ضرر کشور اقدام شد و ما دلیل آن را در جلد دوم این کتاب ذکر خواهیم کرد.

نتیجه

امان‌الله خان، در مسافرت اروپا چندین صندوق نشانهای مختلف افغانستان را با خود برده و در تمام پایتختها به اشخاص مختلف و حتی به رؤسای مهم دول نشان اهدا نمود و به محض مراجعت به افغانستان، اعلی‌حضرت پادشاه سوسیالیست شده نشانها را ملغی کرد چنانکه ذکر خواهد شد.

امان‌الله خان گذشته از اینکه از این مسافرت برای افغانستان استفاده ننمود بلکه مضراتی را هم جلب کرده [بود]. فقط مقداری اسلحه خریداری نمود که آن هم در انقلاب به دست اشرار و عشایر افتاد. از نقطه نظر علمی و تشکیلاتی برای مملکت فایده‌ای حاصل نگردید. فرنگی مآبی کامل و رویهٔ اروپا را صورتاً با خود آورد و چیزی که موجب تعجب گردید این بود که امان‌الله خان، خود را پادشاه افغانستان می‌گفت، ولی می‌خواست از مصطفی کمال پاشا رئیس جمهور ترکیه تقلید نماید مثلاً

لباس رسمی را منسوخ و نشان را الغاء نمود و حتی در جنش پغمان (جشن استقلال) که خود در رأس قشون حضور داشت با فراک و سیلندر حاضر شد و این اولین نمایش دمکراتی امان الله خان بود. یکی از رجال ایران در موقع انقلاب اظهار نمود، همه چیز دیده بودم شاه دمکرات ندیده بودم. و این موضوع شاهد مثالش اعلی‌حضرت امان‌الله خان بود.

بزرگترین اشتباه امان‌الله خان این بود که در اروپا ملکه ثریا و خانمهای افغانستان را بدون حجاب در مجالس حاضر نمود. گذشته از اینکه زنهای افغانستان که هیچ مجلس اروپایی ندیده و به زبان خارجه آشنا نیستند، طرز رفتارشان در اروپا خیلی پسندیده تلقی نشد. در افغانستان هم سوء اثر عجیبی نمود و اسلحهٔ برنده‌ای به مخالفین امان‌الله خان داد که انگلیس‌ها در موقع خود کاملاً استفاده کرده و با همین حربه کار او را خاتمه دادند. مسافرت اروپا برای امان‌الله خان کاملاً مضر واقع گردید و گذشته از اینکه مملکت استفاده ننمود به تحریکات خارجی که آن هم در اثر سوء سیاست و بی‌اطلاعی امان‌الله خان ایجاد گردید، مملکت را به انقلاب سوق داده و گذشته از خسارات عمدهٔ مادی، موجب قتل هزارها نفوس شد و برای مملکت فقیر و بی‌سرمایه‌ای مثل افغانستان تا حدی غیر قابل تحمل بود و تنها چیزی که افغانستان را به سرعت از این انقلاب نجات داده، همسایگی با بلشویک‌ها و لزوم استقرار امنیت در آنجا بود که آن هم به دست انقلاب کنندگان بعد از سقوط حکومت امانی در کمال سرعت انجام و حکومت نادری برقرار گردید.

اقدامات امان‌الله خان بعد از سفر اروپا

به‌طوری که فوقاً ذکر شد، امان‌الله خان بعد از مراجعت از اروپا خود را یک پادشاه دمکرات معرفی نمود و در عملیات خود مفهوم و مقصود خود را نمی‌دانست. فقط تقلید و پیروی از دیگران می‌نمود بدون اینکه علل و موجبات آن را در نزد دیگران سنجیده باشد. در امورات کاملاً ترکیه را سرمشق خود قرار داده بود و حجاب را به زور و به قوهٔ قهریه منع کرد و دویست نفر از دخترهای افغانستان را برای تحصیل به

ترکیه اعزام داشت و در مهمانیهای شبانه، خانمها را دعوت نموده و مجالس شب‌نشینی به طرز اروپا اجرا نمود و وکلای ملت را برای تشکیل مجلس لوی جرگه به پغمان در موقع جشن استقلاب دعوت نمود و وکلا اجباراً به لباسی که حکومت برای آنها تهیه نموده بود[1] ملبس شدند. ولی چون این اشخاص منتخبین عشایر و ایلات بوده به هیچ وجه عادت به لباس جدید نداشتند و همان شلوارهای گشاد افغانی و لنکوته را ترجیح می‌دادند و چون طرز پوشیدن لباس را نمی‌دانستند منظرهٔ مضحک و مسخره‌آمیزی داشتند. در مجلس لوی جرگه که در تحت ریاست شخص امان‌اللّه خان در پغمان تشکیل شد در مجلس رسمی نسبت به دولت ایران اطالهٔ لسان نموده و این موضوع رنجش مهمتری بین ایران و افغانستان تولید و منجر به احضار وزیر مختار و نایب اول سفارت شد و در واقع دولت ایران سفارت خود را به صورت انحلال درآورد.

مجلس لوی جرگه بیرق افغانستان را تغییر داده به علامت سه رنگ سبز و قرمز و سیاه تبدیل کرد و نطقهای زننده و غیرعاقلانهٔ امان‌اللّه خان تشویش و انزجار کامل در بین وکلای لوی جرگه که به‌کلی بی‌سواد و عامی صرف بودند ایجاد نمود.

امان‌اللّه خان دستوراتی را که اجرا نمود و موجبات انقلاب را در ظاهر فراهم کرد تصمیمات ذیل بود:

تغییر لباس عامه به لباس اروپایی، به جای سلام دادن برداشتن کلاه به طرز اروپایی‌ها، برداشتن حجاب و حاضر کردن وکلای اقوام و عشایر را در مهمانیهای شبانه: ترک عادات عمومی افاغنه در موقع غذا خوردن و زندگانی خصوصی، عدم رعایت مقررات اسلامی بر طبق فتوای رؤسای روحانی حنفی مذهب، مزاح و شوخی با نسوان در مجالس عمومی، مطلقه کردن زنهای کسانی را که بیش از یک زن دارند، استعمال مشروب به‌طور وضوح و علنی، فرستادن متعلمات به ترکیه و اخذ جریمه از کسانی که اوامر مذکور در فوق را اجرا ننمایند.

۱- ردنگت و شلوار سیاه و دستمال گردن سیاه و شاپو و کفشهای مشکی

این تصمیمات فوق‌العاده بر اهالی گران و غیرقابل تحمل بود و به قدری در اجرای این دستورات نیز عجله می‌کرد که بیشتر موجبات تنفر عامه را فراهم و حتی در یک دعوتی که امان‌الله خان از ملا عبدالرحمن بکتوتی نموده بود در سر میز سوپ را صرف کردند و اغذیه بعد را ملا عبدالرحمن به عذر دل درد صرف ننمود زیرا غذا خوردن با کارد و چنگال را مخالف اصول دیانت می‌دانست. امان‌الله خان پس از مراجعت از اروپا به واسطهٔ پذیرایی محترمانه که دول از مشارالیه نمودند به‌کلی مشتبه شده و خود را شخص فوق العاده‌ای تصور کرده و در اثر همین اشتباه و اظهارات متملقانهٔ اطرافیان، مخصوصاً فیض محمد خان وزیر معارف که او را امان‌الله خان کبیر خطاب می‌نمود بیشتر تشویق شده و حرکتاتش بیشتر از پیش به مجانین نزدیک بود. در عبور و مرور مردها را با چوب می‌زد که روی زن خود را باز کنید و هر فردی را از قبیل زغال فروش و عمله روزی چند مرتبه به کوتوالی جلب می‌کردند که لباس اروپایی نداشته یا با کلاه سلام نداده است.

گذشته از رویهٔ مشارالیه در داخله در سیاست خارجی نیز مرتکب اشتباه و بلکه خطای بزرگی شد؛ زیرا پس از اینکه تمام اسلحه و دویست اسب برای حمل توپخانه که حکومت هند اهدا نموده بود و صندوقهای اشیاء و ماشینهای خریداری از اروپا را از راه چین از حکومت هندوستان تحویل گرفت و دیگر امید استفاده فوری از انگلیس‌ها نداشت با استارک سفیر کبیر روسیه داخل مذاکرهٔ عهدنامهٔ جدید و اتحاد با بلشویک‌ها و گرفتن اسلحه و پول شد و سفیر کبیر روسیه نیز به وعده‌های سیاسی، مشارالیه را به پرتگاه نزدیک کرد.

اگرچه تنفر عامه، در داخل افغانستان و رفتار امان‌الله خان کاملاً موجبات انقلاب را فراهم نموده بود، ولی برخلاف آنچه که محررین و مورخین افغانستان نوشته‌اند انقلاب افغانستان و سقوط امان‌الله خان در اثر خبطهای سیاسی در سیاست خارجی واقع گردید. چنانکه فوقاً ذکر شد، موجبات انقلاب فراهم بود، ولی آتش زدن سر رشته و تحریک عوامل اولیه انقلاب و اینکه از کجا و کی شروع نماید به دست خارجیها انجام گرفت. و نیز باید تصدیق کرد که موجبات سقوط امان‌الله خان را دو

نفر یکی غلام صدیق کفیل وزارت خارجه و دیگری فیض محمد خان وزیر معارف فراهم نمودند و این دو نفر متعمداً به دستور انگلیس‌ها امان‌الله خان را طرف سقوط هدایت می‌کردند.

اولین شرارهٔ انقلاب

در کابل عده‌ای از متعینین و متنفذین در فکر انقلاب بودند، ولی در طرز عمل و اینکه از کجا شروع نمایند تردید داشتند. اولین کمیته‌ای که در کابل برای شروع اقدامات علیه امان‌الله خان منعقد گردید در برج ۱ مرداد ۱۳۰۷ (اسد) پس از نطقهای امان‌الله خان در پغمان بود. این جلسه محرمانه به عضویت ملا عبدالرحمن بکتوتی از علمای متنفذ و علی احمد خان والی کابل و سردار محمد عثمان خان منعقد و تصمیم بر قتل امان‌الله خان گرفته شد، ولی قبل از اجرای عمل، امان‌الله خان به ملا عبدالرحمن بکتوتی سوء ظن برده مشارالیه را دستگیر و مصمم گردید که برای وحشت سایر متنفذین او را اعدام نماید، ولی اقدامات علی احمد خان والی کابل و بعضی از متنفذین دیگر موقتاً [از این عمل] جلوگیری نمود. محمد عثمان خان نیز ترسیده شهر کابل را ترک نمود و این کمیته طرز عمل را تغییر داد و در خارج بین قبایل شروع به تبلیغات نمودند.

امان‌الله خان در نهایت بی‌باکی بدون فکر ملاعبدالرحمن بکتوتی را اعدام نمود و متقابلاً عمل اعزام محصلات به ترکیه اشتعال مخالفت درونی متنفذین را تشدید نمود، ولی در ظاهر اقدامی نمی‌کردند و همین که بند و بست محرمانه امان‌الله خان با روس‌ها واقع شد، حکومت هند تصمیم قطعی خود را گرفته و شخصی به لباس روحانی که آنچه از مطلعین شنیده‌ام این شخص کلنل لورنس معروف بوده و مخفیانه در سمت مشرقی بین اقوام و عشایر پیدا شده و در اثر یک رؤیا در شنواری اولین کبریت را به فتیلهٔ در باروت پرورانده شده رسانید.

در ۲۴ برج آبان ۱۳۰۷ (عقرب) در سنکوخیل شنواری محل حکومت آنجا را (اچین) غارت و حکومت را دستگیر و مأمورین مالیه و غیره را حبس کرده، محل

مأمورین را آتش زدند و قوای مسلح دولت را در چهاونی و غیره خلع اسلحه کرده و با مقدار مهمی اسلحه که در اثر رؤیای کلنل لورنس پیدا شده بود، مسلح گردیدند. این شورش به سرعت منبسط و از دکه تا مرکز حکومت مشرقی را فرا گرفت و شورشیها تمام عمارات و قصر قشلاقی امیر افغانستان در جلال آباد و لمغان و سرخ رود را غارت کرده و آتش زدند و جماعت را به حمایت از دین محمد ی دعوت و اولین کلمه‌ای که در سر زبانها افتاد کفر امان‌الله خان بود و هر کس از مأمورین حکومت که گرفتار شورشیها می‌شد دچار مصایب و سختی شده و شاید هم معدوم می‌گردید. شروع انقلاب مخالفین کابل را قوی دل ساخته و تبلیغات و تحریکات بر ضد امان‌الله خان تا حدی علنی گردید.

انقلاب ۱۳۰۷ که بدون تردید به دست حکومت هند شروع شد، از طرف انگلیس ها نقشه معین و مرتبی داشت و مطابق نقشه‌ای که ادارهٔ سرّی هندوستان طرح کرده بود، مقصود سقوط حکومت امان‌الله خان در نهایت سرعت، به دست هر کس که ممکن شود و بلافاصله در حدود امکان تسریع در ایجاد یک حکومت ثابت در تحت ریاست یکی از متحدین خودشان که محل وثوق و اعتماد کامل باشند و برقراری نظم و خاتمه دادن به انقلاب؛ زیرا ادامهٔ شورش بر خلاف سیاست انگلستان، و ممکن بود برای بلشویک‌ها موقع مساعدی پیش آمده و آنها مورد استفاده قرار دهند.

بر طبق نقشهٔ فوق، حرکت مهره‌های اول این بازی شروع شد و مأمورین اعزامی از کابل به دست شورشیها که در رأس آنها محمد افضل شنواری قرار گرفته بود دستگیر و غلام جان خان رئیس این هیأت نیز محبوس گردید.

انقلاب ۱۳۰۷

دلایل این پیشامد و علل انقلاب را ذکر نمودیم و در اینجا لازم است توضیح بدهیم که از نقطه نظر اینکه از حقیقت تاریخ نویسی دور نشده و اشتباهی را که مورخین افغانستان نموده‌اند مرتکب نشده باشیم لازم است در نوشتن تاریخ انقلاب مذکور نقطه اصلی را پیدا کرد. و ما برای روشن شدن موضوع وقتی تطبیق می‌کنیم می‌بینیم

اوضاع افغانستان، در این موقع بی‌شباهت به انقلاب ۱۳۲۴ ایران نیست. اگرچه اهالی ایران عموماً و اشخاص تحصیل کرده و روشن فکر خصوصاً از حکومت قاجاریه متنفر و وضعیت دربار مظفری و دزدیها و سوء عملیات دربار و قرضه از روسیه کاملاً موجبات انقلاب را فراهم و علماء در رأس این انقلاب قرار گرفته بودند، ولی مطلعین می‌دانند که این تنفرها و ضدیت و مخالفت عامه با قاجاریه موجب اصلی نبود، بلکه انگلیس‌ها از انزجار ایرانی‌ها استفاده و این انقلاب را تهیه کردند[1] و بدیهی است به‌طوری که ذکر شد مأمورین دولت انگلیس از تنفر عامه استفاده کرده و بالاخره شد آنچه شد.

در افغانستان نیز این انقلاب به دست مأمورین حکومت هند ایجاد شد. منتهی نظر به نزدیکی افغانستان به هند، مأمورین انگلستان با نهایت مراقبت این انقلاب را اداره نمودند و همان‌طور که یک شطرنج‌باز قابل، در مقابل حریف ضعیف می‌گوید در چند بازی و در کدام خانه مات خواهی شد، از همین قرار عمل نمودند و البته خبطها و خطاها و خیانتهای وزرای امان‌الله خان و خود مشارالیه کمک بزرگی به اجرای این نقشه نمود.

پس از شروع انقلاب امان‌الله خان سردار شیر احمد خان را که رئیس شوری بود، برای تسکین انقلاب سمت مشرقی مأمور نمود و ضمناً از نفوذ علمای روحانی نیز می‌خواست استفاده نماید. علیهذا از نقیب صاحب و حضرت صاحب چهارباغ و ملا صاحب چکنورو غیره استمداد نمودند که به شورشیها امر به ترک شورش داده و موجبات موفقیت دولت را فراهم نمایند؛ در حالی که بزرگترین خصم حکومت امانی همین آقایان علماء و متنفذین روحانی بودند و حکومت امانی برخلاف سیاست وقت فرستندگان این اشخاص را به نزد انقلابیون هدایت نمود و آنها نیز انقلابیون را تحریص و ترغیب به ادامهٔ عملیات خود نمودند. شورشیها نیز نماینده‌ای نزد میر اکبر

۱- به واسطهٔ نزدیکی محمد علی میرزا به روس‌ها و از بیم اینکه پادشاه ایران آلت سیاست روس‌ها خواهد بود این انقلاب را دامن می‌زدند که طرز حکومت تغییر و از عملیات آتی روس‌ها جلوگیری شود

جان شنواری مقیم لواراک فرستادند که در صورت مغلوبیت به مشارالیه پناهنده شوند و ضمناً در غنی خیل اجتماع نموده، تمام طوایف شنواری علیه حکومت متحد و هم قسم شدند.

از طرف سردار شیر احمد خان، مقداری اسلحه بین اقوام طرفدار دولت تقسیم گردید ولی غلام جیلانی خان سرکردهٔ این عده که از موافقین امان‌الله خان بود پس از مسلح شدن با شنواری‌ها متحد و نماینده‌ای هم نزد خوکیانی‌ها فرستاده و آنها را نیز به قیام علیه دولت دعوت نمودند و نیز غلزایی‌ها را با خود متحد و سید مختار خان، مستحفظ راه بین دکه و جلال‌آباد را دستگیر و کشتند و عدهٔ او نیز بعضی فراری و برخی به شورشیها متصل شدند؛ به‌طوری که در قسمت اولین شرارهٔ انقلاب به‌طور اختصار ذکر شده شورشیها جلال آباد مرکز حکومت سمت مشرقی را محاصره کردند. سردار شیر احمد خان، نمایندگانی نزد شنواری‌ها فرستاد و مستدعیات آنها را خواست. مشارالیهم تقاضاهای خود را تحت ۲۱ ماده تنظیم نموده، فرستادند که خلاصهٔ آنها خلع امان‌الله خان و ولیعهد و عزل وزراء و تبعید نمودن خانوادهٔ محمود طرزی (پدر ملکه ثریا) و عزل حکام و غیره بود و ضمناً به عنوان اجتماع یک جرگه در سرخ رود، مأمورین حکومت را اغفال و در روز پنجشنبه ۶ قوس جلال آباد را محاصره و سیم تلفون کابل را قطع نمودند.

شب جمعه ۷ قوس غلام صدیق خان وزیر خارجه با طیاره وارد جلال آباد شد و با مذاکره، محد افضل خان شنواری را متقاعد کرده با حکومت امانی موافق نمود، ولی کسی که متصدی رُل این انقلاب بود از غلام صدیق خان و مأمورین افغانستان دوربین‌تر و مجرب‌تر بود و به همین جهت غفلتاً معلوم شد که محمد افضل خان نفوذ قطعی ندارد و نتیجه معکوس گردید.

از طرف کابل محمود خان یاور، پسرخالهٔ امان‌الله خان با یک عده سپاهی و مهمات حرکت کرده، در نمله متوقف می‌شود. شیر احمد خان او را به جلال آباد احضار نمود، ولی محمود خان از نمله حرکت نکرد و با خوکیانی‌ها و غلزایی‌ها مشغول مذاکره شد و رؤسای این دو طایه نیز موافقت کردند و حتی عده‌ای از قوای خود را

برای کمک قوای دولت فرستادند و این موفقیت موجب امیدواری شد، ولی دفعتاً بدون دلیل تازه‌ای، خوکیانی‌ها به قوای دولت حمله کردند و این تبدیل رأی و اقدام خصمانه در اثر اقدام کسانی بود که محور انقلاب در دست آنها بود. و در هر حال بایستی امان‌الله خان از سلطنت خلع شود و با این نقشه در هر محلی که مختصر امیدی برای موفقیت قوای طرفدار امان‌الله خان پیدا می‌شد آناً مثل آبی که روی آتش بریزند، اوضاع تبدیل شده و مخاصمه را در نهایت شدت شروع می‌کردند. چنانکه در این میدان نیز غلزایی‌ها و خوکیانی‌ها و غیره به قوای دولتی حمله کرده پس از جنگ و زد و خورد بالاخره نمله را متصرف و محمود خان یاور و نایب سالار عبدالوکیل خان نیز دستگیر و محبوس شدند.

سقوط قوای نمله در سقوط جلال آباد مؤثر واقع و تمام قسمت مشرقی به تصرف شورشیها در آمد و قوای مهمندی‌ها اگرچه خیلی پافشاری کردند، ولی بالنتیجه دولت شکست خورد و عمارت و قصر جلال آباد را آتش زدند.

خبر سقوط جلال آباد و نمله کابل را متوحش نمود و بالاخره علی احمد خان والی کابل را به ریاست تنظیمیه با هر قدر قوه‌ای که می‌توانستند تهیه نمایند به طرف مشرقی حرکت دادند تا از حملهٔ شورشیها به کابل جلوگیری شود. علی احمد خان قوای خود را در جکدلک گذارده و خود منفرداً به هاشم خیل خوکیانی رفته و در آنجا یک جرگه تشکیل داده و خوانین خوکیانی و بعضی از شنواری‌ها حاضر شده و بعد از غلزایی‌ها نیز نماینده خواستند. عبدالوکیل خان نایب سالار را نیز شورشیها گرفته به جکدلک مراجعت نمودند که در آنجا با حضور نقیب صاحب یک جرگه عمومی از اقوام تشکیل داده و امور را فیصله بدهند.

حکومت در این عملیات خود کاملاً در اشتباه و بر ضد خود عمل می‌نمود و پر واضح است که علی احمد خان والی کابل که از مهمترین و متنفذترین عنصر این انقلاب بود در رأس قوا قرار گرفته و از کابل نیز خارج شده بود.

روحانیون نیز که علیه امان‌الله خان بودند با علی احمد خان ارتباط و اتحاد داشتند و بدیهی بود که اولین نتیجه از این مقدمات خاتمه سلطنت امان‌الله خان خواهد

بود، ولی کسانی که شورش را در دست داشتند و محور عملیات بودند برای اینکه قضیه زیاد به طول نیانجامد حمله دیگری را تحریک نمودند که در کمال سرعت به سلطنت امان‌اللّه خان خاتمه داد.

شورش کوهستان و حملهٔ بچهٔ سقو

قبل از شروع به شرح حمله بچهٔ سقو لازم است به‌طور اختصار او را معرفی کنیم. علیهذا باید بگوییم بچهٔ سقو کیست؟

حبیب‌اللّه بچهٔ سقو پسر عبدالرحمن سقو از اهالی کوهستان و گماشتهٔ ملک محسن از ریش سفیدهای بلوک کلکان بود. در ابتدای زندگانی، مشارالیه مشغول دزدی بوده و طبعاً نیز شخص با شهامت و شجاعی بوده است و چند مرتبه به دست حکومت گرفتار و محبوس شده و گاهی هم از حبس فرار کرده تا در واقعهٔ شورش منگلی‌ها در ۱۳۰۳ حبیب اللّه بچهٔ سقو رشادتهای زیاد نمود و مورد توجه واقع گردید و به او وعده دادند که رتبهٔ نظامی به او بدهند، ولی بعد از خاتمهٔ قضیه منگل به این وعدهٔ خود وفا نکردند و این رویه موجب عدم رضایت او و شروع به شغل سابق خود به دزدی و راهزنی مشغول شد و از طرف دولت علی احمد خان والی کابل مأمور سرکوبی او گردید، ولی به واسطهٔ سوء روابط امان‌اللّه خان با علی احمد خان مشارالیه او را دستگیر ننمود و بعضی می‌گویند او را تشویق به مخالفت با امان‌اللّه خان کرد. در هر حال حبیب‌اللّه بچهٔ سقو در نتیجهٔ این کشمکشها چند قبضه تفنگ به‌دست آورده و با رفقای خود به دزدیهای مهمتر مشغول و والی کابل علی احمد خان مجدداً مشارالیه را تعقیب و در زد و خورد مجروح شده، ولی به هندوستان فرار می‌کند و مدتی به شغل قهوه‌چی در پیشاور امرار معاش کرده و در اثر یک دزدی در پیشاور محبوس و بعد به چه طریق از محبس پیشاور خلاص شده و در کوهستان تقویت می‌شود معلوم نیست. در ظاهر امر مشارالیه چون شخص متهوری بوده است، ملک محسن او را مسلح کرده و علیه دشمنان خود استعمال می‌نمود ولی حقیقت قضیه این است که پس از مراجعت از پیشاور، از طرف حکومت هند، بچهٔ سقو مسلح و تقویت شده و پس از ورود کلنل

لورنس به شنواری بچهٔ سقو نیز رل خود را در این قسمت شروع نمود و بدیهی است که جریان امور دولت و وضعیت حکومت عشایری افغانستان به نفع بچهٔ سقو سیر نمود و بالاخره عدهٔ مهمی دور او جمع شده و چند مرتبه نیز با مأمورین حکومت زد و خورد نموده و مأمورین کابل موفق به قلع و قمع و دستگیری او نمی‌شدند و به‌طوری که فوقاً ذکر شد حکومت هند مشارالیه را حاضر داشته تا اینکه در موقع انقلاب سمت مشرقی، بچهٔ سقو نیز وارد در میدان شد و سید حسین نیز که از رفقای او بوده با او متفقاً شروع به عمل نمودند. حکومت محلِ شیرجان نیز معناً با بچهٔ سقو متحد شده و وضعیت کوهستان نیز صورت ناامنی و انقلاب به خود گرفت. از طرف کابل، احمد علی خان، رئیس بلدیه را فرستاده مشارالیه با بچهٔ سقو و سید حسین صلح نموده و قرآن مهر کردند. مقداری تفنگ و فشنگ و مبلغی وجه از طرف دولت به مشارالیه پرداخته، او را رتبهٔ نظامی نیز داده و فرماندهٔ عده‌ای را برای تأمین محل نمودند.

این عمل موقعیت را برای حبیب‌الله مساعدتر ساخت و از طرف دیگر اداره کنندگان انقلاب به او دستور می‌دادند و از هر حیث او را تقویت کرده و اسلحهٔ کاملتر نیز به او رسانیدند.

در برج قوس که وضعیت سمت مشرقی در نهایت بدی و جریان امور علیه حکومت سیر می‌کرد، مردم تکاب نیز به ریاست آخوند زادهٔ تکابی و روحانیین دیگر، علیه حکومت قیام و از دادن افراد برای جنگ با شنواری و غیره امتناع ورزیده، صراحتاً اظهار داشتند ما با عملیات بی‌دینی حکومت موافق نبوده، برای جنگ با برادرهای خود حاضر نیستیم.

در شب ۲۰ قوس در قلعهٔ ملا ویس‌الدین در کلکان جلسه‌ای از روحانیین و متنفذین کوهستان جمع و راجع به عزل امان‌الله خان و پادشاهی حبیب‌الله بچهٔ سقو مذاکره و در نتیجه لنکوته (عمامه افغانی) به سر او گذارده و او را شاه خطاب [نموده] و روز بعد در محل او را به پادشاهی معرفی کردند و بچهٔ سقو بدون تأمل سرای خواجه را محاصره و سپاهیان دولتی را خلع اسلحه کرده و محل حکومت را غارت نمود و سید حسین را با عده‌ای از طرف جبل السراج مأمور تصرف چاریکار نمود و خود بچهٔ

سقو با بقیه قوای خود به طرف کابل حرکت کرده و حمله اول به شهر را شروع کرد.

شب ۲۴ قوس صدای تفنگ خاموش شد و روز ۲۴ زد و خورد شدت پیدا کرد و بچهٔ سقو در تپه شیرپور مجروح گردید، ولی زد و خورد در جریان بود.

وضعیت امان‌الله خان

در موقع حملهٔ بچهٔ سقو امان‌الله خان متوجه شده که وضعیت خطرناک است و تندرویهای او چه نتیجه و ثمری داده است و برای ترمیم خرابکاریها دست و پا می‌کرد ولی موقع گذشته بود؛ زیرا وزرای امان‌الله خان بدون استثناء غیر از منافع شخصی نظری نداشتند و عموماً یا با روس‌ها بند و بست کرده و یا از طرف انگلیس‌ها موظف بودند، مخصوصاً غلام صدیق خان پسر سپهسالار چرخی که وزیر امور خارجه بود بیشتر موجبات سقوط حکومت امان‌الله خان را فراهم نمود.

رجال مهم افغانستان علیه امان‌الله خان بوده و فرماندهان قشون دارای صمیمیت با مشارالیه نبودند و حتی این موضوع به‌طوری علنی بود که امان‌الله خان عدم اعتماد خود را از قشون و اتکای خود را به قوای طوایف و عشایر اعلان نمود و برای جلوگیری از این شورش هر کس را به هر طرف می‌فرستاد، بالاخره علیه او اقدام می‌کردند. محمود سامی پاشا رئیس قل [قول] اردوی مرکز را وقتی سبک دوش نمود (عزل) که دیگر روحیه برای قشون باقی نمانده و صاحب منصبان اقدام خود را علیه دیانت اسلام تصور می‌کردند. حکام در هر نقطه یا به شورشیهای مشرقی پیوسته و یا به بچهٔ سقو متصل شده بودند. دو نفر شخص متنفذ افغانستان که وجودشان تا حدی مورد اثر واقع می‌شد علیه او بودند. علی احمد خان به واسطهٔ اینکه امان‌الله خان پدر خود امیر حبیب‌الله خان را کشته و علی احمد خان در ابتدای امر با امیر نصرالله خان بیعت کرده بود با امان‌الله خان مخالف بود. امان‌الله خان هم شدیداً با علی احمد خان دشمن بود، ولی نمی‌توانست اقدامی بکند و بالاخره علی احمد خان نیز ظاهراً به واسطهٔ سوء رفتار امان‌الله خان از دشمنهای جدی مشارالیه بود. محمد نادر خان و برادرهایش نیز کاملاً علیه امان الله خان و مدتی بود که با انگلیس‌ها بند و بست محکم

داشته و در موقع انقلاب انگلیس‌ها قضیه را با آنها خاتمه داده و از سوئیس به طرف افغانستان حرکتشان دادند. با این وضعیت امان‌الله خان دیگر قادر به اداره امور نبود و متصدیان اطراف او هم فقط و فقط در صدد استخلاص خود و اندوخته‌های خود بودند.

امان‌الله خان در ۲۶ قوس در کابل نطقی کرده و اهالی را به دفاع از پایتخت تحریص و ترغیب نمود و ضمناً تندرویهای خود را تکذیب کرده، اظهار داشت: من رفع حجاب را اجباری نکرده‌ام و موکول به میل و ارادهٔ اهالی کردم[1] ولی نتیجه‌ای از این اظهارات به‌دست نیامد. فقط بعضی‌ها از طرز اداره دربار و رفتار محمد یعقوب جان وزیر دربار شکایت نمودند که مانع بود عرایض و تظلمات اهالی به سمع پادشاه برسد.

در این موقع میر غوث‌الدین احمدزایی و عدهٔ وزیری‌ها که به طرفداری امان‌الله خان به کابل آمده، اسلحه گرفته و برله دولت می‌جنگیدند یک مرتبه سنگرهای خود را خالی کرده و فرار کردند و این عمل نیز، در اثر تبلیغات و تدابیر مؤسسین انقلاب واقع شد که بچهٔ سقو برای تصرف پایتخت دچار تأخیر و مقاومت سخت نشود و رشته امید امان‌الله خان زودتر قطع گردد.

امان‌الله خان در همچو وضعیتی آخرین ساعات سلطنت خود را ادامه می‌داد و به سقوط قطعی نزدیک می‌شد و محرمانه نیز نقود و جواهرات و سایر چیزهای قیمتی را جمع آوری کرده، خود را برای فرار حاضر می‌نمود.

در مدت هشت روز که زد و خورد با بچهٔ سقو ادامه داشت قوای دولت، پیشرفتی نکرد تا روز دوم جدی که حبیب‌الله بچهٔ سقو مجروح شد و قوای طرفدار امان‌الله خان کوه کافر را تصرف و قوای بچهٔ سقو عقب نشینی اختیار کرد و باغ بالا نیز به تصرف قوای دولت درآمد و در نتیجه ۱۲ روز جنگ کابل از سقوط فوری نجات دادند، ولی قوای بچهٔ سقو را تعقیب ننمود و بچهٔ سقو جراحت خود را مختصر

۱- در صورتی که در معابر مردها را شلاق می‌زد که چادر رست را بردار و یا به زور روی زنها را باز می‌کرد.

معالجه‌ای نموده و قوای خویش را برای حملهٔ دوم حاضر کرد و طرفداران دولت نیز، در اثر تبلیغات و اقدامات مؤسسین انقلاب دقیقه به دقیقه ضعیفتر می‌شدند و اگرچه شهر کابل موقتاً از سقوط نجات پیدا کرد، ولی از وضعیات سقوط این سلطنت و حکومت کاملاً واضح و روشن بود.

بحران شهر کابل و تخلیهٔ پایتخت توسط اتباع خارجه

در مدت زد و خورد و حملهٔ اول بچهٔ سقو، شهر کابل در نهایت وحشت و بی‌تکلیفی بود، زیرا اهالی متوجه شده بودند که دولت قادر به ادارهٔ وضعیت نیست. سفارت انگلیس اعلامیه‌ای در شهر منتشر نمود و در بین حمله کنندگان نیز منتشر نمودند. مفاد آن این بود که دولت انگلیس در انقلاب داخلی افغانستان مداخله نمی‌کند، ولی اگر به سفارت یا قونسولگریها تجاوز و حمله بشود دولت انگلیس انتقام سختی خواهد کشید و این اعلامیه ضرورتی نداشت؛ زیرا اساس انقلاب به دست مأمورین حکومت هند، مرتب و اداره می‌شد. چنانکه کسی به سفارت انگلیس و قونسولگریهای آن حمله نکرده و حتی به سایر سفارتخانه‌ها و قونسولگریها نیز تعرضی ننمودند و این اعلامیه از نقط نظر سیاست انگلستان بود.

دوم جدی، طیاره‌های انگلیسی به کابل وارد و خانمها و بچه‌ها را به هندوستان منتقل نمودند و به سفرای دیگر هم اطلاع دادند که اگر مایل باشید خانمها و اطفال را از کابل خارج نمایند. سایر سفراء نیز خانواده‌های خود را به پیشاور، با طیاره‌های انگلیس اعزام داشتند. از سفارت ایران فقط خانوادهٔ اتاشهٔ نظامی و بچه‌های مشارالیه را به پیشاور فرستادند، زیرا در کابل سفیر ایران و نایب اول و شارژ دافری وجود نداشت. امان‌اللّه خان نیز روحیهٔ خود را باخته ملکه ثریا و بچه‌های خود را با علیا حضرت مادر خود و مقدار مهم طلا و جواهرات طرف قندهار حرکت داد و این عمل به‌کلی روحیهٔ اهالی را متزلزل و یقین به سقوط سلطنت مشارالیه نمودند.

شورشیهای سمت مشرقی جرگه نمودند [و] در نتیجه تقاضاهای خود را برای کابل فرستادند. از علمای قندهار نیز اصلاحاتی که تقاضا شده بود واصل و امان‌اللّه

خان پس از مطالعه و مداقه یک اعلامیه منتشر نمود که مقدمهٔ آن، حمله به دشمنان خود و تبلیغاتی که علیه او شده بود؛ از خود دفاع نموده و تقاضاهای شورشیها را پذیرفته در ضمن ۱۸ ماده شرح داده بود:

۱- احترام نسبت به حضرت ختمی مرتبت (ع). ۲- تشکیل مجلس اعیان. ۳- تعیین مدعی العموم برای رسیدگی به دعاوی. ۴- رجعت دادن متعلمات افغانی که به ترکیه اعزام شده بودند. ۵- علمای دیوبند مجاز به مراجعت به افغانستان می‌باشند.[1] ۶- جلوگیری از رشوه گرفتن. ۷- برقراری حجاب حتی دست و صورت و کوتاه نکردن موی زنها. ۸- برای علماء شهادت نامه تدریس مطالبه نشود. ۹- تذکره موقوف گردد، مگر در خود قبایل و عشیره به طرز ایلیاتی مجری گردد. ۱۰- استعمال مسکرات قدغن و مرتکب به سختی مجازات شود. ۱۱- برای حکام یک محتسب[2] معین شود. ۱۲- تعطیل پنجشنبه موقوف و روزهای جمعه طبق اصول اسلامی تعطیل عمومی است. ۱۳- چادرهای چین‌دار زنها (برقع) مثل سابق باید استعمال شود و لباس اروپایی استعمالش اکیداً قدغن است. ۱۴- نظامیها می‌توانند در مسالک دینی وارد و پیرو و مرید هر کس باشند. ۱۵- محصلین می‌توانند ازدواج نمایند.[3] ۱۶- مدرسه نسوان و جمیعت حمایت نسوان منحل و تا تشکیل مجلس وکلا و اعیان و رجال انحلال باقی خواهد بود. ۱۷- دادن قرض و گرفتن آن آزاد است. ۱۸- لباس مخصوص قدغن و هر کس می‌تواند لباسی را که شرع تجویز کرده است استعمال نماید.

این اعلامیه به وسیلهٔ طیاره، در تمام نقاط مملکت منتشر شد؛ مخصوصاً در نقاطی که شرارهٔ انقلاب سرایت کرده بود، ولی معهذا نتیجهٔ مطلوب به‌دست نیامد و حمله ثانوی بچهٔ سقو شروع شد.

۱- چون در سلطنت امان‌الله خان این طبقه از اقامت در افغانستان ممنوع شده بودند.

۲- مقصود مفتش است.

۳- امان‌الله خان محصلین را در مدت تحصیل منع از ازدواج نموده بود.

حملهٔ دوم بچهٔ سقو و سقوط کابل و فرار امان‌الله خان

از ۱۷ جدی حمله ثانوی بچهٔ سقو شروع شد. بدواً بین قوای دولت و مشارالیه در قلعهٔ مرادبیک و چاریکار و کلکان زد و خورد شروع شد و در ۲۳ جدی قوای سقو خود را به کتل خیرخانه رسانیده و قوای دولت روحیه خود را باخته به شهر فرار نمودند.

۲۴ جدی صبح زود امان‌الله خان به طرف قندهار فرار نمود و از طرف دولت بیانیه‌ای منتشر و اهالی را به دلگشا دعوت نمودند. اهالی در دلگشا جمع شده آقای سردار عنایت اللّه خان معین السلطنه برادر بزرگ امان‌اللّه خان و رئیس دفتر شاهی بیرون آمده در مقابل جماعت استعفای امان‌اللّه خان را از سلطنت قرائت نموده و سلطنت را به عنایت‌اللّه خان واگذار نموده، خود طرف قندهار رفته است و در این استعفا نامه تصریح شده بود که چون عموم ملت برخلاف من هستند من به رعایت صلاح مملکت و برای جلوگیری از خونریزی از کار کناره‌گری کردم. در نتیجه جماعت شروع به بیعت با عنایت اللّه خان نمودند، ولی این اقدام تأثیری در میدان حرب ننمود. استعفای امان‌اللّه خان و تصدی عنایت‌اللّه خان بچهٔ سقو را متقاعد نکرد و حمله خود را در کمال سختی ادامه داد.

از طرف عنایت‌اللّه خان یک هیأتی نزد بچهٔ سقو به ریاست حضرت صاحب محمد صادق خان فرستاده شد که چون امان‌اللّه خان استعفا داده است جنگ ضرورت ندارد. ولی بچهٔ سقو هیأت مذکور را نپذیرفته، حمله خود را تشدید نمود و ساعت ۷ بعد از ظهر ۲۴ جدی قوای طرفدار دولت به‌طور فرار به شهر مراجعت و به اطراف پراکنده شدند.

بلافاصله قوای بچهٔ سقو، گردنهٔ کوه آسمایی و ده افغان را متصرف و وارد شهر شده، ارگ که محل عنایت‌اللّه خان و طرفداران دولت بود محاصره کردند و زد و خورد بین ساکنین ارک و قوای بچهٔ سقو در جریان بود. و قوای بچهٔ سقو در شهر فریاد می‌کردند: «تخت و بخت امیر غازی برقرار» و اهالی را به عدم ترس و اشتغال به کارهای خود دعوت می‌نمودند.

قوای غیر منظم کوهستانی‌ها پس از ورود به شهر شروع به دست‌اندازی به اموال مردم نمودند و حمیدالله برادر بچهٔ سقو شب را در نظمیه (کوتوالی) به سر برده و جد و جهد می‌نمود که از غارت شهر جلوگیری نماید و صدای تفنگ و میترالیوز در تمام مدت شب در جریان بود. بچهٔ سقو در باغ بالا متوقف و سید حسین متحد او که سپهسالار مشارالیه بود وارد شهر شده پستها را رسیدگی و ضمناً از غارت جلوگیری می‌نمود.

در خلال این احوال، روز ۲۱ جدی ژنرال کاظم پاشا با یک هیأتی از صاحب منصبان ترکیه وارد کابل شدند و این هیأت آمده که تشکیل قوای منظم در تحت فرماندهی ترک‌ها برای افغانستان بدهد و از طرف دیگر عبدالرحیم خان پسر عبدالقادر خان کوه دامنی با قوای بدخشان و قطعن و ۱۷ لک روپیه رسید، ولی برای عدم تصادف با بچهٔ سقو راه را تغییر داد و در کنار نشسته ناظر این اوضاع گردید و با اینکه عدهٔ لازم همراه داشت برای حیف و میل کردن مبلغ مذکور در جنگ شامل نگردید.

۲۵ جدی کاظم پاشا و همراهانش از ارک خارج شده در سفارت ترکیه اقامت نمودند و بین قوای بچهٔ سقو و ارک جنگ در جریان است، ولی ساعت به ساعت ضعف ارکی‌ها و قوت قوای مهاجم ظاهر و واضح می‌گردد. هیأتی که رفته بود در باغ بالا با بچهٔ سقو ملاقات نمود و به جای خاتمه دادن به جنگ با مشارالیه بیعت کرده به شهر مراجعت نمودند و بچهٔ سقو نیز وارد شهر شده، در بالاخانه‌های مهمانخانه اقامت و ساعت ۱۲ بیرون آمده نطقی کرده و اظهار داشت:

«من چون بی‌دینی و کفر و تعدی حکومت سابق را دیدم برای خدمت به دین رسول‌الله کمر حهاد بستم تا شما برادرها را از بی‌دینی نحات بدهم و بعد از این من پول به مدارس نخواهم داد. پول باید به عسکر داده شود که خوب زندگانی کنند و به ملاها که عبادت خدا را بنمایند و مالیاتهایی که امان‌الله خان گذارده بود از قبیل گمرک و مالیات بلدی و غیره را ملغی نموده و گفت بعد از این گرفته نخواهد شد و من پادشاه شما هستم بروید به آسایش مشغول کسب و کار خود شوید».

بعد از نطق مذکور، حبیب‌الله بچهٔ سقو زمام امور را در دست گرفت و مأمورین

خود را مأمور انجام امور قرار داد چنانکه بیاید.

سلطنت بچهٔ سقو و اخراج عنایت‌الله خان

حبیب‌الله که ما بعد از این بچهٔ سقو را به این اسم ذکر خواهیم نمود امنیت شهر و تنظیمات را به عهدهٔ سید حسین و برادرش حمیدالله واگذار نمود و حمله به ارک را تشدید نمود و بالاخره به وساطت حضرت صاحب محمد صادق خان و سردار محمد عثمان خان قراردادی در پشت قرآن مجید نوشته شد و موافقت نمودند که معین السلطنه ارک را تسلیم و با خانواده خود به هندوستان برود و بچهٔ سقو افرادی [را] که در ارک بودند اذیت نکرده، عفو نماید. علیهذا بر طبق این قرارداد روز جمعه ۲۸ جدی دو طیاره از هندوستان وارد و معین السلطنه با افراد خانواده خود به میدان طیاره آمدند و در بین راه حضرت صاحب روی رکاب اتومبیل ایستاده بود که کوهستانی‌ها به معین السلطنه اذیت و آزاری ننمایند و با این ترتیب معین السلطنه و کسانش طرف هندوستان حرکت کرده و ارک تسلیم شد و بلافاصله صدای تفنگ در نهایت شدت در تمام شهر شروع گردید و این علامت شادمانی قوای حبیب‌الله بود که ارک را متصرف و سلطنت را مالک شده‌اند. پس از اتمام زد و خورد در داخل شهر حبیب‌الله که خود را امیر حبیب‌الله نامید کابینهٔ وزراء را تعیین و به قرار ذیل معین نمود:

حمیدالله برادر امیر حبیب‌الله به لقب معین السلطنه مفتخر و سردار اعلی.

سید حسین وزیر جنگ و نایب السلطنه.

عطاء الحق وزیر امور خارجه.

عبدالغفور خان تکابی وزیر داخله.[1]

شیرجان وزیر دربار.

میرزا مجتبی خان وزارت مالیه.

ملک محسن والی کابل، اعضاء وزارتخانه‌ها از اعضاء سابق و اعضاء جدید

---

۱ - این شخص بعدها در اثر همدستی با مخالفین بچهٔ سقو با اینکه وزیر داخلهٔ او بود به دست بچهٔ سقو اعدام شد

تشکیل و مشغول کار شدند.

امیر حبیب‌الله سکه به نام خود زد (خادم دین رسول‌الله امیر حبیب‌الله) و قوای خود را جمع نمود که سایر نقاط افغانستان را نیز در تحت سلطنت خود بیاورد و این نقشه تا آنجا که طرفداران امان‌الله خان در رأس امور بودند کاملاً پیشرفت کرد زیرا انگلیس‌ها در درجهٔ اول کندن ریشه امان‌الله خان و طرفداران او را تصمیم داشتند، علیهذا بچهٔ سقو امیر حبیب‌الله در ابتدای امر موفق شد. ولی انگلیس‌ها می‌دانستد که یک نفر دزد کوهستان نمی‌تواند افغانستان را اداره کند، علیهذا برای عملی کردن نقشه خودشان باید مدعی برای امارت افغانستان بتراشند و برای این کار غیر از دو نفر در افغانستان وجود نداشت: یکی از دو نفر در افغانستان و دیگری در خارج بود.

نقشه انگلیس‌ها

به‌طوری که فوقاً ذکر شد مأمورین هند لازم می‌دیدند مدعی برای امارت امیر حبیب‌الله درست کنند، ولی مصمم شدند که به دست مشارالیه تمام طرفدارهای امان‌الله خان را از پا درآورند و همین که کسی برای امان‌الله خان باقی نماند و خاتمه امارت او قطعی شد، حریف دیگر را به روی کار آوردند و بر طبق همین نقشه، امیر حبیب‌الله به نقاط مختلف حمله نمود و به کمک معنوی انگلیس‌ها موفق شد، ولی در باطن محمد نادر خان، پسر سردار محمد یوسف خان نواده سردار یحیی خان از اولاد سلطان محمد خان طلایی برادر امیر دوست محمد خان را که از سابق روابط محرمانه با انگلیس‌ها داشت از سوئیس به وسیلهٔ کشتیهای انگلیسی طرف هندوستان حرکت دادند. مشارالیه با سه برادرش که در اروپا بودند: آقایان محمد هاشم خان و شاه ولی خان و شاه محمود خان طرف افغانستان حرکت کردند.[۱]

۱- نگارنده موضوع روابط محمد نادر خان و برادرهای او را با انگلیس‌ها و حتی سلطنت محمد نادر خان و حکومت این برادرها را در ضمن یک کتابی که در آذر ۱۳۰۶ تألیف نموده‌ام و نسخ آن در دربار شاهنشاهی و وزارت امور خارجه دولت ایران موجود است پیش‌بینی کرده‌ام و این معنی را در همان اوقات که دوازده ماه قبل از شروع انقلاب و ۱۵ ماه قبل از سقوط امان‌الله خان و ۲۳ الی ۲۵ ماه قبل از سلطنت محمد نادر خان است به اولیای دولت ایران تذکر دادم. در آن کتاب به احوالات محمد نادر خان و محمد هاشم خان و شاه ولی خان و شاه محمود خان مراجعه شود.

اگرچه محررین افغانستان می‌نویسند، سپهسالار صاحب از طرف ملت افغانستان احضار شد ولی مقرون به حقیقت نیست زیرا ملت افغانستان آنقدر فهمیده و صاحب نقشه نبود، به علاوه محمد نادر خان که مرد عاقل و مجربی بود می‌دانست بدون رضایت حکومت هندوستان چگونه ممکن است مشارالیه به خاک هند قدم گذارده تا بتواند وارد خاک افغانستان بشود. در هر حال پس از اینکه امیر حبیب‌الله در کابل استوار گردید مخالفین مشارالیه شروع به عمل نمودند. ولی در این موقع دو دشمن مهم برای امیر حبیب‌الله موجود بود: اولی که مدهش‌تر بود، علی احمد خان والی سابق کابل، پسر لوی ناب که در سمت مشرقی مجهز می‌شد و دشمن دوم امان‌الله خان بود که در قندهار نشسته و چون معین السلطنه اخراج شده به امارت امیر حبیب‌الله تسلیم نمی‌شد و در قندهار شروع به تجهیزات ثانوی نموده بود. علاوه بر این دو دشمن در خارج شهر کابل یک خصم ثالثی هم در راه بود و آن محمد نادر خان است که به واسطهٔ اینکه عاقلتر و با حزم و احتیاط بود تا حدی خطرناکتر و چون روحیهٔ افاغنه را خوب می‌شناخت و از همه مهمتر روابط خیلی محرمانه و صمیمانه با انگلیس‌ها داشت به موفقیت نزدیکتر بود؛ چنانکه بالاخره نادر خان به حکومت بچهٔ سقوی خاتمه داد. در شهر کابل نیز دو کمیته برای قتل امیر حبیب‌الله تشکیل شد، ولی موفق نشدند؛ چنانکه بیاد و بالاخره انقلاب افغانستان تا ساعت آخر مطابق نقشه هند عملی گردید.

وضعیت انقلاب ۱۳۰۷ بعد از شروع حکومت سقوی

بعد از اینکه حبیب‌الله خود را پادشاه نامید و شروع به عملیات نمود، یک کمیته در تحت ریاست شاهزاده حیات‌الله خان عضدالدوله و سردار محمد عثمان خان و جمعی دیگر تشکیل شد. کمیتهٔ دیگر نیز از متعلمین تشکیل گردید، ولی بر طبق اخلاق عمومی افاغنه قضیه قبل از شروع به عمل کشف شد. کمیته ثانوی زودتر کشف شد و سه نفر عضو آن که می‌خواستند امیر حبیب‌الله را ترور نمایند، اعدام شدند. اینکه آیا قاری دوست محمد خان یا دیگری این هیأت را به دست دژخیم سپرد بر ما معلوم

نیست و اتهام قاری دوست محمد خان نیز بر خلاف عفت تاریخ نویسی * است. قدر مسلم این است که هیأت کشف شد و سه نفر آقایان قاری دوست محمد خان و حبیب‌اللّه خان و عبدالرسول خان به امر امیر حبیب‌اللّه اعدام گردیدند. کمیته اولی نیز به وسیلهٔ خودشان، ولی قدری دیرتر کشف شد. حیات‌اللّه خان دستگیر و بعد از چند روز مشارالیه و سردار محمد عثمان خان و بعد سردار عبدالمجید خان و حبیب‌اللّه خان معاون وزارت جنگ و ملا عبدالواسع و قاضی محمد اکبر خان اعدام شدند و در شهر کابل دیگر کسی قدرت مخاصمه با حکومت سقوی را ننمود و تمام امیدواریها متوجه خارج گردید.

علی احمد خان والی کابل در سمت مشرقی تجهیزات خود را ادامه می‌داد، ولی ایلات و عشایر چون او را نمایندهٔ امان‌اللّه خان می‌دانستند موافقت نمی‌کردند، ولی همین که امان‌اللّه خان استعفا داد و بلافاصله امیر حبیب‌اللّه به مسند امارت نشست مشارالیه موقع را مغتنم دانسته، خود اعلان سلطنت نمود و عشایر سمت مشرقی در جلال‌آباد تا جکدلک و غیره با مشارالیه بیعت نمودند و بعضی از متنفذین نیز قبلاً در این موضوع با علی احمد خان اتحاد نموده بودند و اگر امان‌اللّه خان هم استعفا نمی‌داد علی احمد خان رأساً و مستقیماً علیه امان‌اللّه خان قیام می‌نمود؛ زیرا قبل از شروع انقلاب در سمت مشرقی، علی احمد خان در کابل اساس این اقدام را در نظر گرفته و موافقینی هم برای خود تهیه نموده بود.

سلطنت علی احمد خان و علل عدم موفقیت آن

علی احمد خان قوایی از شنواری و سایر اقوام و خوکیانی‌ها و غیر مرتب کرده، برای حمله به کابل خود را آماده می‌نمود، ولی پیش‌بینی نکرده بود که علت سقوط امان‌اللّه خان چه بوده و کسی که بخواهد در افغانستان حکومت و امارت نماید بدون

* تعجب از نویسنده که این مورد را می‌گوید: بر خلاف عفت تاریخ نویسی است ولی اینکه به ملت افغانستان را در سراسر کتاب دروغگوی معرفی می‌نماید، برخلاف عفت نمی‌باشد!!

بند و بست و موافقت حکومت هند ممکن نیست موفق شود و چون بدون مذاکره و موافقت قبلی انگلیس‌ها اعلان سلطنت نمود، خواهی نخواهی محکوم به عدم موفقیت بود. اینکه محررین افغانستان می‌نویسند علی احمد خان به واسطهٔ شراب نوشی مورد تنفر عامه قرار گرفته بود، صحیح و منطقی نیست. موضوع شراب نوشی یکی از وسایلی است که انگلیس‌ها به دهنها انداخته و حربهٔ علیه علی احمد خان قرار دادند و به دست خود انگلیس‌ها بین قوای مشار الیه اختلاف تولید و حتی منجر به زد و خورد و تفرقهٔ آنها گردید. و بعد هم جبه‌خانه و اردوی او را، خود شنواری‌ها که عامل مهم انگلیس‌ها بودند تاراج و غارت کردند و علی احمد خان اجباراً طرف پیشاور رفت.

علت اصلی عدم موفقیت علی احمد خان به‌طوری که فوقاً ذکر شد، عجله در کار بود. اگر مشارالیه به این عجله اعلان سلطنت نمی‌نمود و قبلاً مذاکرات خود را با انگلیس‌ها سر و صورتی می‌داد و موافقت آنها را جلب می‌نمود و بعد به کابل حمله کرده و سقَو را از بین برمی‌داشت؛ شاید موفق می‌شد و می‌توانست سلطنت خود را نیز عملی نماید، ولی این عجله و مخصوصاً بر خلاف ارادهٔ حکومت هند، در افغانستان سلطنتی تشکیل بشود امری بود غیر ممکن؛ چنانکه موفق نگردید. بعلاوه، چون امان‌اللّه خان هنوز در افغانستان بود، نبایستی سلطنت یا حکومتی تشکیل شود که در مقابل دنیا شاید قابل دوام باشد؛ زیرا نقشهٔ انگلیس‌ها از ابتداء بیرون کردن امان‌اللّه خان بود و چون مشار الیه هنوز در قندهار مشغول تجهیزات بود، ناچار باید حبیب‌اللّه بچهٔ سقو حکومت را قبلاً در دست داشته باشد و همین که امان‌اللّه خان عدم رجعتش متحقق گردید، آن وقت کسی که دست اطاعت به حکومت هند داده و از سالهای متمادی حلقهٔ اطاعت انگلیس‌ها را بر گردن استوار نموده است و حکومت هند مطمئن شده که به نفع سیاست انگلستان اقدام و علیه سیاست بلشویک‌ها عمل خواهد نمود بر سرکار آید؛ چنانکه از همین قرار رفتار شدو گذشته از مراتب فوق علت دیگری هم در عدم موفقیت علی احمد خان وجود داشت و آن نداشتن طایفه و برادر بود، زیرا در ممالک عشایری داشتن اقوام و طایفه و مخصوصاً برادر خیلی مهم است. اگرچه علی احمد خان از مهمترین خانواده‌های افغانستان و پدرانش معروف و مهم و از ایل

بارکزایی بود، ولی نداشتن اقوام نزدیک و برادری که از روی صمیمیت با او تشریک مساعی نماید یکی از علل عدم موفقیت مشارالیه می‌باشد.

وضعیت عمومی و حکومت سقوی

بعد از انحلال قوای علی احمد خان نقشهٔ انگلیس‌ها این بود که تمام نقاط افغانستان را علیه امان‌الله خان وارد انقلاب نمایند و در هر نقطهٔ که طرفداران امان‌الله خان هستند، آنها را طرد نموده زمام حکومت را از دست آنها خارج نمایند. علیهذا پس ازسقوط کابل، قیام سمت مشرقی به سمت جنوبی هم سرایت کرده و به مرور اقوام جدران و جاجی و احمدزایی و حسن خیل و احمد و کردیز و غیره نیز شامل شدند.

در قندهار امان‌الله خان، مجدداً اعلان سلطنت نمود و مشغول جمع‌آوری قوا شد و این عمل موجب گردید که بچهٔ سقو در سایر نقاط موفق شود، علیهذا امیر حبیب‌الله عبدالرحیم خان را که با قوای قطغن و بدخشان برای حمایت امان‌الله خان آمده بود[1] برای انجام خدمت تعیین و مشارالیه طرف مزار حرکت نمود.

عبدالرحیم خان بدواً به مزار حمله نمود و عبدالعزیز خان لک فرار کرد و پس از استقرار حکومت سقوی در آنجا خوجه عطا محمد را به حکومت منصوب و طرف میمنه حرکت نمود. از طرف دیگر، توقف امان‌الله خان در قندهار و شروع تجهیزات موجب شد که انگلیس‌ها قدری بر فعالیت کارکنان خود افزودند و چون ممکن بود امان‌الله خان طرف هرات برود، غفلتاً در هرات نیز انقلاب شروع و محمد ابراهیم خان پسر بابا و عبدالرحمن خان را کشتند و هرات نیز از ید طرفداران امان‌الله خان خارج شد. عبدالرحیم خان میمنه را هم تصرف کرده، طرف هرات حرکت نمود، ولی مدیران انقلاب قبلاً زمینه را برای او در هرات حاضر کرده بودند. علیهذا عبدالرحیم

۱- چون اهل کوهستان و پسر عبدالقادر خان کوهدامنی بود با هموطنان خود داخل جنگ نشده و بلکه بالعکس به طرفداری بچه سقو وارد عمل شد و پس از بیعت کردن با مشارالیه مأمور تصرف ترکستان و میمنه و هرات گردید.

خان وارد هرات شده زمام امور را به‌دست گرفت و چون هرات از نقطه نظر روس‌ها نقطهٔ خیلی مهمی بود، انگلیس‌ها وضعیت آنجا را در کمال سرعت به‌صورت منظمی در آورده و شخص مطمئنی را در رأس حکومت قرار داده و از تحریکات و مداخلات روس‌ها به‌کلی آسوده شدند. فقط انقلاب باید امان‌الله خان را از مملکت بیرون انداخته تا حکومت جدیدی بر سر کار آید، ولی در ضمن این گزارشات غلام بنی خان از خاک روسیه وارد ترکستان افغان شد و اقداماتی هم کرد که مأمورین امیر حبیب‌الله محل را ترک نمودند و تا حدی موفقیت حاصل کرد و امیر حبیب‌الله سید حسین وزیر جنگ خود را مأمور حمله ترکستان علیه غلام نبی خان نمود و با اینکه غلام نبی خان شکست فاحشی نخورده بود باز هم در اثر تدبیر مدیران انقلاب و ضعیت مزار شریف نیز مثل هرات به نفع بچهٔ سقو خاتمه یافت و تلگراف غلام صدیق به غلام نبی خان کار خود را کرد.

ورود محمد نادر خان به افغانستان و خاتمهٔ کار امان‌الله خان و قتل علی احمد خان

به‌طوری که سابقاً ذکر شد انگلیس‌ها محمد نادر خان و برادرهای او را، از اروپا حرکت داده و در بندر بمبئی از کشتی خارج شدند و چون محمد نادر خان شخص مجرب و با فکر و به روحیات و اخلاق افاغنه کاملاً آشنا بود، طرز عمل را به‌خوبی تشخیص، و روش عاقلانه‌ای اتخاذ کرد و چون سالها در کار بوده، از سیاست انگلیس‌ها در افغانستان نیز کاملاً مطلع و چون خود و برادرهایش سالهای متمادی از کار کنان حکومت هند بود و امتحان صمیمیت و خدمتگزاری به دولت انگلستان داده بودند، مورد اطمینات و با نقشهٔ مرتب و معینی به اتکای هر نوع مساعدت و کمک حکومت هند قدم به خاک افغانستان گذاردند و محمد نادر خان، محمد هاشم خان را به سمت مشرقی مأمور نمود. شاه ولی خان و محمود شاه خان نیز، در قسمت جنوبی و جاجی مشغول تبلیغات و جمع‌آوری قوه شدند ولی نکتهٔ مهمی که برای درک موضوع لازم است، این است که جمع‌آوری و اتحاد اقوام و قبایل در افغانستان

بی‌نهایت مشکل است، مخصوصاً در موقعی که حکومت هند مایل نباشد تقریباً انجام این امر غیر ممکن می‌شود، ولی بالعکس در موقعی که عمال انگلیس‌ها به دستور حکومت هند اتحاد اقوام را لازم بدانند در کمال سهولت موضوع انجام گرفته و نتیجه به‌دست خواهد آمد.

در ابتدای ورود محمد نادر خان، اتحاد اقوام زود بود، زیرا امان‌الله خان هنوز در افغانستان حضور داشت، علیهذا اقدامات بدوی محمد نادر خان به‌طور سرعت پیشرفت ننمود تا امان‌الله خان قوای خود را جمع‌آوری کرده عبدالاحد خان را به‌طور طلیعه روانهٔ غزنین نمود و خودش نیز متعاقباً حرکت کرد. در این موقع کاملاً واضح می‌شود که با عدم رضایت مردم از حکومت بچهٔ سقو، معهذا به‌طور ناگهانی سلیمان خیل به قوای امان‌الله خان حمله نمود و بالاخره، همان قوه‌ای که بچهٔ سقو را با جمعیت قلیل وارد کابل نمود، قوای امان‌الله خان را پس از چند زد و خورد در غزنین و غیره متلاشی و متواری نمود و امان‌الله خان با کمال یأس به طرف قندهار فرار کرده و از راه چمن به هندوستان و اروپا مهاجرت نمود.

پس از فرار امان‌الله خان، علی احمد خان والی کابل که در جکدلک به دست شنواری‌ها غارت شده به هندوستان رفته بود به قندهار مراجعت، و در این موقع، خود را رسانیده قوای از هم گسیختهٔ امان‌الله خان را جمع‌آوری کرده، دور خود جمع نمود و با اینکه شاید در پیشاور مذاکره نموده و جواب منفی شنیده بود، اقدام به حرب نمود و مجدداً اعلان سلطنت کرد. اگرچه مقصود علی احمد خان، از اعلان سلطنت خود این بود که به جامعه معرفی نماید که [از] طرفداران امان‌الله خان نیست، ولی از این نکته غفلت نمود که طرفداری یا مخالفت با امان‌الله خان قابل اهمیت نیست، زیرا جامعهٔ افغانستان قابل این نیست که روی عقاید سیاسی عمل نماید. جامعهٔ جاهل و بی اطلاع که اساس انقلاب را روی بستن مدارس قرار داده و یا تحصیل نسوان را مخالف دیانت دانسته در عقب آخوندهای بیسواد کور کورانه حرکت می‌کنند و با دزدی که خود را خادم دین رسول الله معرفی نماید، بیعت می‌نمایند اختیارشان در دست لیره‌های انگلیس است و سیاست حکومت هندوستان آنها را به

هر طرف سوق خواهد داد. در این صورت شخص عاقل و سایس در افغانستان باید بداند که بدون رضایت انگلیس‌ها موفق به هیچ اقدامی نخواهد شد چنانکه مرحوم علی احمد خان در این قسمت نیز موفق نشده و قوای طرفدار خودش، او را دستگیر کرده، به طرفداران امیر حبیب‌الله بچهٔ سقو سپردند و آن دزد شریر نیز، علی احمد خان را در کابل به دهانهٔ توپ بست و عشایری که او را دست بسته به حکومت سقوی سپردند با کمال بی غیرتی این منظره را مشاهده نمودند.

مرحوم علی احمد خان پسر لوی‌ناب، یکی از رجال مهم و متنفذ افغانستان بود، اخلاقاً شخصی بود بسیار شجاع و با شهامت، در دوستی محکم و پایدار، با علو نظر و بذّال و درافغانستان تنها حریفی که به سلطنت محمد نادر خان، تسلیم نمی‌شد. مرحوم علی احمد خان بود. و به همین جهت معدوم گردید تا نقشهٔ حکومت هند، بدون اشکال به موقع اجراء گذارده شود.

در افغانستان نفوذ و قدرت اصلی در دست انگلیس‌هاست و در واقع شریان حیاتی افغانستان، در دست حکومت هند است و متنفذین آنجا مخصوصاً طبقهٔ آخوندهای حنفی مذهب نیز، مطیع و مستخدم حکومت هند هستند از قبیل حضرت صاحب شور بازار یا جغتو صاحب یا نقیب صاحب یا نورالمشایخ و یا رئیس العلماء و غیره و به همین جهت اراده، ارادهٔ حکومت هند است و چون علی احمد خان بدون اجازهٔ آنها می‌خواست عمل نماید و یا مخالف مشورت آنها شروع به عمل نمود و کاندیدای انگلستان، [برای سلطنت شخص] دیگری بود، ناچار بایستی از بین برود مرحوم علی احمد خان را در موقعی که خواستند به دهانه توپ ببندند، اظهار نمود، من در هیچ موقع پشت به دشمن نکرده‌ام، من را از سینه به دهانه توپ ببندید. میرغضب‌های سقوی نیز همین طور کرده و شخص شجاع و شرافتمندی را با آتش توپ قطعه قطعه کردند و متأسفانه افغان‌ها در فقدان همچو شخصی به هیچ وجه اظهار تأسف و تألم نکرده و شاید برای اتهام شراب نوشی او را فرزند لایقی نمی‌دانستند، در حالی که مرحوم علی احمد خان، از اشخاص شریف و لایق و شرافتمند و از روی انصاف جا داشت که افغان‌ها روز اعدام این مرد وطن پرست را عزای عمومی اعلان

کرده و تمام افراد مملکت افغانستان، در آن روز سوگواری نمایند. جای تأسف است که مرحوم علی احمد خان در بین ملتی به جان بازی مشغول شد که جاهل و فاقد حسن وطن پرستی بودند.

بعد از فرار امان‌اللّه خان، تلگرامی از غلام صدیق خان به برادرش رسید که امان اللّه خان رفت، شما هم افغانستان را ترک نمایید. و با اینکه غلام نبی خان در ترکستان پیشرفتی نموده بود، هر قدر پول و چیزهای ذیقیمت را در دسترس داشت، برداشته طرف روسیه فرار نمود و باز همان دست مخفی که طرفداران امان‌اللّه خان را از افغانستان بیرون می‌ریخت غلام نبی خان را نیز خارج کرد و طرفداران امیر حبیب اللّه مجدداً زمام امور را به‌دست گرفتند.

در این موقع می‌بینیم که اوضاع عمومی افغانستان، در قسمت شمالی که مجاور با روس‌ها بود به حال آرامش در آمد و سمت مغرب نیز که عمال روس فعالیتی داشتند به حال سکونت و آرامش آمده، عبدالرحیم خان والی عمومی هرات وضعیت را در دست گرفته [بود]. امان اللّه خان فرار کرده به طرف ایطالیا در حرکت است تنها کسی که تا زنده بود مطیع حکومت و امارت دیگران نمی‌شد مرحوم علی احمد خان [بود که] معدوم گردید. فقط امیر حبیب اللّه بچهٔ سقو در کابل از یکطرف، و محمد نادر خان، در مقابل او قرار گرفته و انقلاب نیز منحصر به سمت مشرقی و جنوبی گردیده اگرچه سایر نقاط در این موقع آرامش کامل نداشت و حکومت مرکزی نفوذ خود را نتوانسته بود در تمام نقاط مملکت مستقر سازد ولی جنگ و زد و خورد فقط از سر حدات هندوستان تا کابل امتداد داشت و نقشهٔ انقلاب جریان خود را مرتباً ادامه داده و حالا وقتی است که باید حکومت دزدها، خاتمه حاصل کرده، کاندیدای حکومت هندوستان زمام امور را در دست گیرد.

جنگهای محمد نادر خان تا سقوط امیر حبیب‌اللّه بچهٔ سقو

قبل از شروع به شرح اقدامات و جنگهای محمد نادر خان، باید توضیح دهیم که از ۱۹ حوت ۱۳۰۷ که محمد نادر خان و برادرهایش، در سمت جنوبی وارد خاک

افغانستان شدند تا چهارم جوزا که امان‌اللّه خان طرف هندوستان فرار نمود، محمد نادر خان موفقیتی نداشت و حتی در بعضی قسمتها هم شکست خورد.

علت این بود که امان‌اللّه خان هنوز در قندهار امید سلطنت داشت. علیهذا مدیران انقلاب نقشهٔ عمل را طوری ترتیب داده بودند که اگر امان‌اللّه خان خارج نشود و طرفدارانی پیدا کند، امیر حبیب‌اللّه را به امارت نگاهدارند تا موقعی که امان‌اللّه خان از بین برود، علیهذا بر طبق همین نقشه محمد نادر خان با کمال تأنی پیشرفت می‌نمود.

محمد نادر خان، بعد از ورود به افغانستان مشغول تهیهٔ قوا شد، ولی موفقیت کامل حاصل نمی‌نمود، حتی بین وزیری‌ها و اقوام منگل و علی شیر و خوست، زد و خوردهایی هم واقع شد و محمد نادر خان با حسن تدبیر رفع نمود و از طرفی غلام صدیق فرقه مشر در سمت جنوبی برله، امیر حبیب‌اللّه اقدام می‌نمود و بعد نایب سالار (سپهبد) شد و چند جنگ با قوای محمد نادر خان نمود و تا موقعی که امان‌اللّه خان در افغانستان بود، قوای سقوی پیشرفت نموده و تقریباً اکثر نقاط افغانستان را متصرف شدند.

محمد نادر خان، مقداری اسلحه از انگلیس‌ها گرفته بود و بین اقوام تقسیم کرد. اینکه محررین افغانستان می‌نویسند پول و اسلحه نداشتند مقرون به حقیقت نیست، زیرا همان محررین و مورخین می‌نویسند مقداری اسلحه بین عشایر تقسیم نمود، علیهذا اگر اسلحه نداشتند از کجا بین اقوام تقسیم نمودند و حتی در موضوع اینکه به فلان طایفه بیشتر اسلحه داده شده نزدیک بود جنگ داخلی بین خودشان واقع شود، چنانکه طایفهٔ دری خیل جدران، برای اینکه به طایفهٔ ببرک خان جدران بیشتر تفنگ داده شده، شروع به هیاهو و داد و فریاد نمود، نزدیک بود زد و خورد بین خودشان شروع شود و این اسلحه همان اسحلهٔ مأخوذه از حکومت هند بود و همان اسلحه و پول انگلیس‌ها محمد نادر خان را تقویت کرده که مشارالیه شروع به پیشروی نمود، ولی در ماههای حمل و ثور همه جا شکست خوردند و سقوی‌ها فاتح شدند.

در اوایل ثور، محمد نادر خان و شاه ولی خان در چرخ * از قوای سقوی

شکست خورده، به‌طور فرار عقب نشینی اختیار کردند و در التمور هم شاه محمود خان شکست خورد و قوای سقوی جاجی‌ها را نیز شکست داده، شهر خوشی را متصرف شدند و تقریباً قوای محمد نادر خان پیشرفتی نداشت. در این موقع قطغن و بدخشان و مزار شریف و میمنه و هرات در تصرف طرفداران سقوی بود و بعد از فرار امان‌الله خان قندهار و غزنین نیز در دست آنها افتاد. هزارجات هم اگرچه حکومت امیر حبیب‌الله را نپذیرفتند، ولی مخالفت هم نمی‌کردند، ولی همینکه امان‌الله خان فرار نمود و علی احمد خان از بین رفت یکمرتبه وضعیت اقوام سمت مشرقی و سمت جنوبی تغییر نمود و اتحاد بین آنها سهل‌تر شد و محمد نادر خان موفق گردید که اقدام به محاربه نماید. در ۲۳ جوزا ۱۳۰۸ بدواً در کردیز قوای سقوی را شکست دادند و بعد در سجنک نیز سقوی‌ها شکست خوردند. اگرچه در جنگ دوم کردیز محمد نادر خان مجبور به عقب نشینی شد، ولی معهذا قوای او قوت لازم را گرفته بود و معلوم بود که پیشرفت دارد، زیرا دیگر حریفی در افغانستان وجود نداشت و بالاخره در جنگ منارچکری قوای سقوی کاملاً شکست خورده، حمله به شهر کابل شروع شد.

محمد هاشم خان نیز، در طرف قندهار موفقیتی حاصل کرد. شاه ولی خان و محمود شاه خان به شهر کابل حمله کردند و بعد از چندین جنگ بالاخره در روز ۱۹ میزان ارک را تصرف و بچهٔ سقو به طرف کوهستان عقب نشینی نمود، ولی بودن امیر حبیب‌الله در کوهستان با قوایی که داشت خالی از خطر نبود و بایستی از بین برود تا حکومت جدید موفق به امنیت عمومی شده و آسایش را برقرار نماید، علیهذا محمد نادر خان قرآن مهر کرده و به حبیب‌الله بچهٔ سقو تأمین دادند و شاه محمود خان، برای تأمین دادن به مشارالیه به کوهستان رفت، ولی چه شد که بچه سقو و سید حسین اطمینان حاصل کرده به کابل آمدند. این مشکل لاینحل نیز به دست مدیران انقلاب تصفیه و حل شد و به مشارالیه وعده دادند که رتبه مهم نظامی یا سپهسالاری را به او تفویض نمایند و بچهٔ سقو بعد از سقوط از امارت ناچار به سپهسالاری یا نایب سالاری راضی شد.

خودش و سید حسین با عده‌ای از مهمین قوای سقوی به کابل آمده، به محمد

نادر خان تسلیم شدند. محمد نادر خان به استناد تعهد جانی و مهر کردن قرآن، در ظاهر اظهار می‌نمود که او را مورد عفو قرار دادم، ولی در باطن جماعت و اهالی کابل، تقاضای مجازات بچهٔ سقو را می‌نمودند، بالاخره پس از ظاهرسازیها محمد نادر خان نیز موافقت نمود. حبیب‌الله و سید حسین و چند نفر دیگر از متابعین او را اعدام نمودند و با این تدبیر خطر آتیه بچهٔ سقو نیز رفع و قضیه خاتمه حاصل کرد. اینکه محررین افغانستان می‌نویسند بچهٔ سقو و همراهان او را شاه محمود خان دستگیر نمود، مقرون به صحت نیست. مشارالیه به اتکای قول محرکین اولیه و مدیران انقلاب و به قسم قرآن اطمینان حاصل کرده خود را تسلیم دار مجازات نمود. *

سلطنت محمد نادر خان

بعد از تصرف ارک، به توسط قوای عشایری تمام اثاثیه و هرچه از یغمای دزدان کوهستان باقی مانده بود و قسمت مهم شهر کابل به دست عشایر جنوبی و سمت مشرقی غارت شد و چون محمد نادر خان و برادرهای او این جماعت را به همین شرط آورده بودند که هر چه غارت کنند ممانعت نشود، علیهذا تا حدی آنها را آزاد گذارده و یکی دو روز این وضعیت ادامه داشت و همینکه خبر فرار بچهٔ سقو رسید، محمد نادر خان به چهل ستون آمده و اهالی به استقبال رفتند و پس از مذاکرات اولیه تکلیف قبول امارت و سلطنت از طرف جماعت در ظاهر به مشارالیه شد و ایشان، در ابتداء با تردید تلقی کرده و بالاخره، نماینده‌ای به سفارتخانه‌های مقیم کابل فرستاده، استعلام نمودند که نظر شما چیست؟ از سفارتخانه‌ها جواب داده شد که ما حق مداخله در امور داخلی افغانستان [را] نداریم. اختیار انتخاب پادشاه با ملت است، بالاخره پس از این ظاهرسازیها محمد نادر خان قبول سلطنت نموده و زمام امور را به‌دست گرفت.[1]

---

* این گمان خود نویسنده است، و گرنه نویسندگان افغانستانی چنین نظری ندارند.

۱- دلیل مهمی که جامعه افغانستان هنوز تمیز حق حاکمیت را نمی‌دهد همین است که محمد نادر خان و برادرهایش که ←

در این موقع، اگرچه با انقلاب و جنگ غلبه حاصل شده بود، ولی دادن امنیت عمومی کار مشکلی نبود، بلکه در کمال سهولت انجام می‌گرفت، زیرا در تمام افغانستان کسی که به امارت محمد نادر خان اعتراض نماید، وجود نداشت، امان‌الله خان و طرفداران او نیز، خیلی قلیل و دور از معرکه بودند. اقوام و عشایر نیز محرکی نداشتند که اطاعت نکرده به شرارت ادامه دهند و مخصوصاً حکومت هند برای جلوگیری از سیاست روس‌ها لازم می‌دانست که امنیت در کمال فوریت، در تمام خاک افغانستان قائم شود و با قوای مادی و معنوی حکومت جدید را تقویت می‌نمود و بدیهی است هر حکومتی را که در افغانستان انگلیس‌ها تقویت نمایند کاملاً موفق خواهد شد.

محمد نادر خان محمد هاشم خان، برادر خود را به صدارت منصوب و مشارالیه کابینه‌ای تشکیل داد که تمام اعضاء مهم آن، از اقوام و بستگان خودشان بودند. محمود شاه خان وزیر جنگ و سپهسالار معین شد [و] شاه ولی خان بدواً نایب‌السلطنه و بعدها به سفارت لندن و پاریس منصوب گردید. فیض محمد خان که در سلطنت امان‌الله خان وزیر معارف و او را امان‌الله کبیر خطاب می‌نمود[ند] به وزارت خارجه منصوب[1] و وزارت داخله نیز به گل محمد خان مهمند تفویض شد.

حکومت هند و دولت انگلستان، سلطنت جدید را به رسمیت شناخته و سایر دول نیز [به آنها] تأسی نمودند. و دولت جدید از این جهت به مشکلاتی دوچار نشد و انقلاب افغانستان پس از یازده ماه خاتمه حاصل نمود.

محمد نادر خان از طرف حکومت هند کاملاً تقویت می‌شد. پول و اسلحه از طرف انگلیس‌ها داده شد و برادرها نیز، صمیمانه مشغول عمل شدند؛ زیرا حریف دیگری اگرچه دور بود ولی می‌دانستند که ساکت نمی‌ماند؛ علیهذا با جدیت مشغول

← روشن فکرترین اهالی هستند تقاضای ملت را به سفرای خارجه مراجعه می کنند که نظر شما چیست و اجازه می‌دهید یا خیر؟!!

۱- فیض محمد خان از بنی اعمام محمد نادر خان بود.

کار شدند و تا حدی هم موفقیت حاصل نمودند. از طرف دولت جدید سفرا به دربارها اعزام گردید. و عهود سابق را به رسمیت شناخته و سفرای جدیدی هم از طرف دول ذی علاقه به کابل فرستاده‌شد.

مطالعات تاریخی در انقلاب ۱۳۰۷

انگلیس‌ها : به‌طوری که در ضمن وقایع انقلاب ذکر شد و محتاج به تکرار نیست انقلاب ۱۳۰۷ به دست انگلیس‌ها شروع و با نقشهٔ آنها در جریان و به دست آنها خاتمه یافت. اگرچه قبل از شروع انگلیس‌ها به اقداماتی علنی در شهر کابل کمیته‌ای تشکیل شد و مقدمات عمل را تهیه می‌دیدند، ولی اگر انگلیس‌ها نمی‌خواستند انقلابی واقع شود به‌طور قطع واقعه‌ای رخ نمی‌داد و به همین جهت هم کمیته بدوی که مرکب از مرحوم ملا عبدالرحمن بکتوتی و مرحوم علی احمد خان والی و مرحوم سردار محمد عثمان خان بود؛ تصمیم گرفتند که امان‌الله خان را ترور کرده و بعد، اگر ممکن شود مرحوم علی احمد خان را به سلطنت انتخاب و الا از خانوادهٔ امان‌الله خان پادشاهی انتخاب و علی احمد خان به نیابت سلطنت منصوب گردد و به همین خیال که شاید انگلیس‌ها موافق نباشند با انقلاب عمومی موافقت نداشتند، ولی چون نقشهٔ حکومت هند، به طرز دیگری تنظیم شده بود، انقلاب شروع شد و مطابق نقشهٔ معین از ساعت اول تا خاتمه انقلاب، در کمال مهارت و زبر دستی انقلاب را اداره کرده و مطابق میل و اراده و منویات خود خاتمه دادند و حتی کسانی که در این انقلاب به میل و اراده و دستور آنها عمل کرده بودند؛ پس از رفع احتیاج چون وجود آنها مضر واقع می‌شد آنها را نیز از بین بردند؛ چنانکه بیاید.

روس‌ها : قبل از شروع انقلاب روس‌ها خیلی خوشوقت بودند؛ زیرا استارک سفیر کبیر روس به خیال خود، موفقیت حاصل کرده و امان‌الله خان را به سمت خودشان جلب و از انگلیس‌ها جدا نموده بود؛ علیهذا با تمام قوا سلطنت امان‌الله خان را تقویت می‌نمودند و در تمام امور منویات امان‌الله خان راتبلیغ نموده و از هیچ گونه مساعدتی مضایقه نمی‌کردند و چون ترک‌ها هم آلت اجرای مقاصد روسیه خود

را نشان می‌دادند در حقیقت یک جبهه متحدی تشکیل داده بودند و تصور می‌کردند قوای نظامی افغانستان را ترک‌ها در دست گرفته و قوای هوایی نیز به دست روس‌ها بوده و به کمک ترک‌ها افغانستان را در دست خواهند گرفت و با وجود امان‌اللّه خان پادشاه سوسیالیست منویات حکومت روسیه به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

در آن تاریخ روس‌ها حکومت ایران را طرفدار انگلیس‌ها می‌دانستند و روابط ترک‌ها نیز در اثر وقایع سر حدات آذربایجان و عدم اطاعت ایل جلالی از ترک‌ها به دولت ایران مظنون بوده و حتی قدری قبل از این وقایع، اولتیماتومی هم به دولت ایران داده و مناقشات و مختصر زد و خوردی هم در سر حد واقع شده بود. با این مقدمات در ابتدای شروع انقلاب، روس‌ها با تمام قوا به امان‌اللّه خان کمک می‌کردند، ولی نقشهٔ حریف مدبرانه‌تر و به علاوه با نفوذ[تر بود] و [با توجه به] سلطه‌ای که انگلیس‌ها در افغانستان دارند جد و جهد روس‌ها بلا نیتجه ماند و بالاخره امان‌اللّه خان فرار کرد، ولی بعد از فرار هم روس‌ها کاملاً در اعادهٔ سلطنت مشارالیه ذی مدخل بوده و حتی غلام نبی خان را با کمکهای مادی و معنوی به داخلهٔ افغانستان سوق دادند، ولی همینکه در غزنین امان اللّه خان را غارت کرده و مشارالیه فرار نمود، روس‌ها متوجه شدند که حبیب‌اللّه بچهٔ سقو را انگلیس‌ها تقویت کرده، و در واقع امارت مشارالیه به دست انگلیس‌ها صورت وقوع پیداکرده است و به همین جهت در کار شکنی و سقوط حبیب‌اللّه، نهایت درجه جد و جهد نمودند و حکومت مسکو را به اشتباه برزگی دوچار نموده، سفیر کبیر روس به واسطهٔ بی اطلاعی و خبط سیاسی کاملا مقوی و مجری انگلیس‌ها بود و کورکورانه سیاست آنها را تقویت می‌نمود و بعدها استارک سفیر کبیر روس، از این اشتباه خود اظهار ندامت و تأسف می‌کرد و بالنتیجه طرفداران امیر حبیب‌اللّه همینکه متوجه شدند، رفقای بدوی نمی‌خواهند، رسمیت آنها را بشناسند به طرف روس‌ها رفتند، ولی سفیر کبیر روس آنها را رد نمود و سیاست استارک، بر این قرار گرفت که حکومت بچهٔ سقو ساقط شود تا او موجبات معاودت امان‌اللّه خان را فراهم نماید و انگلیس‌ها هم با کمال متانت نقشهٔ خود را تعقیب و همان طوری که سابقاً به ریش ژنرال کافمان خندیده

بودند، این مرتبه نیز، به ریش تاواریش استارک خندیدند و وقتی سفیر کبیر روس، متوجه خطای خود شد که موقع گذشته بود.

روس‌ها روی فرض غلط خود که دولت ایران متمایل به انگلیس‌ها است، در مدت انقلاب برای اظهار دوستی به افغان‌ها تبلیغاتی علیه ایران می‌نمودند و حتی در جراید خود شهرت داده بودند که دولت ایران به هرات حمله خواهد کرد و ضمناً دولت ایران را اخافه می‌نمودند که اگر حمله به حدود افغانستان بشود، دولت بالشویک تحمل نخواهد نمود و به قدری در این فرض غلط، پیشرفتند که دولت ایران این تصورات را شدیداً تکذیب نمود. روس‌ها بعد از سقوط بچهٔ سقو متوجه شدند که اگر او را تقویت می‌کردند شاید می‌توانستند حکومت معتدل‌تری به روی کار آورند، ولی همینکه حکومت محمد نادر خان مستقر گردید به خطای خود پی برده و متوجه شدند که حکومت جدید کاملاً و شدیداً از طرف انگلیس‌ها تقویت شده و مطیع ارادهٔ حکومت هند می‌باشد و دیگر مختصر امیدی هم برای بازگشت طرفداران امان‌اللّه خان باقی نیست.

اگرچه روس‌ها بعد از سلطنت محمد نادر خان، بعض انتریک‌ها در کابل نمودند، ولی در هر دفعه لطمهٔ شدیدتری به طرفداران امان‌اللّه زده تا حدی که دست آنها را به‌کلی از کار کوتاه و هر یک تبعید یا معدوم شدند.

ایران : دولت ایران در اثر بد زبانی و سوء سیاست امان‌اللّه خان، خود مرتکب خطای مهمتری شد؛ زیرا با آنکه کاملاً از جریان امور در افغانستان مطلع بود و مقدمات انقلاب را مستحضر و می‌دانست حکومت امان‌اللّه خان متزلزل است معهذا سفیر سابق خود را احضار، و سفیر جدیدی هم اعزام ننمود و به واسطهٔ رعب خیالی، سیاست خود را در همچو موقعی در افغانستان باخت؛ زیرا در مدت انقلاب سفارت ایران به دست یک نفر نایب دوم اداره می‌شد و در واقع دولت ایران به هیچ وجه سیاست و رلی نداشت و حتی نفوذی که در این مدت به دست آورده بود، از دست داد و نتوانست مختصر مساعدتی به موافقین خود بنماید و به همین جهت لطمهٔ شدید و اساسی به سیاست ایران وارد شد.

ترک‌ها : دولت ترکیه نقشهٔ مهم و جدیدی تنظیم کرده و به دست حکمت بیک سفیر کبیر جدید خود، می‌خواست به موقع اجرا گذارد و این نقشه از طرف روس‌ها نیز، کاملاً تقویت می‌شد و به همین جهت محکوم به عدم موفقیت گردید.

حکمت بیک، پس از ورود به کابل، با مساعدت استارک، سفیر کبیر روس مقام شیخ‌السفرایی را دارا شد و با اینکه سفیر کبیر روس، قبل از مشارالیه نامهٔ خود را داده بود، معهذا استارک از این حق خود صرفنظر نموده و سفیر ترکیه را به ریاست هیأت سفرا مساعدت کرد.

حکمت بیک، انتظار ورود میسیون ترکیه را داشته و ضمناً از اظهار تنفر امان‌الله خان نسبت به دولت ایران استفاده کرده و تا آخرین حدی که ممکن بود بدادن مستشاران ترک و مداخله در امور سیاسی افغانستان، پیش می‌رفت و این میدان نیز کاملاً باز بوده، زیرا دولت ایران در کابل سفیری نداشت و سفیر ترکیه با کمک سفیر روس، حتی در بار تهران را اغفال کرده و مطالبی خارج از صحت و حقیقت به دربار تهران اظهار می‌نمودند. مخصوصاً راجع به اظهارات امان‌الله خان، در مجلس لوی جرگه ۱۳۰۷ سفیر کبیر روس در تهران مسیو داویتان بر طبق تلگراف مسیو استارک مطالب کذب و بر خلاف حقیقتی به دربار تهران راپورت داده و دولت ایران نیز متأسفانه این تلقینات کاذبه را پذیرفته و مرتکب اشتباه بزرگی شد و وقتی دربار تهران متوجه گردید که اظهارت روس‌ها کذب محض بوده و اشتباه کرده است که موقع گذشته بود، و دیگر جبران عمل غیر ممکن گردیده بود، ولی تمام اقدامات ترک‌ها و روس‌ها بلا نتیجه شد، زیرا حکومت انگلستان بی تجربه نبود و تمام جزئیات عمل و نقشهٔ آنها را می‌دانست و به همین جههٔ قبل از ورود میسیون ترکیه، شورع به عمل نموده و وقتی ترک‌ها به کویته حاکم نشین بلوچستان رسیدند، انقلاب شروع شده بود، ولی برای اینکه مبادا صاحب منصبان ترک زودتر رسیده و در عملیات نظامی شرکت نمایند؛ چند روزی آنها را در کویته و چمن معطل نمودند و بالاخره وقتی میسیون ترکیه به کابل رسید که اجباراً در ارک مخفی شده و بعد به سفارت ترکیه منتقل و بالاخره افغانستان را ترک نمودند. به علاوه طوری انگلیس‌ها و طرفداران سیاست ایران علیه

ترک‌ها تبلیغات نموده بود که عموم افاغنه نسبتاً مطلع، ترک‌ها را کافر دانسته و نهایت انزجار را از آنها داشتند و مرحوم محمود سامی پاشا که یکی از عمال مهم ضد ترک بود، در این موضوع خیلی جد وجهد نمود و حتی کمیته اولیه انقلاب در نظر داشتند که اگر موفق بشوند تمام مستخدمین ترک را از افغانستان اخراج کرده و مداخلهٔ آنها را در افغانستان از بین ببرند، ولی متأسفانه، دولت ایران از همچو موقعی استفاده ننمود و شد آنچه شد.

در مدت انقلاب، جریان سیاست چهار دولت به ترتیب فوق، جریان داشت. طرفداران امان اللّه خان و حکومت مشارالیه از مخالفین جدی دولت ایران بوده و پس از تشکیل قوای منظم و خیال حمله به بلوچستان ایران را در مغز خود پرورش می‌دادند و حتی حبیب‌اللّه خان معاون وزارت جنگ، در یک شب نیمه رسمی اظهار داشته بود، با چهار هزار نفر خراسان را اشغال خواهم کرد،[1] و بعلاوه، با مساعدت حکومت روس و تقویت ترک‌ها مخالفت با سیاست انگلستان را تصمیم گرفته بودند و این حکومت به واسطهٔ عدم بصیرت به سیاست عمومی دنیا بزودی ساقط گردید.

حکومت بچهٔ سقو نیز، در بی اطلاعی کمتر از حکومت امانی نبود؛ بعلاوه، اشخاص لایق و بصیری هم در سر کار نبودند و بچهٔ سقو نیز، به‌کلی عوام و از اصول مملکت‌داری بی بهره بود و به همین جهت، در مدت نه الی ده ماه حکومت خود مختصر موفقیتی هم در سیاست خارجی پیدا نکرده! در حالی که اگر اشخاص مجرب و با بصیرتی در سر کار بودند و می‌توانستند اطمینان حکومت هند را جلب نمایند؛ امارت امیر حبیب‌اللّه شاید بیشتر دوام می‌کرد، ولی چون از هر چیز بیشتر فاقد اشخاص کاردان بود محکوم به سقوط گردید.

مرحوم علی احمد خان طرفدار سیاست انگلستان و دوستی صمیمی با دولت

۱- در این جلسه یک نفر ایرانی (آقای سیف آزاد) حضور داشته و در حضور امان‌اللّه خان به حبیب‌اللّه خان می‌گوید شما مشتبه هستید زیرا بدون مداخله قشون ایران فقط عشیر خراسان در سر حد... شما را به وادی عدم سوق خواهند داد (کلمهٔ که این ایرانی وطن پرست گفته بود ما از نقطه نظر نزاکت عین کلمه را ذکر نکردیم).

ایران بود، ولی متأسفانه به واسطهٔ بی تجربه بودن مشارالیه و فاقد بودن اقوام و بستگانی که در موقع، دست او باشند موفق نگردید و اگرچه طرفدار سیاست انگلستان بود، ولی در این موضوع اقدامات قبلی به عمل نیاورد و چون پسر دایی و شوهر خواهر امان‌الله خان بود؛ جامعه نیز اطمینان نداشتند و این عدم اطمینان نیز بیشتر به وسیلهٔ مبلغین انلگیس‌ها به ذهن عامه داده شده بود. به علاوه بند و بست‌های چندین سالهٔ محمد نادر خان و برادرهای او، با انگلستان به مشارالیه مجال نمی‌داد که قدمهای قابل اطمینانی بردارد: این بود که حکومت علی احمد خان نیز ساقط گردید.

حکومت محمد نادر خان چون منحصراً طرفدار انگلستان بود به سرعت پیشرفت نمود و در امنیت افغانستان کاملاً، بر طبق نصایح حکومت هند عمل نمود و به همین جهت با کمال سرعت موفق به خاتمهٔ اغتشاش گردیده، حکومت خود را مستقر نمود و راجع به ترکیه نیز، برای اخافهٔ دولت ایران تعدیل سیاست خودشان تا آنجایی موافقت کردند که سیاست اساسی انگلستان، اجازه می‌داد و این موضوع واضح بود که انگلیس‌ها رضایت نمی‌دهند که تمام قوای نظامی و مسلح افغانستان به دست ترک‌ها افتاده و مطابق میل آنها اداره شود ولی بودن عده‌ای مستخدم ترک، بر خلاف سیاست اساسی انگلیس‌ها نبود علیهذا دکتر رفقی بیک مجدداً به سمت طبابت محمد نادر خان استخدام شد و مستخدمین دیگری نیز از ترک‌ها استخدام نمودند.

پس از تثبیت حکومت نادری بچهٔ سقو و کارکنان او از بین رفتند. مرحوم محمد سامی پاشا که از اهل حله و مدتی مدید به توصیهٔ حکومت هند، در افغانستان اقامت نموده بود و خدمات مهم به سیاست انگلستان کرده بود معهذا در این موقع وجود او را مضر تشخیص دادند و به دستور آنها محمد نادر خان، مرحوم محمود سامی پاشا را اعدام کرد.

محمود سامی پاشا ابتداء برای معلمی مدرسهٔ نظام در افغانستان استخدام شد (مدرسه نظامی عثمانی را دیده بود) و یکمرتبه به واسطهٔ سوء قصدی که نسبت به عنایت‌الله خان معین السلطنه ولیعهد وقت نموده بود، از طرف معین السلطنه شدیداً تنبیه و پس از ضرب و شتم فوق العاده تبعید شد، ولی در اثر توصیهٔ سر فرانسیس

هانفریس که در آن موقع کمیسر سرحدی هند و افغان بود و بعدها مخصوصاً، در موقع انقلاب سفیر انگلستان در کابل بوده، مجدداً به کابل رجعتش دادند و در موقع قتل امیر حبیب‌اللّه خان و سلطنت امان‌اللّه خان و اعلان جنگ امان‌اللّه با انگلستان، این شخص رل مهمی را بازی کرده و تمام منویات انگلیس‌ها در برقراری سلطنت امان‌اللّه خان و استقلال افغانستان به دست این شخص اجراء شد و بعدها به رتبه نایب سالاری (سپهبد) و فرماندهی قول اردوی مرکز انتخاب شد و فوق العاده مورد توجه و اطمینان امان‌اللّه خاه بود. در انقلاب ۱۳۰۷ نیز رل مهمی بازی کرد، اگرچه امان‌اللّه خان، بی مداخله در اواخر سلطنتش او را از کار خارج نمود، ولی در مغلوبیت امان‌اللّه خان، بی مداخله نبود و در امارت بچهٔ سقو نیز، کاملاً مداخله داشت و نصایح و اندرزهایی به بچهٔ سقو می‌داد و اقدامات و تبلیغات این شخص، علیه میسیون ترکیه در افغانستان خیلی مؤثر واقع شد، ولی پس از برقراری حکومت نادری انگلیس‌ها دیگر او را قابل استفاده ندانسته و شاید هم مضر تشخیص دادند؛ علیهذا محمد نادر خان او را دستگیر و به اتهام مساعدت با حکومت بچهٔ سقو اعدام کرد.

اقدامات و اصلاحات محمد نادر خان

محمد نادر خان همین که به مقصود رسید و زمام امور را در دست گرفت متوجه شد که در اثر تندروی و بی‌خردی امان‌اللّه خان باید به عکس‌العمل و تقاضاهای آخوندها تسلیم شود. در اینجا باید تصدیق کرد که محمد نادر خان شخصی بود عاقل و مجرب و روحیات هموطنان خود را به خوبی می‌شناخت و در امور سختی و [مشکلات] مقاومت زیاد نداشت. و این اخلاق برای آن موقع فوق العاده مفید بود و در اثر همین اخلاق موفق شد که وضعیت را به حال عادی عودت دهد؛ علیهذا اولین اعلامیه‌ای که منتشر نمود حمایت از دین رسول اللّه بود و اجباراً یا از روی عقیده تمام امور، جنبه مذهبی داشت و پس از حمایت و احترام دین رسول‌اللّه و ترویج اوامر دین مبین محمد ی ۴ اعلامیه مذکور که خط مشی حکومت را تعیین می‌نمود در ده ماده تنظیم و منتشر شد:

ماده اول : حکومت باید موافق احکام دین مقدس و مذهب مهذب حنفی امور مملکت را اداره کند و برای اینکه شریعت غرای محمد ی در مملکت قائم باشد رئیس شورای ملی و وزیر عدلیه مسؤول می‌باشند و موافق احکام دین الهی اداره می‌شود و حجاب در افغانستان موافق به دین و شریعت محمد ی قائم خواهد بود.[1]

[ماده] دوم : منع رشوت و شراب نوشی و جزای شراب‌نوشی موافق شریعت محمد ی داده خواهد شد. فروش ظاهر و خفیه شراب در تمام افغانستان ممنوع است. در خانه‌ای که شراب ساخته شود یا دکانی که شراب بفروشد ضبط می‌شود و اشخاص جزای شرعی خواهند دید. اگر مأمور دولت شراب بنوشد گذشته از جزای شرعی از خدمت دولتی اخراج می‌شود.[2]

[ماده] سوم : در افغانستان قشون با اسلحه جدید تنظیم می‌شود و مدرسه حربیه‌ای برای تعلیم صاحب منصبان به زودی تشکیل می‌شود. سربازگیری به صورت قومی و با رضا و خوشی و میل اقوام جاری خواهد شد.

[ماده] چهارم : مناسبات با دول همسایه و متحابه طبق زمان امان‌الله خان، جاری خواهد بود.

[ماده] پنجم : وزارت داخله حکام را تعیین و تلفون و تلگراف دایر نموده راهها را ترمیم خواهد نمود که کالسکه‌رو شود.

[ماده] ششم : وزارت مالیه، مالیات را گرفته به خزانه می‌پردازد و هرچه حکومت سابق معاف نموده منظور خواهد کرد.

۱- در مشروطیت اول ایران به واسطه نفوذ روحانیون در هر ماده قانونی ذکری از شریعت و دین محمد ی وجود داشت و حتی در قانون اساسی ذکر شده که دیانت ایران تا قیام قائم آل محمد مذهب جعفری خواهد بود. و در مجلس شورای ملی هم پنج نفر علماء طراز اول حضور خواهند داشت که قوانین مطابق اصول شرع تنظیم شود، ولی این ماده بیش از یک مرتبه اجرا نشد و فقط صورت بود.

۲- موضوع شراب نوشی و رشوت در افغانستان مثل علمای طراز اول ایران هیچ وقت اجرا نشده و نخواهد شد، همه رشوت می‌گیرند و اکثر شراب می‌نوشند، ولی اخیرا که متمدنتر شده‌اند ویسکی بیشتر استعمال می‌کنند و این هم در اثر مجاورت با هند انگلیس اقتباس شده است.

[ماده] هفتم : تجارت و زراعت باید بیشتر از پیش رواج یابد. با دول ایران و ایتالیا و فرانسه و بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا و ژاپن و بلژیک و آلمان و دولی که مایل باشند مناسبات تجارتی باز کنند استفاده کرده، تجارت نمایند و راه آهن را به زودی شروع کنند و معادن را به کار بیندازند؛ نهرهای آب برای زراعت ایجاد نمایند.

[ماده] هشتم : ترقیات علمی و فنی را برای ترقیات دینی و دنیوی از ضروریات شمرده تا بعد از اجتماع وکلای شورای ملی ملت را آماده نمایند.

[ماده] نهم : وکلای ملت از تمام اهالی به مرکز برسند و وکلاء را از علماء و فضلا[یی] که طرف اعتماد ملت باشند انتخاب خواهند کرد و وزرای دولت و حکام مسؤل وکلای ملت خواهند بود. رئیس شورای ملی حق تفتیش خواهد داشت و رئیس شورا از طرف وکلاء انتخاب می‌شود.

[ماده] دهم : صدر اعظم از طرف شاه انتخاب می‌شود؛ صدر اعظم کابینهٔ وزراء را تشکیل و به شاه معرفی می‌نماید.

از این اساسنامه و اعلامیه کاملاً واضح و ظاهر است که با اینکه در تمام امور از وضعیت سابق ایران تقلید شده است، ولی باز هم، اگر همان تقلید را عیناً عملی می‌کردند شاید مفیدتر بود، ولی برای اینکه بگویند ما رأساً اقدام به امور کرده‌ایم طوری پس و پیش و درهم کرده‌اند که نتیجهٔ معکوس حاصل گردید. مثل اینکه حکام مسؤول مجلس هستند یا اینکه رئیس مجلس حق تفتیش دارد. در هر حال مقصود ما تنقید یا تمجید خط مشی حکومت نیست، بلکه از جنبهٔ تاریخ نویسی برای روشن شدن موضوع و اینکه هموطنان ما و قارئین دچار اشتباه نشوند از ذکر بعضی توضیحات ناگزیر هستیم.

به‌طوری که سابقاً ذکر شد، برادرها و اقوام و کسان محمد نادر خان زمام امور را در دست گرفتند و بر طبق رأی مجلس لوی جرگه دارایی امان‌الله خان را ضبط کردند. ولی بعضی از طرفداران او را به افغانستان احضار نمودند و کسانی که به ایران، اروپا یا هند فرار کرده و متواری شده بودند به افغانستان معاودت کردند و چون حکومت

هند حکومت جدید را قویاً کمک می‌نمود به سهولت موفق شدند که اوضاع انقلابی را به وضعیت عادی عودت دهند. ولی نباید فراموش کرد که چون در افغانستان تمام عشایر مسلح هستند آسایش عمومی و امنیت واقعی صورت وقوع پیدا نمی‌کند، ولی به‌طوری که سابقاً ذکر شد بدون میل انگلیس‌ها و تحریکات مخصوص داخلی یا خارجی هم شرارتهای عمده واقع نمی‌شود، ولی قتل و غارت و دزدی از امور جاری و عادی است و دولت افغانستان نیز همیشه از جلوگیری و منع این وقایع اظهار عجز نموده است.

محمد نادر خان حکام به تمام نقاط اعزام داشت، ولی در هرات به واسطهٔ نفوذ عبدالرحیم خان و میل انگلیس‌ها به ابقای مشارالیه او را تغییر ندادند و مشارالیه نیز با محمد نادر خان بیعت نمود و زمام امور هرات را از دست نداد. سفرای جدید نیز تعیین و به دربارهای لندن و مسکو و تهران و انقره و برلن و پاریس و رم و مصر و بعدها به ژاپن اعزام داشتند، ولی در هیأت وزراء وزیر عدلیه از آخوندها (حضرت صاحب شور بازار) و بعدها فضل احمد جان آخوند هراتی داماد وزیر عدلیه سابق، تعیین و وزیر مختار مصر نیز آخوند دیگری از منصوبان حضرت صاحب حق انتخاب شدند و این موضوع به واسطهٔ نفوذ آخوندهای حنفی اجباری بود.

در اینجا برای روشن شدن موضوع وزارت عدلیهٔ جدید افغانستان در تحت ریاست حضرت صاحب فضل عمر جان، واقعه‌ای را ذکر می‌نماییم: محمد علی خان پسر قاضی میر محمد حسن از اولاد میر اویس خان قاضی بالاحصاری از سادات شیعه مذهب، روزی برای خوش آمد جماعت تسنّن و علمای حنفی نزد فضل عمر جان شده از طریقه جعفری و مذهب شیعه تبرا نمود و آیین آبا و اجداد خود را ترک کرد و برای قبول شدن توبه اعتراف نمود که به شیخین سب نموده، فضل عمرجان برای پاک شدن کام و زبان محمد علی خان و قبول شدن توبهٔ او امر و فتوی داد که نیم من فلفل سیاه به وزن کابل[1] در یک مجلس بخورد تا کام و زبان [او] تطهیر و توبهٔ [او]

۱- ۱۹۲ مثقال ۲۴ نخودی.

قبول شود. محمد علی خان فلفلها را خورد و مدتی سخت مریض شد و شاید به همین جهت هم تلف شده باشد. این شخص با این فکر و سلیقه و معلومات، در رأس قوهٔ قضاییه افغانستان قرار گرفته و اتباع دول خارجه نیز باید احقاق حق خود را از همین قوه قضاییه بخواهند.

عهدنامه‌های سابق را تأیید و قبول نمودند و مناسبات سیاسی خود را با دول خارجه بر طبق رویه سابق برقرار داشتند.

در اصلاحات داخلی مدرسه امانی و امانیه تبدیل اسم داده مکتب استقلال و مکتب نجات نامیده شد و مدرسه طب هم تأسیس نمودند. منتها متعلمین طب بدون داشتن معلومات متوسطه به فاکولته طبیه داخل می‌شوند. دو وزارتخانه نیز تأسیس شد: یکی پست و تلگراف و تلفن که سابقاً ضمیمهٔ وزارت داخله بود و دیگری وزارت فواید عامه و ادارهٔ صحیه نیز [که] بعدها به وزارت صحیه تبدیل شد و تشکیل مجلس اعیان نیز از تأسیسات محمد نادر خان است.

اقدامات علیه حکومت نادری

همین که فراریهای افغانستان به مراجعت موفق شدند و امان‌الله خان از برگشت به کابل مأیوس شد و متوجه گردید که سلطنت را برای همیشه از دست داده است انتریک و دسیسه و دسته بندی طبق اخلاق عمومی افاغنه شروع گردید، ولی اشتباه بزرگی نمودند؛ زیرا این مرتبه اتکای دولت جدیدالتأسیس به پول و اسلحه و مشورت مادی و معنوی حکومت هند بود و با تحریکات افغانی متزلزل نمی‌شد چنانکه نشد.

طرفداران امان‌الله بعضی داخل کار شده غلام صدیق خان پسر سپهسالار چرخی به سفارت برلن تعیین شد. غلام نبی خان و غلام جیلانی خان برادرهای او به کابل مراجعت کردند. محمد یعقوب جان وزیر دربار امان‌الله خان و عبدالاحد خان و عبدالعزیز خان بارکزایی و محمد غوث خان و غیره نیز، وارد کابل شده محمد ولی خان وزیر حربیهٔ سابق نیر به آنها ضمیمه و اقداماتی علیه حکومت محمد نادر خان شروع نمودند.

محمد نادر خان محمد ولی خان را دستگیر و پس از محاکمه محبوس نمود. محمد یعقوب جان را تبعید کردند. و در این موقع امان‌الله به تحریکاتی که در کابل می‌شد امیدوار شده به مسافرت حج اقدام و ریش طویل و پهنی گذارد و به مکه مشرف و حاجی امان‌الله خان شد، ولی چون انگلیس‌ها مسلمان نبودند؛ اجازهٔ مراجعت صادر نمی‌شد و متقابلاً در کابل طرفداران امان‌الله نیز، دستگیر و تبعید شدند. مختصر انقلابی هم که در سمت جنوبی و مشرقی ایجاد کردند، به فوریت خاموش شد و حکومت موفق گردید که جلوگیری نماید ولی این تحریکات موجب عزل غلام صدیق از برلن شد و محمد عزیز خان برادر محمد نادر خان به سفارت برلن مأمور و بر روی تحریکات و دسیسهٔ غلام صدیق در سفارت افغانستان، در برلن به دست یکی از متعلمین افغانی مقتول گردید و این عمل موجب شد که در کابل برادرهای غلام صدیق، غلام نبی خان و غلام جیلانی خان و تمام کسان آنها اعدام شدند. محمد ولی خان نیز اعدام شد و حکومت یک رویه خشن و شدیدتری نسبت به طرفداران حاجی امان‌الله خان اتخاذ نمود. این عملیات و سختی و شدت منجر به تشکیلات دیگری از طرف مخالفین حکومت شد که در نتیجه محمد نادر خان نیز کشته شد و شرح آن بیاید.

سیاست دول بعد از حکومت نادری در افغانستان

انگلیس‌ها : حکومت هند بعد از اینکه نقشهٔ انقلاب را کاملاً اجرا نمود، با حکومت جدید نهایت مساعدت را نمودند و برای اینکه دربار مسکو را بیشتر اغفال نمایند؛ محمد هاشم خان به صدارت معین شد؛ زیرا مشارالیه چندین سال در مسکو به سمت وزیر مختاری مقیم و با روس‌ها مناساتی داشت و با دادن پول و اسلحه حکومت را تقویت کرده، عمال آنها نیز در تبلیغات و کمک حکومت نادری قصور نکردند و در موقع مخالفت عناصر طرفدار امان‌الله خان نیز، حکومت را شدیداً تقویت نمودند و با اینکه در سفارت انگلیس در کابل به عمل ترور اقدام شد؛ انگلیس‌ها به هیچ وجه به حکومت اعتراض نکرده و حتی خسارت و جبران هم نخواستند و در رویهٔ دولت افغان نسبت به دول خارجه نیز، آنچه از حکومت

هندوستان دستور داده می‌شد افغان‌ها عمل می‌نمودند؛ علیهذا حکومت هند و سیاست بریطانیا تا حدی از افغانستان آسوده شده و جلو روس‌ها را کاملاً بستند.

روس‌ها : حکومت شوروی با اینکه معترف بود که در انقلاب افغانستان باخته و سیاست بدی را تعقیب نموده و لی معهذا در این قسمت صبر و بردباری را در نظر گرفتند. استارک سفیر کبیر روس، کما کان در کابل متوقف و ناظر اعمال انگلیس‌ها است منتهی وقتی از قضایا مستحضر می‌شود که خاتمه حاصل نموده و نسبت به حکومت افغانستان نهایت درجه تملق گفته و رشوه می‌دهد و در هر امری افاغنه را کمک می‌کنند که شاید مأخوذ به دوستی و حیا بشوند و در موقع مناسب استفاده نمایند و هنوز هم خط مشی سفیر کبیر روس در کابل تقویت سیاست ترک‌ها است و به همین جهت، رویه متخذه روس‌ها علیه ایران تمام می‌شود و روس‌ها به‌قدری در افغانستان در حکومت نادری سیاست خود را از دست داده و باخته‌اند که اهمیت سابق را نیز کم کرده و در حقیقت فعلاً سیاستی در کابل ندارند و وجودشان ذی اثر نیست.

ترک‌ها : بعد از انقلاب و رجعت میسیون نظامی ترکیه، حکومت ترک متوجه شد که رویه سابق و رسیدن به اجاق ترک، به این سرعت عملی نیست، علیهذا سیاست خود را در ایران تغییر داده و در افغانستان نیز بدادن مستخدم قناعت نمودند و از اینکه تمام قوای نظامی را در دست بگیرند، منصرف شدند و رویهٔ ترک‌ها این شد که به وسایل ممکنه دوستی و صمیمیت افغان‌ها را نسبت به خود جلب نمایند و به‌واسطهٔ مستخدمین خودشان در ادارات نفوذی به‌دست آورده و خود را مربی ملت افغان معرف نمایند و در ظاهر نیز از سیاست روس‌ها کمک کرده و رویه دولت ترکیه را با مسکو تثبیت نمایند.

ایران : دولت ایران همانطور که سابق عمل می‌نمود، فقط قانع بود که از شرارت سر حدی افاغنه جلوگیری شود و بی‌غرضی و بی طمعی خود را ثابت و شاید دوستی واقع افاغنه را جلب کند و برای اجرای این مقصود دو سفیر کبیر به کابل اعزام داشت و سیاستش مبنی بر این بود که اختلافات خود را با افغان‌ها تصفیه کرده و موجبی برای رنجش باقی نگذارد و اختلافات نیز در قسمت سر حدی دو موضوع بود. یکی تجاوز

افاغنه به موسی‌آباد و نمک و دوم عدم رضایت ایران از تقسیم آب هیرمند. علیهذا سفرای ایران حل این دو موضوع را در نظر گرفته و تعقیب نمودند، ولی متأسفانه در ایران وزیر خارجه لایقی زمام سیاست را در دست نداشت و موقع را درست نشناخته و تصور نمودند با افغان‌ها به صرف دوستی می‌توانند حق خود را حفظ نمایند و به‌واسطهٔ همین خبط سیاسی در یک موضوع کاملاً باخته و در یک موضوع نیز موفقیت حاصل نکردند.

سفرای ایران برای حل دواختلاف بالاخره موفق شدند دو کمیسیون به سر حد اعزام دارند: یکی در تحت ریاست حبیب‌الله خان طرزی برای تسویه تجاوز به موسی‌آباد که از طرف ایران محسن خان انصاری مأمور شد: کمیسیون دیگری به ریاست عبدالاحد خان رئیس مجلس که از طرف ایران سرکار امیر محمد ابراهیم خان علم (شوکت‌الملک) مأمور گردید و این دو کمیسیون موفقیتی حاصل نکردند؛ زیرا مقصود افاغنه حل قضیه نبود و بر طبق اطمینانهایی که به‌دست آورده بودند می‌خواستند قضیه را کاملاً به نفع خود و ضرر ایران خاتمه دهند به این جهت هیچ پروتکلی امضاء نکردند. فقط در قسمت تحدید حدود، حبیب الله خان طرزی ضمن یک مراسله رسمی اعتراف نمود که اختلافات فقط در قسمت نمک و موسی‌آباد است. در سایر قسمتها اختلافی نیست[1] و در قسمت هیرمند نیز پروتکلی امضاء نشد و موفقیتی حاصل نگردید و در اثر عدم اطلاع وزیر خارجه وقت به سیاست و رویهٔ افاغنه نسبتاً خسارت مهمی متوجه دولت ایران شده بعلاوه برای اینکه این موضوع را خاتمه دهند قضیه را جداً در کابل تعقیب و برای رسیدن به یک نتیجهٔ غلط مرتکب چندین غلط و خبط شدند؛ چنانکه بیاید.

سایر دول سیاستشان در افغانستان سیاست تجارتی و معارفی می‌باشد و رل سیاسی ندارند. اگرچه موسولینی در اثر سیاستی که بازی می‌کند و امان‌الله خان نیز در رم متوقف است در نظر دارد که در صورت عدم حل قضایا با انگلیستان و تشدید

۱- به جلد دوم این کتاب که عین مراسله حبیب‌الله خان طری درآن درج است مراجعه شود.

اختلاف در سر طعمه‌ای که می‌خواهد بلع نماید. در افغانستان هم رلی بازی کرده و پاره سنگی برای وزنه این ترازوی سیاست خود گذارده باشد، ولی تاکنون رل مثبتی در کابل وزیر مختار ایطالی بازی نکرده و اگر اختلاف بین انگلیس‌ها و رم تشدید شود باید منتظر بود که موسولینی چه اقدامی خواهد کرد، ولی آنچه پیش بینی می‌شود دولت ایطالیا در کابل موفق نخواهد شد علیه دولت انگلیس اقدامی بنماید.

توطئه قتل محمد نادر خان

در اثر قتل غلام نبی خان و غلام جیلانی خان برادرهای غلام صدیق، پسرهای غلام حیدر خان چرخی سپهسالار و شخص اول دوره عبدالرحمن خان کمیته‌ای به دست طرفداران آنها و دستور غلام صدیق تشکیل و تصمیم گرفتند که سفیر انگلیس را کشته و محمد نادر خان و محمد هاشم خان و شاه محمود خان را ترور نمایند و بر طبق همین تصمیم یک نفر از متعلمین که در آلمان تحصیل کرده‌بود، در کابل به سفارت انگلیس رفت و وزیر مختار را استفسار کرده، تقاضای ملاقات نمود و چون موفق نشد هفت تیر خود را از کیف دستی بیرون آورده و صاحب منصبی را که به تصور او اتاشه نظامی می‌باشد، در حالی که صاحب منصب یکنفر مهندس انگلیسی بود به ضرب گلوله مقتول و یکنفر هندی را مجروح و او را از عقب گرفته خلع اسلحه نمودند و بعد از استنطاق اقرار نمود که چون حکومت فعلی به زور انگلیس‌ها نسبت به مملکت و وطن من تعدی می‌کنند؛ علیهذا تصمیم گرفتم سفیر را بکشم و به این جهت اقدام نمودم. قاتل اعدام شد، ولی انگلیس‌ها اظهار نمودند شخصی دیوانه به سفارت آمده، مرتکب امر حنون‌آمیزی شده است. قابل اعتراض نیست و حتی انگلیس‌ها در جواب شخصی گفته بودند دولت انگلیس به ورثهٔ مهندس انگلیسی شهریه و انعام لازم خواهد داد و احتیاجی نیست که ما از حکومت افغانستان مطالبهٔ جریمه نماییم؛ زیرا دولت کاملاً بی‌تقصیر است و در اثر این اقدام طلابی که در آلمان تحصیل کرده بودند نیز؛ تحت مراقبت قرار گرفتند؛ زیرا تبلیغات غلام صدیق خان و قتل محمد عزیز خان در برلن و واقعهٔ سفارت انگلیس، دولت را قدری تکان داده و متوحش نموده بود و

بالاخره در روز چهارشنبه ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ در موقعی که محمد نادر خان برای دادن جایزه به متعلمین در چمن جلو، قصر دلگشا مشغول تقسیم جوایز بود عبدالخالق نام طپانچه‌ای از آستین خود در آورده و سه تیر به سینه و قلب محمد نادر خان شلیک نمود، مضروب فوری جان سپرد و قاتل دستگیر شد. پس از استنطاق در نتیجه چهار نفر از اعضاء کمیته عبدالخالق و محمود اعدام و عبدالله و اسحق به حبس ابد محکوم گردیدند. ولی چیزی که قابل توجه است تشکیل جلسه محکمه در تحت ریاست فضل احمد جان کفیل وزارت عدلیه با حضور رئیس پلیس است. در استنطاقات عبدالخالق اعتراف نمود که خانوادهٔ چرخی مخصوصاً زن غلام صدیق خان وزیر خارجه امان‌الله خان او را وادار و تحریک به قتل محمد نادر خان نموده است * و حتی معلوم شد که شب قبل را تا نزدیک صبح نزد همین زن بوده و بالاخره در بین محاکمه یکی از تماشاچیها داخل محکمه شده کشیده‌ای به صورت عبدالخالق زد و کفیل وزارت عدلیه اظهار نمود وحشیها اگر باز هم وحشیگری بکنید همه شماها را اعدام خواهم کرد و بلافاصله حکم اعدام قاتل صادر شد با ذکر لفظ: با شدیدترین طرز اعدام شوند و عبدالخالق و محمود را به محل اعدام آورده، قبل از شروع عمل نیزه پیچ، محمد حیدر خان پسر عبدالقدوس خان صدر اعظم سابق معاون وزارت دربار خود را نزدیک عبدالخالق رسانیده چاقویی از جیب خود در آورده و دماغ عبدالخالق را برید. دیگری جلو آمده، گوش مشارالیه را قطع نمود. بعد، سربازها شروع به عمل کرده نیزه را به بدن محکوم داخل کرده و پیچی داده بیرون آورده جلو دیگری پرتاب و و این عمل به قدری تکرار شد تا محکوم جان سپرد و بعد همین عمل نسبت به محمود اجرا گردید.

---

* نه کمیته‌ای بوده و نه عبدالخالق به تحریک زن غلام صدیق خان دست به این کار زده است. سه نفری که با عبدالخالق اعدام شدند، از همصنفیهای او بودند؛ و نسبت دادن عمل عبدالخالق به خانوادهٔ چرخی، یکی به‌خاطر توجیه نابود کردن آن خانواده، و دیگری سرپوش گذاشتن به نارضایتی که در میان مردم هزاره، نسبت به رژیم وجود داشت، بود.

سلطنت محمد ظاهر خان

در موقع قتل محمد نادر خان، محمد هاشم خان در کابل نبود و اگر حضور داشت خود شخصاً مدعی سلطنت می‌شد، ولی عدم حضور مشارالیه و تصمیم محمود شاه خان وزیر جنگ و توصیه و نصیحت انگلیس‌ها موجب شد که محمد ظاهر خان به سلطنت رسید. روز پنجشنبه ۱۷ عقرب، اهالی شهر با محمد ظاهر خان بیعت کرده و جنازهٔ محمد نادر خان را دفن نمودند و بقیهٔ فامیل و بستگان خانوادهٔ چرخی‌ها یا اعدام شده و یا محبوس گردیدند و مخصوصاً پسرهای غلام نبی خان و غلام جیلانی خان را بدون تقصیر اعدام کردند و زنها را عموماً محبوس نمودند و تمام دارایی آنها ضبط شد و پس از مراجعت محمد هاشم خان مجدداً مشارالیه، به سمت صدر اعظم معرفی و مشارالیه نیز کابینه را معرفی نمود. کابینهٔ جدید همان کابینه سابق بود به‌استثنای فضل احمد جان که در کابینه سابق معاون و کفیل وزارت عدلیه و در این کابینه به سمت وزیر عدلیه معرفی گردید.

محمد ظاهر خان پسر ارشد محمد نادر خان در لیسه میشله تحصیلات متوسطه را نمود، ولی موفق به اخذ دیپلم نشده و دیپلم باشلیه را نتوانست به‌دست آورد. پس از آن در کابل در مدرسه نظامی افغانستان داخل شده[1] و پس از چندی کفیل وزارت جنگ شده و پس از مراجعت محمود شاه خان وزیر جنگ به کفالت وزرات معارف اشتغال و بعد از قتل محمد نادر خان به سلطنت رسیده، ولی رشتهٔ امور در دست محمد هاشم خان عموی ظاهر شاه بوده ودر واقع دیکتاتوری افغانستان به دست دو برادر محمد هاشم خان صدر اعظم و شاه محمود خان وزیر جنگ است.

۱- اینکه در سالنامه‌های افغانستان راجع به مقدمات تحصیلات محمد ظاهر خان شرحی می‌نویسند مقرون به صحت نیست زیرا محمد ظاهر خان در پاریس در مدرسه معروف لیسه میشله با فرزند خود نگارنده (محمد فرخ) هم کلاس بوده و حتی به واسطهٔ محبت و صمیمیت و موافقتی که با یکدیگر داشتند مذاکرات تحصیلی خود را با یکدیگر می‌نمودند و پس از انقلاب افغانستان و پادشاهی محمد نادر خان در ۱۳۰۹ به کابل مراجعت نمود و اگر به تحصیلات خود ادامه می‌داد در ۱۳۱۱ موفق به اخذ دیپلم می‌شد، ولی چون مجبور به مراجعت شد فقط چهار کلاس مدرسه متوسطه را دیده و بعد وارد مدرسه نظامی کابل شده است. (مؤلف)

پس از قتل محمد نادر خان، تصور می‌شد که شاید رشتهٔ انتظامات گسیخته و مجدداً انقلاب و هرج و مرج شروع شود، ولی به‌طوری که ذکر نمودیم، امنیت و انقلاب افغانستان در دست حکومت هند است و با موافقت و مساعدتی که حکومت هند با حکومت فعلی افغانستان داشته [است] بدیهی بود که اغتشاشی روی نخواهد داد و اگر هم فرضاً عناصری می‌خواستند، اقدامی بنمایند در نهایت سرعت و موفقیت خاتمه داده می‌شد؛ علیهذا بعد از قتل محمد نادر خان، هیچ اتفاق سوئی رخ نداد و محمد ظاهر خان بدون اشکال و انقلاب و مخالفتی در کابل بر اریکهٔ سلطنت جلوس نمود. حکومت افغانستان بعد از این واقعه نسبت به مخالفین با کمال شدت عمل کرد و تقریباً آنها را قلع و قمع نمود و متفرق و متواری ساخت و یک مرتبهٔ دیگر، انگلیس‌ها فهماندند که امنیت و انقلاب مجاورت هندوستان به دست کیست و به امان‌الله خان نیز ثابت شد که وصول به امارت افغانستان در عصر حاضر شبیه به ادوار سلسله سدوزایی و اوایل سلسلهٔ محمد زایی نیست و با تحریکات بین عشایر و قبایل و یا اصول کمیته‌چی و ترور نمی‌توان به سلطنت رسید و چون از موافقت با انگلیس‌ها مأیوس گردیده، عجالةً دست به دامن شخص ماجراجویی زده است. که آیا موفق به اجرای خیالات خود بشود یا نشود در آتیه معلوم خواهد شد.

تعقیب اقدامات دولت ایران راجع به اختلاف سر حدی

دولت شاهنشاهی ایران خط مشی سیاسی خود را راجع به افغانستان این طور تعقیب می‌نمود که بدواً اختلافات خود را تصفیه و خاتمه دهد و بعد یک اساس دوستی و صمیمیتی ایجاد نماید که بین دولت ترکیه و ایران و افغانستان جبههٔ واحد تشکیل شود و در مقابل سیاست دو حریف قوی روس و انگلیس بتوانند مدافعه نمایند و بر طبق همین خط مشی به سفیر کبیر خود دستور دادند که موضوع حل اختلافات سر حدی را تعقیب نمایند. در زمان سلطنت محمد نادر خان، چون مشارالیه عاقلتر و مآل‌اندیش تر بود اظهار نموده بود اختلافات را من به حکمیت اعلیحضرت پهلوی رجوع می‌کنیم هر طور ایشان رأی دادند افغانستان هم اطاعت خواهد کرد، ولی معلوم بود که این

اظهار حفظ نزاکت دیپلماسی است والبته اعلیحضرت پهلوی نپذیرفتند و معلوم بود که مقصود از این پیشنهاد گذشته از اظهار نزاکت مأخوذ به ادب نمودن دولت ایران است. بعد از قتل محمد نادر خان در اثر تعقیب و جدیت آقای محمد تقی خان اسفندیاری (منتخب‌الملک) سفیر کبیر ایران در کابل وزارت خارجه افغانستان، پس از تبادل نظر با دربار آنقره، بر طبق مادهٔ ۶ عهدنامهٔ تأمینیه منعقده در ۶ آذر ۱۳۰۶ موضوع حکمیت را پذیرفت، ولی راجع به حکمیت دولت ترکیه به دولت ایران مراجعه و نظر به اینکه سفیر کبیر ایران از سیاست دولت افغانستان و سیاست دولت ترکیه کاملاً مستحضر بود اظهار عقیده نمود که قبول حکمیت دولت ترکیه مقرون به صرفه و صلاح دولت ایران نیست، ولی متأسفانه وزارت خارجهٔ دولت ایران شاهکاری به خیالشان رسیده و آن شاهکار را عملی نمودند که در فصل بعد شرح داده خواهد شد و قبولی خود را در حکمیت دولت ترکیه به سفیر کبیر ابلاغ نمودند. سفیر کبیر دولت ایران با مخالفت شدیدی که با این پیشنهاد داشت مجدداً معایب این عمل را به وزارت خارجه توضیح داد، ولی وزرات خارجه ایران نخواست متوجه شود که مرتکب چه خبط و خطای سیاسی می‌شود و دلایل سخیفی که از هیچ سایس مبتدی شنیده نمی‌شود بیان شده و بالاخره به سفیر کبیر ایران امر شد که موضوع را پذیرفته و پروتکلی در این باب تنظیم نمایند. سفیر کبیر ایران پس از مذاکرت لازمه قبولی حکمیت دولت ترکیه را از طرف ایران به وزارت خارجهٔ افغانستان اطلاع داد و متعاقباً شروع به ترتیب و تنظیم لایحه‌ای که باید مواد حکمیت را مرتب نمایند، نمود و راجع به مواد پروتکل نیز نظریات خود را به وزارت خارجه اطلاع داد و پس از تبادل چندین تلگراف بالاخره در پروتکل حکمیت سر حدی توافق حاصل کرده و به سفیر کبیر ایران دستور داده شد که پروتکل مذکور را امضاء نماید؛ علیهذا جناب آقای اسفندیاری سفیر کبیر ایران در یوم ۱۶ اسفند مطابق ۱۷ حوت ۱۳۱۲ در وزارت خارجه افغانستان حاضره شده و پروتکل تعین خط سر حدی حدود غیر معینه بین وزیر خارجه افغانستان فیض محمد خان و سفیر کبیر ایران امضاء شد.

پروتکل تعیین حدود غیر معینه

اعلیحضرت شاهنشاه ایران اعلیحضرت پادشاه افغانستان نظر به میل صمیمی که متقابلاً برای رفع اختلاف نسبت به موسی‌آباد و تعیین خط سر حدی در قسمتهای تحدید نشده بین مملکتین ایران و افغانستان دارند و مایلند که بدین وسیله حسن موافقت و روابط برادرانه و دوستانه، بین ملتین را تحکیم نمایند برای اجرای این مقصود اختیار داران خود را به ترتیب ذیل معین نمودند:

اعلیحضرت شاهنشاه ایران جناب مستطاب اجل آقای محمد تقی اسفندیاری سفیر کبیر

اعیحضرت پادشاه افغانستان ع.ج. فیض محمد خان وزیر امور خارجه.

اختیارداران مذبور پس از مبادلهٔ اعتبارنامه‌های خود که آنهارا صحیح و معتبر یافته در مواد ذیل موافقت حاصل نمونند:

ماده اول : برای رفع اختلاف بین دولتین راجع به موسی‌آباد و هم چنین تعیین خط سر حدی در قسمتی از حدود طرفین که تا حال تحدید حدود و نصب علایم [نگردیده] است دولتین، حکمیت دولت جمهوری ترکیه را قبول و موافقت نمودند که بعد از امضای این قرار داد بلافاصله از دولت مشارالیها تقاضا نمایند که اقدام به حکمیت نماید. حکم یا حکمهایی که دولت ترکیه معین می‌نماید، پس از اجرای تحقیقات لازمه به هر طوری که حکمیت نمایند، طرفین حکم حکمیت را قطعی دانسته عملی نمایند.

ماده دوم : دولتین متقبل شدند، هر موقعی که دولت جمهوری ترکیه به طرفین تشکیل کمیسیون حکمیت را اعلام نمود در ظرف مدتی که دولت مشارالیها مقرر دارد نمایندگان خود را برای همکاری با حکم یا حکمهای دولت ترکیه تعیین و اعزام دارند و تخلف و تأخیر را جایز نشمارند. و هر گاه یکی از طرفین در موقع معین از تعیین و اعزام نماینده خودداری کند و یا اینکه نماینده‌ای که معین شده، در اقدام به وظیفهٔ خود تعلل و مسامحه نماید، سایر نمایندگان ذی حق باشند که به وظیفهٔ خود قیام نمایند و هر حکم و رأیی که نمایندهٔ دولت ترکیه در رفع اختلاف نسبت به موسی‌آباد و تعیین خط

سر حدی در قسمتهای تحدید نشدهٔ مذکور، در ماده اول بدهند، طرفین مورد قبول قرار داده از آن تخلف و تجاوز ننمایند و برطبق آن سر حد دولتین را تشخیص و نصب علایم کنند.

ماده سوم : دولتین تعهد نمودند که مخارج نماینده، یا نمایندگان دولت ترکیه و سایر مخارجی که برای تحدید حدود از قبیل نصب علایم در قسمتهای تحدید نشده و مرمت علایم موجوده در قسمتی که در سا ۱۸۹۱ میلادی توسط ژنرال ماکلین تحدید شده و غیره تعلق بگیرد بالسویه پرداخت نمایند.

ماده چهارم : این مقاوله نامه به زبان فارسی در دو نسخه تحریر شده و اختیارداران طرفین که به این امر کاملاً مجاز می‌باشند، ان مقاوله نامه را امضاء و به مهر خود مختوم نمودند. به تاریخ ۱۶ اسفند مطابق ۱۷ حوت ۱۳۱۲ محمد تقی اسفندیاری سفیر کبیر شاهنشاهی، فیض محمد وزیر امور خارجه.

صورت مجلس

توضیحاً نگاشته می‌شود که دو مراسله وزارت خارجه دولت پادشاهی افغانستان به سفارت کبری شاهنشاهی ایران و دو مراسله جوابیهٔ سفارت کبری به وزارت خارجه در باب موسی آباد و قسمتهای دیگر هشتاد آن و تاریخ اعزام نمایندگان به حدود در تعقیب قرار داد مورخ ۱۷ حوت ۱۳۱۲ ما بین طرفین به همان تاریخ امضاء و مبادله شده [است]. فیض محمد وزیر امور خارجه محمد تقی اسفندیاری سفیر کبیر شاهنشاهی.

نمره ۵۲۱۸ مورخه ۱۷ حوت ۱۳۱۲

آقای سفیر کبیر توقیراً در تعقیب مذاکرات شفاهی خاطر شریف را قرین استحضار می‌دارد، دولت پادشاهی متبوع دوستدار، موافقت نمودند که هیأتهای اعزامی طرفین، پس از رفع اختلاف نسبت به موسی‌آباد فوراً نقشهٔ تجدید حدود ژنرال ماکلین را در قسمتهای هشتاد آن با وضعیت حدود تطبیق و به نصب و مرمت علائم اقدام نموده و نقاطی را که هر یک از طرفین بر خلاف تحدید حدود ژنرال ماکلین

تخطی و اشغال نموده باشند تخلیه و به طرف مقابل تحویل دهند و اگر فرضا بین نمایندگان طرفین در تطبیق نقشه با وضعیت زمین موافقت حاصل نشد حکم و یا حکمهای دولت جمهوری ترکیه رفع اختلاف نمایند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نماید. فیض محمد وزیر خارجه.

نمره ۲۴۴۸ مورخه ۱۶ اسفند ۱۳۱۲

آقای وزیر احتراماً در جواب مراسله جناب مستطاب‌عالی مورخه ۱۷ حوت ۱۳۱۲ نمرهٔ ۵۲۱۸ مشعر بر اینکه هیأتهای اعزامی طرفین پس از رفع اختلافات نسبت به موسی‌آباد فوراً نقشهٔ تحدید حدود ژنرال ماکلین را در قسمتهای دیگر هشتاد آن با وضعیت حدود تطبیق و در نصب و مرمت علایم اقدام نموده و نقاطی را که هر یک از طرفین بر خلاف تحدید حدود ژنرال ماکلین تخطی و اشغال نموده باشند تخلیه و به طرف مقابل تحویل دهند و اگر فرضاً بین نمایندگان طرفین در تطبیق نقشه با وضعیت زمین موافقت حاصل نشد حکم یا حکمهای دولت جمهوری ترکیه رفع اختلاف نمایند زحمت افزا می‌شود که دولت متبوعهٔ دوستدار، به همین طوری که فوقاً نوشته شد موافقت دارند. سفیر کبیر شاهنشاهی، محمد تقی اسفندیاری

نمره ۵۲۱۹ مورخه ۱۷ حوت ۱۳۱۲

آقای سفیر کبیر احتراماً در تکمیل و تتمیم قرار داد تعیین خط سر حدی بین دولتین ایران و افغانستان و در تعقیب مراسله نمره ۵۲۱۸ مورخه ۱۷ حوت ۱۳۱۲ زحمت افزا می‌شود. دولت پادشاهی متبوع دوستدار، تصمیم گرفته‌اند که هیأت اعزامی طرفین در معیت حکم و یا حکمهایی که دولت جمهوری ترکیه تعیین می‌نمایند، در تاریخ اول برج میزان ۱۳۱۲ در حدود هشتادان حاضر شده و بر طبق مدلول ماده اول قرار داد و مراسله نمره ۵۲۱۸ بدواً به رفع اختلاف در قسمت موسی‌آباد و بعد از آن، به تطبیق نقشهٔ ماکلین در قسمت هشتادان با وضعیت حدود و نصب علایم اقدام در تحدید حدود قسمتهای تحدید نشده اقدام نمایندو علیهذا متمنی است نظریات دولت شاهنشاهی ایران را معلوم فرمایند تا در صورت موافقت به همین ترتیب عمل شود. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نمایند. فیض محمد وزیر امور

خارجه

نمره ۲۴۴۹ مورخه ۱۶ اسفند ۱۳۱۲

آقای وزیر با کمال احترام در جواب مراسله نمره ۵۲۱۹ مورخ حوت ۱۳۱۲ راجع به تصمیم دولت پادشاهی افغانستان در حضور هیأتهای اعزامی در معیت حکم و یا حکمهای دولت جمهوری ترکیه در تاریخ اول مهر ماه ۱۳۱۲ در حدود هشتادان برای اجرای مدلول ماده اول قرار داد تعیین خط سرحدی زحمت افزا می‌شود که دولت شاهنشاهی متبوع دوستدار، با این تصمیم دولت شاهنشاهی افغانستان کاملاً موافق و حتی عقیده دارد که می‌بایست موافقتهای تامه به عمل آید که هیأتهای اعزامی در موعد مقرر در حدود هشتادان حاضر شوند که در اسرع اوقات شروع به اجرای مواد قرارداد بنمایند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نمایند. محمد تقی اسفندیاری سفیر کبیر شاهنشاهی در کابل

مطالعات سیاسی و تاریخی در خبط و خطای وزیر خارجهٔ ایران

تاریخ سیاسی ملل آیینه فکر و روشن کنندهٔ و زن سیاسی آن ملت است، ولی در تواریخ سیاسی ملل اکثر دیده می‌شود که ملتی رشد سیاسی نداشته و فقط به‌واسطهٔ پیدایش وجود یکنفر قائد و نابغه و مرد سیاسی دوراندیش و با خردی ملتی نجات یافته و در بین سایر ملل خود را معرفی نموده و فکر و ارادهٔ آن نابغه ملت و مملکتی را از مهلکه بیرون کشیده و یا بالعکس شخصی بی فکر و پلید و شاید خائن و پست یا خود خواه و طماع و جاه طلب، به واسطهٔ حب ریاست و مقام مملکتی را به خبط و خطایی سوق داده، که از آن عمل و آن خسارت عواقبی ایجاد شده که برای آن مملکت و ملت خیلی گران تمام شده است. مکرر دیده شده، یکنفر دیپلمات زبر دست ملتی را حیات داده و قشونی را از هلاکت نجات بخشیده است و متقابلاً نیز مشاهده شده که خبط یکنفر وزیر یا سفیر جامعهٔ به خسارت و ذلت دچار و یا قشونی به نیستی و هلاکت رسیده است.

مقصود ملل از تربیت دیپلماتهای زبر دست، برای این است که در مواقع تاریک

و مراحل سخت با فکر زرین و بردباری و خون سردی و دور اندیشی آنها مملکت را نجات دهند و منافع ملت و مملکت را حفظ نمایند و در مقابل حریف از خسارت و مضرات وارده جلوگیری کنند. ملت انگلستان در هشت قرن اخیر همیشه در مواقع خطر ناک کشتی چهار موجه مملکت خود را به دست دیپلماتهای زبر دست خود، از طوفان سیاسی نجات داده و در هر کشمکش فاتح و مقضی المرام بیرون آمده [است]. فکر دور اندیش و مآل بین دیپلماتهای انگلستان است که آن مملکت را در رأس تمام ملل قرار داده و حق سیادت آنها را بر چندین میلیون نفوس کره زمین از نژادهای مختلف مستقر و محکم نموده است.

مستر ایدن، عضو جوان کابینهٔ انگلستان که در قریحه سیاسی معروف و از رجال باهوش و موقع شناس انگلستان است و با اینکه امتحانات کاملی از لیاقت خود داده و به‌طور قطع، وزیر خارجه آتیهٔ انگلستان است معهذا به واسطهٔ اینکه هنوز جوان است به وزارت نرسیده و وزیر امور خارجهٔ انگلستان شخصی است که تجربیات او بیشتر و در سیاست ورزیده‌تر است.

در اعصار مختلفه و تاریخ حیات ملل اگر دقت شود، مشاهده می‌گردد [که] بزرگترین خوشبختیها برای یک نفر نابغه یا قائد حسن انتخاب و مواجهه با همکاران و زیردستان ذی فکر و وطن پرست است و بالاترین بدبختیها برای نابغه‌های ملل، گرفتاری و همکاری اشخاص خائن یا نالایق و سست عنصر و بی‌فکر بوده است.

ناپلئون بناپارت، یکی از نوابغ نامی عالم که از وجود ژنرالهای فداکار در جنگهای مختلف استفاده نموده، صحیح است که اساس نقشهٔ جنگ را خود تهیه و تنظیم نموده و به دست آنها می‌داد، ولی عواملی که آن نقشه را اجرا می‌نمودند نهایت لیاقت را به خرج داده و وطن پرستی را در اقصی الغایه واجد بودند. پرنس تالیران معروف، وزیر خارجهٔ ناپلئون، در موقعی که هنوز با صمیمیت نسبت به ناپلئون خدمت می‌نمود، در موقع امضای عهدنامهٔ تیلسیت با پروس، این نابغهٔ نامی و معروفترین رجال دنیا را با تمام عملیات ملکه لویز از سهو و خطای مهمی نجات داد و متقابلاً در جنگ سن ژان (واترلو) می‌بینیم که خیانت یا سهو و تنبلی ژنرال کروکی موجب

شکست و نیستی ناپلئون را فراهم نمود؛ زیرا اگر ژنرال مذکور، بلوخر را تعقیب و مانع دخول آن به دشت سن ژان می‌شد واترلو به نفع ناپلئون خاتمه حاصل می‌نمود.

در عصر معاصر نیز می‌بینیم فکر دوراندیش و مآل بین سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلستان بحریهٔ بریتانی را از تفوق آلمان نجات بخشیده و در اثر ایجاد اتحاد سیاسی متفقین حریف قوی پنجه را به زانو درآورد و در اثر همین فکر و نقشه از دو رقیب خطرناک، مملکت و سیاست انگلستان را نجات داد.

در مملکت ایران سالهای متمادی است که شخص فوق العاده‌ای در رأس امور قرار نگرفته بود و پس از قتل نادرشاه افشار، پادشاه عظیم الشأن ایران، در مملکت اشخاص لایق و ذی فکر در رأس امور واقع نشده و مملکت از وجود همچو فرزندانی استفاده نکرده است. اگرچه در این دو قرن نسبتاً اشخاصی در امور مملکت وارد بوده‌اند که از همکنان خود الیق بوده [است] شخص مدبری مثل آقا محمد خان و شجاعی، مثل شاهزاده عباس میرزا و ذی فکری مثل میرزا تقی خان امیرکبیر و حاجی میرزا حسین خان سپهسالار و حاجی امین‌الدوله در جامعه عرض وجود نمودند، ولی هیچ یک از این اشخاص واجد تمام مزایا نبوده و به علاوه چنانکه باید به مشکلات و فساد جامعه نتوانستند غلبه نمایند و به همین جهت مملکت و ملت از وجود آنها استفاده ننمود.

در عصر حاضر که مهد ایران شخصی را به جامعه اهدا نموده است، اگرچه قضاوت تاریخی پس از اتمام دورهٔ حکومت قائد عصر معاصر اعلیحضرت پهلوی باید به عمل آید، ولی آنچه تاکنون دیده شده مورد دقت و مسرت و موجب امیدواری است، ولی متأسفانه اعلیحضرت پهلوی از زمامدارانی است که از یک جهت دارای خوش بختی کامل نبوده؛ زیرا در اطراف ایشان مردان کارآزموده و لایق و ذی فکر و مآل‌اندیش هنوز به وجود نیامده است و اگر پیشرفتی در امور حاصل شده و نسبتاً ترقیاتی در مملکت به وجود آمده است در اثر اقدامات و جدیت و فکر شخص مشارالیه بوده [است] و بدبختانه به واسطهٔ فقدان مرحوم تیمورتاش و بی‌لیاقتی مجریان امور، اگر فکر اعلیحضرت پهلوی هم سنجیده و ورزیده و نافع بوده است،

ولی به دست کسانی به موقع اجرا گذارده شده که به جای استفاده برای مملکت، موجبات خسارت را فراهم نموده‌اند.

در میان رجال نظامی که در زیر دست اعلیحضرت تربیت شده، چون هنوز جنگی با ممالک خارج و اجنبی واقع نشده، نمی‌توانیم قضاوت تاریخی بنماییم، ولی در میان رجال سیاسی که متصدی امور بوده‌اند شهدالله شخص با فکر و مدبری هنوز در رأس امور واقع نشده و متصدیانی که در رأس وزارتخانه‌های مختلف قرار گرفته‌اند، گذشته از اینکه فکر و اراده و تشخیص رئیس مملکت را نتوانسته‌اند به خوبی عمل نمایند در بعضی موارد آن فکر را خراب و نتیجهٔ معکوس به جامعه و مملکت و رئیس دولت تحویل داده‌اند.

در سلطنت قائد فعلی منافع و استفادات سیاسی یا خسارات و مضرّاتی در سیاست اگر عاید مملکت ایران شده است بعدها باید مورد تطبیق واقع و اصولاً قضاوت شود؛ زیرا بسیاری از امور در جریان و قبل از ختم موضوع قضاوت حقیقی عملی نیست و این موضوع از نفع و ضرر و جستجوی علل آن، از وظیفهٔ این تاریخ نویسی خارج و در آنچه ما فعلاً در دست داریم. منتها وظیفه‌مان قضاوت در معاملات سیاسی با افغانستان است.

در دو قرن گذشته و دورهٔ سلطنت قاجاریه در تمام موارد اعم از فتح یا شکست نظامی یا سیاسی بالاخره نسبت به امور افغانستان، در تمام موارد بدون استثناء به ضرر مملکت ایران تمام شده است و علت هم واضح و روشن بوده، زیرا در مقابل سیاست انگلستان و فکر دیپلماتهای لندن که متکی به قدرت و قوای نظامی بری و بحری بوده است، متصدیان ایران نتوانسته‌اند استفاده نمایند و نیز باید تصدیق نمود که لیاقت استفاده را هم نداشته[اند] چنانکه در صدارت میرزا آقا خان نوری و عهدنامهٔ پاریس اگر ده روز در انعقاد عهدنامه تأخیر می‌شد، به واسطهٔ انقلاب هندوستان، دولت ایران می‌توانست عهدنامه را تا حدی به نفع خود به حریف بقبولاند. علیهذا دورهٔ سلطنت قاجاریه را باید دورهٔ بدبختی ایران نامید. فقط در چند سال سلطنت عصر پهلوی قدری امور سیاسی با افغانستان صورت درگیری گرفته، اگرچه باز هم به واسطهٔ سوء

انتخاب در مأمورین و متصدیان در جریان اخیر نیز سایسی نبوده است که منافع ایران را رعایت و حفظ نماید، ولی تا حدی اقلاً از خاک مملکت دفاع می‌شد و حداقل در مذاکرات سیاسی یا مقاوله‌نامه‌ها رعایت حدود و ثغور مملکت می‌گردید، ولی در پروتکل اخیر و ضمایم آن باید دقیق شد و موضوع را تحت مطالعه سیاسی قرار داده نفع و ضرر آن را تشخیص داد.

پروتکل مذکور برای تعیین حدود غیر معینه سرحدات ایران و افغانستان، در زمان تصدی وزارت خارجه جناب آقای محمد علی فروغی مذاکراتش شروع شده و بعدها نتیجه مذاکرات به انعقاد این پروتکل و ضمایم آن خاتمه حاصل نموده است و اینک مطالعات خود را در جزئیات موضوع بیان می‌کنیم:

در اساس قضیه و مذاکرات بدوی که وزارت خارجه افغانستان پیشنهاد حکمیت ترکیه را نموده است، وزیر خارجه ایران بایستی به سوابق سیاست ترک‌ها و افغان‌ها مراجعه و دقت نموده و اگر شخصاً اطلاع و سابقه نداشته، از مدیر مسؤول در وزارت خارجه استعلام و سوابق و دوسیه‌های امر را گرفته چند ساعتی به خود زحمت مطالعه بدهد و نظر سفرای ایران را در کابل و آنقره بخواهد و نیز مأمورین مطلع و باسابقه راجع به افغانستان را احضار کرده، نظریات سفرای سابق ایران را در کابل مورد استعلام و مشورت قرار دهد و در نتیجهٔ این مطالعات و تدقیقات خط مشی سیاسی خود را تعیین و عمل نماید.

متأسفانه متصدیان امور به هیچ یک از این عملیات مبادرت ننموده و به راپورت‌های متعدد سفرای ایران در کابل به هیچ وجه مراجعه نکرده و مخصوصاً سیاست ترک‌ها را که هر یک از سفرای ایران مفصلاً راپورت داده و جزئیات امر را تشریح کرده‌اند، مطالعه ننموده و خط مشی ترک‌ها را از سفیر ایران نخواسته و با اینکه سفیر کبیر ایران در کابل شدیداً با این حکمیت مخالفت نموده، معهذا علی رغم تمام تلگرافات سفیر ایران، حکمیت ترکیه را پذیرفته و شاهکار عجیبی به فکر متین و دوراندیش دیپلمات ایران خطور نموده که به محض وصول پیشنهاد افغان‌ها راجع به حکمیت ترکیه بدون هیچ مطالعه و مشورت با مطلعین و توجه به نظر اسفندیاری سفیر

ایران تلگرافی به آنقره نموده که به وزارت خارجهٔ ترکیه اظهار نماید راجع به اختلافات سرحدی ایران و افغانستان، دولت ایران می‌خواهد به حکمیت حضرت غازی مصطفی کمال پاشا مراجعه نماید آیا دولت ترکیه خواهد پذیرفت یا خیر. و از این شاهکار دیپلماسی وزیر خارجه می‌خواسته است که قبل از مراجعهٔ افغان‌ها به ترک‌ها پیشدستی کرده باشد تا حق تقدم را ربوده و حسن عاطفهٔ ترک‌ها را تحریک و آنها را مأخوذ به حسن اعتماد و رعایت نزاکت بنماید، ولی آنقدر متوجه نبوده و آن قدر از سیاست ترک‌ها و افغان‌ها دور بوده که نمی‌دانست افغان‌ها قبلاً با ترک‌ها تبادل نظر نموده و با تحریص و ترغیب و اطمینان دادن آنقره به این پیشنهاد مبادرت شده است و با این امیدواری که حسن موافقت ترک‌ها را جلب نموده مخصوصاً که مسافرتی هم به ترکیه در نظر بوده است خود را گول زده و در مقابل، دربار آنقره فوری قبولی خود را خاطر نشان نمود و در این قسمت گذشته از اینکه نقشه سیاسی خود را به موقع اجرا گذارده و با جواب [مثبت] ایران صمیمیت و دوستی افاغنه را برای خود تأمین نمودند، در جامعه ملل عالم برای خود موقعیتی احراز ولی وزارت خارجهٔ ایران بدون مطالعه و دقت دستور داده است که حکمیت دولت ترکیه را بپذیرید. در هر حال آقای فروغی که شخصاً در دربار ترکیه سفیر کبیر بوده و مدتی متصدی وزارت امور خارجه و در این موقع رئیس الوزراء و مسؤول کلیه امور مملکت بوده است در نهایت خونسردی و بی‌اهمیتی با نظر وزیر خارجه موافقت کرده و متأسفانه پروتکل تحدید حدود به ضرر مملکت تنظیم شده است.

اما راجع به مواد پروتکل با نظر اجمالی واضح و روشن می‌شود که هیچ شخصی نسبت به هیچ یک از دوستان معتمد خود و حتی هیچ فرزندی به پدرش در حکمیت تا این درجه استحکام و اطمینان را نشان نداده و وزیر خارجه ایران تصور نموده که مأمورین ترکیه مطابق میل و دیکتهٔ ایشان رأی حکمیت را تنظیم خواهند نمود. علیهذا پروتکل را طوری تنظیم نموده که به هیچ وجه راه فراری برای حریف نباشد و جای استیناف و نمیز باقی نبوده و با رأی ترک‌ها منافع ایران که قطعاً تأمین خواهد شد از بین نرود، ولی تصور نکردند که ممکن است اشتباه کرده باشند و برای روز مبادا اقلاً راه

نجاتی منظور نماییم و در نتیجهٔ این پروتکل اختیار خود را به دست دیگران سپردند و بدبختانه در نتیجهٔ این اشتباه سیاسی ۱۶۰ فرسنگ مربع خاک ایران را به افغان‌ها داده و با وسایلی که در دست داشتند به هیچ وجه جلوگیری نکرده و خاک مملکت را به اجنبی سپردند.[1] همان طور که فخرالدین پاشا در کمیسیون سرحدی اظهار داشت بالاخره ایرانی‌ها باید با سرنیزه این حکمیت را پاره نموده و حق ثابت خود را به‌دست آورند.

و بدیهی است نسل آتیه و تاریخ آینده کشور ایران در این موضوع بهتر و بیشتر از ما قضاوت خواهد کرد و نتیجهٔ اعمال هر کس در دفتر زندگانی او ثبت و تا تاریخ ایران باقی و مملکت ایران انشاءالله برقرار است نام خادم و خائن به نیکی و بدی ذکر خواهد شد.

نام نیکی گر بماند ز آدمی   به کز او ماند سرای زرنگار

۱- این موضوع و جزئیات آن و اسناد متبادله و رفتار حکم و حمایت علنی ایشان از افغان‌ها و طرز عمل حکم قابل دقت و توجه بوده و از قارئین محترم تمنی داریم به جلد دوم این کتاب مراجعه فرمایند. (مؤلف)

خاتمه جلد اول

مطالعه در تاریخ ملل و تعمق در خصایص و صفات هر ملتی برای سایر ملل مورد استفاده است؛ مخصوصاً برای ملل همجوار به اصطلاح بر همسایگان دیوار به دیوار اطلاع به حالات و روحیات و سجایای همسایه از فرایض و از لوازم اولیه حیات سیاسی هر ملتی است و دانستن نیز، برای عملی نمودن و استفاده از آن معلومات است زیرا عالم بی‌عمل مسؤولیتش بیشتر از جاهل غافل است و مقصود اصلی از مراجعه به تواریخ ملل و اطلاع به روحیات و تاریخ و گذشته همسایگان برای عبرت گرفتن از گذشته و مورد استفاده قرار دادن در آینده است و بر طبق همین منظور در ضمن تاریخ سیاسی افغانستان، جد و جهد نمودیم که حتی المقدور بر طبق اسناد تاریخی ملت همسایه را به هموطنان خود کما هو حقه معرفی نماییم تا در آتیه دچار خسران گذشته نشویم. زیرا شخصی که در معاملات خود نسبت به شخص دیگری در اثر سوء اخلاق یا فقدان درستی و صحت عمل و یا حیله و تزویر در معاملات تجارتی روبرو شد و یا اینکه قبل از آنکه خود رأساً طرف معامله واقع شود از معاملات آن شخص با سایرین اطلاع حاصل نموده باشد بدیهی است با نهایت دقت و تفرس

معامله خود را به صورت غیر قابل خسرانی در می‌آورد در حالی که اگر فاقد آن اطلاعات باشد بر طبق سجیه اخلاقی خود رفتار نموده و در مقابل بد معامله زیان و تضرراتی را به خود جلب خواهد نمود؛ علیهذا بر عموم ایرانیان واجب و لازم است که تاریخ سیاسی ترکیه و عراق و افغانستان را بالاختصاص مورد مطالعه و مداقه قرار دهند.

تاریخ سیاسی دو همسایهٔ قوی ایران، روس و انگلیس نیز قابل دقت و الزام از مطالعات سیاسی دیگر می‌باشد، ولی این نکته قابل توجه است که رفتار و عملیات سیاسی روس و انگلیس فقط مبنی بر جلب نفع و پیش بردن سیاست خود در مشرق زمین است، ولی این رویه تا موقعی قابل اجرا می‌باشد که ملل مشرق از حفظ حقوق خود عاجز و قادر نباشند که خود را در مقابل آنها حفظ نمایند و بدیهی است هر موقعی که ملل مشرق مثل ژاپن قادر و مقتدر شدند سیاست و رویه دو همسایه قوی پنجه تبدیل شده و طومار سیاست آنها لوله خواهد شد، چنانکه در ژاپن شده است، ولی روحیات همسایگانی که نژاداً و اخلاق مبتنی بر عناد و یا خصومت تاریخی و تعصبات جاهلانه است و یا اینکه حسادت و یا ترس از همسایگی موجب رویهٔ است که طبعاً برای ما ایرانیان مستلزم خسارت و زحمت خواهد بود، بیشتر مورد دقت است و به همین جهت و دلایلی که ذکر شد. در ضمنِ این تاریخ، در موارد مختلف تذکر داده شده است که افاغنه دارای چه اخلاق و روحیاتی هستند معذلک در خاتمهٔ این کتاب نیز به‌طور کمال اختصار تذکر می‌دهیم که ملت ایران نباید امید به پیشرفت رویهٔ خود داشته و به اقوال افاغنه اطمینان حاصل نمایند، زیرا افاغنه عموماً در ظاهر اظهار اتحاد کرده و ابراز و بیانی به مضمون آیهٔ شریفه: و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جائهم البینات و اولئك لهم عذابٌ عظیم می‌نمایند، ولی در باطن لاتکونوا را به کونوا کالذین تفرقوا تبدیل نموده و تصور نمی‌شود حس دوستی نسبت به ایرانی‌ها در آنها ایجاد شود.

جامعه ایرانیت تصور ننمایند که پذیرایی صوری افاغنه در کابل، معنویت و عمقی داشته و حتی مسافرت اخیر وزیر خارجه به کابل نیز غیر از ضرر سیاسی نتیجه نداشته

و عهدنامه‌های اتحاد نظامی ترکیه و ایران و عراق و افغانستان یکی از خطاهای سیاسی است که برای ما فایده نداشته، ولی متضمن مضراتی است، زیرا گذشته از اینکه چهار دولت مذکور، از سی و پنج تا چهل و پنج میلیون جمعیت داشته و در مقابل دو همسایهٔ قوی پنجه که جمعیت آنها چندین برابر از این متحدین بیشتر است، چه فایده خواهد داشت در حالی که عراق و افغانستان اساساً استقلال معنوی هم نداشته و آلت اجرای سیاست دیگران هستند و این عهدنامه فقط باری بر دوش ما اضافه می‌نماید و افغان‌ها در این قسمت هم استفاده کرده‌اند، ولی ملت ایران نباید اشتباه کند و بلکه باید بدانند که پذیرایی تشریفاتی مانع اجرای نقشه‌های سیاسی نبوده و بالاخره در حکمیت ترکیه نسبت به سرحدات ایران ۱۶۰ فرسنگ خاک وطن و مملکت ما را افغان‌ها بردند و این فکر که سوابق را از بین برده و شاید به جلب دوستی و صمیمیت و برادری افغان‌ها موفق شویم فکری است بس مشکل. زیرا چنانکه از عملیات چند ساله کاملاً قضیه ثابت شده و نسبت به دولت ترکیه هم دولت ایران مراتب دوستی و برادری و هم جواری را تأیید نموده و شاهنشاه ایران برای اثبات این حقیقت به ترکیه مسافرت نمود، مع تلک المراتب هنوز در با جرگه نقاطی که باید ترکیه به ایران واگذار نماید، تسلیم نکرده و اشکال تراشی می‌نماید و گذشته از موضوع مذکور، از قسمت خودشان صرف نظر کرده نسبت به دیگران هم به ضرر ما اقدام نمودند. ولی چون اولیای دولت ترکیه متوجه هستند که بین دو حریف قوی پنجه هر دو گرفتار هستیم و آنها مانع از اجرای نقشهٔ هر یک از ما خواهند بود، مگر آنکه آن نقشه به نفع کامل آنها باشد امید می‌رود که در آتیه رجال ترکیه رویهٔ خود را تغییر دهند و بدیهی است در این صورت چون ما ایرانی‌ها نظری غیر از دوستی و صمیمیت با ترک‌ها نداریم، مناسبات صمیمانهٔ حقیقی بین دو ملت ایجاد شود که البته قدم اول این موضوع هم باید از طرف ترک‌ها برداشته شود؛ زیرا ما بر خلاف این رویه تا حال رفتاری و عملی نکرده‌ایم، در هر حال تاریخ آتیه قضاوت خواهد کرد.»[1] و بر ما ثابت شد که اظهارات دیپلماسی و پذیراییهای با نزاکت در نقشه‌های سیاسی اثری نخواهد کرد و خوشبختانه برای اشخاص مطلع و بافکر هم رفع اشتباه شده است.

افغان‌ها گذشته از دورهٔ تحت الامری و ضمیمه بودن به ایران و عملیات آنها در اصفهان و جنگهای دورهٔ قاجاریه، در هیجده سال اخیر نیز که افغان‌ها صورتاً مستقل شده و روابط سیاسی با ایران ایجاد نموده‌اند خودشان را معرفی کرده، رفتار و کردار و افعال و اقوال افاغنه و قتل و غارت سرحدات شرقی ایران و حتی واقعهٔ زورآباد در ۱۳۱۳ به ما ثابت می‌نماید که با افغان‌ها باید طبق رویهٔ خود آنها رفتار نمود؛ چنانکه مأمورین دولت انگلستان با افغان‌ها با پول و قوه عمل نموده آنها را مجبور به اطاعت می‌نمایند. دولت ایران و افراد ایرانی نیز باید عجالتاً به همین طریق خود را محافظت نماید و بیش از این اغفال نشده و خود را دچار خسارت ننماید. اگر به صورتحساب هیجده سالهٔ خود مراجعه کنیم می‌بینیم که از هدایایی که داده و مخارجی که کرده‌ایم و خسارت مادی و از بین رفتن افراد ساکنین سرحدی و غیره چه خساراتی که از طرف افغان‌ها و مخصوصاً راجع به هیرمند[1] به ما متوجه شده است، چقدر باقی آورده و رقم قابل تأثری به ما نشان داده می‌شود.[2]

علیهذا یک مرتبهٔ دیگر در خاتمه تکرار می‌کنیم که ایرانی‌ها باید از گذشته عبرت گرفته و نسبت به رفتار همسایگان دقیق بوده و مراقب باشند که مملکت و وطن ما بیش از این دچار خسارت و خسران نشود. امیدواریم رجال منورالفکر ترکیه به این موضوع بیشتر توجه نموده و مناسبات صمیمانه‌تری در آتیه نسبت به برادرهای ایرانی خود اتخاذ نمایند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

اینک تاریخ سیاسی افغانستان را تا آخر اسفند ۱۳۱۲ شمسی خاتمه داده و به جامعه تقدیم می‌نماییم و برای اینکه نتیجهٔ خبط سیاسی ایران و عقبهٔ این سیاست واضح

۱- در موضوع هیرمند می‌بینیم که تاکنون برخلاف تمام مقررات بین المللی و برخلاف حق همسایگی و حقی که در تقسیم میاه بین ملل همجوار ساری و جاری است رفتار نموده و برای از بین بردن زابل و استیصال سیصد هزار نفر سکنه سیستان به حفر نهر بغرا و سایر انهار می‌خواهند چه ضرر و خسارت غیر قابل جبرانی به ما وارد نمایند و حال ملت ایران تشخیص می‌دهد که پیش‌بینیهای مؤلف این کتاب تا چه حد مبنی بر حقیقت و غیر قابل تردید می‌باشند.

۲- در دفتر وزارت خارجه به صورتهای ارسالی کمیسرهای سرحدی و پرونده هیرمند باید مراجعه شود. (مؤلف)

و روشن گردد مجدداً قارئین محترم را به مطالعهٔ جلد ثانی «نظری به مشرق» دعوت می‌کنیم و اگر اشتباهی روی داده معذرت خواسته و امیدواریم قارئین محترم به نظر عفو و اغماض ملاحظه فرمایند.

آبان‌ماه ۱۳۱۴ - تهران

پاکنویس به‌وسیلهٔ مهدی اکباتانی رئیس اداره بازرسی کل مجلس شورای ملی در تیر و مرداد ماه ۱۳۳۰ در ۱۱۳۳ صفحه خشتی [صورت گرفته است].

« پایان جلد اول »

فهرست اعلام

«اماکن، اشخاص»

استخراج توسط کامپیوتر

فهرست اماکن

ب

ی

فهرست اشخاص

خ

ص

غ

ف

ق

منتشر شده است :

افغانستان در پنج قرن اخیر

تألیف : میر محمد صدیق فرهنگ

چاپ جدید با اصلاحات

مرکز پخش : صحافی احسانی

بزودی منتشر می‌شود :

جنبش مشروطیت در افغانستان

تألیف : عبدالحی حبیبی

چاپ جدید با اصلاحات

مرکز پخش : صحافی احسانی